

به پیش

ارگان سیاسی - تیوریک

سازمان انقلابی افغانستان

شماره های اول، دوم، سوم و چهارم

اسنادی از سازمان انقلابی افغانستان

بخش دوم



در حالی که چین و هند ضمن همگرایی در منطقه، بر رودخانه ها و مناطق دریایی مصروف جدل و تنش هستند، امپریالیزم امریکا به حیث قلدر جهانی در حال عملی ساختن استراتژی آسیایی خود می باشد. بر اساس این استراتژی جدید قرار است تعداد نفرات ارتش در برخی از مناطق اشغالی کاسته شود و به عملیات استعماری کنونی در افغانستان و پاکستان نقطه پایان گذاشته شود (از همین رو روند انتقال مسوولیت و مصالحه با فاشیست های طالبی و جلادان حزب اسلامی از طرف این خونخوار جهانی روی دست گرفته شده است) و در عوض بیشترین توجه بر اقیانوس آرام متمرکز گردد.

.....

هیلری کلنتن سیاست خارجی کشورش را با این اظهارات توضیح می کند که در ده سال گذشته امریکا در افغانستان و عراق منابع فراوانش را به کار انداخته ولی ایجاب می نماید تا در ده سال آینده در این مورد که در کجا وقت و انرژی خود را به کار بندیم و چگونه بر توسعه سرمایه گذاری، دیپلماسی، اقتصاد و مسایل استراتژیک تمرکز نماییم، باید به طور جدی کار کنیم. خانم کلنتن بر پافشاری امریکا در بیرون مرزهایش تأکید می کند و اهمیت این حضور را بطور مستقیم با اقتصاد داخلی و مسایل امنیتی امریکا ربط می دهد و با تأکید بیشتر حضور امریکا در بیرون از مرزهایش آن را تأمین منافع ملی کشورش می داند، زیرا باور دارد که در وضعیت کنونی آسیا دارای بازارهای وسیع، آبراه ها و فرصت های سرمایه گذاری است که به امریکا فرصت می دهد تا از آن به سود خود کار بگیرد.

فهرست

۲.....	اسناد کنگره موسس سازمان انقلابی افغانستان
۲.....	پیشگفتار
۱۱.....	مقدمه
۱۴.....	نگاهی به گذشته جنبش چپ
۲۰.....	سازمان رهایی بخش خلق افغانستان (سرخا)
۲۱.....	سازمان پیکار افغانستان
۲۲.....	سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)
۲۸.....	سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی (ساوو)
۲۹.....	حزب کمونیست (مائویست) افغانستان
۳۱.....	چپ رادیکال
۳۲.....	سازمان رهایی افغانستان
۶۵.....	چپ انقلابی و وظایف کنونی اش
۶۶.....	کمبودهای جنبش چپ
۷۲.....	امپریالیزم امریکا
۷۳.....	دولت دست نشانده

طالبان	۷۴
جبهه ملی	۷۵
سیمای جامعه ما	۷۵
طبقات	۷۷
ستراتژی و تاکتیک	۸۸
نیروهای محرکه انقلاب و جبهه متحد ملی	۸۹
جنگ خلق و راه محاصره شهرها از طریق دهات	۹۱
پیشاهنگ	۹۳
انترناسیونالیزم پرولتری	۹۶
«جامعه ی جهانی» یا امپریالیست های خونخوار؟	۱۰۰
مقدمه	۱۰۰
«جامعه ی جهانی» یا امپریالیست های خونخوار؟	۱۰۳
امپریالیزم، مشخصات و برخورد با آن	۱۰۷
سیر تاریخی امپریالیزم	۱۱۵
جنگ دوم و تقسیم مجدد جهان	۱۱۹
سوسیال امپریالیزم و رقابت های جدید امپریالیستی	۱۲۵
جهانی سازی امپریالیستی و ظهور قدرت های جدید	۱۲۹
نظم نوین جهانی و بدبختی های بشریت	۱۵۱

۱۶۶	امپریالیست ها و اشغال افغانستان
۱۶۹	 ۱ - جنایتکاران اتحاد شمال:
۱۷۲	 ۲ - طالبان والقاعده:
۱۷۳	 ۳- تکنوکرات ها:
۱۷۴	 ۴ - خلق و پرچم:
۱۷۵	 ۵ - چپ انقلابی:
۱۷۶	 ۶ - توده های مردم:
۱۷۷	 ۷ - ایران:
۱۷۸	 ۸ - پاکستان:
۱۸۰	 کنفرانس بن، آغاز اسارت رسمی
۱۸۲	 نیروهای اشغالگر
۱۸۵	 اشغال با سیل سلاح
۱۸۷	 سازماندهی اردوی ملی
۱۹۰	 امنیت ملی
۱۹۲	 سرمایه گذاری
۲۰۰	 جامعه ی مدنی
۲۰۳	 «جامعه جهانی» و پیامدهای آن در افغانستان
۲۱۵	 کلام آخر

۲۲۷	تحلیل طبقات جامعه افغانستان
۲۲۷	سرآغاز
۲۳۲	مناسبات فیودالی
۲۵۸	طبقهٔ بزرگ یا دهقان
۲۸۷	طبقهٔ زمیندار؛ خان، بدار، ملاک و یا ارباب
۲۹۶	مناسبات سرمایه داری
۳۱۵	مناسبات سرمایه داری بعد از یازده سپتمبر
۳۵۹	طبقه کارگر
۳۶۹	طبقهٔ سرمایه دار دلال
۳۷۳	طبقه سرمایه دار ملی
۳۷۶	طبقهٔ خرده بورژوازی
۳۷۸	نیروهای اجتماعی
۳۷۸	لومپن پرولتاریا:
۳۸۱	ملاها:
۳۸۳	زنان:
۳۸۶	آوارگان:
۳۹۰	کلام آخر
۳۹۲	اسنادی از دومین کنگره سازمان انقلابی افغانستان

۳۹۲	 پیشگفتار
۳۹۷	 پیام ساما - ادامه دهندگان
۴۰۰	 گزارش فعالیت سازمان از کنگره مؤسس تا دومین کنگره
۴۲۳	 امپریالیست ها، بیش از پیش به سلاخی خلق های جهان مصروف اند
۴۵۸	 جنبش کمونیستی بین المللی
۴۶۹	 جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (جا)
۴۸۳	 هماهنگی بین المللی احزاب و سازمان های انقلابی (ایکور)
۴۸۶	 کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست
۴۸۷	 حزب کمونیست (مائویست) چین
۴۸۹	 «سوسیالیزم قرن بیست و یکم»
۴۹۵	 سازمان ها و گروه های چپ افغانستان
۴۹۶	 سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان
۴۹۷	 سازمان چپ رادیکال افغانستان
۴۹۸	 سازمان رهایی افغانستان
۴۹۹	 سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان
۵۰۵	 سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما - ادامه دهندگان)
۵۱۱	 سازمان کارگران افغانستان (م. ل. م. عمدتاً م.)
۵۱۳	 «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان

۵۱۵	مائوئیست های افغانستان
۵۲۲	امپریالیزم جهانی، عامل برپادی افغانستان
۵۲۸	اشغالگران
۵۴۳	دولت پوشالی
۵۸۱	پیامدهای اشغال و اسارت
۵۸۶	کورهٔ فروزان



به پیش

(شماره اول)

اسناد کنگره موسس سازمان انقلابی افغانستان

اسناد کنگره مؤسس سازمان انقلابی افغانستان

پیشگفتار

کنگره مؤسس سازمان انقلابی افغانستان بر بستر تلاش ها و کوشش های یک و نیم ساله گروه پیشگام افغانستان در فضای دموکراتیک، وحدت و هم نظری اعضای شرکت کننده با ایمان به مارکسیزم، لنینیزم، اندیشه مائوتسه دون و رهایی خلق دربند افغانستان از چنگال استثمار و امپریالیزم که در اول بهار ۱۳۸۷ در داخل افغانستان با پخش سرود جاودان انترناسیونال دایر شد، برای زحمتکشان کشور نوید تولد سازمان آهینی را داد که تا فتح قله های بلند پیروزی لحظه ای آرام نخواهد گرفت و با این کنگره، گروه پیشگام افغانستان رسماً به سازمان انقلابی افغانستان تغییر نام داد.

این کنگره که در فضای سرشار از روحیه انقلابی دایر گردید و اکثریت اعضای آن را جوانان پاکباز و مارکسیست تشکیل می داد، پس از تشکیل کمیته سه نفری گرداننده کنگره (ناظم، معاون ناظم و منشی) با رأی اکثریت اعضای شرکت کننده، به کارش آغاز کرد. یکی از رفقای کمیته تدارک برای برگزاری کنگره مؤسس در رابطه با وضعیت جهانی، وضعیت مارکسیزم در سطح بین المللی و اوضاع منطقه و افغانستان به صحبت مفصل پرداخت.

رفیق در قسمتی از سخنرانی اش گفت: «رفقا، ارزیابی جهانی فقط با بررسی سه تضاد اساسی جهان ممکن بوده، از روی این ارزیابی است که می توان موقعیت جنبش های آزادیبخش، امپریالیست ها و جنبش کمونیستی جهانی را بررسی کرد. در اوضاع کنونی، تضاد میان کار و سرمایه عمده نبوده، پرولتاریای کشورهای سرمایه داری با بحران بیکاری و گرسنگی روبرو نمی باشند، سرمایه

داری با ریفورم های پیاپی در کشورهای شان با ارائه خدمات اجتماعی که از استثمار خلق های خود این کشورها و کشورهای نیمه سرمایه داری نشت می گیرد، جنبش های پرولتاریایی را تا حدی رام ساخته، ولی این بدان معنی نیست که تضاد میان کار و سرمایه در کشورهای شان حل شده باشد. تا هنوز استثمار و ارزش اضافی شکل اصلی انباشت سرمایه را داشته و تفاوت طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی در آنها فاجعه بار می باشد.

تضاد میان امپریالیست ها با رشد ناموزون سرمایه رو به رشد بوده، بعد از فروپاشی اتحاد شوروی با اینکه ایالات متحده امریکا با بیشترین عاید، تسلیحات، پایگاه های نظامی، استثمار و اشغال غالب ترین نیروی امپریالیستی در سطح جهان به حساب می آید، اما امپریالیست های فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، روسی و چینی نیز در حال رشد بوده، همین حالا کشیدگی های معینی به خاطر مواد خام، بازار و نیروی کار ارزان زحمتکشان میان آنها در حال تبارز بیشتر می باشد و ممکن نیست تا چند سال آینده این کشیدگی ها به درگیری های محدود و حتی نامحدود نیانجامد. در شرایط کنونی تضاد میان خلق و امپریالیزم عمده ترین تضاد جهانی به حساب آمده، در سراسر جهان درگیری های گسترده ای با مابه گیری ازین تضاد در جریان می باشد که اکثر آنها در مقابله با امپریالیزم قرار دارند. این درگیری ها با گذشت هر روز در امریکای لاتین، آسیا و افریقا زبانه کشیده، روز تا روز شعله ورتر می گردند.

اما بعد از تغییر ماهوی چین و آلبانی و فروپاشی سوسیال امپریالیزم و کشورهای اقمار آن در اروپای شرقی، نه تنها احزاب وابسته به سوسیال امپریالیزم، که بسیاری از احزاب و سازمان های چپ انقلابی نیز زیر تأثیر جو حاضر قرار گرفته، به

احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات مبدل شدند؛ به این ترتیب این جنبش در سطح جهانی اُفت نمود و بسیاری از جنبش های رهاییبخش به سوی اسلام گرایی و ناسیونالیزم سیر نمودند. تجربه سه دهه گذشته نشان می دهد که اسلام گرایی، ناسیونالیزم و دموکراسی بورژوازی به توده های مردم سعادت و خوشبختی نیاورده، در کشور ما این حرکت ها جز فقر، اعتیاد، فساد، بیکاری، کشتار، مرض و مرگ و میر چیزی نصیب زحمتکشان نکرده است، لذا توده ها و مخصوصاً زحمتکشان افغانستان به زودی درک خواهند کرد که راه نجات شان این ابزارهای امپریالیستی نه، که فقط علم مارکسیزم می باشد و برای خلق های جهان راهی جز رسیدن به سوسیالیزم و کمونیزم وجود ندارد.

حرکت های اخیر خلق های امریکای لاتین با تظاهرات وسیع آنان در مقابله با طرح تحمیلی بازار مشترک امریکا، خود به خود نشان می دهد که توفان مبارزه خلق های تمام قاره ها بر ضد امپریالیست ها و استثمار آنها بار دیگر در حال شکل گرفتن می باشد. تجاوز عریان امریکا بر عراق و افغانستان و کشتار وحشیانه توسط نیروهای امریکایی در بسیاری از مناطق جهان، دیر یا زود این جنبش را همه گیرتر می سازد و جز کمونیست ها کسی قادر نخواهد شد این توفان را هدایت نماید، به شرطی که جنبش های کمونیستی جهان از حالا به سازماندهی، کار میان توده ها و تشکیل پیشاهنگ پردازند و با ایمان به چنین راه و علمی کمر همت ببندند و برای قربانی در راه زحمتکشان آماده گردند...». رفیق مذکور در مورد موقعیت و وضعیت جنبش چپ افغانستان به جمع بندی اشاره کرد که در همین گنگره به تصویب می رسید و از بحث درین مورد خودداری کرد.

بعد از آن، رفیق دیگری از کمیته تدارک برای برگزاری گنگره، گزارش شانزده

ماهه کار تشکیلاتی گروه پیشگام افغانستان را طور فشرده ارائه کرد:

«رفقا، اجازه دهید که به نمایندگی از کمیته تدارک گروه پیشگام افغانستان، گزارش فعالیت ها و دستاوردهایی که در ۱۶ ماه گذشته این کمیته در بخش های تشکیلات، آموزش و نشرات داشته، به شما ارائه نمایم. قبل از اینکه در مورد بخش های کاری گروه پیشگام افغانستان صحبت کنم، می خواهم نظر گذرایی بر تأسیس کمیته تدارک این گروه داشته باشم.

گروه پیشگام افغانستان در مبارزه با افکار غیر انقلابی و فاشیزم حاکم بر تشکیلات سازمان رهایی افغانستان، پس از دیدارها و نظرخواهی های متعدد در ۲۱ عقرب سال ۱۳۸۵ خورشیدی ایجاد گردید. رفقای انقلابی ما که دیگر نمی توانستند در چارچوب استبداد حاکم بر سازمان رهایی و ابهام گرایی سیاسی آن، مبارزه شان را به پیش ببرند، تصمیم گرفتند تا در چارچوب تشکیلات جدید و با خط روشن سیاسی، مبارزه خستگی ناپذیری را برای رهایی خلق افغانستان و خلق های جهان از استعمار و استثمار ادامه دهند. گروه پیشگام افغانستان بدین منظور در اولین نشست اش موارد آتی را فیصله نمود:

۱. تا ایجاد کنگره مؤسس، گروه پیشگام افغانستان منحصیث کمیته تدارک، کارهای تشکیلاتی، آموزش و نشرات را به پیش برد.

۲. تا جمعبندی کامل از گذشته جنبش چپ و به ویژه سازمان رهایی افغانستان، اختلافات کلیدی گروه با سازمان رهایی در چهار مسئله اساسی (حرکت موهوم، سانترالیزم استبدادی، انجوگرایی و برخورد کاسبکارانه با سازمان پایه ای) مشخص گردید.

۳. نوشته ای به منظور تأسیس گروه پیشگام افغانستان (در راه برابری به پیش) ترتیب و به دسترس رفقا و جنبش چپ افغانستان گذاشته شود.

۴. گروه تا برگزاری کنگره مؤسس باید از لحاظ کمی و کیفی توسعه یابد و زمینه های برگزاری چنین کنگره ای تا یک و نیم سال آینده فراهم گردد.

۵. در مورد اهمیت حق العضویت با رفقا صحبت بیشتر و بر جمعآوری آن تأکید شود.

۶. پنهانکاری یکی از اصول اساسی تشکیلات قرار داده شود.

گروه پیشگام افغانستان در ۱۶ ماه گذشته توانست فیصله های نخستین جلسه اش را با وجود شماری از مشکلات موفقانه به انجام برساند. در این جا تلاش می کنم تا در سه مورد به دستاوردهای گروه اشاره نمایم:

۱. تشکیلات: گروه پیشگام افغانستان پس از ایجادش از لحاظ کمی و کیفی به سرعت توسعه یافت. نشست های دو نفره و سه نفره به هشت نفره گسترش یافت و بالاخره گروه پیشگام افغانستان توانست در کمتر از یک سال حوزه های متعدد تشکیلاتی را ایجاد نماید، در همین حال چند کمیته ولایتی نیز تشکیل و ارتباطات فردی با شماری از رفقا افزایش یافت.

گروه توانست در این مدت عده ای از رفقا را در چارچوب تشکیلات تنظیم کند و به شماری از آنان وظایف تشکیلاتی محول نماید.

گروه پیشگام افغانستان در ماه جوزای ۱۳۸۶ از نخستین شهید جریان شعله جاوید بکابل تجلیل به عمل آورد و بدین ترتیب قسمت کوچکی از دین بزرگی را که

سیدال شهید بر انقلابیون کشور ما داشت، ادا نمود. این تجلیل یک بار دیگر نشان داد که با وجود معامله گری های شماری از سازمان های چپ، شعله ای های راستین زنده اند و چون خاری در چشم دشمن می خلند.

در همین حال کمیته تدارک برای تهیه اسناد کنگره مؤسس (اساسنامه، برنامه، مشی و جمع بندی از جنبش چپ) تلاش کرد و پس از ماه ها کار روی این اسناد، آن را برای تصویب کنگره مؤسس آماده ساخت. همچنان برای برگزاری کنگره مؤسس، کار خستگی ناپذیری صورت گرفت و روی میکانیزم کنگره، شرکت کنندگان، محل، زمان و آجندای آن تا برگزاری عملی اش به طور مستمر کار شد.

گروه پیشگام افغانستان در زمینه های سیاسی نیز موضع گیری روشن نمود و در مورد حوادث جاری نظراتش را طی اعلامیه ها و نوشته های داخلی ابراز داشت. گروه توانست بیشتر از ۱۶ جزوه را تهیه نماید و در شش اعلامیه، موضع گیری هایش را در قبال حوادث داخلی و خارجی اعلام دارد.

گروه با وجود مشکلات فراوان مالی، توانست مصارف کاری اش را از طریق حق العضویت ها و اعانه های رفیقانه تمویل و بنیه مالی اش را تقویه کند. از این حق العضویت ها و اعانه ها برای کار دموکراتیک، کمک به شعله ای ها، آموزش رفقا و دیدارهای تشکیلاتی استفاده به عمل آمده است.

۲. آموزش: یکی از وظایف اساسی کمیته تدارک، آموزش رفقا به شمار می رفت. از اینرو گروه توانست در کمتر از یک سال در کنار دیدارهای فردی، ۱۲ کمیته آموزشی منظم را ایجاد و به کار آموزش رفقا رسیدگی کند. در همین

حال برنامه آموزش زمستانی که شامل پاسخ به ۵۰۰ سؤال و چند نوشته دیگر بود، نیز تهیه و در دسترس رفقا قرار داده شد.

گروه با در نظر داشت نیاز رفقا و وضعیت کنونی توانست جزوه های آموزشی ای را تهیه نماید که پاسخگوی نیازهای تیوریک و سیاسی رفقا باشد. از اینرو جزوه های «سانترالیزم دمکراتیک چیست؟»، «آزاد بازار، بهداینه او بیوزلی»، «جامعه مدنی چیست و ابزار کدام طبقه است؟»، «پنهانکاری را رعایت نماییم»، «جنگ زرگری زبانی به خاطر چیست؟»، «یوناما ته مخ، مارکسیزم ته شا» و... در دستور کار قرار گرفت.

به طور خلاصه گفته می توانیم که در ۱۶ ماه گذشته شمار زیادی از رفقا از کار آموزشی مخصوصاً آگاهی از وضعیت کنونی چنان سود بردند که معترف اند در طول سال های گذشته چنان دانشی کسب ننموده بودند و به این خاطر بیشتر از ۱۶ جزوه تهیه و در ۴۰۰ نسخه چاپ شد.

۳. نشرات: در اولین نشست گروه پیشگام افغانستان، با اکثریت آرا فیصله شد تا کار نشرات به شکل جدی روی دست گرفته شود و به این منظور نشریه دموکراتیک با خط جدید فکری نشر گردد. نشریه دموکراتیک در ۱۵ شماره که نخست تیراژ آن ۱۰۰۰ و بعدها با در نظر داشت وضعیت مالی گروه به ۵۰۰ نسخه کاهش یافت، بیشتر از ۱۴۶ عنوان را در زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی - هنری و گزارشی به نشر سپرد.

در همین حال به خاطر کار بیشتر آموزش و مطالعه آفاقی رفقا، جزوه های تشکیلاتی و جزوه های مفید آموزشی دیگر چندین بار چاپ و نشر گردید و به

دسترس رفقا قرار داده شد...»

بعد از ارائه ی کار تشکیلاتی، اعضای کنگره بر ضرورت تغییر از گروه به سازمان به بحث پرداختند و به اتفاق آراء به توافق رسیدند که گروه نمی تواند منبع و وضعیت ما را از لحاظ تشکیلاتی، کیفی و کمی به نمایش بگذارد، بنأ گروه باید به سازمان ارتقا نماید، بنابراین رفقای شرکت کننده بر تصویب نام سازمان به بحث پرداختند که از هشت نام پیشنهاد شده، «سازمان انقلابی افغانستان» با رأی اکثریت اعضای کنگره به تصویب رسید. کنگره مؤسس بعد از تصویب نام سازمان، با بحث های عمیق، همه جانبه و مسوولانه بر برنامه، اساسنامه، مشی و جمعبندی که توسط کمیته تدارک کنگره ترتیب شده بود، به کارش ادامه داد. هر ماده برنامه و اساسنامه و هر پاراگراف مشی و جمعبندی به بحث و رأی گذارده شد و بعد از تعدیلاتی در برخی از ماده ها و بخش ها و رأی گیری روی هر ماده و پاراگراف به تصویب رسیدند.

مسوول اجرایی، مرکزیت و اعضای علی البدل مرکزیت سازمان با رأی گیری و تأیید اکثریت اعضای کنگره طوری برگزیده شدند که در آن روحیه ای از خود گذری و عطش برای پیشبرد اهداف سازمان موج می زد و در تاریخ جنبش مائوتسه دون اندیشه کشور ما بی نظیر بود، چنانچه شرکت کنندگان در کنگره و همه اعضا با رأی و اعتماد به این رهبری بعد از این تصویر خود را در آن خواهند دید.

کنگره با بحث روی کار دموکراتیک، نشرات و مسئله مالی و وظیفه سپردن به مرکزیت سازمان جهت تشکیل بیوروی سیاسی، تقسیم وظایف، تهیه آرم سازمان و تصویب های متناسب با وضعیت کنونی کشور درین موارد بعد از دو شبانه روز

به کارش پایان داد.

اعضای کنگره با به سر رساندن چنین وظیفه خطیری، با اینکه معتقدند فیصله های شان هرگز بی نقص و عیب نخواهد بود و با این اعتقاد و اعتماد که در جریان پراتیک انقلابی بر این کمبودها غلبه خواهند کرد و در کنگره بعدی به ارزیابی و اصلاح آن ها خواهند پرداخت، با شعار جاودانگی م.ل.ا و رهایی خلق افغانستان کمر همت بسته و با حمایت از مرکزیت سازمان و عزیز پنداشتن فیصله های کنگره، در توفان بی امان مبارزات خلق افغانستان قدم می گذارند.

سازمان انقلابی افغانستان که اینک از درون شکست ها و پیروزی های بیشماری به توفان پهلوی می زند، تک تک رهبری و اعضای آن تجارب چندین سالد مبارزات مارکسیستی، جنگ مسلحانه و کار توده ای را پشت سر گذاشته، با کوله باری از تجربه و درسگیری، با نه گفتن به اپورتونیزم و فاشیزم سازمان رهایی افغانستان و با پذیرش این انتقاد از سوی آن اعضای سازمان انقلابی که در باتلاق سازمان رهایی برای مدتی اتراق کرده بودند، پا به عرصه کارزار تازه ای می گذارند. سازمان انقلابی افغانستان امیدوار است که با درسگیری از شکست ها و اشتباهات سازمان های چپ انقلابی افغانستان که اینک به پیشگاه این جنبش تقدیم می گردد، با دست رد گذاردن بر اپورتونیزم راست و چپ و کینه آتشین در مقابل استثمار و سرمایه در راه رهایی خلقش پیشاهنگ و جلودار بماند و برای تشکیل حزب واقعی رنجبران افغانستان، بی مکثی به پیش تازد.

مقدمه

توفان انقلابی هر چند گُند، اما بی محابا به پیش می تازد. گرچه زوزه های بورژوازی در نابودی سوسیالیزم، شکست مارکسیزم و جاودانه بودن سرمایه داری گوش بشریت را می آزارد و درین میان مرتدان روسی و چینی به پای این جاودانگی خون پرولتاریا را می ریزند، هرگز قادر نخواهند شد تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی را از بین ببرند. تا وقتی این تضاد وجود دارد، آب خوش از گلولی سرمایه فرو نخواهد رفت و هر لحظه خود را بر دار خلق، خلق آویز خواهد دید. این قانونمندی بشریت است که زمان را از آن گریزی نیست.

با اینکه امپریالیست های خونخوار در آسیا، افریقا و امریکای لاتین به غارت و چپاول عریان زحمتکشان می پردازند، اما جنبش های رهایی بخش کمونیستی به اشکال گوناگونی درین قاره ها سر بالا کرده، می روند تا بنیاد سرمایه را بلرزانند. تجاوز، اشغال، قتل، فقر و کشتار امپریالیستی از مشخصات اصلی زمان ماست که از یک طرف با سرکوب خلق ها و از سوی دیگر با رقابت ها و گلو دریدن های سرمایه داران با یک دیگر همراه می باشد. رقابت های تسلیحاتی، اشغال عریان کشور ها، مواد مخدر، ایدز، فقر، بیکاری، تروریزم و غیره سیمای دوران کنونی را ساخته و تا وقتی پرولتاریای جهانی تحت رهبری احزاب پیشاهنگ شان پا نخیزند و بر این همه خون و خدعه، بساط برابری کمونیستی را نگسترانند، رنج بشریت را پایانی نیست.

کشور اشغال شده و فیودال زده ای ما که از سال های سال با سلول سلول جانش کودتاها، تجاوز، اشغال، کشتار و یلغارها را از سوی کفتاران فیودال و گرگان سرمایه حس کرده، اینک در بدترین دوران عمرش به سر می برد. از یکسو

امپریالیزم امریکا و متحدان اروپایی آن به فکر اشغال درازمدت و استقرار پایگاه های دایمی در سرزمین ما اند و از سوی دیگر فاشیست های مذهبی (طالب و تنظیمی) با جواسیس خلقی و پرچمی و تکنوکراتی می خواهند آخرین قطرات خون مردم ما را بمکند و عزت و شرف ملت ما را به پای اشغال فدا کنند.

در چنین شرایطی اگر کمونیست های انقلابی، با علم رهایی پرولتاریا و گردان پیشاهنگش رهبری زحمتکشان را به دست نگیرند، با نبرد خلق به جنگ طولانی و محاصره شهرها از طریق دهات نپردازند و امپریالیزم و ایادی بومی آن را در دریایی از خون و خاکستر غرق نسازند، ممکن نیست خلق نامراد ما لذت زندگی را بچشند. این امر بزرگ را هیچ نیروی مذهبی، تجزیه طلب و ناسیونالیستی به فرجام رسانده نمی تواند. قانونمندی حرکت بشریت در پرتو ماتریالیزم تاریخی، این وظیفه را فقط بر دوش انقلابیون کارگری گذاشته و هیچ نیرویی یارای انجام دادن آن را ندارد.

سازمان انقلابی افغانستان با درک واقعی از دشواری های این راه خارابین با تعهد به توده های نامراد کشور و تکیه بر بهترین رزمندگان کمونیست، اینک به دریای توفانزای این حرکت پهلومی زند، تا با مبارزه در برابر تمامی گرایشات اپورتونیستی، با تعهد خلل ناپذیر به مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون و با پابندی به اصول تشکیلات کمونیستی در راه بی چیزترین طبقات بی تزلزل گام بردارد.

سازمان انقلابی افغانستان بعد از این، نشریه ی «به پیش» را به عنوان ارگان سیاسی-تیوریک خود برگزیده که هر از گاهی با در نظر داشت ضرورت های تیوریک سازمان آن را به چاپ می رساند و اینک در شماره اول، سند مهم

جمع‌بندی از جنبش چپ کشور و مشی سازمان انقلابی، مصوبه نخستین کنگره سازمان را به نشر می‌رساند. مطمئناً این نوشته از طرف افراد و تشکلات وفادار به جنبش کمونیستی افغانستان به بحث و نقد گرفته خواهد شد. ما چشم به راه آن رفقای انقلابی هستیم که با انگشت گذاردن های دقیق خود بر کمبودهای این نوشته، سازمان انقلابی افغانستان را در به سر رساندن هدف مشترک که نابودی امپریالیزم و برپایی سوسیالیزم است، همگامی نمایند.

نگاهی به گذشته جنبش چپ

مارکسیزم، لنینیسم، اندیشه مائوتسه دون با دو خصلت عملی و طبقاتی و سه جزء (فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیزم علمی)، علم رهایی پرولتاریاست که در دوران رقابت آزاد سرمایه توسط پیشوایان کبیر پرولتاریا (مارکس و انگلس) تدوین گردید.

مارکس و انگلس با ارزیابی شرایط سرمایه داری قرن ۱۹ معتقد بودند که انقلاب پرولتاریایی در کشورهای پیشرفته صنعتی، یکباره صورت خواهد گرفت و سرمایه داری به عنوان طبقه جهانی با اعمال دکتاتوری پرولتاریا از میان برداشته خواهد شد. با گذار سرمایه داری از دوران رقابت آزاد به انحصار و امپریالیزم که شاخص ترین ویژگی آن صدور سرمایه بود، لنین رهبر بلشویک های روسیه، با ارزیابی مارکسیستی از وضعیت جدید به این نتیجه رسید که انقلاب پرولتاریایی می تواند در کشور واحد و ضعیف ترین حلقه امپریالیستی به پیروزی برسد و بدینصورت انقلاب سوسیالیستی روسیه در ۱۹۱۷ پرچم پیروزی را بر ویرانه های سرمایه برافراشت و لنینیسم؛ مارکسیزم عصر امپریالیزم تعریف شد. بعد مائوتسه دون رهبر حزب کمونیست چین، تیوری انقلاب در کشورهای نیمه فیودالی از طریق جنگ طولانی، راه محاصره شهرها از طریق دهات، انقلاب دموکراتیک نوین و رسیدن به سوسیالیزم را در پرتو مارکسیزم-لنینیسم به پیروزی رساند و تیوری های جدیدی را برگنجینه پُر بار مارکسیزم-لنینیسم افزود.

تیوری انقلاب فرهنگی مائو در چین (۱۹۵۶-۱۹۷۶) که جنبش بزرگ کمونیستی جهت خشکاندن بقایای فکری بورژوازی در جامعه سوسیالیستی به راه افتاد و اولین تجربه کمونیستهای جهان بعد از احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی بود،

لابد نمی توانست با اشتباهاتی همراه نباشد، تجربه سترگ و گرانمایی بود که با پیروی از آن کمونیست های بر قدرت می توانند از فاجعه احیای سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی در حد معینی جلوگیری نمایند و نمی تواند تیوری بر باری بر علم مارکسیزم به حساب نیاید.

انقلاب اکتوبر، اولین کشور سوسیالیستی جهان را در اتحاد شوروی بنیان گذاشت (گرچه کمون پاریس در ۱۸۷۱ اولین بار قدرت دولتی را برای ۷۲ روز به شوراهای کارگری تفویض کرد و به علل گوناگونی که مارکس از آن جمع بندی مبسوطی ارائه داد، توسط ارتش سرمایه سرنگون گشت) و در برابر توطئه های بزرگ امپریالیستی مقاومت نمود.

لنین رهبر کبیر پرولتاریا و پیشوای انقلاب اکتوبر به زودی بعد از پیروزی انقلاب در ۱۹۲۴ پدرود حیات گفت و ستالین جانشین او شد. ستالین با این که در پیاده نمودن سوسیالیزم و مخصوصاً پیروزی بر فاشیزم در جنگ دوم جهانی نقش به سزایی ایفا کرد، اما اشتباهات بزرگ و دردناکی را در از میان بردن دموکراسی تشکیلاتی و تصفیه های درون حزبی مرتکب شد و ابتکار و خلاقیت را تا حدی از حزب کمونیست گرفت. با این اشتباهات و عوامل دیگر، راه عروج نیکیتا خروشچف بر مسند قدرت در ۱۹۵۳ باز شد.

خروشچف طی کنگره های ۲۰ و ۲۲، ستالین را به عنوان دکتاتور و جنایتکار محکوم نمود و تصفیه های عمیقی را به خاطر از میان برداشتن انقلابیون قدیمی حزب به راه انداخت و مترادف با آن، ترهای ریویزیونیستی خود را به عنوان مشی و رهنمای جنبش جهانی مطرح کرد که شامل همزیستی مسالمت آمیز، رقابت مسالمت آمیز و گذار مسالمت آمیز با حزب عموم خلق و دولت عموم خلق بود

و برای کشورهای جهان سوم نسخه راه رشد غیر سرمایه داری را تجویز نمود. او بدین گونه بر مبارزه طبقاتی و انقلاب مُهر پایان گذاشت و بالاخره با به قدرت رسیدن باند برژنف و تغییرات اساسی در روابط اقتصادی و نظامی اتحاد شوروی بعد از سال ۱۹۶۸ به سوسیال امپریالیزم تمام عیار مبدل گشت که در ۱۹۹۱ فرو پاشید.

حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی بر ضد این ترزا پها خاستند و بدین ترتیب انشعاب عمیقی، جنبش بین المللی کمونیستی را فرا گرفت. حزب کار آلبانی به رهبری انور خوجه بعدها در مخالفت با اندیشه مائوتسه دون قرار گرفت و بعد از فروپاشی اتحاد شوروی با مداخله مستقیم امپریالیست ها در یوگوسلاویا و آلبانی، یوگوسلاویا توتۀ توتۀ و آلبانی به کشور سرمایه داری تغییر ماهیت داد. حزب کمونیست چین بعد از مرگ مائو و به قدرت رسیدن باند دِنگ شیائوپنگ و طرح تیوری سه جهان، آرام آرام راه احیای سرمایه داری را در چین باز کرد و بدینگونه ترزهای دِنگ شیائوپنگ در خیانت به کمونیزم کمتر از خروشچف نبود.

با علنی شدن پولیمیک جنبش بین المللی در ۱۳۴۲، ریویزیونیزم خروشچفی با تشکیل حزب دموکراتیک خلق افغانستان راهش را در کشور ما باز کرد. این حزب به زودی با انشعابات روبرو شد و از درون آن ستم ملی و جناح پرچم برآمد. این حزب در ۱۳۴۴ در انتخابات دوره دوازده شورا شرکت کرد و چند عضو را به پارلمان فرستاد و با انتشار جراید «خلق» و «پرچم»، ریویزیونیزم را در میان طیف وسیعی از روشنفکران ناراضی تیوریزه کرد و نیروی بزرگی را گرد آورد.

سازمان جوانان مترقی در ۱۳۴۴ و در جریان برخورد سوم عقب‌نشینی شکل گرفت. در ابتدا محافل محمودی‌ها، یاری‌ها و باختری‌طی‌نشستی دست به ایجاد «سازمان جوانان مترقی» زدند که بعد محافل انجیر عثمان و رستخیز نیز به آن پیوستند. این سازمان در سندی که به «آب» مشهور گشت، مبارزه بر ضد ریویزیونیسم را در محراق مبارزاتی‌اش قرار داد و به زودی در میان روشنفکران با تأکید بر مبارزه قهری و نفی پارلماناریسم، حزب دموکراتیک را منزوی ساخت. در ۱۵ حمل ۱۳۴۷ اولین شماره «شعله جاوید» تحت رهبری سازمان جوانان مترقی به نام «ناشر اندیشه‌های دموکراتیک نوین» به چاپ رسید و بعد از ۱۱ شماره در سرطان همان سال توقیف شد. سازمان جوانان مترقی و جریان زیر رهبری‌اش به زودی در میان روشنفکران چپ ریشه گرفت و در انتخابات ۱۳۴۸ اتحادیه محصلان پوهنتون کابل در رأی‌گیری به تنهایی از تمامی جریانات دیگر پیشی گرفت.

فعالیت سازمان جوانان مترقی که زیر رهبری انقلابی بزرگی چون رفیق اکرم یاری قرار داشت؛ شکل علنی، قانونی و روشنفکری به خود گرفت و در عمل جز به راه‌اندازی اعتصابات و تظاهرات کاری انجام نداد. عوض آنکه جریان گسترده شعله را با ایدئولوژی طبقه کارگر در یک تشکیلات منضبط سازماندهی می‌کرد و به کار توده‌ای، کار مخفی و تربیه افراد حرفوی میپرداخت، زیر تأثیر جریان رفت و عوض ریشه گرفتن در میان توده‌ها، در سطح باقی ماند و طرحی برای تشکیل حزب طبقه کارگر ارائه نکرد. بدین ترتیب سازمان جوانان مترقی بدون داشتن یک مشی مدون مبارزاتی روزمره و درازمدت، بعد از توقیف شعله جاوید و منع تظاهرات و اعتصابات از سوی حاکمیت، عملاً بی‌کار ماند و این بلا تکلیفی که با مبارزه ایدئولوژیک همراه نبود، تضادهای خفته درون سازمان و جریان را

تقویت کرد و برای بار اول در ۱۳۴۹ انشعابی در آن رخ داد.

انشعاب کنندگان به رهبری انجنیر عثمان، «پس منظر تاریخی» را نوشتند و به گروه «پس منظر» معروف شدند. این گروه قادر به ارزیابی دقیق از کمبودهای سازمان جوانان مترقی نشد و از یک ارزیابی دقیق مارکسیستی به دور ماند، لذا قادر به ارائه الترناتیوی نگردید و به زودی به بی عملی و انحلال گرایید.

انشعاب دوم در ۱۳۵۲ صورت گرفت. عده ای از کادرهای شعله جاوید با آگاهی از کمبودهای سازمان جوانان مترقی و تجربیات تشکیلاتی کمونیستهای منطقه، انتقاداتی را بر رهبری سازمان جوانان مترقی مطرح نمودند که بعد به انتقادیون معروف شدند و آنانی که از رهبری سازمان جوانان مترقی دفاع میکردند، به مدافعیون مشهور گشتند و بالاخره انتقادیون «با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش» را نوشتند و گروه انقلابی خلق های افغانستان را ایجاد کردند.

«گروه انقلابی» بر کار تشکیلاتی، مخفی کاری و مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه دون تأکید کرده، با این که جریان را از سر درگمی بیرون کشید، خود به اشتباهات معینی غلتید که در «مشعل رهایی» فورموله شده است. گروه انقلابی در ۱۳۵۴ تصمیم به جمع بندی از کارش گرفت که انشعابی در آن رخ داد. انشعابیون، گروه انقلابی را متهم به برخورد ایده آلیستی به اخلاقیات و متهم به اکونومیزم نموده، «ایدیولوژی چیست؟» را نوشتند و بعد «سازمان تدارک و ایجاد حزب کمونیست افغانستان» را ایجاد و نشریه اخگر را انتشار دادند و به سازمان اخگر معروف شدند. این سازمان که با روحیه فرار از کار پر مشقت در داخل و تکیه بر اخلاقیات و گرایشات روشنفکرانه ایجاد شده بود، قادر به ارائه الترناتیوی نشد. اخگر بعد از مرگ مائو و اختلاف میان چین و آلبانی به نظرات

آلبانی پیوست. تشکیلات آن در خارج فعال بود و شرکت در جنگ ضد روس را رد می کرد. بعد از انشعابات پی در پی که بخشی از آن به حزب کمونیست افغانستان پیوست، عملاً از میان رفت. گرچه با کودتای هفت ثور یکی از رهبران این جریان (انجنیر تورپالی) در جنگ شرکت کرد و تصمیم به جمعبندی از کار اخگر داشت، اما گلوله هفت ثوری ها امانش نداد و در دره شنیگر کنر به خیل جانباختگان چپ پیوست.

سازمان جوانان مترقی که آخرین جلسه جمعبندی اش را در ۱۳۵۴ برگزار کرد، نه تنها به نتایجی دست نیافت، که با علم شدن انتقادات جدید و بگومگوهای تند میان شرکت کنندگان کنفرانس، به عنوان یک سازمان کاملاً از میان رفت.

کودتای هفت ثور ضربه سنگینی بر چپ انقلابی افغانستان وارد نمود. گروه انقلابی خلقی های افغانستان که در آن زمان مهمترین سازمان علمبردار شعله جاوید و مخالف کودتا بود، در برابر آزمون سختی قرار گرفت. چگونگی واکنش در برابر ریویزیونیست هایی بر قدرت از وظایف اولیه چپ انقلابی، مخصوصاً گروه انقلابی خلقی های افغانستان بود و تدوین مشی جدید نمی توانست در میان رهبری و کادرهای «گروه» بحث های تیوریکی را برنیا نگیزد. «محل شمالی» به رهبری مجید کلکانی که در ۱۳۵۳ به «گروه انقلابی» پیوسته بود، با سه اختلاف (جنگ توده ای یا جنگ چریکی، چگونگی وحدت مارکسیست-لنینیست ها، رد یا قبول تیوری سه جهان) انشعاب نمود و سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) را ایجاد کرد. بدین ترتیب دومین انشعاب در گروه انقلابی تکمیل گشت.

ما درینجا تشکلات جنبش چپ انقلابی را در بعد از کودتای هفت ثور به طور خلاصه ارزیابی می کنیم.

سازمان رهایی بخش خلق افغانستان (سرخا)

بعد از آنکه سازمان جوانان مترقی در ۱۳۵۴ با آخرین نشست از میان رفت، صادق یاری با عده ای از فعالان شعله جاوید این سازمان را بنا نهاد. تشکیلات آن هنوز محدود به کابل بود که کودتای هفت ثور به وقوع پیوست. این سازمان در ۴ سرطان ۱۳۵۷ شبنامه ای را با جزوه «چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی ملی در افغانستان» در کابل پخش کرد. در این شبنامه که تحلیلی از اوضاع سیاسی- اجتماعی افغانستان ارائه شده بود، کودتای هفت ثور به عنوان پیروزی مزدوران سوسیال امپریالیزم محکوم شده و از نیروهای انقلابی خواسته بود تا در برابر کودتا موضع بگیرند. این اعلامیه که با دید مارکسیستی- لنینیستی- اندیشه مائوتسه دون نوشته شده بود، نشان می داد که سازمان «سرخا» با جنگ توده ای طولانی موافق است.

به تعقیب آن یکی از اعضای رهبری سرخا (عظیم سیاه) توسط اگسا دستگیر شد که به زودی تن به خیانت داد و روابط تشکیلاتی سرخا را افشا نمود که اکثریت اعضای رهبری و صفوف در کابل دستگیر شده، زندانی و یا به شهادت رسیدند. چند تن از فعالان سرخا که قادر به فرار و یا از زندان زنده برآمدند، بعداً در تشکیل «سازمان پیکار» نقش مهمی داشتند. سرخا بدون این اعلامیه و نوشته قابل قدر «چگونگی رشد بورژوازی ملی در افغانستان» سند دیگری از خود بجا نگذاشته تا بیشتر در مورد موضع گیری های ایدیولوژیک آن بحث می کردیم. سازمان سرخا با این ضربه کاملاً از هم پاشید.

سازمان پیکار افغانستان

بعد از فروپاشی سازمان سرخا، بقایای این سازمان با دو گروپ کوچک دیگر در جدی ۱۳۵۸ سازمان پیکار افغانستان را بنیان گذاشتند. این سازمان معتقد به مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون بود و بر ضد تجاوز شوروی با شعار شرکت در جنگ مسلحانه توده ها فعالیت اش را آغاز کرد. در کابل و لوگر پایگاه های کوچکی داشت. «رستاخیز» ارگان سیاسی-تیوریک «پیکار» بود که فقط دو شماره از آن به نشر رسید. این سازمان که بر اندیشه مائوتسه دون تأکید داشت، سازمان رهایی و ساما را به خاطر پذیرش شعار جمهوری اسلامی، راست رو دانسته، شدیداً مورد انتقاد قرار می داد. «پیکار» همچنان سازمان رهایی را به خاطر قبول تیوری سه جهان، ریویزیونیست می نامید. سازمان پیکار از تشکیلات و سازمان دهی منضبطی بر خوردار نبود، لذا از حوزه های تشکیلاتی، کار تیوریک، پرداخت حق العضویت، پنهانکاری و کار پر حوصله توده ای به عنوان یک سازمان قوی مارکسیستی در آن چیز مهمی به چشم نمی خورد. مبارزه ایدیولوژیک، پرورش کادرهای حرفوی و برنامه مشخص مبارزاتی، از کمبودهایی بود که سازمان پیکار تا آخر قادر به غلبه بر آنها نشد.

در جریان دستگیری های سال ۱۳۶۱ در کابل یک تن از فعالان پیکار به نام «حکیم توانا» بعد از دستگیری خود را به دشمن فروخت و به عنوان جاسوس شرف باخته، تمامی روابط و مناسبات سازمان خود را و تا جایکه از سازمانهای انقلابی دیگر اطلاع داشت، افشا نمود و بعد زیر نظر روسها کتابی را بنام «شکست ستراتیژی مائوئیزم در افغانستان» نوشت و به این شکل به عنوان خاین ترین فرد در تاریخ جنبش انقلابی افغانستان شناخته شد، درحالیکه عده ای دیگر از کادرهای این سازمان با مقاومت سرسختانه حاضر نشدند، یک کلمه از رازهای سازمان خود

و دیگران را افشا نمایند و بدینگونه با مقاومت کمونیستی به روی جاسوسانی چون «حکیم توانا» تف انداختند.

پیکار در سال ۱۳۸۵ کمیته وحدت با حزب کمونیست (مائویست) افغانستان را ایجاد کرد که در نتیجه بخشی ازین سازمان با پذیرش مائوایزم در برابر اندیشه مائوتسه دون به حزب کمونیست پیوستند و با این انشعاب و اختلافات دیگر میان چند تن از کادرهای سازمان، فعالیت های این سازمان اکنون محسوس نمی باشد.

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)

ساما که در سال ۱۳۵۷ از گروه انقلابی انشعاب کرد، در آغاز از تمامی سازمان های چپ انقلابی نیرومندتر بود. سازمان رهایی در «مشعل»، علت انشعاب را در سه اختلاف عنوان کرد و مسوولیت این انشعاب را بر دوش ساما انداخت. سندی که ساما در رد این ادعای «رهایی» منتشر کرده باشد، تا حال به ما نرسیده است.

ساما از وحدت سه گروه (مجید کلکانی (نیرومندترین بخشی که از گروه انقلابی انشعاب کرده بود)، هادی محمودی و نادر علی دهاتی) تشکیل شد. فوریت این اتحاد، ادعای مشعل رهایی را به اثبات رساند. نشستی که این سه گروه در کنفرانس ۱۳۵۸ داشتند، منجر به تشکیل ساما گردید. در این کنفرانس سه گرایش عمده وجود داشت: هادی و رفقای نزدیک او (بشیر بهمن و لطیف محمودی) بر موضعگیری مارکسیستی تأکید داشتند؛ «دهاتی» تمایل بیشتر به مبارز اسلامی داشت و مجید راه میانه (جدایی کار سوسیالیستی از کار دموکراتیک و برآمد دموکراتیک) با شعار استقلال و رهایی را مطرح ساخت که سومی به تصویب رسید و برنامه ساما بر مبنای آن نوشته شد.

رفیق مجید در حوت ۱۳۵۸ دستگیر و در جوزای ۱۳۵۹ توسط روسها به شهادت رسید. چون مجید با جنایتکاران گروپ امین یکجا تیرباران شد، گفته میشود که در لحظه اعدام از جلادان پرچی خواسته بود تا او را دورتر از این جنایتکاران اعدام کنند که خونس با خون مزدوران یکجا جریان نیابد. بدینگونه وی در آخرین لحظات عمرش این خواست حماسی را به یادگار گذاشت.

بعد از دستگیری مجید، هادی محمودی با بشیر بهمن و رفقای دیگرش با این اختلاف که ساما با اداهای اسلامی در درون جنبش خودجوش توده ها به انحلال مارکسیستی می رسد، از ساما جدا شدند و سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی (ساوو) را تشکیل دادند. نادر علی دهاتی در دستگیری های گسترده ۱۳۶۱ به چنگ جلادان پرچی افتاد و در سرطان آن سال به جوخه اعدام سپرده شد.

ساما که شرکت در جنگ مسلحانه بر ضد تجاوز شوروی و سقوط دولت دست نشاندۀ را بر لوح برنامه اش قرار داده و بر جنگ توده ای طولانی تأکید نموده بود، این ادعای مشعل رهایی را که ساما معتقد به مشی چریکی شهریست، رد کرده، این اتهام «رهایی» را قبول نمی کردند، ولی سندی که ساما در رد ادعای «مشعل» نوشته باشد، ما تا حال ندیده ایم.

ساما مانند سازمان رهایی دست به تشکیل جبهات متعددی در مناطق روستایی افغانستان زد، اما به پرورش چریک های شهری نیز توجه داشت و در شهرها، مخصوصاً شهر کابل عملیات هایی را انجام داد و قبل از آنکه در مناطق پایگاهی به مرحله حمله ستراتیژیک برسد، به چریک بازی های شهری پرداخت. دستگیری مجید در شهر کابل به علت چنین مشی نانوشته ای بود. ساما در قوس ۱۳۶۲ کنفرانس سرتاسری اش را دعوت کرد و قیوم رهبر را به عنوان مسوول

سازمان برگزید. «رهبر» در دلو ۱۳۶۸، در پشاور توسط جنایتکاران حزب اسلامی به شهادت رسید.

ساما که به صورت گسترده در مبارزه مسلحانه شرکت کرد، یکی از پر سروصداترین سازمان های چپ در آن زمان به حساب می آمد و گسترده ترین پایه توده ای داشت. ساما در درگیری با روسها و جهادی ها انقلابیون بسیاری را از دست داد که مثل سازمان رهایی هرگز جمع بندی از آن ارائه نکرد. همچنان زندانی های سامایی در کابل و ولایات فوق العاده زیاد بودند که تعدادی از آنان توسط روسها به شهادت رسیدند.

مرکز اصلی فعالیت های مسلحانه این سازمان؛ شمالی، زادگاه مجید بود و علاوه بر بیش از ده ولایت دیگر نیز پایگاه داشت و طیف وسیعی از روشنفکران خرده بورژوازی شهری و دهاتی را در خود جمع کرده بود. جنگهایی که ساما با حزب اسلامی در شمالی و در هرات با جمعیت اسلامی داشت، به زودی در برابر زرادخانه این تنظیم ها به زانو درآمد. عده ای از افراد آن شمالی را ترک کرده و چند قوماندان مشهور آن به دولت مزدور پناه بردند و با انداختن طوق ملیشه ای بر گردن به ننگ تاریخی تن دادند.

ساما جز سندی که در کنفرانس ۶۲ ارائه کرده و با ادبیات نسبتاً چپ نوشته شده بود، هیچ سند دیگری که این سازمان را مارکسیستی نشان دهد و تشکیلات آن را با اصول مارکسیزم رقم بزنند، ارائه نکرده است. عده ای از کادرهای آن در لفظ چنین ادعایی داشتند و در نشست با سازمان های چپ اظهار ایدئولوژیک می کردند، اما ارگان مرکزی آن (جریده ندای آزادی) هیچ وقت چپ نوشت و با تأیید جمهوری اسلامی گاهی اداهای ملی را از یاد نبرد. بسیاری از کسانی که

خود را عضو ساما داشتند، افراد عیار گونه ای بودند که از مارکسیزم و ایدیولوژی مارکسیستی چیزی نمی فهمیدند، در حالیکه عده ای دیگر تمایل به سامایی بودن و نوعی معجیدگرایی که آنان تصویر خاصی از آن داشتند، داشته و عده ای دیگر معتقد به مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون بودند. وقتی قیوم «رهبر» به شهادت رسید، سخنگوی ساما در مصاحبه با بی بی سی، کمونیست بودن رهبر را اتهامی از سوی مخالفان نامید که بدین گونه در میان حرف و عمل ساما فرق فاحشی وجود داشت و نوعی الکتیزم یا التقاط گرایی در آن به صورت عریان دیده می شد.

بعد از شهادت قیوم «رهبر» و شهادت سی تن از اعضا و کادرهای آن در سقوط طیاره و بعد با پناهنده شدن چند تن از فعالان دست اول آن به اروپا، این سازمان دیگر وجود واقعی خارجی نداشت، گرچه چند تن از اعضای آن بعد از سقوط دولت نجیب، جهت سروصورت دادن دوباره ساما کنگره ای گذاشتند، کنگره ای که اسناد آن به بیرون منتشر نشد، ولی از فروپاشی ساما جلوگیری کرده نتوانستند.

کنفرانس ۱۳۶۲ ساما از سوی عده ای با انتقاداتی از کار سازمان و مشخص نبودن مشی و برنامه آن روبرو شد که به نام نواندیشان معروف گردیدند. بعدها سازمان انقلابی کمونیست های افغانستان نیز از ساما انشعاب کرد که بالاخره منجر به تأسیس حزب کمونیست (مائویست) افغانستان گردید. با توضیحات فوق سازمان ساما را اینطور ارزیابی می کنیم:

۱- ایدیولوژی: ساما که ابتدا با تفکر مارکسیستی ساخته شد و می خواست با تبارز ملی - اسلامی، کار دموکراتیک را سرپوشی برای کار سوسیالیستی قرار

دهد، با شرکت در مبارزه مسلحانه آهسته آهسته چنان به عمل زدگی و انحلال در جنبش توده ها گرایید که نه در نوشته های درونی و نه در ارگان مرکزی نشراتی اش نامی از چپ برد. آموزش مارکسیستی و تدویر حوزه های کمونیستی که اساس کار تشکلات چپ را می سازد، در ساما برچیده شد. بعد از سال ۱۳۶۲ هیچگونه سندی مبنی بر اینکه ساما را یک سازمان کمونیستی تعریف نماید، در دسترس جنبش قرار نگرفته است (با اینکه هسته های خُرد و کوچکی زیر این نام فعالیت داشته و گفته می شود هم اکنون فعالیت دارند و تلاش هایی از سوی چند تن از اعضای سابقه دار آن جهت سازماندهی دوباره وجود دارد، اما هدف ما در مجموع ساما می باشد) و به این خاطر بعد از شهادت مجید، در مجموع ساما را نمی توان یک سازمان کمونیستی دانست.

۲- تشکیلات: ایدیولوژی یک تشکیلات نه تنها موقف طبقاتی آن را مشخص می سازد، که نوعیت تشکیلاتی آن را نیز بیان می دارد و به این خاطر تشکلات مارکسیستی از لحاظ انضباط، پذیرش آگاهانه دستور، از خود گذری، مرکزیت و دموکراسی، ادبیات و احساسات طبقاتی و دهها مورد دیگر با تشکلات غیر کمونیستی فرق دارند. ساما که با انحلال در جنبش توده ها به قضایا با دید لیبرالی نگاه می کرد، در تشکیلات آن روابط و مناسبات مارکسیستی بر قرار نبود، بنابراین طیف های گسترده روشنفکران با نگرش های متفاوت و روابط گوناگونی در درون ساما خزیده بودند. زندگی شخصی برای اکثر اعضای آن مقدم بر روابط تشکیلاتی قرار داشت. هیچ سندی که ساما طرحی برای تشکیل حزب پرولتری داشته باشد، به دست ما نرسیده است. جبهه متحد ملی ساما همانند جبهه مبارزین مجاهد سازمان رهایی بیشتر جنبه کلیشه ای داشت تا بتواند در پس پشت آن مهر شعله ای را اندکی بیرنگ سازد. بدینصورت ساما دارای یک تشکیلات منضبط

با اصول مارکسیستی که در آن معیار برای عضوگیری، ایجاد ارگان‌های تشکیلاتی، حق العضویت، انتقاد و انتقاد از خود، مخفی کاری، سانترالیزم و دموکراسی وجود داشته باشد، یا وجود نداشت یا اگر وجود داشت بسیار ضعیف و سمبولیک بود.

۳- موضعگیری: سازمان ساما، جمهوری اسلامی را زننده تر از سازمان رهایی پذیرفت و موضعگیری‌های بعدی آن در قبال تمامی حوادث در «ندای آزادی» کاملاً ناروشن و با مستی از کلی گویی‌های کسل کننده همراه بود. تمامی نوشته‌های آن به شمول «ندای آزادی» با «بسم الله شریف» مزین بود. ساما در مقابل جنگسالاران خونریز نه تنها موضع روشنی نگرفت که با نجیب، مسعود، دوستم و مخصوصاً اسماعیل خان همکاری کرد و به خاطر شرکت در جشن دوستم، بهترین کادرهایش را از دست داد (عده‌ای آن را توطئه دوستم دانسته و چون ساما در هیچ مسئله‌ای موضع مشخص نداشت یا اگر داشت ابراز نکرد، درین رابطه هم سکوت اختیار کرد). بعضی از قوماندانان ساما افتخار رفتن به «بیت شریف» را نصیب شده، نماز شان هرگز قضا نمی شود؛ حاجی صاحب خطاب می گردند و ظاهراً آن را رنگ کار ملی و مردمی می دهند. این قوماندانان سرمایه اندوزی کرده، در برابر نیروهای خارجی و حضور شان در کشور هیچ موضعی ندارند. اینکه حال ساما به عنوان یک سازمان واقعی وجود داشته باشد و پیکار نماید، ما چیزی نمی دانیم. چون هر سازمان از روی مشی، تشکیلات و فعالیت های تشکیلاتی آن مشخص می گردد، چیزی که در مورد ساما دیده نمی شود.

سازمان انقلابی و طبرستان واقعی (ساوو)

بعد از آنکه هادی محمودی در سال ۱۳۵۸ از «ساما» جدا شد، با بشیر بهمن و لطیف محمودی سازمان ساوو را ساخت. وحدت شتاب زده ای که در ایجاد سازمان ساما صورت گرفت و وضعیت نابسامان ایدیولوژیکی که بر ساما حاکم بود و مخصوصاً بعد از شهادت مجید که بحران ایدیولوژیک بر آن عمیق تر شد، نمی توانست این هماهنگی میان جناح های مختلف ساما باقی بماند. وحدت میان جناح مجید و محمودی بدون اینکه اختلافات دقیقاً مشخص گردد و دو طرف در یک پراتیک زمانی با سیاست وحدت- مبارزه در یک سازمان گرد آمده باشند، ساما با دستپاچگی و عجله بنیان نهاده شد. وقتی شرایط سخت تر گردید، تضادها و اختلافات بیشتر نمایان شدند و فضای حاکم بر ساما قادر به حل آنها نشد و بالاخره جناح محمودی از ساما جدا و «ساوو» را سازمان داد. اساسی ترین این اختلافات تأکید جناح محمودی بر مارکسیزم-لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون بود و ساما را یک جریان راست رو می دانست که با تمکین در برابر جمهوری اسلامی از مارکسیزم فاصله می گیرد. ساوو مبارزه مسلحانه بر ضد اشغالگران روسی را قبول داشت. بالاخره در ۱۳۶۰ بشیر بهمن، لطیف محمودی و مسجدی در اثر خیانت یک تن از اعضای ساوو دستگیر و به عنوان قهرمانان شعله ای از اندیشه مائوتسه دون در برابر شکنجه گران خادی دفاع کردند. آنان با تیرباران شان نشان دادند که شعله ای ها از سرشت خاصی برش یافته که برای آزادی جان های شان را فدا می کنند.

هادی محمودی بعد از این ضربه خطرناک بر ساوو به پاکستان و از آنجا به اروپا رفت. گرچه کوهلت سن تحرک جدی را از او گرفت، لیکن به فعالیت های

مارکسیستی اش ادامه داد و بر مارکسیزم - لنینیسم پافشاری نمود، اما دیگر سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی (ساوو) پاشیده بود.

حزب کمونیست (مائویست) افغانستان

حزب کمونیست با انشعابی که بعد از کنفرانس سراسری ساما در ۱۳۶۲ رخ داد و سازمان انقلابی کمونیست های افغانستان ساخته شد، پیریزی گشت. این حزب بعد از آنکه سازمان انقلابی کمونیست ها با بخش هایی از سازمان های چپ در خارج از کشور (به کوشش جاآ و مخصوصاً حزب کمونیست (مائویست) ایران) مدغم شد، به میان آمد. آخرین جذب آن بخشی از "سازمان پیکار" بود که بعد از جلساتی در خارج به آن پیوست. حزب کمونیست (مائویست) افغانستان به جای اندیشه مائوتسه دون، مائویزم را قبول کرده، عضو جنبش بین المللی کمونیستی (جاآ) شد که نشریه «جهانی برای فتح» را منتشر می سازد. این حزب در قضایا از لحاظ تیوریک موضع روشن داشته، اما بر چند مورد آن باید مکث کرد:

۱- حزب کمونیست با آن که جامعه افغانستان را نیمه فیودالی - مستعمراتی می داند و نبرد خلق، جنگ توده ای طولانی و راه محاصره شهرها از طریق دهات را شعار می دهد، فعالیت هایش بیشتر به بیرون از افغانستان متمرکز بوده، در داخل کشور محسوس نمی باشد و با «جهانی اندیشیدن» تمایلی به حضور در داخل افغانستان ندارد و عوض تجلیل روز کارگر در داخل افغانستان، علاقمند این تجلیل در برلین می باشد. بدین گونه شعارهای جنگی آن معنی واقعی پیدا نکرده، اعتراف می کند که تا هنوز قادر به ایجاد کمیته های حزبی در داخل کشور نشده است.

حزب کمونیست (مائویست) افغانستان معتقد است که تا زمانی جنبش بین المللی کمونیستی تقویت نشود، امکان تقویت احزاب کمونیستی کشورها وجود نداشته، به اینصورت از عام به خاص رفته، تقویت شرط بر اساس را مقدم می داند و مرتکب اشتباه عمیق ایدیولوژیک می گردد.

۲- حزب کمونیست (مائویست) افغانستان با اینکه در تیوری خود را پیشاهنگ طبقه کارگر افغانستان می داند، اما عملاً خود را تا حال از چهارچوب مناسبات ملیتی به طور لازم نکشیده، محل اصلی فعالیت ها، کادرها، اعضا و محل کار آن در بیرون از کشور با این مشخصه آمیخته می باشد و به این خاطر تا حال قادر به ایجاد حزبی در چهارچوب مناسبات همه خلق های افغانستان با ویژگی های ملیتی متفاوت، نشده است.

۳- این حزب از لحاظ فراگیری تا حال قادر نشده است که با مشخصات یک حزب تبارز نماید. با اینکه همه احزاب کمونیستی در ابتدای تشکیل، گسترده و فراگیر نیستند، اما بعد از تشکیل تلاش می ورزند خود را به زودی از چنین تنگنایی برهانند، زیرا تغییرات کمی باعث تغییرات کیفی شده، حزبی که نتواند بعد از تشکیل در اکثر نقاط کشور حضور مستقیم داشته باشد، توان ارزیابی از وضعیت، تعیین مراحل استراتژیک، تعیین شعارهای توده ای دراز مدت و روزمره، توان تجرید دشمن و بالاخره قادر به مطرح شدن در اذهان توده ها نشده، به عنوان پیشاهنگ نه که پساہنگ مطرح خواهد شد. رشد حزب کمونیست (مائویست) افغانستان از لحاظ کمی و کیفی نشان می دهد که از ایجادش تا حال در سطح چند ولایت محدود، به شکل افراد هم حضور نداشته و تا رسیدن به حزب واقعی طبقه کارگر فاصله درازی دارد.

حزبی که قادر به ایجاد کمیته های سازمانی در میان توده های زحمتکش و در میان پیشروترین آنان قادر به تأسیس کمیته های آموزش مارکسیستی نگردد، کادرهای آن در میان توده ها حضور فعال نداشته باشند و به پرورش انقلابیون پیشرو و حرفوی نپردازد و با ده ها توجیه تیوریک حضور خود را در خارج از توده ها و خارج از کشور، انقلابی جلوه دهد، جز پرداختن به جدل های روشنفکرانه ذهنی و عدم آگاهی از زندگی دوزخ آسای توده ها به تحلیل های ذهنی و سطحی و کلی گویی های گمراه کننده، از خواست توده ها به دور مانده، ادعای پیشاهنگی آن کاذبانه می باشد.

چپ رادیکال

چپ رادیکال که از مبارزه با کمبودهای زننده سازمان رهایی افغانستان تشکیل شد یا به قول خود آن از باتلاق سازمان رهایی سر برآورد، جریان نه چندان گسترده ای است که طی ده سال جدایی از سازمان رهایی با نوسانات مختلف فکری همراه بوده است. آخرین نوشته آن "سه بیماری اتوپست های افغانستان" که رگه هایی از تمایلات تروتسکیستی را به نمایش می گذارد، جامعه افغانستان را سرمایه داری و مرحله انقلاب را سوسیالیستی معرفی کرده است. جریانات مائوتسه دون اندیشه از جمله سازمان انقلابی افغانستان را متهم به سازش با بورژوازی به خاطر ساختن جبهه متحد ملی با بورژوازی ملی در انقلاب دموکراتیک نوین نموده است و علت احیای سرمایه داری در چین را به این "اشتباه" مائوتسه دون مرتبط می داند. چپ رادیکال، یکی از جریانات فعال در عرصه چپ افغانستان می باشد، ولی تا حال قادر به ایجاد سازمان خاصی نشده است. فعالیت آن بیشتر در نوشته های آن می باشد.

سازمان رهایی افغانستان

سازمان رهایی افغانستان در میزان ۱۳۵۸ «مشعل رهایی» را به عنوان ارگان سیاسی- تیوریک اش منتشر کرد و نام خود را از «گروه انقلابی خلق های افغانستان» به سازمان رهایی تغییر داد. گروه انقلابی بعد از انشعاب ساما، اعلامیه ای در کابل پخش نمود که با افشای ماهیت رژیم، سرنگونی آن را در قیام عمومی و مبارزه مسلحانه توده ای خواسته بود. ما درینجا عمده ترین اشتباهات سازمان رهایی بعد از کودتای هفت ثور را مختصراً ارزیابی می کنیم.

۱. حرکت بالاحصار:

بعد از انشعاب ساما، «گروه» هنوز به تثبیت تشکیلاتی و جمعبندی از آن نرسیده بود که عجولانه با چند سازمان اسلامی، «جبهه مبارزین مجاهد افغانستان» را ایجاد نمود و در ۱۴ اسد ۱۳۵۸ با یک حرکت نظامی، اقدام به براندازی دولت کرد. این حرکت که در بالاحصار محدود ماند، بعد از شش ساعت درگیری به خون نشست. کادرهای بسیاری به شمول دو تن از اعضای مرکزیت گروه تیرباران شدند و رفیق داکتر فیض احمد رهبر گروه، دو روز بعد از دستگیری، موفق به فرار از زندان صدارت گردید.

این اقدام گروه، در آغاز شرایط جدید از بزرگترین اشتباهاتش بود که بر کل فعالیت های بعدی آن تأثیر زیانباری گذاشت.

- گروه قبل از آنکه به نیروی توده ای مبدل گردد و تشکیل حزب را به عنوان وظیفه مرکزی روی دست گیرد، عجولانه به تشکیل جبهه ای دست زد و بر فرق آن «فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً» را نوشت و در پلاتفرمش رسیدن به «جمهوری اسلامی» را هدف قرار داد. این اسلام گرایی هر

چند تاکتیکی از سوی گروه مطرح شد، اما تا آخر بر موضعگیری های سیاسی و ایدئولوژیک اش سایه انداخت.

- این اقدام گروه با ستراتیژی جنگ توده ای طولانی («محاصره شهرها از طریق دهات») خودش در تضاد قرار داشت و به این ترتیب گروه نه تنها به اشتباه سیاسی، که به اشتباه عمیق ایدئولوژیک غلتید.

- این حرکت به نیروهای نظامی درون ارتش و پولیس محدود بود و توده ها کوچکترین آگاهی از آن نداشتند. بدین خاطر بی شباهت به کودتای ریویزیونیست ها در هفت ثور نبود و به اینگونه گروه با نفی انقلاب و نفی توده ها به کودتاگرایی (پوچیزم) رو آورد.

- گروه، شناخت محدود و نادقیقی از ماهیت و کمیت سازمان های اسلامی که با آنها متحد شده بود، داشت و یک شبه با آنها پیمان بست. «حرکت انقلاب» که قوی ترین آنها بود، در بی تشکیلاتی و هرج و مرج خاصی به سر می برد. رهبران آن در پشاور بدون اجازه آی اس آی آب نمی خوردند و به مجردیکه ۱۴ اسد شکست خورد، سه سازمان اهل تشیع ناپدید شدند. «حرکت انقلاب» هم هرگز خود را عضو جبهه ندانست. اگر بالفرض با این اقدام، رژیم سقوط می کرد، این «گروه انقلابی» بود که به صورت ریشه ای قربانی ناسنجیدگی های غیر مارکسیستی اش می شد.

- گروه، کوچکترین حمایت منطقی و جهانی نداشت، از نظر عینی و ذهنی میان توده ها مطرح نبود، یک گروه کوچک مخفی روشنفکری که اگر به قدرت می رسید، معلوم نبود روی کدام حمایت داخلی و خارجی حساب می کرد و وقتی

طوق قدرت به گردنش می افتاد، نه تنها با نیروهای مسلح رژیم، که با مخالفت جبهات مسلح تنظیم های بنیادگرا که تا آن وقت در مناطق بسیاری شکل گرفته بودند، نیز روبرو می گشت.

- بالاخره گروه شتابزده و بدون تحلیل مشخص از وضعیت آن زمان و بی آنکه در بدترین حالات مداخله شوروی را پیشبینی کند، دست به حرکت کودتایی زد و کادرهای بسیاری را از دست داد. ضربه ای که تا سال ها قادر به جبران آن نشد.

گروه در آن زمان تجربه ی خیزش های مسلحانه و شناخت از دشمنی های تنظیم های اسلامی نسبت به مائویست ها را نداشت؛ دانش عمومی و ارزیابی های سیاسی گروه از روند اوضاع به شدت پایین بود؛ کادرهای گروه از نقشه های درازمدت سوسیال امپریالیزم در افغانستان تحلیلی نداشتند و از فعالیت های ایالات متحده و متحدان اروپایی آن با پاکستان جهت کشاندن پای سوسیال امپریالیزم در باتلاق خونین افغانستان و طولانی نمودن جنگ چیزی نمی دانستند و از استقرار تنظیم های اسلامی و مزدور در ایران و پاکستان و کمک های بی حد و حصر امریکا، اروپا، ارتجاع عرب، ایران، چین و جاپان با آن ها در زدن اتحاد شوروی چیزی نمی فهمیدند. گروه در آن زمان خواهان واکنش خودنمایانه در مقابل انشعاب یون ساما بود که ناتوانی و حتی نابودی گروه را تبلیغ می کردند و بالاخره دغدغه غصب قدرت که در آن زمان نزد بسیاری از گروه های سیاسی، از جمله گروه انقلابی نیز مطرح بود، آن را به چنین اشتباه عظیمی کشاند. اشتباهی که از آن هیچ وقت جمع بندی لازم نکرد.

بیشتر از یک ماه از حرکت بالا حصار نگذاشته بود که گروه نوشته‌ی درونی‌اش را انتشار داد و در آن بر جنگ توده‌ای طولانی تأکید کرد. گروه درین نوشته از اعضایش خواسته بود تا با استفاده از روابط قومی و منطقوی به جبهات جنگ رفته، از آن طریق به توده‌ها پیوندند و با «احترام عمیق به اعتقادات دینی مردم» با قبول صبغه‌ی قوی اسلامی جنگ، به کار پر حوصله بپردازند. درین نوشته، کار دموکراتیک معادل احترامات مذهبی و شرکت عملی در آن جهت جلب حمایت توده‌ها قرار داده شده بود و با این طرح عده‌ای از اعضای گروه به جبهاتی در حال شکل‌گیری پیوستند. درین نوشته، اشاره‌ای به اشتباه ۱۴ اسد نشده بود که بالاخره در مشعل‌رهایی بر آن مهر تأیید گذاشته شد.

۲. جمهوری اسلامی:

سازمان‌رهایی بعد از شکست جبهه‌ی مبارزین مجاهد، بار دیگر در مشعل‌رهایی (ارگان سیاسی-تیوریک) اش شعار نه شرقی نه غربی، جمهوری اسلامی خمینی را پذیرفت و بار دیگر بر اشتباه ایدیولوژیکش مهر تأیید گذاشت. در نتیجه هر چه نفوذ تنظیم‌های جهادی در جبهات جنگ افزایش می‌یافت و به تسلیحات بیشتری دسترسی پیدا می‌کردند، سازمان زیر فشار بیشتر قرار می‌گرفت، مخصوصاً بنیادگرایان شیعه و سنی که به حق شعله‌ای‌ها را خطرناکتر از رویونیست‌ها می‌دانستند و سازمان که نه پایه‌ای توده‌ای داشت، نه امکانات تسلیحاتی و نه از حمایت حامیان بیرونی برخوردار بود، روز تا روز محتاط‌تر می‌شد و چون قادر به حل این پرابلم‌ها نبود، بیشتر به اداهای دینی و مذهبی پناه می‌برد و جبراً به مناسبات قوم و قبیله تکیه می‌کرد.

تأیید جمهوری اسلامی که از واقعیت حرکت اسلامی آن زمان و پیروی سازمان از آن ناشی می شد، اشتباه راست روانه ای بود که بسیاری از سیاست ها و تاکتیک های آن بر محور چنان تأییدی می چرخید. این راست روی که تا مغز استخوان سازمان فرو رفت، هرگز قادر به رها کردن خود از آن نشد و امروز سازمان بدتر از گذشته در چنان منجلابی غرق می باشد.

۳. تیوری سه جهان:

سازمان رهایی «تیوری سه جهان» را به عنوان استراتژی و تاکتیک پرولتاریای بین المللی پذیرفت. این تیوری که در ۱۹۷۶ از سوی دنگ شیائوپنگ در مجمع عمومی سازمان ملل قرائت گردید، راه تسلط ریویزیونیسم و احیای سرمایه داری بر چین را باز کرد.

بر اساس این تیوری، احزاب و سازمان های کمونیستی وظیفه داشتند که در مقابله با خطر شوروی در کنار دولت های ارتجاعی شان بایستند. لذا با این تیوری مبارزه طبقاتی، انقلاب و فعالیت های مارکسیستی یکسره ممنوع قرار داده شد. حزب کمونیست چین از کمک به احزاب و سازمان های انقلابی دست کشید، اقتصاد مختلط را در کشور رایج ساخت، اختلاف اش را با روسیه، نه ایدئولوژیک که سیاسی عنوان کرد، انقلاب فرهنگی چین را جنایت نامید و در احیای سرمایه داری به راهی رفت که قبلاً خروشچف در اتحاد شوروی رفته بود.

سازمان رهایی با پذیرش این تیوری و گذاردن مهر تأیید بر جمهوری اسلامی، انقلاب دموکراتیک نوین را با جدا نمودن جنبه های ملی و دموکراتیک آن جهت رو در رو قرار نگرفتن با ملاکان شریر ارضی به خاطر ضربه زدن به سوسیال امپریالیسم و فراموش کردن امپریالیست های دیگر به اشتباه بزرگ تیوریک افتاد

و به عنوان یک سازمان پوپولیستی در کنار تنظیم های جهادی برای استقرار جمهوری اسلامی خون داد. سازمان رهایی که در آن زمان به خاطر پیشبرد مبارزه مسلحانه شدیداً به دنبال کسب امکانات سرگردان بود، نمی توانست نظری به چین نداشته باشد و تیوری سه جهان را نپذیرد.

۴. مبارزه مسلحانه:

سازمان رهایی که بعد از شکست بالاحصار، شرکت در مبارزه مسلحانه را یگانه معیار کار مارکسیستی قرار داد، تا اواسط ۱۳۶۰ افرادش را طور نفوذی به جبهاتی می فرستاد که صبغه قومی، سمتی و مذهبی داشتند. ولی در اواخر ۱۳۶۰ به خاطر بی نتیجه بودن، ازین سیاست دست کشید و اقدام به تأسیس جبهات مستقل خود کرد. بر طبق سیاست جدید، سه جبهه ای در حال نطفه بندی آن در مرکز، شمال و شرق توسط بنیادگرایان تنظیمی خلع سلاح شد و چند تن از اعضای سازمان درین جریان جان باختند. اما در دو نقطه دیگر قادر به حفظ دو جبهه خود گردید که تا سقوط رژیم نجیب پا برجا ماند.

شرکت در مبارزه مسلحانه به خاطر کسب استقلال و ادامه انقلاب تا به فرجام رساندن انقلاب دموکراتیک نوین و استقرار جامعه سوسیالیستی از رسالت اساسی کمونیست های مائوتسه دون اندیشه در آن دوره بود، اما حدود و ثغور شرکت درین مبارزه، چیزی بود که هرگز در آن دوران سنجیده نشد. سازمان رهایی که استقرار جمهوری اسلامی تنظیم های جهادی را به عنوان بخشی از ستراتیژی کوتاه مدتش پذیرفته بود، دلیلی وجود نداشت که هست و بودش را درین راه به قمار نگذارد. عده ای از بهترین کادرهای سازمان با دست خالی به جنگ مارش شدند که یا در کوهستان ها جان باختند و یا توسط بنیادگرایان مذهبی توت توت

شدند. جنبش خودجوش توده ها که تا سال ۱۳۶۲ به وسیله امپریالیست های غربی و مزدوران تنظیمی شان کنترل شده بود، تلاش سازمان رهایی جهت شرکت درین جنگ و تلاش جهت کنترل بخشی از آن کاملاً لازمی و درست بود، اما بعد از سال ۱۳۶۳ با کمک هایی که امپریالیست ها به مزدوران تنظیمی شان می کردند، در مجموع جبهات جنگ در کنترل این تنظیم ها (مخصوصاً بخش اخوانی) درآمد، در سطح سیاسی و نظامی فقط آنها الترنا تویو قدرت به حساب می آمدند. اما سازمان همچنان به فرستادن بی قید افراش به جبهات جنگ ادامه می داد و فکر می کرد که روزی در اثر بیکفایتی این تنظیمها، غرب و پاکستان توجه شان را از آنها خواهند گرفت. این ساده اندیشی و ذهنی گرایی که تا سالها بر سازمان سایه افکنده بود، رهبر سازمان را با چند تن از اعضایش به خاطر دستیابی به امکانات به نام ملاقات با «مقامات» به قتلگاه گلبدین فرستاد، چیزی که باید روی آن دقت صورت می گرفت و حدود شرکت کردن و نکردن در آن دقیقاً ارزیابی می شد. سازمان در هیچ دوره ای چنین جمعبندی نداشت و تا روز سقوط دولت نجیب شعار شرکت بی حد و حصر در مبارزه مسلحانه را سر می داد و این را یگانه معیار انقلابی بودن می دانست.

بعد از آنکه مذاکرات ژنیو در ۱۳۶۷ آغاز شد و به تعقیب آن روس ها اقدام به خروج نیروهای شان از افغانستان کردند، سقوط دولت نجیب مطلق شده و تنظیم ها الترنا تویو بلاشرط قدرت به حساب می آمدند، در چنین وقتی ایجاد دو جبهه دیگر در مرز پاکستان (کتر و هلمند) که اگر پای پول به عنوان یک هدف ستراتیژیک در میان نمی بود، جز بی برنامهگی، سبکسری، نداشتن تحلیل از وضعیت داخل، منطقه و جهان، نبود مشی و ستراتیژی روشن و این که نشان داده

شود که رهبری جدید موقت (مادام العمر) چقدر فعال است، نمی توان نام دیگری بر آن گذاشت.

سازمان که کوچکترین تحلیلی از دورنمای کارش نداشت، تا روزی که دولت نجیب فرو ریخت و ولایات یکی پی دیگری سقوط می کردند، به فکر خریداری اسلحه و مهمات و انتقال آنها به داخل بود که بهترین رزمندگان را فدای آن کرد و بعد جبهه مهمش که ۷۰ درصد امکانات را بلعیده بود، حتی در سطح یک ولایت هم در معادله قدرت نیامد (چیزی که سازمان در آن زمان می خواست) و بالاخره این اسلحه و مهمات، طوق لعنتی بر گردنش ماند، تا بالاخره مقداری به دولت تنظیمی، مقداری به امارت طالبی و قسمتی به خارجی ها هدیه شد و بخشی در اثر خیانت های درونی گم و مقداری را هم موریانه خورد. این پایان غم انگیز تسلیحاتیست که رهبری سازمان عجولانه آنها را خرید و خون شهدای سازمان را با آنها به قمار بست و بعد به آسانی آنها را تسلیم دشمن نمود.

سازمان رهایی که از میزان ۱۳۵۸ تا هشت ثور ۱۳۷۱ در جنگ شرکت داشت و بیش از ۳۰۰ انقلابی کمونیست را به «شهادت» فرستاد و تا امروز یک بار هم خود را زحمت جمعبندی نداده، جز چند تمجید اخلاقی، فرجامی غیر از آنچه در زیر می آید، نداشت:

۱- شهادت صدها انقلابی که بر فرق پوسترهای شان «ولاتحبسن الذین قتلو فی سبیل الله اموات، بل احیا عذربهم یرزقون» ثبت و اکنون اکثریت خانواده های این شهدا نه از سازمان حمایت می کنند و نه با آن همکاری دارند.

۲- اسلحه و مهماتی که با اهدای خون شهدا به دست آمد، با فرجام غم انگیزی که در بالا ذکر شد، همراه بود.

۳- سازمان که از آغاز شرکت در مبارزه مسلحانه با واکنش های قومی، تنظیمی و خیانت های درونی روبرو گشت، با بدی ها و انتقام گیری هایی دست به گریبان ماند که بی وقفه بخش اعظم نیروی آن را به خود مشغول داشت.

۴- سازمان بعد از سال ۱۳۶۲ نه تنها جذبی نداشت، که روشنفکران بسیاری از آن بریدند و به این صورت بعد از ۱۳۶۵ مجبور شد به استخدام افراد بیردازد و «پول در بدل مبارزه» را به عنوان سیاست محوری تعیین نماید. سیاستی که جز پیروی نعل به نعل تنظیمی چیزی نبود که با قطع این پولها اکثریت معاش بگیران در ضدیت با سازمان قرار گرفتند.

۵- سازمان با تمام جانفشانی ها و شهادتها قادر به گسترش پایه های تشکیلاتی اش در میان توده ها نشد و آنچه در جریان این مبارزه به دست آورده بود، با ختم آن دوباره از دست داد و گویا امروز با متوجه شدن بعضی از آنان به چنین اشتباهاتی است که میگویند: «کنده شاریده». و این پایان غم انگیز جبهه سازی هایی است که دهها انقلابی بر آن سر گذاشتند.

اشتباهات راست روانه سازمان رهایی بعد از کودتای ثور با کودتاگرایی در حرکت بالاحصار، پذیرش جمهوری اسلامی، قبول تیوری سه جهان، شرکت ناسنجیده در مبارزه مسلحانه، قبول جنبه های قومی و سمتی این مبارزه، انجوگرایی با هدف رسیدن به پول، استخدام توده های مردم با پرداخت پول جهت شرکت در مبارزه مسلحانه، بی عملی در دوره های مختلف بعد از سقوط

دولت نجیب، تشکیل سازمان های پایه ای غیرواقعی، تمکین در برابر کشورهای امپریالیستی، تشکیل سازمان های قانونی، حمایت از دولت پوشالی کرسی و شرکت در آن، عدم داشتن موضع مشخص در قبال اشغال کشور، اتحاد با جرثومه های کنیف خلقی - پرچمی؛ شرکت در دو لویه جرگه و پارلمان مزدور، قبول مدال ها و پول های کشورهای امپریالیستی، روابط تنگاتنگ با بسیاری از سفارتخانه ها، سهولت های سرسام آور کنسولی وغیره بود و می باشد.

۵. بریدنها :

با تشکیل کمیته مرکزی موقت، به زودی بگومگوهای تندی میان اعضای رهبری در گرفت که در سطوح مختلفی بر بدنه سازمان اثر گذاشت و بریدن های کتلوی در قالب های قومی، سمتی، خانوادگی و انفرادی آغاز گشت. سازمان که فاقد مشی مشخص، طرح و تاکتیک های معینی برای امور روزمره و کار درازمدت بود، منطقاً راه را برای اعمال دیدگاه ها و سلیقه های شخصی باز می کرد و چون فرد تثبیتی مثل داکتر فیض احمد دیگر در رهبری وجود نداشت، روز تا روز بی باوری و سردرگمی نزد اعضا شدت می یافت و زمینه ی جدایی ها را مساعد می ساخت.

اعضای مرکزیت جدید که هرگز قادر به تثبیت خود به عنوان رهبران آگاه، خردمند و با درایت نزد اعضای سازمان نشدند و هم از رأی و انتخاب اعضا بی بهره بودند، هر انتقادی را با عقده، تحکم و تحقیر پاسخ داده، فکر می کردند پشت هر اعتراض و انتقادی، غرضی نهفته که باعث ترکیدن پوقانه رهبری می گردد. به این خاطر یک بار هم قادر به حل انتقاد و قناعت دادن فردی در موج رفتن ها نشدند و تمامی انتقاد کنندگان از سازمان بریدند. با وجودی که در

ظاهر تبلیغ می شد که سازمان معتقد به مبارزهٔ ایدیولوژیک است و پیوستن به سازمان و بریدن از آن داوطلبانه می باشد، اما در عمل چنین نبود (سازمان در نوشتهٔ «راه احمد جاودان است» نوشت: هر کسی که به هر عنوان و بهانه ای از سازمان می رود، قبل از همه شرف و وجدانش را به دشمن می فروشد)، به مجردی که انتقادی صورت می گرفت، انتقاد کننده به زودی تجرید می شد؛ مرضی، کرمی و انتقادچی لقب می یافت و وقتی از سازمان می برید، اتهامات و حکایات رذیلانه و دروغینی علیه اش سازمان داده می شد. چیزهایی که قبل از انتقاد و بریدن، هرگز بر زبان نیاورده به عنوان رفیق شایسته زیر مسوولیت ها گور می شد و این برخوردهای ضد مارکسیستی راه را برای جدایی های بعدی باز می کرد.

جدایی سه تن از اعضای سازمان در ۱۳۶۲ که مهر رابطه با جواسیس غرب را خوردند و این اعلان که در جریان دستگیری به جرم های شان اعتراف کرده و اعدام شدند، گرچه اثرات بحث برانگیز جدی میان کادرها و صفوف سازمان را در آن زمان برنیانگیخت، ولی روحیهٔ هراس از انتقاد بر سازمان که با فاشیزم فردی بعدی در مرکزیت موقت پیوند خورد، تا امروز ترس از انتقاد و خود را با مرکزیت روبرو نساختن و مخصوصاً هراس اعضای مرکزیت از فرد اول چنان بر سازمان سایه افکند (سازمان بیشتر «دست به ماشه شد») که مجال دم زدن از همه گرفته شد و به همان پیمانه انتقاد در سینه ها حبس گردید. چشم پوشی از این حقیقت در سازمان رهایی فراموش کردن وجدان انقلابی چه که انسانی است. این که همه اعضای سازمان به این باور اند که تشکیلات فقط مال شخصی چند نفر است و دیگران به آن کاری ندارند، این حقیقت را به اثبات می رساند، ورنه این اعضا یک بار در زندگی حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را پیدا می کردند.

سازمان رهایی تا آخر قادر نشد خود را از چارچوب روابط ملیتی، خانوادگی و شخصی برهاند. در جریان جنگ با چنین مشخصاتی به تشکیل جبهه پرداخت (در مشعل آمده است) و با چنان ابزارهایی افراد را جمع کرد و چون پیوند ایدیولوژیک بسیاری ازین افراد با سازمان در قدم اول با سرکرده قوم و خانواده بود، به مجردی که این سربراهان از سازمان می بریدند، کسی از اعضای وابسته به آنان با سازمان نمی ماند. دو بریدن کتلوی در ۱۳۶۶ با بار کاملاً ملیتی و سمتی صورت گرفت، در حالیکه چندین جدایی دیگر رنگ کاملاً خانوادگی داشت. بگذریم ازینکه عده ای دیگر به طور انفرادی از سازمان رفتند.

صدها عضوی که از سازمان جدا شدند، بعضی ها با باور به انقلاب و مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائو فعالیت شان را ادامه دادند و عده ای دیگر سرخورده شده، به زندگی شخصی رو آوردند. سازمان دسته دوم را تمسک قرار داده به برائت دادن خود می پرداخت و برای اعضای ناراضی و سر به زیری که تا حال نبریده بودند، طوری القا می نمود که جای دیگری برای مبارزه وجود ندارد. هر کسی که می خواهد مبارزه کند، محکوم به حضور در سازمان رهایی می باشد و تا زنده است باید درین باتلاق اتراق نماید. این بریدن ها با چنین مشخصاتی نشان می دهد که سازمان رهایی از نظر پیوند ایدیولوژیک میان رهبری و صفوفش چقدر سست و شکننده بود و می باشد. سازمان رهایی که کوچکترین جمعبندی ازین رفتن ها ارائه نکرد و درسی از روابط و مناسبات خانوادگی نگرفت، هرچه این رفتن ها بیشتر شد، توجه به پیوندهای خانوادگی شدیدتر شده است. با آنهم بسیاری از فرزندان اعضای رهبری با نفرت از پدران شان، صف سازمان را رها کرده، عقده مندتر از «و غیره ها» با سازمان برخورد کردند و الی که با کسب امتیازات مادی پدر از بورس تا رشوه دادن جهت ادامه

تحصیل در کنار آنان ایستادند. سازمان رهایی با بحران بی وقفه بریدن ها دست به گریبان است و تمامی اعضای آن در سطوح مختلف از کار سازمان ناراضی و بر آینده آن بی باور می باشند. چون علل این نارضایتی ها و بی باوری ها در جای خود باقی است، نمی توان باور داشت که قادر به فایق آمدن بر این بحران خواهد شد. وقتی مسوول کار تیوریک سازمان اعلان می دارد که با ماندن حداکثر ده حوزه آموزشی باز هم سازمان موفق است، خود بخود عمق این نارضایتی و بحران را نشان می دهد. بالاخره این اشتباهات را در ناروشن بودن مشی سازمان، کمبود دانش عمومی و عدم رسیدگی به دانش تیوریک، مبارزه ایدیولوژیک ناسالم، روحیه بروکراتیک رهبری و پرورش فضای آمر و مادون در سازمان، تسلط فاشیزم مطلق فردی بر سازمان؛ لمیدن عده ای بیسواد، سرخم و تحکم پذیر در مرکزیت که در عمر شان سطری نوشته اند؛ پاسخ ندادن رهبری به خواست های تیوریک اعضا و سردرگمی همگان؛ سیاست مبارزه در برابر پول و کار کردن در کمپنی ای به نام سازمان که معلوم نیست بالاخره تمام این پول کجا می رود و چه می شود؛ عدم دخالت اعضا با رأی، انتخاب و نظر در تعیین ارگانهای مختلف؛ برخورد کاسبکارانه نسبت به دختران و زنان سازمان، انجوگرایی و بالاخره در سرازیر شدن اینهمه پول با پس لگدهای آن می توان دید.

۶. سانترالیزم :

بعد از شهادت رفیق داکتر و رفیق راهب، چند تن از کادرهای سازمان، کمیته مرکزی موقت را ساختند. چون فضای حاکم ناشی از شهادت داکتر و «فرار» راهب نوعی سردرگمی ایجاد کرده بود، با اینکه رأی و نظر اعضای سازمان در ایجاد این مرکزیت کوچکترین دخالتی نداشت، ولی چنان فکر می کردند که

این مرکزیت واقعاً موقت است و مخصوصاً فحش و ناسزاهایی که این رهبری نثار «راهب» میکرد، اعضای سازمان شوکه شده، در میان باورها و ناباوری ها آن را پذیرفتند.

داکتر فیض احمد در سال ۱۳۶۴ با عده ای از کادرهای سازمان تلاش کرد تا جمعبندی از محل های کار سازمان در داخل و خارج تهیه نماید و به زودی کنگره سازمان را دایر و این جمعبندی ها به شرکت کنندگان در کنگره ارائه گردد (حداقل سه جمعبندی تکمیل شد) و خود به نوشتن «مشعل» شماره دوم که بخشی از آن به ارزیابی اشتباهات مشعل شماره اول (تیوری سه جهان و جمهوری اسلامی) اختصاص یافته بود، شب و روز تلاش داشت. او توضیح می داد که با تمام شرایط اختتانی و شرکت در جنگ تا زمانی که اعضای سازمان تصویر خود را با رأی و نظر در مرکزیت و نهادهای دیگر تصمیم گیری سازمان نینند، نمی توان از دموکراسی تشکیلاتی و بلشویک بودن حرفی بر زبان آورد. با شهادت داکتر و بعد راهب، این دستنویس و جمعبندی ها یکباره غیب شد و بعد کمیته مرکزی موقت به کمیته مرکزی مادام العمر مبدل گشت، چنانچه خود اعضای این مرکزیت هم از به کاربرد «موقت» خجالت می کشند و آن را با نوعی کراهت بیان می دارند.

کمیته مرکزی «موقت» بعد از تشکیل به نوشتن چند جزوه، چند جمعبندی و برنامه و اساسنامه پرداخت. این برنامه و اساسنامه چون از هیچ کنگره ای نگذشت، نه تنها برای اعضا که برای خود مرکزیت هم جدی مطرح نشد. تعلیق و اخراج اعضای سازمان با احساسات و سلیقه های هر یک از اعضای مرکزیت میزان شد. فضای حاکم فاشیزم و استبداد بر سازمان و روابط میان مرکزیتی ها چنان بود که

مثلاً با نوشتن کلمه «آقا» برای فرد اول سازمان، کمیته پنج نفری که پیشروترین کمیته جوانان بود، جواب داده شد (پیشنهادی هم بود که باید نویسنده این کلمه جزای فزیک بیبند و تنبیه بدنی شود) و جالب اینکه فرد اول کوچکترین اعتراضی بر مجریان این کار نکرد. اصطلاحاتی مثل حق العضویت، مخفی کاری و شرکت در حوزه های آموزشی سمبولیک و کلیشه ای باقی ماند. در طی بیست سال (زمان ترتیب این نوشته) حتی یک بار کنفرانسی برگزار نشد و بعد از ۱۳۷۳ سازمان سطری نوشت (بگذریم از اینکه آنچه قبلاً نوشته شده بود، سطحی، ذهنی گرایانه و غیر تیوریک بودند)، بار آن نوشته ها هم بر دوش یک نفر گذاشته شده و اعضای دیگر مرکزیت درین زمینه پاک و مات بودند. شاید سازمان رهایی در جهان یگانه سازمانی باشد که اعضای رهبری آن سطری نوشته (اعضای سازمان به رسم مطایبه میگویند که رهبران ما قادر به نوشتن رقعۀ ای هم نیستند) و در هیچ زمینه ای موضعگیری مشخصی نداشته اند. این در حالیکه یکی از آنان جهت پوشاندن مرض مهلک کم سوادى هر جا می رفت، لغت نامه دهخدا را با خود میگشتاند و به قول جوانان سازمان در آن وقت که چاره این رفیق به فرهنگ عمید نمی شود، این در حالیکه کسی در طول عمر یک سطر نوشته هم از او ندیده بود.

کمیته مرکزی که هیچ عضوی از سازمان با رأی و انتخاب، تصویر خود را در آن نمی دید، روز تا روز منزوی شده، میان اعضا و رهبری دیوار بلندی از بی اعتمادی و ناباوری به میان آمد، چون اعضای سازمان خبر می شدند که بر فرق سازمان یکی می نشیند و دیگری می خیزد. این ناباوری باعث گردید تا همه بگویند که سازمان در تملک چند نفر و فامیل های شان در بالاست و اعضای مرکزیت هم با این جمله «اگر ما نباشیم کی باشد» تلاش نمودند که به «قناعت» اعضا بپردازند و به مادام العمری مرکزیت رسمیت ببخشند.

چون مرکزیت «موقت» در بیست سال حاضر به برگزاری کنگره نشد، لذا نه نزد اعضا رسمیتی یافت و نه توانست برنامه، اساسنامه و مشی تدوین شده ای را ارائه دهد. این فاجعه در سازمان در حالی ادامه یافت که دهها عضو، کادر و حتی رهبران آن سرهای شان را فدا کردند.

اعضای رهبری «موقت» با چنین انحصاری سخت از انتقاد حساس شده، تحمل کوچکترین حرفی را در جایگاه قدرت نداشتند. مطرح کردن این فاشیزم و استبداد در حد قربانی دادن دانسته می شد و لحظه ای بعد تبلیغ شروع می شد که وضع فلانی فوق العاده خراب است و بعد جهت برائت خود می گفتند «جای مرکزیت اش درد می کند» و انتقاد کننده را خارشی، بی اعتماد و کرمی اعلان می کردند و به تجریدش می پرداختند.

اعضای رهبری که خود با شنیدن هزار فحش و دشنام و القابی به شدت تحقیرآمیز از سوی فرد اول کار می کردند، از ابتدایی ترین اساسات مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه دون در مناسبات تشکیلاتی به دور مانده، تمامی راه های مبارزه ایدئولوژیک را بستند و چون مستبدان غیر کمونیست عمل کردند.

۷. زنان :

سازمان رهایی تا اواسط دهه شصت هجری شمسی یکی از سازمان های انقلابی علمبردار رهایی زنان هم بود و درین راستا عملاً گام بر می داشت، اما بعد از آنکه تغییراتی در رهبری آن به وجود آمد، انجویزم و پول معیاری در مشی نانوشته جدید سازمان اصل قرار داده شد، اعضای زن و دختر سازمان درین جهت چون مهره های بیجانی به کار گرفته شدند و بیشترین استفاده پولی از آنان صورت

گرفت، اما عملاً در «تشکیلات پایه ای» که هیچ وقت وجود عینی پیدا نکرد و به شکل خیالی و غیرواقعی در تبلیغات و سودآوری پندانده شد، نقشی برای شان قابل نشده، تنظیم وار از آنان سوءاستفاده و بدترین توهین نسبت به آنان روا داشته شد.

بعد از ۱۱ سپتامبر که کار زنان در تیررس بیشتر دید کمپنی ها، دونرها، سازمانها و دولت های بورژوازی قرار گرفت، سازمان رهایی از ابزار زن، سودهای کلانی به جیب زد و حتی به فرمایش دونرها جلسات هشتم مارچ را برگزار کرد (ولی هرگز برای روز کارگر که خریداری نداشت، قدمی نگذاشت و حتی سطری نوشت). سازمان رهایی سال ها زنان و دختران را در داخل و خارج به دروازه های سفارتخانه ها و سازمان ملل فرستاد، تظاهرات به راه انداخت، تشکیلات خیالی و دروغین برای شان سرهم بندی کرد، الیگارش خانوادگی ترتیب شد و با ازدواج های سبکسرانه، بچگانه و طلسماتی به اشد تحقیر دخترانی پرداخت که همه حاضر بودند قلب های خود را برایش فدا کنند. چون ایدیولوژی سازمان را انجیزم تسخیر کرده است، پول آوری اساس استراتژی و سیاست آن را تشکیل می دهد.

سازمان رهایی که برای کار زنان نیز مشی و استراتژی نداشت، در عمل خارج از خانواده های مرد سازمان قادر به جلب هیچ دختری نشد و بدینگونه نارضایتی گسترده ای میان زنان و دختران سازمان نیز شایع شد و دختران بسیاری یکی پی دیگری به راه رفتن در حرکت موهوم سازمان پایان دادند و از سازمان بریدند.

نوشته هایی که به نام زن و تشکیلات خیالی آن به چاپ می رسند، زنان نه تنها در سطری از این نوشته ها کوچکترین نقشی ندارند، که روزها بعد از انتشار در

می یابند که «مردان رهبر» در ارگان شان چه نوشته و به نام شان چه موضعگیری هایی صورت گرفته است. به این خاطر عده ای از آنان می پرسند که تشکیلات ما بالاخره چه زمانی وجود واقعی پیدا خواهد کرد؟ چیزی که با فاشیزم فردی و انحصارگرایی رهبری سازمان کاملاً منافات داشته، تا زمانی که تغییرات ریشه ای در تفکر، دید و مخصوصاً نگاه رهبری سازمان به زن که چون پیچ و مهره های انجوبی ارزیابی می شوند، تغییر نخورد، ممکن نیست زنان و دختران سازمان به هویت مبارزاتی چه که انسانی شان برسند.

۸. ایدیولوژی:

سازمان رهایی افغانستان گرچه خود را پیرو ایدیولوژی طبقه کارگر می داند، اما در عمل خطاهای ایدیولوژیک آن در موارد بسیاری چنان عمیق و زننده می باشد که گویی پیروی آن از ایدیولوژی طبقه کارگر ادعای محض بوده، در تقابل با آن قرار دارد. مهمترین کمبود ایدیولوژیک این سازمان برخورد دوگانه است که آنچه را برای دیگران نمی پذیرد، خود به بدترین وجهی به آن پناه می برد و مخصوصاً در درون تشکیلات این شیوه به شدت حاکم بوده و به این خاطر نارضایتی در سازمان رهایی همه گیر می باشد.

این سازمان در حالی که خود را ظاهراً از هر چپی بالاتر می گیرد و بر بسیاری از افراد و تشکلات چپ اتهامات ایدیولوژیک وارد می سازد، اما خود از تسلط ایدیولوژی فیودالی بر عده ای از رهبری و کادرهايش چنان رنج می برد که با دهها توجیه تیوریک قادر به زدودن آن نشده، مخصوصاً بر برخورد با زن و زاد و ولد، این ایدیولوژی جلوه خاصی داشته، قادر به سرپوش گزاردن بر آن نیست. این تفکر با انزجار از تولد دختر و رسیدن به طفل نرینه، عده ای از رهبری و

کادرهای سازمان را چنان در عذاب داشته که زنان شان را ماشین چوپه کشی قرار داده، به حداقل نه یا ده طفل بسنده نکرده، به دنبال داشتن بچه های زیاد چون فیودالان قریه سرگردان می باشند. وضعیت ایدیولوژیک سازمان را این محاسبه ساده که مثلاً چهار تن از افراد رهبری و کادرهای سازمان در یک منطقه ۳۷ فرزند دارند، به خوبی نشان می دهد، مسابقه ای که باز هم عضو رهبری گوی سبقت از دیگران ربوده است. واکنش اعضای دیگر رهبری با تمام ادعاهای شان با نشستن در کنار صاحبان چنین ایدیولوژی ای، جز تأیید افکار منحط فیودالی چیز دیگری را به نمایش نگذاشته و صحنه گذاری مجموعی سازمان را بر این ایدیولوژی نشان می دهد. بگذریم از اینکه عده ای دیگر با لت و کوب زنان شان کثیف ترین تفکر قرون وسطایی را به نمایش می گذارند.

سازمان رهایی با مسئله مالی نیز برخورد دوگانه داشته؛ در برابر رهبری، لیبرالیزم و در قبال صفوف، فاشیزم را به کار می گیرد. تسلط فکر دوگانه در مسئله مالی یکی از اساسی ترین نارضایتی های حاکم بر صفوف سازمان می باشد. مثلاً اگر عضوی از رهبری ۱۰۰ لک کلدار را در خلیج فارس غرق کند یا ۴۰ لک را با چپلک اش برابر نماید و یا موتری را فدای سپورتش کند و... آب از آب تکان نخورده، در مقابل اگر فردی از صفوف مثلاً ۱۰۰ افغانی را اشتباهاً به مصرف برساند، در چندین جلسه با علم شدن خون شهدا به چهار میخ محکومیت کشانده می شود، بدین صورت ایدیولوژی سازمان با مسئله مالی، جز این که در انبان هم این و هم آن را دارد، چیز دیگری نمی باشد. سازمان رهایی که از ۱۳۶۶ به اینسو «استفاده از غربی ها» و کار انجویی را سیاست اصلی اش قرار داد، در سطوح مختلفی در خوش و بش با دونرها چنان قرار گرفت که کینه طبقاتی و روحیه ستیزه جویانه روز تا روز نزد اعضایش زایل گشت، مرجع مبارزاتی اش یوناما و

سیاست بورژوازی حقوق بشری را پیشه کرد، برای نوجوانان دختر و پسر شیوه معاشرت با فرستادگان غرب را «استادانه» آموختاند، ولی در نوشته ها تند نوشت و گفت که هیچ انجوبی وجود ندارد که دمش زیر پای شبکه های استخباراتی نباشد، کاری که عمده ترین سیاست و وظایف روزمره اعضای سازمان را می سازد. در این میان سازمان باید ضایعاتی را هم متحمل می گشت که با رابطه گیری خودش و جدا از تشکیلات با این مهمانان نزد بعضی از جوانان دختر و پسر واقعیت خود را یافت. سازمان رهایی انجوها را خاین و وطنفروش می نامد، اما خود شب و روز کاری جز انجو ندارد و فکر و ذکری بدون کار انجوبی در کله های شان نقش نمی بندد. دیگران را جاسوس و دالرگیر می نامد و با الفاظ تند شش جهت را به تیر می بندد، اما خود در دالر گور شده، کاری که دالر نداشته باشد به آن فکر کرده نمی تواند. افراد پارلمان را خر و خاین می نامد، اما خود با تمام قوا کوشش می کند در آن شرکت کند. دستگاه کرزی را خاین می نامد، اما خود از شرکت در آن، تبلیغ و رهپیمایی برای آن ابا ندارد. عده ای از پشت کردگان به سازمان را که در رأس کمیسیون های خاصی قرار دارند، خاین نامیده، سلام دادن با آنان را خیانت میدانند، اما خود با باداران آنان در خوش و بش قرار دارند و جان و جگر می باشند. اگر کسی تصادفاً از مقابل سفارتی عبور کند، فوراً مهر جاسوس بر او می کوبند و هزار تهمت بر او بار می کنند، اما خود از هر تنظیمی بیشتر سهولت های کنسولی داشته، اعضای آن دسته دسته به هر کشوری که بخواهد روان می شوند. اگر کسی به مدالی دست می یابد، صدها سطر را سیاه می کنند و او را خاین می نامند و حتی روزی تشویش داشتند که مبدا شاملو جایزه نوبل را بپذیرد، اما خود از کاندید شدن برای مدال امپریالیست ها شرم و

ننگ نمی کنند. بیرون نشینان را فراری و بی غیرت می نامند، ولی خود در بیرون، پایتخت می سازند.

سازمان‌رهایی در روابط تشکیلاتی معتقد به فاشیزم و مخصوصاً اندیویدوالیزم می باشد. ترس از رهبر و رهبری در سلول سلول اعضای سازمان خانه کرده، مبارزهٔ ایدیولوژیک کاملاً یک طرفه بر آن حاکم می باشد؛ اکثر اعضا تحکم‌پذیر و سر به زیر تربیه شده مخصوصاً اعضای رهبری با چنان بی‌نگی و بی‌غیرتی فحش و ناسزاگویی را پذیرفته‌اند که هیچ‌برده‌ای حاضر به تن دادن به چنین روابطی نمی باشد. این شیوهٔ تفکر، سازمان را با سیاست ترور همخوانی داده و بدین ترتیب بر ایدیولوژی مارکسیستی خط بطلان می کشد.

تسلط ایدیولوژی خرده بورژوازی بر سازمان را با تجمل‌پسندی، خانواده‌گرایی، کسب بورس‌های خارج (التیماتوم نرفتن به بورس‌هند از سوی تشکیلات را حتی جوانی هم نپذیرفت)، موتر بازی، سهولت‌های کونسل، بورس‌ها، مدال‌های اهدایی غربی و غیره می‌توان به آسانی محک زد؛ مریضی‌ای که در میان خود رهبری بی‌اعتمادی‌هایی را به وجود آورده که با بحران اخیر در رهبری سازمان، بی‌اعتمادی و حتی قباله دادن و قباله‌گیری را میان‌شان دامن زده است.

۹. حرکت موهوم:

سازمان‌رهایی که در ۱۳۶۵ تصمیم برگزاری کنگره را داشت تا مشی خود را تدوین و برنامه و اساسنامه را به تصویب برساند، با شهادت داکتر و راهب و تشکیل کمیته مرکزی موقت، برگزاری آن برای همیشه ممنوع قرار داده شد و تحولاتی که یکی‌پی‌دیگری آمد، بدون موضع‌گیری مشخص و تعیین وظایف مارکسیست-لنینیست‌های مائوتسه دون اندیشه در جهت موهومی بی‌حرکت

ماند. سازمان رهایی درین ۲۰ سال، یک بار از مرحله انقلاب، وضعیت طبقاتی، وظایف کمونیست ها، ارزیابی دوست و دشمن، موقعیت جنبش چپ در سطح ملی و بین المللی، حزب سازی و وظایف مراحل ستراتیژیک اش سطری نوشت و بدین ترتیب به ابتدایی ترین نیازهای تیوریک اعضایش پاسخ نگفت. چون مشی مشخص و سمت معین حرکت مارکسیستی نداشت، به تصمیم های لحظه ای و سلیقوی درین مورد دست زد. در حالیکه انجوزیم، عدم توجه به کار مارکسیستی، مسافرت ها به غرب و جان و جگر شدن با آن ها و مصروفیت رأس تا ذیل درین کارها اساس مشی سازمان رهایی را بعد از ۱۳۶۶ تشکیل می داد و تا حال ادامه دارد. بدینصورت سازمان رهایی با سرگردانی در ورای مشی مارکسیستی با مشی انجویی در دوران حکومت جهادی ها و طالبان فقط با محکوم نمودن این دوره ها با جمع شدن به دروازه های سازمان ملل و حقوق بشر و از آنها «طلب رهایی کردن»، کار عملی دیگری در جهت رهایی توده ها نداشت. درین دوره سازمان در بگومگوهای عمیق درونی و بریدن های فردی و کتلوی تا حدی مصروف گشت و باز هم انجوگرایی و پول محوری سیاست اصلی آن را می ساخت که با بردن جوایس غربی به داخل، توزیع گندم، برنج، خیمه، لحاف، تراکتور، روغن، واترپمپ و غیره چنان مصروف گشت که مجال سرخاریدن را از آن گرفت. سازمان این وظیفه مقدس را تا امروز ادامه می دهد و تمام اعضای آن جز این مصروفیتی ندارند.

بعد از ۱۱ سپتامبر که امپریالیست ها به افغانستان لشکرکشی کردند و دولت پوشالی کرزی از بن به افغانستان هدیه شد، سازمان رهایی با حرارت در کنفرانس بن، لویه جرگه اضطراری، لویه جرگه قانون اساسی و انتخابات پارلمانی شرکت کرد. با تشکیل حزب رسمی و دفتر رسمی بر قانون اساسی مهر تأیید گذاشت و

با وجودی که ادعای پیشاهنگی داشت و تمام مارکیست-لنینیست های مائوتسه دون اندیشه غیر از خود را بی تنبانی می نامید (در بحث های شفاهی اینطور گفته می شد، چون سازمان رهایی درین ۱۳ سال سطری نوشته است)، درین مرحله که پای امپریالیست ها با نیروی نظامی مقتدری به افغانستان باز شد، باز هم سطری درین مورد نوشت و موضع مارکیستی اش را مشخص ساخت و تیوری مداخله به عوض اشغال را ابداع کرد.

سازمان رهایی در حالیکه بر رژیم جدید اعتراضی نداشت، زیر لوای «کار دموکراتیک» با حزب حامی کرزی همکاری نمود؛ در انتخابات ریاست جمهوری با دادن اعلامیه، تظاهرات و کمپاین رسمی از کرزی حمایت کرد، در دولت کرزی شرکت نمود، به خاطر جلب حمایت های مالی غربی ها بر خون شعله ای ها پا گذاشت و با احزاب وطن فروش خلق و پرچم در اتحاد زبونه ای قرار گرفت و بعد که چیزی از اتحاد نچکید، اعلامیه داد و از خود انتقاد کرد!!

سازمان رهایی فقط بر بخشی از شرکت کنندگان رژیم (جنگسالاران) اعتراض داشت و خواهان محاکمه آنان از طریق «کمیسیون های حقوق بشر» و «محاکم بین المللی» شده از «جامعه جهانی» می خواست تا اینان را در رأس قدرت قرار ندهند و چون سال ها عکس های شهدا را طی مظاهره هایی به دروازه های این سازمان ها برده بود، هنوز ازین ارگانان دل نکنده، درین مرحله نیز همان سیاست را ادامه داد و به این ترتیب بر کل رژیم اعتراضی نکرد و به شکلی به تأیید آن پرداخت. سازمان در نشست ها و بحث های شفاهی خود را ناموافق با رژیم نشان داده و بدین گونه میان عمل و بیان آن فرق فاحشی وجود داشت و این جرئت را هرگز به خود نداد تا حداقل تحلیلی ازین رژیم ارائه دارد و موضع مشخص خود

را در قبال آن روشن نماید، در حالیکه این از ابتدایی ترین وظایف سازمان در بعد از ۱۱ سپتامبر بود که باید به زودی به آن می پرداخت و اعضایش را در تاریکی و موهومی نمی گذاشت.

سازمان رهایی بعضی از نوشته های سیاسی اش را در قالب نشرات جانبی مطرح کرده که در بیرون آنها را نظرات غیرسازمانی و نزد اعضا آنها را به عنوان نظرات سازمانی مطرح می نماید و بدین ترتیب برای منتقدانش تمام راه ها را مسدود می کند. چه اگر ازین نوشته ها انتقادی صورت بگیرد، اعتراض می شود که روابط درونی ما افشا شده است و به این شکل دست خود را در هر ناسزاگویی باز گذاشته، دست دیگران را به گمان خود می بندد. سازمان رهایی با این شیوه ای به شدت اپورتونیستی و کاسبکارانه، نظراتش را از آدرس های نامعلوم و نامشخصی ارائه کرده، زیرا از آدرس سازمان ارائه چنین نظراتی برایش ناممکن می باشد و حتماً بر کارهای انجویی اش در خوش و بش با غربی ها اثر بد می گذارد.

چاپ آثار مارکسیستی و فروش آن برای جنبش چپ، آنهم از آدرس نامعلومی که معلوم است این سازمان مخفی چرا مسوولیت چاپ آن ها را نمی گیرد، جز نگه داشتن اعضای معصوم سازمان در کار انجویی و در کنار آن چاپ این آثار را به رخ آنان کشیدن و نشان دادن که ما اگر شب و روز با یاران غربی دست به گردن و در رفت و آمد قرار داریم، اینک انقلابی هم هستیم و اگر برای غربی ها رسماً اعلان می کنیم که شما کشور ما را اشغال نکرده اید، ولی اینک با چاپ آثار مارکسیستی انقلابی هستیم، چیز دیگری را به اثبات نمی رساند، ورنه سازمان

رهایی هزار و یک کار مارکسیستی ضروری تر از چاپ این کتب دارد که به اندازهٔ پیشیزی هم برای شان ارزش قایل نیست.

سازمان رهایی با تشکیل حزب رسمی و سرکاری (سازمان های کمونیستی تشکیل اتحادیه ها، انجمن ها، جمعیت ها و غیره را که رنگ ایدیولوژیک مشخصی ندارند و به عنوان تشکلات پایه ای عمل می کنند، از وظایف اساسی خود دانسته، در شرایط قانونی کوشش می کنند تا از آنها به نفع تشکل مادر سود ببرند، اما تشکیل حزبی که رسمی و قانونی باشد و ایدیولوژی مشخصی نداشته باشد!! اولین بار سازمان رهایی با معرفی اعضای حزب خود به نهادهای عدلی و امنیتی ساخت تا میان خود و نظام پوشالی کنونی پل بزند و از آن طریق به امکانات مالی دست یابد!!) یک بار هم به ارزیابی دموکراسی لیبرالی (چیزی که طی ۲۰ سال گذشته شعار داد)، جامعه مدنی، اقتصاد بازار، استقرار پایگاه های استراتژیک امپریالیست ها، مخصوصاً ایالات متحده امریکا در افغانستان به عنوان نقطهٔ حایل میان جنوب آسیا و آسیای مرکزی، کلمه ای نوشت (اعضای سازمان وقتی خواستند بدانند که رهبری سازمان از کدام دموکراسی حمایت می کند، جواب داده شد: از بورژواترین دموکراسی!) و به این ترتیب ادعای کاذب پیشاهنگی اش را با سر دادن چند شعار احساساتی بر ضد جنگسالاران و تحلیل های انترنتی از بیرون (آنهم شفاهی) به سر رساند!!

سازمان رهایی که با یک قلم و یک نگاه به تمامی قضایا می پرداخت و اندیویدوالیزم بر آن حاکم بود و چنین روشی بر تمامی کارکردهایش سایه می افکند، منطقاً قادر به نوشتن سطری در تحلیل از شرایط و وضعیت انقلابی نمی شد. سازمان رهایی بعد از ختم مبارزهٔ مسلحانه، بی نظر و بی عمل ماند و

بیشتر به یک شکل اجتماعی مبدل گشت که اعضایش جز اعمال انجویی کاری نداشتند. گرایش های فردی، سلیقوی و اخلاقی جای مشی مدون مارکسیستی را گرفت و با غرق شدن در کارهای جانبی، مخصوصاً تلاش های مالی از دید یک شکل مارکسیستی بر جاده ی موهومی بی حرکت ماند.

۱۰. انجویزم:

سازمان رهایی با تمام اشتباهاتش تا سال ۱۳۶۵ بی آنکه فراموش کرده باشد که یک سازمان چپ انقلابی است و جواسیس بسیاری تلاش دارند آن را «از درون منفجر» نمایند، به مخفی کاری و استفاده از امکانات تنظیم ها و انجوها به شدت محتاطانه عمل می کرد و با آن که از نفوذ خاد و کی جی بی هراس داشت، کوشش داشت تا تمامی منذهای نفوذ غربی ها را که عزم داشتند وجدان انقلابی سازمان را نشانه بگیرند، ببندد و به این خاطر داکتر فیض احمد بارها تکرار می کرد که اخذ پول از خارجی ها کار آسانی است، اما این پول ها پس لگدهایی دارد که وجدان مارکسیست ها را سیاه می سازد و اعضای سازمان را به دسته ای تنبل، بیکاره و بورژوا مبدل می نماید. اما در فردایی که سایه داکتر از فراز سازمان برداشته شد، رهبری جدید وصایایش را به فراموشی کامل سپرد؛ رسیدن به پول در سازمان اصل قرار داده شد و تا یک سال بعد در تمامی زمینه ها وضعیت سازمان تغییر کرد و در زندگی اعضایش فرق به وجود آمد. لوکس اندیشی و تجمل پسندی روان اکثریت را تسخیر نمود. بخشی از سازمان به خاطر دستبرد به پول سرشار سازمان راه شان را جدا کردند و بعد غالمغال های بسیاری ازین بابت سازمان را به خود مصروف کرد و افراد بسیاری از تشکیلات بریدند.

سازمان به خاطر کتمان انجوگرایی و پول معیاری که روانش را تسخیر کرده بود، در نوشته های فرعی اش که ظاهراً رد پای سازمان رهایی در آن دیده نمی شد، با الفاظ تند، احساساتی و ناسزاگویی افراد معینی (نه سیستم سرمایه داری و نظام پوشالی ۱۱ سپتامبری در کابل) به اصطلاح از حریم چپ دفاع می نمود. مترادف با آن پروپوزل سازی و انجوزیم روز تا روز چنان ایدیولوژی سازمان را تسخیر کرد که چون کمپنی های کار اجتماعی، اکثریت اعضایش را درین راستا مصروف نمود و بالاخره خود به تشکیل انجوهایی دست زد و آرام آرام از اندیشه انقلابی، احساسات طبقاتی و روحیه خدمت به خلق فاصله گرفت و از آن به بعد کلمه ای از آدرس سازمان و مارکسیزم نوشت، امپریالیست ها را آزار و اذیت نکرد و رهبری غرق بزنس و سرپرستی دارایی های منقول و غیر منقول سازمان شد.

پایگاه سازی، به راه اندازی تظاهرات، جلسات همگانی، نمایش قدرت برای جواسیس آشکار، تجلیل ها و تقبیح ها، تبلیغات جنسیتی، کورس های سوادآموزی، پرورشگاه ها، یتیم خانه ها، کلینک ها، مکاتب، نشرات، حزب و جبهه سازی، مسافرت های دختر و پسر به اروپا و امریکا، بخش به اصطلاح زنان، رابطه گیری با سازمان های اجتماعی و سیاسی خارج از کشور و دهها پروژه دیگر در قدم اول برای پول آوری بود و اگر پروژه ای پول نمی چکاند، فوراً حذف می شد و بالاخره جهت نشان دادن به اصطلاح نیرو در بسیاری از جلسات به دعوت دونرهای خارجی پرداخته و با تقدیم هدایا و دسته های گل برای آنان تنظیم وار به گدایی و کمایی دست زد، آبرو و اعتبار چپ انقلابی را به پای این دونرها فدا کرد و در لجن پول آوری غرق شد.

ورود این پول ها که بنابر پیشبینی های داکتر «پس لگد» هایش را به زودی حواله نمود، تا جاییکه وجدان بعضی از اعضای رهبری موقت را گاهی تور داده و با خشم و غضب ابراز می نمودند «پولک ما را خراب کرد» و یکی از کادرهای آن در جلسه بزرگی در همین مورد ابراز داشت: روح بزرگ احمد و راهب ما را آرام نخواهد گذاشت اگر از رفتن دختران به خارج مانع نشویم. اما چون روان عمومی را پولک تسخیر کرده بود؛ شهادت جمعبندی، اعتراض و انتقاد جدی نزد هیچ یک شان وجود نداشت و فضای فاشیستی حاکم فردی که گاهی این اعضای رهبری «بازیگوش» هم خطاب می شدند، خود بخود این اعتراض های واقعی را در روده هایشان فرو می برد و بدین ترتیب بریدنها، هم چشمی ها، مهمانخانه بازی ها، حتی استخدام نوکر و آشپز، موتر، خانه، تحصیل لوکس فرزندان در داخل و خارج، رضایت و نارضایتی، تطمیع و تهدید، دورویی، شکاکیت، ناصداقتی و تفاوت زندگی میان مسوولان و غیرمسوولان را به وجود آورد، تا جاییکه رهبری و مسوولان مالی جز بر خود، بر هیچ فرد سازمان باور نداشتند که در لست های شان ناصادقانه عمل نکنند. نابرابری و بی اعتمادی خود به خود زمینه چنین ناصداقتی ها را مساعد می ساخت و چون انتقاد و مبارزه ایدیولوژیک در سازمان یک طرفه بود (انتقاد از پایین به بالا در حد قربانی تلقی می گشت)، این مسایل لاینحل مانده روی هم انباشت می شد و به این خاطر اکثر جدل ها و بریدن ها منشأ پولی داشت. اقوام و خویشاوندان آنانی که در سازمان صلاحیتی داشتند، بالقوه چرب پنداشتن سازمان، حداقل خواهان تداوی و یا انجام کارهای دیگری ازین طریق شده و کوچکترین نارسایی باعث رنجش و نارضایتی این خانواده ها می شد. به خاطر این خویشاوندان و رفت و آمدهای دیگر، مهمانخانه های بسیاری در داخل و خارج تعبیه شده، بر چیزی که خون شهدا

نامیده می شد، عده ای فیودال بازی های شان را چلانده، کاری که ازین طریق حتی یک نفر هم جلب سازمان نگر دیده، چه رسد که با این شیوه برای ترویج اندیشه های انقلابی کاری انجام می گرفت.

ماهیت پول معیاری و بینش های غیر انقلابی گردانندگان سازمان، آن را با دره ای وسیعی از بینش مارکسیستی فاصله داد، زیرا سازمان های آگاه مارکسیست-لنینیستی که فقط بر آگاهی طبقاتی افراد اتکا دارند و با چنین فیودال بازی، مهمانخانه و ملکی در تضاد قرار دارند و از مصارف غیر مارکسیستی خجالت می کشند، جز هدر دادن و برخورد کاسبکارانه به خون شهدا چیز دیگری آن را به حساب نمی آورند.

انجوگرایی و بانک و بانک بازی، روحیه ای کمک و پرداخت حق العضویت را در سازمان کاملاً از میان برد. برخورد به حق العضویت و جدیت در جلوگیری از مصرف نیز کلیشه ای شد. باینکه سازمان از پول مصرف نشریه ای خود را عاجز نشان می داد، اما مصرف یکی از مهمانخانه هایش که با آشپز و نوکر آراسته شده بود، در ۱۷ روز به ۵۲ هزار افغانی رسید، این پول می توانست همان نشریه را دو ماه منتشر سازد.

طرز تفکر حاکم بزنس و انجوگرایی بر سازمان نه تنها اعضا، که رهبری مادام العمر سازمان را نیز به خود مصروف کرده است. برای هر شکل مارکسیستی، پیدا کردن پول و آن را در جهت پیشبرد اهداف طبقاتی و مارکسیستی مصرف کردن از ضرورت های اولیه می باشد، به این خاطر بلشویک ها بر گرفتن و جمعآوری حق العضویت ها تأکید می نمودند و آن را

یکی از معیارهای جدی انقلابی بودن به حساب می آورده، اما تمامی ستراتیژی و تاکتیک های سازمان را با پول محک زدن و پول هدف ستراتیژیک قرار گرفتن فقط تفکر کمپنی های سرمایه داری است که برای شان نه تنها طبقات، انقلاب و توده ها مفهومی ندارند که در مخالفت و سرکوب آنها گام بر می دارند، چیزی که سازمان های انقلابی با نفرت عمیق به افشای آن پرداخته، در عمل میان خود و آنها دریایی فاصله قرار می دهند.

۱۱. حزب:

سازمان رهایی که در لفظ هیچ تشکلی را انقلابی ندانسته، همه را بی ریشه و بی تنبان می نامد و خطاهای نفرت انگیز و غیرانقلابی اش را در ورای این مقولات و جملات پنهان می نماید، بعد از انتشار «مشعل رهایی»، کلمه ای در مورد اینکه پیشاهنگ را چگونه باید ساخت، نوشته و حتی در نشست ها و جلسات شفاهی هم درین مورد سرنوشت ساز ابراز نظر نمی نماید. سازمان رهایی با این اعتقاد که بدون پیشاهنگ پرولتاریایی نمی توان انقلاب دموکراتیک نوین را به فرجام رساند و اینکه آیا به سر رساندن چنین انقلابی در کوتاه مدت ستراتیژی آن را می سازد، چیزی ابراز نکرده، سندی در دست نیست. لذا مثل سایر مسایل، سازمان رهایی در مورد رسیدن به پیشاهنگ و به فرجام رساندن انقلاب دموکراتیک نوین نیز نه طرحی دارد و نه برنامه ای.

چون سازمان رهایی به کارهای عایداتی و انجویی مصروف است و شب و روز به «مهمانان» رسیدگی می کند و برای نمایش تدارک می بیند، بنابراین لحظه ای به کار مارکسیستی مخصوصاً حزب سازی نه وقت دارد، نه برنامه دارد و نه فکر و ذکرش را می سازد و نه اعضای آن جرئت چنین پرسانی را دارند. بگذریم از

اینکه با رفتن ها، بریدنها و لگد حواله کردن های بسیاری بر پوزه سازمان، تشکیلات آن چنان کوچک و منزوی شده است که اگر مثلاً به تعداد چند چند اعضای خود افراد دیگری را توظیف کند به یتیم خانه ها، پرورشگاه ها، انجوها، نمایشات پول محوری و سرپرستی دارایی های منقول و غیرمنقول شان نمی رسند و ازین طریق تشکیل حزب برای سازمان رهایی نه تنها مشکل است که باید با هزار حيله کوشش کند همین هایی را نگه دارد که تا حالا با تارهای خام بسته شده اند، چون هر روز گفته می شود که فلانی استعفا داد و فلانی نوشته داد. علاوه از این، سازمان رهایی در میان جنبش چپ به شدت منزوی می باشد. در یکی از جلساتی که اخیراً عده ای از نمایندگان سازمان های چپ دایر کرده بودند، به مجردی که متوجه حضور نماینده سازمان رهایی شدند، یکباره همه متفق شده که جلسه را در جای دیگری بگیرند و حضور نماینده سازمان را با کلمات رکیک تحریم کرده به جای دیگری می روند. لذا زمینه ای از طریق چنین وحدت هایی نیز برای آن مبسر نیست که اگر وجود هم داشته باشد، رهبری کنونی به هیچ عنوان کسی را شریک دارایی هایش نمی سازد و به این خاطر به حزب سازی عملاً فکر کرده نمی تواند.

۱۲. پنهانکاری:

سازمان رهایی تا سال ۱۳۶۵ شدیداً پنهانکاری را رعایت می کرد و اشتباه درین مورد با انتقادات سختی همراه بود. با به قدرت رسیدن رهبری موقت مادام العمر، یکباره فضای لیبرالیستی عجیبی بر سازمان حاکم شد. دیگر از خانه های تیمی، پنهانکاری درین خانه ها، عدم شناخت افراد از مناطق مختلف، پشت پرده نشستن و صحبت کردن، حوزه های سه نفری و دهها مورد دیگر که بر اصل پنهانکاری

استوار بود، خبری نبود. بعد از آن که پایگاه نمایشی جنوب ساخته شد، آخرین میخ را بر تابوت پنهان کاری کوبیده، آنچه سازمان تا آن زمان رشته بود، یکباره پنبه شد و دیگر هیچ فردی از سازمان در هر جایی که قرار داشت برای سازمانی ها و غیرسازمانی ها ناشناخته نماند و این اصل چنان زیر پا شد که گویی کمونیزم به پیروزی رسیده و یا سازمان اصلاً فردایی ندارد و تصمیم انقلاب کردن را به کلی باخته است.

سازمان رهایی با زیر پا گذاردن اصل پنهانکاری نه تنها آنانی را که در جهات جنگ مصروف مبارزه مسلحانه بودند و با هزار و یک شیوه می کوشیدند هویت مارکسیستی شان را پنهان دارند، نزد دوست و دشمن افشا کرد، که بعد از آن نیز به این اصل بی توجه ماند و افراد جدیدی را که به صفوف سازمان پیوست، در مهمانخانه ها، رفت و آمدها، نیرو نشان دادن ها، سحر نمودن دونرها، قوم و خویش بازی ها، عوض حوزه صنف تشکیل دادن ها، تجلیل ها، تظاهرات ها و غیره چنان افشا کرد که امروز مثلاً یک جوان سمپات چه که پسر کاکای فلان سمپات سازمان نیز تمام اعضای رهبری، مسوولان منطقوی، محل های فعالیت سازمان، خلاصه اینکه تشکیلات سازمان را از ذیل تا رأس می شناسد. سازمان رهایی با شرکت در کارهای قانونی اخیر، عده دیگری را هم افشا نمود.

بنداربازی ها، نشست ها، اندیوالی ها، گشت و گذارهای جمعی، صحبت های غیرمسوولانه در حضور خانواده ها و خویشاوندان در مورد خود و دیگران، سازمان را از نظر تشکیلاتی به تنظیم هایی شباهت داد که فقط همه اصول اش را بر پول جمع کردن گذاشته، نه فکر آینده و نه طرحی برای انقلاب کردن و پنهان داشتن تشکیلات دارد.

از جایگاه سازمان رهایی فاقد یک مشی انقلابی است، هیچگونه برنامه انقلابی کوتاه مدت و دراز مدت ندارد، غرق در کارهای انجویی است و بیشتر به نهاد اجتماعی غیرانقلابی می ماند، عملاً قادر به رعایت پنهانکاری نبوده و با این مسئله بسیار مهم انقلاب چون موارد دیگر لیبرالیستی برخورد می کند.

چپ انقلابی و وظایف کنونی اش

گروه پیشگام افغانستان که به عنوان کمیته تدارک در عقرب ۱۳۸۵ با جدایی از سازمان رهایی افغانستان و مشخص نمودن مرز اختلاف خود در چار مسئله اساسی (حرکت موهوم، سانترالیزم استبدادی، انجوگرایی و برخورد کاسبکارانه با سازمان پایه ای) به میان آمد، در بیش از یک سال قادر به گسترش شبکه های تشکیلاتی، موضعگیری های مشخص در مقابل مسایل حاد، تحلیل این موضعگیری ها در حوزه های آموزشی، بالاخره با رأی و انتخاب اعضا در شکستن طلسم سانترالیزم استبدادی و فاشیزم فردی با تدویر کنگره موسس، سازمان انقلابی افغانستان را تأسیس نمود و در تاریخ مبارزات طبقاتی کمونیستی وطن ما، به این دستاورد عظیم نایل گشت. سازمان انقلابی افغانستان مسلح به ایدیولوژی م. ل. ا بوده، به عنوان تشکیلی که در راه رهایی زحمتکشان از یوغ امپریالیزم و فیودالیزم مبارزه می کند و با این باور که تازمانی توده های ستم دیده کشور زیر رهبری طبقه کارگر و گردان پیشاهنگش، راه خاراین انقلاب دموکراتیک نوین، رسیدن به سوسیالیزم و کمونیزم را نپیمایند، هرگز روی خوشبختی و برابری را نخواهند دید، پا به میدان رزم طبقاتی می گذارد.

اکنون که کشور ما در یکی از بدترین و حساس ترین لحظات تاریخش به سر می برد، نیاز به تشکیلاتی دارد که در داخل کشور و در میان خلقش، نبرد طبقاتی را دلاورانه به پیش ببرد. سازمان ما با تکیه بر نیروی لایزال مردم، مخصوصاً کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و هماهنگی با جناح ضد امپریالیستی بورژوازی ملی بر چنین راه دشواری قدم می گذارد که بی هراس از سختی ها تا رسیدن به جامعه بی طبقه لحظه ای فرو گذاشت نخواهد کرد؛ در فاش پرولتاریای رزمنده را با همراهی و همگامی پیشاهنگان پرولتاریای کشورهای دیگر بر امواج

توفانزای مبارزات خلق افغانستان تکان خواهد داد و لحظه ای آن را بر زمین نخواهد گذاشت.

ما اینک بعد از جمعبندی گذشته جنبش چپ، ارزیابی های مشخص خود را از کمبودهای جنبش چپ، اشغال کشور، دولت دست نشانده، طالبان، جبهه ملی شمال، سیمای جامعه ما، طبقات، ستراتیژی و تاکتیک، نیروهای محرک انقلاب و جبهه متحد ملی، جنگ خلق و راه محاصره شهرها از طریق دهات، پشاهنگ و انترناسیونالیزم پرولتری به پیشگاه جنبش کمونیستی کشور ارائه داشته و اینکه چه باید کرد را با در نظر داشت شرایط مشخص کشور خود پاسخ می دهیم.

کمبود های جنبش چپ

جنبش چپ انقلابی کشور ما در شرایط کنونی از کمبودهای معینی رنج می برد. بدون ارزیابی دقیق این کمبودها، جهت شکستن بن بست ها، راه دشوار آینده به سوی تسخیر دژ استبداد و سرمایه باز نخواهد شد. چون بخش اعظم رهبری، کادرها، صفوف و هواداران این جنبش تا هنوز متشکل از روشنفکرانی اند که در کار و پیکار میان توده ها آبدیده نشده و عده ای تا هنوز مرز ایدئولوژیک خود را با پرولتاریا نزدوده اند، لذا ظهور گرایش های اپورتونیستی، لیبرالیستی، تروتسکیستی و دگماتیستی در آن طبیعی بوده، جنبش را به تشتت فکری، خرده کاری و گریز از کار پر حوصله توده ای و مخصوصاً زیر تأثیر جو ضد مارکسیستی کنونی به بی ایمانی می کشاند.

فروپاشی اتحاد شوروی، عقبگرد چین به سرمایه داری، فعالیت گسترده تروتسکیست ها، خیانت ریویزیونیست ها به کمونیزم، یورش تیورسن های بورژوازی بر سنگر به اصطلاح شکست خورده مارکسیزم، فرار بخشی از افراد و

تشکلات این جنبش به خارج از کشور و تبارز بخشی از این چپ در قالب احزاب سرکاری بر این روند به صورت مستقیم و غیرمستقیم اثرگذار بوده، این تشت را عمیق تر ساخته است.

چپ انقلابی ما که ابتدا در قالب «شعله جاوید» با مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون تبارز کرد و بعد به شاخه های متعددی منقسم شد، به این علت که رهروان آن ننگ وطنفروشی را بر جبین نداشتند، تا حدی از احترام میان مردم برخوردار بوده، به این خاطر دلالتان سرمایه و فاشیست های مذهبی، «شعله ای ها» را کمونیست های خطرناکی می دانند.

در شرایط کنونی تشت تیوری-ایدیولوژیک خاصی از زوایای گوناگون این جنبش را تهدید می نماید. بعضی از افراد و شاخه ها، اندیشه مائوتسه دون را رد کرده و بعضی آن را تیوری هایی در حد انقلاب دموکراتیک نوین در چین می شناسند. عده ای علت بروز سرمایه داری در چین را نگرش های نادرست مائو در تشکیل جبهه متحد با بورژوازی ملی دانسته، بعضی ها این اندیشه را تکاملی برگنجینه مارکسیزم در هر سه جزء آن (فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیزم علمی) می دانند و عده ای خود را کمونیست (مائویست) می نامند.

نفوذ افکار بورژوازی در جنبش چپ، تزلزل عده ای از افراد و تشکلات چپ در برابر غرب و مزدوران سوسیال امپریالیزم (انجوگرایی، توجیه اشغال کشور زیر نام مداخله، قانون گرایی ارتجاعی به نام کمک های جامعه جهانی، پول گرفتن از سفارت خانه ها و شبکه های استخباراتی و یوناگرایی) بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و تغییر ماهوی چین و اشغال کشور، عده ای از افراد و تشکلات ضمن اینکه خود را باورمند به مارکسیزم نشان می دهند، سوسیال دموکراسی نمایی

کرده و در اتحاد با خلقی ها، پرچمی ها و ستمی ها قرار گرفته، خروش انقلابی را «سرخ نمایی» تبلیغ می نمایند که تمام اینها بر سردرگمی تیوریک و تشتت تشکیلاتی می افزاید.

نفوذ تروتسکیست ها در جنبش چپ بین المللی، پروسه ستالین زدایی و مخالفت پنهان و آشکار آنان با لنینیزم، اثرات معینی بر چپ کشور ما نیز گذاشته که رگه های آن را می توان در بعضی از نشرات یافت. برخی ها سیمای جامعه افغانستان را سرمایه داری ارزیابی کرده، تضاد میان کار و سرمایه را عمده می بینند که از نظر آنان باید با انقلاب سوسیالیستی حل گردد.

در برخورد با روابط و مناسبات بین المللی چپ نیز دیدگاه های متفاوتی وجود دارد. عده ای تشکیل انترناسیونالیزم پرولتری را در گام نخست ضروری دانسته که از آن طریق باید احزاب کمونیست (مائویست) در کشورها ایجاد گردند، در حالیکه عده ای دیگر تشکیل پیشاهنگ پرولتاریا را در خود کشورها با پراتیک مشخص انقلابیون عمده و اساسی دانسته، بعد از آن هماهنگی این احزاب را در همکاری بین المللی کمونیست ها و تشکیل انترناسیونالیزم پرولتری اساسی می دانند.

به طور خلاصه از نظر سیاسی - تیوریک و شیوه کار افراد، تشکلات چپ انقلابی را می توان در مجموع به دو طیف تقسیم کرد:

۱ - افراد و تشکلاتی که در قبال اوضاع کنونی موضع التقاطی و اپورتونیستی داشته، فاقد مشی و برنامه مشخص کمونیستی می باشند. با اینکه عده ای از آنها ادعای کمونیستی داشته و عده ای صرف در حرف آن را قبول دارند، در عمل

با شعارهای دموکراسی بورژوازی و هماهنگی با شرایطی که کمپنی های امپریالیستی در افغانستان به وجود آورده اند، با تأکید بر مبارزات قانونی و پذیرش شیوه کار و تفکر بورژوازی به انحلال رسمی و غیررسمی ایدیولوژیک رسیده اند. این افراد و تشکلات با ایجاد روابط گرم با سفارتخانه ها، دولت های امپریالیستی و جواسیسی که به نام دونر به افغانستان می آیند و پول گرفتن ازین مراجع، روز تا روز حنای چپ شان در درون و بیرون این تشکلات بیرنگ شده، کینه طبقاتی نزد اعضای آن ها سرد و سردتر می گردد. عدم رعایت پنهانکاری، خاموش ماندن در قبال اشغال کشور، کنگره های علنی، اتحاد با مزدوران خلقی - پرچمی، انحلال در سازمان های ستمی، عضویت در احزابی با مهر جاسوسی، تمایل به شئونیزم قومی از ویژگی های آنها بوده که در آخرین تحلیل چون خادمان بورژوازی در سرایش باتلاق ضد کمونیستی سقوط می نمایند.

۲ - طیف دوم را عمدتاً افراد و تشکلاتی می سازند که کشور را اشغال شده دانسته و مرحله انقلاب را ضد امپریالیستی می دانند. برخورد به سیستم حاکم که پیوندی از امپریالیزم، بورژوازی کمپرادور و ملاک ارضی است، با اصل قرار دادن کار مخفی، راه رهایی خلق از اسارت و به فرجام رساندن انقلاب دموکراتیک نوین را مبارزه مسلحانه می دانند و تمام اشکال دیگر مبارزه را در خدمت نبرد خلق قرار می دهند؛ موضع مشخص و روشن مارکسیستی دارند؛ از بیان نظرات شان ابایی نداشته، برخوردهای اپورتونیستی زیر نام استفاده از موسسات بورژوازی را هدف قرار نداده، از به میدان کشیدن نیروهای شان به خاطر تحصن و تظاهرات جهت فندگیری می پرهیزند و مشی و ستراتیژی کوتاه مدت و دراز مدت مشخصی دارند.

وقتی از پراکندگی سازمانی، تشتت تیوریک، عدم پیوند توده ای به عنوان کمبودهای اصلی جنبش مارکسیستی افغانستان می گوئیم، منظور طیف دوم می باشد که افراد و تشکلات آن در کلیت با هم متفق اند و در برابر بورژوازی تزلزلی ندارند.

تشتت فکری و خرده کاری تشکیلاتی رابطه دیالکتیکی میان هم دارد و یکی متقابلاً بر دیگری اثرگذار می باشد که هر دو کمبود فقط با کار مشترک توده ای حل می گردد. زیرا تا زمانی که کمونیست ها با پرولتاریا پیوند ارگانیک برقرار نسالند، ذهنی گرایی بر اکثر تحلیل های شان سایه افکن خواهد بود. این ذهنی گرایی فقط در پراتیک توده ای از میان برداشته خواهد شد و روشنفکران کمونیست مرزهای ایدئولوژیک خود با طبقه کارگر را در عمل از میان خواهند برد، زیرا تنها با تیوری ها و آموزش های عام و کتابی نمی توان شرایط انقلابی را درک کرد و منطبق با آن تاکتیک های خاصی را به کار گرفت.

جنبش مارکسیستی و جنبش توده ها در تمام کشورهای جهان مدت ها جدا از هم سیر می کنند و تا وقتی این دو، جدا از هم اند، مارکسیستها خود را از ذهنی گرایی و طبقه کارگر که پیشوای انقلاب است، خود را از لغزش ها و گرایشات ریفرمیستی رها نده نمی توانند. زمانی که این دو با هم پیوند حاصل نمایند و تشکلات چپ به رهبری آگاهان طبقه کارگر سر بگذارند، طبقه کارگر دیگر نه طبقه ای در خود، بلکه به طبقه ای برای خود مبدل شده، سکان رهبری انقلاب را به دست می گیرد و تغییرات رادیکالیستی انقلابی را به میان می آورد.

به سر رساندن این پروسه از وظایف اصلی و مرکزی کمونیست هاست که باید سر از همین لحظه آغاز گردد. علاوه بر افراد و تشکلات چپ انقلابی از طریق

مبارزات ایدئولوژیک و بحث های تیوریک با اصل انتقاد و انتقاد از خود، در صورتی که حرکت از موضع رفیقانه و تمایل به کار مشترک باشد (نه بحث ها و جدل های بی سرانجامی که طیف اول با آن خود را مصروف می دارد)، می توانند در امر رفع تشتت تیوریک و خرده کاری سازمانی، گام های مؤثر بردارند.

در شرایط کنونی جنبش انقلابی کمونیستی که در احزاب، سازمانها و گروه های خرد و کوچکی جمع شده اند، هیچ کدام به تنهایی قادر به تشکیل پیشاهنگ واقعی پرولتاریایی نگردیده، در برابر هیولای سرمایه که به صورت مستقیم کشور ما را اشغال کرده، قادر به مقاومت نمی باشد، لذا پایان دادن به خرده کاری، گروه گرایی و فرکسیونیزم از ضرورت های اساسی جنبش انقلابی ماست که می شود موازی با کار توده ای پر حوصله آن را به پیش برد، جلسات معینی برگزار کرد و با ارزیابی از وضعیت، نتیجه بحث ها را در پراتیک انقلابی پیاده کرد و اصل پراتیک - تیوری - پراتیک را رعایت نمود.

امپریالیزم امریکا

استقرار مستقیم نیروهای امریکایی و متحدان امپریالیست اش در کشور ما بعد از ۱۱ سپتامبر به کمک اتحاد و طنفرش شمال، بعد تشکیل دولت دست نشاندۀ با مجمع و طنفرشان در بن و امضای پیمان ستراتیژیک بوش - کرزی زمینۀ استقرار درازمدت این نیروها را جهت اشغال کامل وطن ما مساعد ساخت. امریکایی ها با استقرار ۳۰ هزار نیرویی تا دندان مسلح (۱۴ هزار در ناتو و بقیه خارج از آن) با اشغال میدان های هوایی بگرام، شیندند، مزار و قندهار به عنوان پایگاه های دائمی، ایجاد ۲۴ زندان با انواع تجاوز و شکنجه، با وارد نمودن قوای قهار هوایی که فضای افغانستان را مطلقاً در اختیار دارند، با صدها مشاور به خاطر هدایت و کنترل ارگ، وزارخانه ها و مخصوصاً وزارت های دفاع و داخله که تارؤسای آن ها تحت دستور کامل قرار دارند. مصرف ۹۹ میلیارد دالر به خاطر جابجایی نظامی، علاوئاً کنترل و پرورش پولیس، اردو و امنیت ملی به عنوان دستگاه های مزدور و سرکوبگر، تلاش در جهت ایجاد طبقۀ قوی بورژوا کمپردور، ایجاد نهادهای جامعه مدنی، سازمان های بین المللی و رسانه های همگانی که جهت رادیکالیزه نمودن حضور دائمی امریکا بر پلورالیزم، بازار آزاد، اخلاق بورژوایی، دموکراسی لیبرال و عروسک سازی زن زیر نام برابری حقوق شان تأکید داشته، تحکم پذیری، استعمار زدگی و «فرصت طلایی کنونی» را در ذهنیت مردم القاء می نمایند. حضوری که انگلیس ها آن را ۵۰ سال و امریکایی ها ۹۰ سال رقم زده اند، به روشنی نشان می دهد که کشور ما در اشغال کامل نیروهای امپریالیستی، مخصوصاً ایالات متحده امریکا درآمده است.

با اینکه تفرری های حکومتی، تعیین افراد پارلمان و نمایندگان سیاسی افغانستان در خارج کشور کاملاً زیر نظر امریکایی ها صورت می گیرد، اتکای امپریالیزم

خونخوار امریکا بیشتر بر فاشیست های مذهبی بوده، رهبران جهادی را بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و تشکیل دولت بن طلاق نداده تا هنوز در مغالزه با آنان قرار دارد و پرورش بیشتر خوک بنیادگرایی اسلامی را برای اهداف درازمدتش در منطقه و جهان لازمی می بیند. در این میان جاسوسان خلقی و پرچمی نیز در کشیدن طوق بندگی کمتر از بنیادگرایان جهادی و غیر جهادی و جواسیس به اصطلاح دموکرات از غرب آمده، عقب نمانده، این بار به امپریالیست های غربی مخصوصاً ایالات متحده امریکا اقتدا کرده اند و تا توان دارند به جاسوسی و وطنفروشی می پردازند.

با این اشغال کامل، ما به عنوان مستعمره امریکا از استقلال سیاسی خود محرومیم و یکی از مستعمرات امریکا به حساب می آییم. تیوری های مداخله و حضور چند کشور که بعضی ها تلاش می کنند با اداهای چپ، رنگ اشغال را ضعیف نشان دهند، جز خیانت به توده ها و آب ریختن به آسیاب امپریالیزم چیز دیگری نمی باشد.

دولت دست نشانده

ترکیب طبقاتی دولت افغانستان را ملاکان ارضی و بورژوا کمپرادورهای می سازند که به عنوان چویدست استعمار و استثمار امریکا عمل می کنند. در کنار این دو طبقه، قشر مرفه خرده بورژوازی و لومین هایی که از طریق قتل و رهنی (در چارچوب تنظیم ها) گروپ های مسلحی را در اختیار گرفته اند، نیز در قدرت سهیم می باشند.

تنظیم های جهادی، نمایندگان سیاسی این طبقات و اقشار که تجسم شان در احزاب سرکاری، تنظیمی و تکنوکرات های غربزده دیده می شود (حزب

اسلامی، جمعیت اسلامی، اتحاد اسلامی، جبهه نجات، محاذ ملی، وحدت خلیلی، وحدت محقق، شورای نظار، جنبش ملی، جبهه متحد ملی، افغان ملت، حزب جمهوری و چند درجن حزب رسمی و وطنفروشان منفردی چون کرزی، هدایت امین ارسلا، امین فرهنگ، حنیف اتمر، عبیدالله رامین، رحیم وردک، جلالی، رهین، سپنتا، ظاهر طنین، مصطفی ظاهر وغیره) ستون های اصلی تجاوز و استعمار را به دوش می کشند. دولت افغانستان، نهادهای جامعه مدنی، انجوها، سران بعضی از رسانه ها و عده ای از احزاب رسمی در شرایط کنونی، ابزار تحکیم موقعیت ایالات متحده در افغانستان بوده که به عنوان خاینان ملی و وطنفروش باید با انقلاب ضد امپریالیستی خرد و خمیر گردند.

طالبان

نیروی وابسته و مزدوری که مجهز به افکار تیپیک فیودالی بوده، متشکل از ملاکان ارضی، دهقانان ناراضی و خرده بورژواهای دینی اند که در رابطه تنگتنگی با استخبارات پاکستان و مافیای مواد مخدر قرار دارند. با اینکه ظاهراً علیه حضور نیروهای خارجی در افغانستان می جنگند، ورود قانونی این نیروها را به کشور ما تثبیت می نمایند.

طالبان، خواهان برقراری حکومت قشری مذهبی توتالیتار بوده و کوچکترین چیزی به نام خدمت به خلق در برنامه شان وجود ندارد. دشمن خلق، عامل نفوذ بیگانگان، مخالف هیستریک آزادی زن، مظهر جهالت و مخالف تمامی مظاهر پیشرفت بوده، با اینکه دشمن عمده به حساب نمی آیند، اما از دشمنان خلق به حساب آمده، پرولتاریا نه تنها در جبهه متحد با آن قرار نمی گیرد که باید ماهیت ارتجاعی شان را برای دهقانانی که در جهت اهداف آنها تفنگ می

زنند، افشا نموده و به این صورت تجرید گردند.

جبهه ملی

این جبهه که بقایای اتحاد شمال می باشد، فقط چند وطنفروش خلق و پرچم در آن افزایش یافته اند. رهبری آن را طیفی از بورژوازی وابسته و ملاکان ارضی تشکیل می دهد. تمامی آنان جنایتکارانی اند که باید در دادگاه صحرایی تیرباران شوند.

اعضای این جبهه که اکثر آنان با افکار فیودالی مسلح بوده و علاوه به اینکه تعدادی از آنان سرمایه داران وابسته و نو به دوران رسیده می باشند، طیف وسیعی از خرده بورژوازی مرفه را در خود دارد، آمادگی هر نوع وطنفروشی را داشته و لحظه ای از غارت گری و چپاول دست بر نمی دارند. این جبهه گروپ های مسلحی در اختیار دارد و با عشوه های خاص دموکراسی نمایی، خود را به امپریالیست ها سودا می کند. با اینکه اپوزیسیون نمایی دارد، بخش اعظمی از بدنه دولت مزدور را تشکیل داده، به هر نوع خدمت گذاری و جاسوسی به امپریالیست ها و کشورهای همسایه آماده است و علاوه به اینکه از دلدادگان نظامی دست نشانده امریکا در افغانستان است، با هزار و یک رشته با ایران و روسیه در پیوند قرار دارد. انقلابیون نه تنها با آنان جبهه متحد نمی سازند که به عنوان دشمنان قسم خورده خلق باید با امپریالیزم و دولت پوشالی یکجا سرنگون گردند.

سیمای جامعه ما

بیش از هفتاد در صد مردم افغانستان ده نشین و نزدیک به سی در صد شهر نشین می باشند. اکثریت ده نشینان را دهقانان بی زمین و کم زمین تشکیل می دهند.

دهات افغانستان که به تولید زراعی با وسایل تولید عقب مانده (اکثریت دهقانان تا هنوز با گاوآهن کار می کنند) سروکار دارند، از طریق پرداخت بهره مالکانه استثمار می شوند و بدینگونه مناسبات بورژوازی تا هنوز در دهات نفوذ نکرده، ورشکستگی دهقانان تهدیدست نسبت به دهه های قبل آهنگ سریعتری داشته، آنانی که از آوارگی بر می گردند، نیز بیشتر در شهرها متمرکز می شوند. اما در مناطقی که زرع تریاک مروج است، چون از زمین کم، حاصل بسیار برداشته می شود، ورشکستگی دهقانان را کندتر می سازد. برخی از شهرهای بزرگ (کابل، قندهار، مزار، هرات، جلال آباد، قندز) تا حدی مناسبات فیودالی را گذرانده؛ طبقات کارگر، خرده بورژوا، سرمایه داران بزرگ و متوسط در آنها به کار اشتغال دارند. سرمایه داران بزرگ و متوسط کنترل تجارت را در دست داشته، کمپنی های امپریالیستی بر اشتراک بورژوازی بزرگ در بخش مخابرات، معادن، بانک، صنایع، ساختمان، مواد سوخت، معارف و صحت سرمایه گذاری کرده، مناسبات بورژوازی در این شهرها در حال گسترش می باشد. علاوه کمپنی های امپریالیستی از طریق بورژوازی وابسته کشورهای نیمه سرمایه داری منطقه (ایران، پاکستان، ترکیه، کوریای جنوبی، هند و...) نیز به صورت غیرمستقیم بخش های مهمی از تولید و تجارت را در کشور ما کنترل می کنند و ازین طریق پول های بزرگی را به جیب می زنند. بعد از یازده سپتامبر که پای امپریالیست ها به کشور ما باز شد، ورود سرمایه های کمپنی های امپریالیستی در تسریع رشد سرمایه داری به صورت میکائیکی نقش ایفا کرده و به این خاطر سرعت رشد شهرها در کنار عقب ایستایی دهات و ورشکستگی دهقانان که باعث تفاوتهای مهمی میان این دو شد، افغانستان شدیداً به یک کشور مصرفی مبدل گشت و دست نشاندگان سرمایه با حجم کلانی که با ضرورت حضور دایمی امپریالیستها در کشور ما پیوند

دارد، پمپ گردید؛ چنانچه امروز مصرف تبلیغات کمپنی های امپریالیستی در چند شهر خاص افغانستان سالانه به ۲۰ میلیون دالر می رسد. مصرفی بودن افغانستان با ستراتیژی امپریالیست ها در خاک ما همخوانی داشته و به این خاطر آن ها می خواهند بیش از ۵۰۰ هزار میلیارد دالر ذخایر زیرزمینی افغانستان را بچاپند.

سیاست اقتصاد بازار آزاد که به فرمایش امپریالیزم امریکا برای افغانستان تصویب شد، جز تقویت بورژوازی بزرگ و باز کردن نفوذ سرمایه های امپریالستی در افغانستان چیز دیگری نمی باشد. لذا دو نوع تولید در شهر و دهات وجود دارد، در دهات تولید فیودالی و در شهرها تولید بورژوازی حاکم می باشد. بدینصورت سیمای کشور ما را می توان نیمه فیودالی و نیمه سرمایه داری رقم زد، اما از جاییکه بیشترین بخش تولید سرمایه داری، وابسته به کمپنی های امپریالستی است و با اشغال نظامی کشور ما همراه می باشد، لذا این سیمای باید نیمه فیودالی - مستعمراتی تعریف کرد.

طبقات

مارکسیزم معتقد است که هیچ چیزی در جهان غیر طبقاتی نیست و به این خاطر برخوردش با مسایل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، طبقاتی می باشد. با ارزیابی طبقاتی است که مارکسیست ها نوعیت انقلاب، دوستان و دشمنان طبقاتی خود را مشخص می سازند. در شرایط کنونی که جامعه ما یک جامعه مستعمراتی و نیمه فیودالی است، با ارزیابی شش طبقه؛ نیروهای محرک و نیروهای بازدارنده انقلاب را مشخص می نمایم.

طبقه کارگر: طبقه کارگر در کشور ما از زمان شیر علی خان و ماشین خانه او پا به عرصه گذاشته و فرود و فراز های بسیاری را تجربه کرده است. این طبقه که

شامل اقشار صنعتی، زراعی، اریستوکرات و لومپن پرولتاریاست، در مقاطع معینی از تاریخ کشور ما نقش مهمی در مبارزات کارگری در کنار روشنفکران انقلابی ایفا کرده است. در دوران خونریزی های سی سال گذشته، طبقه کارگر مثل سایر طبقات، تلفات سنگینی را متحمل شده است و کارگران بسیاری جهت کارایی به ایران، پاکستان و چند کشور عربی آواره شده اند.

محل استقرار این طبقه شهرها بوده، قشر زراعی آن در دهات به کار اشتغال دارد و از مولفه های مهم وحدت پرولتاریا و دهقانان به حساب می آید. این طبقه از بی چیزترین طبقات اجتماعی است که در مبارزه با امپریالیسم و ایادی داخلی آن جز زنجیرهای دست خود چیزی را از دست نمی دهد. این طبقه به خاطر اینکه با وسایل پیشرفته سروکار دارد، به صورت جمعی تولید می کند و فکر تغییر جمعی را دارد، لذا انقلابی ترین طبقه به حساب آمده، رهبری انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالستی را به عهده دارد.

در شرایط کنونی که سیاست بازار آزاد از سوی امریکایی ها برای کشور ما اعلام شده و بسیاری از تصدی های تولیدی دولتی که در گذشته بخش اعظم تولید را در اختیار داشتند، یا در اثر جنگهای تنظیمی نابود شده و یا بخشی از آن به تولید خصوصی تحویل داده شده و یا به زودی تحویل داده می شوند و به این صورت زندگی کارگران شاغل در این بخش ها در معرض ورشکستگی جدی قرار داشته، بیکاری در میان شان بیداد می کند.

آخرین آمار نشان می دهد که در شرایط کنونی بیش از ۱۷۲ هزار کارگر در رشته های مختلف، مخصوصاً در بخش های ساختمانی، سرک سازی، کارخانه های تولیدی، معادن، باربری، صنعت چاپ، مخابرات و غیره در کشور

ما به کار مصروف اند. قشر زراعی کارگران که در دهات متمرکز اند؛ با تراکتور، واترپمپ و تریشر کار می کند و در کنار این وسایل دهها کارخانه ترمیم این ابزار، با صدها کارگر مصروف کار اند که گراف مجموعی کارگران را بالا برده، به سه صد و هفتاد هزار نفر نزدیک می سازد.

حدود هفتاد هزار کارگر پاکستانی نیز در شهرهای مختلف کشور ما در بخشهای ساختمانی، تخنیک موتر و صنعت چاپ مصروف کار اند. حدود هفت صد هزار کارگر ما در ایران، پاکستان، امارات متحده عربی و عربستان سعودی در سنگبری ها، سرک سازی، تراکتوررانی، کوره های خشت پزی، باربری، صنعت پلاستیک، فرنیچر سازی، قالین بافی و غیره مصروف کار بوده، به بدترین وجهی استثمار می شوند و برای سرمایه داران کشورهای فوق ارزش اضافی تولید می نمایند. این کارگران با وجودی که به روی ابراز تولید سرمایه داران بیگانه کار می کنند، اما در برگشت به افغانستان درکنسی از بهره کشی و استثمار پیدا کرده، نسبت به طبقات دیگر، زودتر به انقلاب رو می آورند و از نظر سیاسی بخشی از طبقه کارگر افغانستان به حساب می آیند. این نیروی بزرگ پرولتاریا در درون و بیرون کشور ما نیروی اصلی هدایت کننده انقلاب پرولتاریایی به حساب می آید. در کنار اقشار صنعتی و زراعی، بحران بیکاری، جنگ های چند ساله، لاقانونی، فقر و انارشی قشر بزرگی از لومپن پرولتاریا را نیز پرورده که روز تا روز بر تعداد شان افزایش به عمل آمده، انارشی و جرم و جنایت را بیشتر دامن می زند. امپریالیزم امریکا ازین قشر هم اکنون استفاده کرده، در آینده به عنوان چویدست و جاسوس جهت سرکوب بیشتر انقلابیون از آن سود خواهد برد که انقلابیون باید نسبت به این قشر حساس باشند.

طبقه کارگر، آگاه ترین طبقه با پیگیرترین دموکراتیزم خود، در صورتی که با جنبش کمونیستی پیوند بخورد، می تواند رهبر و رهنمای انقلاب دموکراتیک نوین و استقرار جامعه سوسیالیستی و کمونیستی گردد.

طبقه دهقان: این طبقه بیشترین نفوس کشور ما را می سازد. از جاییکه بیش از هفتاد درصد ساکنان وطن ما را ده نشینان تشکیل می دهند و با تولید زراعی امرار معاش می کنند، اینان دهقانانی اند که به اقشار تهیدست، میانه و کولاک تقسیم می شوند. قبل از هفت ثور قشر تهیدست آن که فاقد زمین و ابزار تولید بود، بیشترین بخش این طبقه را می ساخت. اما به علت آوارگی ها و جابجایی ها که بیشترین ضربه متوجه این قشر بود، عده زیادی از آنان به ایران و پاکستان رفته، به کارگران مزدبگیر مبدل شدند؛ عده ای در اثر ناامنی، وضعیت بد تولیدی دهات، درگیری های قومی و تنظیمی و پیوستن تعدادی از آنان به گروپهای مسلح و جنایتکار، رو به شهرها آورده، در وضعیت خرده بورژوازی شهری قرار گرفتند. امروز دو قشر میانه و تهیدست دهقانان بخش اعظم این طبقه را می سازند و هر دو در حال از دست دادن موقعیت طبقاتی شان می باشند.

توأم با درگیریها و تغییرات سه دهه اخیر، در وضعیت اقتصادی و اجتماعی دهات نیز تغییراتی رونما شده، اما در وسعت زمین های زراعی، استفاده بیشتر از آب دریاها، نوعیت تخم و کیفیت تولید تغییر چندانی به وجود نیامده، از فشرده گی و قدرت ملاکان سابق در حد معینی کاسته شده و بسیاری آنان با تقسیم زمین در میان افراد خانواده به ملاکان کوچک و حتی کولاک مبدل شده اند. کولاکها در کنار ملاکان ارضی در قدرت دهات سهم اند و خواهان حفظ وضعیت موجود می باشند.

دهقانان، مخصوصاً قشر تهیدست آن که به پرولتاریای ده معروف اند، متحد نزدیک پرولتاریا بوده، بار اصلی انقلاب را به دوش می کشند. در کشور ما انقلاب دموکراتیک نوین در حقیقت انقلاب دهقانی است و به این خاطر باید شهرها از طریق دهات محاصره گردند. دهقانان کشور ما که در سه دهه اخیر، بار اصلی جنگ به ویژه نبرد ضد تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی را به دوش کشیده اند، آشنایی کامل به استعمال اسلحه داشته و بسیاری شان که سلاحی از جنگ به میراث برده اند، مثل گذشته به مناسبات ارباب رعیتی تن نداده، با اینکه با بهره مالکانه استثمار می شوند، ولی در حد معینی آماده خیزش نیز می باشند؛ بگذریم از اینکه بخشی از آنان با فقر و مناسبات حاکم قومی و قبیله‌ای در خدمت ملاکان تازه به دوران رسیده قرار دارند، از نوک تفنگ نان می خورند و مورد استعمال امیال شوم آنان و طالبان قرار می گیرند.

زرع و قاچاق مواد مخدر که ستراتیژی مهم امپریالیست ها در کشور ماست، عده ای از دهقانان را در خدمت منافع مافیایی خود قرار داده، بعضی را چنان فاسد ساخته که با تفنگ ازین منافع دفاع می کنند و به نیروی بالقوه مافیا مبدل شده، در دفاع از حرکت های ضد انقلابی و پشتیبانی زرع تریاک قرار می گیرند. انقلابیون باید در مناطق تریاکزا با دقت برخورد کرده، نباید در دام درگیری های مافیایی بیافتند و دشمن عمده را فراموش کنند. کار انقلابی میان دهقانان، جذب پیشروترین آنان به صفوف انقلاب و تشکیل کمیته های دهقانی جهت هدایت فعالیت های روزمره و درازمدت برای انقلابیون مائوتسه دون اندیشه از مهم ترین وظایفی است که نادیده گرفتن آن پشت کردن به انقلاب است.

طبقه خرده بورژوازی: طیف وسیعی از توده های کشور ما در شهرها و دهات

این طبقه را تشکیل می دهند. دکانداران، پیشه وران، اهل کسبه، ماموران پایین رتبه، معلمان و اکثر روشنفکران، وابسته به این طبقه می باشند که در میان آن اقشار مرفه، میانه حال و تهیدست وجود دارند.

قشر مرفه این طبقه بی وقفه تلاش می نماید تا با ازدیاد درآمد، خود را به بورژوازی متوسط و بزرگ برساند. قشر میانه آن همیشه در حال تجزیه بوده، لایه بالایی آن به قشر مرفه صعود کرده و بخش پایینی آن به تهیدست سقوط می نماید. قشر مرفه در کنار این که خود به کار مصروف است، افراد دیگری را هم استثمار می کند و از راه های تولید و تجارت موقعیت اش را تثبیت می نماید. علاوه بر این قشر برای اینکه خود را به بورژوازی متوسط و بزرگ برساند، از طرقی چون رشوه، اختلاس، مواد مخدر، وابستگی به کشورهای دیگر بی وقفه تلاش می نماید. بعضی از قوماندانان تنظیمی با اینکه ریشه دهقانی دارند، در چند سال اخیر با چور و چپاول، سرمایه اندوزی کرده، در شهرها با راه اندازی تولید کوچک، تجارت، کارهای ساختمانی، هتل داری و غیره به این قشر پیوسته اند.

قشر تهیدست این طبقه، بزرگترین بخش خرده بورژوازی شهری را می سازد و زندگی شبیه پرولتاریا داشته، اکثر افراد وابسته به آن شغل ثابتی ندارند و به دنبال کارهای مختلفی سرگردانند. گاهی به خرده فروشی کنار جاده ها، گاه روزمزدی و گاه به کارهای دیگری مصروف می شوند. در حالیکه کار بعضی از آنان فصلی بوده، عموماً در آخر سال قرضدار می باشند و از شهری به شهری فرار می کنند. در صورتیکه در کارگاه ها کاری بیابند به کارگری مصروف شده و یا به ایران و پاکستان فرار کرده، اقدام به فروش نیروی کار شان می کنند.

بعد از یازده سپتامبر و هجوم کمپنی های امپریالیستی به کشور ما، ورشکستگی خرده بورژوازی میانه آهنگ تندتری یافت. ورود کالاهای مصرفی، ورشکستگی اهل کسبه را به دنبال داشت. بسیاری از خیاطان، آهنگران، نجاران، معماران، قالین بافان، مسگران، دست فروشان دوره گرد و غیره بیکار شدند و تمام این عوامل باعث گردید که امروز تفاوت طبقاتی روز تا روز ازدیاد یابد، چهار ملیون نفر بیکار بمانند و هفتاد در صد مردم زیر خط فقر زندگی کنند.

روشنفکران بخش اعظم این طبقه را تشکیل می دهند. این بخش در مقابل مسایل سیاسی حساس بوده و زودتر به تشکلات انقلابی می پیوندند. اما به علت ضعف های قابل توجه - گرایش های لیبرالیستی، علاقه به تحصیل، زندگی مفشن، زندگی در خارج و غیره - اکثر شان قادر به پذیرش زحمات انقلاب نبوده، با نداشتن دموکراتیزم پیگیر به انقلاب پشت کرده، آسایش می گزینند.

روشنفکران انقلابی که در تیوری و پراتیک، مرز میان خود و پرولتاریا را می زدایند، به عنوان نماینده سیاسی طبقه کارگر و پیشاهنگ آن به پیکار بی امان دست زده، با ایدئولوژی خرده بورژوایی وداع می گویند. این روشنفکران با کسب اخلاق پرولتری و احساسات طبقاتی، آماده هر نوع قربانی بوده، جز پیروزی خلقها به چیزی نمی اندیشند.

خرده بورژوازی در مجموع یک طبقه انقلابی است و از متحدان مهم طبقه کارگر محسوب می شود و حزب طبقه کارگر در تشکل و سازماندهی آن لحظه ای فروگذار نمی کند. در شرایط کنونی این طبقه بیشترین بار فقر و بدبختی را کشیده، تجاوز امپریالیست ها و مزدوران بنیادگرایان طالبی و تنظیمی زندگی آن را روز تا روز خراب تر ساخته، از وضعیت کنونی شدیداً ناراضی می باشد.

طبقه بورژوازی ملی: این طبقه که بورژوازی متوسط هم نامیده می شود، بعد از جنگ دوم جهانی که امپریالیست ها موقتاً توان صدور سرمایه را از دست دادند، در کشور ما ظهور کرد و به زودی با صدور سرمایه های امپریالیستی و رقابت با بورژوازی کمپرادور روبرو گشت. هرچه سرمایه های امپریالیستی بیشتر وارد کشور می شد، به همان پیمانه کمپرادورها تقویت و بورژوازی ملی زیر فشار قرار داده می شد. نمونه این رقابت در آن زمان در گوگرد سازی و چاینگ سازی دیده شد که از سوی روسها و جاپانی ها با شکست مواجه گشتند.

طی سه دهه اخیر، این طبقه با سیاست های حزب دموکراتیک و بعد بازار آزاد امپریالیست ها شدیداً ضربه خورد و به این خاطر در شرایط کنونی وضعیت ضعیفی دارد. بورژوازی ملی از نظر سیاسی خصلت دوگانه داشته، وقتی در تجارت و تولید کارگران را استثمار می کند، استثمارگر است؛ اما وقتی زیر فشار امپریالیزم و بورژوازی کمپرادور قرار می گیرد، انقلابی می شود. به این خاطر پرولتاریا با این طبقه سیاست وحدت - مبارزه را در پیش می گیرد و هیچ وقت او را در رهبری شریک نمی سازد. تا زمانی که حزب پرولتاریا قوی و الترناتیو قدرت نشود، این طبقه حاضر به ساختن جبهه متحد با آن نمی باشد.

طبقه ملاک ارضی: این طبقه بیشترین زمین و ابزار تولید را در اختیار دارد و اقشار مختلف دهقانی، مخصوصاً دهقانان تهیدست را از طریق بهره مالکانه استثمار می کند. ملاک ارضی از حاصلی که سالانه به دست می آید، چهارم و یا پنجم حصه آن را به دهقان داده، ۶۰-۸۰ درصد حاصل را خود تصاحب می شود، علاوه بر آن نظر سیاسی قدرت اصلی ده را می سازد و در تعیین ملک، میراث، حقه، حشر و غیره نقش اصلی را ایفا کرده، شکست و بست روزمره اهل ده را

نیز به عهده دارد و چون کانون کوچک قدرت در دهات عمل می کند.

ملاکان ارضی نه تنها خود دهقانان که زن و فرزندان آنان را نیز مورد بهره کشی قرار می دهند. در سه دهه اخیر عده ای از زمینداران بزرگ موقف سیاسی شان را تا حدی از دست داده، به عوض آنان افراد دیگری به زور تفنگ، تنظیم و گروپ مسلح یا زمین های دیگران را غصب کرده یا خریده و یا املاک دولتی را تصاحب نموده، شامل این طبقه شده اند. آنان دهقانان را نه تنها از طریق بهره مالکانه، که با شرکت دادن در گروپهای مسلح نیز مورد سوء استفاده قرار می دهند.

ملاکان ارضی، موقعیت بروکرات و غیر بروکرات داشته که به نحوی یکی پایگاه دیگری را در دهات و ارگان های دولتی می سازند. انتخابات اخیر پارلمانی نشان داد که این طبقه در دهات از نفوذ بالایی برخوردار است، زیرا اکثریت کرسی های پارلمان را به خود اختصاص داد. این طبقه پایه اصلی دولت کنونی را می سازد و احزاب سیاسی بسیاری نمایندگی این طبقه را کرده، خواهان حفظ شرایط موجود می باشند. در ولایات اکثر والی ها، قوماندانان امنیه، مستوفی ها و معاون والی ها از لحاظ موقعیت اقتصادی و طبقاتی یا افکار سیاسی و فرهنگی به این طبقه وابسته می باشند و تلاش دارند، سنتها و باورهای فیودالی شان را در برابر هجوم فرهنگ بورژوازی که به گونه ای از طریق نهادهای جامعه مدنی، تکنوکرات های غرب زده، رسانه ها و بعضی از احزاب سرکاری تبلیغ می گردد، حفظ نمایند و به این صورت کشمکشی هر چند خزانده و نامرئی میان این طبقه و نمایان دموکراسی لیبرال در جریان است و با فشار روزمره طالبان که نمایندگان سیاسی و تفنگ بدست جامعه ای تیییک فیودالی اند، لیبرال ها را روز تا روز از

موضع شان وادار به عقب نشینی کرده، راه را برای استقرار هر چه بیشتر فرهنگ رسمی این طبقه باز می کنند؛ چنانچه معارف افغانستان تصمیم دارد، صدها مدرسه دینی را بنا کند و نصاب تعلیمی را هر چه بیشتر دینی سازد.

ملاکان ارضی به عنوان چویدست امپریالیست ها در کشور ما در جریان انقلاب دموکراتیک نوین، مخصوصاً در مرحله انقلاب ارضی که جزء جدا ناپذیر انقلاب ملی و دموکراتیک است، خرد و خمیر می گردند. با اینکه برخورد نسبت به نوع شریر و غیر شریر افراد این طبقه و اینکه امپریالیستهای عمده و غیر عمده حامی کدامها اند، از نظر زمانی فرق می کند، ولی در کل پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین بدون سرنگونی کامل این طبقه میسر نیست.

طبقه بورژوا کمپرادور: در کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی که مورد یورش بیرحمانه سرمایه های امپریالیستی قرار می گیرند، این طبقه اتکای اصلی صدور سرمایه بوده و از هماغوشی سرمایه های کمپنی های امپریالیستی با قشر بالایی بورژوازی ملی به میان می آید. کمپنی های امپریالیستی قسمتی از بهره کشی های شان را در این کشورها به بورژوازی کمپرادور سپرده، بخش اعظم آن را خود می ربایند. بورژوازی کمپرادور علاوه بر سهمی که از این استثمار می برد، وظیفه مدیریتی و گرداندگی این سرمایه گذاری ها را نیز داشته و از این بابت معاشات بلندی می گیرد. بورژوازی کمپرادور علاوه بر اینکه راه اشکال گوناگون استثمار امپریالیستی را در کشور هموار می سازد، با تمام قوا بر ضد بورژوازی ملی عمل کرده، تلاش می نماید تا آن را از تولید و بازار محروم نماید و تمام بازارها، مواد خام و نیروی کار ارزان را در خدمت کمپنی های امپریالیستی قرار دهد. این مقابله تازمانی وجود دارد که بورژوازی ملی را از پا درآورد و تولید

و تجارت را کاملاً در انحصار خود بگیرد و بعد با یکه تازی و بلند بردن نرخ کالا، پایین آوردن نرخ مواد خام و مزد کارگران، پنجه های استثمار امپریالیستها را در گوشت و پوست زحمتکشان هر چه خشن تر و عمیقتر فرو برد.

امپریالیزم امریکا که تصمیم استقرار درازمدت نیروهایش را در افغانستان دارد، با تمام قوا می کوشد تا این طبقه را تقویت نماید. بازار آزاد و تقویت بخش خصوصی جز پروردن طبقه دلال چیز دیگری نیست. با این طبقه است که امپریالیستها در کنار ملاکان ارضی، استثمار و استعمارشان را تکمیل می کنند. جنگ سی ساله در کشور ما در کنار اینکه طبقات دیگر را از منظرهای گوناگونی ضربه زد، این طبقه بیشترین ضربه ها را با اقتصاد بروکراتیکی که در دوران زمامداری حزب دموکراتیک حاکم و خود چون بورژوا کمپرادور در خدمت سوسیال امپریالیزم قرار داشت، متحمل شد و به این خاطر تلاش امپریالیستها در تقویت این طبقه خستگی ناپذیر ادامه دارد تا در آینده سکان دولت مزدور، ارتش، پولیس، احزاب سیاسی و تمامی ارکان های قدرت را به آن بسپارند و بی دغدغه به استثمار پردازند.

بورژوازی کمپرادور در انقلاب دموکراتیک نوین یکجا با امپریالیزم و دولت مزدور سرنگون می شود. در حالیکه برخورد انقلابیون جهت تجرید هرچه بیشتر دشمن عمده با کمپرادوران که به کدام امپریالیستها وابستگی دارند، فرق می کند. امپریالیزم عمده و وابستگان دلال شان بی مکثی در نبرد مسلحانه خلق به زیر کشیده خواهند شد و انقلابیون باید از تضاد میان وابستگیهای مختلف این طبقه به امپریالیست ها سود ببرند، اما تکمیل انقلاب دموکراتیک نوین فقط با برچیدن بساط امپریالیزم، دولت دست نشاندۀ طبقات ملاک و بورژوازی کمپرادور

ممکن می گردد، در غیر آن از چنین پیروزی نمی توان حرفی بر زبان آورد.

بورژوازی کمپرادور در شش سال اخیر در کشور ما به شدت در حال رشد بوده، در بخش های تجارت، شرکت های مخابراتی، هتل داری، بانکداری، ساختمانی، معادن، صنایع، شهرک سازی، مواد مخدر، سرکسازي و غیره فعال بوده، عده ای از رهبران و قوماندانان تنظیمی نیز در حال پیوستن به این طبقه و خدمتگذاری به کمپنی های سرمایه داری می باشند. رشد هرچه بیشتر این طبقه، ضربه خوردن بورژوازی ملی، وابستگی به امپریالیزم و فروریزی اقشار و طبقات میانه را که با گسترش شهرها همراه می باشد، در پی دارد.

ستراتیژی و تاکتیک

سازمان انقلابی افغانستان دو ستراتیژی (کوتاه مدت و دراز مدت) داشته، ستراتیژی کوتاه مدت -انقلاب دموکراتیک نوین- و ستراتیژی دراز مدت -انقلاب سوسیالیستی، استقرار سوسیالیزم و گذار به کمونیزم- را در بر می گیرد. هر ستراتیژی با تاکتیک هایی همراه است که مطابق با وضعیت ستراتیژیک هر مرحله اتخاذ می گردد.

انقلاب دموکراتیک نوین که با دو خصلت ملی- دموکراتیک مشخص می گردد، با کسب استقلال سیاسی و اقتصادی، سرنگونی امپریالیزم، دولت دست نشانده و بورژواکمپرادورها جنبه ملی خود را تکمیل کرده، سرنگونی ملاکان و به فرجام رساندن انقلاب ارضی بخش دموکراتیک خود را به سر می رساند. این دو مرحله از همدیگر جدا ناپذیر بوده، تا زمانی که در جریان جنگ طولانی، دهقانان احساس نکنند که انقلاب به نفع آنان است و باید در انقلاب شرکت

کنند، امکان تشکیل پایگاه های مردمی و راه محاصره شهرها از طریق دهات ممکن نیست. در حالی که تا زمانی سلطه امپریالیزم و عمال آن در دهات بر انداخته نشود، ممکن نیست انقلاب ارضی انجام شود. به این ترتیب مبارزه بر ضد امپریالیزم و عمال داخلی آن به نحوی تقدم حاصل کرده، راه را برای به سر رساندن انقلاب ارضی مساعد می سازد. بگذریم از اینکه این دو وظیفه انقلاب دموکراتیک نوین با یک مرحله و جدا ناپذیر از هم به فرجام می رسند.

نیروهای محرکه انقلاب و جبهه متحد ملی

در کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی چون افغانستان، عموماً شش طبقه در جامعه حضور دارند و با اینکه هر یک از خواست و مواضع خود به انقلاب می نگرند، در کل سه موضع و گرایش در میان آنها به چشم می خورد. طبقه کارگر، طبقه دهقان و طبقه خرده بورژوا در مجموع زحمتکشان نامیده می شوند و با اینکه قشربندی های خاصی دارند و ورود این اقشار به انقلاب یکباره صورت نمی گیرد، ولی تمام آنها با شرایط خاص سیاسی و اقتصادی که دارند، خواهان تغییر وضعیت بوده، نظام کنونی را به ضرر خود دیده، معتقد به تغییرات رادیکالی در فرماسیون طبقاتی موجود می باشند. در میان این سه طبقه، پرولتاریا انقلابی ترین آنها بوده، با حزب پیشاهنگ اش رهبری انقلاب را به دست می گیرد و با عمومی ساختن وسایل تولید به استثمار پایان می دهد. پرولتاریا تا زمانی که از حمایت طبقه دهقان و خرده بورژوازی شهر و دهات برخوردار نباشد، قادر به پیشبرد انقلاب نشده، نمی تواند انقلاب دموکراتیک نوین و بالاخره انقلاب سوسیالیستی را به سر برساند. بنابراین این سه طبقه که اکثریت قریب به ۹۰ در صد جامعه مستعمره - نیمه فیودالی ما را می سازند، نیروی اصلی انقلاب محسوب

می گردند.

بورژوازی ملی که دارای خصلت دو گانه است، به عنوان طبقه بین الینی به حساب می آید. این طبقه وقتی زیر فشار امپریالیزم قرار می گیرد، در صدد بر انداختن آن بر می آید و وقتی مالک کارخانه است، به استثمار می پردازد و به آسانی میل به وحدت با انقلابیون نمی کند و الی که انقلابیون از لحاظ عینی و ذهنی در جامعه قابل قبول باشند. تشکیل جبهه متحد در انقلاب دموکراتیک نوین، چیزی جز وحدت پرولتاریا با بورژوازی ملی نیست. این جبهه که شکل و فورم خاصی ندارد، عبارت از یک همسویی میان نیروهای انقلاب جهت بر انداختن دشمن مشترک ساخته می شود. پرولتاریا در این جبهه سیاست وحدت - مبارزه را با بورژوازی ملی به پیش می برد. از مبارزه اش بر ضد امپریالیزم استقبال و آن را تقویت می نماید و در برابر سازشکاری های آن با امپریالیزم مبارزه می کند.

در شرایط کنونی که کشور ما مورد اشغال قرار گرفته، دلالتان امپریالیستی تلاش دارند تا شریان های سیاسی و اقتصادی کشور را به باداران شان بسپارند. فشار بر بورژوازی ملی و تبدیل لایه های بالایی آن به بورژوازی کمپرادور، این طبقه را در حالت بدی قرار داده است. با این همه در شرایط کنونی بخشی از قشر زیرین این طبقه با قشر مرفه خرده بورژوازی و کولاک ها که به بورژوازی ده معروف اند، در جامعه ما وجود دارند، لذا پرولتاریا قادر است با آنها جبهه متحد ملی بسازد و نگذارد این همه نیرو در کنار امپریالیزم قرار گیرد.

پس در انقلاب دموکراتیک نوین، نیروهای محرک انقلاب؛ طبقات کارگر، دهقان و خرده بورژوازی بوده، بورژوازی کمپرادور و ملاکان ارضی دو طبقه ضد انقلابی و وابسته به امپریالیزم اند که در انقلاب دموکراتیک نوین سرنگون

می‌گردند، در حالیکه بورژوازی ملی طبقه بینایی بوده خصلت دوگانه دارد و در جبهه متحد با پرولتاریا در وحدت قرار می‌گیرد.

جنگ خلق و راه محاصره شهرها از طریق دهات

کشور ما که بعد از ۱۱ سپتامبر مورد یورش مستقیم و نظامی امپریالیزم امریکا و متحدان دیگر امپریالیستی اش در پیمان ناتو قرار گرفت، به جامعه مستعمره مبدل گشت و از جاییکه در دهات تولید فیودالی حاکم است، مستعمره - نیمه فیودالی سیمای اصلی آن را تشکیل داد. در چنین شرایطی انقلابیون از یک طرف جهت کسب استقلال و نجات کشور از حالت مستعمره، با امپریالیزم امریکا به مبارزه می‌پردازند و از سوی دیگر جهت سرنگونی فیودالیزم برای ایجاد جامعه دموکراتیک به براندازی ملاکان ارضی مبادرت می‌ورزند.

امپریالیستها که علاوه بر نیروهای متجاوز خودی، دولت مزدور، اردو و پولیس سرکوبگر، استخبارات، محکمه، زندان و پولهای سرشاری در اختیار دارند و در کنار آن از منظرهای گوناگون حضور خود را به نام «فرصت طلایی» از حنجره های وطنفروشان بورژوا، روشنفکران تسلیم طلب، قوماندانان جهادی و طالبی، وطنفروشان خلقی و پرچمی وغیره تبلیغ می کنند و این اشغال را برای درازمدت با تبلیغاتی چون دموکراسی، جهانی شدن، مدرنیته، جامعه مدنی، برابری حقوق زن و مرد وغیره در ذهنیت توده ها القاء می نمایند، برای کمونیستها براندازی چنین ساختاری اگر از یک طرف آسان نیست، از سوی دیگر در کوتاه مدت ممکن نمی باشد.

در هم کوبیدن این ساختار با ابزاری چون مبارزات علنی و قانونی، نشرات، اعتصاب، تحصن، اعلامیه، مظاهره وغیره ممکن نبوده، راهی جز اینکه باید سلاح

گرفت و تمام این اشکال مبارزاتی را در خدمت جنگ خلق قرار داد، وجود ندارد. پس در شرایط کنونی یگانه راهی که انقلاب دموکراتیک نوین قادر است از معبر آن بگذرد و پرولتاریای ظفرمند بر شکست امپریالیزم بیرق خود را به اهتزاز در آورد، جنگ توده ای طولانی با محاصره شهرها از طریق دهات می باشد. آغاز چنین جنگی به تدارک کافی، آماده شدن شرایط عینی و ذهنی نیاز دارد که باید از هر نوع چپ روی، راست روی، کودتاگرایی، مشی چریکی و گواریستی پرهیز گردد.

آغاز جنگ خلق و ایجاد پایگاه های نبرد مسلحانه در کوهستان های دهات، بدون رهبری حزب طبقه کارگر به عنوان پیشاهنگ دلاور که در آن وحدت کارگران و دهقانان تأمین شده باشد و روشنفکران انقلابی پروسه مرز زدایی خود با پرولتاریا را در تیوری و عمل به سر رسانده باشند، ممکن نیست؛ چیزی که کشور ما تا هنوز از دستیابی به آن محروم بوده، جهت رسیدن به چنین پیشاهنگی به عنوان وظیفه مبرم کنونی تلاش می نماید.

ایجاد پایگاه های رزمی انقلابیون (به شرایط درونی، وضعیت منطقی و بین المللی ارتباط می گیرد) برای ادامه جنگ توده ای طولانی در کوهستان های دهات کشور که در آن دهقانان نیروی اصلی و پرولتاریا نیروی هدایتگر می باشد، قدم به قدم به سوی شهرها که مراکز اصلی قدرت نیروهای اشغالگر و ارتش مزدور می باشند، پیش رفته، با پشت سر گذاشتن دفاع ستراتیژیک و عبور به تهاجم ستراتیژیک، با محاصره شهرها تومار امپریالیزم، دولت دست نشانده و طبقات حامی آنها را بر می چیند. تجربه جنگ ضد شوروی نشان داد که جهت

مقابله با نیروهای تا دندان مسلح اشغالگران، راهی جز پناه بردن به کوهستان های دور دست و از آن طریق پیشبرد نبرد خلق ممکن نمی باشد.

سازمان ما مشی مبارزاتی خود را در شرایط کنونی بر راندن اشغالگران و سقوط دولت مزدور گذاشته، تشکیل حزب و تدارک جهت براه انداختن جنگ خلق را از وظایف اصلی و محوری خود می داند و تمام اشکال دیگر مبارزه را در خدمت این مشی قرار می دهد. سازمان ما معتقد است که هرگاه برای آغاز نبرد خلق شرایط مساعد گردد، ولی به امر عظیم تشکیل حزب دست نیابد، هرگز این آغاز را به چنان فرصتی موکول نخواهد کرد، زیرا در چنان شرایطی بهتر می توان پیشاهنگ را ساخت و اعضای سازمان در میان آتش و خون از آزمون سختی خواهند گذشت و در حزب پرولتری زنده و آبدیده ای جا خواهند گرفت. در جهان سازمان هایی هستند که تا امروز قادر به تشکیل حزب نشده، ولی درگیر جنگ توده ای طولانی می باشند.

پیشاهنگ

پرولتاریا در پیکار برای احراز قدرت سلاحی جز سازمان ندارد. (لنین)

تلاش در جهت ایجاد حزب طبقه کارگر از وظایف مرکزی و مبرم سازمان ماست، زیرا بدون تشکیل چنین حزبی، هیچ سازمانی قادر به رهبری زحمتکشان نبوده، بدون آن پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم ناممکن می باشد. در مورد تشکیل حزب کمونیست (مائویست) افغانستان و اینکه واقعیت این حزب با نامش چقدر خوانایی دارد، در بخش گذشته صحبت کردیم.

حزب طبقه کارگر در جریان کار عملی و مبارزه ایدیولوژیک از وحدت مارکسیست-لنینیست ها به میان می آید (عده ای از احزاب مارکسیستی که به گستردگی حزب پرولتری می رسند، خود را به وحدت سازمان های مارکسیستی مقید ندانسته، حزب را اعلام می کنند و بعد از آن پروسه وحدت را به پیش می برند). این حزب در ابتدای تشکیل اش مطمئناً آنقدر بزرگ و همه گیر نخواهد بود که قادر به رهبری توده ها به طور کامل گردد، اما بعد از تأسیس قدم به قدم رشد کرده، به جایی می رسد که چنین توانایی را می یابد. صفوف این حزب در آغاز از روشنفکران انقلابی پر گشته و با گذشت زمان از یک طرف ترکیب طبقاتی آن عوض شده، پیشروان پرولتاریا و دیگر زحمتکشان در آن وارد می شوند و از سوی دیگر روشنفکران انقلابی با پوست اندازی در پراتیک انقلابی، آگاهی بیشتر طبقاتی، دانش مارکسیستی، کسب اخلاق پرولتری و مبارزه ایدیولوژیک در موقعیت طبقه کارگر قرار می گیرند و به اینصورت حزب در میان زحمتکشان مطرح گردیده، جنبش کمونیستی با جنبش طبقه کارگر پیوند می خورد.

آموزش سیاسی - تیوریک و مبارزه ایدیولوژیک از یک طرف و تغییر ترکیب طبقاتی حزب از سوی دیگر با شیوه کار صحیح از عواملی اند که صفوف حزب را پرولتری ساخته، به تحکیم و پاکیزگی خصلت طبقاتی و یکپارچگی آن خدمت می کند.

سازمان ما حضور در داخل کشور، کار در میان توده ها و پیوند با آنان را از وظایف فوری خود می داند، زیرا بدون چنین پیوندی ایجاد حزب طبقه کارگر با معیارات مارکسیستی همخوانی نداشته، چنان حزبی هرگز قادر به تحلیل اوضاع

و پیشاهنگی و جسارت در رهبری زحمتکشان نخواهد شد.

پس تشکیل چنین حزبی از یکطرف با رشد فکری و توده ای شدن سازمان های مارکسیستی و از سوی دیگر وحدت این سازمان ها از طریق مبارزه ایدئولوژیک، مشخص شدن اختلافات اساسی و تلاش درست در جهت رفع این اختلافات در تیوری و پراتیک ممکن می باشد.

کار مشترک و انتقاد از تمایل به وحدت، بدون چشم پوشی از کمبودها، میان سازمان های این جنبش، آن هم در جریان کار عملی و بستر توده ها میسر می گردد. هرگونه اتحادهایی که برای تشکیل حزب طبقه کارگر در بیرون از کشور با بحث های روشنفکرانه و جدا از پراتیک انقلابی صورت گیرد، به ایجاد چنین پیشاهنگی منجر نخواهد شد. به جای پیشاهنگ پرولتری، مجمعی از روشنفکران خرده بورژوازی پر مدعا ولی بی عمل را به میان خواهد آورد که هرگز قادر به رهبری جنبش خروشان توده ها جهت ایجاد تحول عمیق اجتماعی نخواهد شد.

سازمان ما با اینکه ایجاد حزب طبقه کارگر را از اساسی ترین وظایف اش می داند، معتقد است که حزب واقعی نه در زیر سقف ها، که باید میان توده ها ایجاد گردد و در این راه هرگونه شتابزدگی، نادقتی، ذوق زدگی و فرمایش بیرونیان را مردود دانسته، آن را خطای بزرگ برای تمام مراحل ستراتیژیک اش می داند. سازمان ما با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص و مبارزه بر ضد هر نوع گرایش های اپورتونیستی و فرکسیونستی در درون جنبش چپ مائوتسه دون اندیشه، مخالف وحدت های غیرمارکسیستی و زودگذر بوده، انجام چنین پروسه ای را در پراتیک و در بستر داغ مبارزه توده ای ممکن می داند و با این

شرایط به تمام گروه های جنبش که معتقد به مستعمره - نیمه فیودالی بودن کشور باشند، دست همکاری دراز می کند و بهترین معیار برای درست بودن تیوری را، پراتیک می داند.

پیشاهنگ پرولتری که در پراتیک داغ مبارزات توده ای ایجاد گردد، از آگاهی و احساس طبقاتی، روحیه خدمت به خلق و انضباط پولادین برخوردار بوده، با درک بلشویکی از مشکلات انقلاب، جایی برای روشنفکران پر مدعا، خارج نشین و انحصارطلب نمی ماند و بنابراین بدون شک قادر به رهبری خلق افغانستان شده می تواند؛ در میان اعضای آن وحدت کامل ایدیولوژیک، سیاسی، رهبری و برنامه به وجود می آید و با ابزار برای انتقاد و انتقاد از خود و رعایت سانترالیزم دموکراتیک، هر روز صفوف خود را بیشتر صیقل زده، قله های بلند پیروزی را تسخیر خواهد کرد.

انترناسیونالیزم پرولتری

همبستگی پرولتاریای بین المللی با شعار جاودان رهبر پرولتاریای جهان (مارکس) که پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید، با تحلیل عمیق از جهانی بودن سرمایه و پرولتاریا و اینکه زحمتکشان جهان باید متحدانه بر ضد سرمایه و استثمار پیا خیزند و جامعه کمونیستی بی طبقه را برای بشریت رقم زنند، پیوند دارد. برای اینکه مبارزات پرولتاریایی از رهبری واحد و متشکلی برخوردار شود، رهبران طبقه کارگر، انترناسیونال اول، دوم و سوم (کمیترن) را سازمان دادند که به علت نفوذ ریویزیونیست های اول و دوم از میان رفت و بالاخره در زمان ستالین، کمیترن به کمفرم که جمعی از نمایندگان کشورهای سوسیالیستی را در خود داشت، به میان آمد و بعد با تسلط ریویزیونیزم خروشچفی از میان رفت.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (جاآ) که تعداد معدودی از احزاب و سازمانهای «مائویتی» را در خود جا داده و به چند زبان نشرات دارد، هر چند گاهی به پیش تلقی شده می تواند، اما تا حال نه تنها قادر نشده بخش مهمی از چپ مائویتی و طرفداران اندیشه مائو را متشکل سازد، که گراف اعضای آن نسبت به زمان ایجاد اندکی افول کرده، تا حال پاسخگوی خواست های جهانی این جنبش در تیوری و پراتیک نشده است. تفکر حاکم بر «جاآ» که باید احزاب کمونیستی کشورهای مختلف زیر نظر و با طرح و کوشش آن به وجود آید و عمدگی شرایط مشخص کشورها منتفی قرار داده می شود، خود به خود فعالیت کمونیست ها و تلاش توده ای آنان در داخل کشورها و معیارهای ساختن احزاب واقعی را زیر سؤال می برد. نقش محوری حزب کمونیست انقلابی امریکا و رهبر آن «باب آواکیان» در تحلیل از اوضاع جهانی و پیروی نعل به نعل

احزاب دیگر که با شرایط متفاوتی قرار دارند، از کمبودهایی است که احزاب وابسته به آن را از رشد لازمی باز داشته است.

سازمان انقلابی افغانستان در اوضاع کنونی که امپریالیزم با نظم نوین جهانی اش تصمیم دارد عمر استثمار و سرمایه را افزایش دهد، با اینکه در میان سه تضاد اساسی جهان (تضاد میان خلق و امپریالیزم، تضاد میان کار و سرمایه و تضاد میان امپریالیست ها)، تضاد خلق با امپریالیزم را عمده می داند، ضرورت همکاری و همگامی کمونیست ها را در سرتاسر جهان از هر وقت بیشتر می طلبد و بر آوردن واقعی این آرزو را زمانی میسر می داند که کمونیست ها با در نظر داشت شرایط مشخص کشورهای شان با تبارز نیرومند، جنبش انترناسیونالیستی قدرتمندی را بیافرینند. فراموش نمودن مناسبات درونی و بیرونی و حفظ تعادل میان این دو

(فراموش کردن یکی و پُر بها دادن به دیگری) اشتباه ستراتیژیک است که هم به انترناسیونالیزم پرولتری و هم به مبارزات این احزاب در کشورهای شان شدیداً لطمه می زند.

سازمان انقلابی افغانستان با تدویر اولین کنگره اش (کنگره مؤسس)، این تحلیل و این مشی انقلابی را به پیشگاه جنبش چپ کمونیستی افغانستان و کمونیست های جهان ارائه می دارد و بدون کوچکترین تزلزلی در بستر داغ مبارزات توده ای راهش را تا نابودی کامل طبقات و سرمایه داری و ایجاد جامعه بی طبقه به پیش می برد.

مرگ بر امپریالیزم

در راه سوسیالیزم، به پیش!

بهار ۱۳۸۷



به پیش

(شماره دوم)

«جامعه جهانی» یا امپریالیست های خونخوار؟

«جامعه ی جهانی» یا امپریالیست های خونخوار؟

مقدمه

تجاوز عریان امپریالیست های خونخوار به رهبری ایالات متحده امریکا به افغانستان که با آتش و گلوله همراه بود، کشور ما را به مستعمره و محل استقرار دائمی نیروهای امپریالیستی مبدل کردند، چیزی که تا امروز با کشتار توده های مردم و چپاول ثروت های خلق ما ادامه دارد. مزدوران کثیف سرمایه جهت کتمان این تجاوز و خاک زدن به چشم مردم ما مقوله ی «جامعه جهانی» را ابداع نموده و تقلا می نمایند که ماهیت تجاوز را بپوشانند و با کشیدن پرده ی ساتر در برابر دیدگان خلق های افغانستان طوری وانمود سازند که ۴۰ کشور «فرشته خو» جهت رهایی خلق ما از چنگال القاعده و طالبان (جریان فاشیست و بنیادگرایی که خود امریکا موجد آن است) برای آزادی و آبادی کشور ما «تشریف» آورده و به اینصورت توده های افغانستان به «فرصت طلایی» نادری دست یافته و هر وقت غایله تروریزم پایان یابد و افغانستان آرام و شکوفان گردد، دوباره به خانه های شان بر می گردند!! و اینگونه با تمام قوا زور می زنند تا اشغال عریان را اینگونه توجیه نمایند. به قول این قلاده بندگان سرمایه، چون نظم نوین جهانی امریکا بر اصول «دموکراسی» و آزادی های اقتصادی - سیاسی استوار است، لذا استقلال و مرزها مفهومی نداشته، تجاوز امپریالیزم دیگر مفهوم «عصر حجری» پیدا کرده، معنایی ندارد!!

توضیحاتی حاضر این مفاهیم را به بحث گرفته، نشان می دهد که افغانستان توسط نیروهای نظامی امریکا، انگلیس، فرانسه و لاشخواران دیگر غربی اشغال شده است. این کشورها با مفاهیم امپریالیستی دیروز و بدتر از دوران جنگ سرد به

استثمار و بهره کشی جهانی مصروف اند و تلاش می نمایند که در کنار تبدیل کشور ما به محلی برای استقرار دایمی شان و چپاول کمپنی های غربی، راه ورود شان را برای چپاول ثروت های آسیا ازین طریق هموار سازند. به این خاطر دولت های بعد از کنفرانس بن در افغانستان جز مزدوران و سرسپردگان امریکایی که به پای این تجاوز گل بردند و گل ریختند، چیز دیگری به حساب نمی آیند، بگذریم ازینکه دولت های بعد از کودتای ثور (خلقی، پرچمی، جهادی و طالبی) همه سرسپرده و مزدور بودند، ولی قلاده بندان «جامعه مدنی آن» ها را به عنوان منجیان مردم قلقله نمی کردند.

سازمان انقلابی افغانستان با پافشاری بر اصول مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون و درک این رسالت که با درد و دریغ حتی بعضی از سازمان های مدعی چپ انقلابی افغانستان نیز به شکلی در دام تزویر شیادی های امپریالیزم و «فضای باز آن» ها گیر مانده و با آویختن مدال های کثیف امپریالیستی بر سینه، اخذ پول و فغان بردن بر درگاه یوناما (کثیفترین مرجع جواسیس استعماری) در برابر آنان زانو زده، هرچه زودتر باید به این نوشته پرداخته می شد و «جامعه جهانی» اشغالگران و مزدوران وطنی شان را بی پرده می ساخت که اینک تا حد ممکن به این مامول دست یافته است و آن را به پیشگاه جنبش انقلابی کشور تقدیم می نماید.

ما به این باوریم که نوشته حاضر نمی تواند خالی از عیب و نقص باشد که فقط با انتقادات رقیفانه می توان آن را غنی تر ساخت. لذا چشم به راه انتقادهای سازنده ی شما هستیم تا باشد در روزگاری که پیروان بورژوازی و مزدوران سرمایه

عربده ی شکست کمونیزم و پیروزی ابدی سرمایه را قوله می کشند، این نوشته
چون تیر زهراگینی شقیقه های شان را بدراند.

سازمان انقلابی افغانستان

خزان ۱۳۸۷

«جامعه ی جهانی» یا امپریالیست های خونخوار؟

تغییر و تحولاتی که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی در سطح جهان به وجود آمد و بعد چین سوسیالیستی به کشور سرمایه داری تغییر ماهیت داد، تیورین های بورژوازی که طی هفتاد سال در برابر علم مارکسیزم به زانو درآمده و فقط با پول و سلاح ایستادگی می کردند، یک باره چنان غرق شادی شدند که گویی آنان این فروریزی را رقم زده اند، فروپاشی ای که حتی این تیورین ها آن را پیشبینی کرده نمی توانستند، این در حالی که رهبران ریویونیست شوروی سال ها قبل به این اندیشه پشت کرده و بعد از مرگ مائو، باند دنگ شیائوپنگ در چین به لجن خیانت فرو رفت. فروریزی به اصطلاح کمونیزم نه به علت نادرست بودن تیوری های مارکسیستی، که به علل نارسایی در تطبیق درست این علم و خیانت رهبران خاین این احزاب در کشورهای سوسیالیستی بود.

تا قبل از به اصطلاح فروپاشی کمونیزم، چپاول زحمتکشان جهان به وسیله ی امپریالیست های خونخوار برای مردم دنیا اظهار من الشمس بود. جنبش های رهایی بخش و انقلابی در برابر دژ سرمایه و استثمار چنان توفنده می بالیدند که دفاع از امپریالیزم و ابزارهای آن (دموکراسی، حقوق بشر، بازار آزاد، مدرنیته، عدالت اجتماعی، پلورالیزم و جامعه مدنی) جز ابزارهایی برای حیات و نفوذ استعماری آن ها در کشورهای نیمه سرمایه داری نزد روشنفکران انقلابی مفهومی نداشت و دفاع از آن ها شرم تاریخی محسوب می گشت. به این خاطر اهمال شادگان امپریالیزم، مخصوصاً در کشورهای نیمه سرمایه داری در برابر انقلابیونی که با نبرد خلق راه انقلاب پرولتاریایی را سرخ تصویر می نمودند،

جرئت ابراز نظرات شان را نداشته، چون موش های مفلوکی در زیر چکمه های امپریالیزم جا خوش می کردند و به سوراخ می خزیدند.

امپریالیست ها علاوه بر استثمار و سرکوب در کشورهای خود جهت سر پا نگه داشتن سرمایه های استثماری در کشورهای نیمه فیودالی سگ های پاسبان شان را بر قدرت سوار کرده، با به راه انداختن کودتاها، جنایتکاران مزدوری چون پینوشه، نوریکا، ضیاالحق، مارکوس، ملک فهد، رضاشاه، شارون و ده ها جنایتکار دیگر را یا بر اریکه نگه داشته و یا به اشکال گوناگونی از آنان حمایت می کردند. اما بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، یکباره اصطلاح امپریالیزم به «جامعه جهانی» مبدل گشت. نه تنها مزدوران سرمایه در کشورهای امپریالیستی، که «تیوریسن های جدید» در کشورهای نیمه سرمایه داری از جمله افغانستان نیز به این مقوله چسبیده، تلاش می نمایند تا امپریالیست های خونخوار دیروز را که فقط با استثمار و استعمار به بهره کشی جنایتباری دست می زدند و امروز بیشتر از آن استثمار و جنایت روا می دارند، فرشته وانمود سازند و بر پایان تاریخ و ابدیت بورژوازی، مخصوصاً استثمار مهر جاودانه بگذارند.

در کشور ما که اکنون مورد هجوم امپریالیزم امریکا و همکیشان خونخوار آن قرار گرفته، مزدوران کهنه و جدید آن ها تلاش می نمایند تا توده های مردم را با کلمات و مقولات «انسانی» در برابر امپریالیست ها وادار به تسلیم و تعظیم نمایند و اشغال کشور را «فرصت طلایی» وانمود سازند. درین میان دردآور آنکه بعضی ها با ادای چپ، «تیوری مداخله» را عوض تجاوز و اشغال مود کرده، می خواهند این اشغال را کمرنگ کرده، دشمن اصلی را در تیررس دید مردم معشوش نمایند و چه بسی که با ایستادن بر آستان سفارت امریکا اعلان نمایند که

ما معتقد به اشغال کشور خود توسط نیروهای شما نیستیم (این بی شرمی در حالی صورت می گیرد که حتی مدیران امپریالیزم نمی توانند ازین حقیقت عریان چشم پپوشند. چلمرز جانسون سیاست شناس امریکایی که مدت ها مشاور سازمان جاسوسی سیا بود و حتی احتمال می رفت که رییس این سازمان شود، در اوایل اشغال کشور ما در مورد جنگ های ایالات متحده در بین سال های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳ گفت: "این جنگ ها عملاً جنگ های امپریالیستی بود که به بهانه دخالت انساندوستانه و یا آزادی زنان از اسارت و یا مقابله با تهدید سلاح های کشتار جمعی و یا هر شعار دیگری که برای کاخ سفید و یا پنتاگون مناسب به نظر می رسید، براه انداخته شد." به این خاطر سازمان انقلابی افغانستان ضرورت چنین نوشته ای را نسبت به هر جای دنیا در کشور ما جدی تر احساس کرده و اینک بنابر این ضرورت ماهیت تغییر ناپذیر امپریالیزم را به بحث و ارزیابی می گیریم. ما درین بحث نشان خواهیم داد که «جامعه جهانی» ای روشنفکران و طنفروش، همان امپریالیست هایی اند که بدتر از دیروز با هزار خدعه و نیرنگ (تا وقتی که استثمار و ارزش اضافی وجود دارد) خلق های جهان را می چاپند و قادر نخواهند شد ماهیت ضد انسانی شان را تطهیر نمایند، چون نه در ماهیت این پدیده (تمرکز تولید و انحصار، الیگارشسی مالی، صدور سرمایه، تقسیم جهان میان اتحادیه های سرمایه داری و تقسیم ارضی جهان) کوچکترین تغییری به وجود نیامده و هم دنیا به پایان خود نرسیده است. لذا درین نوشته کوشش خواهیم کرد تا امپریالیزم، مشخصات و برخورد با آن؛ سیر تاریخی امپریالیزم، سوسیال امپریالیزم و رقابت های جدید امپریالیستی؛ جهانی سازی امپریالیستی و ظهور قدرت های جدید (از نظر سیاسی، نظامی و اقتصادی)؛ «نظم نوین جهانی» و بدبختی های بشریت؛ امپریالیست ها و اشغال افغانستان (جنایتکاران اتحاد شمال، طالبان و

القاعده، تکنوکرات ها، خلق و پرچم، چپ انقلابی، توده های مردم، ایران، پاکستان، کنفرانس پاریس، آغاز اسارت رسمی، نیروهای اشغالگر، اشغال با سیل سلاح، سازماندهی اردوی ملی، امنیت ملی، سرمایه گذاری و جامعه مدنی؛ جامعه جهانی و پیامدهای آن در افغانستان (فساد اداری، مواد مخدر، فقر و بیکاری) و بالاخره با کلام آخر این موارد را به ارزیابی بگیریم.

امپریالیزم، مشخصات و برخورد با آن

لنین پیشوای کبیر پرولتاریای جهان در پرتو ارزیابی های علمی و فنا ناپذیر اقتصادی کارل مارکس، دوره ی انحصار و امپریالیزم را زمانی کشف کرد که رقابت آزاد سرمایه با ایجاد انحصارات گلوگیری به پایان می رسید. وی در اثر جاودانش «امپریالیزم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری» مشخصات و موضعگیری در قبال امپریالیزم را اینطور خلاصه نمود:

۱- تمرکز تولید و انحصار

۲- بانک ها و نقش نوین آن ها

۳- سرمایه ی مالی و الیگارش مالی

۴- صدور سرمایه

۵- تقسیم جهان بین اتحادیه های سرمایه داران

۶- تقسیم جهان بین کشورهای معظم

۷- امپریالیزم به مثابه ی مرحله خاصی از سرمایه داری

۸- طفیلی گری و گندیدگی سرمایه داری

۹- انتقاد از امپریالیزم

۱۰- مقام تاریخی امپریالیزم

با ختم رقابت آزاد، سرمایه داران بزرگ در کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری با ایجاد تراست، کارتل و سندیکا به رقابت درونی میان خود پایان دادند. در اکثر

رشته های تولیدی ابزار تولید، مواد خام، نیروی ماهر کار، مدیران متخصص (هر چه این مرحله پیش می رود، به همان پیمانۀ تولید و صدور سرمایه افزایش یافته، مدیران رهبری بانک ها، تولید و تجارت را به دست می گیرند و سرمایه داران به زایدۀ ی سرمایه مبدل می گردند که کاری جز مصرف و لذت ندارند)، بازار و تعیین قیمت مواد خام و پخته به این انحصارات تعلق گرفته، با اینکه تولید کوچک و عرضه کوچک که بورژوازی بزرگ به سود کوچک آن ها تا مدت ها نیازی ندارد، دوام می آورد، اما نقش اصلی و تعیین کننده را در تمام این زمینه ها انحصارها به دست می گیرند و رقابت آزاد به سر می رسد.

بانک ها که قبل ازین دوره نقش میانجی در پرداخت ها را داشت و سرمایه های پولی غیرفعال را به سرمایه فعال یا سودآور مبدل می کرد و عواید پولی را جمعآوری کرده در اختیار سرمایه داران قرار می داد، با پیشرفت تدریجی، معاملات بانکی توسعه یافته در دست عده ی قلیلی از موسسات تمرکز یافت و بدینگونه نقش ساده ی میانجیگری را رها و به صاحبان انحصارات پرقدرتی مبدل گشتند که تقریباً تمام سرمایه ی پولی سرمایه داران بزرگ و قسمت اعظمی از وسایل تولید و منابع مواد خام در یک سلسله از کشورها در اختیار آن ها قرار گرفت. این یکی از پروسه های اساسی رشد سرمایه داری و رسیدن آن به امپریالیزم است. بدین صورت هر چه سرمایه داری به انحصار می گراید، به همان اندازه تمرکز تولید به وجود آمده، سرمایه ی بانکی و صنعتی به هم می آمیزد، که سرمایه ی مالی نامیده می شود. این بانک ها هدایت گردش پول، صدور سرمایه، تولید و تجارت را درین دوره به عهده می گیرد (درین دوره تجارت بیشتر به تولید وابسته می شود). تسلط بانک بر تمام شئون اقتصادی در این دوره را الیگارشی مالی می نامند که تا آن وقت تاریخ به یاد نداشت.

وقتی انحصار به جای رقابت آزاد می نشیند، انباشت بزرگ پول در بانک ها به وجود می آید و به این صورت صدور پول جای صدور کالا را می گیرد. هر بخش انحصاری در رشته ی خاصی سرمایه گذاری کرده، در همان بخش مواد خام، بازار و نیروی کار را در داخل به اختیار می گیرد و در کشورهای نیمه سرمایه داری به پرورش بورژوا کمپرادور پرداخته و ازین طریق به انحصار بازار و نیروی کار می پردازد. با این همه در عصر امپریالیزم کماکان صدور کالا ادامه می یابد، چنانچه قبل از استقرار امپریالیزم در روزهای آخر دوران غیرانحصاری صدور سرمایه نیز در سطح محدودی انجام می شد. اما عصر امپریالیزم نشانگر چرخش تعیین کننده در اهمیت صدور سرمایه برای تداوم عملکرد امپریالیست ها می باشد. همین اکنون کالاهای بسیاری، مخصوصاً تسلیحات پیشرفته به پیمانهای وسیع توسط کشورهای امپریالیستی صادر می گردد. به خاطری که صدور سرمایه بی دغدغه صورت گیرد و سرمایه داران از امنیت سرمایه ی شان مطمئن گردند، رژیم های وابسته به خود را درین کشورها به قدرت می رسانند؛ فعالیت های جاسوسی را تشدید می بخشند و به کودتاها دست می زنند. سود حاصله از صدور سرمایه به مراتب با صرفه تر از صدور کالا می باشد. این کشورها با صدور سرمایه به مستعمرات امپریالیستی به شیوه ی جدید مبدل شده، استعمار کهن یا کلونیالیزم که با لشکرکشی انجام می گرفت، به استعمار نوین یا نیوکلونیالیزم که با صدور سرمایه انجام می گیرد، مبدل می شود. ولی این هرگز بدان معنی نیست که دیگر لشکرکشی از برنامه ی استعماری این کشورها حذف می گردد. مگر همین حالا شاهد لشکرکشی عریان امریکا و انگلیس به عراق و لشکرکشی امریکا و ناتو به افغانستان نیستیم؟ لشکرکشی درین دوره نهایتاً برای خدمت به صدور سرمایه، چپاول مواد خام و یا

اهمیت ستراتیژیک مناطق مختلف جهان صورت می گیرد.

درین دوره اتحادیه های انحصاری سرمایه داران قبل از همه بازار داخلی را میان خود تقسیم می کنند و بازارهای داخلی ناچار به بازارهای خارجی وابسته می گردد. لذا سرمایه داری، بازاری به مقیاس جهانی به وجود می آورد. هر چه صدور سرمایه افزایش می یابد، روابط خارجی، مستعمرات و منطقه ی نفوذ بزرگترین اتحادیه های انحصاری وسعت می یابد و به همان پیمانۀ سازش جهانی بین آن ها پیدا شده، کارتل های جهانی ایجاد می گردد و تمرکز جهانی سرمایه با شدت هرچه بیشتر رقم می خورد.

در دوره ی انحصارات که سرمایه داران بزرگ در رأس کارتل ها، تراست ها و سندیکاها قرار دارند، دولت ها با تمام اجزا و ارکان آن ها مانند کابینه، پارلمان، قضا، ارتش، استخبارات، پولیس، احزاب رهبری کننده و ده ها ابزار دیگر در دست آنان قرار دارد. دولت های امپریالیستی از طریق پرداخت مالیه ی انحصارات به حیات شان ادامه می دهند. دولت ها درین دوره از مدیرانی ساخته شده که فقط برای تأمین منافع این طبقه کار می کنند و عموماً این مدیران از کمپنی ها می آیند. بوش پدر، بوش پسر، دیکچینی، ریچارد چینی، بریژنسکی، الکساندر هیگ، هنری کیسنجر، جیمز بیکر، خلیلزاد، رایس، دونالد رامزفیلد و غیره که مدیران به نام دولت امریکا بوده اند، همه از کمپنی ها، مخصوصاً کمپنی های نفتی آمده اند. به این خاطر اچسن وزیر داخله ی روزولت نوشته بود: «هیچکس در امریکا نمی تواند انتخابات را ببرد، مگر اینکه مورد حمایت شرکت های نفتی قرار داشته باشد.» جورج بوش در انتخابات ریاست جمهوری بار دوم خود مبلغ ۷۵۰ میلیون دالر از کمپنی های نفتی «کمک» گرفت. با استقرار

انحصارات جهانی، دول امپریالیستی میان خود به تقسیم جهان می پردازند و هر یک از آن ها به اندازه ی سرمایه ی شان در بانک های جهانی، مواد خام، بازارها، آبراه ها، نیروی کار و غیره سهم معین داشته، وقتی تغییر در سرمایه ی مالی و به تأسی از آن تغییر در صدور سرمایه ی آن ها به وجود آمد، در سهم آن ها نیز درین تقسیم تغییر به وجود می آید که گاه این تغییرات به صورت مسامحه و مصلحت و گاه با پرخاش و جنگ حل می گردد. دو جنگ جهانی بر سر این تقسیم در گرفت. امپریالیزم آخرین مرحله و یا مرحله ی خاص سرمایه داری است (قبل از آن کوپراسیون، مانوفاکتور و رقابت آزاد گذرانده شده) که در آن تولید بزرگ کالایی، تولید کوچک را از صحنه رانده، بانک ها با ملیاردها دالر رهبری تولید و تجارت را به عهده می گیرند و سرمایه های خود را به اقصى نقاط جهان می فرستند. به این خاطر امپریالیزم این پنج مشخصه را دارد:

۱- تمرکز تولید و تشکیل انحصارات

۲- درآمیختن سرمایه ی بانکی و سرمایه ی صنعتی و تشکیل الیگارشى مالی

۳- صدور سرمایه به جای صدور کالا

۴- تشکیل اتحادیه های بین المللی انحصاری برای تقسیم جهان

۵- تقسیم مجدد ارضی جهان توسط بزرگترین دول سرمایه داری

امپریالیزم، دوران احتضار و گندیدگی سرمایه داری است. با اینکه درین دوره سرمایه داران به تولید بزرگ و لجام گسیخته فکر می کنند، اما از پیشرفت تولید و مخصوصاً کشفیات و اختراعات علمی در بخش های معینی تا مدت ها جلوگیری می نمایند، به خاطری که باید از ابزار تولید دست داشته، هزاران برابر

ارزش آن ها سود بکشند. اگر سرمایه داران هر روز ابزار تولید شان را عوض کنند و جریان تولید را تغییر دهند، این کار برای شان سودآور نیست، لذا کوشش می کنند که یا جلو اختراعات جدید را بگیرند و یا دانشمندان و تحقیقات شان را در کنترل خود داشته، در زمان های لازم از آنان استفاده نمایند (به این منظور امپریالیزم در سطح جهان پنج انحصار را به میان آورده است: انحصار مالکیت تکنالوژی مدرن، انحصار کنترل جریان های مالی در سطح جهان، انحصار کنترل راه های بهره برداری از منابع طبیعی کره زمین، انحصار کنترل وسایل ارتباطی و رسانه ای و انحصار سلاح های کشتار جمعی). این شیوه باعث می گردد که امپریالیست ها قادر به جهش و پیشرفت در تولید به طور لازم نگردند و بالاخره به گندیدگی مواجه گردند. نمونه ی آن را می توان حداقل در عدم تداوی یک تعداد از امراض از جمله مرض قند و ایدز به روشنی دید. مثلاً برای مریضی شکرده ها کارخانه به تولید ماشین های تست، تولید انواع خوراکی برای این مریضان، تولید دوا (مخصوصاً انسولین قیمتی)، ایجاد رستوران های خاص و غیره مصروف است که بورژوازی به آسانی تن به تداوی آن نداده، به هر قیمتی از آن جلوگیری می کند.

شیوه ی برخورد با امپریالیزم از زمان پیدایش آن تا امروز یکی از بحث ها و جدل هایی است که ماهیت انقلابی و ضد انقلابی افراد و سازمان های مارکسیستی را محک زده است، زیرا با تشکیل سرمایه ی مالی و صدور سرمایه عوض صدور کالا اثرات ایدیولوژیکی امپریالیزم در جهان رونما شده که بر طبقات مختلف و حتی بر پرولتاریا نیز اثرگذار بوده است. لذا عده ای خرده بورژوا مابانه از آن انتقاد کرده، این انتقادها به پیشنهادهایی شباهت دارد که گویی

می‌خواهند در شیوه‌ی کار انحصارات امپریالیستی تغییراتی ایجاد کنند، ریفورم‌های بشردوستانه پیشنهاد می‌کنند و به این صورت با این عالی‌ترین سیستم استثماری برخورد دوستانه می‌نمایند، کاری که همین اکنون به نام چپ انقلابی در کشور ما توسط بعضی از سازمان‌های به اصطلاح کمونیستی انجام می‌گیرد که در جایش به آن خواهیم پرداخت. عده‌ای از مزدوران معلوم الحال سرمایه در وطن ما تلاش می‌نمایند تا جنایات امریکا، انگلیس و ناتو را در افغانستان و عراق چنان توجیه نمایند که گویی دو دوست بر روی یکدیگر گل و یا پر طاووس می‌زنند. مثلاً بسیاری از تحلیلگران مزدور ورد زبان خود دارند که «رفتن» امریکا به عراق «اشتباه» بود، درحالی‌که این سیاست روشن امپریالیستی امریکا است. اشغالگران ازین طریق می‌خواهند ذخیره گاه‌های نفت عراق را در اختیار بگیرند و خاورمیانه را کنترل نمایند. از نظر تاریخی کائوتسکی بارزترین نمونه‌ی این طرز تفکر بود. او معتقد بود که سیستم امپریالیستی می‌تواند با تقسیم مسالمت‌آمیز جهان، از جنگ‌های جهانی که یقیناً نقش مخرب دارند، گریز نماید. وی به پرولتاریا موعظه می‌کرد که بورژوازی کشورهای شان را زیر فشار قرار دهند تا از جنگ پرهیزند.

انتقاد یا سرنگونی امپریالیزم، دو برخورد ایدیولوژیک نسبت به این پدیده است که موقف انقلابی و ضد انقلابی تمامی جریانات سیاسی - ایدیولوژیک از دید مارکسیزم را محک می‌زند.

و بالاخره امپریالیزم موقعیت معین تاریخی دارد که یا باید برای ابد بماند و یا چون سه دوره‌ی سرمایه‌داری ماقبل خود به سر برسد و نظام نوین اقتصادی - اجتماعی

جانشین آن گردد. نظام امپریالیستی که به گندیدگی سرمایه داری می رسد و آخرین مرحله ی این دوره است، با تملک سرمایه به دست عده ی قلیلی و جلوگیری از رشد ابزار تولید به خاطر سود بیشتر از ابزار دست داشته و در بیرون با تشکیل اتحادیه های انحصاری و رقابت بر سر تقسیم جهان که گاهی دنیا را به آتش می کشند و به نفی خود می پردازند، می توان موقعیت گذرای تاریخی امپریالیزم را مشاهده کرد. تسلط موقتی امپریالیزم بر جهان و کاهش موقتی در رویارویی میان آن ها هرگز به معنی حل تضاد میان شان نبوده، اعلان پایان تاریخ از سوی نمایندگان بورژوازی حماقتی بیش نیست.

سیر تاریخی امپریالیزم

امپریالیزم مثل تمام پدیده ها خلق می شود، به بالاترین درجه از تکامل خود می رسد، بعد از میان می رود و جایش را به پدیده ی جدیدی باز می کند. این قانون تغییر ناپذیر ماتریالیزم تاریخی جوامع بشری است که امپریالیزم را هم از آن گریزی نیست.

در آغاز شکل گیری دوران انحصار و امپریالیزم، کشورهای پیشرفته ی صنعتی چون انگلستان و فرانسه، بعد امریکا، آلمان و جاپان و بعدتر روسیه، بلژیک و ایتالیا وارد این جرگه شدند. اوج شکوفایی سرمایه داری رقابت آزاد، سال ۱۸۷۶ بود و از آن به بعد در اثر رویارویی قدرت های بزرگ در بازارهای جهان، بار اول تیورسن های انگلیسی مسئله ی صدور سرمایه و انحصارات ملی و بین المللی را مطرح نمودند. چمبرلین در دوران رقابت آزاد که دیگر قادر به پاسخگویی نیازهای سرمایه ی ملی آن زمان نبود، امپریالیزم را به مثابه ی «سیاست واقعی، مدیرانه و صرفه جویانه» موعظه می کرد و به خصوص به آن رقابتی اشاره می نمود که آلمان، امریکا و بلژیک در بازارها، انگلستان را زیر فشار قرار می دادند و به این خاطر چندی بعد که بورژوازی بزرگ به تأسیس سندیکا، کارتل و تراست آغاز کرد، اعلام نمود که «راه نجات در انحصار است». آن ها نه تنها برای جلوگیری از رقابت در بازارها و مستعمره نمودن کشورها به تشکیل انحصارات رو می آوردند، که معتقد بودند با این شیوه از جنگ داخلی هم جلوگیری به عمل می آید. لذا هر چه پول در بانک ها متمرکز می شد و سرمایه ی مالی تقویت می گشت، به همان پیمانه بزرگترها، کوچکترها را می بلعیدند و انباشت سرمایه بیشتر و بیشتر می شد. با عبور از سال ۱۹۰۰ دیگر نه

تنها رقابت های داخلی از درون کشورهای بزرگ سرمایه داری برچیده شد، که تقسیم جهان نیز تکمیل گشت و رویارویی برای تقسیم مجدد به راه افتاد. به گونه ی مثال در ۱۹۰۸ بیش از ۲۲ میلیارد فرانک در بانک های انگلیسی، حدود ۴ میلیارد فرانک در بانک های فرانسه و ۷ میلیارد فرانک در بانک های آلمان جمع شده بود که با تجمع چنین ارقامی انحصار تولید و تجارت تا حدی تکمیل گشته بود. صدور سرمایه از سوی این کشورها جهت کنترل بر مواد خام و بازار، بار دیگر تقسیم جهان را ناگزیر پیش پای آن ها می گذاشت. جدول زیر نشان می دهد که کشورهای امپریالیستی در روزهای آغاز جنگ عمومی اول چگونه جهان را قسمت کرده بودند:

متصرفات شش کشور امپریالیستی در ۱۹۱۴

کشور	مساحت به میلیون کیلومتر مربع	نفوس به میلیون نفر
انگلستان	۳۳,۸	۴۴۰
روسیه	۲۲,۸	۱۶۹,۴
فرانسه	۱۱,۱	۹۵,۱
آلمان	۳,۴	۷۷,۲
ایالات متحده	۹,۷	۱۰۶,۷
جاپان	۰,۷	۷۲,۲

مجموع	۸۱,۵	۹۶۰,۶

در میان کشورهای امپریالیستی؛ آلمان، امریکا و جاپان درین سال ها پروسه ی رشد سریع خود را می پیمودند، اما انگلیس و فرانسه امپریالیست های پیر نامیده می شدند. لذا گروه بندی های جدیدی در میان دول معظم شکل گرفت و جهان باید از نو تقسیم می شد. تسلط بر کشورهای نیمه مستعمره و کشورهای مستعمره ای که با صدور سرمایه استقلال شان را از دست داده بودند، بیشتر از دیگران به تضاد امپریالیستی حدت می بخشیدند و راهی جز اینکه این متصرفات و نیمه متصرفات بر حسب سرمایه ی جدید مالی تقسیم می شد و هر کس به تناسب آن سهم می برد، باقی نمانده و همان بود که با حمله ی اتریش به صربستان، جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸) در گرفت و هر یک از امپریالیست ها با تشخیص منافع خود در جهتی قرار گرفتند.

درین جنگ کشورهای بزرگ امپریالیستی چون آلمان، فرانسه، انگلیس، روسیه، امریکا، ایتالیا، ترکیه و اتریش شرکت داشتند. در نتیجه آلمان و ترکیه مغلوب و هر دو تجزیه شدند و انقلاب کبیر اکبر در روسیه به پیروزی رسید.

امپریالیست هایی که در جنگ شرکت داشتند، گرچه بعد از جنگ عمومی اول تا مدت ها قادر به صدور سرمایه نبودند، اما بعد از تثبیت دوباره دست به این صدور زدند. اروپا که قدرت های مهم امپریالیستی (انگلیس، فرانسه، آلمان و ایتالیا) در آن قرار داشت و بیشترین صدور کالا و بعد صدور سرمایه توسط آن ها در سراسر جهان صورت می گرفت، زمینه ی درگیری درین قاره را به وجود آوردند که درین جنگ اروپا خسارات و تلفات بسیاری را متحمل گشت. آلمان درین جنگ شکست خورد، انگلستان بسیاری از مستعمراتش را که آفتاب در

آن‌ها غروب نمی‌کرد، از دست داد و تلاش کرد که این مستعمرات را زیر نام کشورهای «مشرک المنافع» با خود داشته باشد، اما دو گول قدرت (ایالات متحده و اتحاد شوروی) از درون اینهمه آشپاری سر بر آوردند و معادله‌ی قدرت در دنیا به گونه‌ی دیگری رقم خورد.

جنگ دوم و تقسیم مجدد جهان

جنگ جهانی اول درستی تیوری های لنین در باره ی امپریالیزم را به اثبات رساند. این جنگ رشد ناموزون سرمایه در کشورهای امپریالیستی و تقسیم مجدد جهان بین کشورها و انحصارات دول معظم سرمایه داری را ثابت ساخت. این جنگ که از حدت تضاد امپریالیستی در میان سه تضاد عمده ی جهان (تضاد میان کار و سرمایه، تضاد میان خود امپریالیست ها و تضاد میان خلق و امپریالیزم) به وقوع پیوست، با اینکه ویرانی های بسیاری به بار آورد، اما تیوری دیگر لنین را که انقلاب می تواند در حلقه ی ضعیف امپریالیستی در یک کشور صورت بگیرد، نیز به اثبات رساند و انقلاب کبیر اکتوبر به پیروزی رسید. به اینصورت لنینیزم، مارکسیزم عصر امپریالیزم تعریف شد.

پیروزی سوسیالیزم در ششم حصه ی کره ی زمین، سوسیالیزم را عملاً در برابر امپریالیزم قرار داد و بر سه تضاد اساسی جهان، تضاد چهارم (تضاد میان سوسیالیزم و امپریالیزم) اضافه گشت. اتحاد شوروی به وسیله ی چهارده کشور امپریالیستی محاصره شد که با هوشیاری بلشویک ها و استفاده از تضاد میان آن ها این محاصره شکست. با پیروزی انقلاب اکتوبر تضاد میان کشورهای امپریالیستی تا حدی از شدت باز ماند، زیرا همه در برابر اتحاد شوروی متحد شدند. پیروزی این انقلاب، شوروی را به گهواره ی انقلابات کارگری مبدل ساخت. این جنگ بار دیگر جهان را میان دول معظم امپریالیستی تقسیم نمود.

روسیه ی پیش از جنگ که یکی از کشورهای بزرگ جهان به حساب می آمد و سرمایه داری در آن ۲۰ درصد رشد نموده بود و لنین آن را «فیودال امپریالیزم» می نامید، درین جنگ شکست خورد و بعد از پیروزی انقلاب، دولت

سوسیالیستی از یک طرف زیر فشار نیروهای ضد انقلاب در داخل و از سوی دیگر در محاصره کشورهای امپریالیستی قرار گرفت که با امضای قرارداد برست این محاصره شکسته شد و بعد ساختمان سوسیالیزم، تشکیل دولت شوراهای و سروصورت دادن به اقتصاد سوسیالیستی در شوروی آغاز گردید.

با اینکه بعد از پیروزی انقلاب اکتوبر در بسیاری از کشورهای جهان احزاب کارگری ساخته شد و خلق های هر پنج قاره شعار انقلاب سر دادند، اما استعمار امپریالیستی بر جهان تسلط داشت و با صدور سرمایه، بسیاری از کشورهای جهان زیر تیغ استعمار جان می دادند. اتحاد شوروی که مصروف ساختمان سوسیالیزم به عنوان اولین تجربه ی پرولتاریا و آن هم در کشور واحد بود، منطقاً قادر به اثرگذاری جدی بر سیاست های جهانی شده نمی توانست. تصفیه با گروه های متعدد بورژوازی و خرده بورژوازی، جنگ با ارتش های سفیدی که از سوی امپریالیست ها تمویل و تسلیح می شدند؛ اصلاحات ارضی که آخرین بقایای کولاک ها تا سال ۱۹۳۲ دوام آورد؛ گسترش پایه های حکومت شوراهای در آسیای میانه؛ اولین تجربه ی رهبری تولید توسط پرولتاریا؛ تشکیل کلخوزها و سوخوزهای دهقانی در سرتاسر اتحاد شوروی و بر فرق همه درگذشت نابهنگام لنین که با به قدرت رسیدن ستالین حزب را درگیر رقابت های درونی کرد؛ تروتسکی به انقلاب پشت نمود و انترناسیونال چهارم را در امریکای لاتین بنا کرد و انقلابیون بسیاری چون بوخارین درین کشمکش ها جان باختند و عوامل خُرد و کوچک دیگری باعث شد که ضربات کاری بر پیکر جنبش بین المللی کمونیستی وارد گردد، اما با تمام این مشکلات احزاب کمونیستی در اکثر کشورهای جهان جوانه زدند تا راه خرابین انقلاب خلق ها را در سراسر جهان، سرخ ترسیم نمایند.

رهبری حزب کمونیست شوروی بعد از سال ۱۹۳۵ متوجه رشد فاشیسم در آلمان و جاپان شد. بعد از حمله ی جاپان به چین و تشکیل حزب نازی در آلمان و به قدرت رسیدن هیتلر، این واقعیت که جهان به زودی در یک جنگ تمام عیار امپریالیستی خواهد سوخت و به برده کشاندن خلق شوروی یکی از اهداف اساسی این جنگ خواهد بود، رهبران شوروی را بر آن داشت که در کنار ساختار سوسیالیسم با جدیت به تدارکات نظامی و غیرنظامی جهت مقابله با این جنگ بپردازند تا دولت نوپای شوراهای را از گزند فاشیسم در امان نگه دارند. همه ی این ها منطقاً بخشی از فعالیت های حزب کمونیست را در بیرون از اتحاد شوروی محدود می ساخت.

آلمان ها که در جنگ عمومی اول به شدت شکست خوردند و دول معظم فاتح نه تنها تمام امکانات استثماری آن را در جهان گرفتند، که غرامت های کلانی را نیز بر آن تحمیل نمودند. حزب نازی با شعار برتری آلمان ها بر اقوام دیگر، برتری ناسیونالیسم آلمانی با انتقام از دولت هایی که در جنگ اول چنان تحمیل هایی را بر آن اعمال کرده، بازار و مواد خام را از آن گرفته بودند، جهت خروج ازین تنگنا راهی جز جنگ نداشت. آلمان که با وضعیت نه چندان قوی اقتصادی مخصوصاً که با کمبود نفت و پولاد (دو ابزار مهم پیشبرد جنگ) رو به رو بود، نمی توانست در برابر دول قدرتمندی چون انگلیس، فرانسه، امریکا و اتحاد شوروی بایستد.

ارتش های قدرتمند کشورهای درگیر در ۱۹۳۹ (آغاز جنگ) عبارت بودند از:

بدین صورت در آغاز جنگ، کشورهای امپریالیستی و کشورهای در تهدید جنگ از جمله اتحاد شوروی بیشتر از ۷۵۱۲۷۰۰۰ نفر را سازمان داده بودند. اتحاد

شوروی دفاع از میهن سوسیالیستی؛ آلمان، جاپان و ایتالیا تقسیم مجدد جهان و انگلیس، فرانسه و امریکا خواهان حفظ وضعیت موجود بودند. به این خاطر بار دیگر دول معظم سرمایه داری تانک ها را به حرکت درآوردند. این جنگ که شش سال دوام کرد و جان پنجاه و هفت ملیون انسان را گرفت، امپریالیست های پیروز چون امریکا، انگلیس و فرانسه را بر بخش بیشتری از جهان مسلط گردانید و در مقابل آلمان شکست سختی خورد و تجزیه شد؛ جاپان و ایتالیا در کنار آلمان شکست خوردند و با اینکه دوباره به کشورهای امپریالیستی مبدل شدند، اما این

کشور	نفر	کشور	نفر
آلمان	۱۰۰۰۰۰۰	جاپان	۴۰۰۰۰۰۰
انگلستان	۴۶۸۳۰۰۰	رومانیا	۶۰۰۰۰۰
لهستان	۱۰۰۰۰۰۰	بلژیک	۸۰۰۰۰۰
امریکا	۱۶۳۵۳۰۰۰	چین	۵۰۰۰۰۰۰
یوگوسلاویا	۳۷۴۱۰۰۰	فرانسه	۵۰۰۰۰۰۰
اتریش	۸۰۰۰۰۰	هالند	۵۰۰۰۰۰
مجارستان	۳۵۰۰۰۰	اتحاد شوروی	۲۰۰۰۰۰۰۰
ایتالیا	۴۵۰۰۰۰۰		

دو کشور چون دو مستعمره کفاره ی گناهان شان را می پردازند. چهل هزار نیروی امریکایی در جاپان پایگاه مادام العمری داشته، آلمان پذیرای صد پایگاه نظامی امریکا با یکصد هزار نیروی امریکایی می باشد و ایتالیا به سنگری برای

فعالیت های استخباراتی و دفاع از آبراه مهم مدیترانه برای امریکاییان مبدل گشت. ایالات متحده امریکا که دور از صحنه اصلی جنگ قرار داشت و تا سال ۴۳ در جنگ شرکت نکرد، کمترین تلفات نظامی و غیرنظامی را متحمل شد و به خاطریکه در بعد از جنگ به عنوان امپریالیزم غالب و آقای جهان عرض اندام کند، دو بم اتمی را در حالی بر دو شهر جاپان فرو ریخت که این کشور با شکست آلمان و ایتالیا هیچ زمینه ای برای مقاومت نداشت. امریکا خواست با این جنایت موقعیت امپریالیستی اش را با نشان دادن زخم چشمی به اتحاد شوروی، در جهان تثبیت نماید.

اتحاد شوروی به همت خلق کبیرش که فاتح اصلی این جنگ بود و ۲۷ ملیون نفر تلفات نظامی و غیرنظامی داشت، در رقابت و رویارویی با ایالات متحده قرار گرفت. امریکا بر اکثر مستعمرات انگلیس تسلط حاصل نمود. در جریانی که انگلیس مستعمراتش را به غول جدید امپریالیستی (ایالات متحده امریکا) تحویل می داد، نوعی اختلاط سرمایه میان آن دو به وجود آمد و به این صورت روز تا روز وابستگی اقتصادی انگلیس به امریکا از طریق سرمایه گذاری و تأسیس کمپنی های سهامی مشترک بیشتر گردید. امریکا با طرح مارشال تلاش نمود که اقتصاد کشورهای اروپای غربی را در برابر بلوک شرق بازسازی نماید. با شکست هیتلر و پیشروی ارتش سرخ به سوی برلین، احزاب کوچک کشورهای اروپای شرقی (پولیند، مجارستان، چکوسلواکیا، هنگری، بلغارستان، رومانی و آلمان شرقی) توسط ارتش سرخ بر قدرت سوار شدند. اما یوگوسلاویا و البانیا که با احزاب کمونیستی قدرتمند شان رهبری جنگ ضد فاشیزم را بر عهده داشتند، به زور و توانایی خلق های قهرمان خود به قدرت رسیدند. به این صورت اروپا میان دو نیروی امپریالیستی و کمونیستی، با پیمان های ورشو و ناتو که در برابر هم قرار

گرفتند، تقسیم گشت و جهان وارد رقابت های جدیدی شد. رقابت هایی که در آنسو ایالات متحده امریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان غربی، هالند، بلژیک، ایتالیا، اسپانیا، کانادا، استرالیا و جاپان با استثمار و جنایت علیه خلق ها و درین سو اتحاد شوروی، کشورهای اروپای شرقی و چین که در ۱۹۴۹ انقلاب دموکراتیک نوین را پشت سر گذاشت، با دفاع از زحمتکشان جهان، رو در رو قرار گرفتند.

با ایجاد سازمان ملل، کشورهای امریکا، روسیه، انگلیس، فرانسه و چین در آن حق ویتو به دست آوردند. با اینکه جنگ امپریالیستی دوم مدنیت های بسیاری را به نابودی کشاند، ۵۷ میلیون انسان را به کام مرگ برد و جهان بار دیگر بین دول معظم تقسیم گردید، اما امپریالیست ها با ضعیف شدن درین جنگ باز هم با جنبش های عظیم خلق ها در بسیاری از نقاط جهان مواجه گشتند. چین، کیوبا، کوریای شمالی، ویتنام، کامبوج و لائوس یکی پی دیگری امپریالیست های امریکایی، انگلیسی و فرانسوی را در هم شکسته به آزادی رسیدند. نبرد در الجزایر، فلسطین، انگولا، اریتره، صحراء نامیبیا، افریقای جنوبی، ظفار، کردستان، آسام، کلمبیا، تیمور شرقی و نقاط دیگر در قالب جنبش های کمونیستی، ناسیونالیستی و تجزیه طلبانه در اشکال مسلحانه ی آن ادامه پیدا کرد.

سوسیال امپریالیزم و رقابت های جدید امپریالیستی

جنگ دوم ضربات سختی بر پیکر ساختمان سوسیالیزم در اتحاد شوروی زد و با اینکه عده ای از خلق های جهان را به استقلال رساند، اما این ضربات نمی توانست در تحولات بعدی اردوگاه سوسیالیزم بی اثر باشد.

ستالین رهبر شوروی و یکی از رهبران پرولتاریای جهانی در ۱۹۵۳ پدرود گفت و خروشچف سردمدار ریویزیونیسم معاصر با کودتای درون حزبی و ترهای ریویزیونیستی اش به قدرت رسید و به اینصورت اتحاد شوروی آرام آرام با تصفیه ی کادرهای بلشویک، تسلط باند خروشچف و بعد برژنف بر تمام ارگان های حزبی و دولتی، تغییر در شیوه ی تولید کارخانجات صنعتی با استقرار بروکراسی بورژوایی، سرمایه گذاری در اقتصاد دولتی کشورها با نظام های متفاوت و اخذ سود از آن ها زیر نام راه رشد غیر سرمایه داری، به راه انداختن کودتاها و پشت کردن به انقلاب سوسیالیستی و در آغاز دهه هفتاد میلادی با مداخله در امور کشورها و تجاوز نظامی به کشور امپریالیستی تمام عیار مبدل گشت و در رقابت تسلیحاتی، فعالیت های جاسوسی، ایجاد پایگاه های نظامی، سرمایه گذاری در پروژه های مختلف در سطح جهانی و غیره با ایالات متحده در صدد تقسیم جهان برآمد.

امریکا با متحدانش در اروپای غربی، جاپان، کانادا، استرالیا و کشورهای نفت خیز عرب و در مجموع در قاره های اروپا، امریکای شمالی، مرکزی و جنوبی؛ آفریقا و آسیا مسلط بود، شرق میانه و جنوب شرق آسیا را در مجموع زیر کنترل داشت. اما سوسیال امپریالیزم شوروی هفت کشور فقیر اروپای شرقی (پولند، چکوسلواکیا، بلغارستان، رومانی، مجارستان و آلمان شرقی)، کشورهای

فقیر عربی (سوریه، الجزایر، لیبی، یمن جنوبی و سازمان آزادیبخش فلسطین)، کشورهای فقیر افریقایی (انگولا، موزامبیک و اتیوپی)، کشورهای فقیر آسیایی (ویتنام، لائوس، هند، مغلستان و افغانستان) و در امریکای لاتین (کیوبا و نیکاراگوا) را زیر نگین داشت. اتحاد شوروی در جهان متحد نیرومندی نداشت و باید به تنهایی بار مصارف تمامی وابستگانش را به دوش می کشید. اتحاد شوروی به بحر راه نداشت و تمام ثروت هایی که در دل زمین های آسیای میانه و قفقاز نهفته بود و امروز امپریالیست های غربی برای بیرون آوردن آن ها دندان خایی می کنند، تا فروریزی اش دست نخورده باقی ماند. لذا در رویارویی دو ابرقدرت فکتورهای بسیاری به نفع ایالات متحده و به ضرر سوسیال امپریالیزم شوروی بود. دهه ی هشتاد با تهاجم شوروی در پنج قاره برضد رژیم های وابسته به امریکا و امپریالیست های دیگر غربی همراه بود. از جنگ دوم و ظهور دو ابرقدرت به بعد، شوروی با کودتای پینوشه به رهبری سیا بر ضد آئنده، شیلی را از دست داد و مصری ها از شوروی رو برگرداندند، اما در نقاط دیگر جهان، غربی ها به حالت دفاعی قرار گرفتند. امریکایی ها بعد از جنگ دوم تا فروریزی اتحاد شوروی مبلغ ده هزار میلیارد دالر بر تولید تسلیحات اتومی و غیراتومی مصرف نمودند و به همین پیمانه اتحاد شوروی نیز بر زرادخانه ی تسلیحاتی اش خرج نمود، لذا هر دو ابرقدرت، جهان را به ورطه ی جنگ خطرناکی کشاندند.

تجاوز شوروی به افغانستان و فرو رفتن ارتش آن کشور در باتلاقی که روز تا روز به وسیله ی امریکا و متحدانش لغزنده تر می شد، اتحاد شوروی را با چلنج مرگ و زندگی رو به رو ساخت. تیوريسن های بورژوازی در اواخر دهه ی هشتاد میلادی ضعف اقتصادی اتحاد شوروی را درک کرده و به این خاطر ایالات متحده، مزدورانش را از نقاط مختلف دنیا باسلاح های پیشرفته درین

جنگ متمرکز ساخت. رهبران شوروی زمانی تصمیم به خروج نیروهای شان از افغانستان گرفتند که کارد به استخوان رسیده بود و چهار سال بعد اتحاد شوروی فرو پاشید و امریکا با نظم نوین جهانی و گلوبالیزیشن به دنبال تثبیت آقایی بر جهان به فعالیت های نظامی، استخباراتی، تجاوز و تهدید دست زد که دنیایی پر از فقر، تیره روزی، قتل و غارت امروز نتیجه ی چنین فعالیت هایست.

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی؛ امریکا، انگلیس و فرانسه به عنوان کشورهای مقتدر امپریالیستی عرض اندام نمودند. این کشورها در مبارزه و وحدت میان خود برادرانه به غارت جهان ادامه دادند، اما این بدان معنی نیست که امپریالیست های آلمان، جاپان، ایتالیا و روسیه به استثمار خلق های جهان نمی پردازند. جاپان و آلمان دومین و سومین کشورهای برتر اقتصادی جهان اند که بعد از امریکا بیشترین تولید ناخالص ملی را در اختیار دارند. روسیه بعد از امریکا کلان ترین زرادخانه ی نظامی جهان را در دست دارد، اما انگلیس و فرانسه علاوه بر اینکه کشورهای چهارم و پنجم برتر اقتصادی جهان اند، دارای زرادخانه ی هستوی، بزرگترین تراسه ها و کمپنی های استثماری، پایگاه های نظامی در خارج از کشور، مناطق خاص سرمایه گذاری، حق ویتو در شورای امنیت سازمان ملل متحد، هماهنگی و رویارویی با امریکا و فروشندگان مهم تسلیحاتی در جهان می باشند که سایر امپریالیست ها از چنین موقعیت های ممتازی برخوردار نیستند. جاپان و آلمان بعد از جنگ دوم جهانی زیر حمایت مستقیم امریکا قرار دارند و در سیاست گذاری های شان تا حد زیادی گوش به فرمان امریکا عمل می کنند. گرچه آلمان با تشکیل اتحادیه اروپا و نزدیکی با فرانسه مقداری احساس استقلال و صلاحیت کرد، اما با آن هم امریکایی ها یکصد پایگاه نظامی در خاک آلمان دارند، درحالیکه آلمان ها در هیچ نقطه ای از جهان پایگاه نظامی ندارند و حق

ارسال سرباز را بدون چوکات ناتو نداشته، به تولید سلاح ذروی نمی پردازند. درین میان جاپان گوش به فرمانتر عمل می کند، امریکا به ارزش ملیاردها دالر دفاع موشکی پتریوت را به آن می فروشد و در جنگ های عراق و افغانستان از آن باجگیری می کند. به این خاطر عملکردهای امپریالیستی امریکا، انگلیس و فرانسه با چهار کشور دیگر تفاوت دارد.

جهانی سازی امپریالیستی و ظهور قدرت های جدید

جهانی سازی، سیاست اشغالگرانه ی اقتصادی سرمایه داری است که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی توسط امریکا و امپریالیست های متحد غربی آن مطرح گردید. با این سیاست کشورهای جهان مکلف شدند که به زور، سیاست اقتصاد بازار را به اجرا در آورند و مرزهای اقتصادی شان را از میان بردارند. با این سیاست مواد خام و بازارها در کنترل کمپنی های ملیاردر امریکایی، اروپایی و جاپانی درآمد. سازمان تجارت جهانی به عنوان ابزار مهم استعماری «جهانی شدن»، دست این کمپنی ها را در چپاول ثروت های کشورهای جهان باز گذاشت و زمینه ی تمرکز منافع امپریالیستی را در سطح جهانی بیشتر از پیش هموار کرد. بر اساس «جهانی سازی»، امریکا برای کشورهای مختلف جهان سهمیه ی سرمایه و ثروت تعیین نمود و استثمار جهانی شکل قانونی به خود گرفت. بورژوازی کشورهای استثمارشونده باید یا ورشکسته شوند و یا به بورژوازی دلال مبدل گردند. کمپنی های فراملیتی کشورهای بزرگ سرمایه داری با پول فراوان و تکنالوژی پیشرفته که پشتوانه ی بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و بانک انکشاف آسیایی را با خود دارند؛ چاه های نفت، حوزه های گاز، معادن یورانیوم، ذخایر الماس، تل های مواد مخدر، تجهیزات و تسلیحات، درختان رابر، میدان های قهوه، کنف، کاکائو و غیره را در کنترل می گیرند و به این ترتیب هر چه تناب اسارت «جهانی شدن» بر گلوی کشورها و ملت ها فشرده تر می گردد، به همان پیمانه بر ثروت استثمارگران افزوده می شود و فقر توده ها افزایش می یابد.

«نظم نوین جهانی» که توسط تیوریسن های امریکایی فرموله شد و سودهای بلندی به دامن بورژوازی می ریزد؛ فرانسه، انگلستان، آلمان، جاپان، ایتالیا، هالند، اسپانیا و کشورهای دیگر اروپایی در کنار امریکا ایستادند و با ابزاری چون

دموکراسی، جامعه مدنی، دنیای آزاد، حقوق بشر، پلورالیزم، مدرنیسم، رفاه و آسایش به تبلیغ آن پرداختند. وضعیت ظاهراً جدید نه تنها تغییری در ماهیت استثمار و استثمارگری امپریالیست‌ها به وجود نیاورد، که استثمار سرمایه داری با شکستن مرزها و نابودی اقتصاد ملی کشورها توأم با کشتار، چپاول، فقر، تفاوت طبقاتی، درگیری‌ها، تجاوزات امپریالیستی، نابرابری جنسیتی، مواد مخدر، اعتیاد، بیکاری و ده‌ها تیره‌روزی دیگر نسبت به گذشته عمیق‌تر گشت. ما در اینجا این جهانی‌شدن و نظم نوین امریکا را از دریچه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی به ارزیابی می‌گیریم:

۱. از نظر سیاسی: با اعلان نظم نوین و جهانی‌شدن، امریکایی‌ها و متحدان غربی‌شان تمام دنیا را به قبول دموکراسی لیبرالی و در تمام زمینه‌ها مکلف به پیروی از سیاست‌های امریکا ساختند. آنان رسماً اعلان کردند که عدم قبولی سیستم سیاسی مورد قبول سرمایه داری از سوی هر کشوری به معنی دشمنی با این سیستم می‌باشد. دولت‌های ایران، لیبی، کوریای شمالی، کیوبا و سوریه به عنوان پنج اژدهای کوچک نامیده شدند و رسماً اعلان گردید که این نظام‌ها باید سرنگون گردند و برای این سرنگونی به مخالفان هر یک از این کشورها مقدار معین پول از سوی سنای امریکا به تصویب رسید و عده‌ای از سازمان‌هایی که بر ضد نظام‌های استبدادی شان مبارزه کرده و به نحوی در مخالفت با منافع امریکا قرار داشتند و به وابستگی تن نمی‌دادند، در لست سیاه امریکا به عنوان تروریست درج شدند. امریکا در جنگ‌های درونی و تجزیه‌ی یوگوسلاویا به شش کشور کوچک و تجزیه‌ی البانیا مستقیماً دخیل بود، جنایات بی‌شماری را در حوزه‌ی بالکان مرتکب شد و تلاش‌های امپریالیستی آلمان را درین منطقه به نفع خود خنثی نمود. در درگیری‌های ارمنستان و آذربایجان، درگیری‌های ابخاز،

اوستیای جنوبی، لبنان، چین، افغانستان، پاکستان، ازبکستان و «انقلاب‌های نارنجی» اوکراین، گرجستان و قرغیزستان مستقیماً دست داشت؛ برای از پا درانداختن روسیه و ایجاد درگیری میان ۲۰ جمهوری آن از طرق مختلف تلاش کرد؛ برای تجزیه‌ی چین به دو بخش چین و تبت دالایی لاما بودایی فرتوت که به عنوان رهبر مخالفان و طرفدار استقلال تبت از سوی امریکایی‌ها، متحدان و مزدوران آن پذیرفته شد، مورد حمایت جدی قرار گرفت و گروه‌های مسلمان بنیادگرای سین کیانگی را سازماندهی نمود؛ انگلیس‌ها و امریکایی‌ها متحداً رهبران القاعده را پرورش دادند و امکانات بسیاری به صورت مستقیم و یا از طریق کشورهای مزدور چون عربستان سعودی، امارات و پاکستان در اختیار آن‌ها قرار دادند. فرانسوی‌ها جنگ‌های درونی رواندا که قتل عام حدود دو میلیون نفر را به دنبال داشت؛ جنگ‌های درونی سودان را با قتل عام‌های بی‌سرانجامی که تا هنوز ادامه دارد، رهبری کردند؛ درگیری‌های چاد، جنگ داخلی در زئیر و ده‌ها قتل عام دیگر را در قاره‌ی آفریقا به راه انداختند، به این خاطر فرانسوی‌ها قاتلان اصلی توده‌های این قاره شناخته می‌شوند. نظم نوین امریکا جز ترفندی که با تمسک به آن تجاوز نماید؛ دست کمپنی‌های چپاولگر را در مکیدن شیره‌ی جان و خون انسان‌ها باز گذارد؛ با دامن زدن جنگ‌ها به فروش تسلیحات پردازد؛ شبکه‌های استخباراتی، رسانه‌های همگانی و احزاب سیاسی را زیر کنترل بگیرد؛ به استقرار هر چه بیشتر نیرو در نقاط حساس و نفت خیز جهان پردازد؛ به امضای معاهدات استراتژیک با دولت‌های مزدور برسد؛ به محاصره‌ی روسیه و چین شدت ببخشد؛ مواد مخدر را در کنترل خود در آورد؛ سیستم استثماری را جاودانه سازد و غیره چیز دیگری نبوده و به این ترتیب نزد بسیاری از خلق‌های جهان دموکراسی، جامعه مدنی و حقوق بشر امپریالیست‌ها

با اینهمه زورگویی، کشتار، قتل و غارت بعد از یک و نیم دهه حنايش را باخته و ماهیت نظم نوین امریکا و متحدان اروپایی اش با تجاوز به عراق و افغانستان کاملاً بر ملا شده است.

۲ - از نظر نظامی: نظامیگری یکی از خصوصیات مهم امپریالیزم است. در نظام های امپریالیستی کمپنی های تولید اسلحه ی کشتار جمعی از مهم ترین منابع سودآور برای این نظام ها به حساب می آید. امریکا، روسیه، آلمان، فرانسه و انگلستان به ترتیب پنج کشور بزرگ فروشنده ی سلاح در جهان می باشند. به این خاطر امپریالیست ها از یک طرف تلاش می کنند که برای فروش تسلیحات شان جنگ های خونینی را در تمام نقاط جهان به راه بیندازند و از سوی دیگر برای سد نمودن پیشروی حریفان که بر سر بازار، مواد خام (در شرایط کنونی مخصوصاً نفت و گاز) و نیروی کار ارزان رقابت دارند، پیوسته زرادخانه های خود را گسترش دهند. سرمایه گذاری های کشورهای امپریالیستی بر کارخانه ها و تولید سلاح از سال ۲۰۰۱ به اینسو توأم با گسترش «نظم نوین» امریکا ۱۸ درصد افزایش یافته است و سرمایه گذاری های امریکا بر نظامیان و مخارج نظامیگری این کشور همانقدر که در دوران ریگان، جنگ با ویتنام و جنگ کوریا بود، بالا گرفته است. تمام این ها نشان می دهد که امپریالیست ها به سوی درگیری های خونین تری پیش می روند. مصارف کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به خاطر خریداری سلاح باعث می گردد تا توده های مردم، مخصوصاً زحمتکشان این کشورها را در فقر چند لایه فرو برند.

امپریالیزم امریکا در فاصله میان جنگ دوم جهانی و فروپاشی اتحاد شوروی ده هزار میلیارد دالر (ده تریلیون) را صرف تولید زرادخانه هستوی و غیرهستوی خود

کرده و اکنون بودجه ی نظامی آن سالانه به بیش از ۵۰۰ میلیارد دالر می رسد، متحدان اروپایی آن زرادخانه های تسلیحاتی شان را با صرف میلیاردها دالر تا دندان پر نمودند. بعد از فروپاشی اتحاد شوروی همه (به خصوص امریکا، انگلیس و فرانسه) به دنبال بازار فروش اسلحه سرگردان ماندند، به این خاطر با تمام قوا تلاش نمودند که کشورهای مختلف از جمله کشورهای ثروتمند عربی را با خطرات مرئی و نامرئی مقابل سازند. رژیم صدام حسین را که سال ها در برابر ایران تقویه کرده و به ارزش ۱۲۰ میلیارد دالر برایش سلاح فروخته و او را زیر بار قرض گور کرده بودند، با تجاوز بر کویت چنان تبلیغ نمودند که نه تنها کشورهای حاشیه ی خلیج فارس، که بسیاری از کشورهای دیگر آسیایی را سخت ترساندند و زمینه ی استقرار نیروهای ۴۰ هزار نفری امریکایی در طهران عربستان سعودی و ۳۰ هزار آن در کویت مساعد گردید. این موهبتی بود که امریکا بستر آن را با هزار مشکل آماده ساخت و بر شاهرگ های نفت این منطقه شکم انداخت (در بخش اقتصادی آن را به بحث می گیریم). امریکا در ۱۹۹۰ با ۴۰۰ هزار نیرو به معیت سی هزار نیروی انگلیسی و تعدادی از نیروهای متحد دیگرش به عراق حمله کرد. امریکایی ها درین حمله ۸۰ هزار عراقی بی گناه را به قتل رساندند و بیشترین کارخانه های تولیدی عراق را نابود ساختند و بالاخره با مصرف ۶۲ میلیارد دالر این جنگ را بردند، اما امریکا توانست از عربستان سعودی، کویت، قطر، امارات، جاپان و آلمان برای پیروزی این جنگ ۹۰ میلیارد دالر باج بگیرد. فرانسه درین جنگ صرف با شش فروند طیاره شرکت کرد و با سقوط صدام سی میلیارد دالر قرض آن بر عراق سوخت. امریکا بعد از اشغال عراق در ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ حدود ۱۲۰ هزار میل کلاشینکوف، ۸۰ هزار هفت تکه و ۱۳۵ هزار واسکت ضد گلوله به آن کشور فرستاد که به علت انارشی و بی ثباتی حاکم

در عراق همه ی آن ها لادرک شد و در ۲۰۰۷ به ارزش سه میلیارد دالر تفنگ های ام-۴ و ام-۱۶ جهت جانشینی کلاشینکوف به عراق فروخت که در آن موترهای زرهی نیز شامل بود.

امریکا بعد از جنگ دوم تا حال ۷۳۷ پایگاه نظامی در ۷۰ کشور جهان ایجاد کرده و دو و نیم میلیون نظامی و غیرنظامی در خارج از امریکا جهت تأمین منافع آن کار می کنند. مساحت مجموعی پایگاه های امریکا در جهان به ۲٫۸ میلیون کیلومتر مربع می رسد و با هشتاد کشور جهان معاهده ی ستراتیژیک به امضا رسانده که هر وقت بخواهد درین کشورها مداخله می کند. نیروهای دفاعی و تهاجمی امریکا در تمامی آبراه های جهان، در بحرالکاھل، دریای جنوب چین، بحر هند، دریای عمان، بحیره ی احمر، تنگه ی هرمز، خلیج فارس، بحیره ی مدیترانه، دماغه ی امید نیک و ده ها بحر و بحیره مستقر اند و چون سگ پاسبان منافع کمپنی های امپریالیستی سوسو می زنند.

امپریالیزم خونخوار امریکا جهت کنترل هر چه بیشتر خاورمیانه سفارتی را در بغداد تدارک می بیند که بی شباهت به یک پایگاه بسیار مهم نظامی و استخباراتی نیست. این سفارت که دو برابر واتیکان وسعت دارد، مصرف اعمار آن ۱۸۰۰ میلیارد دالر در نظر گرفته شده که در تاریخ، چنین سفارتی اعمار نشده است. درین سفارت که ۱۲۰۰ دیپلمات و سرجاسوس فعالیت خواهند کرد، ۶۰۰ منطقه ی رھایشی در آن در نظر گرفته شده است، با میدان های سپورتی و میدان های نشست هلیکوپتر؛ دفاع ضد موشکی داشته، در برابر سلاح های کیمیای و بیولوژیکی با سپر دفاعی مجهز می باشد. در این سفارت روزانه ده هزار کارگر نیپالی و بنگلادیشی کار می کنند و در درازمدت چون بدیلی عوض طهران به

کار برده می شود. امریکا با دو احتیاج همیشگی به عربستان سعودی خود را به نحوی در دست شاهان این کشور می داند (امریکا به طور مستمر از عربستان می خواهد تا تولید نفتش را جهت پایین ماندن قیمت آن بلند ببرد و به گروپ های مبارز عرب بر ضد اسرائیل کمک نکند) و علاوه به اینکه خود عراق



را تا مکیدن آخرین قطره نفت آن زیر بال می گیرد، تمام شرق میانه را ازین طریق کنترل کرده، فشار بر عربستان سعودی را افزایش می دهد.

طوری که سرمایه داران در بخش های دیگر تولیدی رقابت می کنند و کمپنی های فرامیتی می سازند، در تولید تسلیحات نیز به این کار دست می زنند، مخصوصاً اروپایی ها که در رقابت با کمپنی های قوی امریکایی نمی توانند بازارها را به دست بگیرند، لذا به تشکیل چنین کمپنی هایی می پردازند. کمپنی تسلیحاتی «MBWA» که در آن ۳۷,۵ درصد سهم فرانسوی ها، ۲۵ درصد سهم ایتالیایی ها و ۳۷,۵ درصد سهم انگلیس هاست، ارتش های ۴۱ کشور جهان را مسلح می سازد. این کمپنی تنها برای لیبی که با نایجریا بر سر یک منطقه ی نفتی

نایجریا کشمکش دارد، به ارزش ۱۶۵ میلیون دالر سلاح فروخته و حال می خواهد به نایجریا هم همینقدر سلاح بفروشد.

امریکا با تمسک بم هستوی کوریای شمالی دفاع موشکی جدیدی را در اروپا نصب کرده، به این بهانه هر دستگاه پتریوت را برای جاپان در بدل یک میلیارد دالر می فروشد؛ با تمسک قرار دادن القاعده، برای عربستان سعودی به ارزش ۷۰ میلیارد دالر تسلیحات پیشرفته ی هوایی و زمینی به فروش می رساند. انگستان نیز به ارزش ۲۰ میلیارد دالر جت های تایفون به عربستان سودا کرد. اسرائیل به ارزش ۳۰ میلیارد دالر سلاح از جمله طیاره هایی از امریکا خریداری کرد که بالاتر از سطح رادار منطقه پرواز می کنند و در برابر آن سوریه به ارزش چند میلیارد دالر عین طیاره های بلند پرواز را به روسیه فرمایش داده است. اسرائیل از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶ به ارزش ۵۰ میلیارد دالر سلاح و تجهیزات نظامی از انگلستان خریداری کرده و ۵۰ میلیون دیگر نیز فرمایش داده است. پاکستان از ایالات متحده امریکا فانتوم های شانزده خریداری کرد و در مقابل آن هند به ارزش سه میلیارد دالر میگ های ۳۱ به روسیه فرمایش داد. اندونیزیا هم دو میلیارد دالر را صرف خرید سلاح های روسی نمود. ایران علاوه به اینکه طیاره های باربری از روسیه خریداری کرد، جت های شکاری، سوخت اتومی و زیردریایی هایی که در آب های کم عمق خلیج فارس چندان قدرت مانور را ندارند نیز خریداری نمود، با اینکه امریکا با تمام قوا تلاش می نماید تا از اتومی شدن جاپان و آلمان جلوگیری کند، اخیراً با به قدرت رسیدن سرکوزی روابطش با فرانسه بهبود یافته است. فرانسه به ارزش دو میلیارد دالر برای قطر و به همین ارزش برای امارات، کویت و عربستان سعودی ریاکتور هستوی می سازد. چین قرارداد سی میلیارد دالری را برای ساختن ریاکتورهای هستوی با فرانسه به امضا رساند و با اینکه

فرانسه کلان ترین پایگاه نظامی در جیبوتی دارد، برای سهم گیری و نظارت بر خلیج فارس اینک تصمیم به استقرار پایگاه نظامی با پنجصد سرباز در بندر ابوظبی را روی دست گرفته است. فرانسه در سال ۲۰۰۷ به ارزش ده میلیارد دلار سلاح فروخت، در حالیکه در ۲۰۰۶ فروش تسلیحات آن به ۵ میلیارد دلار می رسید و به این ترتیب رشد صددرصدی فروش سلاح آن را نشان می دهد. علاوه بر جنگ هایی که به اشکال گوناگون در پنج قاره بعد از فروپاشی اتحاد شوروی جریان داشته، کشورهای مختلفی از فروش تسلیحات شان سود برده و به این خاطر امپریالیست ها تلاش می نمایند که در بسیاری از نقاط جهان جنگ ها را شعله ور نگه دارند، زیرا سرشت امپریالیزم با سلاح و جنگ گره خورده است و لذا نمی توانند ازین سود چشم پوشند و این سود را با ریختن خون هزاران انسان در جهان به دست می آورند.

امروز افغانستان محل مهم آزمایش تسلیحات امریکا و متحدان اروپایی آن در ناتو می باشد و با به آزمایش گذاردن سلاح های پیشرفته ی شان در افغانستان بازاریابی کرده، گفته می شود اکثر سلاح هایی که امریکا و انگلیس در چند سال اخیر به فروش رسانده، ابتدا در افغانستان یا عراق مورد آزمایش قرار گرفته و به تبلیغ گذاشته شده، بعد به فروش رسیده اند، کاری که به زودی فرانسوی ها نیز آن را آغاز خواهند کرد. کشورهای اروپای شرقی مثل پولند و چک نیز به دنبال چنین آزمایش هایی در افغانستان اند که در بخش اشغال افغانستان بیشتر روی آن مکتب خواهیم کرد.

امریکا و انگلیس، عراق را به خاطر چاه های نفت و افغانستان را به خاطر موقعیت جیو اکانمیک آن به صورت عریان اشغال نمودند که تا حال عراقی ها درین

جنگ یک و نیم میلیون نفر و افغان ها بیش از ۱۰۰ هزار نفر تلفات داده اند. ارمنیان دموکراسی امریکایی در عراق علاوه بر یک و نیم میلیون کشتار و دو میلیون زخمی، فقر، دربدری و چهار میلیون آواره است؛ در افغانستان تولید ۹۵ درصد تریاک جهان، ۴ میلیون بیکار، یک و نیم میلیون معتاد و فساد اداری افسانوی با هفت میلیون گرسنه بوده، در افغانستان در هر نیم ساعت یک افغان و در عراق در هر بیست دقیقه یک عراقی کشته می شود. علاوهً امروز با نظم نوین جهانی امپریالیست های خونخوار در سریلانکا، کشمیر، آسام، نپال، پاکستان، افغانستان، بلوچستان، کردستان، لبنان، فلسطین، اسرائیل، چیچن، ازبکستان، گرجستان، ناگورنو قره باغ، عراق، سودان، چاد و پیرو جنگ جریان دارد و در تمام این جنگ ها دست امپریالیست ها دخیل می باشد و از زمان اعلان این نظم نوین جنگ های خونین و قتل عام های گسترده ای را امپریالیست ها مخصوصاً ایالات متحده امریکا در یوگوسلاویا، آلبانی، روماند، سودان، زئیر، افغانستان و عراق به راه انداخته اند که جان حدود ده میلیون انسان را گرفته و بیش از پنج میلیون خانواده را بی خانمان و مهاجر ساخته اند.

امپریالیست های خونخوار با تولید سلاح های هستوی و غیرهستوی که خود یا مزدوران شان بزرگ ترین زرادخانه ها را ساخته اند، نظم نوین امپریالیستی با جنگ های محدود و یا جهانی می تواند آن ها را خالی سازد و به این صورت تا نظام های امپریالیستی در جهان وجود دارند، راهی جز جنگ، غارت و قتل عام انسان ها وجود داشته نمی تواند. امپریالیست ها در ۲۰۰۶ به ارزش بیش از ۱۰۵۹ میلیارد دالر سلاح فروخته و این گراف در سال ۲۰۰۷ بالاتر رفته است. به صورت مشخص، سرمایه داری امپریالیستی جهت کنترل بر بازارهای تسلیحاتی و رونق فروش، دولت ها را در سه قاره به جان هم می اندازند تا بازار تسلیحات شان را

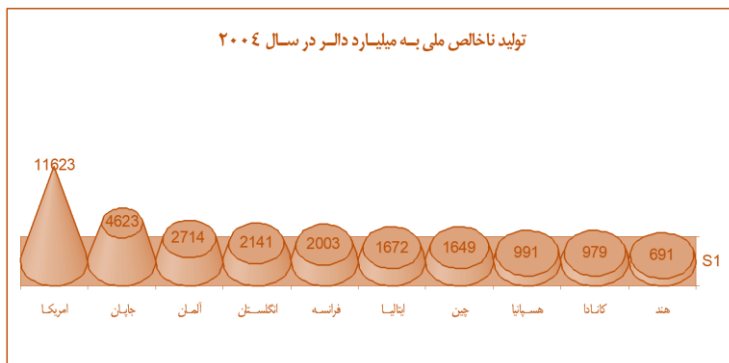
گرم سازند. سوریه در برابر اسرائیل؛ اسرائیل در برابر لبنان؛ فلسطین در برابر اسرائیل؛ عربستان، کویت، امارات، قطر و عمان در برابر ایران و القاعده (مدت ها این کشورها را از عراق می ترساندند)؛ پاکستان در برابر هند؛ لیبی در برابر نایجریا؛ لیبی در برابر چاد؛ چاد در برابر سودان؛ رواندا در برابر زئیر؛ کولمبیا در برابر ونزوئلا؛ گرجستان در برابر روسیه؛ تایوان در برابر چین؛ جاپان در برابر چین؛ تیمور شرقی در برابر اندونیزیا؛ ارمنستان در برابر آذربایجان؛ ازبکستان در برابر تاجکستان؛ افغانستان در برابر پاکستان؛ هند در برابر نیپال؛ اوکراین در برابر روسیه؛ انگولا در برابر نامیبیا؛ عراق در برابر سوریه؛ ایران در برابر ترکیه و ترکیه را در برابر یونان قرار می دهند. در صورتی که در جهان چنین رویارویی هایی وجود نداشته باشد، جایی برای فروش این تسلیحات وجود نخواهد داشت. علاوه بر به جان انداختن کشورها تلاش می کنند که در درون این کشورها نیز آتش تجزیه طلبی های درونی را دامن بزنند. این را در سین کیانگ چین؛ در آسام و کشمیر هند؛ در چیچن روسیه؛ در تاملیل های سریلانکا؛ در کردستان ایران و ترکیه؛ در بلوچستان ایران و پاکستان؛ در تبت چین؛ در باسک های ایتالیا؛ در جنوب سودان؛ در صحرای مراکش؛ در کردستان عراق (قبل از اشغال)؛ در ناگورنوقره باغ ارمنستان؛ در ابخازیای گرجستان و غیره می توان دید که عموماً دولت های سرکوبگر از کمپنی های تسلیحاتی امپریالیستی سلاح می خرند، این آتش افروزی و هیزم یاری از موارد دیگر است که زرادخانه های امپریالیستی را به گردش در می آورند. همچنان تقویت ارتش های این کشورها به خاطر ترس رژیم های شان از قیام توده های این کشورهاست که روزی رژیم های مزدور آن ها را در توفانی از نفرت و خشم غرق خواهند کرد.

۳. از نظر اقتصادی: رشد ناموزون سرمایه یکی از مشخصات اصلی

امپریالیست هاست. در چند سال اخیر با آنکه امریکا خود را سرمفتش تمام حرکت های سیاسی، اقتصادی و نظامی جهان قرار داده و فوکویاما تیورین «کبیر بورژوازی» پایان تاریخ و جاودانی نظام بورژوازی را اعلام کرد، اما در موقعیت اقتصادی امپریالیست ها تغییرات مهمی رونما گردید و به تبعیت از آن در موضعگیری های سیاسی، نظامی، بازار و سرمایه ی آن ها نیز تغییرات جدی نمایان شده است که شامل هماهنگی و ناهماهنگی های جدیدی است. به این خاطر یکی مقابل دیگری دندان تیز کرده تا آسان تر حریف را بخواباند و گوشت و پوست توده ها را عمیق تر بچوند. در سال ۲۰۰۴ ده کشور برتر اقتصادی از نظر تولید ناخالص ملی به میلیارد دالر عبارت بودند از:

امریکا (۱۱۶۲۳)، جاپان (۴۶۲۳)، آلمان (۲۷۱۴)، انگلستان (۲۱۴۱)، فرانسه (۲۰۰۳)، ایتالیا (۱۶۷۲)، چین (۱۶۴۹)، اسپانیا (۹۹۱)، کانادا (۹۷۹) و هند (۶۹۱). در چهار سال گذشته چین از موقعیت هفتم به موقعیت چهارم و فرانسه از موقعیت ششم در موقعیت پنجم قرار گرفت.

اما با رشد ناموزون، روسیه موقعیت چهار سال قبل را پشت سر گذاشت و بخصوص با تشکیل پیمان شانگهای که در اتحاد با چین، امتیاز نفت سایبریا را در بدل ۸۰ میلیارد دالر به آن فروخت و کمپنی های نفت روسی موقعیت شان را در آسیای میانه و حوزه ی قفقاز (دومین ذخیره گاه نفت جهان) تثبیت کردند. ایران، هند، سوریه و اندونیزیا چندین میلیارد دالر را برای خرید سلاح به روسیه فرمایش دادند، علاوه بر روسیه از فروش سوخت اتمی به ایران سود کلانی به چنگ آورد و به این شکل در بازارهای جهان موقعیتش را استوارتر کرد. در چهار سال گذشته



که عاید ناخالص ملی آن ۵۸۲ میلیارد دلار بود و در رده پانزدهم قرار داشت، اکنون به شدت بهتر شده است. اینهمه درآمد از طریق استثمار خونین توده های خود این کشورها و کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به دست می آید و به این خاطر روز تا روز تفاوت طبقاتی میان سرمایه داران و زحمتکشان افزایش یافته و فقر عمومی جهان را فرا می گیرد که در جایش آن را توضیح خواهیم داد.

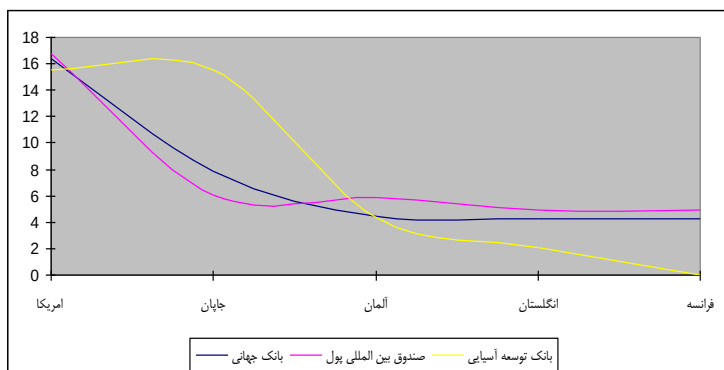
بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی و بانک انکشاف آسیایی، نهادهای چهارگانه ی فراملیتی اند که در بسیاری از تغییر و تحولات جهانی نقش مهم و حتی در بعضی حالات نقش تعیین کننده دارند و برای کمپنی های امپریالیستی در زمینه های گوناگون بستر ایجاد می کنند. این نهادها به شیوه های گوناگونی در شکستن اقتصاد کشورهایی که به شیوه ی غیربازار کار می کنند، فعال اند. به این ترتیب این ها چون چوبدست امپریالیست ها ابزارهای بسترسازی نظم نوین جهانی به حساب می آیند. مثلاً بانک جهانی عامل اصلی شکست ساختارهای اقتصادی در روسیه بود و آن را محتاج غرب ساخت. سهامداران مهم سه بانک بزرگ عبارتند از:

۱ - بانک جهانی: امریکا: ۱۶.۴ درصد، جاپان: ۷.۸۷ درصد، آلمان: ۴.۴۹ درصد، انگلیس: ۴.۳۱ درصد و فرانسه: ۴.۳۱ درصد.

۲ - صندوق بین المللی پول: امریکا: ۱۶.۷۷ درصد، جاپان: ۶.۰۲ درصد، جرمنی: ۵.۸۸ درصد، انگلیس: ۴.۸۸ درصد، فرانسه: ۴.۸۸ درصد، چین: ۳.۶۶ درصد، کانادا: ۲.۸۹ درصد.

۳ - بانک انکشاف آسیایی: امریکا: ۱۵.۵۷۱ درصد، جاپان: ۱۵.۵۷۱ درصد، چین: ۶.۴۲۹ درصد، کانادا: ۵.۲۱۹ درصد، جرمنی: ۴.۳۱۶ درصد، انگلیس: ۲.۰۳۸ درصد سهم دارند. ۶۰ کشور عضو این بانک اند که ۴۸ کشور آن آسیایی و بقیه خارج از آسیا می باشند.

در جدول بالا می بینیم که امریکا به عنوان قدرت بزرگ مالی جهان در هر سه بانک نقش درجه اول دارد و لذا حرف اول را در معادلات اقتصادی جهان می زند



که به تبع از آن در مسایل سیاسی و نظامی نیز چنین نقشی دارد. این بانک ها که

با هزاران شعبه و شاخه در سرتاسر جهان پراکنده اند، سرمایه گذاری بسیاری از کشورها را کنترل می کنند، با اینکه جاپان درین سه بانک نقش دوم را دارد، اما چنان زیر تسلط و فشار سیاسی - نظامی امریکا قرار دارد که علاوه بر حضور چهل هزار نیروی امریکایی در خاک آن، امریکا مستقیماً به باجگیری از آن می پردازد. در جنگ اول خلیج بیش از ده میلیارد دالر مصرف جنگ را جاپان پرداخت و اکنون مصرف نفت ناوگان دریایی امریکا را که به اصطلاح به عنوان پشتیبان عملیات یازده سپتامبر در بحر هند اسقرار یافته، نیز می پردازد. امپریالیزم جاپان که بیشتر از هر کشوری به نفت ضرورت دارد، از یک طرف چون خود را در معرض خطر آینده ی روسیه می بیند و از سوی دیگر خواهان آبراه آرام برای نفtekش هایش از خلیج فارس تا بحر هند و دریای جنوب چین می باشد، لذا راهی جز باجگذاری برای امپریالیزم مافوقتر خود (امریکا) ندارد، چیزی که بورژوازی بر اقتدار آن کشور را سخت فشار می دهد و در یکی دو سال اخیر دو دولت آن ازین بابت استعفا داده است. از سویی هم آلمان و جاپان به طور مستمر به خاطر لیبرالیزه کردن هر چه بیشتر اقتصاد شان زیر فشار امریکا قرار دارند، زیرا دولت های این دو کشور در پلان و نظارت بر سرمایه گذاری نقش مهم دارند و ازین بابت اقتصاد هر دو کشور از رشد بالایی برخوردار می باشد و حتی در بعضی موارد امریکا را به رویارویی و چلنج می طلبند. امریکا تکس های بلند گمرکی بر موترهای جاپان، مخصوصاً کمپنی هوندای آن در ۲۰۰۴ وضع کرد، ورنه موترهای شورولیت و کادیلاک امریکا را با شکست مواجه می ساخت.

لیبرالیزم امپریالیستی در بخش اقتصاد، آزادی کامل انحصارات را می طلبد و دولت ها اجازه ندارند در چنین مواردی مداخله کنند، به این خاطر امریکا بر آلمان و جاپان فشار می آورد تا دولت های شان درین موارد مداخله نکنند. با

اینکه این دو کشور به تشکیل انحصارات بزرگی دست یافته و از امپریالیست های مهم و مؤثر در سرمایه و استثمار به حساب می آیند، اما تعزیراتی که بعد از جنگ دوم جهانی بر آن ها از منظر تولید سلاح وضع گردید، آن ها را در موقعیت ضعیفی قرار داد و این به سود امریکا تمام شد که آن ها را چون مستعمراتش بهره کشی نماید. موقعیت این دو امپریالیزم در برابر امریکا، فرانسه و انگلیس بسیار ضعیف می باشد و حرف های مهمی چون تقسیم جهان در شرایط حاضر ندارند.

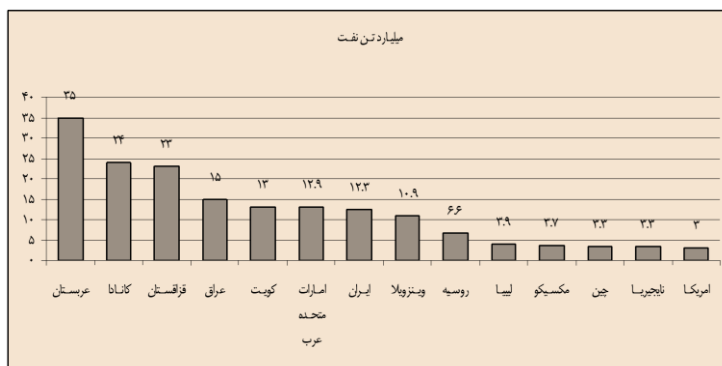
یکی از مواردی که در موضعگیری و سرمایه گذاری های امپریالیست ها، مخصوصاً امپریالیزم امریکا اثر بسیار مهم داشته و دارد و امپریالیست های امریکا، فرانسه، انگلیس، جاپان، روسیه و چین را به سوی رقابت بیشتر و حتی جنگ خانمانسوز جهانی می کشاند، کشاکش بر سر تسخیر منابع نفت و گاز جهان است، به خاطری که تا حال جانشینی برای این دو انرژی در دنیا پیدا نشده است. از یک طرف روز تا روز مقدار ذخایر زیرزمینی نفت و گاز کاهش می یابد و از سوی دیگر نیاز به نفت و گاز افزایش یافته، به این خاطر امپریالیست ها در تلاش اند که ذخیره گاه های بیشتری را در کنترل خود بگیرند. زمانی «هنری برینگر» یکی از کارخانه داران معروف فرانسه گفته بود: «هر آنکه صاحب نفت شود، صاحب جهان است.» دکتربین کارتر در مورد نفت این بود که: «هرگاه یک قدرت خارجی در صدد آن برآید که کنترل خلیج فارس را به دست گیرد، این اقدام باید به مثابه تجاوز بر منافع امریکا تلقی گردد و با تمام آنچه در قدرت ماست، منجمله قوت نظامی سرکوب شود.» وزیر نفت امریکا در ۱۹۸۹ گفت: «اگر جنگ سوم جهانی در بگیرد، موضع آن بدون شک مالکیت بر چشمه های انرژی حوزه ی خلیج فارس خواهد بود.»

امروز مقدار تولید نفت در دنیا به ۴۰ میلیون بیرل در روز می رسد (هر بیرل ۱۵۹ لیتر است) که چهارم حصه ی آن توسط امریکا مصرف می شود. در امریکا روزانه ۲۰۰ میلیون اراده وسیله ی نقلیه در حرکت است که مصرف این وسایل نسبت به ماشین های سیستم های صنعتی آن فوق العاده کم می باشد. امریکا تا سال ۲۰۲۰ روزانه به ۶۷ میلیون بیرل نفت ضرورت پیدا می کند. چین دومین مصرف کننده ی نفت دنیاست. جاپان فقط برای ۳۶ روز ذخیره ی نفتی دارد. به این خاطر کمپنی های نفتی گردانندگان اصلی اقتدار، سیاست و نظامیگری در جهان می باشند. اکثر جنگ ها، استقرار نیروها، تجاوزها و قتل ها بر سر تصاحب چاه های نفت و گاز صورت می گیرد. کمپنی های آرامکو، اکسون، نکساکو، موبایل، ستاندارد، آیل آف کالیفورنیا، بریتش پترولیم، شل، توتال، شفران، گازپروم و سی ان پی اس از بزرگ ترین کمپنی های نفتی جهان اند که انحصار تولید، تجهیزاتی چون تصفیه خانه، پایپ لاین و تکنالوژی آن را در دست دارند. روسیه، ایران، ترکمنستان و اندونیزیا به ترتیب از کشورهایی اند که بزرگترین ذخیره گاه های گاز جهان را در سینه دارند. اما کشورهایی که بزرگ ترین ذخایر نفت جهان را در اختیار دارند، به ترتیب عبارتند از:

عربستان: ۳۵ میلیارد تن، کانادا: ۲۴ میلیارد تن، قزاقستان: ۲۳ تا ۳۵ میلیارد تن، عراق: ۱۵ میلیارد تن، کویت: ۱۳ میلیارد تن، امارات متحد عربی: ۱۲.۹ میلیارد تن، ایران: ۱۲.۳ میلیارد تن، ونزوئلا: ۱۰.۹ میلیارد تن، روسیه: ۶.۶ میلیارد تن، لیبیا: ۳.۹ میلیارد تن، مکزیکو: ۳.۷ میلیارد تن، چین: ۳.۳ میلیارد تن، نایجریا: ۳.۳ میلیارد تن، امریکا: ۳ میلیارد تن.

چون در پنج قاره ی جهان، چهار حوزه ی مهم نفتی وجود دارد، لذا هر پنج قاره

از رقابت، رویارویی، هماهنگی و ناهماهنگی کمپنی های امپریالیستی در امان نیست و به این خاطر امریکا در ۱۶ سال گذشته ۱۱۵ بار به طرق مختلف بر کشورهای نفت خیز حمله کرده است. این چهار حوزه از نظر مقدار ذخیره به ترتیب شامل شرق میانه، آسیای میانه و قفقاز، افریقای غربی و امریکای جنوبی (کولمبیا، مکزیکو و ونزوئلا) می باشد. امروز چهل درصد نفت جهان در خاورمیانه تولید و از تنگه ی هرمز می گذرد که پنج کمپنی امریکایی و انگلیسی و کمپنی توتال فرانسوی بر بخش اعظم آن ها سرمایه گذاری کرده است. نفت عربستان سعودی در ۱۹۳۶ کشف شد و تا ۱۹۵۲ هزارم حصه ی قیمت آن از سوی کمپنی های نفتی به این کشور پرداخته می شد و در برابر هر تن نفت کویت فقط ده سنت می پرداختند. ارزش نفت به اندازه ای بر سودهای امپریالستی اثرگذار است که اگر در قیمت هر بیرل نفت ده دالر اضافه گردد، بازار اقتصادی اروپا سالانه ۳۵۰ میلیارد دالر (روزانه حدود یک میلیارد دالر) ضرر می کند و به همان پیمانہ کمپنی های انحصاری امریکایی فایده می برند. این محاسبه نشان می دهد که انرژی نفت و گاز در شرایط کنونی سرنوشت امپریالیست ها و کمپنی های شان را رقم می زند و با اینکه امریکایی ها گاهی از بلند رفتن قیمت نفت شکایت می کنند، اما خود به پیمانہ زیاد ازین نوسانات که بیشتر رو به



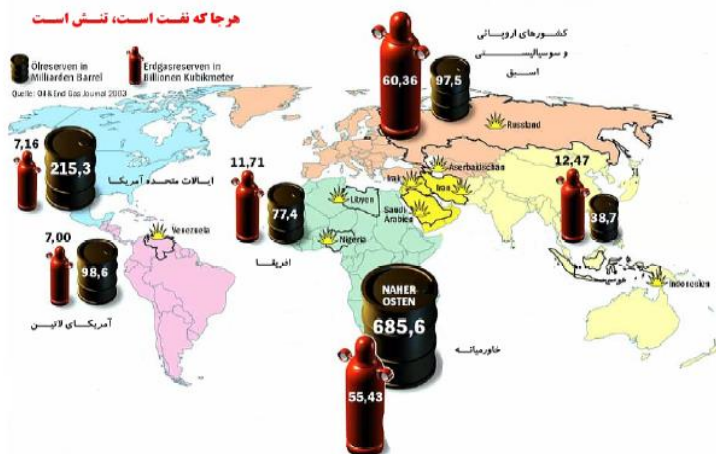
بالاست، سود می برند. کمپنی های امریکایی که بخش اعظم نفت دنیا را کنترل می کنند، به طور مستمر ازین حربه بر ضد روسیه، جاپان و اتحادیه اروپا استفاده می کنند و به این خاطر دوستی و منازعه میان این کشور با سود و تاوان نفت در جهان عیار می گردد.

امریکا که در شرق میانه نیروی کافی در عراق، عربستان سعودی، کویت، قطر، عمان و خلیج فارس دارد و اسرائیل نیز با تمام نیرومندی هم پیمانش می باشد، کوشش می کند که از یک طرف نفوذش را اضافه تر سازد و از سوی دیگر از نفوذ حریفان جلوگیری نماید.

در حوزه ی دوم کشورهای قزاقستان، قرغیزستان و ترکمنستان سرشار از نفت و گاز قرار دارند که اگر این حوزه در اختیار روسیه و چین قرار گیرد، در تمام زمینه ها قادر خواهند شد که در مقابله با امریکا برخیزند. اما امریکایی ها امروز در ترکمنستان سرمایه گذاری کرده، گاز پروم روسیه نیز در تولید نفت آن سهیم است. علت اصلی تلاش امپریالیست های امریکایی جهت استقرار هر چه بیشتر نیرو درین منطقه به خاطر کنترل نفت و گاز آن می باشد.

حوزه ی سوم شامل کشورهای غرب افریقا است. نایجریا پنج درصد نفت جهان را در اختیار دارد. در منطقه ی زائومی کینیا ۱۴ ملیون بیرل نفت تثبیت شده است و امریکا تصمیم دارد درین منطقه پایگاه نظامی بسازد. علاوهً در چاد و کامرون نیز نفت وجود دارد و کمپنی های نفتی شفرن، شل، اکسون و اسو درین قاره فعال می باشند. امریکا که ۱۴ درصد نفت خود را از افریقا وارد می سازد، تصمیم

دارد به زودی این واردات را به ۲۵ درصد برساند. نایجریا که طی چند سال اخیر ۴۰ میلیارد دالر نفت فروخته، ولی از جایی که رژیم حاکم بر آن از فاسدترین رژیم های دنیا می باشد، ۳۰ درصد مردم آن روزانه باید با نیم دالر زندگی کنند، چیزی که امپریالیست ها سخت عاشق چنین نظام هایی می باشند. بر اکثر کشورهای نفت خیز رژیم هایی به شدت مزدور و ضد مردمی حاکم اند که تمام تولیدات نفت شان را به پای امپریالیست های حامی خود فدا می کنند و با چنین



ثروتی سطح زندگی مردم شان پایین بوده، بیشتر این کشورها زیر بار قرض سرمایه داران گور می باشند. سرمایه داران بر قدرت و خارج از قدرت درین کشورها چون بورژواکمپرادورها برای باداران سرمایه ی شان عمل می کنند و به این خاطر تفاوت طبقاتی و فقر دامنگیر ملت های آن ها می باشد. عربستان سعودی که بزرگ ترین کشور تولید کننده ی نفت در جهان است و روزانه بیش

از یک میلیارد دلار تیل می فروشد، اکثر این پول ها را به پای امپریالیست ها، فساد و خرید سلاح های پیشرفته مصرف کرده، جامعه مصرفی دارد و بازارهای آن مملو از کالاهای لوکس سرمایه داری می باشد. برای مشاوران نظامی و غیرنظامی امپریالیستی ملیون ها دلار پرداخت می شود و همین اکنون سعودی ها مصرف چهل هزار نیروی امریکایی مستقر در خاک خود را می پردازند. پادشاه خود را «خادم حرمین و شریفین» یاد کرده با استفاده از جهالت های دینی مردم، هست و بود شان را به پای انحصارات امپریالیستی می ریزد و به این خاطر دولت فرتوت و مذهبی عربستان با آنهمه ثروت، امروز میلیاردها دلار مقروض می باشد.

حوزه ی چهارم شامل امریکای جنوبی و شمالیست که کانادا دومین ذخیره گاه نفت جهان را در اختیار و در پیمان نفتا زیر تأثیر سرمایه گذاری های امریکا قرار دارد. ونزوئلا، مکزیکو و کلمبیا در امریکای جنوبی از تولید کنندگان نفت اند. ونزوئلا تلاش دارد که دست امپریالیزم امریکا را ازین چاه ها قطع کند. به این خاطر امریکا برای از بین بردن دولت چاویز از هر سوراخی استفاده کرده، برای سرنگونی آن در مجلس سنا پول های کلانی به تصویب می رساند.

چین دومین مصرف کننده ی نفت جهان است و با اینکه بزرگ ترین ذخایر زغال سنگ جهان را در اختیار دارد و بزرگ ترین تولید کننده ی این ماده در جهان است، تصمیم دارد که در چند سال آینده نفت و گاز را جانشین مصرف زغال سنگ کند، چون این ماده با تولید گازهای خطرناکی می سوزد. اینک علاوه بر سرمایه گذاری هشتاد میلیارد دلاری بر نفت سایبریا که امریکا سخت بدان چشم دوخته بود، با خرید کمپنی کانادایی «پتروقر» به ارزش ۴.۱۸ میلیارد دلار توسط کمپنی نفتی دولتی «CNPC»، اکنون روزانه ۱۵۰۰۰۰ بشکه نفت از

حوزه ی قزاقستان می برد که هر بشکه نفت برایش ۹ دالر تمام می شود. علاوهً کمپنی چینی «سی ان او او سی» تصمیم داشت به ارزش ۱۸.۵ میلیارد دالر شرکت نفتی یونوکال را بخرد که به این صورت این شرکت چینی به یکی از کلان ترین شرکت های نفتی جهان مبدل می شد، اما امریکا با آن مخالفت کرد و شرکت امریکایی شفرون آن را به ارزش پایین تری خریداری نمود. چین می خواهد به زودی شهرک نفتی «همیانتوتا» را در جزیره ی سریلانکا به مصرف دو میلیارد دالر بسازد. به این ترتیب چین امروز یکی از بازیگران مهم نفت در جهان به حساب می آید.

نظم نوین جهانی و بدبختی های بشریت

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی که تیورسن های بورژوازی پایان تاریخ و جاودانی سرمایه داری را اعلان کردند، ایالات متحده امریکا به عنوان سردمدار سرمایه و یک تاز جهان به دنبال ابزاری بود که جانشین آرمان گرایی های کمونیست ها از نظرایدیولوژیک گردد، به این خاطر «نظم نوین جهانی» را اعلان نمود. این نظم نوین که با تبلیغات «عدالت»، «دموکراسی»، «فقرزدایی»، «کثرت گرایی» و در نهایت «خوشبختی بشر» از سوی تیورسن های سرمایه از جمله «انتونیو نگری» رقم خورد، کوشش نمودند تا با این تبلیغات امپریالیست های خونخوار دیروز را فرشته های عدالت و برابری امروز وانمود سازند و به این طریق ماهیت استثمار گرایانه و جنایتکارانه ی امریکا، انگلیس، فرانسه و استثمارگران دیگر را پنهان نمایند. لذا با چشم پارگی خاصی می نویسند که مفهوم امپریالیسم از عرصه روابط بین المللی رخت بسته، به قول آنان نه تنها امریکا یا هر قدرت دیگری نه می خواهد و نه می تواند کانون یک برنامه ی امپریالیستی باشد و اگر امروز امریکا پولیس جهانی شده، نه به خاطر منافع امپریالیستی آن، بلکه به خاطر امپراتوری نامرئی سرمایه هایی است که هدف آن پیشبرد «وقابت آزاد»، «تجارت آزاد» و «تحکیم دموکراسی» می باشد و در نتیجه مفهوم امپریالیسم اکنون تبدیل به یک «ایدیولوژی کهنه» شده که در تصور عده ای «عصرحجری» باقی مانده است!! در حالی که واقعیت این است که این مفهوم نه تنها کهنه نشده، بلکه به نقطه ی اوج، یعنی به خطرناک ترین و مرگبارترین مرحله ی خود رسیده است، مرحله ای که علایم آن را هر روز در رسانه های همگانی مشاهده می کنیم و این وضعیت، بشریت را به فقر همگانی و ورطه ی جنگ هولناکی می کشاند.

منطقه و کشور	جمعیت* (میلیون نفر)	درصد از کل جمعیت جهان	مصرف روزانه** (میلیون بشکه)	مصرف سرتانه (هزرم بشکه در روز)	درصد از کل مصرف نفت جهان**	تولید روزانه** (میلیون بشکه)
ایالات متحده آمریکا کانادا	۲۸۳ ۳۰	۲۱/۶ ۰/۵	۱۹/۶ ۱/۹	۶۹/۲ ۶۲/۱	۲۵/۵ ۲/۵	۷/۷ ۲/۷
آمریکای شمالی	۳۱۴	۵/۱	۳۱/۵	۶۸/۵	۳۸/۰	۱۰/۴
آلمان	۸۲	۱/۳	۲/۸	۳۸/۱	۲/۷	-
فرانسه	۵۹	۰/۹۷	۲/۰	۳۲/۹	۲/۷	-
انگلستان	۵۹	۰/۹۷	۱/۶	۲۷/۱	۲/۲	۲/۵
اروپا (غربی، شمالی و جنوبی)	۶۲۳	۷/۰	۱۹/۹	۲۵/۴	۱۹/۹	۶/۷
روسیه	۱۴۵	۲/۴	۲/۴	۱۶/۵	۳/۵	۷/۰
جمهوری های سابق اتحاد شوروی	۱۳۹	۲/۳	۰/۹	۶/۴	۱/۳	۱/۶
اروپای شرقی	۱۰۹	۱/۸	۱/۶	۱۴/۶	۲/۱	۰/۱
چین	۱۲۷	۲/۰	۵/۴	۹۲/۵	۷/۰	-
هند	۱۰۲۷	۲/۱۰	۵/۰	۰/۴	۶/۶	۲/۳
جاوایا	۱۶۷	۲/۷	۹/۳	۲۵/۷	۵/۹	۲۲/۲
آسیا و اقیانوسیه	۳۶۴۸	۵۹/۹	۲۵/۳	۶/۹	۳۳/۴	۳۰/۱
آفریقا	۷۹۳	۱۲/۰	۳/۵	۳/۱	۳/۳	۷/۸
مکزیک	۹۹	۱/۶	۱/۸	۲۲/۹	۲/۴	۲/۵
آمریکای لاتین و مرکزی	۴۸۱	۷/۹	۶/۵	۱۳/۵	۸/۶	۱۰/۵
جهان	۶۰۵۶	۱۰۰	۷۵/۳	۱۲/۴	۱۰۰	۷۹/۵***

* منبع: مرکز آمار سازمان ملل، «تعدد گزارش جمعیت جهان در سال ۲۰۰۰» (رقم به نزدیک ترین عدد صحیح گردانده اند). ** منبع: بریتیش پترولیوم، «مروری بر انرژی جهانی» (تألیف ۲۰۰۲)، (رقم به نزدیک ترین عدد اعشار گردانده اند). *** اختلاف با رقم جمع مصرف هر جهان ناشی از استفاده از نفت ایران شده موجود، و همچنین تفاوت شیوه های محاسباتی است.

اگر امروز امپریالیزم امریکا نقش «پولیس» جهانی را بازی می کند، به پولیس نیویارک شباهت ندارد، زیرا اگر مثلاً در افریقا میلیون ها نفر در اثر مداخله ی غیرمستقیم کمپنی های امریکایی و اروپایی کشته شوند، فلسطین به زندان خلق آن تبدیل شود، ترکیه هزاران کرد را قتل عام کند، اندونیزیا یک سوم مردم تیمور شرقی را بکشد، یوگوسلاویا توتو توتو و هزاران نفر در آن قتل عام کردند و به هزاران زن تجاوز شود، در هر ۲۰ دقیقه در عراق و در هر نیم ساعت در افغانستان انسانی به قتل برسد، درین جاها امریکا نقش پولیس و ژاندارم را بازی نخواهد کرد، بلکه به این قتل عام کنندگان به اندازه ی کافی اسلحه خواهد فروخت و افسران آنان را در مکتب «اس او ای» آموزش خواهد داد. اما اگر در ونزوئلا علیه دولت منتخب چاوز اعتصابی شود، امریکا با تمام قوا به کمک اعتصاب کنندگان می شتابد، در کولمبیا بر ضد جنبش فارک که علیه فیودال ها

دست به مبارزه می زند، میلیاردها دالر به دولت مزدور و ضد انقلابی آن کمک می کند و تمام مخالفان دولت کیوبا را در امریکا با هر چه در توان دارد، کمک می نماید. به این صورت امپریالیزم امریکا در هر جا به صورت انتخابی تجاوز می کند، چیزی که تیوریسن هایی چون آقای نگرو هزارم حصه ی این جنایات را هم از چشم توده ها پنهان و کتمان کرده نمی توانند.

امپریالیزم امریکا به خاطر پیاده نمودن نظم نوینش که چیزی جز آقایی بر جهان و استثمار بیشتر توده ها نیست، از طرق گوناگون چون تشکیل پایگاه نظامی، تهدید کشورها، کنترل چاه های نفت، تسلط بر بازارهای جهان، مداخلات مستقیم و غیرمستقیم نظامی، تبلیغات دروغین، تشکیل نهادهای «دموکراتیک» جهت مداخله در کشورها، تقویت بخش خصوصی در مستعمرات و نیمه مستعمرات، تبلیغ بازار آزاد، پرورش روشنفکران جاسوس، تشکیل احزاب رسمی، تشکیل رسانه های «آزاد» و غیره کوشش می کند که این آقایی را مسجل سازد و با این ابزار برای «نظم نوین» امپریالیستی اش اصالت و قانونیت ببخشد. این «نظم نوین» اکنون از نظر نظامی با پایگاه های گسترده، بودجه های سرسام آور نظامی، فروش میلیاردها دالر تسلیحات، دامن زدن جنگ ها، قتل عام ها، حرکت به سوی جنگ نامحدود و تقویت زرادخانه ی نظامی امپریالیست ها؛ از نظر اقتصادی با صدور سرمایه ی لجام گسیخته، استثمار بی حد و حصر، باج گیری های بالاتر از تصور، کنترل چاه های نفت و گاز، کنترل بازارها، کنترل یورانیوم، مواد مخدر، الماس و غیره، مخصوصاً با تلاش های دیوانه وار چهار مرجع مهم استثمارگرانه ی امپریالیستی چون بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، بانک انکشاف آسیایی و سازمان تجارت جهانی به تثبیت خود می پردازد.

امپریالیزم امریکا در تلاش هایش برای کنترل راه ها، مواد خام و زیر فرمان داشتن مناطق مهم جیوپولیتیک و جیواکانمیک روز تا روز بیشتر مجبور می گردد که عوض «نظم نوین» منافع خود را علم نماید و با مداخله ی عریان در بسیاری از کشورهای جهان به چنین دفاعی برخیزد که حتی گاه گاه برای نزدیک ترین متحدش یعنی انگلیس هم قابل قبول نباشد. اختلافاتی که میان امریکا و انگلیس در افغانستان و عراق پیش آمده چیزی جز کنترل بر مواد مخدر افغانستان و چاه های نفت عراق نمی باشد، که یکی این را و دیگری آن را در کنترل دارد و می خواهند یکی دیگری را از نعمت انحصاری که به دست آورده محروم سازند. ادعای منافع امریکا در اوستیای جنوبی که با حمله ی نیروهای روسی همراه بود، با جواب های تندی از سوی روس ها مواجه گردید. روس ها با تمسخر اظهار داشتند که امریکا از آن سوی

هزاران کیلومتر در اوستیای جنوبی منافع خود را می بیند، ولی در کنار مرز ما این منافع را برای ما دیده نمی تواند!! لوله ی نفت باکو-جیحان ازین منطقه عبور می کند که روزانه برای کمپنی های امریکایی یک میلیون بشکه نفت انتقال می دهد. این منافع امریکا است که کسی در جهان حق ندارد به آن کاری داشته باشد و این بیانگر واقعی نظم نوین جهانی آن می باشد که با آخرین حمله ی روس ها به اوستیا، چارچوب آن در حال درز برداشتن است.

امریکایی ها در دوران جنگ سرد بیشترین مداخلات شان را از طریق سازمان سیا تنظیم می کردند تا جایکه این سازمان هر رژیمی را که در گستره ی نفوذ امریکا قرار داشت، می توانست عوض نماید و به این خاطر نام آن در سقوط آئنده، برگرداندن شاه به ایران، سقوط دولت برازیل و ۲۰۰ کودتایی که در ظرف دو

سال در بولیوی صورت گرفت، به عنوان جنایتکارترین سازمان استخباراتی جهان سر زبان ها شد. سازمان سیا در آن وقت علاوه بر بسیاری از کشورها به اتحادیه های کارگری، سازمان های فرهنگی، رسانه ها و همچنان به روشنفکران سرشناس پول می پرداخت. با آغاز جنگ سرد، دول سرمایه داری در مقابله با پایداری سلطه عقیدتی اتحاد شوروی قرار گرفتند. سازمان سیا درین زمان برای سست کردن پایه های رژیم هایی که برای امریکا خوشایند نبود، به کمک مخالفان آن ها با ابزار نظامی، سیاسی، جامعه مدنی و رسانه ها می پرداخت. بدنامی روزافزون سیا که باید پشت پرده همه چیز را زیر نظر و کنترل می داشت، باعث شد تا نهاد دیگری به میان آید. به این خاطر در ۱۹۷۹ ائتلافی از رهبران اتحادیه های کارگری، کارفرمایان، روشنفکران پوهنتونی، نهادهای وابسته به وزارت امور خارجه و رهبران دو حزب جمهوریخواه و دموکرات به وجود آمد که «بنیاد سیاسی امریکا» نام گرفت. عملیات های خونین سیا زیر سایه ی این نهاد ظاهراً «دموکراتیک» پوشیده نگه داشته می شد. بعد ریگان این نهاد را «دموکراتیک تر» ساخت و در سال ۱۹۸۳ «بنیاد ملی دموکراسی امریکا» را به وجود آورد که هدف آن نفوذ هر چه بیشتر سیا در بافت های درونی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و حتی نظامی کشورها بود، اما ظاهراً گفته شد که هدف این نهاد «ایجاد زیربنایی برای ادای بهتر سهمی به تلاش جهانی برای برپایی دموکراسی است». این زیربنا باید با کوشش های «اقتصادی، دیپلماتیک و نظامی» که در زمینه ی سیاست خارجی به عمل می آید و در مناسبات فشرده ای با بخش هایی چون کار، تجارت، پوهنتون ها، اسنادوستی، احزاب سیاسی و رسانه ها گنجانده شود، انجام می گرفت.

بنیاد دموکراسی بار اول با همکاری سیا و اداره انکشافی بین المللی ایالات متحده

امریکا (یواس ای آی دی) از پول کوکائین و فروش سلاح به ایران، بر ضد ساندنیست ها پول های زیادی را در اختیار ضد انقلابیون کنترا به رهبری چومورو در نیکاراگوا قرار داد. در ۱۹۸۴ مبلغ پنج و نیم میلیون دلار را در انتخابات پولند جهت به قدرت رساندن «لخ والیسا» به اتحادیه ی همبستگی داد. با اینکه بنیاد دموکراسی در دوران جنگ سرد به میان آمد، اما بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و اعلان «نظم نوین امریکا» به ابزار مهم مداخله ی امریکا در وضعیت جدید مبدل گشت و به این خاطر در آن زمان در بیش از ۹۰ کشور جهان دست به مداخله زد. در ۱۹۹۱ در هائیتی برای «مارک بازین» کاندیدای ریاست جمهوری و یکی از ماموران بانک جهانی مبلغ ۳۶ میلیون دلار کمک کرد، اما بعد از آن که ارستید به قدرت رسید، از طریق این بنیاد به مخالفان او کمک نمود تا جاییکه ارستید را از قدرت برانداخت. بنیاد دموکراسی با همکاری تنگاتنگ «یواس ای آی دی» به مخالفان چاویز که از طریق انتخابات دموکراتیک به قدرت رسیده بود، بیست میلیون دلار جهت سرنگونی او به مصرف رساند و بعد برای شکست دادن ریفراندم قانون اساسی او بیش از هشتاد میلیون دلار خرج کرد. بودجه ی این بنیاد در ۲۰۰۴ دو برابر شد و با همکاری «یواس ای آی دی» بنیاد های دموکراسی را در افغانستان بنیان گذاشت!! و هدفش را در افغانستان «کمک به زنجیره ای از سازمان های غیردولتی نوزاد» عنوان کرد. این نهاد در عراق به شدت فعال بوده، مخصوصاً در شمال آن کشور شعار نبرد برای دموکراسی را سر می دهد. رهبری این سازمان در ۲۰۰۶ برای رهبران ایالات متحده خاطر نشان ساختند که باید هر چه زودتر بودجه ی آن افزایش یابد، به خاطری که در برابر رژیم های خودکامه ای چون روسیه، روسیه ی سفید، ازبکستان، ونزوئلا و مصر قرار دارد!! اما کسی باور نمی کند که این رژیم ها چون عربستان سعودی، کویت، امارات،

اسرائیل، اردن، پاکستان و یا رژیم هایی که در گذشته مورد حمایت امریکا از قبیل رژیم شاه، ضیاالحق، پینوشه، مارکوس، نوریگا و ده ها خودکامه ی دیگر که نورچشم امریکایی ها بودند، مستبد و دیکتاتور باشند. ولی چون آن ها زیر فرمان امریکا، هست و بود ملت شان را به پای استثمار و استبداد فدا می کردند و می کنند، بنیاد دموکراسی نه تنها به آنها کاری نداشته و ندارد، که برای حفاظت این دولت ها هزاران سرباز هم می فرستد، اما این نظام ها چون خود استثمار می کنند و امریکا را درین استثمار شریک نمی کنند، به این خاطر دیکتاتور و ضد دموکراسی می باشند که باید نهاد دموکراسی امریکا بر ضد آن ها فعال باشد و مخالفان شان را تقویت نماید. این است معنی واقعی دموکراسی و نظم نوین امریکا که بر بنیاد این دموکراسی استوار می باشد.

با گسترش ۷۳۷ پایگاه نظامی امریکا در ۷۰ کشور جهان که ۲,۸ میلیون کیلومتر مربع را در بر می گیرد و بیش از ۲,۳ میلیون نظامی و غیرنظامی برای منافع امریکا در بیرون کار می کنند، قرارداد ستراتیژیک با ۸۰ کشور بسته و دموکراسی و نظم نوین امریکا با اشغال افغانستان و عراق در حال گسترش واقعی خود می باشد!!

امروز که نظام سرمایه داری با تمسک به نظم نوین جهانی امریکا بر جهان حاکم است و با تمام تبلیغات سردمداران این نظام و آمار و ارقامی که از سوی مراکز مختلف منتشر و تجزیه و تحلیل صورت می گیرد، نظام سرمایه داری به عنوان نظام «کارآمد» نه تنها قادر نشده خود را تثبیت نماید، که فقر عمومی توده های جهانی روز تا روز بیشتر شده، با تمام اینکه تیورسن های بورژوازی نظام شان را از نظر استاندارد زندگی منحصر به فرد تعریف می کنند، اما می بینیم که در خود امریکا بیش از ۳۷ میلیون نفر در ۲۰۰۲ و بیشتر از آن در ۲۰۰۷ زیر خط فقر

زندگی می کردند (میزان رسمی خط فقر معادل سه برابر حداقل میزان هزینه ی غذایی یک خانواده است که این میزان در ۲۰۰۲ برای هر فرد در امریکا در یک روز ۱۲٫۶ دالر بود)، این میزان در میان سیاهپوستان به ۲۴ درصد می رسید. در حال حاضر این فقر در امریکا بیشتر شده است و این تفاوت ها در آن اضافه تر به چشم می خورد. درین سال ها در مجموع دستمزدها در کشورهای سرمایه داری ۸ درصد کاهش یافته است. این کاهش در فرانسه ۹٫۳ درصد می باشد که به این صورت سالانه ۱۵۰ میلیون یورو از دستمزد کارگران بر پول سرمایه داران در فرانسه اضافه می گردد. هرچه نظم نوین سرمایه داری بیشتر گسترش یابد، به همان پیمانه منفعت سرمایه داران بیشتر شده، تفاوت طبقاتی اضافه تر می گردد و کمپنی های سرمایه داری سودهای بیشتری را به جیب می زنند. هر چه این سودها بیشتر به این جیب ها سرازیر گردد، منطقاً به همان پیمانه فقر و تیره روزی زحمتکشان دنیا بیشتر می گردد.

کمپنی های امپریالیستی و دونرهایی چون نهاد ملی و دموکراسی امریکا، یواس ای آی دی، جی تی زید، فریدریش ایبرت، جایکا و ده ها نهاد دیگری که برای منافع این کشورها کار می کنند و ظاهراً دموکراسی را تمسک قرار می دهند، از فاسدترین نهادهایی اند که نه تنها این کمک ها را به جاهای اصلی شان نمی رسانند، که این آلودگی را به مزدوران زیر فرمان شان در کشورهای مستعمره نیز انتقال می دهند. کمپنی هلمبرتن که مدیریت آن را دیک چینی معاون بوش به عهده دارد، در اولین سال حمله ی امریکا به عراق قرارداد شش میلیارد دلاری را در بخش لجستیکی با دولت امریکا به امضا رساند که بعد غوغای فساد آن تا ۶۰ میلیون دالر بالا گرفت. کمپنی اکسون موبایل امریکا در ۲۰۰۴ به ارزش

یک و نیم میلیارد دالر تیل به دولت امریکا در عراق فروخت که با فساد گسترده همراه بود. به اینصورت کمپنی ها با تجاوز دولت های شان پول های بسیاری را به جیب می زدند. این فساد به حدی در درون دولت عراق رخنه کرده و کمپنی های امپریالیستی چنان دستبرد می زنند که مبلغ ۸٫۸ میلیارد دالری که ظاهراً جهت بازسازی عراق اختصاص داده شده بود، همه در راه و نیمه راه گم شده است. دولت عراق تا حال به ارزش نه میلیارد دالر نفت فروخته، اما حالا یک دالر هم ازین پول ها در خزانه ی عراق وجود ندارد و همه غایب شده است. وزارت داخله عراق بیست درصد کارمندان خود را از اصل تعداد بیشتر نشان می دهد و پول اضافی را مشاوران امریکایی و بلند رتبه های دولت فاسد و مزدور عراق به جیب می زنند. به این خاطر نظم نوین را با غارت، فساد، تجاوز بر حقوق توده های مردم می توان تعبیر و تعریف کرد، چیزی که دیگران می خوانند، ما آن ها را با گوشت و پوست لمس می کنیم.

امریکایی ها با نظم نوین شان مدعی اند که به زودی «تروریزم» را نابود و جهان را پر از امن، داد و ثبات می سازند، در حالیکه از روز اول دست یازیدن امریکا به این تمسک، اکنون حملات تروریستی شش چند اضافه شده است و درین مدت یک روز هم دنیا بی جنگ نبوده است. در پشت این همه درگیری امریکا، انگلیس و فرانسه به شکل مستقیم و غیرمستقیم قرار داشته اند. روس ها و چینی ها هم اخیراً به خیل مداخله گران پیوسته، به فروش سلاح و مهمات مصروف اند. امپریالیست ها به صورت جمعی و یا تنهایی در مرکز کانون های جنگ قرار داشته و این وظیفه ی «مقدس» را به پیش می برند. دیگر برای هیچ کسی در جهان پوشیده نیست که تروریزم زاده ی نظم نوین امریکا است و رهبران این تروریست ها توسط امریکا و انگلیس پرورش یافته اند. امریکا بدون علم کردن

چنین تروریزی قادر نبود نیروهایش را ایتقدر در آسیا گسترش دهد، راه تسلط کمپنی های نفتی اش بر این منطقه هموار گردد و به اینهمه فروش سلاح و مهمات دست یابد.

امریکا، فرانسه، انگلیس و آلمان بعد از فروپاشی اتحاد شوروی سیاست به جان هم انداختن ملیت های مختلف یوگوسلاویا را که در نظام سوسیالیستی به رهبری تیتو به شکوفایی خاصی رسیده و در کنار هم برادروار زندگی می کردند، به پیش گرفتند، جنگ خونینی که ثمره ی آن تبدیل این کشور به شش کشور کوچک شد. کشورهایی که همه حلقه به گوش ایالات متحده بوده و در اکثر آن ها پایگاه های نظامی امریکا استقرار یافت. در جریان این تجزیه بیش از ۲۵۰۰۰۰ یوگوسلاویایی به قتل رسیدند و به هزاران زن تجاوز صورت گرفت که امروز صدها گور دستجمعی در آن کشف می شود و نشان می دهد که نظم نوین امپریالیستی معنایی جز قتل و غارت ندارد. امریکا و انگلیس که فکر می کردند با اشغال عراق و سقوط دولت صدام مورد استقبال عراقی ها قرار خواهند گرفت، اما عراقی ها وقتی کشور شان را اشغال شده یافتند، در مقابل نظم نوین، دموکراسی و حقوق بشر امریکا با مقاومت و پایداری ایستادند که در نتیجه از جمعیت ۲۴ میلیونی عراق، چهار میلیون آواره، دو میلیون زخمی و معلول و یک و نیم میلیون کشته شدند. اینست پیام دموکراسی نظم نوین امپریالیست ها به ملت عراق. عراقی که قبل از اشغال درآمد سرانه ی آن ۲۴۰۰ دالر در سال بود، حال به ۱۴۰ دالر رسیده است. ۹۸ درصد سنی ها و ۸۶ درصد شیعه های عراق مخالف اشغال امریکا بوده، خواهان مقابله با امپریالیست های امریکایی و انگلیسی می باشند. سه کمپنی امریکایی بر نفت عراق به دلخواه خود برای ۲۵ سال انحصار بست و قرار است این کمپنی ها طی ۲۵ سال روزانه ۶,۱ میلیون بشکه نفت تولید

نمایند که به اینصورت بعد از ۲۵ سال یک قطره نفت هم در ذخیره ی ۱۵ میلیارد تنی عراق باقی نخواهد ماند. اینست نظم نوین جهانی امریکا که امروز در پرتو آن تنها در سوریه هشت هزار زن عراقی مجبور به تن فروشی اند و در هر ۲۰ دقیقه یک عراقی به قتل می رسد.

امپریالیزم خونخوار فرانسه که از متحدان پروپاقرص امریکا در نظم نوین جهانی سرمایه داراست، در رواندا با به جان هم انداختن توتسی ها و هوتوها (این دو گروه که ظاهراً قومی قلمداد می شوند، دو گروه اقتصادی اند که در زمان استعمار بلژیکی ها، کسانی که از نظر اقتصادی دارایی در حد پنج رأس گوسفند و یا معادل آن داشتند، توتسی و دیگران را هوتو نامیده، تقسیم شدند. روشنفکران نیز جزء توتسی ها به حساب می آمدند) حدود دو میلیون نفر را به قتل رساند. فرانسوی ها در حالی نظاره گر و هیزم بیار معرکه ی جنگ صد روزه ی رواندایی ها بودند که طی آن هشتصد هزار نفر به قتل رسیدند و فرانسوی ها با چشم پاره گی شعارهای دموکراسی و حقوق بشر را در آن کشور سر می دادند.

در سودان که از بسیاری نقاط آن بوی نفت به مشام امپریالیست های فرانسوی و امریکایی می رسد، با درگیری هایی که از سوی این دو امپریالیزم درین کشور میان شمال و جنوب دامن زده شد، حدود دو میلیون نفر کشته و یک میلیون دیگر بی خانمان شدند و در دارفور ۳۰۰ هزار نفر به قتل رسیدند و سه میلیون نفر بی خانمان شدند. این هم از نذرهای نظم نوین جهانی امریکا بود.

در افغانستان که مهمترین محل تبلیغات نظم نوین جهانی است، در زمان حاکمیت تنظیم ها که از سوی غربی ها حمایت می شدند، حدود ۶۵ هزار نفر کشته شدند. بعد که کمپنی های نفتی یونوکال و بریداس پای طالبان را به

افغانستان باز کردند، در اثر درگیری این نیروی جاہل با مخالفان، حدود یکصد



ہزار افغان بہ قتل رسیدند۔ اینک با اشغال افغانستان کہ باز ہم با شعارهای دموکراسی و حقوق بشر ہمراہی می شود و ۷۰ ہزار نیروی امپریالیستی بہ رہبری امریکا آن را اشغال کردہ اند، در شش سال گذشتہ بیش از ۵۰ ہزار نفر بہ قتل رسیدہ اند۔ افغانستان نمونہ ی تیپیک پیادہ شدن دموکراسی و نظم نوین جهانی امریکا است کہ در بخش بعدی آن را بہ بحث خواهیم گرفت۔ این ہمہ جنگ، کشتار، غارت، استثمار و فقری کہ بعد از اعلان نظم نوین جهانی در دنیا حاکم شدہ است، در زمان جنگ سرد وجود نداشت و اینک ہر روز این وضعیت بد و بدتر شدہ می رود۔ با بیان آمار و ارقام زیر می توان اثرات این نظم نوین جهانی را بہ خوبی دانست کہ چگونہ کارد را بہ استخوان بشریت فرو بردہ است۔

تفاوت زندگی میان تودہ ها در شرایط کنونی چنان عمیق و گسترده می باشد کہ

بیش از سه میلیارد نفر در جهان با دو و یا کمتر از دو دالر زندگی می کنند. این در حالیکه جمع سرمایه ی سه تن از ثروتمندان جهان بیشتر از تولید ناخالص ملی ۴۸ کشور جهان می باشد. ۲۰ درصد از ثروتمندان جهان در کشورهای سرمایه داری ۸۲ درصد صادرات و ۶۸ درصد سرمایه گذاری خارجی را در اختیار دارند. ثروت چند صد ملیونر جهان برابر با ثروت ۲.۵ میلیارد نفر از جمعیت فقیر دنیا می باشد. سهم ۴۸ کشور فقیر دنیا در صادرات فقط ۰.۴ درصد کل صادرات جهان است. تمرکز ثروت درین سال ها در جهان چنان افزایش یافته است که ۲۰۰ تن از ثروتمندان جهان یک هزار میلیارد دالر سرمایه دارند، در حالیکه ۵۸۲ ملیون نفر در ۴۳ کشور فقیر جهان فقط ۱۴۶ میلیارد دالر سرمایه دارند.

با فقری که استعمار «نظم نوین» بر جهان سایه افکنده، اکثریت مردم جهان از کمک های صحی و تداوی محروم اند و این فقط سرمایه داران اند که فراغ البال از میکروب و ویروس، مجهزترین شفاخانه های دنیا را در اختیار دارند. همین حالا در دنیا روزانه ۳۰ هزار کودک نارسیده به پنج سالگی می میرند. در سال ۲۰۰۳ بیش از ۱۰۶ ملیون کودک جان دادند که اضافه تر از تمامی کودکان فرانسه، آلمان، ایتالیا و یونان می شد. در سال ۲۰۰۰ بیش از یک ملیون و هفتصد هزار کودک از گرسنگی مردند. به خاطر عدم دسترسی به غذای کافی همین اکنون ۷۹۰ ملیون نفر در جهان به سوء تغذی مبتلا اند که بیشتر آنان در آسیا و اقیانوسیه زندگی می کنند. ارزیابی ها نشان می دهد که در دو سال اخیر مرگ و میر نوزادان با پیشرفت «نظم نوین امریکا» در جهان دو چند شده است. درین میان سالانه یک و نیم ملیون کودک در اثر اسهال جان می دهند. اگر از هزینه های نظامی جهان که سالانه به ۱۰۵۰ میلیارد دالر می رسد، یک درصد آن را صرف معارف کنند، تمام کودکان جهان می توانند به مکتب بروند. در حالی که ۲۰

درصد از جمعیت ثروتمند جهان ۸۶ درصد کالاهای دنیا را به مصرف می رسانند، بیش از یک میلیارد نفر در جهان به آب آشامیدنی دسترسی ندارند. به این ترتیب از هر سه نفری که به آب آشامیدنی دسترسی ندارند، دو نفر شان روزانه با کمتر از دو دالر و یک نفر کمتر از یک دالر زندگی می کنند. نیمی از کشورهایی در حال توسعه به امراضی مبتلا اند که از اثر آلودگی آب پیدا می شود، این در حالی که ۸۵ درصد آب صحتی جهان به وسیله ی ۱۲ درصد سرمایه داران به مصرف می رسد. همین اکنون ۶۵۰ میلیون نفر در جهان سرپناه ندارند و در کلکته ی هندوستان (بزرگترین دموکراسی جهان!!) ۲۵۰۰۰۰ کودک بر روی جاده ها می خوابند و ۳۰ درصد مردم هندوستان زیر خط فقر زندگی دارند. حدود ۲۱۴۰۰۰ دهقان به خاطری که نتوانستند قرض فیودالان را بپردازند، در سال ۲۰۰۵ در هندوستان دست به خودکشی زدند. با این که در جهان ۱۲۱ میلیون کودک به آموزش دسترسی ندارند، در اروپا و امریکا از استعمار توده های جهانی مخصوصاً زحمتکشانشان جهان، مصارف حیرت انگیز زیر صورت می گیرد:

مصرف آیسکریم در اروپا در هر سال ۱۱ میلیارد دالر، مصرف عطر در اروپا و امریکا در هر سال ۱۲ میلیارد دالر، مصرف غذای حیوانات خانگی در اروپا و امریکا در هر سال ۱۷ میلیارد دالر، مصرف تفریح در جاپان در هر سال ۳۶ میلیارد دالر، مصرف سگرت در اروپا در هر سال ۵۰ میلیارد دالر، مصرف مشروبات الکولی در اروپا در هر سال ۱۰۵ میلیارد دالر و مصرف مواد مخدر در جهان که پول آن بیشتر از اروپا و امریکا به دست می آید، در هر سال ۴۰۰ میلیارد دالر می باشد. این آمار را با مصارف لازمی انسان های کره ی زمین مقایسه می کنیم که چقدر پول ضرورت مصارف انسانی می باشد و سرمایه داری آنچه که در لفظ می گوید، اگر در عمل هم همانطور باشد، به چه پیمانه مشکلات جهانی مرفوع

می گردد، زیرا مصرف آموزش ۶ میلیارد دالر، مصرف آب آشامیدنی ۹ میلیارد دالر، سلامت زایمان برای تمام زنان جهان ۱۳ میلیارد دالر و برای بهداشت اولیه و تغذیه ی لازم ۱۳ میلیارد دالر در سال است.

«نظم نوین جهانی» امپریالیست ها که در رأس آن ایالات متحده امریکا قرار دارد، اکنون نه تنها از سوی توده های جهان با تمسخر استقبال می گردد، که حریفان امپریالیستی آن ها چون روسیه و چین در صدد هر چه بیشتر مسخره کردن آن بوده و رقابت میان اینان روز تا روز در جهان، مخصوصاً در آسیا به اوج خود می رسد و این امر مسلم است که دیر یا زود بار دیگر توده های دهقان و کارگر در قالب احزاب کمونیستی سر بالا خواهند کرد و این بار با درس هایی که از شکست ها و پیروزی های گذشته گرفته، توفنده تر به پا خواهند خاست و بنیاد امپریالیزم را با تمام نیرنگ های آن واژگون خواهند نمود. این امر مسلم تاریخ است و هیچ جامعه ای را در هیچ کنج دنیا از آن گریزی نیست.

امپریالیست ها و اشغال افغانستان

افغانستان که سیمای آن نیمه فیودالیست، ۷۲ در صد ساکنان آن ده نشین و با تولید عقب مانده ی زراعی و مالدارى امرار معاش می نمایند. کشور ما در چهار راه آسیا چهار سمت این قاره را با هم وصل می سازد. به این خاطر از زمان های دور مورد تجاوز و اشغال قرار گرفته و خون های بسیاری درین جا ریخته شده است. در تاریخ معاصر افغانستان سه جنگ با انگلیس ها و یک جنگ با روس ها نشان می دهد که کشور ما چقدر در تیررس دید استعمارگران قرار داشته و عوامل بسیاری وجود دارد که موقعیت افغانستان در چند سال اخیر برای امپریالیست ها مهم تر شده، لذا امپریالیست های خونخوار غربی به سرکردگی ایالات متحده ی امریکا این بزرگترین قدر قدرت استثماری جهان با ولع خاصی در قالب پیمان های ائتلاف و ناتو به افغانستان لشکرکشی کرده و بار دیگر وطن ما در اشغال کامل این نیروها درآمده است.

اشغال افغانستان چرا؟ تجاوز ارتش سوسیال امپریالیزم شوروی به خاطر اشغال افغانستان با مقاومتی که به دنبال داشت، راه ورود امپریالیست های غربی را به افغانستان باز کرد، که بعد از شکست و فروپاشی اتحاد شوروی این «فرصت طلایی» برای شان مساعد گشت و کشور ما را در اشغال کامل خود درآوردند. افغانستان در شرایط کنونی از اهمیت ذیل برای امپریالیست ها برخوردار است:

۱- افغانستان به عنوان چهار راه منافع و استراتژی آسیایی آن ها مطرح است و به این خاطر جان ابی زید قوماندان ۲۵۰ هزار نیروی امریکایی در آسیا، بی پرده و عریان گفت که افغانستان در منطقه ای قرار دارد که منافع حیاتی ایالات متحده در آن گره می خورد و لذا نمی توان ازین منافع گذشت.

۲- افغانستان هم سرحد با کشورهای آسیای میانه است که به عنوان دومین حوزه ی نفتی جهان برای امریکا و متحدان نفت خوار آن جداً مطرح است. در صورتی که امپریالیست ها، افغانستان را نداشته باشند، دسترسی به این حوزه برای شان آسان نیست.

۳- امپریالیست های غربی به رهبری امریکا از طریق افغانستان قادر اند که محاصره ی روسیه یگانه حریف نیرومند اتومی شان را که در آینده بیشتر از امروز برای آن ها خطرناک خواهد بود، به محاصره بکشند.

۴- افغانستان در میان کشورهای نیرومند آسیایی چون روسیه، چین، هند و ایران قرار دارد که اگر امروز نه فردا با امریکا، فرانسه و انگلیس بر سر منافع جهانی و تقسیم جهان دست به گریبان خواهند شد. در اطراف افغانستان کشورهایی با سلاح اتومی قرار دارند که در آینده برای منافع امپریالیست های غربی، بخصوص ایالات متحده امریکا تهدید جدی به حساب آمده می توانند.

۵- افغانستان با ایران که یکی از بزرگ ترین کشورهای نفت خیز جهان است و بر بخش اعظمی از کرانه ی خلیج فارس حاکم می باشد، ۷۵۰ کیلومتر سرحد مشترک دارد. حضور امریکا در افغانستان با اهداف ایرانی آن کاملاً خوانایی دارد.

۶- استقرار پایگاه های نظامی امریکا، گسست میان پایگاه های آن را از شرق دور تا جنوب شرق آسیا و شرق میانه از میان بر می دارد و با حضور در افغانستان این پایگاه ها چون حلقه های زنجیر به هم وصل می گردد و دیگوارسیا را با طهران پیوند می زند. این حضور برای عملیات نظامی و

حاکمیت قدر قدرتی امریکا در آسیا بسیار مهم و حیاتی می باشد.

۷- امپریالیست های امریکایی، انگلیسی، فرانسوی و ایتالیایی، افغانستان را به منطقه ای جهت آزمایش سلاح های شان مبدل ساخته، بسیاری از تسلیحات نظامی غیرذروی این کشورها بعد از استعمال در افغانستان به فروش می رسد. لذا اگر افغانستان بازار فروش تسلیحات امپریالیست های غربی نیست، اما سکوی بی مانندی برای آزمایش و فروش این تسلیحات به حساب می آید.

۸- امریکا و امپریالیست های متحدش با حضور در افغانستان و تمسک به جنگ با طالبان و القاعده و بزرگ ساختن اسامه، الزواهری، ملاعمر و گلبدین به عنوان شمشیر دموکلوس بر فرق اعراب ثروتمند حاشیه ی خلیج فارس، قادر به باجگیری از آن ها شده، کمپنی های نفتی، تسلیحاتی و کالایی امریکایی، انگلیسی و فرانسوی با آرامش کامل از آن ها سود می کنند.

۹- دولت مزدور پاکستان که لشکرهای طالب و القاعده را در کنترل گرفته، با حضور امریکا در افغانستان به آسانی ازین دهلیز، کشورهای آسیای میانه، روسیه و چین را زیر فشار قرار داده، قادر می شود تا از آن ها امتیاز بگیرد. تقویت نیروهای جنایتکار ازبک به رهبری طاهر یلداش جهت تهدید دولت ازبکستان که اولین بار بعد از فروپاشی اتحاد شوروی سه هزار نیروی امریکایی را از سرزمین خود چن کرد، بر صدر این برنامه قرار دارد.

۱۰- افغانستان بزرگ ترین کشور تولید کننده ی مواد مخدر دنیاست که فروش آن برای غربی ها سالانه بیش از ۴۰۰ میلیارد دالر سود می آورد. این مواد مخدر بخشی از مصارف نظامی امریکا و انگلیس را نه تنها در خود افغانستان، که

در آسیا مرفوع می سازد.

۱۱- آخرین ارزیابی های معادن افغانستان که توسط ناسا صورت گرفته (این سازمان در ۲۰۰۴ معاهده ارزیابی ذخایر زیرزمینی را با افغانستان امضا کرد)، نشان داد که ارزش مجموعی این ذخایر به ۵۰۰ هزار میلیارد دلار می رسد که نمی تواند برای امریکایی ها، انگلیس ها و فرانسوی ها با اهمیت نباشد. افغانستان معادن بزرگ یورانیم، مس، آهن، نفت، گاز و سنگ های قیمتی را در سینه دارد و این همه ذخایر برای استثمار گرانی که برای یک بشکه نفت دو بشکه خون می ریزند، فوق العاده اهمیت دارد.

۱۲- کمپنی ها و بانک های غربی چشم طمع به بازارهای افغانستان داشتند. امروز می بینیم که این کمپنی ها و بانک ها در بخش های مختلف افغانستان سرمایه گذاری کرده، با استثمار بی شرمانه شیره ی جان مردم افغانستان را می مکند.

به این صورت نیروهای امریکایی و انگلیسی در هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ بدون این که هیچ تمسکی حتی ظاهراً قانونی و حقوقی در دست داشته باشند، به صورت عریان به افغانستان تهاجم کردند. تا اینکه در لویه جرگه ی اضطراری که اکثریت آن را جنایتکاران و وطن فروشان تشکیل می داد، بر این حضور صحنه گذاشتند. اما در مجموع واکنش در برابر این نیروها چگونه بود؟

۱ - جنایتکاران اتحاد شمال:

اینان که در برابر طالبان شکست سختی خورده بودند و با قتل سردهسته ی شان در حالت نزع قرار داشتند، ورود این نیروها را موهبتی برای شان دانسته، در مقابل تانک های شان گل بردند. ربانی، سیاف، فهیم، دوستم، خلیلی، کاظمی، محقق،

قانونی و دیگران به عنوان وطنفروش ترین نیروهای موجود، افغانستان را دو دسته به امریکایی ها و انگلیس ها تقدیم نمودند. در آن زمان حکومت پوقانه ای ربانی در سازمان ملل نماینده و رسمیت داشت و مانند شاه شجاع، یعقوب خان و بیرک ازین اشغال استقبال نمود. ربانی و همکیشان وطنفروش او برای هماهنگی با دموکراسی امریکایی و اثبات این که با بنیادگرایی گذشته وداع کرده اند، پکول مسعودی را به زمین انداختند، ریش و موهای جهادی را کوتاه کردند و به هر خفتی که ضرورت غربی ها بود، تن دادند. فهیم و عارف سروری در ابتدا با جنرال فرانک از وزارت دفاع امریکا و گری شرون نماینده ی ارشد سیا در گوشه ای از میدان هوایی تاجکستان دیدار کرده و اینان در بدل دریافت پنج ملیون دالر در ماه، حاضر شدند که هر جا دل نیروهای امریکایی می خواهد در همان جا مستقر شوند و در اولین قمار وطن فروشی هفتاد و سه ملیون دالر به دست آوردند. فهیم در رابطه با استقرار نیروهای امریکایی گفته بود که با مخالفت دو اخوانی (ربانی و سیاف) روبرو خواهند شد، اما گری شرون با جمله ی مشهور خود که «سیاف از ماست» و «فردا چای صبح را با او می خورد»، فهیم را از جاسوس بودن «شیخ الحدیث» برجسته!! با ریش درازش مطمئن ساخت. بعد از آن داکتر عبدالله در دالان سنگ پنجشیر اعلان کرد که اگر رئیس جمهور حامد کرزی باشد، خوب خواهد شد!! که معلوم می شود «دوستان امریکایی اش» او را قبلاً در جریان تصمیم آینده قرار داده و وظیفه داده بودند که این مسئله را میان اتحاد شمال بیرد. سیا با این کار نقاب را تا حدی از رخ جواسیس کهنه کارش برداشت. این جنایتکاران زمانی این موهبت را بیشتر بر وفق مراد خود یافتند که در کنفرانس بن تمامی چوکی های مهم قدرت را میان خود تقسیم کردند و بعد از آن خاک پای امپریالیست های خونخوار و اشغالگر را سرمه ی

چشم کردند و در تمام کارها به دستور آنان دم شوراندند. این اتحاد متشکل از وطنفروش ترین نیروهای سیاهیست که اشغالگران را به افغانستان دعوت کردند و خود چون مزدوران پستی از آنان اطاعت نمودند. «روشنفکران» نسل دوم اتحاد شمال که بیشتر خود را پیرو احمدشاه مسعود می دانند و شورای متحد ملی را ساخته اند، نه تنها بر حضور این نیروها اعتراضی ندارند، که کوشش می کنند به اشغال کشور جنبه ی قانونی بدهند و شعارهای صد متری برای رسمیت این اشغال می نویسند تا بر وطنفروشی شان رسماً مهر تأیید بگذارند.

اما حزب اسلامی جنایتکار گلبدین که جناح دیگر جهادی را می سازد، ظاهراً در برابر امریکایی ها قرار گرفت، اما عملاً در چنگال آی اس آی قرار دارد. این حزب که اکثریت قوماندانان آن اکنون برای امریکایی ها جبین می ساینند و در دولت کرزی و انجوها به وظیفه ی دایمی جاسوسی اشتغال دارند، هنوز هم برگ برنده ی آی اس آی بوده، هرگاه امریکایی ها تصمیم بگیرند، کشتن یا آوردن گلبدین و حواریون او از پاکستان به کابل چیزی در حد آب خوردن می باشد. اما گلبدین از ترس جنایاتی که در پشاور و کابل انجام داده، به کابل آمده نخواهد توانست. اکثریت رهبران، کادرها و اعضای آن که در دولت، پارلمان و نهادهای دیگر قدرت قرار دارند، در پیوند نزدیک با خارجی ها قرار داشته، کوچکترین اعتراضی نه تنها بر حضور این نیروها در افغانستان ندارند، که با هزار رشته با شبکه های استخباراتی آن ها در پیوند قرار دارند و به جاسوسی مصروف می باشند.

۲ - طالبان والقاعده:

این نیرو که با افکار فاشیستی و شئونیزم قبیله‌ای مسلح می‌باشد و کوچکترین نشانی به نام خدمت به خلق در ضمیر آن وجود ندارد، با سقوط امارت آن به چند دسته با موضعگیری‌های متفاوتی تقسیم شد. عده‌ای دستگیر که یا به گوانتانامو برده شدند یا بعد از استقرار نیروهای خارجی در زندان‌های آمریکایی در داخل افغانستان به اسارت کشانده شده و برخی از آنان نیز کشته شدند (عده‌ای از قوماندانان طالب در شمال توسط کمیسیون دستگیری طالبان که در رأس آن عتیق الله بریالی قرار داشت، دستگیر و بعد در بدل هزاران دالر رهایی یافتند که یکی از آنان ملادادالله بود. این جانی بعد از دستگیری به عتیق الله بریالی سه لک دالر پرداخت و به پاکستان رسانده شد). عده‌ای به رهبری متوکل، سلام ضعیف، ملا حکیم مجاهد، ملا خاکسار، رییس بغران، ارسلا رحمانی و ملا راکتی به آمریکایی‌ها تسلیم شدند که تا هنوز به صورت واقعی وارد صحنه نشده‌اند. عده‌ای چون ملا محمد حسن، ملا محمد غوث، ملا مطمئن، ملا ترابی، ملا متقی و چند تایی دیگر موقعیت شان را از دست داده، بعضی شان کاملاً به زندگی شخصی رو آورده و عده‌ای هم بار دیگر با حمایت آی اس آی، اطلاعات ایران و حمایت مهم القاعده با نیروهای آمریکایی و انگلیسی وارد جنگ شدند. این شاخه که پیروان ملا عمر اند، در جال‌های مختلفی پیچ خورده، گرچه ظاهراً در برابر آمریکایی‌ها جهاد می‌کنند، اما شواهد و قرینه‌های بسیاری وجود دارد که اکثر رهبران آنان به طور مستقیم و غیرمستقیم راه را برای استقرار دایمی نیروهای آمریکایی و انگلیسی در افغانستان باز می‌دارند و به این خاطر امکان دوباره به صحنه آوردن آنان متصور است. امپریالیست‌ها فقط به منافع شان می‌اندیشند که اگر این منافع با کمری برآورده نشد، با ملا عمر برآورده خواهد شد.

۳- تکنوکرات ها:

این طیف از سرسپرده های اصلی امپریالیست ها در افغانستان می باشد. بسیاری اینان از غرب آمده و دموکراسی امریکایی را از نظر ایدئولوژیک پذیرفته اند و تا آخرین نفس در راه استقرار نیروهای امپریالیستی می کوشند و به این خاطر چپ و راست از «فرصت طلایی» برای افغانستان یاد می کنند. اینان با ابزارهایی چون جامعه مدنی، کمیسیون های حقوق بشر، دموکراسی لیبرال، عدالت اجتماعی، پلورالیزم و کثرت گرایی، بازار آزاد، خصوصی سازی، آزادی مطبوعات و احزاب و غیره تلاش می کنند که پایه های امپریالیزم را در کشور محکم و محکم تر سازند و با هزاران دلیل حضور امپریالیست ها را به نفع توده ها توجیه نمایند. اینان مزدوران سرسپرده ی امپریالیست ها بوده، اکثر آنان در دستگاه های استخباراتی اشغالگران عضویت دارند. بخشی از آنان در ارگان های دولتی و برخی دیگر در بخش خصوصی که به زودی به مدیران کمپنی های امپریالیستی در افغانستان تبدیل خواهند شد، مصروف کار می باشند. تعدادی از آنان در رأس امور نیروهای نظامی و امنیتی قرار گرفته، برخی هم صرف با کارهای جاسوسی و استخباراتی در خدمت اشغالگران قرار دارند. اینان با ابداع اصطلاحاتی چون «جامعه جهانی» و «دوستان بین المللی» به عوض امپریالیست های خونخوار کوشش می کنند که زندگی در سایه ی اشغال را برای مردم افغانستان و تمامی خلق های جهان بهشت برین تفسیر نمایند و «بزرگ ترین دموکراسی های امریکا، انگلیس و فرانسه را به تمجید بگیرند». انتقادهای آنان که زیر فشار شدید اذهان عامه قرار می گیرند، بسیار دوستانه و خودمانی می باشد. امریکایی ها و انگلیس ها در تلاش اند که نسل دوم این طیف را با دادن بورس های کوتاه مدت و درازمدت جهت کارهای جاسوسی برای آینده

پرورش دهند و درین مورد علاوه بر امریکایی ها، انگلیس ها و مخصوصاً ایتالیایی ها بسیار فعال می باشند. سفارت ایتالیا درین چند سال به یکی از مراکز مهم جاسوس پروری مبدل شده است.

۴- خلق و پرچم:

خلق و پرچم که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی خود را یتیم، بی سرپرست و در میدان مانده فکر می کنند، اکثر آنان حاضر به هر نوع جاسوسی و وطنفروشی برای نیروهای اشغالگر در افغانستان می باشند. از تفکر گذشته به شدت بیزار، خود را «پرچمداران» واقعی نظام سرمایه داری امپریالیستی نشان می دهند، به دنبال وظیفه ی دولتی سرگردان بوده و ازین که مورد الطاف خارجی ها قرار نمی گیرند، به شدت رنج می برند. با تفرری در پست پیش پا افتاده ای به شدت افتخار می کنند و پیوسته تلاش می کنند بگویند که ما از جهادی ها بهتر هستیم. اکثریت آنان تظاهر به مسلمانی کرده، چپ و راست در صحبت ها بسم الله می گویند و دیگران را هم به این نوع دورویی دعوت می کنند. تعدادی از آنان که از گذشته در خاد کار می کرده اند، همچنان به همان وظیفه ی «مقدس» ادامه می دهند و برخی دیگر (مخصوصاً پرچمی ها) از جاسوسان و اجنت های سرسپرده ی خاد می باشند. نویسندگان، شاعران و مطبوعاتی های پرچمی، کماکان اجنت های خاد مانده یا در چند سال اخیر جلب شده اند. اینان تا حال هیچ گونه جمعبندی از گذشته ی شان ارائه نکرده، تظاهر ملیتی در میان شان با زندگی بیشتر از گذشته وجود دارد و بیشترین علم برداران قومی و قبیله ی اکنون خلقی-پرچمی ها اند و کوشش می کنند ازین طریق خود را در میان حلقه های قدرت مطرح سازند. اینان کوچکترین اعتراضی بر حضور نیروهای خارجی در افغانستان نه تنها ندارند، که حضور آنان را مایه ی حیات خود می دانند. این جمع

به شدت روحیه باخته و آماده ی هر مزدوری می باشند. با همکیشان بنیادگرای شان در مغالزه قرار دارند و حداقل دو شرف باخته ی مشهور آنان (علمی و گلابزوی) در جبهه ی متحد ربانی افتخار عضویت دارند و شهنواز تنی با مزدوری به آی اس آی گاه در جبهه ی حزب اسلامی و گاه در جبهه ی طالبان دم می جنبانند و اکنون شعار دموکراسی غربی را بلند نگه می دارد!!

۵ - چپ انقلابی:

این نیرو که بقایای شعله جاوید را در خود دارد و به افراد و سازمان های متعددی تقسیم شده، دو سازمان (رهایی و ساما) درین چند سال مشخص ترین آنها بوده اند. سازمان ساما که در پراکندگی خاصی به سر می برد، بخش شاخص آن با کار علنی و تشکیل حزب رسمی، موضعگیری روشنی در قبال اشغال کشور نداشته، رهبران آن وقتی در برابر پرسش های خاصی قرار می گیرند، اعتراف می کنند که کشور اشغال شده است، اما در نوشته های شان تا حال چیزی درین مورد ننوشته اند. اما گاهگاه نوشته هایی به نام افراد به نشر می رسانند که امریکایی ها را اشغالگر و دولت افغانستان را مزدور و وابسته می نامند که گفته می شود مربوط سازمان ساما می باشند. اما سازمان رهایی افغانستان با رهبری موقت به کار انجویی مصروف شده و تشکلات دموکراتیک آن که عمده ترین بخش کار سازمان رهایی را می سازد، نه تنها در برابر اشغال کشور موضعی ندارد، که در به دست آوردن پول، بورس و مدال و رفت و آمد به سفارتخانه ها ابایی ندارد. این مهمترین بخش سیاست های آن را می سازد، لذا در عمل بر این اشغال صحنه گذاشته، در برابر نیروهای اشغالگر کوچکترین موضع مخالف ندارد. اما حزب کمونیست (مائویست) افغانستان و گروه های خورد و کوچک چپ افغانستان این تجاوز را اشغال نامیده، آن را محکوم کرده اند.

۶- توده های مردم:

توده های مردم افغانستان که ۳۳ سال تمام زیر استبداد، غارت، تجاوز و چپاول کثیف ترین و وطنفروش ترین نیروهای خلقی، پرچمی، روسی، جهادی و طالبی خرد و خمیر شده، تحقیرها و توهین های رژیم های بوناک ایرانی و پاکستانی را با گوشت و پوست لمس کرده بودند، با تبلیغاتی که از سوی امپریالیست ها و ایادی شرف باخته ی شان مبنی بر پایان این بدبختی ها با حضور «فرشته گون جامعه ی جهانی» صورت می گرفت، اکثر توده ها امیدوار به گذشته شده، وقتی می دیدند که چپ ترین نیروهای سیاسی کشور در برابر این تجاوز تمکین می نمایند، با پذیرش دموکراسی لیبرال و مدال های افتخاری از سوی سردمدار «جامعه جهانی» به آغوش کشیده می شوند، در کنار ربانی و سیاف در لویه جرگه ها به این دموکراسی سجده می نمایند و در کنفرانس بن در کنار جنایتکاران می نشینند، به خود حق می دادند که از وضعیت جدید استقبال کنند و در چند انتخابات و همه پرسی به صورت گسترده شرکت نمایند.

و اما هنوز مدال های مدعیان چپ توسط دستان کثیف استعمار به گردن های شان آویخته می شد که توده های مردم آرام آرام ماهیت این اشغال و عملکرد جنایتبارانه ی «جامعه جهانی» ها را درک کردند و این چپ ها در تلاش برای تشویق مردم برای شرکت در انتخابات پارلمانی غرق در پوستر چاپ کردن بودند که مردم با یک واکنش جدی دست رد بر این انتخابات و در نهایت بر حضور این نیروها و جنایتکاران بر اریکه ی قدرت زدند که با شرکت ۲۹ درصد مردم از شهر کابل در انتخابات پارلمانی خود را به نمایش گذاشت. این اولین نمایش مردم در باز پس گرفتن آنچه برای تأیید اشغال پرداخته بودند به حساب آمد و سرآغازی در رد اشغال و دم و دستگاه «جامعه جهانی» در کشور بود.

امروز توده های مردم به خوبی دانسته اند که اهداف امریکایی ها در افغانستان جز به بردگی کشیدن افغان ها و فدا کردن شان در راه منافع آسیایی خود چیز دیگری نمی باشد و کجاست که مردم سراپا در نارضایتی غرق نباشند و با رکیک ترین ناسزاها و دشنام ها بر این «جامعه جهانی» نفرین نفرستند و به اینصورت این شگرد (جامعه جهانی) حنای خود را باخت.

۷- ایران:

ایران که در طول ۳۰ سال مزدوران بسیاری را در حزب وحدت و شورای نظار پرورش داده بود، با شکست طالبان و این که مزدوران اش در بسیاری از چوکی های قدرت قرار گرفتند، فوق العاده راضی بود و به این خاطر در روز به اصطلاح تحویل دهی «قدرت» به کرزی فقط به وزیر خارجه ی ایران و نماینده ی اروپا اجازه ی صحبت داده شد. ایران با این که از شکست طالبان و به قدرت رسیدن قلاده بندان جهادی خوشنود بود، ولی نسبت به حضور امریکایی ها و انگلیس ها چندان راضی به نظر نمی رسید. ایران بعداً تا توانست در رسانه های افغانستان نفوذ کرد و دست پرورده های بیشتری را از ایران به افغانستان روان کرد و لذا با تمام نارضایتی از حضور امریکایی ها بیشترین جاسوسانش را زیر نام های مختلف جا به جا نمود و امروز بیشترین روشنفکران مزدور را در افغانستان در اختیار دارد. ایران به محقق، خلیلی، محسنی، کاظمی (بازماندگان حزب اقتدار ملی او)، بنیاد مسعود، جبهه ی ملی، شورای متحد ملی و ده ها موسسه ای که ظاهراً به امور خیریه مصروف اند، پول می دهد و از همه جالب تر این که دولت ایران هر ماه یک میلیون دالر «چای پولی» ارگ را نیز می پردازد و به این خاطر کرزی و اعوان و انصارش از مناسبات بسیار عالی خود با ایران صحبت می کنند. با این که امریکایی ها که دشمن ایران نامیده می شوند،

افغانستان را در اشغال کامل خود درآورده اند، اما ایران توانسته است از روابط خود با افغانستان سودهای کلانی به جیب بزند. بازارهای افغانستان مملو از کالاهای ایرانیست؛ ایران بیشترین مقدار آب هلمند را می مکد و قرار است آب آمو را از طریق هریرود به مناطق شمال خود برساند؛ از مسیر سرک حلقوی شمال با ازبکستان ارتباط تجاری برقرار کند و با فعال شدن بندر چاه بهار در رقابت با کراچی، خلیج فارس را به آسیای میانه وصل سازد. ایران توجه خاص جاسوسی، اقتصادی و سیاسی به غرب افغانستان دارد و با رشته های آب، برق و سرک، ولایات نیمروز، فراه و هرات را با خود وصل نموده، تلاش می نماید که در موارد دیگر هم این رشته ها را گسترش دهد و مترصد فرصت است که اگر روزی افغانستان تجزیه شود، سهم خود را از غرب افغانستان ببرد. ایران به شدت خواهان عمیق تر شدن بحران در افغانستان است و به این خاطر علاوه بر مزدوران کابل نشینش به طور خاصی برای گروپ های مزدور حزب الهی و طالبش کمک می کند و حال در رابطه ی نزدیک با القاعده نیز قرار گرفته است. با تمام این نفوذ، ایران از اشغال افغانستان به وسیله ی امریکا راضی نیست. زیرا ایران از مدت ها افغانستان را چون عراق، تاجکستان و لبنان به عنوان حوزه ی نفوذ بنیادگرایی کثیف خود تعیین کرده و درین راستا تلاش می نماید.

۸- پاکستان:

پاکستان در آغاز حمله ی امریکا به افغانستان (بعد از یازده ی سپتامبر) در وضعیت ناهنجاری قرار گرفت، چون طالبان در کنار این که منافع کمپنی های غربی را در نظر می گرفتند، منافع خود را نیز داشتند، اما از جایی که دولت و ارتش پاکستان در خدمت نظام امپریالیستی قرار داشتند و چون دلال منافع امپریالیست های غربی به رهبری امریکا عمل می کردند، لذا با اشغال افغانستان

مقداری از زورگویی و موقف پاکستان در منطقه کاسته شد. ولی چون جنرالان پاکستانی قلاده بندان امریکا و انگلیس اند، در کنار این که دوباره طالبان را احیا نمودند، در برابر خدمت گذاری به باداران امپریالیستی در کنار این که دست استثمار سرمایه را در بازارهای شان برای همیشه باز نموده اند (امریکایی ها بیش از ۲۷ درصد و انگلیس ها بیش از ۲۵ درصد سرمایه گذاری های خارجی پاکستان را می سازند)، امتیازاتی چون پرداختن مصارف نیروهای پاکستانی بر مرز و کمک هایی برای مدارس پاکستان کرده اند. پاکستان اکنون در روابط بسیار نزدیک اقتصادی با امریکا و انگلیس قرار دارد و از این که کرزی باری بر پاکستان اعتراض کرد و با رژیم پوقانه ای اش به پاکستان اعلان جنگ داد، وزیر خارجه ی امریکا به نحوی او را احمق خطاب کرد و نشان داد که میان این دو مزدور، تا هنوز پاکستان برایش اهمیت بیشتر دارد و بعد از آن که پپل و زرداری به قدرت رسید، روابط پاکستان و امریکا بیشتر جان و جگر شد.

کنفرانس بن، آغاز اسارت رسمی

کنفرانس بن، نقطه‌ی عطفی در اشغال کشور ما به حساب می‌آید. این کنفرانس راه «قانونی» ورود امپریالیست‌های خونخوار را به میهن ما باز کرد. درین کنفرانس که جمعی از کثیف‌ترین مزدوران و قلاده‌بندان امپریالیزم به دستور سیا و انتلجنس سرویس جمع شده بودند، مزدوران جهادی - تکنوکراتی بنام‌های ائتلاف شمال، پروسه‌ی روم، پروسه‌ی پشاور و پروسه‌ی قبرس را دور هم جمع کردند. نگاه ساده به شرکت‌کنندگان درین جلسه (یونس قانونی، مصطفی کاظمی، پاچاخان خُدران، عزیزالله واصفی، رحیم وردک، سیما سمر، همایون تندر، ستار سیرت، میرویس صادق، زلمی رسول، عارف نورزی، محمد ناطقی، اسحاق نادری، عزیزالله آصف محسنی، هدایت امین ارسلا، احمدولی مسعود، عزیزالله لودین، عباس کریمی، همایون جریر، انجنیر عبدالحکیم، رحمت‌الله موسی غازی، حامد گیلانی، آمنه افضل‌ی و سید حسین انوری) نشان می‌دهد جز آنانی که طی سی سال به این شبکه‌ها جبین ساییده‌اند، هیچ آدم آزادی در آن شرکت نداشت. این کنفرانس وظیفه داشت که قدم به قدم سیاست‌های اشغالگرانه‌ی امریکا را در افغانستان به تصویب برساند و آن را برای نوعی مشروعیت بخشیدن و سازمان دادن دولت مزدور در افغانستان به کار گیرد و برای این که به این نشست مزدوران عبای شرعی تری دوخته باشد، پای نماینده‌ی سازمان ملل را که چون موشی در دست خلیلزاد قرار داشت، نیز به آن کشاند. درین کنفرانس بر حضور هشت هزار نیروی آیساف در افغانستان نیز اشاره شد که بعد شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز بر آن مهر تأیید گذاشت. از جایی که این سازمان اکنون در زمینه‌های بسیاری در دست امریکا و متحدان آن قرار دارد که اگر چنین تصویری هم صورت نمی‌گرفت، باز هم امریکا به اشغال افغانستان

می پرداخت. در کنفرانس بن علاوه بر مزدوران معلوم الحال، ناظرانی هم دعوت شده بودند که شامل موسسات غیردولتی (داخلی و خارجی) می شد و از همانجا «تشکل های جامعه مدنی افغانستان» را شکل دادند تا آرام آرام این اشغال را در ذهنیت های مردم القاء نمایند.

نیروهای اشغالگر

عملیات نظامی امریکا که به نام «آزادی شکست ناپذیر» یاد می شد، در هفت اکتوبر ۲۰۰۱ در شمال کشور توسط تیم «فک شکن» امریکا که مرکب از ۱۳۰ افسر سازمان سیا و ۲۱۶ افسر نیروی ویژه ی امریکا بود، با حمایت مستقیم ائتلاف شمال آغاز شد. این ائتلاف قبلاً با اخذ ۷۳ ملیون دالر در تاجکستان، سود اشغال را گرفته بود. نیروهای امریکایی که با هدایت قوماندانان ائتلاف شمال مناطق پایگاهی طالبان را با جت های بی - ۵۲ بمباران می کردند و هم به بهای ۱۰ تا ۵۰ هزار دالر قوماندانان محلی طالبان را می خریدند، به زودی بر طالبان غالب شدند.

امریکا در ابتدا با جمعی از کشورهای اروپایی، کانادا، استرالیا و نیروهای چند کشور دیگر که جمعاً ۴۷ هزار نفر را در بر می گرفت، به افغانستان هجوم آورد. نخست نیروهای انگلیسی در میدان هوایی بگرام پیاده شدند که بعد امریکایی ها جانشین آنان در این میدان شده، علاوهً میدان هوایی قندهار و پنج پایگاه دیگر را هم در اختیار خود گرفتند و ۲۴ زندان را برای دستگیری مخالفان شان تدارک دیدند و به این ترتیب اشغال کشور ما کامل شد. بعد از آن که امریکایی ها و انگلیس ها عراق را اشغال کردند، امریکایی ها علاوه بر این که رشته های اصلی اشغال را در دست داشتند، پیمان ناتو را نیز درین اشغال شریک ساختند و بی جا نبود که رهبر چپ های آلمان «اسکار لافونته» با صراحت ابراز داشت: «ناتو که قبلاً اتحادیه ی دفاعی بود، حال به مجموعه ای مداخله جویانه تحت رهبری امریکا مبدل شده است». وی همچنان گفت که ما چنین اتحادیه ی دگرگون شده ای را نمی پذیریم که در همه ی دنیا مداخله کند و حقوق ملت ها را زیر پا کند. وی با صراحت ابراز داشت که در عراق و افغانستان حقوق ملت ها پامال و

این کشورها اشغال شده اند.

زمانی که ناتو رهبری عملیات در افغانستان را به دست گرفت، گراف این نیروها که شامل ناتو و شورای شراکت اور-اتلانتیکی (آلبانی، آذربایجان، کروشیا، فنلاند، مقدونیه و غیره) می شد، به این قرار بود:

ایالات متحده امریکا: ۱۹۰۰۰ نفر، انگلستان: ۷۷۵۰ نفر، آلمان: ۳۴۹۰ نفر، کانادا: ۲۵۰۰ نفر، ایتالیا: ۲۳۶۰ نفر، هالند: ۱۷۳۰ نفر، فرانسه: ۱۴۳۰ نفر، استرالیا: ۱۱۰۰ نفر و پولند ۱۰۲۰ نفر که بعد امریکایی ها نیروهای شان را به ۳۲۵۰۰ نفر افزایش دادند. فرانسه تصمیم به ارسال ۷۰۰ نفر دیگر گرفت. پولند هم افزایش ۱۰۰۰ نفر دیگر را در نیروهایش اعلان کرد و چک به ازدیاد ۲۰۰ نفر دیگر پرداخت. جمع نیروهای اشغالگر اکنون به ۷۱ هزار نفر رسیده، امریکایی ها ۳۲۵۰۰ سرباز در افغانستان دارند. قرار است امریکایی ها به زودی تعداد نیروهای شان را در افغانستان به ۴۰,۰۰۰ نفر به اندازه ی نیروهای ۴۰ هزار نفری خود در جاپان، کوریای جنوبی، تایوان، فلیپین و طهران برسانند. انگلیس ها هم گفته اند که در صورت ضرورت نیروهای شان را در افغانستان به ۱۴۰۰۰ نفر می رسانند. علاوه بر نیروهای فوق، امریکایی ها و انگلیس ها در کمپنی های محافظتی خصوصی بیش از ده هزار نفر سرباز مسلح دارند (مجموع نیروهای کمپنی های امنیتی داخلی و خارجی در افغانستان به ۲۷۵۰۰ نفر می رسد).

امریکایی ها چند بار اعلان کرده اند که تصمیم دارند تا ۹۰ سال دیگر در افغانستان باقی بمانند، اما انگلیس ها ماندن شان را تا پانزده سال عنوان کرده اند. امریکایی ها تا حال دو بار معاهده ی استراتژیک خود را با کرزی و سپنتا به امضا رسانده که در آن اشغال بی قید و شرط افغانستان تثبیت شده است. قرار

است این معاهده به شکل رسمی اعلان گردد.

با این آمار به زودی امریکا و انگلیس در افغانستان ۵۴ هزار سرباز خواهند داشت. همین اکنون تعداد نیروهای این دو اشغالگر از مجموع نیروی هفتاد هزار نفری که کشورهای «ضد تروریست» به افغانستان فرستاده اند، بیشتر می باشد. کشورهای اروپایی پیمان ناتو، کانادا و استرالیا که شامل این نیروها اند، همه گوش به فرمان امریکا اند و برای این که تصدیقی بر حضور «جامعه جهانی» در افغانستان نشان داده باشند، نیروهای این کشورها به افغانستان آورده شده اند. گذاشتن نام «جامعه جهانی» بر چند کشور اشغالگر در برابر دو صد و چند کشور جهان، جز مسخره کردن مردم افغانستان چیز دیگری نیست.

اشغال با سیل سلاح

اشغال افغانستان به وسیله ی امریکا و متحدان دیگر امپریالیستی اش که نام «جامعه جهانی» بر آن ها گذاشته شده، با تهاجم بیش از هفتاد هزار سرباز و تصمیم برپایی پایگاه های دائمی با ارسال سیل اسلحه همراه بود تا از یک سو خون زحمتکشان ما را بریزند و از سوی دیگر این اسلحه را ازین طریق در معرض آزمایش و فروش بگذارند و بازاریابی کنند. با ورود امپریالیست ها به افغانستان بیش از ۴.۷ هزار فقره سلاح و ادوات نظامی مختلف از مسلسل تا هلیکوپترهای تهاجمی، تانک، زره پوش و جت های شکاری وارد افغانستان شد. ارزش این تسلیحات در آغاز اشغال به ۲۱.۵ میلیارد دالر می رسید. با این که برخی از سلاح های امریکایی بنابر وضعیت جوی و طبیعی افغانستان قابل استفاده نبود و اسلحه ی کشورهای اروپای شرقی کارخانه های ترمیم نداشت، به زودی عدم کارآیی این سلاح ها که بسیاری آن ها قدیمی بود، روشن شد و به این صورت بیش از هفتاد درصد این سلاح ها از عرصه جنگ خارج و به جای آن ها سلاح های جدیدی وارد افغانستان گردید و هر چه جنگ تشدید می یابد، به همان پیمانه راه ورود این سلاح ها به افغانستان بازتر می گردد.

امریکایی ها جت های فانتوم و طیاره های پیشرفته ی بی سرنشین را وارد افغانستان نمودند. انگلیس ها از ۲۰۰۷ به این سو زره پوش های Jackal، موترهای ضد ماین خانواده Cougar، طیاره های بی سرنشین Repear و بم های خفه کننده ی ترموباریک را وارد هلمند نمودند. کانادا تانک های Leopard، هلیکوپترهای Chinook، موترهای مختلف و طیاره های بی سرنشین را به قندهار آورد. پولند، افغانستان را بهترین منطقه ی آزمایش تسلیحات اش قرار داده، زره پوش های سبک Razmuk، دستگاه دید در شب،

دستگاه های نشانه روی، هلیکوپترهای می-۱۱۷ و هلیکوپترهای می-۲۴ را به افغانستان وارد نمود. آلمان تانک های سبک و ضد ماین Fuchs را در کنار تسلیحات قبلی اش به افغانستان آورد. سویدن جت های Grepan را به افغانستان وارد کرد. رومانیا زره پوش های ۳-Piranha و زره پوش های پیشرفته ی ۲-Dingo را به افغانستان آورد. با ورود این سلاح و مهمات که حد سلاح های اشغالگران را در افغانستان از چهار و نیم هزار فقره به پنج و نیم هزار بالا برد، ارزش مجموعی آن ها به ۵۶ میلیارد دالر رسید. این همه سلاح و مهمات که افغانستان را به زرادخانه ای مبدل ساخته، نشان می دهد که امپریالیست ها با تمسک به «مبارزه با تروریسم» افغانستان را به محلی برای نمایش کاربرد تسلیحات شان انتخاب نموده و ازین طریق بازارهای شان را در جهان گرم می سازند.

سازماندهی اردوی ملی

اردوی ملی که یکی از ابزارهای مهم سرکوب اشغالگران در آینده به حساب می آید، برای استقرار دایمی نیروهای اشغالگر، سر پا نگه داشتن رژیم مزدور، دفاع از استثمار توسط کمپنی های امریکایی و سرکوب توده های مردم افغانستان بسیار مهم می باشد. در شرایط کنونی این اردو در برابر پیشروی طالبان نقش مهمی ایفا می کند. اردوی ملی به تدریج شکل گرفت. امریکایی ها ابتدا نیروهای ایلجاری مجاهدین را از اردو خارج کردند و بعد افراد خلقی - پرچمی را نیز به نام تنقیصی از آن اخراج نمودند، گرچه این افسران ناآگاه ازین که بعد ازین آنان را به مزدوری نمی پذیرند و دور مزدوری آنان در گل گذاری مقابل تانک های روس ها از میان رفته است، حدود ۶۰ بار دست به تظاهرات زدند، اما کوچکترین جوابی نشنیدند.

ابتدا تعداد افراد این اردو ۴۰ هزار نفر تعیین شد، اما بعد آن را ۷۰,۰۰۰ و اینک در نشست بخارست سران کشورهای ناتو، تعداد آن را ۱۲۰ هزار نفر تعیین کردند. اردوی ملی که امریکایی ها مسوولیت آموزش نظامی و مصارف آن را به عهده دارند، سالانه ۹۰۰ میلیون دالر می باشد. علاوه امریکایی ها برای این اردو، قرارگاه ها و قشله های پیشرفته ای را در سراسر کشور در دست ساختمان دارند و تا حدی آن را مسلح نموده اند. قرار است امریکایی ها آرام آرام امنیت تمام افغانستان را به این اردو بسپارند. در حال حاضر از چند طریق به اردوی ملی توجه می شود:

افسران بلند پایه و پایین رتبه ی اردوی ملی باید از نظر فکری به کسانی مبدل گردند که معتقد به ایدیولوژی بورژوازی باشند و تعلیمات و تحصیلات خاصی

را بگذرانند. به این خاطر گروپ های مختلف افسران این اردو به امریکا و انگلستان می روند و تربیت سیاسی می یابند. امریکایی ها سطح تسلیحاتی این اردو را آهسته آهسته بالا می برند. زیرا موازی با اعتمادی که به این اردو پیدا می کنند، برای شان سلاح و مهمات می دهند. اردوی ملی از چندی به اینسو در عملیات های دلخواه امریکایی ها شرکت می کند و تا حدی جمع و جور شده است. اردوی ملی در آغاز به وسیله ی سلاح های چینی مسلح گردید. قوماندانان امریکایی که در عراق و افغانستان به فساد بی نظیری آلوده می باشند، با یک کمپنی امریکایی به نام «I.E.Y» که جوان ۲۲ ساله ای در رأس آن قرار دارد، به ارزش ۳۰۰ میلیون دالر قرارداد سلاح های چینی را بستند. این سلاح ها که در ۱۹۲۲ در چین ساخته شده و سال ها کارایی خود را از دست داده بود، وقتی به اردوی ملی تحویل داده شد، به زودی معلوم گردید که با آنها نمی توان جنگید، لذا امریکا در سال گذشته برای اردوی ملی سی هزار میل سلاح «ام-۴» و «ام-۱۶»، ۱۲ بال هلیکوپتر، هشت هزار زره پوش و هشت هزار موتور رنجر خریداری کرد و چند کندک کماندو را نیز آموزش داد.

افراد اردوی ملی که در اول با ترکیب قومی و سمتی آمده بودند و مناسبات تنظیمی در آن مشهود بود، حال امریکایی ها در تلاش اند تا این ترکیب را تغییر دهند و همه ی این افراد را زیر قومانده ی واحد جنرالان وابسته به خود تبدیل سازند. این پروسه گرچه تمام نشده، ولی تا حدی پیش رفته است. وظایف اردوی ملی آرام آرام از وظایف پولیس جدا می گردد. اکنون در بسیاری از عملیات شهری، سربازان این اردو شرکت نمی کنند و تا وقتی مسایل امنیتی در شهرها جدی نشود، اردوی ملی در آن ها مداخله نمی کند. معاش افسران و سربازان اردوی ملی در زمان های معینی (موازی به اعتماد امریکایی ها) بیشتر

می شود. وضعیت لباس، خوراک، تعلیم و تحصیل سربازان و افسران آن در مواقع معین بهبود می یابد.

به این ترتیب اشغالگران در زیر سایه ی اشغال، چنین نیرویی را سازماندهی می کنند که در آینده امنیت کل کشور را به آن بسپارند و خود در پایگاه های دائمی شان مثل ۷۳۷ پایگاه دیگر به آرامی جابجا شوند و به ستراتیژی آسیایی و استثمار کشور ما برسند.

امنیت ملی

«امنیت ملی» یکی از ابزارهای دیگر و مهم امریکایی ها در اشغال افغانستان می باشد. این سازمان که سرسپرده ترین جاسوسان را گرد آورده است، بسیاری آنان و طنفروشان اهماله شده ی خلقی- پرچمی می باشند و مثل دوران اشغال روس ها، از دل و جان کار می کنند و چون سگک پاسبان منافع امپریالیست ها جان می کنند. افراد شورای نظار در کنار امرالله صالح رئیس امنیت ملی نیز بخش مهمی از کارکنان این ارگان را می سازند و گفته می شود که تعداد اعضای آن در کابل به هشت هزار نفر می رسد. رهبری «امنیت ملی» کاملاً در دست امریکایی هاست و هر ماه سه ملیون دالر پول به آن می پردازند. بخشی ازین شبکه را انتلجنس سرویس انگلستان آموزش می دهد و تمویل می کند. «امنیت ملی» علاوه بر این که ریاست جمهوری، وزارت خارجه، وزارت داخله، رسانه های همگانی و ارگان های دیگر را در داخل کنترل می کند، در تعیین ماموران سفارتخانه ها و کنسولگری ها نقش مهمی دارد. این شبکه از طرق مختلف افراد سیاسی را زیر کنترل داشته، اسنادی چون مکالمه های تلفونی، اسناد دفتری، رابطه ی سفارتخانه ها، عکس و مصاحبه ها را بانک می نماید.

«امنیت ملی» افراد مسلح خاص خود را دارد؛ اجنت های آن در جاهای مختلف مصروف تعقیب افراد خاصی بوده، حرکت های مشکوک را زیر نظر می گیرند؛ زندان ها، شفاخانه ها، مهمانخانه ها و محل های رفت و آمد خاصی دارد؛ بسیاری از اعضا و کادرهای آن در امریکا و انگلستان درس جاسوسی می خوانند و همیشه در رفت و آمد به خارج قرار دارند. «امنیت ملی» در مصارف خود بسیار مستقل می باشد و در موارد بسیاری به کسی پاسخگو نیست و پول های بسیاری را به مصرف می رساند. در شرایط کنونی کار «امنیت ملی» بیشتر به مرزها و مبارزه

با طالبان در پاکستان متمرکز می باشد. علاوه‌تاً افراد، تشکلات و سازمان های سیاسی را زیر نظر دارد که در مواقع ضرورت با آن ها برخورد می کند. انقلابیون باید از حالا مقابل این ارگان حساس باشند و پنهانکاری را رعایت کنند. مردم ازین سازمان به شدت نفرت دارند و آن را چکیده ای سازمان کثیف خاد می دانند، به این خاطر اعضای این سازمان در حضور مردم کم تر به خاطر مخفی نگه داشتن هویت شان و بیشتر به خاطر نفرت مردم خود را پنهان نگه می دارند.

سرمایه گذاری

قبل از کودتای هفت ثور و نفوذ سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان، با این که رژیم های پوسیده ی شاهي بر حاکمیت کشور ما سوار بودند، اما در تولید صنعتی کوشش هایی صورت گرفته بود که بیشتر با سرمایه گذاری های دولت همراه بود.

نساجی نخی هرات، قندهار، توسعه نساجی بلخ، چاریکار، پلخمري، میمنه، بگرامی و جلال آباد؛ پشمینه بافی و تار پشم برای قالین بافی کابل، قندهار، مزارشریف و هرات؛ شیشه سازی و چینی سازی کابل، قندوز و غزنی؛ کانسرو میوه و سبزی قندهار، هرات، جلال آباد و بغلان؛ تولید قند و شکر بغلان دوم (لبلبو)، هرات، میمنه و جلال آباد (نیشکر)؛ جن و پرس پخته با تیل و روغن کشی قندوز، گرشک، هلمند، بالامرغاب و میمنه؛ تولید سمنت قندهار، هرات، جلال آباد، پلخمري؛ چرمگری هرات، قندهار، مزارشریف و غزنی؛ گاز مایع شیرغان و همچنان کودوبرق مزار، کاستک سودا و پلاستیک سازی اندخوی؛ تولید ۶۰ میلیون کیلووات برق برای تنویر و انکشاف صنایع کوچک در ۳۰۰ ولسوالی؛ تولید کاغذ از پخته لنتر و ضایعات فابریکه های نساجی نخی؛ تولید چدن، سیخ گول تعمیراتی، آهن گادر تعمیراتی، آهن چادر، آهن چدن (سالانه صد هزار تن برای ایران)؛ مطبوعه ی چاپ و نشر؛ کارخانه های جنگلک؛ حجاری و نجاری؛ سیلوه های کابل، قندهار، هرات، پلخمري، مزار و غیره در کشور فعال بود. این همه کارخانه ی تولیدی در جریان جنگ های ۳۰ ساله یا از میان رفت یا در اثر سیاست بازار آزاد در معرض فروش قرار گرفت که به علت تولید کوچک و هم مورد هجوم قرار گرفتن بازارهای کشور، جز فابریکه ی سمنت پلخمري که برای ۴۰ سرمایه دار وابسته، با معادن زغال سنگ کرکر و دودکش

به فروش رسید (این زغال سنگ که فی تن ۸ دالر از دولت خریداری شده تا برای تولید سمنت به کار برده شود، اما این سرمایه داران آن را استخراج کرده به پاکستان قاچاق و فی تن به ۱۵۰ دالر به فروش رسانده اند)، دیگر اثری از این کارخانه ها باقی نماند.

اشغال کشور ما که با سیاست بازار آزاد همراه است، کمپنی های غربی تلاش می نمایند که از استثمار زحمتکشان افغانستان هر چه بیشتر سود بکشند. تا حال بیشترین سرمایه گذاری ها در بخش ساختمانی بوده که به چهار میلیارد دالر می رسد. بخش اعظم این چهار میلیارد دالر در کابل سرمایه گذاری شده و شامل شهرک سازی و هتل سازی می باشد. به طور نمونه شهرک آریا که مربوط یک کمپنی امریکایی است، در آن دو افغان با سرمایه ی کوچک به شکل دلال کار می کنند و ۱۶ درصد آن را شاروالی کابل تصاحب می شود. علاوهً در بخش های بانکداری، مخابرات و هوایی ملکی نیز سرمایه گذاری صورت گرفته است. تمام این سرمایه گذاری ها که ظاهراً به نام بخش خصوصی صورت می گیرد، دم شان زیر پای کمپنی های غریبست و هیچگونه بار تولیدی ندارد. این کمپنی ها تلاش می کنند که افغانستان را به جامعه ی مصرفی و وابسته مبدل نمایند. یگانه کارخانه ی تولیدی که درین چند سال به فعالیت آغاز کرده، کارخانه ی سمنت سازی پلخمری است که در آن ۴۰ سرمایه دار خصوصی به ارزش ۴۰ میلیون دالر سرمایه گذاری کرده برخی ازین پول ها حاصل مواد مخدر می باشد. این کارخانه تا حال قادر نشده است که به تعادل اصلی تولید برسد.

دولت افغانستان که صلاحیتی در برابر امریکایی ها ندارد، درین بخش گوش به فرمان تر عمل می کند. معادن آهن، یورانیم، مس، گاز و نفت از ثروت هایی

است که کمپنی های مختلف به چپاول آن ها چشم دوخته اند. اما این کمپنی ها مایل اند که قبل از دست یازیدن به این ذخایر با ادامه ی جنگ با القاعده زمینه ی نفوذ در کشورهای دیگر و باجگیری از آن ها را مساعد سازند. مواد مخدر و آثار باستانی از ثروت های افسانوی کشور ماست که آماده ی بهره برداری بوده، علی العجالة عاید سرشاری ازین دو بخش را به دست می آورند. سود حاصله از تریاک سالانه ۴۰۰ میلیارد دالر چیزی در حدود بودجه ی نظامی سالانه ی امریکا است. اساساً امریکا و انگلیس در کنار تمسک به مبارزه بر ضد تروریسم و اشغال افغانستان به عنوان چهارراه آسیا، به خاطر کنترل مواد مخدر به افغانستان آمده اند. این را نویسنده ی امریکایی کتاب «جنگ و جهانی شدن» به وضاحت توضیح می دهد که امریکا و انگلیس اساساً برای ثروت های منطقه، که نفت عراق و هیروین افغانستان را در بر می گیرد، به این دو کشور آمده اند.

«یواس ای آی دی» یا اداره انکشافی بین المللی ایالات متحده امریکا همانطوری که در توسعه ی نفوذ امپریالیستی ایالات متحده در کشورهای دیگر جهان فعال بوده، در افغانستان نیز بسیار فعال می باشد. این موسسه ظاهراً سرمایه گذاری های خصوصی را در افغانستان کمک می کند، مصارف اتاق های تجارت را می پردازد، زنان تجارت پیشه را کمک می کند، برای رسانه ها پول می پردازد (برای تلویزیون طلوع پنج ملیون دالر داد)، اکثر پروژه های بازسازی زیر نظر آن قرار دارد، برای احیای بخش معارف و تحصیلات عالی کمک می کند و به این ترتیب این موسسه ی امریکایی که در پشت پرده، سیا آن را هدایت می کند، درین چند سال توانسته است بخش های بسیاری را زیر پوشش بگیرد. این موسسه بیشترین کمک را به نهادهای «جامعه مدنی» می کند، کمک هایی که به وسیله ی سیا از طریق سفارت امریکا صورت می گیرد.

بیشترین توجه امپریالیست ها در قدم اول به سیستم مخابراتی افغانستان است که تا حال حدود هفتصد ملیون دالر بر آن سرمایه گذاری شده است و حال حدود پنج ملیون نفر به تلفیون موبایل دسترسی دارند. این کمپنی ها ماهانه بیش از ۲۰ ملیون دالر عاید دارد و به سرعت در حال گسترش می باشد. سرمایه داران تلاش دارند تا افغانستان را بیش ازین به شبکه های مخابراتی منطقه و جهان وصل سازند و این برای چارراهی چون افغانستان در نزد این کمپنی ها بسیار مهم و با اهمیت می باشد. بیشترین بخش عاید کمپنی های امپریالیستی که سود خالص برای شان تولید می کند، همین کمپنی های مخابراتی می باشد. مصارف اعلانات در ۲۰۰۷ به ۲۰ ملیون دالر رسید و سال به سال بیشتر می گردد.

بعد از بخش مخابرات، بیشترین توجه سرمایه داران امریکایی به بانک های افغانستان می باشد. نظام بانکی افغانستان که به سرعت در جهت تسلط قرار دادن پول، تولید و تجارت برای تشکیل الیگارشلی مالی و بورژوا کمپرادوری به پیش می رود، از بخش هایست که این کمپنی ها به آن ها توجه جدی دارند. بعد از اشغال، در کشور ما ۱۶ موسسه ی بانکی به فعالیت مشغول است که در آن سه بانک دولتی، هشت بانک خصوصی و پنج نمایندگی بانک خارجی فعالیت دارد. تعداد نمایندگی ها وسایر تسهیلات بانک های تجارتهی موجود در کشور عبارت است از:

نمایندگی ها با ساحه ی فعالیت غیر محدود : ۱۲۷

نمایندگی ها با ساحه ی فعالیت محدود : ۵۶

ماشین های خود کار صرافی (ATM) : ۲۷

دفتر رابطه بانک های خارجی : ۲

مجموع : ۲۱۲

بر علاوه ی شاخه ها و نمایندگی ها و مراکز بانک های تجارتي، حدود ۷۴ شاخه ی بانک مرکزی نیز مصروف کار می باشد. تسهیلات مربوط به بانک های تجارتي در ۲۰ ولایت و شهر کابل وجود دارد. ضمناً تا حال ۱۰۱ جواز خدمات پولی و ۳۳۰ جواز صرافى در سرتاسر کشور داده شده است که از آن جمله ۱۷۴ جواز مربوط ولایت کابل می باشد.

قروضی که تا حال از سوی بانک ها پرداخته شده است، عبارت است از:

قروض تجارتي: ۸۹.۸۴ درصد

قروض زراعی: ۰.۱۷ درصد

قروض کوچک برای مصارف شخصی: ۲۵.۲ درصد

قروض رهايشی برای اشخاص: ۲.۳۸ درصد

سایر قروض: ۳۶.۵ درصد

از روی وجوه قرضى بالا به روشنى دیده می شود که سطح سرمایه گذاری در بخش زراعت بسیار پایین می باشد، اما به تجارت توجه بسیار صورت می گیرد. درین قروض تولید صنعتی جایی ندارد، چون امپریالیست ها به هیچ عنوان نمی خواهند که سطح تولید صنعتی را در کشورهای تحت اشغال شان بالا ببرند، زیرا این مسئله وابستگی این کشورها به امپریالیست ها را کاهش می دهد.

دارایی تمام بانک ها تا آخر سال ۱۳۸۶ بر چهارده میلیارد افغانی بالغ می گردد که بیشتر آن ها سپرده های مردم می باشد. مفاد این بانک ها در یازده ماه اول سال ۱۳۸۶ بالغ بر ۹۰۹ میلیون افغانی بوده که ازین پول بانک های خارجی چندین برابر سود برده اند.

بانک های داخلی ای که در افغانستان فعال است، تا دلو ۱۳۸۶ عبارت است از:

شماره	نام بانک	نقدیات کارهای داخلی	نقدیات کارهای خارجی	نقدیات اداری و مالی	نقدیات قرضه و سرمایه
۱	بانک انکشافی افغانستان	۶۶	۰	۱۳۰۰	۴۱
۲	کابل بانک	۱۶۹۷	۳۱	۲۰۳۵۰۹	۴۳۵
۳	عزیزی بانک	۱۹۷	۱۰	۱۲۳۳۶۲	۱۴۷
۴	بانک ملی افغان	۵۰۵	۰	۳۷۲۸۷	۲۱۷۵۹
۵	پشتی بانک	۴۲۲	۰	۱۲۵۰	۶۰
۶	افغان پوینت بانک	۲۰	۵	۲۵۵	۱۵
۷	بانک بین المللی افغانستان	۱۵۵	۷	۷۱۲۲	۱۹۷
۸	فریت مایکرو فاینس بانک	۵۰۱	۶	۱۲۰۰۰	۲۲۲۲۹

تا ماه دلو سال ۱۳۸۶ مجموع سرمایه های بانکی افغانستان ۷۹ میلیارد افغانی را که معادل ۱.۶ میلیارد دالر می شود، نشان می دهد. در طول سال ۸۶، گروپ بانک های خصوصی در افغانستان ۵۶ درصد رشد، بانک های خارجی ۳۳ درصد و بانک های دولتی هشت درصد را نشان می دهد. درین میان از مجموع دارایی های بانکی ۷۵ درصد سرمایه مربوط بانک های خصوصی، ۱۶ درصد مربوط بانک های خارجی و هشت درصد مربوط بانک های دولتی می باشد که از مجموع ۷۵ درصد در بانک های خصوصی، ۳۷ درصد آن مربوط کابل بانک می باشد.

بانک های داخلی که برخی از آن ها به عنوان شاخه هایی از بانک های بزرگ سرمایه داری مخصوصاً بانک جهانی عمل می کنند، کومرز بانک آلمان (دومین بانک آلمان) از طریق کابل بانک و عزیزی بانک پول های سپرده شده ی مردم را به گردش جهانی پول با ۳۶ درصد سود به نفع خود دوران می دهد، در حالی که برای مردم شش درصد سود آن را می پردازند و به این طریق از پیشرفت تولید در افغانستان جداً جلوگیری می کنند. این بانک ها علاوه بر این که افغانستان را به جامعه ی مصرفی مبدل می سازند، فقر و بیکاری بیشتر توده ها را بار آورده، ساکنان آن را هر چه بیشتر زیر خط فقر می رانند.

توجه به سرمایه گذاری خصوصی و تبدیل عده ای از تاجران به دلالان سرمایه های غربی از کارهایی است که به سرعت در حال توسعه می باشد. داوی لمیتد دلالی بتری وارتا، تیل طیاره و تراکتورهای فرگوسن انگلیسی؛ بشیری لمیتد دلالی مبالیل توتال فرانسه و جنراتور یکی از کمپنی های چینی؛ الکوزی لمیتد دلالی سگرت پابن، چای و روغن کوریای جنوبی؛ بیات دلالی افغان بیسیم؛

حیب گلزار لمیتد دلالی کوکاکولا؛ زراب ها دلالی سگرت دن هل و غیره و ده ها دلال دیگر نمایندگی کمپنی های موتر جاپانی، موترسایکل، واترپمپ، ساختمانی، دوا، آب معدنی، سوپرکولا و غیره را به عهده دارند و ازین طریق ماهانه ملیون ها دالر به حیب می زنند که این وضعیت هرچه بیشتر در حال گسترش می باشد.

جامعه ی مدنی

یکی از ابزارهای مهم نفوذ امپریالیزم در کشورهای تحت اشغال، جامعه ی مدنی آن هاست. این جامعه که مدینه ی فاضله ی روشنفکران بورژوا و وابسته به امپریالیزم می باشد، با نهادهایی چون حقوق بشر، دموکراسی لیبرال، آزادی بیان، رسانه های آزاد، انتخابات، حمایت از حقوق زن، احزاب قانونی، بازار آزاد، کمپنی ها، مدرنیزم، پلورالیزم، انجوها و غیره تمثیل می گردد. این نهادها در چارچوب نظام و اصول لیبرالیزم بورژوایی فعالیت دارند و خود را مکلف به اجرای قوانین بورژوایی دانسته، خارج از آن تمام قوانین مطروحه را مردود می دانند. تمام آزادی هایی که در بالا نام برده شد، بی حد و حصر نبوده، به وسیله ی تیوریسن های سرمایه داری حمایت و هدایت می گردد. به این خاطر باید با اهداف امپریالیست ها توافق و همخوانی داشته باشند، در غیر آن یک تنگه کمک ندیده، با تحدیدهای مرئی و نامرئی روبرو می گردند. ایالات متحده امریکا، انگلیس، فرانسه و امپریالیست های دیگر با این ابزارها در پنج قاره ی جهان نفوذ می کنند. کشتار دو میلیون رواندایی و بیش از دو میلیون سودانی را فرانسوی ها، ۲۵۰ هزار یوگوسلاویایی، یک و نیم میلیون عراقی و ۵۰۰۰۰ هزار افغان را امریکایی ها و انگلیس ها با شعار جامعه ی مدنی به سر رساندند و اکنون این اشغالگران در بسیاری از کشورهای جهان با این ابزار به اشغال شان ادامه می دهند.

کشورهای اشغالگر قبل از اشغال افغانستان، جواسیسی را درین راستا پرورش داده، با تشکیل انجوها عضو گیری هایی در میان آن ها نمودند، این در حالی که عده ای در کشورهای غربی قبلاً پرورش یافته، به مجرد سقوط امارت طالبان یک باره در هر کنج و کنار چون سمارق رویدند و به گستراندن تیوری های

جامعه‌ی مدنی با معاش‌های بلند دالری و یورویی به فعالیت آغاز کرده و در القای مقوله‌ی «جامعه‌ی جهانی» عوض اشغال توسط امپریالیست‌های خونخوار و با این توجیه که آمدن امریکایی‌ها به افغانستان «موهبتی» است که نصیب افغان‌ها شده، به جان‌کشی شروع نمودند. افراد این نهادها که جرثومه‌های کثیف توجیه تجاوز و بیدادگری‌های اشغالگران‌اند، از قتل و کشتاری که توسط نیروهای متجاوز بر توده‌های مردم می‌رود، از فقر و بدبختی، از بیکاری و فرار نیروهای کار به خارج، از فساد گسترده، از دست داشتن این نیروها در مواد مخدر و صدها جنایت دیگر که با این اشغال نصیب مردم ما شده است، نه تنها اعتراضی نمی‌کنند، که وظیفه دارند تمام این نارضایتی‌ها را به گردن خود توده‌ها و «ناآگاهی‌ها و نادانی‌های» آنان بار کنند. آنان چپ و راست این اشغال را «فرصت طلایی» می‌نامند و در رسانه‌ها کوشش می‌کنند که ضرورت این «حضور» را برای مردم بازگو کنند و مردم شکر بکشند که اگر این امریکایی‌ها در افغانستان نباشند، این همه «پول» و «نجات از طالبان» برای شان میسر نخواهد شد. افراد این نهادها به طرق و گونه‌های مختلفی در بدل این خدمات پول می‌گیرند و هر روز به تعداد این افراد چه از طریق کسانی که از غرب می‌آیند و چه آنانی که جدیداً در داخل افغانستان به این وظیفه گمارده می‌شوند، اضافه می‌شود و چون چوبدست اشغالگران در هر جایی که ضرورت باشد، فرستاده می‌شوند. فعال‌ترین آنان عضو شبکه‌های جاسوسی سیا و انتلجنس سرویس می‌گردند. مقرری‌های بسیاری از آنان مرموز و برای بسیاری غیرمترقبه می‌باشد. گاه رییس اداره‌ی تحقیقاتی، گاه والی و وزیر، گاه رییس فلان بخش رسانه‌ها، گاه رییس انجو، گاه معین، گاه مسوول فلان بخش لویه جرگه و جرگه‌ی منطقوی، گاه مسوول فلان بخش یوناما، گاه آمر فلان دفتر ریاست جمهوری،

گاه سفیر و آتشه و غیره تعیین می شوند. سالی چند بار به خارج سفر می کنند، پیوسته بر مدارک تحصیلی شان افزوده می گردد، معاش های شان برای همیشه مخفی می ماند، مالک خانه های لوکس، موترهای آخرین مدل و نشست و برخاست شان همیشه در لوکس ترین هتل ها و رستوران هاست. زبان خارجی، دریشی های لوکس و نکتای پوشی از مشخصات اصلی آنانست. اصطلاحات خاصی چون بی طرفی، کپسیتی بلدینگ، پروپوزل، سی وی، ورکشاپ، انترویو، تعادل، جهانی اندیشیدن و غیره ورد زبان شان می باشد. از کلماتی چون استقلال، وطن دوستی، خدمت به خلق، توده های مردم، خیانت و غیره شدیداً نفرت دارند؛ دشمنان خونی کمونیزم بوده، بیسوادترین آنان تلاش می نمایند که نه تنها در برابر علم مارکسیزم به مقابله برخیزند، که اگر بوی چنین تفکری به مشام شان برسد، چون سگان پاسبان با تمام قوا به مقابله در برابر آن بر می خیزند و باداران شان را متوجه خطر آن می نمایند. ابزار جامعه ی مدنی امریکا در کشور ما تا حال مصارف بسیاری داشته، بیشترین این پول ها از طریق «یواس ای آی دی» و سفارت امریکا که زیر نظر مستقیم سیا قرار دارد، انجام می گیرد.

«جامعه جهانی» و پیامدهای آن در افغانستان

امنیت مردم: طی هفت سالی که کشور ما به اشغال امپریالیست های خونخوار درآمده، مردم افغانستان بدتر از گذشته در ناامنی کامل به سر می برند. اشغالگران، تفنگ بدستان جهادی و طالبانی بر جان و مال مردم بدمستی می کنند و در هر نیم ساعت یک نفر به قتل می رسد؛ روزانه ده ها مورد اختطاف اطفال، دختران و تجاوزهای دستجمعی بر دختران حتی پنج ساله صورت می گیرد. در رأس نیروهای مزدور امنیتی یا شرفباختگان جهادی و یا خلقی - پرچمی ها قرار دارند. کشتارهای دستجمعی از سوی امپریالیست ها و عملیات های انتحاری از سوی طالبان تمامی مردم را بر زندگی شان بی باور ساخته، ۹۹ درصد مردم ازین بابت شدیداً ناراضی می باشند. عامل تمام این بدبختی ها را همین «جامعه ی جهانی» یا امپریالیست های امریکایی، انگلیسی می دانند. در حالی که جنایتکاران طالب در میان مردم خود را منفجر می سازند، امپریالیست های اشغالگر با بمباران های کور درجن درجن مردان، زنان و کودکان افغان را توتۀ توتۀ می سازند و به این صورت مفهوم «فرصت طلایی»، «مدال ها» و «جامعه ی مدنی» امپریالیستی را برای مردم ما بیان می دارند. دولت مزدور نیز به فرمایش بادرانش قیمت مرگ هر افغان را ۲۰۰۰ دالر تعیین کرده که قیمت ۲۰ افغان فقط معاش یک ماهه ی یک مشاور امریکایی یا انگلیسی می شود. قتل ۱۰۰۰ نفر در بمباران پنجوایی، ۲۰۰ نفر در بغران، ۴۰۰ نفر در ژیری، ۴۹ نفر در زرمّت که امریکایی ها اجساد شان را به چاه ها انداختند، ۴۷ نفر در هسکه مینه که عروس با دست های خنابسته تکه تکه شد، ۱۶ نفر در فارم غازی آباد، ۲۰ نفر در تگاب، ۱۸ نفر در بکوا، ۶۰ نفر در زیرکوه شینند، ۲۷ نفر در دره ی پیچ، ۹۰ نفر در عزیز آباد شینند، ۱۹ کارگر در نورستان، ۳۷ نفر در شاه ولیکوت، ۱۴ نفر در خوست و ده ها مورد دیگر که

ماهیت واقعی تجاوز را به نمایش می گذارد.

جامعه ی مدنی ها، مدال گیران، تکنوکرات های جاسوس و دیگر مداحان امپریالیست ها در برابر این همه جنایت بی شرمانه سکوت می نمایند و حتی کرزی نیز شاه شجاع وار که در آخرین روزهای تجاوز انگلیسی «فتوای جهاد» را صادر کرد، ولی مردم او را با انگلیس ها یکجا به عدم فرستادند، درین روزها از بی صلاحیتی و شباهت دولتش با دولت مزدور تره کی شکوه سر می دهد. بسیاری به این باورند که دوران او نیز به سر رسیده و شاید دوستان «جامعه ی جهانی» اش، او را نیز ضیالالحق وار برای ابد خاموش سازند. تاوان این کشتارها را فقط توده های مردم می پردازند و مزدوران آستانبوس در پشت دیوارهای بلند سمنتی مصون بوده و پاسپورت های شان آماده در گوشه های جیب شان گذاشته شده است. اخیراً چهار جنایتکار مسلحی که به ناموس دختر نه ساله ای تجاوز کرده بودند، بی شرمانه با فرمان کرزی رها شدند و جنایتکار معروفی چون تیمور از زیر چوبه ی دار رهایی یافت.

زورگویی، قتل، غارت، بداخلاقی و بی قیمتی توده های مردم اساساً سرشت سرمایه داری را می سازد که اگر بر این وسایل جهت استقرار سلطه ی استثماری خود تکیه نکند، در جهان، امپریالیستی وجود نخواهد داشت. مفهوم حضور جامعه ی جهانی اگر صرف درین موارد در افغانستان ارزیابی گردد، جز همان خونخواران امپریالیست چیز دیگری نیستند که کوچک ترین خوش و بش با آن ها مهر تأیید گذاردن بر تجاوز، اشغال و این همه جنایات به حساب می آید.

فساد اداری: لنین پیشوای کبیر پرولتاریای جهان، سرمایه داری انحصاری را جامعه ی چال و فریب که در آن جز به دست آوردن منفعت و پول، هیچ اخلاق

انسانی وجود ندارد و پر از فساد، ناهنجاری، انارشی، تزویر و لاقانونی است، تعریف می نماید. به طور نمونه امروز در انگلستان که یکی از دو اشغالگر کشور ماست، سالانه به ارزش ۲۰ میلیارد پاوند دزدی می شود که این را مردم افغانستان اینک با تمام وجود لمس می کنند. سرمایه داری با بازار آزاد و دموکراسی، فساد را به کشور ما آورده که تاریخ نظیر آن را به یاد ندارد. منابع خود سرمایه داری اعلان می دارند که در افغانستان سالانه ۴۰۰ میلیون دالر دزدی و اختلاس می شود، در حالی که این رقم کاملاً غیرواقعی است، زیرا این منابع تلاش می نمایند که این همه دزدی و اختلاس را فقط به گردن اداره ی مزدور افغانستان بیاندازند. این دولت که مولود حرامزاده ی اشغالگران است، اگر تا این حد در دزدی و اختلاس غرق باشد، معلوم است که کمپنی های سرمایه داری غربی درین میان چقدر در فساد غرق خواهند بود.

کمپنی سلاح فروشی «EIY» به فرمایش وزارت دفاع امریکا که جنرالان فاسد پنتاگون آن را به امضا رساندند، به ارزش ۳۰۰ میلیون دالر سلاح و مهمات برای اردوی ملی تهیه نمود که بعداً معلوم شد سلاح های تهیه شده از کیفیت نازل برخوردار است. سرک میدان هوایی کابل که قرارداد آن ابتدا با یک کمپنی سرک سازی امریکایی بسته شد و بعد این کمپنی امتیاز آن را به یک کمپنی افغان فروخت، ظاهراً بر هر کیلومتر آن دو میلیون یورو مصرف شده است که این مصرف از چهار برابر حد متوسط مصرف آن بالاتر نشان داده شده است. زایشگاه خیرخانه که ابتدا توسط یک کمپنی وابسته به سازمان ملل اجاره شد و بعد پیاپی چهار بار به کمپنی های افغانی به فروش رسید، کمتر از چهل درصد پول اختصاص یافته بر این شفاخانه به مصرف رسید و بقیه به جیب این پنج کمپنی خارجی و داخلی فرو رفت. امریکایی ها برای قیرریزی شاهراه عمومی

کابل - قندهار سه برابر پول اصل مصرف را از عربستان سعودی و جاپان گرفتند. این جاده بعد از یک سال دچار پرابلم های جدی ساختاری شد. از روزی که «جامعه ی جهانی» به افغانستان تجاوز کرده تا حال چهار میلیون جریب زمین دولتی و زمین های مردم توسط زورمندان شریک و مزدور این «جامعه ی جهانی» چپاول شده است. امروز ۹۰ درصد پول هایی که از جیب مردم افغانستان به نام های مختلف کشیده می شود و پول هایی که به نام کمک به افغانستان می آید، دوباره به جیب کمپنی ها و یک درصد زورمندان اداری، جاسوسان و دلالان فرو می رود. در بدل چند متر مربع زمین ملکیت وزارت دفاع که برادران فهیم و خلیلی برای آن در بدل ۴۰ هزار دالر قباله ی جعلی ساخته بودند، به قیمت ۶۵۰۰۰۰ دالر به فروش رساندند و برای اعمار آن حداقل دو بار شاروال کابل ۶۰ هزار دالر رشوه گرفت. عزت الله واصفی که بعد رییس مبارزه با فساد اداری شد، وقتی در فراه والی بود، ماهانه ۳۰ هزار دالر از رییس گمرک آن ولایت «حق» می گرفت و ۳۰۰ هزار لیتر تیلی که ایران برای زارعان آن ولایت «کمک» کرده بود، یک قطره ی آن به ولایت نرسید و همه به پول نقد تبدیل و به جیب «رییس مبارزه با فساد» جا گرفت. این «رییس مبارزه با فساد اداری» به خاطر قاچاق هیروین هفت ماه در زندان های امریکا زندانی بود، ولی همین امریکایی ها در کابل او را رییس مبارزه با فساد مقرر کردند!! در وزارت معارف بیش از ده هزار معلم و مامور که وجود خارجی نداشتند، معاش شان را بزرگان وزارت به جیب می زدند. این در حالی که مردم در چند ولایت علف و برگ درخت می خورند و در چند ولایت اولادهای شان را به فروش می رسانند. وزارت معارف برای تجلیل روز معارف هشت هزار چتری ۳۰ افغانیگی را ظاهراً ۱۰۰ افغانیگی می خرد و برای سه ساعت از آن ها استفاده می شود. اگر این لست را ادامه دهیم، برای

اتمام آن به ده ها من کاغذ ضرورت خواهد بود. «جامعه ی جهانی» و «فرصت طلایی» نه تنها در افغانستان، که در عراق و نقاط دیگر جهان نیز چنین وضعیتی را حاکم می سازند. حاکمیت عده ای اندک که با هزار فساد، خدعه و نیرنگ شیره ی جان توده ها را می مکند و یک اکثریت بزرگ گرسنه و دست پر آبله که گاه شب ها بی نان می خوابند، ایدیولوژی سرمایه داری است که نمایندگان امپریالیست آنان اکنون افغانستان را به نام «جامعه ی جهانی» اشغال کرده اند و چنین وضعیتی بر کشور ما حاکم شده است.

مواد مخدر: کمپنی های سرمایه داری در راه استثمار و به دست آوردن پول هیچ معیار انسانی را نمی شناسند. آن ها که درین راه از کشتار دستجمعی انسان ها ابایی ندارند، اخلاق، انسانیت و زندگی انسان ها برای شان مفهومی ندارد. امپریالیزم تمرکز و انحصار سرمایه است. چگونگی به دست آمدن این سرمایه قواعد و قیدوبندهای خاصی ندارد و به هر طریقی که ممکن است باید صورت بگیرد. زرع و قاچاق مواد مخدر پول های کلانی به جیب سرمایه داران می ریزد. با این که تجارت تریاک را انگلیس ها در افغانستان از زمان مزدوران طالب شان آغاز کرده بودند، اما با اشغال افغانستان و جابجایی این نیروها در هلمند (نیمی از تریاک و هرویین جهان را تولید می کند)، به زودی گراف تولید تریاک از هشت هزار تن در سال بالا رفت و کنترل آن در دست کمپنی های مافیایی امریکا و انگلیس با سیا و انتلجنس سرویس قرار گرفت. انگلیس ها که در اشغال عراق از نفت آن کشور به وسیله امریکایی ها بی نصیب شدند، حال می کوشند انتقام آن را با کنترل مواد مخدر هلمند از آنان بگیرند. به این خاطر امریکایی ها کوشش می کنند که در گرمسیر و مارجه مستقر شوند و لوای تازه نفس شان را که عنقریب وارد افغانستان می شود هم در هلمند جا بجا سازند و گلوگاه انتقال

تریاک را به غرب افغانستان بگیرند. با آن هم از ۴۰۰ میلیارد دالری که اکنون سالانه از فروش تریاک و هیرویین به دست می آید، حدود ۵۰ درصد آن را انگلیس ها و ۴۰ درصد دیگر آن را امریکایی ها تصاحب می شوند. روزانه به طور اوسط بیش از نیم تن هیرویین از میدان هوایی بگرام به اروپا و امریکا برده می شود.

هفت نفر قاچاقچی مهم مواد مخدر که در کار مشترک با امریکایی ها و انگلیس ها قرار دارند، عبارتند از: احمد ولی کرزی رییس شورای ولایتی قندهار و برادر حامد کرزی، عارف نورزی معاون قبلی ولسی جرگه، ملا شیر محمد برادرزاده ی ملانسیم آخند که عضو مشرانو جرگه است (انگلیس ها از زیرخانه ی دفتر او نه و نیم تن تریاک و هیرویین به دست آوردند)، حاجی عزیزالله یک تن از ساکنان موسی قلعه ی ولایت هلمند که در تجارت و سرمایه گذاری دوست و همکار نزدیک محمود کرزی است و در گروه «افغان انویست کمپنی» که انحصار سمند پلخمیری و زغال سنگ را در دست دارد، با داشتن ۷۰ سهم به ارزش هفت میلیون دالر بزرگ ترین سهامدار این کمپنی می باشد. این قاچاقچی قبلاً با «پول شخصی» برق کجکی را به موسی قلعه آورد و می خواست باز هم با «پول شخصی» جاده ی ۱۳۰ کیلومتری میان گرشک و موسی قلعه را قیرریزی کند که درگیری طالبان درین ولسوالی شدت یافت و این کار را کد ماند؛ حاجی آدمجی که از دو پا فلج و از ولسوالی ناوه ی ولایت هلمند است؛ حاجی جمعه که در نیمروز و در کنار مرز ایران مستقر می باشد و تریاک و هیرویین فرستاده شده از هلمند را به ایران صادر می کند. برای این قاچاقچی در کنار مهمانخانه ی ولایت زمینی داده شد که در آن قصری اعمار کرده است و باری منزلش توسط امریکایی ها تلاشی شد، اما او چون ملا شیرمحمد آخند

خام نبود که نه و نیم تن تریاک و هیرویین را در زیرخانه‌ی منزلش پنهان نماید، درین عملیات چیزی به دست امریکایی‌ها نیامد. حاجی جمعه چند روز قبل با یک محموله‌ی چند صد تنی تریاک و هیرویین در اندونیزیا دستگیر شد. حاجی بشر که بنا به دلیل نامعلومی از ولسوالی میوند ولایت قندهار توسط امریکایی‌ها دستگیر و به امریکا انتقال یافت، پادشاه هیرویین منطقه بود. وی بار اول طالبان را ظاهراً با پول و سلاح شخصی‌اش تمویل و تسلیح نمود و گفته می‌شود که او ملا عمر را به آی اس آی معرفی کرده است. افراد فوق‌الذکر از معروف‌ترین مافیای مواد مخدر جنوب به حساب می‌آیند.

در شمال کشور نیز درین چند سال زرع مواد مخدر در سطح بالایی قرار داشت، مخصوصاً بدخشان از دومین یا سومین ولایات مولد مواد مخدر به حساب می‌آید. مواد مخدر بدخشان و در مجموع شمال از طریق تاجکستان به روسیه و اروپا می‌رسد. قاچاقچیان مشهور درین عرصه عبارتند از بشیر چاه‌آبی که در کنار دریای آمو مدت‌ها با برادرانش پایگاه ارسال مواد مخدر را تأسیس کرده بود؛ زلمی مجددی که از بدخشان و اکنون وکیل در ولسی جرگه می‌باشد؛ اکثر قوماندانان جمعیت در بدخشان و تخار؛ فوزیه کوفی وکیل بدخشان در ولسی جرگه که با افراد خانواده‌اش به این تجارت مصروف است و باری به این خاطر برادرانش درگیر و خودش در راه بدخشان زخم برداشت. جنرال داوود داوود نیز سهمش را از پول مواد مخدر به دست می‌آورد. پیرم قل که از قوماندانان دوستم و عضو ولسی جرگه است، دست‌درازی در قاچاق مواد مخدر در تخار دارد و دهها قاچاقچی خرد و کوچک دیگر نیز ازین طریق در شمال‌نان می‌خورند. درین سمت نیروهای مسلح بیشتر به این کار آلوده می‌باشند، زیرا اکثر آنان سابقه‌ی جهادی دارند. در شرق افغانستان گرچه درین یکی دو سال زرع مواد مخدر

توقف کرده، اما کارخانه هایی برای تولید هیرویین، مخصوصاً در شینوار جابجا می باشد و قاچاقچیان افغانی و پاکستانی در آن ها یکجا کار می کنند، تا جاییکه حیوانات این منطقه که در کنار این کارخانه ها می چرند و آب تریاک را می نوشند، نیز معتاد شده اند. در افغانستان ۱۴ درصد خانواده ها به تولید تریاک مصروف اند و ۴۰ درصد اقتصاد افغانستان را پول تریاک تشکیل می دهد. یک و نیم میلیون نفر معتاد به تریاک و هیرویین اند که ۱۲۰ هزار زن و ۶۰ هزار طفل را در بر می گیرد. تنها در کابل ۷۰ هزار معتاد وجود دارد. این در حالی که غارتگران خارجی کوچک ترین بر نامه ای جهت جلوگیری از زرع و تولید تریاک و تداوی معتادان در افغانستان ندارند، لذا روز تا روز گراف معتادان بالا می رود. با این حال امپریالیست های اروپایی تلاش دارند که زرع این ماده را در افغانستان قانونی سازند.

امریکایی ها، انگلیس ها، طالبان و القاعده، جنگسالاران جهادی و اعضای دیگر دولت کرزی اکثراً به این تولید و قاچاق مصروف اند و ظاهراً امریکایی ها دندان خایی می کنند که بر مزارع کوکنار زهرپاشی خواهند کرد، ولی مخالفت های حامد کرزی باعث آن شده است که امریکایی ها دست به چنین کاری نزنند. معلوم است که امریکایی ها در زمینه های دیگر کرزی را به اندازه ی بشقل ارزش نمی دهند و خود ازین بابت زار زار می گرید، اما درین زمینه او به آسانی مانع سمپاشی امریکایی ها شده می تواند!! اگر پای منافع امریکایی ها در میان نباشد، همین فردا دست به چنین کاری خواهند زد، در حالی که آنان هرگز از سود سالانه ی دوصد میلیارد دالر برای خیرخواهی جهان نمی گذرند. امپریالیست ها سالهاست که در رهبری تولید و قاچاق تریاک افغانستان قرار دارند.

امروز از ۳۵ تا ۴۰ میلیون معتاد در جهان وجود دارد و این یکی از پر منفعت ترین مدارک کمپنی های امپریالیستی است که سالانه از طرق مختلف بر آن میلیارد ها دالر سرمایه گذاری می شود. یکی از عوامل اصلی ای که انگلیس ها در هلمند به تقویت طالبان می پردازند و نمی خواهند طالبان درین ولایت شکست بخورند، در کنار سیاست های آسیایی آنان و همقدمی با امریکا، زنده نگه داشتن زرع ترپاک می باشد که اگر طالبان درین ولایت نابود شوند، همه از انگلیس ها خواهند خواست که باید بر ضد زرع ترپاک اقدام کنند، چیزی که به شدت به زیان آنان می باشد.

زرع، قاچاق و گسترش اعتیاد در افغانستان و جهان یکی دیگر از «موهبت» های اشغال و حضور «جامعه ی جهانی» در افغانستان می باشد، چیزی که طرفداران «جامعه ی مدنی» یک کلمه ضد آن نمی نویسند و گناه آن را به گردن لته پاک همیشگی شان (دولت افغانستان) می اندازند (در چنین مواردی میان دولت افغانستان و جامعه ی جهانی شان مرز قایل می شوند) و به این صورت حریم منافع امپریالیست ها را با اعتیاد ملیون ها زن و مرد هموطن ما و ملیون ها معتاد روی زمین، پاسداری می کنند.

فقر و بیکاری: سرمایه داری فقط با استثمار و ارزش اضافی به حیاتش ادامه داده می تواند. در صورتی که استثمار و ارزش اضافی از میان برود، ناقوس مرگ سرمایه داری به صدا در می آید. تولید ارزش اضافی جز مکیدن شیره ی جان زحمتکشان چیز دیگری نیست و به خاطر این مکیدن است که امریکایی ها و انگلیس ها به افغانستان تجاوز کرده اند و اینک روز تا روز فرانسوی ها نیز به چنین مکیدنی اشتها پیدا می کنند.

با تجاوز امپریالیست ها به افغانستان و استقرار دولت مزدور زیر سایه ی تجاوزگران به فوریت سیاست بازار آزاد به اجرا گذاشته شد و تمام بخش های تولیدی کشور که قابلیت ترمیم و تولید دوباره داشت، یکباره راکد شده، اکثر کارگران بیکار ماندند. با این سیاست افغانستان به محل تجارت بنجل های ایرانی، پاکستانی، هندی، چینی، کوریایی، روسی و ترکی مبدل گشت؛ بخش صنایع دستی و حرفوی نیم بند مانده یا کاملاً سقوط کرد. نجاری، خیاطی، آهنگری، پشمینه بافی، چرمگری، قالین بافی و چندین رشته ی دیگر صنایع دستی سخت ضربه خورد و چون کار تولیدی دیگری وجود نداشت، لذا هر روز به خیل بیکاران افزوده گشت. فشار زمینداران مسلح بر دهقانان بی زمین و کم زمین، وارد شدن غله از کشورهای مجاور و تسخیر مارکیت های غله (ترکمستان، ایران و مخصوصاً پاکستان که ذخیره های ناکارآمد چند ساله ی خود را در بازارهای افغانستان خالی کرد)، زرع مواد مخدر، بی توجهی به آب، بند و انهار، ناامنی هایی که گروپ های مسلح در سی سال گذشته در دهات به وجود آورده اند، پایین بودن نرخ غله در مارکیت های افغانستان، عدم توجه به توسعه زمین های زراعی موازی به رشد جمعیت روستاها و بالاخره بی اهمیت بودن تولید زراعی افغانستان برای امپریالیست ها سبب ورشکستگی خانواده های بسیاری در دهات شد. عده ای ازین خانواده ها به خارج و بخشی هم به شهرها رو آوردند. این فراریان که به امید کار به شهرها لشکر کشیدند، بر خیل صدها بیکار دیگر افزودند. از سوی دیگر کارگران پاکستانی، هندی، ایرانی و نیپالی بازار کار افغانستان را تسخیر نمودند، مخصوصاً کارگران پاکستانی که در بخش های ساختمانی، چاپ و نشر و ترمیم موثرترین کار کارگران افغان را ربودند و همانگونه که رژیم مزدور در زمینه ی کالا، بازارها را در بست به دیگران

بخشید، بازار کار را نیز تسلیم کارگران بیرونی کرد. سرمایه داران مزدور و بورژوازی حاکم نه به خاطر حسن نظر به این کارگران، که به خاطر مزد کم، گوش به فرمان بودن، ماهر بودن و به شکلی گروگان گرفتن آنان را به کار گماردند و این همه کارگر افغان را بیکار کردند. بیکاری مفرط باعث فرار هرچه بیشتر نیروی کار جوان ما به ایران و پاکستان گردید، فراری که با قتل، غارت، توهین و تحقیر همراه می باشد. امپریالیست ها ازین بیکاری سود برده، جوانان زحمتکش را با پول ناچیزی به اردو، پولیس و امنیت جذب کرده، گوشت دم توپ می سازند.

امروز با تجاوز امپریالیست ها که «فرصت طلایی» برای افغان ها مساعد شده است!! بین چهار تا پنج میلیون نفر بیکار می باشند؛ ۷۰ درصد مردم زیر خط فقر زندگی می کنند و افغانستان در میان شش فقیرترین کشور جهان از آخر در رده ی دوم قرار دارد، بیش از ۴۰ درصد اقتصاد کشور را پول مواد مخدر می سازد، به خاطر فقری که دامنگیر توده هاست و عدم دسترسی آنان به کمک های صحی روزانه بیش از شصت مادر بر ولادت جان می دهند و روزانه بیش از ۶۰۰ طفل کمتر از پنج سال می میرند، مردم در غور و بادغیس علف و برگ درخت می خورند، فقط شش درصد مردم به برق و آب آشامیدنی صحی دسترسی دارند، دو میلیون کارگر افغان در ایران و یک و نیم میلیون دیگر در پاکستان به فروش نیروی کار شان اشتغال دارند، بیش از هفتاد درصد مردم روزانه با عاید یک و نیم دالر زندگی می کنند، بیش از ۵۰ درصد اطفال به سوء تغذی مبتلا اند، ۶۰ درصد زنان مرض توپرکلوز دارند و یک میلیون و ششصد هزار نفر به مرض زردی سیاه مصاب اند، حداقل روزانه دو زن خودکشی و یا خودسوزی می کنند، در حالی که دلالان سرمایه، مافیای مواد مخدر، مشاوران خارجی و از

غرب آمده ها، وزیران، معینان، والی ها، وکیلان، رؤسای انجوها، جواسیس و وابستگان به استخبارات بیرونیان، رهبران و قوماندانان جهادی و غیره ماهانه از پنج هزار دالر تا یکصد هزار دالر و بیشتر از آن عاید دارند. به این صورت با تجاوز غارتگران سرمایه به افغانستان، تفاوت طبقاتی چنان افزایش یافت که در تاریخ کشور ما وجود نداشته و روز تا روز تمرکز سرمایه در دستان عده ی خاصی بیشتر متمرکز می گردد. فقر و سرمایه را دریای خونینی از استثمار و بهره کشی از هم جدای می سازد و فقط انقلاب پرولتاریایی و قیام توفانی توده ها علیه تجاوز و اشغال در کشور ما و کشورهای دیگر جهان می تواند بر چنین تجاوز و اشغال هایی مهر پایان بگذارد.

کلام آخر

امپریالیزم به عنوان آخرین مرحله ی سرمایه داری است و با انحصار، صدور سرمایه، الیگارش‌ی مالی، تشکیل اتحادیه های بین المللی سرمایه داران و تقسیم مجدد جهان مشخص می گردد. این دوران که آخرین مرحله ی سرمایه داری و دوران احتضار سرمایه است، تولید به صورت گسترده در آن اجتماعی می گردد، اما مالکیت بر وسایل تولید خصوصی و فشرده می شود. این تضاد با هیچ نام و لقبی (جامعه ی جهانی)، با هیچ اعلان و انتشاری و بالاخره با هیچ ریفورم و انتقادی جز انقلاب پرولتاریایی حل شدنی نیست. این تضاد زمانی حل می گردد که یا تولید اجتماعی به تولید خصوصی و یا مالکیت خصوصی به مالکیت اجتماعی مبدل گردد. از جایی که تبدیل تولید اجتماعی به تولید خصوصی ناممکن است، پس باید مالکیت بر وسایل تولید اجتماعی گردد تا این تضاد حل شود. اما انحصارگران سرمایه که تمام ابزار سرکوب را در اختیار دارند، شب و روز با تبلیغات از موفقیت های سرمایه داری و ریفورم های جدید شان صحبت کرده، نظام سرمایه داری را کاراترین نظام و حاکمیت سرمایه داران را ابدی و تغییر ناپذیر تبلیغ می کنند و با هزاران خدعه و نیرنگ توده های جهانی را فریب می دهند، لذا مقابله و مبارزه جهت سرنگونی امپریالیزم کار آسانی نیست که فقط با از جان گذری کمونیست ها در رهبری قیام عظیم و انقلابی زحمتکشان ممکن می گردد.

تلاش تیوریسن های بورژوازی و مزدوران دلال آنان در کشورهای سرمایه داری و نیمه سرمایه داری بعد از فروپاشی اتحاد شوروی (مخصوصاً یازده سپتامبر که تیوریسن ها و قلاذه بندان امریکا آن را آغاز تاریخ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نوین جهان می نامند)، مبنی بر اعلام «نظم نوین» جهانی و تغییر در خصلت

امپریالیزم، تیوری امپریالیزم را باور «عصرحجری» نامیده، در حالی که نه تنها در ماهیت امپریالیست ها تغییری به وجود نیامده، که درندگی آنها نسبت به گذشته، بار بار افزایش یافته است. برای اثبات این مسئله پنج مشخصه ای را که لنین پیشوای بلشویک ها و رهبر پرولتاریای جهان برای شناخت امپریالیزم در «امپریالیزم به مثابه ی بالاترین مرحله ی سرمایه داری» فورموله کرده، در شرایط کنونی به ارزیابی می گیریم:

۱- تمرکز و انحصار: بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، ایالات متحده امریکا به عنوان بزرگ ترین ابرقدرت استثمارگر جهان عرض اندام نمود. وضعیت جدید برای امریکا و امپریالیست های تابع آن (انگلیس، فرانسه، جاپان، آلمان، ایتالیا، کانادا، هالند و اسپانیا) زمینه ی گسترش انحصارات امپریالیستی را در داخل و در سطح بین المللی برای این کشورها بیشتر از قبل هموار ساخت. کمپنی مشهور «یونوکل» در برابر حریفان ورشکسته شد و کمپنی «شفرون»، آن را یک باره قورت نمود. کمپنی کانادایی «پترو قز» در مقابل غول های نفتی در حوزه ی آسیای میانه تاب نیاورد و توسط کمپنی «CNPC» چینی به قیمت ۴۸ میلیارد دالر خریداری شد. با قورت کردن پترو قز، کمپنی نفتی چینی به ده غول بزرگ نفتی جهان پیوست. سه کمپنی فروش تسلیحات انگلیسی، فرانسوی و ایتالیایی در یک کمپنی بزرگ ادغام شدند که امروز ارتش های ۴۱ کشور جهان را مسلح می سازد. دو کمپنی خدماتی امریکایی در برابر حریفان چنان شکست خورد که دولت مجبور شد آن ها را در کنترل خود بگیرد. درین مورد مثال های فراوانی وجود دارد که در حوصله ی این نوشته نمی گنجد و ثابت می سازد که کمپنی های بزرگ همچنان به بلعیدن کوچکترها ادامه می دهند. علاوه بر این که کمپنی های استثمارگر در داخل کشورهای بزرگ سرمایه داری همچنان پابرجا

باقی مانده، تغییرات دهه ی نود آن ها را چاق و چاق تر نمود و به این ترتیب در پروسه ی قورت کردن و ورشکستگی آن ها کوچک ترین تغییری به وجود نیامده است. با این تمرکز و انحصار بعد از دهه ی نود روشن می شود که با تمام تلاش تیوریسن های مزدور بورژوازی هنوز هم امپریالیزم اصطلاح «عصر حجری» نبوده و با این مشخصه، دوران امپریالیزم نه تنها به سر نرسیده، که قهری تر از دوران لنین به تمرکز و انحصار ادامه می دهد.

۲- صدور سرمایه: صدور سرمایه به جای صدور کالا که دومین مشخصه ی سرمایه داری انحصاریست، نه تنها تا هنوز پابرجاست، که با اضافه شدن سرمایه های بانکی و کمپنی های تابع آن ها، این صدور پر حجم تر از گذشته ادامه دارد. بانک های امریکایی و اروپایی در بیشتر کشورهای جهان بخش بزرگی از سرمایه ها را کنترل می کنند و به انتقال پول و سرمایه گذاری در بخش های بسیاری از جمله نفت، گاز، آهن، یورانیم، اسلحه و ده ها مورد دیگر می پردازند. کمپنی های امپریالیستی بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و شکستن اقتصاد بروکراتیک کشورهای اقمار آن، زمینه ی صدور سرمایه را به اروپای شرقی، آسیای میانه، قفقاز و جنوب شرق آسیا مساعد ساختند و بازارهای چین و شوروی سابق تماماً با سینه ی باز پذیرای سرمایه های صادراتی بانک های جهانی که در کنترل امپریالیست هاست، شدند. سودهای تازه ای به جیب این کمپنی ها سرازیر گشت و توأم با آن رقابت بر سر تسخیر ثروت های این مناطق آغاز گشت. کمپنی مشهور امریکایی آرامکو بیش از ده میلیارد دلار بر نفت آسیای میانه سرمایه گذاری کرد و لوله ی جیحان را کشید. کمپنی توتال فرانسوی به ارزش دو میلیارد دلار بر نفت ایران سرمایه گذاری نمود، کمپنی چینی «MCC» با مبلغ سه و نیم میلیارد دلار بر معدن مس عینک در کشور ما سرمایه گذاری کرد. اما

این صدور سرمایه به این معنی نیست که درین دوره صدور کالا متوقف شده باشد. محموله های بزرگ سلاح و مهمات تماماً به شکل کالا توسط فروشندگان تسلیحات به سراسر جهان ارسال می گردد، اما صدور پول همچنان شکل مسلط استثمار امپریالیستی را می سازد.

۳ - الیگارش مالی: سومین مشخصه ی امپریالیزم، ادغام سرمایه ی بانکی و سرمایه ی صنعتی است. این ادغام در بسیاری از کشورهای سرمایه داری به اتمام رسیده است. سه بانک بزرگ دنیا (بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و بانک انکشاف آسیایی) که شاخه های آن ها در تمام کشورهای جهان گسترده است، وظیفه ی شکستن سرمایه های بروکراتیک و ایجاد بازار آزاد را به عهده دارد که باید چنین ادغامی را در کشورهای نیمه سرمایه داری، سرمایه داری و مستعمره عملی سازد. هرچه سرمایه داری امپریالیستی بیشتر و فشرده تر می گردد، به همان پیمانه این بانک ها نقش رهبری مؤثرتر سرمایه ها را بر دوش می گیرد. امروز در جایی از جهان نیست که امپراتوری پولی این بانک ها در چرخاندن سرمایه های آن ها نقش هدایت کننده را نداشته باشد. این مشخصه ی امپریالیزم امروز از هر زمانی متبازتر بوده و می رود تا امپراتوری جهانی سه بانک که در هر یک ایالات متحده امریکا بیش از ۱۵ درصد سرمایه دارد، الیگارش جهانی را تکمیل نماید.

۴ - اتحاد جهانی سرمایه داران: مشخصه ی چهارم امپریالیزم، تشکیل اتحادهای جدید سرمایه داران است. این اتحادها به هماهنگی و ناهماهنگی های سرمایه گذاران جهانی در زمان های معین، تضاد میان کمپنی های سرمایه داری در حوزه های مختلف صدور سرمایه، تسخیر منابع زیرزمینی و تصرف بازارهای جهان رابطه می گیرد.

با اینکه در آغاز دهه ی نود میلادی بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، تیوریسن های بورژوازی، جهانی سازی امپریالیزم امریکا را مغایر «امیال امپریالیستی گذشته» تبلیغ کرده، نظم نوین را خوشبختی بشریت و شکوفایی سرمایه برای جهانیان نامیدند، اما تضاد میان کمپنی های امپریالیستی نه تنها بعد ازین فروپاشی کاهش نیافت، که روز تا روز بیشتر حدت گرفت. اتحادیه ی «نفتا» که میان امریکا، کانادا و پانامه به وجود آمد، اولین اتحادیه ی منطقه ای است که در براعظم امریکا برای تسلط بیشتر بر بازارهای این قاره شکل گرفت، مخصوصاً که امریکا در تشکیل بازار مشترک براعظم امریکا شکست خورد. اتحاد شانگهای که متشکل از چین، روسیه، قزاقستان، ازبکستان، قرغیزستان و تاجکستان است، اتحاد نیرومند دیگری در جهان است که در مقابله با گسترش نفوذ سرمایه داران امریکایی و اروپایی در آسیا به وجود آمد. اختلاف میان انگلیس و امریکا بر سر چاه های نفت عراق و مواد مخدر افغانستان که اتحاد سرمایه داران این دو کشور را در مرحله ی نازکی قرار داده، متقابلاً نزدیکی کمپنی های فرانسوی با امریکایی که از یک طرف پای فرانسه را در بحران های آسیا می کشاند و مترادف با آن سرمایه داران این دو کشور در بهره کشی مشترک کشورهای ثروتمند حاشیه ی خلیج قرار می گیرند، جدایی و اتحاد دیگری را به نمایش می گذارد. بگذریم ازین که کمپنی های فراملیتی اروپایی که در تقابل با کمپنی های امریکایی چون ایربس، ترینادو، کمپنی تسلیحاتی «MBWA» و غیره قبلاً شکل گرفته، در جای خود باقی می باشند. اتحادهای جدید نشان می دهد که بار دیگر سرمایه داران بر سر منافع شان به گروپ های مختلف سرمایه داری در اتحادهای جدیدی قرار می گیرند که ماهیت امپریالیستی آن ها را در بعد از اعلان «نظم نوین»، «دنیای آزاد»، «جهانی سازی» و «گلوبالیزیشن» به نمایش می گذارد و نشان می دهد که

دوران امپریالیزم نه تنها به سر نرسیده، که روزگار کنونی اتحادیهایی در حال شکستن و وحدت هایی در حال شکل گرفتن است. این روند به نیت افراد و اشخاص در دنیای سرمایه داری رابطه نمی گیرد. ماهیت امپریالیزم برای چاپیدن جهان به دشمن شدن دوستان و متحد شدن دشمنان دیروز با رشد ناموزون سرمایه در زمان های معینی نیاز دارد، چیزی که ما امروز در اتحاد چین و روسیه و دشمنی انگلیس و امریکا به روشنی می بینیم.

۵ - تقسیم مجدد جهان: امپریالیست ها با صدور سرمایه و تسلط بر مواد خام، بازار و نیروی کار همیشه در رقابت قرار دارند. امپریالیست های معینی در زمان های معین بر بخش عظیمی از جهان مسلط می گردند. اما رشد سرمایه به صورت متواتر، امپریالیست های نامسلط را قوی تر ساخته و خواهان سهم بیشتر در سود جهانی می گردند که به این صورت به تقسیم دوباره ی جهان میان آن ها ضرورت می افتد. برای تقسیم دوباره عموماً جنگ های جهانی به راه می افتد (دو جنگ جهانی بر سر این تقسیم اتفاق افتاد). این رویارویی ها قبل از آن که جنگ جهانی را شعله ور سازد، با باج دادن و باج گرفتن ها، جنگ های محدود، عقب نشینی و پیشروی های محدود، میانجیگری ها، تشکیل اتحادهای جدید و غیره جنگ جهانی را به تعویق می اندازد، کاری که همین اکنون در سطح جهان جریان دارد. انگلیس ها تلاش دارند که موقعیت دلخواهی را در جهان برای سرمایه گذاری های شان به دست آورند و به این خاطر در پاکستان بر خلاف منافع امریکا عمل می کنند. چین و امریکا تصمیم دارند در کشورهای افریقایی جانشین سرمایه گذاری های کمپنی های فرانسوی شوند. امریکا تلاش دارد که روسیه را به محاصره کامل بکشد، در مقابل روسیه برای شکستن این محاصره دولت ازبکستان را تقویت می کند. روس ها به دفاع از مناطق بسیار مهم اوستیای

جنوبی و ابخازیا، گرجستان را که وابسته به امریکاست، به شدت گوشمالی می دهند که بالاخره با میانجی گری فرانسه، روس ها حاضر می شوند که نیروهای شان را از گرجستان خارج نمایند. امریکایی ها رسماً اعلان می نمایند که در اوستیای جنوبی منافع خاصی دارند، به این خاطر از آن حمایت می کنند.

تمام این ها مقدمه ی سهم خواهی امپریالیست های پا به دوران مانده است که از تسلط امریکا بر کل جهان سخت ناراضی می باشند و نیت امریکا و امپریالیست های پیرو آن را درک می کنند. در بسیاری از فیصله های شورای امنیت، رویارویی چین و روسیه با امریکا، انگلیس و فرانسه کاملاً مشهود می باشد و کسی باور ندارد که این وضعیت بتواند حتی در میان مدت حفظ گردد و اینان بار دیگر جنگ های محدود یا نامحدود برای تقسیم جهان را به راه نیاندازند. این را از روند تقابل و تضادهای امروز امپریالیست ها با در نظر داشت تجارب دیروز شان به آسانی می توان حدس زد. به این خاطر در ماهیت امپریالیست ها ازین بابت نه تنها تغییری به وجود نیامده، که ولع هر یک آن ها برای قورت کردن جهان به نحو چشمگیری افزایش یافته است و باید مفهوم لقب «جامعه ی جهانی» را که از سوی مزدوران سرمایه در کشور ما و تیورین های بورژوازی در سطح جهان به امپریالیست های خونخوار و اشغالگر داده شده است، به خوبی درک کرد. خصلت امپریالیزم تغییر ناپذیر است و این را بحران اقتصادی که از چند ماه به اینسو سراسر نظام سرمایه داری را سخت زیر تأثیر درآورده و آن را وارخطا ساخته است، یکبار دیگر ثابت می سازد و همچنان صحت گفته های رهبران پرولتاریا، مخصوصاً کارل مارکس در مورد نارسایی های سرمایه داری را به روشنی به اثبات می رساند. او به عنوان بنیانگذار علم رهایی پرولتاریا در «سرمایه» اثر جاودان و فناپذیرش با قاطعیت نوشت که نظام های سرمایه داری

پراز کشمکش، نزاع، دروغ و گلودری های بی سرانجامی است که هر گز قادر نخواهد شد به عنوان نظام کارا، جلو بحران هایی که هر از گاه آن ها را در می نوردد، بگیرد. تولید درین کشورها فقط با منافع سرمایه داران میزان می گردد، نه ضرورت ها، لذا گاه این درجه تا حدی بلند می رود که بازارها از جذب شان عاجز می ماند و اینجاست که بحران به سراغ آن ها می رسد. این سرنوشت محتوم این نظام هاست که باید هر از گاهی از درون چنین بحران هایی را تجربه کنند و نتیجه ی آن ها جز بیکاری بیشتر کارگران و کاهش مزدهای زحمتکشان چیزی نخواهد بود و بنگاه های نسبتاً کوچک تولیدی ورشکست شده، بنگاه های بزرگ به بلع نمودن آن ها کمر می بندد.

بحران کنونی که نظام امپریالیستی را فرا گرفته، نتیجه ی همان ناهنجاری ها، بی برنامه گی ها، رقابت ها و تولید لجام گسیخته است که حداقل تیورین های بورژوازی آن را نتیجه ی چنین تولیدی در بخش های کمپنی های ساختمانی در ایالات متحده می دانند. این کمپنی ها پول های کلانی را از بانک ها با پرداخت سود به دست آورده و چون توان خرید این ساختمان ها بنا به دلایل بسیاری درین دوره کمتر شده، لذا نه تنها به فروش نرسیده، که توان پرداخت سودهای بانک ها را نیز از دست داده است. بانک های قدرتمندی در ایالات متحده قادر به پرداخت پول برای بخش های دیگر تولیدی نیست و به این خاطر به طور نمونه سیتی بانک که از بزرگترین بانک های امریکاست، در چنان بحران و لرزشی قرار گرفته که تا حال ۷۵ هزار کارمند آن بیکار شده است و کمپنی موتورسازی فورد در امریکا در مدت هشت ماه بیش از سه میلیارد دالر ضرر دیده و برخی از کارگانش را از کار برکنار و دستمزدها را پایین آورده است. علاوه بر این، سرمایه داران که همیشه با فریب و نیرنگ پول به دست می آورند، از وضعیت موجود سود برده،

دولت امریکا را مجبور ساخته اند که خساره ۷۰۰ میلیارد دالر وارده را از بانکهای دولتی که بر رویت مالیه دهی این سرمایه داران گرد آورده، جبران نماید. چون رهبران هر دو حزب در امریکا و نمایندگان سنا و کنگره در آن کشور همه مدیران اجرایی این سرمایه داران اند، لذا به زودی این طرح را به تصویب رسانده، آنچه سرمایه داران مالیه پرداخته بودند بار دیگر در خون تولید، بهره کشی و استثمار تولید سرمایه داری به جریان انداختند. درین جا فقط کارگران آسیب دیدند.

در امریکا ده میلیون نیروی کار مطیع خارجی با مزد کمتر از امریکایی ها کار می کنند و تعدادی از آنان در بازار سیاه با نرخ ارزان نیروی کارشان را سودا می کنند و هنوز هم پروسه پذیرش این نیرو از کشورهای دیگر در امریکا جریان دارد و آن را نوعی برخورد انسانی وانمود می سازد، در حالیکه اگر نیروی کار آنان به کار سرمایه داران امریکایی نباشد، هرگز چنین برخوردهای انسانی برای شان معنی و مفهومی داشته نمی تواند، در مقابل همین اکنون در امریکا ده میلیون بیکار وجود دارد و نرخ بیکاری در آن کشور شش درصد می باشد.

بحران کنونی نظام امپریالیستی نشان می دهد که «نظم نوین جهانی» با تمام تبلیغات و زرق و برق ظاهری آن جز همان ناهنجاری که باید به طور مستمر تهدید شان بکند چیز دیگری نیست، زیرا در ماهیت امپریالیزم تغییری رخ نداده، با تمام اینکه تیوریسن های بورژوازی و جواسیس وطنی شان تلاش می نمایند که فرشته خویی امپریالیست ها را با دموکراسی، حقوق بشر و جامعه مدنی شان جنبه ی جاودانگی ببخشند، اما چون در ماهیت استثماری و استعماری شان نه تنها تغییری نیامده، که درنده خو تر هم شده اند، این بحران آن ها را بی آبروتر ساخته، مخصوصاً که این تیوریسن ها بار دیگر ناگزیر شده اند که به صحت نظرات مارکس اعتراف

کنند و موسیچه های بیسواد وطنی ما را که سخت علاقمند قلقله کردن شکست کمونیزم اند، بی آبرو و بی نقاب سازند.

با ارزیابی این بحران می توان به نتیجه رسید که کارگران دنیای سرمایه داری نمی توانند، همیشه آرام باشند و کارشان تضمین شده و برای اینکه به چنین آرامی و تضمینی برسند، جز مالکیت عمومی بر وسایل تولید راهی برای شان وجود ندارد. بحران یکی از عوامل مهم بیکاری زحمتکشان و زایش انقلابات پرولتری می باشد و به این خاطر جهان به پایان نرسیده است. این بحران نشان داد که باور به انقلاب پرولتری و جاودانی بودن علم مارکسیزم از اصولیست که با هیچ تیوری نمی توان آن را ختم شده اعلان کرد. ارزیابی بالا از شیوه ی کار متجاوزان، مخصوصاً امپریالیزم امریکا نشان می دهد که امریکا به صورت مترادف و موازی تا استقرار کامل نیروهایش در افغانستان و منطقه (دوران گذار) به کارهای معینی دست می زند. تقویت بورژوا-دلال که به عنوان مزدوران اصلی سرمایه ی جهانی چون مدیران کمپنی ها در ظاهر رهبری قوای سه گانه و ارتش را در دست گیرند و با تعهد کامل به وطنفرشی در برابر اشغالگران زانو بزنند؛ برای رسیدن به قدرت از طریق «دموکراتیک» رهبری احزاب خاصی را نیز در اختیار بگیرند و قرارداد ستراتیژیک اشغال مادام العمری شان را با این مزدوران مهر و امضا کنند؛ اردوی افغانستان را از نظر آموزش نظامی و ایدیولوژیک چنان پرورش دهند که با اشاره ای کودتا کند و سرکوب نماید، تعداد آن را با تعداد مزدوران شان در اردو و کنترل همه جانبه بالا ببرند و به این تناسب آن را مجهز سازند و همطراز با آن ارگان های جاسوسی را از نظر کمی و کیفی پرورش دهند؛ قراردادهای مختلف اقتصادی را با دولت زیر اسارت شان ببندند و خرید ثروت های افغانستان را تکمیل نمایند؛ مزدوران جامعه ی مدنی و حقوق بشر را بیشتر فعال سازند؛ به هرج

و مرج در مرزها، مالیه ها و گمرک ها پایان دهند و بر آنچه منافع اقتصادی آن ها
ایجاب می کرد، مهر «قانونی» زده، دوران گذار را به پایان می رسانند و چون
جاپان، کوریا، تایوان و فیلیپین بدون این که تارهای هدایت، رهبری و بهره کشی
کشور ما را لحظه ای فروگذار کنند، پروژه های آسیایی شان را به پیش می برند.

سازمان انقلابی افغانستان که درک روشنی از موقعیت امپریالیزم، جهانی
شدن، استثمار، اشغال، رقابت، هماهنگی و ناهماهنگی های جهانی و اوضاع داخل
کشور دارد، مشی و موضعگیری های خود را در نشریه ی «به پیش» شماره اول
(ارگان سیاسی- تیوریک سازمان) به نشر رسانند، همچنان این را وظیفه ی خود
می دانست که اعضا و هوادارانش را با توجه به تبلیغات تیوریکس های بورژوازی
از اوضاع کنونی که همان دوران امپریالیزم است، آگاه سازد و بار دیگر مفهوم و
عملکرد امپریالیست ها را با تمام شگردهای جدید شان بشناساند، چیزی که تا حد
ممکن درین نوشته برآورده شده است. سازمان ما با اعتقاد خلل ناپذیر به
مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون و ارزیابی اوضاع داخل و موقعیت
امپریالیست ها، خوشبختی مردم کشور خود و زحمت کشان جهان را در
سرنگونی امپریالیزم و انقلاب پرولتاریایی دیده و با این باور، این نوشته را به
انقلابیون جانباخته ی جنبش انقلابی کمونیستی افغانستان و جهان تقدیم می دارد.

مرگ بر امپریالیزم

در راه سوسیالیزم، به پیش

سازمان انقلابی افغانستان

خزان ۱۳۸۷



به پیش

(شماره سوم)

تحلیل طبقات جامعه افغانستان

تحلیل طبقات جامعه افغانستان

سر آغاز

کارل مارکس پیشوای پرولتاریای جهان، فلسفه علمی اش را با دو خصلت عملی و طبقاتی از فلاسفه دیگر متمایز ساخت. این علم صرف برای تفسیر و بیان پدیده ها نه که برای تغییر آن ها تدوین شده است، به این خاطر ارزیابی تمام پدیده ها در پرتو این علم طبقاتی بوده و معتقد است که هیچ چیزی در جهان غیر طبقاتی نیست. انقلاب که سرنگونی یک طبقه و جانشینی طبقه دیگر به جای آنست، بدون یک حرکت عملی ناممکن بوده و زمانی به پیروزی می رسد که پیشاهنگان انقلاب میان دوست و دشمن مرزکشی واقعی نمایند و این فقط با ارزیابی طبقاتی میسر شده، در غیر آن به سر رساندن انقلاب پرولتاریایی ناممکن می باشد.

این طبقات شامل دوستان، دشمنان و نیروهای بین البینی اند. کمونیست ها بعد از تشخیص، نیروی خودی را گسترش داده، نیروی بینایی را جلب و دشمن را به اعلی درجه تجرید می نمایند. لذا برای گام عملی این پراتیک، ضرورت به تحلیل طبقات عمیق جامعه ای که در آن انقلاب می کنند، داشته و روی این تحلیل می توان تشخیص کرد که دوستان و دشمنان طبقاتی شان کی ها اند، انقلاب از کجا آغاز می گردد و مرحله انقلاب چیست.

سازمان انقلابی افغانستان که یک سازمان مارکسیستی و معتقد به انقلاب جهانی پرولتری است و این انقلاب را بنابر تحلیل مشخص از اوضاع مشخص ابتدا باید در افغانستان پیروزمندانه به سر برساند و بعد با انقلاب پرولتاریایی جهانی پیوند

بزند، لذا ضرورت چنین تحلیلی را جداً احساس کرده و معتقد است که بدون آن نمی توان قدمی درین راه گذاشت. از نظر تاریخی یکی از مشکلات اساسی جنبش انقلابی افغانستان این بوده که هیچ یک از سازمان ها و تشکلات وابسته به این جنبش تا حال قادر به چنین تحلیلی نشده، این سازمان ها بدبختانه خود را فقط به تحلیل طبقات جامعه چین مقید دانسته و آن را برای انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالستی در افغانستان بسنده دانسته اند. درحالیکه چنین الگو برداری میمون واری با تمام تفاوت هایی که میان این دو جامعه (چین و افغانستان) وجود داشته و با تمام ضرورت مطالعه آن (شباهت های کلی نیز میان آن ها وجود دارد) باید به تحلیل طبقات جامعه خود می پرداختند. گرچه سیر تاریخی رشد سرمایه داری در افغانستان، کتاب با ارزشی است که سازمان سرخا آن را نوشت و در دسترس جنبش انقلابی افغانستان قرار داد، اما هر کمونیست آگاه به سادگی این را می داند که چنان نوشته ای هرگز نیاز ارزیابی طبقاتی امروز جامعه ما را برآورده نمی تواند و به این خاطر سازمان انقلابی افغانستان تصمیم گرفت تا به ادامه کار تیوریکش، «به پیش» شماره سوم را به این موضوع اختصاص دهد. با اینکه می دانیم ارزیابی دقیق طبقاتی جامعه ما با جاییجایی ها، مهاجرت ها، ورشکستگی های دهات و تغییر در وضعیت طبقاتی شهرها درین ۳۰ سال، کار مشکلی خواهد بود، اما باور داریم که با تمام کمبودها، این نوشته می تواند درین عرصه گام مهمی به جلو تلقی گردد. با اینکه برخی از سازمان ها و تشکلات چپی که یا بر آستان تروتسکیزم سر می گذارند و یا شرمیده شرمیده، رگه هایی از آن را در نهاد خود حمل می دارند، جامعه افغانستان را سرمایه داری ارزیابی کرده و

مرحله انقلاب را سوسیالیستی می دانند، اما سازمان انقلابی افغانستان به این باور است که جامعه ما مستعمره و نیمه فیودالی است و هنوز برای رسیدن به سرمایه داری باید فاصله و زمان بسیاری را طی کند، هر آن که ادعای مارکسیست، لنینیست بودن را دارد، می داند که جامعه ما مثل سایر جوامع بشری لحظه ای درنگ نداشته، پیوسته تلاش دارد تا سد نیمه فیودالی کنونی را عبور و پا به دوران سرمایه بگذارد. این هم برای هر انقلابی آگاهی روشن است که در شرایط کنونی فرهنگ فیودالی بر جامعه ما چنان سایه افکنده که لحظه ای از مقابله با ورود فرهنگ و روند سرمایه داری که یا به صورت طبیعی با ابزار سرمایه داری و یا به وسیله سرمایه های بیرونی در حال نفوذ به داخل کشور ما است، درنگ نمی ورزد. این مقابله با فرهنگ فیودالیت، سنت ها و باورهای قبیله‌ای، احکام دینی و مذهبی، دانش ستیزی، زن ستیزی، مبارزه در برابر دموکراسی لیبرال و نهادهای جامعه مدنی بورژوازی و دهها مورد دیگر به خشونت‌بارترین شکلی صورت میگیرد و یا با گلوله و تفنگ با امارت سازی، مکتب ویرانی، به دار زنی ابزار نشراتی، حرام دانستن صدای موسیقی، حرام دانستن صدای کفش زن، حلق و دست بریدن، اندازه گیری ریش و سنت و دهها مورد دیگر به پیش برده می شود. درین جدال از یک طرف فرهنگ بورژوازی که بیشتر با مدافع متجاوزان در بخش های فرهنگی، تولیدی و خدمات همگانی تبارز می یابد، تلاش می نماید که در هماغوشی با برخی از ملاکان ارضی، رهبری جامعه، دولت و سرمایه را به دست گیرد و از جانب دیگر نیروهای فیودالی با حفظ فرهنگ سنت گرایانه (آن را فرهنگ اصیل افغانی تبلیغ می نمایند) و

روابط فیودالی دین سالاری، زن ستیزی و ملیتی وضعیت حاضر را حفظ دارند و این جنگ تا زمانی که یا مناسبات فیودالی به صورت موقت روند سرمایه داری را کند نماید و یا پیروزی کامل سرمایه داری ادامه خواهد یافت.

برخورد های مسلحانه و رشد بسیار بطی سرمایه داری در کشور ما نشان می دهد که نیمه فیودالی اینجا نسبت به بسیاری از کشورهای جهان سخت جان تر عمل می کند، مخصوصاً که در اینجا دین و مذهب بیشتر توانسته از ناآگاهی توده ها سود ببرد و با نوعی اختلاط و آمیزش دین با سنت، مناسبات فیودالی را سنگینی تر بسازد. علاوه بر افغانستان شوریه که در تمام جهان فقط سومالیا از آن فقیرتر است. حتی یک شهر در کشور ما هنوز شباهت به شهرهای بورژوایی ندارد و دهات کشور با همان جو های قرون وسطایی، خانه های پخسه ای، محروم از برق، آب آشامیدنی صحی، تشناب صحی، فاقد شفاخانه و کلینک، محروم از معلم و مکتب معیاری (هزارم حصه جوامع بورژوایی) و غیره قرار دارد. بیش از ۹۰ درصد زنان و دختران حق بیرون شدن از خانه را نداشته، صلاحیت ازدواج و ابراز حرفی بر سرنوشت خود را ندارند و برای برداشتن چنین فرهنگ و مناسباتی فقط انقلاب دموکراتیک نوین و بالاخره انقلاب سوسیالیستی پاسخگو بوده می تواند، نه اینکه یکروزه چنین جامعه ای را سرمایه داری نامید و خود را راحت ساخت. این ارزیابی کورکورانه و دگماتیک جز اینکه انقلابیون را به ترکستان ببرد و از وظایف اصلی انقلاب که همانا راه محاصره شهرها از طریق دهات است، منحرف نماید، چیز دیگری بوده نمی تواند.

سازمان ما با این باور استوار و خلل ناپذیر که افغانستان کشور مستعمره- نیمه

فیودالیست، اینک عزم و اراده ارزیابی طبقاتی آن را نموده و معتقد است که طبقات کارگر، دهقان، خرده بورژوازی، ملاک ارضی، بورژوازی ملی، بورژوازی کمپرادور این جامعه را ساخته، هیچ یک از باشندگان آن ازین دایره طبقاتی خارج نیست. ما درینجا کوشش خواهیم کرد تا وضعیت و موقعیت اجتماعی و اقتصادی هر یک ازین طبقات را در میان جامعه و موقف سیاسی آن ها را در انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی به ارزیابی بگیریم.

و ما با این باور که در شرایط کنونی جامعه افغانستان مستعمره - نیمه فیودالی است، اینک به تحلیل طبقات شش گانه آن پرداخته، بعد شرایط خاص تاریخی افغانستان و مرحله انقلاب را ارزیابی می کنیم. درین میان ابتدا به ارزیابی بخش های زراعت (قبل از ارزیابی دهقانان و ملاکان) و صنعت و تجارت (قبل از ارزیابی کارگران، بورژوازی کمپرادور و بورژوازی ملی) پرداخته و بعد طبقه خرده بورژوازی را ارزیابی می کنیم و در آخر به بررسی چند نیروی اجتماعی می پردازیم.

مناسبات فیودالی

(دهقانان و زمینداران)

جامعه ما مثل سایر جوامع بشری در دوران کمون، بردگی و فیودالی، زندگی خود را از طریق زراعت و مالداری با ابزار عقب مانده زراعی به پیش می برد. در دوران بردگی که برده ها توسط برده داران به وحشیانه ترین شکلی استثمار می شدند، با رشد ابزار تولید در درون جامعه بردگی و ورود مناسبات فیودالی با دو طبقه اصلی دهقان و فیودال؛ بردگان (غلام و مخصوصاً کنیز) به عنوان طبقه انتقالی تا مدت ها در جامعه تپیک فیودالی ما وجود داشت، که اولین بار با فرمان شاه امان الله مبنی بر لغو برده داری تا حدی از میان رفت و با این فرمان تنها در پایتخت، ۷۰۰ غلام و کنیز از خانه های اشراف بیرون شده، آزادی خود را گرفتند. اما فروش دختران تا حدی همچنان باقی ماند و مخصوصاً دهقانان فقیر برای زنده ماندن در ایام تنگدستی دست به فروش دختران شان می زدند و این فروش در خشکسالی ها و قرضه های دوامدار زمینداران تا همین سال ها وجود داشت، اما فروش پسران که دیگر ممکن نیست با قواعد برده داری زیر کنترل گرفته شود، تا حدی از میان رفته است. مردم در قحطی سال ۱۳۴۹، در درگیری های تنظیمی، در زمان حاکمیت طالبان و همین دو سال قبل (۱۳۸۶) نیز به خاطر فقر و نداشتن لقمه نانی دختران شان را سودا کردند.

با گذار دوران بردگی به فیودالی؛ دهقانان، چوپانان و پیشه وران زندگی همگونی داشته، دهقانان با پرداخت بهره مالکانه برای فیودالانی که زمین و ابزار تولید را

در اختیار داشتند، پرداخت مالیه برای دولت فیودالی، شرکت جبری در بیگارهای فیودالان و دولت، آذوقه رسانی در رباط های کثیر کشوری، شرکت در جنگ های فیودالی و غیره، به بدترین شکلی استثمار می شدند. اما ریفورم های شاه امان الله که ستم بر اکثریت ساکنان جامعه (دهقانان، پیشه وران و مالداران) را سبک ساختند و در آن مالیات جنسی به نقدی مبدل گشت، خریداری غله به وسیله دهقانان و انتقال شان به قشله ها لغو گردید، آذوقه رسانی اجباری توسط دهقانان به رباط ها ملغا شد، اجاره داری و جمعآوری مالیه توسط فیودالان و واسطه بودن فیودالان میان مالیه دهندگان و مالیه گیران لغو گردید و این وظیفه مستقیماً به ماموران دولتی واگذار شد؛ تشکیل قریه داری و پرداخت غله به قریه داران از سوی دهقانان ممنوع قرار داده شد، سرشماری مال مواشی آغاز و اخذ مالیه بدون سرشماری ملغا گردید، کار اجباری و بیگاری لغو و تکس های سنگین بازار بر پیشه وران برداشته شد، تا حدی ستم بر دهقانان را کاهش داد و دست فیودالان در استبداد بر دهقانان مقداری کوتاه شد و لابد زمینه احیای مناسبات سرمایه داری تا حدی مساعد گردید. به این خاطر باید گفت که گرچه این ریفورم ها قادر به شکستن کمر مناسبات فیودالی نشدند، اما بر پروسه تضعیف روند آن و نطفه بندی مناسبات سرمایه داری اثرگذار بود.

با شکست ریفورم های شاه امان الله، وضعیت قبلی در مناسبات ارباب رعیتی کشور تا حدی دوباره حاکم گردید، دولت های اشراف بعدی با حواله مالیات کمرشکن، دهقانان را به ستوه آورد و به این خاطر در برخی از مناطق کشور زارعان بر مالیه نام «غم» نهادند که در بسیاری از مناطق کشور تا حال مالیه زمین

و مال مواشی را «غم» می نامند. اما فابریکه هایی که شاه امان الله از کشورهای اروپایی خریده بود و عده ای وارد و تعدادی بعد وارد گردیدند، آرام آرام مناسبات سرمایه داری در درون جامعه فیودالی آغاز به شکل گرفتن کرد. با اینکه این نطفه در دوران شیرعلی خان با ورود ماشین خانه، خود را نشان داده بود، اما در زمان امان الله خان تا حدی پرورش یافت و بالنده گشت که بعدها در دهه ۲۰ و ۳۰ خورشیدی در بخش های تجارت و تولید دولتی و بخش خصوصی کارگران افغانستان به عنوان طبقه عرض اندام نمودند و از آن به بعد افغانستان به کشور نیمه فیودالی - نیمه سرمایه داری مبدل گشت.

رشد مناسبات سرمایه داری که در درون فرهنگ قوام یافته فیودالی با سنت ها، دین مداری ها و زن ستیزی ها، به سختی جان کنی می کرد، در جنگ با فیودالانی که هم بر قدرت بودند و هم دولت های کوچک فیودالی را در دهات در اختیار داشتند، به کندی پیش می رفت. هر اقدامی در جهت پا گرفتن فرهنگ بورژوازی با رویارویی های گوناگونی که بیشتر در مقابله با آزادی های مدنی؛ مقابله با رشد مکاتب و گسترش تحصیل، مخصوصاً تحصیل دختران؛ خفه نگهداشتن کوچکترین صدای مطبوعات آزاد، سرکوب هر نوع گرایش برای تأسیس حزب و تشکلات دیگر سیاسی و اجتماعی رو به رو بود و درین میان ملاها که کمتر منافع شان را در مناسبات جدید می دیدند، با شدیدترین لحن و فتوایی به جنگ بر می خاستند.

عموماً فیودالان بزرگ از ۱۰۰۰ تا ۷۵ هزار جریب زمین در اختیار داشتند. آنان سالانه تا ۱۵۰ دهقان را استثمار می کردند. در پایگاه ملوک الطوائفی خود نه

تنها دهقانان بی زمین که پیشه ورانی چون سلمان، نجار، آهنگر و جولا را نیز بهره کشی می نمودند و این تمثیل تا حدی برای فیودالان مهم بود که گفته می شد تا چنین ترکیب اجتماعی در محل وجود نداشته باشد، از نظر شرعی نماز جمعه در آنجا خوانده شده نمی تواند. این فیودالان افراد مسلحی در اختیار داشتند؛ شکست و بست مردم را خود می کردند؛ بدون اجازه آنان کسی به دولت عریضه داده نمی توانست؛ کسی حق ازدواج فرزندان شان را بدون اجازه ملاک نداشت؛ کارهای دولت در محل باید به مشوره و حتی اجازه خان صورت می گرفت؛ برخی از آنان میان کوچی ها نیز «جمعی» خود را داشتند، زندان و شکنجه می کردند و کشتن هر یک از افراد محل نیز برای خان مشکل تمام نمی شد؛ کسی نمی توانست از حکم ارباب سرکشی کند، کمر دهقانان زیر بار بیگارهای فرسایشی خم می شد؛ اکثر کرسی های پارلمان در اختیار اینان قرار داشتند؛ ملک و میرآب به اجازه خان ها گرفته می شد؛ عموماً خوانین دارای چند زن و فرزند بودند و برای رفت و آمد بر زمین و یا شهر از اسب استفاده می کردند و غیره.

فیودالان مشهور در دوره هایی بعد از شاه امان الله که توسط دولت حمایت می شدند، چون حاجی سلطان محمد خان فراهی، سردار محمد علم خان سنجرانی نیمروزی، میرزمان خان کنری، حاجی امان الله خان نیمروزی، امین الله خان لوگری، حاجی شاه علم خان طاهری هراتی، مجددی، گیلانی ها، سید کیان، ایشان های آهن دره تخاری، حسن خان کاموی ننگرهار و غیره که هر کدام حکومت های کوچک ملوک الطوائفی برای خود داشتند؛ وضعیت

طبقاتی آن دوران را به خوبی تمثیل می نمودند. این فیودالان با در دست داشتن زمین و ابزار تولید به چنین قدرتی رسیده بودند، اما در نقاطی از کشور، مخصوصاً در دامنه های کوه ها که فیودالان از زمین های وسیعی برخوردار نبودند، با استفاده از قدرت میراثی خانوادگی که از نسل ها برای شان به میراث مانده، حکومت های محلی فیودالی را در میان قبیله بر پا و نزد دولت مرجع حاکم قبیله شناخته می شدند، مثلاً خیبرخان و اعظم خان در شینوار که هر یک از بیست جریب زمین اضافه نداشتند، اما به عنوان مرجع قدرت به حساب می آمدند. در نقاطی از کشور حفظ بخش هایی از سرحد به این فیودالان سپرده می شد. این فیودالان درین بخش خط مرزی دست باز داشتند و دولت هم از سوی سرحد خود را مطمئن احساس می کرد. مثلاً سردار محمد علم خان در چاربرجک نیمروز و شهنواز خان بومدی در سرحد قلعه کاه فراه به این کار گماشته شده بودند.

دولت اشرافی آن زمان که بر فرق این سیستم قرار داشت، خان ها را یگانه حامی خود به حساب می آوردند و شاه و صدراعظمان در سفرهایی که به ولایات داشتند، با اینان ملاقات می کردند و کوشش می نمودند تا در کسب رضایت «خوانین» کوتاهی نکنند.

با اینکه اشرافیت حاکم آن زمان به تمام فیودالان کمک می کرد و دست شان را در هر جنایتی نسبت به توده های دهقان باز مانده بود، اما از نظر ملیتی و مخصوصاً عشیره ای در میان شان تفاوت قایل می شد. خوانین پشتون نسبت به غیر پشتون ها در دربار از حمایت بیشتری برخوردار بودند. در میان پشتون ها

درانی ها نسبت به غلجایی ها منزلت بالاتری داشتند. در میان درانی ها، محمدزایی ها و بارکزایی ها قدرت بیشتری داشتند و مخصوصاً برای محمدزایی ها که «سردار» نامیده می شدند، مستمری خاص ماهوار در نظر گرفته شده بود و عموماً جنرالان اردو را محمدزایی ها می ساختند. بر طبق فرمان های شاهی بهترین املاک فیودالان دیگر به خوانین بارکزایی اهدا می گردید. تلاش های بسیاری صورت می گرفت تا برخی از پشتون ها به شمال کوچانده شوند تا زمین های حاصلخیز این منطقه به فیودالان این ملیت تعلق بگیرد. اشرافیت حاکم، فرزندان خوانین غیر پشتون را به دربار آورده، ظاهراً زیر نظر و پرورش قرار داده، اما در اصل آنان را به طور یرغمل نزد خود حفظ می نمودند تا از یکسو از مخالفت احتمالی این خوانین با دربار جلوگیری کنند و از سوی دیگر به پرورش نسل جدید طبقه خود بپردازند. اینان را غلام بچه های دربار می نامیدند و همین ها بودند که در زمان حبیب الله خان بخش مهم مشروطیت اول را ساختند که عده ای از آنان به وسیله امیر اعدام شدند. این یرغمل گیری از یک طرف رقابت و کشمکش میان فیودالان و از سوی دیگر ترس دربار از آنان را به نمایش می گذاشت.

فیودالان علاوه بر اینکه مورد حمایت دولت مرکزی قرار داشتند؛ اسلحه و زندان نیز در اختیار داشتند، با زور حاکمیت می راندند و در کنار آن از حمایت جدی دین و روحانیت نیز برخوردار بودند. فیودالان با دادن غله، خانه و پول به ملاها زندگی آنان را تأمین می نمودند و به این خاطر هیچ نشانی مبنی بر اینکه ملاها گاهی در ضدیت با حاکمیت فیودالان چیزی گفته و یا حرکتی کرده باشند، در

دست نیست. برخی از روحانیون خود زمین و جایدادهای وسیعی داشتند و فیودالان مشهوری بودند، چون میاگل جان آقای تگاب، ژروجان آقای هلمند، پیر گیلانی، صبغت الله مجددی، سید کیان، ایشان های آهن دره و غیره که مخصوصاً خاندان های گیلانی و مجددی همیشه در کنار قدرت می چریدند و با امپریالیست های انگلیسی در رابطه نزدیکی قرار داشتند و از سوی امپریالیست ها به عنوان مزدوران سر به زیر مورد استفاده قرار می گرفتند. در سطح کل کشور «سیستم پیر مریدی» حاکم بود و طریقه های سهروردیه و قادریه در میان دهقانان و طبقه متوسط پیروان بسیاری داشتند. بعدها بابیه جان (توسط خاد حمایت و تمویل می شدند) در کابل از سرتاسر کشور، مخصوصاً در میان افسران متقاعد پیروان بسیاری پیدا کرد. مجموعه «برادران» که مقررشان در هرات بود و به وسیله ملا موسی که از فراریان سنی ایران در هرات بود و بعد توسط عوامل ایران طی انفجاری به قتل رسید و جوانان خرده بورژوازی افغان را هدف قرار می داد، عده بسیاری را در غرب کشور به چنین دامی انداخته بود.

ملاها عموماً از منافع فیودالان دفاع می کردند و هر گناه آنان را نادیده گرفته، بعضی از فیودالان یکی از دختران خود را که مثلاً از چندمین زن ناخواه شان بود، به ملایی می بخشیدند و به اینگونه موقعیت خود را در میان ملاها بیشتر تثبیت می کردند. زمانی که شاهان، شهزادگان و اراکین بلند پایه دولتی و فیودالان ملوک الطوائف چندین زن می گرفتند و با زنان و کنیزان بسیاری در حرم محشور بودند و به اعمال ضد دین و شریعت دست می زدند، ملاها با هزار توجیه این کار آنان را شرعی جلوه داده، از طرق گوناگونی به حمایت از آنان

برمیخاستند. امیر حبیب الله خان که در حرمسرا سه صد زن رسمی و غیر رسمی داشت و بالاخره چنان در حرم فرو رفت که روزها گذاری به دربار نمی زد و «داکتر الله جویای هندی» شب و روز به ساختن شربت های تقویت جنسی برایش مصروف بود. ملاها در برابر زنجارگی شاه خود را چُپ گرفته و در طول دوران طولانی سلطنت او حتی یکبار هم بر او اعتراض نکردند و همه با یکصدا به نام «سراج الملت والدین» برایش خطبه می خواندند و او را «ظل الله» می نامیدند. اما وقتی شاه امان الله غازی مستمری این انگل های جیره خوار را ملغا کرد، او را تکفیر کردند و بعد برای به قدرت رساندن نادرخان که حمایت انگلیسی داشت، از جان و دل تلاش نمودند. به اینصورت روحانیت و فیودالیزم یکی حافظ منافع دیگری بوده و متحدانه به استثمار توده های مردم می پرداختند.

بعد از کودتای ۲۶ سرطان و اعلان جمهوری، داوود خان برای به اصطلاح شکستن کمر فیودالیزم، «قانون مالیات متری» را وضع نمود. بر طبق این قانون هر مقدار زمین زمیندار که از اصل مالیه دهی آن اضافه میشد، از او گرفته و با بلند رفتن سطح زمین، گراف مالیه هم بالا می رفت و به این صورت داوود خان می خواست تا فیودالان بزرگ به رضایت خود زمین های اضافی و غصب شده را رها کنند تا بر دهقانان تقسیم گردند. گرچه بسیاری، این قانون را فیودال شکن فکر می کردند، اما مالیات متری در عمل باعث استثمار بیشتر دهقانان می شد، چون با این قانون فیودالان فقط زمین هایی را که بیشتر از آنچه در قباله داشتند (مخروبه، مازاد و غصب شده) رها می کردند و اصل زمین حاصلخیز خود را حفظ کرده، برای رفع خساره مالیات بلند، سهم دهقانان را از حاصل زمین کاهش

داده و شدت استثمار دهقانان را با پرداخت بیشتر بهره مالکانه افزایش می دادند، مخصوصاً که در آن سال ها خشکسالی های مفرطی جریان داشت و دهقانان بسیاری بیکار شده و برای دستیابی به کار به ایران فرار می کردند. قانون مالیّه مرفقی با اینکه به قصد تضعیف فیودالان و در نهایت تضعیف حاکمیت شان در دهات و تقویت حکومت مرکزی طرح گردید، اما در حمایت از زندگی دهقانان در آن چیزی ذکر نشده بود. کودتای هفت ثور ۱۳۵۷، مجال تطبیق مالیات مرفقی را از داوود خان گرفت. دولت مزدور خلقی با به قدرت رسیدن با عجله کم نظیری در فرمان شماره هشت خود، «اصلاحات ارضی» را اعلان کرد. این برنامه هیچ شباهتی به اصلاحات ارضی کمونیستی نداشت (اصلاحات ارضی رژیم خلقی به ارزیابی دقیقی نیاز دارد که به جایش به آن خواهیم پرداخت) و مزدوران خلقی با آنکه کوچکترین آگاهی از وضعیت دهقانان، ملاکان، زمین، حقایق، ابزار کار، معیشت و سنت های رایج و تأثیرات عمیق دین در اذهان مردم را بدانند، به طور مسخره ای در هشت ماه این کار پیچیده را به اتمام رساندند. این اصلاحات توسط افرادی از اعضای حزب رهبری می شد که نه دهقان و زمین را می شناختند و نه از ماهیت فیودالیزم و چگونگی برخورد با آن کوچکترین شناختی نداشتند، این کارگزاران بی مایه، زمین بدون آب، بدون تخم و ابزار کار را به دهقانانی تحویل می دادند که در زندگی شان آهی نداشتند و معلوم نبود چگونه این زمین را کشت کنند. تعیین حقایق از مشکلات دیگری بود که حداقل راه حل آن سنجیده نشده بود و وقتی روس ها خلقی ها را کاغذ تشناب کردند و پرچمی ها را به قدرت رساندند، با «مشی مصالحه ملی» نه تنها اصلاحات ارضی مسخره «نابغه

شرق» را به دور انداختند، که به تفقد و نوازش فیودالان پرداختند و برای یک یک خانان، سرداران و بادران تحفه و هدایای قیمتی دادند و بسیاری از آنان را با مشی مصالحه ملی، شامل «جبهه ملی پدر وطن» کردند. دهقانان بیچاره که جبراً به قبولی قبالة پنج جریب زمین کشانده شده بودند، یا در خفا عذر خود را به ملاکان ارضی بردند و مخفیانه حاصل زمین سال ۱۳۵۸ را به آنان تسلیم کردند و یا بعدتر به این کار دست زدند و بار دیگر به پای فیودالان خونخوار خم شدند. آنانی که این کار را نکردند، با شروع جنگ در اواخر ۱۳۵۸ و گسترش آن در بسیاری از نقاط کشور، به گناهکاران «پنج جریبی» مشهور شده و چون «جنايتکاران» از سوی مجاهدین مجازات و حتی بعضی از آنان کشته و بعضی مجبور به پرداخت دو برابر حاصل زمین همان سال شدند. دهقانانی که از گرفتن زمین ابا می ورزیدند به نام «نوکر امپریالیزم» از سوی پیروان «انقلاب برگشت ناپذیر ثور» زندانی و حتی به قتل می رسیدند و به این صورت این اصلاحات ارضی مسخره نه تنها قادر به شکستن فیودالیزم نشد، که در نهایت، دهقانان با خون شان تاوان بزرگی پرداختند و بالاخره موقعیت ملاکان محکمتر شده، زمینه قیامی مساعد گشت که شریرترین ملاکان ارضی در رأس آن قرار گرفتند که با شکست شوروی، افغانستان را دو دسته به امپریالیست های امریکایی تسلیم نمودند و نشان دادند که ملاکان، دشمنان خونی توده های مردم و پایگاه اساسی امپریالیزم می باشند، چیزی که در نهایت با تمام این قربانی ها سیمای جامعه ما همچنان نیمه فیودالی-مستعمره باقی ماند.

جنگ سی ساله تغییرات بسیاری در موقعیت فیودالان به وجود آورد. برخی از

آنان با شرکت در جنگ مسلحانه و یا مامور شدن در تنظیم های جهادی با چپاول زمین های شخصی و دولتی، تصاحب زمین اقلیت های قومی و غنیمت قرار دادن زمین های قوماندانان مغلوب، به گسترش ملک و جابجایی شان پرداختند؛ برخی از زمینداران بزرگ در جریان این درگیری ها موقعیت سیاسی و اجتماعی شان را از دست داده و عده ای با تقسیم زمین های شان، میان فرزندان و میراث داران به دهقانان زمیندار و یا کم زمین مبدل گشتند که در جایش به ارزیابی گرفته خواهند شد. موازی با تغییراتی که در میان طبقه ملاک ارضی یا خان ها به وجود آمد، در وضعیت زندگی و موقعیت طبقاتی دهقانان نیز تغییرات بسیاری رونما گردید که با تشریح طبقه دهقان به دقت مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

حاکمیت جنایتکاران جهادی در تقابل با دولت مزدور دموکراتیک خلق، نه تنها به چور دارایی های مردم پرداختند بلکه هزاران جریب زمین دولتی را نیز چور کردند. این دوره به نحوی تسلط حاکمیت کامل فیودالی را نشان می داد. فهمیم در کابل و شمال؛ پاینده خان در سر پل؛ دوستم و قوماندانان او در سرتاسر شمال؛ حاجی دین محمد، حاجی قدیر و حاجی ظاهر در ننگرهار؛ آقا محمد خان در قلات؛ عوض محمد نظیری در بامیان (دشت عیسی خان را چور کرد) حضرت علی در ننگرهار و لغمان (بخشی از دشت گمبیری را چور کرد)، ضابط جلیل در فراه، احمد خان در غور؛ پیربخش گردیوال در غزنی؛ سیاف، ملاعزت، امان الله گذر، حاجی نبی (برادر خلیلی)، جنرال بسم الله و حاجی الماس در کابل و غیره، زمین های شهری و دشت های دولتی را تصاحب شده، برای آن ها قباله درست کردند. درین دوره زمینداران جدیدی در بسیاری از نقاط کشور به زور تفنگ و

نیروی مسلحانه ظهور کردند و به تحکیم بیشتر مناسبات فیودالی پرداختند. در زمان طالبان این وضعیت از نظر فرهنگی بیشتر استحکام یافت و مبارزه بر ضد هر نوع مظاهر سرمایه داری با قمچین و گلوله دنبال شد. اما بعد از اشغال کشور به وسیلهٔ امریکایی ها و انگلیس ها، با اعلان دموکراسی، اقتصاد بازار و آزادی رسانه ها، گرایش به طرف سرمایه گذاری و توجه به ابزارهای رشد سرمایه داری بیشتر گردید و قوماندانان تنظیمی که حال به زورمندان و ملاکان دهات مبدل شده بودند، با هجوم به شهرها و سرمایه گذاری در بخش های مختلف بازار جدید، راه را برای گسترش مناسبات بورژوازی باز کردند و به این خاطر تمام قرضه هایی که تا سال ۲۰۰۷ به وسیلهٔ بانک های دولتی و خصوصی برای بخش زراعت پرداخته شد، از ۰.۷ درصد بالا نرفت که این خود عدم رشد سرمایه داری در مناسبات زراعی را به نمایش می گذارد.

با اینکه در افغانستان ۴۴۹ شهر و شهرک وجود دارد، اما تمامی این شهرها که از درون مناسبات ملوک الطوائفی سر برآورده، با معیارهای شهری سرمایه داری همخوانی ندارد. این شهرها فاقد آب صحتی، برق، جاده های حداقل معیاری، سیستم فاضلاب، پارکینگ، اشارهٔ ترافیکی، میدان هوایی، میترو، زباله دانی و غیره بوده؛ وقتی از بالا زمین وطن ما دیده شود، کمتر نقاطی به نام شهر به نظر می رسد. این شهرها جمعاً کمتر از یک درصد مساحت کل کشور را پوشش داده اند؛ به این خاطر تا هنوز مناسبات سرمایه داری به صورت نیمه انکشاف یافته درین شهرها احیا نشده و جز شهرهای کابل، هرات، کندهار، مزار و جلال آباد، ۴۴۴ شهر دیگر را نمی توان شباهتی به شهرهای امروزی جهان داد. مناسبات در شهر

کابل با شهرهای دیگر کشور تفاوت های بسیاری دارد؛ استفاده از سیستم بانکی که یکی از نمودهای مهم سرمایه داری است، در سال ۱۳۸۷ در کابل ۸۶ درصد، در هرات ۶ درصد و در مزار ۳ درصد و در بقیه ولایات کشور فقط ۵ درصد بوده است.

با اینکه برخی از شهرها با ورشکستگی دهقانان در دهات و برگشت برخی از دهقانان از آوارگی و متمکن شدن شان در شهرها تا حدی وارد مناسبات جدید شده و در تغییر فکر و فرهنگ شان اندک تأثیری داشته است، اما بیشتر آنان افکار دهاتی و سنت های فیودالی را با خود به شهرها آورده و جنگ جدی میان این دو فرهنگ در بسیاری خانواده ها در شهرها درگیر می باشد که در آن دهاتی های تازه وارد میل دارند با همان فرهنگ قدیمی زندگی کنند و همیشه با مظاهر جدید سرمایه داری به مخالفت بر می خیزند. این دهاتیان پا گذاشته به شهرها همیشه تشویش دارند که مبادا پسران و مخصوصاً دختران شان با این فرهنگ «آلوده» شوند. ریش سفیدان دهاتی همیشه برای خوبی های «قدیم» غبطه می خورند؛ از مردم «قدیم» که به نظر شان جوانمرد و راستکار بوده، با هزار افسوس حکایت می کنند؛ مال «قدیم» را پخته می گویند؛ دلبسته دهل و سرنای «قدیم» اند، سواری اسب، مرکب و شمشیر و سپر را با لذت خاصی قصه می کنند؛ سنت ها و روابط دهاتی را «فرهنگ اصیل افغانی» می نامند؛ فضای دودآلود و پر مشغله شهرها را نمی پسندند و بر هر پیشرفتی مهر کفر می کوبند و آرزو می کنند که اگر احیای دوباره گذشته ناممکن باشد، حداقل شرایط «همین اکنون» حفظ گردد؛ این تفکر را برخی از نمایندگان روشنفکر ایدیولوژی فیودالی با دهها

تعریف و تمجید در رسانه ها تبلیغ می کنند. اما در عمل بسیاری این امیدها، در گردباد تهاجم فرهنگ سرمایه داری با خاک یکسان می گردند؛ مساجد روز تا روز خالی می گردند؛ رسانه های جمعی، جوانان را با فرهنگ پیشرفته سرمایه داری آشنا می سازند؛ کمپیوتر و انترنت، رفت و آمد به خارج، تجارت لجام گسیخته با منطقه و جهان؛ سیستم های پیشرفته مخابراتی و تماس آسان با تمام جهان؛ آموزش زبان های غربی و دهها مورد دیگر بر سنگر دوستداران «قدیم» چنان یورش می برند که برای شان مجال پافشاردن نمی دهند و راهی جز اینکه طالبان در برابر این فرهنگ یورشی جدید، با گلوله بایستند و به آتش زدن مکتب و گلو بریدن معلم پردازند و زن را در زیر هفت نقاب پنهان سازند، باقی نمی ماند و به این خاطر باید افغانستان را جامعه نیمه فیودالی نامید که در آن رویارویی فرهنگ فیودالی و بورژوازی با چشمان برهنه دیده می شود. اینکه درین مرحله گذار، کی بر کی پیروز می شود، کاملاً روشن است، چون بخت با بورژوازی خواهد بود، اما نه به آسانی ایکه در کشورهای دیگر این بخت آن را به سرمنزל مقصود رسانده است.

آخرین آمار نشان می دهد که نفوس افغانستان ۲۵ میلیون نفر است که ۷۲ درصد آن ده نشین (۱۸ میلیون نفر) و ۲۸ درصد آن شهرنشین (۷ میلیون نفر) اند. این همه ده نشین و برخی از شهر نشینان کشور با رابطه زراعی زندگی کرده، زمیندار و دهقان اند. این محاسبه ابتدایی نشان می دهد که جامعه افغانستان بیشتر یک جامعه دهقانی است که با روابط ارباب-رعیتی زندگی و اداره می شود. بسیاری از افرادی که در شهرها زندگی دارند، نیز تا حال به باورها و سنت های دهاتی پابند

بوده، اکثریت شان بنا بر عدم رشد ابزار تولید و به میان نیامدن مناسبات سرمایه داری از افکار گذشته نبریده اند.

با اشغال کشور به وسیله نیروهای امریکایی و توأم با آن اعلان بازار آزاد و هجوم کمپنی های امپریالیستی به داخل کشور، پروسه احیای سرمایه داری نه از طریق تغییر زیربنای کشور به شکل دینامیکی، که به صورت میکانیکی به راه افتاد. به این خاطر نه فرهنگ پذیرش چنین دورانی و نه روان عمومی با این روند همگامی نشان داد، لذا تلاش برای دستیابی به این شرایط، نوعی اقتصاد مافیایی سرمایه داری را بر افغانستان حاکم ساخت.

در شرایط کنونی از ۶۵۰ هزار کیلومتر مربع مساحت کل کشور، ۱۲ درصد آن قابل کشت بوده، ۳ درصد آن جنگل، ۴۶ درصد آن چراگاه و ۳۹ درصد آن را کوه ها تشکیل می دهد. آمار سال ۲۰۰۷ مساحت کل زمین های قابل زرع در افغانستان را ۵۷۴۳۸۵۸ هکتار نشان می دهد که طی دو سال گذشته تغییر جدی در آن رونما نشده، ۵۰ درصد عاید ناخالص ملی ازین طریق به دست می آید و به قرار ذیل، زیر کشت رفته است:

۱. زمین های زیر کشت غله، کچالو وغیره:

شماره	نوعیت زرع	زمین به هکتار
۱	گندم آبی	۲۲۵۲۰۰۰
۲	گندم للمی	۱۳۹۵۰۰۰
۳	برنج	۱۷۰۰۰۰
۴	جو	۲۳۶۰۰۰
۵	ارزن	۱۲۰۰۰
۶	زیره	۱۸۱۵۸
۷	کچالو	۲۰۰۰۰
۸	نی شکر	۳۷۰۰
۹	چغندر	۲۵۰۰
۱۰	زیتون	۲۳۰۰
۱۱	متباقی	۲۹۴۰۰۰
جمله		۴۳۳۱۸۵۸ هکتار

۲. زمین هایی که در آن ها باغداری صورت می گیرد:

شماره	نوعیت باغ	زمین به هکتار
۱	بادام	۱۲۰۰۰
۲	چهارمغز	۲۳۰۰
۳	ستروس	۱۲۰۰
۴	سیب	۷۰۰۰
۵	ناکئ	۳۵۰
۶	زرد آلو	۸۰۰۰
۷	شفتالو	۱۹۲۰

۵۵۰۰	آلو بخارا	۸
۵۵۸۰	توت	۹
۵۷۶۰۰	انگور	۱۰
۲۰۰۰۰	هندوانه	۱۱
۲۵۰۰۰	خربوزه	۱۲
۲۷۰۰	انجیر	۱۳
۸۰۰۰	انار	۱۴
۲۸۶۲	متباقی	۱۵
جمله ۱۶۰۰۰۰ هکتار		

۳. زمین هایی که در آن ها نباتات دانه دار زرع گردیده:

شماره	نوعیت نبات دانه دار	زمین به هکتار
۱	زغر	۴۰۰۰۰
۲	گل آفتاب پرست	۶۶۰۰
۳	کنجد	۳۰۰۰
۴	پنبه	۳۵۰۰۰
۵	شرشم	۲۰۰۰
۶	گیاهان طبی	۴۵۰۰

جمله	۸۹۱۰۰۰ هکتار
جمله زمین هایی زیر کشت سبزی:	۱۶۸۰۰۰ هکتار
جمله زمین هایی زیر کشت تریاک:	۱۹۳۰۰۰ هکتار
مجموعه	۵۷۴۳۸۵۸ هکتار

چون هر هکتار زمین مساوی به ۵ جریب است، جمع این زمین ها ۲۸۷۱۹۲۹۰ جریب می شود.

دهقانان در نقاط مختلف کشور نسبت به مساحت و عاید زمین استخدام می شوند. در برخی از نقاط کشور که زمین در یک سال دو و یا سه بار حاصل می دهد، عموماً بر روی پنج جریب یک دهقان کار می کند و در جاهایی که زمین به علت کمبود آب و مشکلات دیگر در سالی یک بار حاصل می دهد، بر روی ۱۵ جریب زمین یک دهقان کار می کند. با محاسبه ای که بعداً در مورد دهقانان، باغبانان و چوپانان خواهیم داشت، به طور روشن واضح خواهد شد که در حدود هشتاد درصد جامعه ما ازین طریق امرار معاش می کنند و عمدتاً مردم ما زندگی دهقانی دارند، لذا نیروی اصلی انقلاب در دهات متمکن بوده و تا سال ها استراتیژی محاصره شهرها از طریق دهات به عنوان اساس مبارزه مسلحانه خلق جهت رهایی میهن و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین قرار گرفته و هرگونه قیام های شهری برای پیروزی حزب پرولتاریا، جز آوانتوریزم خرده بورژوایی

چیز دیگری نخواهد بود و این را هم نشان خواهیم داد که از طرق مختلف زمینه اتحاد میان کارگر و دهقان در افغانستان وجود دارد، بنابراین پرولتاریای کشور ما روزی با بیرق ظفرنمون بر کاخ استبداد فیودالیزم و بورژوازی در وحدت با دهقانان و دیگر زحمتکشان، خواهد تاخت و پیروز خواهد شد.

پیمایش زمین در افغانستان تا هنوز واحد متریک خاص و یکدستی چون متر مربع، هکتار و یا ایکر ندارد. این پیمایش در کشور ما بیشتر از روی تخمیر صورت می گیرد (این تخمیر نیز نسبت به نوع زمین فرق می کند. در زمین هایی که بسیار قوت دارد، عموماً تخم بیشتر پاش داده می شود و در زمین های کمزور و کم آب تخم کمتر پاش داده می شود که حاصل آن نیز کمتر است. مثلاً در فراه در هر جریب عموماً تا سه سیر (۲۱ کیلوگرام) هم تخم پاش می شود، در حالیکه در هرات، شمال و شمالی در هر جریب تا شش سیر و گاه بیشتر از آن نیز تخم پاش داده می شود) و در هر ولایت، منطقه و حتی قریه این پیمایش فرق می کند. جریب، بسوه، دانگ، سیر، من، شاهی، قله، پای گاو، چنگل، قران، قدم، پتی، پایکال، رصد... معیارهای پیمایش زمین در وطن ماست. اما معیار رسمی و دولتی پیمایش زمین که از روی آن مالیه اخذ می گردد، جریب است که ۴۰ در ۵۰ متر یا دو هزار متر مربع می باشد. این نشان می دهد که تا رسیدن دهات کشور به سیستم عصری پیمایش (یکی از نشانه های سرمایه داری) راه درازی در پیش دارد.

در دریاها و وطن ما که گاه خروشان و گاه می خشکند (آمو، کتر، کابل، هلمند، مرغاب، هریرود، فراه رود، خاشرود، هاروت رود، معاونین آن ها و دهها شيله و

آبریز دیگر) سالانه ۸۰ میلیارد متر مکعب آب جریان می یابد که ۳۰ میلیارد متر مکعب آن در داخل مورد استفاده قرار می گیرد و ۵۰ میلیارد دیگر به علت ناتوانی دولت های مزدور و فاسد افغانستان به ایران، پاکستان و آسیای میانه سرازیر می شود (قیمت بین المللی هر متر مکعب آب یک و نیم دالر امریکایی و در منطقه یک دالر است، بنابراین سالانه پنجاه میلیارد دالر آب افغانستان را همسایگان می مکند). بندهای درونته، ماهیپر، جبل السراج، پلخمری، خان آباد، سروبی، نغلو، چک وردک، داله، کجکی، پلخمری، نهر سراج و سلما که بر این دریاها اعمار شده و بعضی تا حال به بهره برداری نرسیده، قدرت مهار آب بسیار کمی دارند، لذا درینجا هر ساله دهقانان دست دعا بلند می کنند تا ابری بیارد و گاهی هم سالی چند بار «نماز استسقا» یا طلب باران می خوانند و به این صورت در هنگام کم بارشی، دهقانان از زرع للمی هم می مانند. علاوه از آب دریا در افغانستان از کاریز و واترپمپ نیز استفاده می شود و با توجه به مصرف تیل و پرژه واترپمپ، حاصل به دست آمده ازین زمین ها چندان قرین به صرفه نیست.

آب های افغانستان قدرت تولید ۳۰ هزار میگاوات برق را داشته و با اینکه چنین انرژی بزرگی در سینه این آب ها نهفته است، دولت پوشالی و حامیان امپریالیستی آن به خاطر تنویر شهر کابل و شهرهای دیگر این انرژی را از تاجکستان، ازبکستان، ترکمنستان و ایران خریداری می کنند و به این صورت درجه مصرفی و وابستگی کشور را به بیرونیان بیشتر می سازند. این استفاده زمانی میسر خواهد شد که دولت دموکراتیک انقلابی قدرت را به دست گیرد. در آن صورت مردم ما نه تنها از انرژی برق بی نیاز خواهند شد که توان صدور آن به همسایگان را هم

پیدا خواهند کرد و بخشی از مصارف دولت انقلابی ازین طریق تأمین خواهد گشت. بگذریم ازینکه کشور ما توان تولید بیش از ده هزار میگاوات برق از انرژی بادی و حدود ده هزار میگاوات از انرژی زغال، تیل و گاز را نیز داشته و به این صورت در سینه کشور ما توان تولید ۵۰ تا ۶۰ هزار میگاوات برق وجود دارد.

تولید غله، مخصوصاً گندم که اصلی ترین تولید زراعی افغانستان را می سازد (۸۳ در صد غذای مردم افغانستان را نان گندم تشکیل می دهد، به این خاطر هر سه وقت غذا در افغانستان نان نامیده می شود). این تولید در سال هایی که بارندگی زیاد باشد، ظاهراً مصرف عمومی مردم را برآورده می سازد و مقامات ارتجاعی دولت آن را خود کفایی می نامند، اما چون بیش از ۶۰ درصد این تولید به اقلیت ۲۰ در صدی خان ها و دهقانان زمیندار و کمتر از ۴۰ درصد به اکثریت ۸۰ درصدی دهقانان و زحمتکشان دیگر تعلق می گیرد، بنابراین این خود کفایی محاسبه کاذبانه ای بوده که در آن اکثریت مردم گرسنه افغانستان سیر و خود کفا نشان داده می شوند. این گرسنگان باید از طرق مختلف (فروش دختران، کار شاقه زنان، فرار به ایران و پاکستان، قرض گرفتن از ملاکان- آمار سال ۱۳۸۷ نشان می دهد که ۶۳.۹ درصد خانواده های افغانستان تا دو هزار دالر قرضدار می باشند) زندگی بخور نمیر شان را به پیش ببرند. دولت های مزدوری که مدافع خوانین و زمینداران بزرگ اند، با اعلان خود کفایی می خواهند، اصل فقر توده ها و استثمار خان ها و اربابان را بپوشانند. تولیدات زراعی افغانستان در ۲۰۰۸ با اینکه بیش از پنج میلیون تن بود و مقامات دولت پوشالی و انجوهای مزدور، درین سال «خود کفایی» غله را اعلان کردند، اما می بینیم که برخی از

دهقانان نان شب را نداشته، در مناطقی چون بادغیس و غور برگ درخت و علف می خورند.

زراعت افغانستان عموماً شکل بدوی داشته، جوکاری با بیل صورت می گیرد. نه‌رها و جوهایی که ده‌ها و حتی صدها سال قبل حفر شده، همچنان مورد استفاده قرار می‌گیرد. حقایق و تقسیمات آب به شکل بسیار ابتدایی و بدوی است. در بعضی مناطق به علت نبود آب، زمین‌های زراعی هر سه سال و در بعضی جاها هر چهار سال یکبار کشت می‌شود، کشتکاران تا هنوز به وسایل پیشرفته زراعی دست نیافته، تداوی امراض زراعی به ندرت صورت می‌گیرد و از کود، تخم‌های پیشرفته و لابراتوار محروم‌اند. با اینکه درین سال‌ها نسبت به سی سال گذشته تا حدی در ابزار تولید تغییراتی رونما شده، اما باز هم ابزار جدید شکل مسلط بر تولید زراعی را اختیار نکرده‌اند. زراعت در افغانستان عموماً در سه بخش (کشتکاری، مالرداری و باغداری) منقسم می‌گردد که هر سه در ارتباط ناگسستگی با یکدیگر قرار داشته، رشد و عدم رشد هر یکی بر دیگری تأثیر جدی دارد. کشتکاری شامل گندم، جو، جواری، شالی، پنبه، لوبیا، ماش، رشقه، شبدر، خربوزه، تربوز، بادرنگ، کنجد، زغر، گندنه، پالک، پیاز، سیر، تریاک و کچالو بوده؛ باغداری به تولید میوه‌های خشک و تازه چون انگور، انار، سیب، زردآلو، توت، چهارمغز، بادام، پسته، جلعوزه، مالته، عناب و انجیر و مالرداری بر تربیه گاو، بز، گوسفند، شتر، اسب، خر، قاطر، مرغ، فیلمرغ و مرغابی استوار می‌باشد. دهقانان، باغبانان و چوپانان در شرایط مشابه طبقاتی زندگی دارند و با استثمار مشابهی بهره‌کشی می‌شوند.

ابزار زراعی افغانستان شامل قله، ماله، بیل، کلنگ، پلکش، کمن یا کج بیل، کرن یا چبجور، شاخی، چپر، چغنه، چج، چغل، شالی پاک، جواز یا گینی، تراکتور، واترپمپ و تریش می باشد. این ابزار عموماً در اختیار صاحبان زمین (ملاکان) و دهقانان مرفه (کولاک ها) قرار دارند. در بعضی از مناطق ابزار تولید متعلق به دهقانان بوده که با استعمال آن، سهم دهقان از تولید را با ارباب، نصفه می سازد. درین مناطق اگر دهقان ابزار نداشته باشد به ندرت برایش دهقانی پیدا می شود. از ۲۰ سال به اینسو، مخصوصاً بعد از خروج روس ها از افغانستان که بسیاری از دهقانان و مالکان زمین یا از مهاجرت و یا از شهرها دوباره بر سر زمین های شان برگشتند؛ تراکتور، دو پال، سه پال، نه پال، جوچه کش، تریش و بلدوزر نیز با خود آوردند. در دوران اشغال روس ها، تراکتور یکی از وسایل مهم نقلیه به حساب می آمد که به انتقال اموال تجاری از ایران و پاکستان و هم انتقال مهاجران در برخی از مناطق از آن استفاده می شد. اکنون در نقاط مختلف کشور تراکتورهای انگلیسی، روسی، رومانیایی، ایتالوی و بیلا روسی به قله و میده کردن غله می پردازند. درین مناطق حدود نیمی از مردم با تراکتور و نیمی از گاو آهن استفاده می کنند، اما در نقاط مرکزی، شرقی و جنوبی کمتر از ۳۰ درصد مردم از تراکتور استفاده کرده، بیشتر گاو آهن را به کار می گیرند. افغانستان که تیل را از خارج وارد می کند و قیمت آن بسیار بالاست، قیمت کار تراکتور را نیز بالا می برد (اوسط یک ساعت کار تراکتور ۵۰۰ افغانی) که این مشکل یکی از عوامل مهم استفاده دهقانان از گاو آهن می باشد. ارزیابی ها نشان می دهد که در تمام افغانستان تا هنوز بیش از ۵۰ درصد مردم با تراکتور و کمتر از ۵۰ درصد

با گاو آهن کشت می کنند. آخرین آمار نشان می دهد که در افغانستان ۲۷۲۰۰ اراده تراکتور کار شخم زنی، میده کردن و بارکشی را به پیش می برد.

مهاجران بعد از برگشت از ایران و پاکستان در اثر کار نشدن کاریزها و خشکسالی و عوامل جنگ (طالبان اکثر کاریزهای شمالی را با سنگ و سمنت خشکاندند)، مجبور شدند که از آب های زیرزمینی با واترپمپ های ۲، ۳، ۴ و ۶ انچ استفاده کنند. با وارد شدن دستگاه های برمه و ضرورت استفاده از تیل، مبلایل و پرزه های واترپمپ که برای زارعان بسیار گران تمام می شد و حاصل گندم، پول مصرف را نمی کشید، به باغداری و زرع تریاک رو آوردند و امروز در فراه، هلمند، قندهار و ارزگان کشت تریاک در کنار استفاده از آب دریا، توسط واترپمپ صورت می گیرد. در برخی از مناطق شمال، شمالی، جنوب و شرق کشور نیز با واترپمپ های چینی، چکسلواکی، هندی و روسی در مواقع کم آبی به آبیاری زمین های شان می پردازند. در سطح کل کشور نسبت بود و یا نبود آب، تعداد واترپمپ فرق می کند و تعداد مجموعی واترپمپ در افغانستان از یک میلیون پایه بیشتر می باشد.

زمینداران کوچک تا حال تمایل دارند که با گاوآهن قله کنند. در مناطق کوهستانی که زمین ها به شکل «پتی» و مرتبه دار در نشیب کوه ها قرار دارند، زمینه کار تراکتور را کم ساخته، مردم با گاو آهن به شخم زنی و میده نمودن خرمن می پردازند.

دهقانان با پرداخت بهره مالکانه سهم کمی از تولید می برند، علاوه بر دهقانان میانه

و مرفه در کنار ملاکان سالانه باید برای دولت مالیه زمین هم پردازند. اما از سی سال به اینسو که در افغانستان جنگ و درگیری جریان داشته (دولت و طنفروش خلقی بر دهات به زودی تسلطش را از دست داد، جهادی ها به شکل ملوک الطوائف حکومت می کردند، طالبان درگیر جنگ بودند)، مالیه زمین و مالیه مواشی گرفته نشده است. در دوران اشغال جدید که بیشتر ملاکان قدیم و نوبه دوران رسیده بر تخت اقتدار نشسته، در کنار اینکه مشکلات تخنیکی بسیاری وجود داشته، آنان هم تلاش نموده اند تا مالیه زمین و مواشی درین سال ها عفو گردد، اما بسیاری از زورداران در مناطق تحت تسلط شان از مردم مالیه اخذ می دارند. درین چند سال که اشغال، ناامنی، غصب برخی از زمین های مردم و دولت به وسیله جنگسالاران، مشخص نبودن حدود زمین در قباله، تقسیم زمین میان فرزندان و نواسه ها و نواده ها، رفتن برخی از زمین ها در زیر ساختمان های شهرها و قریه ها صورت گرفته و به این شکل مالیه جدید ضرورت به ارزیابی جدید و نقشه و کادستر جدید (بسیاری از نقشه های قدیم دست خورده و تغییر کرده و قباله های جعلی بسیاری به رویت این نقشه های جعلی ساخته شده است) دارد. اخذ مالیه چون سال های قدیم چندان ممکن هم نبوده و به این صورت مالکان زمین درین هشت سال نیز از پرداخت مالیه معاف بوده اند و به نظر نمی رسد که بنابر عوامل بالا در سال های نزدیک مالیه اخذ گردد.

در کشورهای نیمه فیودالی که دو طبقه دهقان و زمیندار سیمای اصلی جامعه را مشخص می سازند، دهقانان نسبت به زحمتکشان دیگر بیشتر به تولید نعمات مادی پرداخته و زندگی اکثر مردم در گرو کار دهقانان و تولید آنان می باشد و

زیر رهبری پرولتاریا، نیروی اصلی انقلاب را می سازند. اینک بعد از ارزیابی این دو طبقه، به سراغ مناسبات سرمایه داری می رویم.

طبقه بزگر یا دهقان

محل اصلی زندگی و کار این طبقه دهات است که به اقشار زمیندار، کم زمین و بی زمین تقسیم می گردد. در برخی از شهرها که تا هنوز در داخل و حومه آن ها زمین های زراعی از گسترش شهرها جان به سلامت برده، دهقانان بیشتر به باغداری و کشت سبزیجات رو آورده و حاصل خود را برای فروش به شهرها می برند، اما در دهات دور دست که امکان انتقال روزانه سبزی به شهر میسر نیست، زارعان فقط برای مصرف خود سبزی می کارند.

دهقانان در کشور ما زاییده دو روند طبقاتی و ملیتی اند، پروسه ای که تا هنوز جریان دارد و این روند تا حدی برای وطن ما منحصر به فرد بوده است. نخست اینکه دهقانان مثل سایر کشورها از درون جامعه برده داری سر بر آورده و این برده ها بودند که با تبدیل به سرف و یا دهقان وابسته به زمین، بالاخره از قید زمین آزاد شده و به دهقانان «آزاد» مبدل گشتند و دوم اینکه برخی از باشندگان دهات در اثر درگیری های قبایل و تجاوز های ملیتی با از دست دادن زمین و ملک شان به دهقان مبدل گشتند. وقتی پشتون ها از کوه های سلیمان پایین آمدند، مستقیماً از دوران کمون وارد دوره فیودالی گشتند و در مناطق هموار به غصب زمین های ملیت های دیگر، بخصوص تاجیک ها که در آن زمان زمین های هموار و حاصلخیز را در اختیار داشتند، پرداختند و بعد از تصرف، مردان ده را تسلیم و به دهقانی گماشتند. در مناطقی چون فراه و نیمروز، این دهقانان را «بی زمین» و «فارسی» می نامند و حتی قلعه های خاصی به این نام (قلعه پارسی ها و یا تاجیکی) معروف اند. در برخی دره های هلمند که اکنون زبان دری در آن ها گوینده ای ندارد، بسیاری از دهات به زبان دری نام گذاری شده و تا حال به همان اسما یاد

می گردند که نشان می دهد، این مناطق زمانی به دری زبانان تعلق داشته اند. در نورستان، بخش خاصی از ساکنان غیر نورستانی را «باری» یا غلام می نامند و علاوه بر دهقانی، کارهایی چون کندن کاری بر روی چوب و خانه سازی چوبی را بر عهده دارند. در بخش هایی از کنر عموماً از گجرها که اکثر شان بی زمین اند، به عنوان دهقان و چوپان استفاده می کنند که باید از مناطقی در پاکستان به افغانستان آواره شده باشند. در شمال کشور آوارگان ازبیک و تاجیک دوران تأسیس اتحاد شوروی اکنون به کارهای دهقانی و صنایع دستی اشتغال دارند و به این خاطر در افغانستان نسبت به هر جای دیگر مسئله دهقانان یک مسئله عمیق ملیتی نیز می باشد و بیشتر از هر طبقه ای، دو ستم ملیتی و طبقاتی را به شانه می کشند. در نقاط دیگر کشور نیز دهقانان با همین دو پروسه شکل گرفته و شامل این طبقه شده اند.

در شرایط کنونی که در کشور ما ۲۵۱۱۴۲۹۰ جریب زمین زیر کشت غله و دانه؛ ۸۴۰۰۰ جریب زمین زیر کشت سبزی و ۹۶۵۰۰۰ جریب زیر کشت تریاک می رود و بر هر ۱۰ جریب برای کشت غله و دانه، یک دهقان و برای هر پنج جریب برای کشت سبزی و کشت تریاک، یک دهقان در سال استخدام می گردد، لذا تعداد مجموعی دهقانان در افغانستان ۲۸۷۰۰۰۰ نفر می باشند. در صورتی که این نیروی عظیم با باغبانان و چوپانان به حرکت درآیند، هیچ نیرویی قادر به سد کردن راه آنان نخواهد شد (زنان این دهقانان نیز با شرایط طبقاتی دهقانی زندگی دارند و به این خاطر با بیداری زنان در نبرد خلق و انقلاب دموکراتیک نوین این نیرو دو چند می گردد). بنابراین به روشنی می توان گفت که نیروی اصلی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور ما دهقانان اند.

در سی سال گذشته (۱۳۵۷ تا ۱۳۸۸) در کمیت و کیفیت این طبقه تغییرات بسیاری رخ داده است. برخی از افراد این طبقه که به ایران و پاکستان آواره شده، با حرفه های مختلفی آشنایی حاصل کرده و نسبت به محل زندگی و کارشان تغییر طبقه داده اند که با برگشت، بخشی از آنان در شهرها متمکن شده اند. عده ای از دهقانان در اثر ورشکستگی در دهات نیز به شهرها رو آورده به کارگر ساده و یا خرده بورژوا مبدل شده اند. عده ای از آنان در جریان جنگ ها به قوماندانان و سرگروپ های مسلح و حتی به ملاک های شریر و مستبدی مبدل شده و تعدادی هم با چور و چپاول شهرها به دلالان و کمپرادوران تجاری و تولیدی تبدیل شده اند که چون دشمنان خلق عمل می کنند (آنانی که به ملاک و بورژوا مبدل شده شمارشان از ده هزار نفر تجاوز نمی کند). بخش بزرگی از ناراضیان این طبقه در اثر تجاوز امریکا بر سرزمین شان، به علت نبود حزب مقتدر زحمتکشان، در خدمت جریان مزدور و جاهل طالبان که کوچکترین برنامه خدمت به خلق ندارند، قرار گرفته و تعدادی هم در اثر ورشکستگی و بیکاری به لومپنیزم رو آورده و از طرق دزدی، راهگیری، آدمکشی و اعمال غیر انسانی دیگران می خورند. عده ای هم به زرع تریاک رو آورده و نا آگاهانه در خدمت مافیای سرمایه داری قرار گرفته اند.

دهقانان از ماه سنبله استخدام می شوند و تا ماه سنبله سال بعد شب و روز کار می کنند. بیشترین زمین های افغانستان سالانه زیر کشت گندم می روند. سهمی که دهقانان در آخر سال از حاصل می برند، عموماً سوم و یا چهارم حصه کل حاصل است. درین صورت تخم، مصرف قلبه، مصرف کود و مصرف میده کردن از سهم مالک پرداخته می شود. اما در سال های اخیر بنابر محدود شدن ساحه کشت، بادران یا اربابان، زمین های شان را به دهقانان به طور نصفه کاری

می دهند که درین صورت مصرف تخم، قلبه، کود و میدہ کردن از وسط حاصل داده می شود و باقیمانده حاصل میان مالک و دهقان به دو حصه مساوی تقسیم می گردد. در مورد جو و جواری هم همین شیوه به کار گرفته می شود. اما در باغداری سهم باغبان کمتر از آن است. دهقانان در طول نه ماه باید کارهای زیر را انجام دهند:

بته و خار زمین را زده، آن را آماده کشت سازند. حشر جوکاری و یا جو کنی عموماً بر عهده دهقان است و در اکثر مناطق این جوکاری سالی یکبار صورت می گیرد و الی که در اثر سیل و یا عوامل دیگری برای جو مشکلی پیش آید که در آن صورت دهقانان چند بار به جوکاری خواهند رفت. مقدار کار و روزهای حشر مربوط به درازی و خرابی جو می باشد که از سربند تا زمین چقدر فاصله دارد و این در دهات مختلف فرق می کند. در بعضی جاها این جوها چنان طویل اند که دهقانان برای چند شب با خود نان برده و شبانه بر همان جو می خوابند. سپس زمین آب داده می شود و بعد از آنکه مقداری خشک (وتر) شد، با گاو و یا تراکتور قلبه می شود (مصرف تراکتور نسبت به گردنی و یا گردن گاوی بیشتر می باشد)؛ بعد زمین ماله شده و برای اینکه آبخور زمین تنظیم گردد، پلوان بندی می گردد؛ پس از آن «خاک آب» داده و تا زمانی که خوشه می برآید و کشت خشک می شود، باید چند بار آب داده شود؛ بعد درو صورت می گیرد (در بعضی نقاط کشور دروگری به عهده دهقان نیست و مثل گردن گاوی یا تراکتور برای دروگر از وسط حاصل، غله و یا پول نقد داده می شود)؛ بعداً دسته ها توسط دهقان خرمن می شود؛ خرمن به وسیله گاو و یا تریشر میدہ شده، دهقان با شاخی آن را باد و کاه و دانه را از هم جدا می سازد و در آخر سهم مالک جدا و از دهقان جدا شده، دهقان کاه و دانه بادار را به خانه اش انتقال و در کاهدان و کندو

جابجا می سازد. در بسیاری از مناطق کشور که مناسبات فیودالی ریشه دار تر مانده، حق ملا، سلمان، آهنگر و میرآب نیز از حاصل مالک پرداخته می شود. در جریان برداشت خرمن عده ای از فقرای ده به دور خرمن گرد آمده، ارباب مقدار گندم به دامن هر یک می ریزد که این را در شمال کپسنگ، در مرکز بیخ سنگ و در غرب کشور ده یک می نامند که عمق فقر و تیره روزی دهات را به نمایش می گذارد. درین جا منافع ملا و ارباب با هم گره خورده، یکی از دیگری حمایت می کنند. در بعضی مناطق، مالک زمین قسمتی از زمین مخروبه خود را به دهقان می دهد تا آن را آماده کشت نماید و همان سال برای خود بکارد که آنرا در بعضی جاها بُگری و در مناطق دیگر بُکریک می نامند. مالکان با این شگرد از یکسو دهقان را مدیون خود می سازند و از سوی دیگر زمین خود را با بازوان او، مفت آباد می کنند.

بسیاری از دهقانان در آغاز سال از مالک به طور پیشکی گندم و یا پول نقد می گیرند تا بتوانند معیشت شان را تا برداشت محصول سال روان تأمین نمایند (در بعضی جاها این قرض را «کفشی» می نامند) و این قرض گاه تا جایی می رسد که دهقان باید در آخر سال سهم کامل حاصل خود را به ارباب بسپارد و برای ادامه زندگی سر همان خرمن، تعهد دهقانی سال بعدی ارباب را امضا کند و بار دیگر قرض بگیرد. گاهی این قرض سال به سال اضافه می گردد و دهقانان به صورت عمری در گرو مالک باقی می مانند. گاه این دهقانان با فروش دختران خود قادر به پرداختن بخشی از قروض شان می گردند.

خوراک دهقانان عموماً از طرف صبح چای و نان گندم بوده، در برخی مناطق مخصوصاً در شرق، شیرچای و یا پنیر و نان جواری صرف می کنند. در جاهایی

که دهقانان علاوه بر کار زراعی به مالداري نیز مصروف اند و یا حداقل یک گاو و یا چند رأس بز دارند، می توانند صبحانه شیر چای بخورند. دهقانان شمالی عموماً در زمستان ها از طرف صبح تلخان می خورند. در حالیکه اکثر دهقانان مناطق دیگر از چنین امکاني برخوردار نیستند. چاشت ۸۰ درصد دهقانان با خوردن فقط نان خشک گندم با پیاز، جواری و یا جو سپری می شود و در تابستان ها عموماً نان و دوغ غذای قابل دسترس برای دهقانان می باشد. از طرف شب پیاده، لوبیا، سبزی و کچالو که عموماً ارزان اند، به مصرف می رسانند. این خوراک ها در فصول مختلف سال فرق می کنند، مثلاً در تابستان عموماً از سبزی های وحشی استفاده کرده، بامیه و بادنجان سیاه را که کشت رایج در تمام کشور است، به مصرف می رسانند؛ دهقانان در بامیان بیشتر کچالو مصرف می کنند. دهقانان شمال که بیشتر به برنج دسترسی دارند، عموماً شبانه برنج می پزند که از مصرف نان گندم نیز جلوگیری می شود، در نورستان و بخش هایی از کتر بیشتر پنیر مصرف می کنند. دهقانان از گوشت کمتر و گاه ماه ها استفاده کرده نمی توانند، عموماً در خیرات ها و عروسی ها می توانند گوشت بخورند. اکثر دهقانان در عیدها برای خود و اعضای خانواده لباس می خرند. بسیاری از دهقانان (جز جاهایی که باغداری وجود دارد) از خوردن میوه محروم اند. زنان دهاقین نیز به کارهای شاقه مصروف اند. گلیم وقالین بافی، خوشه چینی، تربیه مرغ، خدمت حیوانات، نان پزی، جمعآوری میوه، نیش زدن در مزارع تریاک، خیشاوه سبزیجات، جمعآوری چوب سوخت در مناطق کوهستانی و کار در خانه های زمینداران بزرگ از کارهای زنان دهقان می باشد. دهقانانی که نزدیک به شهرهای بزرگ زندگی دارند، زنان و دختران شان در خانه های ثروتمندان به حیث نوکر کار می کنند و به این خاطر زنان دهقانان با

کار، تولید، معیشت و سهمی که از تولید می برند، جزء طبقه دهقان می باشند. اینکه برخی از روشنفکران و نویسندگان و یا رسانه های ارتجاعی، اصطلاح «طبقه زن» را به کار می برند، جز نادانی و عدم آگاهی خود از «طبقه»، چیز دیگری را به نمایش نمی گذارند.

به علت کار طاقت فرسای شباروزی و نگرفتن غذایی که حداقل انرژی از دست رفته دهقانان را مرفوع سازد، دهقانان پیری زودرس داشته، در سنین میانه به انواع مرضی ها مصاب می گردند، در جوانی چین و چروک در سیمای شان ظاهر شده، و همانگونه که کارگران با تولید ارزش اضافی استثمار می شوند، دهقانان با پرداخت بهره مالکانه استثمار می گردند. کارگران در تولید هیچ سهمی ندارند، در حالیکه برخی از تولید سهم دهقانان می باشد، به این خاطر دهقانان خود را با زمین، آب و سهمی از تولید شریک می دانند و زندگی خرده مالکی دارند. دهقانان در صورت شرکت در قیام و مبارزه مسلحانه، این عاید را از دست می دهند، لذا در مبارزه مثل کارگران دموکراتیزم پیگیر نداشته، مخصوصاً که قشربندی هایی در میان آنان وجود دارد و همیشه افراد این اقشار یکی به دیگری گذار می کنند و در آخر فقیرترین آنان موقف طبقاتی خود را از دست داده، به پرولتر مبدل می گردند.

دهقانان افغانستان تا حال بار اصلی جنگ های ۳۰ ساله را به دوش کشیده و در مناطقی که جنگسالاران و تنظیم ها نفوذ دارند، بخشی از آنان در خدمت باندهای مسلح و چپاولگر جنگسالاران قرار دارند و در مناطقی که طالبان حاکمیت می رانند، دهقانان به زور و رضا در خدمت آنان قرار گرفته اند و بار اصلی جنگ را بر دوش می کشند. در مناطق تریاکزرا برخی از دهقانان به لشکر مافیای مواد

مخدر مبدل شده و از آنان سوء استفاده می شود. این دهقانان در جنگ های ضد تجاوز روس که بیشتر در دهات کشور متمرکز بود، بار اصلی جنگ را بر دوش کشیدند، کشته دادند و چپاول شدند و چون شرایط برای انقلابیون آماده نبود و همچنان اشتباهاتی در ارزیابی این جنگ انجام دادند، لذا قادر به رهبری جنگ نشدند و کشور از اشغال یک امپریالیزم برآمده و به دامن امپریالیزم دیگر افتاد و اما قربانی اصلی را دهقانان دادند. دهقانان بزرگترین نیروی انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان اند و راه محاصره شهرها از طریق دهات بر شانه های آنان با هدایت و رهبری پرولتاریا گذاشته شده است. کار انقلابی میان دهقانان افغانستان بسیار کم صورت گرفته و تا هنوز اکثر آنان در تارهای دین و مذهب پیچیده و پیرو سنت و سرگذار مناسبات قبیله و فرهنگ منحط فیودالی می باشند؛ برخی از آنان جهت شفایابی به تعوید و تومار رو می آورند و همیشه با جن و پری در جدال قرار دارند.

آماده شدن شرایط عینی و ذهنی انقلاب با پیشرفت و عدم پیشرفت آگاهی این طبقه ارتباط دارد و بدون آن، طبقه کارگر از متحد اصلی خود محروم بوده، هر نوع حرکت کارگران در کشور برخورد چپروانه است که جز شکست فرجامی نخواهد داشت.

دهقانان افغانستان به عنوان یک نیروی عظیم همیشه در جنگ های قدرت پایتخت و جنگ های ملوک الطوایف نقش عمده و اساسی داشته، بخش بزرگی از مصارف مادی و جانی این جنگ ها را متحمل شده اند. دهقانان در سه جنگ علیه انگلیس ها و در جنگ علیه تجاوز شوروی، نیروی اصلی را تشکیل داده بودند. اما چون رهبری تمام این جنگ ها در دست حاکمان فیودال قرار داشته،

هیچگاهی با شکست دشمن، منافع دهقانان مطرح نشده و گاه بدتر از گذشته به زندگی دوزخ آسایی دست یافته اند. دهقانان در آخر دهه پنجاه خورشیدی که فقر و خشکسالی آنان را مجبور به فروش فرزندان شان کرده بود، دست به قیام های محدودی زدند و در بعضی از مناطق بر گدام های دولتی و اربابان حمله بردند، اما چون درین سالها و در زمان تجاوز اتحاد شوروی حزب انقلابی نیرومندی وجود نداشت که این طبقه را به سوی اهداف انقلابی و سرنگونی طبقات حاکم استثمارگر رهنمون می کرد، ثمره این همه خون به پای استثمارگران ریخته می شد. با تمام این ها در سه دهه گذشته که دهقانان با مهاجرت، درگیری ها، تلفات، خیانت ها و تجاوزهای امپریالیستی دست به گریبان بوده، تا حدی از آگاهی برخوردار شده، نسبت به گذشته تشکل پذیرتر شده اند و چون درین سال ها با جنگ و تفنگ آشنایی کامل به هم رسانده، لذا بی هیچ مشکلی آماده نبرد مسلحانه بوده، در صورتیکه انقلابیون بتوانند از نظر ذهنی خود را در میان دهقانان مطرح سازند و پایه های حزب خود را در میان این طبقه گسترش دهند و آنان را با رهبری پرولتاریا آشنا سازند، مطمئناً شاهین پیروزی را در آغوش خواهند کشید. همین اکنون دهقانان در جنگ طالبان با نیروهای خارجی و دولت پوشالی بار اصلی جنگ را به شانه می کشند و این جریان تاریک اندیش و ضد انقلابی از عدم آگاهی و تسلط مناسبات سنتی و عقاید دینی بزرگان و نیروی عظیم دهقانان سود می برند و با ارتکاب جنایات، فقط راه استقرار دایمی امپریالیست ها را در کشور ما هموار می سازند. در کنار سوء استفاده جنایتکارانه طالبان از دهقانان، جنگسالاران نیز با سوء استفاده از روابط قومی، سمتی، مذهبی و زبانی از آنان سود برده و در جنگ های قدرت، لشکرهای شان را با نیروی دهقانان می آرایند. تا زمانی که این طبقه عظیم به آگاهی

لازم نرسد، ممکن نیست ازین سوء استفاده ها جلوگیری به عمل آورد.

میان دهقانان نسبت مقدار ملکیت و عدم ملکیت بر زمین و سهمی که سالانه از تولید می برند، اقشار سه گانه وجود دارد. این تقسیم و قشربندی با اینکه به طور کلی در تمام کشور قابل تطبیق است، اما افراد وابسته به این قشرها و سطح تملک آنان نسبت به مناطق مختلف کشور متفاوت می باشد. به این خاطر درینجا چند قریه را از چند نقطه کشور به طور نمونه ارزیابی می کنیم. قابل ذکر است که در مناطق مختلف کشور نسبت به سود حاصله از مساحت معین زمین، قشربندی دهقانان تفاوت دارد. مثلاً در قریه «شادخان» ولسوالی خیوه به خاطر آب فراوان و نزدیک بودن به مرکز فروش شهر جلال آباد و دو بار کشت در سال، مقدار زمینی که برای یک دهقان سود می آورد، خیلی بیشتر از مقدار زمینی است که همانقدر سود در قریه «بیدمشکین» در بامیان و یا قریه «روکن» در فراه می آورد. مثلاً در فراه عموماً دهقانان میانه حال بیشتر از پنج جریب زمین دارند، در حالیکه دهقانان خیوه را با این مقدار زمین می توان دهقان مرفه نامید. لذا این قشربندی از نظر ملکیت بر سطح تولید زمین در تمام دهات کشور یکسان نمی باشد. درینجا قشربندی چهار قریه را از شمال، مرکز، شرق و غرب کشور به طور نمونه انتخاب کرده ایم، تا از روی آن بتوان وضعیت عمومی این قشربندی را تا حدی در سطح کل کشور به تحلیل گرفت.

۱- قریه «بیدمشکین» ولسوالی یکاولنگ ولایت بامیان:

این قریه که در منطقه مرکزی کشور قرار دارد، در آن ۹۰ فامیل زندگی دارند که ۱۸ فامیل به ایران مهاجر می باشند. این ده از مرکز بامیان فاصله بسیار دارد و برای تولیدات زراعی اش بازاری ندارد. به این خاطر کشت سبزیجات که برای

زارعانِ بازمینِ کم، سودآور است، درین قریه سودآور نیست. پیمایش سطح زمین زیر کشت به سیر بوده، لذا واحد را درینجا سیر قرار می دهیم. درین قریه ۹۱ نفر با کار دهقانی زندگی می کنند که سه نفر ۱۰۰ سیر، یک نفر ۸۰ سیر، یک نفر ۷۰ سیر، سه نفر ۶۰ سیر، یک نفر ۵۰ سیر، ۲ نفر ۳۵ سیر، ۴ نفر ۳۰ سیر، ۳ نفر ۲۵ سیر، یک نفر ۲۰ سیر، ۹ نفر ۲۵ سیر، ۲ نفر ۱۲ سیر، ۹ نفر ۱۰ سیر، ۲ نفر هفت و نیم سیر، ۲ نفر ۵ سیر، ۴ نفر چهارونیم سیر، ۴ نفر سه و نیم سیر، ۲ نفر سه سیر، ۱۱ نفر دوونیم سیر، ۸ نفر ۲ سیر، ۸ نفر یک و نیم سیر، ۱۰ نفر یک سیر زمین و یک نفر زمین ندارد. در میان زارعان این قریه، ۹ نفر ارباب یا ملاک ارضی (مالکان بین ۵۰ تا ۱۰۰ سیر تخمیریز) اند. ۳۵ نفر دهقان میانه (دهقان مالک ۷.۵ تا ۳۵ سیر تخمیریز) و ۴۹ نفر که از ۵ سیر تخمیریز زمین کمتر دارند، جزئی از دهقانان بی زمین به حساب می آیند و مجبور اند که بر زمین های دیگران کار کنند. درین قریه ۲۹ معلم، ۵ دکاندار و ده نفر اهل حرفه نیز زندگی دارند که جزء باشندگان خرده بورژوازی این ده به حساب می آیند.

۲ - قریه قلعه شادخان ولسوالی خیوه ولایت ننگرهار:

در این ولسوالی پیمایش زمین به جریب است، اما آنانی که از یک جریب زمین کمتر داشته باشند، زمین شان را به تخمیریز که سیر است، پیمایش می کنند. عموماً درین منطقه در هر جریب زمین چهار سیر گندم می پاشند. حاصل هر سیر درین منطقه ۱۵ سیر می باشد، یعنی هر جریب ۶۰ سیر گندم حاصل می دهد. درین صورت به حساب سیر درین قریه؛ ۴ نفر ۲۰ سیر، ۴ نفر ۱۸ سیر، ۶ نفر ۱۰ سیر، یک نفر ۱۲ سیر، ۶ نفر ۸ سیر، ۱۲ نفر ۶ سیر، ۱۱ نفر ۵ سیر، ۳۹ نفر ۴ سیر، ۳۲ نفر ۲ سیر و ۱۷ نفر ۱ سیر تخمیریز زمین دارند که جمله ۱۳۴ نفر درین قریه با کار

زراعی سر و کار دارند که در میان آنان ۲۱ نفر دهقان میانه حال و ۱۱۳ نفر دهقان تهیدست اند که با زمین کمتر از ۵ سیر تخمیریز زندگی می کنند. همچنان درین قریه ۸۲ نفر معلم، مامور، موتران، دکاندار و خشتمال زندگی می کنند. در کنار مردان درین ده، زنان نیز در کنار کارهای خانه، به کارهای شاقه ای چون نگهداری گاو شیری، تربیه مرغ، کار در مزارع سبزی، خیاطی و غیره مصروف بوده و برخی از مصارف سالانه خانواده را پیدا می کنند. علاوه بر زنان قلعه شادخان به خیاطی، خامک دوزی، مرغداری و کار در مزارع مصروف اند و برخی از مصارف خانواده ازین طریق تأمین می گردد. دهقانانی که کمتر از ۵ سیر تخمیریز زمین دارند، فقط برای حداکثر پنج ماه می توانند مصرف خانواده های شان را ازین طریق تأمین کنند و مصارف ماه های دیگر سال را از طریق روز مزدوری در ده، شهر جلال آباد و یا مزدوری در کابل و مخصوصاً در پشاور تأمین می کنند و برخی از خانواده ها پسران کمتر از پانزده سال شان را به پاکستان به مزدوری می فرستند تا حیات خانواده را به شکل بخور نمیر تأمین نمایند. چون بر خلاف ده «بید مشکین»، قلعه شادخان به شهر جلال آباد بسیار نزدیک است و دهقانان به آسانی می توانند محصول شان را در این شهر بفروشند، لذا از زمین کم، سود بیشتر به دست می آورند، در حالیکه در قریه بید مشکین جز کچالو و در قریه روکن جز بادرنگ، رسم سبزی فروشی در آنها وجود ندارد. درین ده هر خانواده دهقانی حداقل یک گاو در اختیار دارند که از شیر و ماست آن استفاده نموده، مخصوصاً سالانه قروت بسیار به دست می آورند.

۳ - قریه چیچکه ولسوالی خواجه غار ولایت تخار:

درین قریه ۴۰ خانوار زندگی دارند و عموماً زندگی مردم بر زراعت اتکا دارد.

زوع زمین در سال دو فصله است که در فصل اول گندم و یا زغر و در فصل دوم ماش، شالی، جواری و کنجد می کارند. این قریه که در ۲۰ کیلومتری ولسوالی خواجه غار موقعیت دارد، سبزی کاری بازار ندارد، اما زنان این ده به کار نخریسی، حلاجی پنبه، همکاری با شوهر دهقان خود در مزارع مصروف بوده و در کنار زمین های آبی این قریه حدود ۵۰۰ جریب زمین للمی نیز در اختیار دارد. در چیچکه ۶ نفر از ۳۰ تا ۸۰ جریب زمین آبی داشته و در حدود همین مقدار هم زمین للمی دارند و چون بر هر ۲۰ جریب زمین یک دهقان گرفته می شود، لذا این ۶ زمیندار درین قریه از ۶ تا سه دهقان را استثمار می کنند. ۸ نفر از ۱۰ تا ۲۰ جریب زمین در اختیار داشته، ضمن اینکه یک یا دو دهقان را سالانه استثمار می کنند، خود نیز به کار دهقانی مصروف اند و به این صورت تعداد دهقانان مرفه درین قریه به ۸ نفر می رسند. ۱۵ نفر دیگر که از ۴ تا ۸ جریب زمین را در اختیار دارند، دهقان میانه حال بوده و با اینکه در کنار کار دهقانی در ده به کارهای روزمزدی نیز می پردازند، بخشی از خرج سالانه را با کشت زمین پیدا می کنند. اما افراد دیگر که زمینی در اختیار ندارند، یا دهقان بیزمین اند و یا مربوط به اهل کسبه و مامور بوده که جزئی از خرده بورژوازی ده به حساب می آیند.

دهقانان چیچکه سالی دو بار زمین های شان را کشت می کنند که گندم، جواری، خربوزه، تربوز، ماش، زغر، کنجد و یا شالی می باشند. علاوه برین زمین ها پیاز، بادرنگ، بامیه، بادنجان، رومی، پالک، کدو، شلغم و زردک نیز کشت می شود.

۴- قریه روکن ولایت فراه:

این قریه که در ۱۶ کیلومتری مرکز ولایت فراه قرار دارد، در آن ۲۷۷ خانوار زندگی می کنند و نیروی کار آن به ۳۴۷ نفر می رسد. ازین جمله ۱۰۷ نفر آن یا در ایران زندگی و کار می کنند و یا در رفت و آمد به ایران می باشند. زمین های این ده سه فصله است، یعنی برای یک زمین سه سال بعد نوبت کشت می رسد (زمینداری که درین ده ۱۵۰ جریب زمین داشته باشد، در حقیقت ۵۰ جریب دارد، زیرا برای هر پنجاه جریب سه سال بعد نوبت کشت می رسد) و این به علت کمبود آب و نارسایی ها دیگر است. این قریه جوی مستقلی دارد که از فراه رود آب می گیرد و چون فراه رود سالانه ۵ یا ۶ ماه آب دارد، لذا بیشتر مردم از واترپمپ استفاده می کنند. در روکن همین حالا حدود سه صد پایه واتر پمپ نصب می باشد. علاوه بر کشت گندم، جو، رشقه، شبدر، تریاک، هندوانه و بادرنگ و انواع ترکاری (برای مصرف خودی) درین ده زرع شده و باغداری نیز رایج می باشد که انگور و عناب آن به فروش می رسد.

در قریه روکن، کشت به وسیله تراکتور صورت می گیرد و پنج اراده تراکتور در آن کار می کند. در روکن گاواهن کاملاً از میان رفته است. حاصل گندم درین ده بین ۱۵ تا ۲۵ چند می باشد که در فراه آن را «وی» می گویند. در سال های اخیر با تغییراتی که درین ده آمده، حال فقط ۱۳ نفر زمیندارانی اند که سالانه از یک تا سه نفر دهقان را استثمار می کنند، اما بیشتر دهقانان این ده میانه حال اند که خود روی زمین کار کرده، نه استثمار می کنند و نه استثمار می شوند. زمینداران در هر فصل بیش از ده جریب زمین را زیر کشت می برند. دهقانان بی زمین در روکن ۲۵ نفر بوده، در حالیکه دهقانان میانه حال که تا هشت

جریب زمین در اختیار دارند، به ۵۷ نفر می رسند. علاوه‌تاً خرده بورژوازی این ده (مامور پایین رتبه، معلم، نجار، سلمان، دکاندار، جاروباف و فروشنده دوره گرد) در مجموع به ۶۵ نفر می رسند. کارگر ساده ۱۴ نفر و کارگر ماهر (تراکتوروان، جوشکار و معمار ماهر) ۱۲ نفر می باشند. درین قریه پانزده باغ انگور که از ۱۲۰۰ تا ۱۲۰۰۰ تاک در هر یک غرس شده و در مجموع ۱۸ باغبان در آن ها استثمار می شوند. علاوه بر آن این قریه یازده باغ بزرگ عنب دارد که حاصل سالانه عنب مجموعی ده، به ۴ تا ۵ هزار کیلو گرام رسیده که قیمت هر کیلو گرام عنب تا ۱۲۰ افغانی می رسد.

زنان در روکن به پرورش مرغ، گاو، بز و گوسفند می پردازند که از تخم، گوشت، دوغ، قروت، روغن، شیر، پشم و سرگین و پاروی این حیوانات استفاده می شود. زنان در جمعآوری عنب و انگور و به دست آوردن کشمش نقش مهمی دارند. قالین بافی و جاروبافی نیز درین ده مروج است. خیاطی و خامک دوزی نیز توسط زنان ده صورت می گیرد که منبع خوب درآمد برای برخی از خانواده ها به حساب می آیند.

حال که چهار نمونه از طبقه و قشر بندی چهار قریه از چهار گوشه کشور در بالا ذکر شد، می پردازیم به قشر بندی عمومی دهقان.

دهقانان بی زمین:

این قشر قبل از کودتای هفت ثور وسیعترین و گسترده ترین بخش دهقانان کشور ما را می ساخت. با اینکه این قشر در اثر عوامل مختلف، زمین های شان را از دست داده و به بی زمین مبدل گشته اند، بر روی زمین های ارباب و دهقان زمیندار کار می کنند و از حاصل به دست آمده، سالانه چهارم حصه را تصاحب

می شوند (به طور اوسط این دهقانان سالانه از یک تا یک و نیم خروار گندم به دست می آورند که برای خانواده شش نفری دهقان بی زمین تا هشت ماه مصرف نان خشک شان را تأمین می کند، اما مصارف چهار ماه باقیمانده و مصارف دیگر را از طریق قرض، کار زنان، روزمزدی هایی که در ایام بیکاری انجام می دهند، مرغ پروری و غیره به سر می رسانند).

در اصلاحات ارضی مسخره تره کی برای بسیاری ازین دهقانان پنج جریب زمین به زور داده شد که به زودی از مالکیت بر آن دست کشیدند. برخی از افراد این طبقه که به ایران و پاکستان رفته، در برگشت کمتر از ۶۰ درصد آنان دوباره به کار دهقانی پرداخته و بیشتر از ۴۰ درصد به دهات شان نرفته در شهرها مسکن گزین شده (بعد از ورود بخشی از آوارگان به کشور، یکباره شهرها چند برابر وسعت پیدا کردند) و یا در دهات برای شان زمین خریده، بر روی زمین خود کار می کنند و به دهقان میانه حال مبدل شده اند. بسیاری از ملاکان بزرگ که بعد از رفتن به ایران و پاکستان توان کار را نداشتند و از کار در تنظیم ها و پول سرشار آن ها محروم شدند و توان اخاذی به زور تفنگ را هم نداشتند تا مثل دیگران ازین طریق به ثروت و مکنت بیشتری می رسیدند و زمین های پدری را هم حفظ می کردند، به فروش زمین پرداختند. لذا این زمین ها به وسیله دهقانانی که تازه به پول رسیده بودند (چون توان کار را داشتند)، خریداری شده است.

زمین های پشتون ها در شمال افغانستان به وسیله تفنگداران ازبک و تاجک غصب شده و برخی از بی زمین ها به این وسیله از بی زمینی به زمینداران کوچک و بزرگ مبدل شدند و یا تل های وسیعی از زمین های دولتی را متصرف شده (تا حال چهار و نیم ملیون جریب زمین توسط تفنگ بدستان غصب شده

است)، بنابراین قشر بی زمین درین تغییر و تحولات، دگرگونی بسیاری یافت. از سوی دیگر چون در دو دهه مهاجرت، خانواده های مالکان بزرگ، کوچک و میانه شدیداً ضربه دیدند، از یکسو زمین های شان گسترش نیافت و از سوی دیگر زمین میان چند خانواده باز مانده از یک نفر تقسیم گردید، در حدی که بعد ازین تقسیمات، برای عده ای که از پدر خان و ارباب بودند، در حد ساختن یک حویلی زمین ماند و اگر باغچه ای در کنار خانه اش ساخت، خود به باغبانی آن پرداخت، تا جاییکه حاصل ناشی از آن کفاف خانواده مالک جدید را نمی کرد. لذا دیگر ضرورتی به گرفتن دهقان نداشته و به اینصورت بسیاری از زمینه های کار دهقانان بی زمین از میان رفت. درین روند بخشی از آنان به کارگران ساده ای مبدل شدند که حال در بخش های ساختمانی، کوره ها و سرکسازی مصروف کار اند و یا در ایران، پاکستان و کشورهای عربی حاشیة خلیج به فروش نیروی کار شان مصروف اند، برخی هم به کارگرانی مبدل شده که در کارخانه های سنگبری، قالین بافی و تولیدات دیگر صنعتی کار می کنند، عده ای به کارهایی چون رنگمالی، مستری گری، شیرینی پزی، جوشکاری، خیاطی، نجاری، فروشنده دوره گرد و غیره مبدل شده و برخی هم به اعتیاد رو آورده و از رده تولید خارج شده اند. برخی ازین دهقانان بیکار، در موقعیت لومپن ها قرار گرفته و به داره های دزد و آدمکش جنگسالاران و یا طالبان پیوسته اند. بدین صورت بخشی از دهقانان بی زمین در داخل و یا فراری به ایران و پاکستان به طبقات دهقان، کارگر، خرده بورژوازی و قشر لومپن پرولتاریا تجزیه شده اند.

در شرایط کنونی قشر بی زمین، ۳۰ درصد دهقانان را می سازد که انقلابی ترین بخش دهقانان است و به طبقه کارگر بسیار نزدیک می باشد و مائو آن را

پرولتاریای ده نامیده است، اما به گستردگی قبل از کودتای هفت ثور نبوده، جای این گستردگی را دهقانان میانه حال گرفته اند. این قشر در شمال، غرب و تا جایی در شرق کشور، مناطقی که گستردگی زمین های زراعی بیشتر است و تا هنوز برای حفظ مناسبات جدید سخت جانی می کند، بیشتر وجود دارد. اما در جنوب و مناطق مرکزی که زندگی خرده مالکی دهقانی به علت کمی زمین شکل مسلط را دارد، این دهقانان کمتر وسیع بوده و گسترده نیستند.

دهقانان کم زمین:

این قشر در میان دهقانان کشور ما وسیعترین قشر دهقانان را می سازند و در مناطق مختلف دارای مقدار مختلف زمین اند (سالانه از دو تا سه خروار گندم و مقداری سبزی، جواری، ماش، برنج و غیره حاصل بر می دارند؛ از درک مالدارانی نیز سود دارند و تا حدی مصرف سالانه شان را به دست آورده و در جاهایی که تریاک زرع می گردد، با این مقدار زمین، پول حدود شش خروار گندم و گاهی بیشتر از آن را به دست می آورند). در مناطق غرب و شمال کشور این دهقانان ۵ تا ۲۰ جریب زمین آبی و للمی در اختیار دارند که زمین اصلی در نزدیکی محل زندگی آنان تا ۳ جریب می رسد. اما در مناطق مرکزی و جنوبی و ساحات کوهستانی چون نورستان، بامیان، پکتیا، پکتیکا و بدخشان، مقدار مجموعی زمین دهقانان میانه، ۲ تا ۵ جریب می باشد. این دهقانان نه بر زمین کسی کار می کنند و نه دهقانی را بهره کشی می نمایند. حدود ۶۰ درصد دهقانان را این قشر تشکیل می دهد و در سرتاسر کشور وجود دارد. ورشکستگی دهقانان مرفه و تقسیم زمین میان افراد خانواده های بسیاری از مالکان کم زمین، فروش زمین های اربابان بزرگ در جریان مهاجرت و غصب زمین های دولتی

به زور تفنگ درین سی سال، باعث وسعت این قشر شده، بخش اعظم دهقانان میانه ازین طرق وارد این قشر شده اند. در مناطق کوهستانی که زمین کم است و تقسیمات زمین بر حسب مناسبات پدری و قیلوی صورت گرفته نیز اکثر دهقانان با برگشت از آوارگی و تقسیم زمین میان برادران، مالک دو سه جریب زمین شده اند. همچنان بخشی ازین دهقانان که با تقسیم زمین پدری بین برادران، صاحب یک توتّه زمین شده و در حقیقت برای هیچ برادر چیزی نمی رسید، زمین پدری را به یک یا دو برادر تحویل داده و خود به شهر و یا ایران و پاکستان رو آورده و به کارهای غیردهقانی مصروف و تغییر طبقه داده اند. لایه بالایی این قشر با اینکه توان استثمار دهقانی را ندارد، اما پیوسته تلاش می کند که خود را به موقعیت دهقان مرفه برساند. این لایه کمتر از ۲۰ درصد دهقانان میانه را می سازد و بیش از ۸۰ درصد این دهقانان، مربوط به لایه زیرین آن بوده، زندگی بخور نمیری دارند.

دهقانان کم زمین، صاحب خانه های پخسه ای قدیمی بوده و از ابزار تولید فقط بیل و کلنگی در اختیار دارند. بعضی از آنان گاواهن، ماله و چپری در اختیار داشته، این وسایل را یکی به دیگری داده و به شکل باهمی (در شمال آن را الگاو و در مناطق مرکزی پُلغو می نامند) از آن ها استفاده می کنند. بعضی از آنان مالک یک رأس نرگاو و یا برزه گاو (قلبه گاو) می باشند و در وقت قلّه با گاو دیگری که مربوط به دهقان دیگرست جوړه می شود و به این صورت این دهقانان برای قلّه و میدّه کردن برای مالک گاو، گردنی و یا گردن گاوی می پردازند. این گردنی نسبت به مقدار زمین در جاهای مختلف کشور فرق می کند. در موقع میدّه کردن خرمن هم عین شیوه به کار گرفته می شود. دهقانان در مناطق مرکزی در زمستان ها در بدل یک مقدار کاه و علف بخششی ملک

نگهداری گاوهای قلبه ای را به عهده داشته که به نام عصره یاد می شود.

اکثریت دهقانان کم زمین از وضعیت زندگی شان ناراضی اند و مخصوصاً لایه زیرین تفاوت بسیاری با دهقانان بی زمین ندارند، زیرا کوچکترین مشکلی (مریضی یکی از اعضای خانواده، باج ستانی زورمداران، زن گرفتن برای پسر و یا پسران وغیره) باعث فروریزی این زندگی شده، این دهقان را در وضعیت بی زمینان قرار می دهد. دهقانان میانه چون قادر به خرید تخم بهتر و خرید کود کیمیاوی نمی باشند و در بعضی مناطق که آب در آخر فصل باید خریداری شود، گاه فصل شان می سوزد، لذا حاصل شان نسبت به زمین مالکان و یا دهقانان مرفه بسیار کم می باشد. این دهقانان گاهی از اضطراب رهایی نمی یابند و از صبح وقت تا شام کار می کنند. زن و فرزند این دهقانان هم با پدر در مزرعه به کار مصروف اند و هم زنان شان به کارهای مرغ پروری، خدمت گاو و یا بز و گوسفند، قالین بافی، گلیم بافی، سوزن دوزی، لباسشویی، نانواپی و کار در منازل مالکان و ثروتمندان مصروف اند (در نورستان زنان زیر فشار بیشتر قرار دارند، بیشتر کار دهقانی توسط زنان صورت می گیرد و مردان به مالداري مصروف اند، علاوه بر زنان باید چوب سوخت یومیه و زمستان را نیز در وسیله ای به نام «کجاوه» از کوه پایین کنند). بچه های شان هنوز به سن بلوغ نرسیده در کارهای ساختمانی ده، علوفه (رشته، شبدر، جو وغیره) دروی، جمعآوری چوب برای زمستان، کاه گل کاری بام ها، بیل زنی باغ ها؛ گاو، بز و گوسفند چرانی وغیره مصروف می باشند و به این صورت هیچ یک از اعضای خانواده از بام تا شام بیکار نیستند.

این قشر، مخصوصاً لایه زیرین آن مثل دهقانان بی زمین می خواهند که وضعیت

جدیدی پیش آید و از این همه رنج و بدبختی نجات یابند، لذا با اندک آگاهی به صف انقلاب می پیوندند. انقلابیون باید در کنار بی زمینان، به تربیه و پرورش این قشر توجه جدی داشته باشند. کار انقلابی در میان دهقانان کشور ما، در حقیقت کار میان دهقانان میانه است، زیرا موقف آنان در میان ده و همچنان نارضایتی جدی شان از وضعیت زندگی، آنان را به صف انقلاب می کشاند.

دهقانان زمیندار:

دهقانان مرفه حدود ده درصد کل دهقانان ما را می سازند. اینان علاوه بر اینکه چند دهقان دیگر را استثمار می کنند، تلاش دارند که خود را به موقعیت ملاک ارضی برسانند و به این خاطر در سنگر ده نشسته و هر دهقان میانه حالی که ورشکسته شود، زمین اش را می خرد و روز تا روز بر وسعت زمین هایش می افزاید. این دهقانان سالانه بیش از ده خروار گندم حاصل برداری کرده، در کنار آن به زرع فالیز، شالی، جواری، کچالو، ماش، لوبیا، پنبه و غیره نیز می پردازند. این دهقان که در اصطلاح کمونیستی «کولاک» نامیده می شود، علاوه بر کار زراعی، به داد و ستد، اجاره داری و خرید موتور لینی (از ده به شهر)، خرید آسیاب و عده ای هم به سودخواری مصروف می باشند (در افغانستان بنابر قیده‌های دینی سودخواری مروج نبوده و سودخواران مورد نفرت مردم قرار می گیرند، اما اخیراً با فعالیت بانک‌های خصوصی و دادن سود، این مشکل تا حدی حل شده است، ولی به شیوه قدیمی همچنان مشکل آفرین است)، با سرمایه داران در شهر نیز روابط نزدیکی دارند. این دهقانان یک پای شان در ده و پای دیگر شان در شهر قرار دارد. ابزار تولید زراعی چون تراکتور، تریش و در جاهایی گاواهن و یا مشخصاً قلبه گاو را در اختیار خود دارند. در بعضی مناطق

با داشتن چند چاه آب و چند واترپمپ علاوه بر اینکه زمین خود را آبیاری می کنند، به فروش آب نیز می پردازند. این دهقانان بیشتر از هر کسی سرمایه های دهات را به حرکت در می آورند. میرآبی و ملکی نیز بیشتر به این دهقانان تعلق می گیرد (گرچه بعد از سال ۸۰ و وضعیت جدید، دیگر ملکی در افغانستان پایان یافته و شوراهای ده مطرح شده اند، به این اساس کولاک ها درین شوراها نیز نقش مهمی دارند).

دهقانان مرفه یا از رشد دهقانان میانه حال یا از ورشکستگی ملاکان ارضی و یا از برگشت دهقانان از آوارگی و آوردن پول از ایران، پاکستان و مخصوصاً کشورهای عربی و یا از طریق غصب زمین های دیگران به زور اسلحه و ساختن قبالة های جعلی و یا از طریق غصب زمین های دولتی به میان آمده اند. تحولات اجتماعی در ۳۰ سال اخیر با اینکه برخی از کولاک ها را ورشکسته ساخته، اما برخی دیگر را صاحب زمین و جایداد بسیار ساخته است. این تحول درین قشر دهقانان تقریباً در تمام نقاط کشور صورت گرفته است، اما درجه و گستردگی این تحول در نقاط مختلف کشور تفاوت دارد.

دهقانان زمیندار بخشی از طبقه دهقان اند که خصلت دوگانه دارند. از یکسو خود دهقان اند و از سوی دیگر چند دهقان و یا چند کارگر مزدبگیر را استثمار می کنند، به این خاطر زود در انقلاب سهم نمی گیرند. این دهقانان نقش سرمایه دار ده را هم ایفا نموده، اما در کشور ما به نام سرمایه دار ده یاد نمی شوند. وقتی با توفانی شدن انقلاب راه های دیگر آرام زیستن را بر خود مسدود ببینند، به انقلاب می پیوندند. دهقان زمیندار علاوه بر اینکه به صفوف حزب می پیوندند، در انقلاب دموکراتیک نوین با حزب کمونیست به شکل

سازمان و یا حزب خاصی در جبهه متحد شرکت کرده می تواند و از لحاظ موقعیت طبقاتی شباهت خاصی به بورژوازی ملی دارد.

دهقانان در جامعه ما طبقه کلانیست. چون کشت غله و دانه به طور مجموعی ۵۲۲۸۵۸ هکتار یا ۲۵۱۱۴۲۹۰ جریب را در بر می گیرد و به طور اوسط که بر روی هر ۱۰ جریب یک دهقان کار می کند، جمله دهقانان این بخش ۲۵۱۱۴۲۹ نفر بوده و چون هر فامیل دهقان به طور اوسط ۵ نفر را در بر می گیرد، لذا درین بخش ۱۲۵۵۷۱۴۵ نفر زندگی دهقانی دارند. علاوه سالانه ۱۶۸۰۰۰ هکتار زمین و یا ۸۴۹۰۰۰ جریب زمین را کشت سبزی احتوا می کند و بر روی هر پنج جریب یک دهقان سبزی کار مصروف کار است، لذا درین بخش ۱۶۸۰۰۰ دهقان مصروف کار می باشند و چون اوسط هر فامیل دهقان همان ۵ نفر است، پس ازین طریق ۸۴۰۰۰۰ نفر امرار معاش می کنند. سطح کشت تریاک در ۲۰۰۷ که آمار بالا را از آن سال ارائه کردیم، ۱۹۳۰۰۰ هکتار و یا ۹۶۵۰۰۰ جریب زمین را در بر می گیرد، چون بر روی هر پنج جریب یک دهقان کار می کند، به این صورت ۱۹۳۰۰۰ دهقان بر روی کشت تریاک مصروف به کار اند و چون اوسط هر فامیل دهقان ۵ نفری محاسبه شده، لذا ۹۶۵۰۰۰ نفر از طریق دهقانی تریاک زندگی می کنند. تمام افراد خانواده هایی که از طریق غله کاری، سبزی کاری و تریاک کاری در کشور ما امرار معاش می کنند، به ۱۴۳۶۲۱۴۵ نفر می رسند.

باغبانان:

باغداری در کشور ما از صدها سال به اینسو رایج بوده، افغانستان بعد از لبنان دومین کشور تولید کننده میوه در جهان است. تا سال ۱۳۵۸ که هنوز جنگ های ۳۰ ساله آغاز نشده بود، افغانستان ۶۰ درصد مارکیت میوه تازه و خشک جهان را

به خود اختصاص داده بود و بخش اعظم تجارت افغانستان را می ساخت. با اینکه جنگ های سی ساله ضربات کاری بر پیکر باغداری افغانستان وارد نمود، اما با برگشت مهاجران از ایران و پاکستان و عرقریزی زحمتکشان، بار دیگر باغداری در افغانستان رشد کرد و امروز ۱۶۰۰۰۰ هکتار و یا ۸۰۰۰۰۰ جریب زمین در کشور ما به باغداری اختصاص یافته که در هر پنج جریب آن به طور اوسط یک باغبان کار می کند. به این صورت بر کل مساحت زمینی که در کشور ما باغداری را احتوا کرده، حدود ۱۶۰۰۰۰ نفر مصروف کار اند که اگر هر باغبان فامیل پنج نفری داشته باشد، پس ۸۰۰۰۰۰ نفر با معیشت باغبانی زندگی می کنند. آمار تولید میوه در افغانستان در سال ۲۰۰۷ قرار ذیل بود:

شماره	میوه	تولید مجموعی به تن	ولایت	تولید به تن
۱	انار	بیش از ۱۷۸۷۴۷	کندهار	۳۵۰۰۰
۲	انگور	۷۲۶۳۲۲	پروان	۱۴۸۰۰۰
۳	بادام	۳۱۴۸۱	سمنگان	۱۳۸۰۰
۴	شفتالو	۱۳۶۲۲	کابل	۴۰۶۰
۵	سیب	۵۴۸۶۹	وردک	۲۱۲۵۰

و علاوه بر زردآلو، پسته، تربوز و خربوزه افغانستان بار دیگر شهره آفاق شدند. اما مشکلاتیکه از انظر تجاوز، جنگ، فاسد بودن دولت مزدور، تفس های بلندی

که کشورهای همسایه بر تجارت میوه وضع کرده (هند بر ورود میوه افغانستان به آن کشور، صد در صد تکس وضع کرده، در حالیکه بنجل های هندی با فقط ۱۱ درصد تکس وارد افغانستان می شوند)، علاوه‌آ بسته بندی میوه در افغانستان در سطح بسیار پایینی قرار دارد و قادر به رقابت با میوه ایران و پاکستان نیست.

بیش از نود درصد باغداران، خود بر روی باغ های شان کار می کنند و این باغداران از نظر موقف طبقاتی، نظر به سطح باغ و مقدار حاصلدهی شباهت به دهقانان کم زمین و زمیندار دارند. آنانی که از یک باغ اضافه دارند، بیشتر در موقع بیل زنی، شاخه بری، آبیاری و میوه چینی چند نفر را با مزد روزانه استخدام کرده و بهره کشی می کنند. اینان کارگران دوره گردی اند که در هر جای ده و یا دهات مجاور نیروی شان را به فروش می گذارند. در بعضی مناطق باغ ها نیز جزء دهقانی به حساب آمده، همانطوری که دهقان از حاصل زمین، چهارم و یا سوم حصه را می گیرد، از باغ پنجم و یا ششم حصه همان سهم را می برد، با آنکه تمام کارهای باغ را انجام می دهد. باغداران عموماً افراد مزدبگیر را به طور روزانه استخدام می کنند و بار اصلی کار را خود باغدار به دوش می کشد. عاید باغداری نسبت به زمینداری بیشتر است و عموماً باغداران نسبت به دهقانان زندگی بهتری دارند.

باغ های سیب و زردآلو در وردک و لوگر؛ باغ های انگور، توت و چارمغز در شمالی، باغ های انگور و انار در قندهار و فراه، تاکستان های انگور در پروان و هرات، باغ های بادام در سمنگان و زابل؛ فالیزهای خربوزه در شمال، درختان عناب در فراه، درختان آلو در غزنی، فالیزهای تربوز در فراه و هلمند و باغهای

نارنج، کینو و لیمو در ننگرهار، نسبت به زمین هایی که با همان مساحت در آن ها گندم، جو، جواری و شالی زرع می گردد، عاید بیشتری دارند. بعضی از باغداران بزرگ که سالانه چند باغبان را استثمار می کنند، علاوه بر این، باغ های خود را برای باغبانان بی باغ، اجاره می دهند. اجاره داران عموماً کسانی اند که با میوه فروشان در شهرها پیوند نزدیک دارند. لذا اجاره گری یکی از رسم های معمول میان باغداران افغانستان است که گاه باغبانان اجاره دار را به خاک سیاه می نشاند. باغدارانی که هم خود در باغ کار می کنند و هم یکی دو نفر و گاه بیشتر از آن را به طور مزد کار روزانه در خدمت می گیرند، به عنوان افراد پولدار معروف بوده و اینان چون سرمایه داران ده عمل می کنند و مترصد فرصت اند که باغ های باغداران کوچک را ببلعند و تلاش می کنند تا خود را به سطح باغداران بزرگ برسانند.

باغبانان کار مشابه با دهقانان دارند. ابزار شان بیل، کلنگ، تراکتور، واترپمپ و غیره بوده، در کارهای شان بیشتر از بیل استفاده می کنند و با دهقانان یکسان استثمار می شوند و به این خاطر جزء لاینفک دهقانان به حساب می آیند. آنان شب و روز به کار اشتغال دارند و از زندگی شان هرگز راضی نیستند و چون دهقانان از نیروهای انقلاب به حساب می آیند، لذا باغبانان بی باغ و کم باغ زودتر از دیگران راه انقلاب را در پیش می گیرند.

جوپانان:

آمار سال ۲۰۰۷ نشان می دهد که در افغانستان ۴.۴ میلیون رأس گاو، ۸.۱ میلیون

رأس گوسفند، ۵.۴ میلیون رأس بز و ۹.۳ میلیون قطعه مرغ وجود داشته که به استثنای مرغداری در دو سال گذشته تغییر جدی درین آمار به وجود نیامده است. تعداد مجموعی گاو، بز و گوسفند افغانستان به ۱۷۹۰۰۰۰۰ رأس می رسد که عموماً برای چراندن ۲۰۰ رأس بز و گوسفند دو چوپان و ۱۰۰ رأس گاو یک گاوچران یا پاده وان به کار گماشته می شود. در مجموع در کشور ما حدود ۱۸۰۰۰۰ چوپان و گاوچران وجود دارد و چون اوسط فامیل هر یک ازین زحمتکشان ۵ نفر می باشد، بنابراین حدود ۹۰۰۰۰۰ نفر با شرایط چوپانی و گاوچرانی امرار معاش می نمایند. چوپانان و گاوچرانان مانند دهقانان زندگی دهاتی دارند. چوپانان شامل بخش کوچی ها و متوطنی ها اند. در میان کوچی ها که یک ونیم میلیون هموطن ما را در بر می گیرند، یک خان و یا سرخیل وجود دارد که غرّدی و خرگاه او در میان دیگران از دور قابل تشخیص است. با اینکه مالداران بزرگ از ۱۰۰۰ تا ۵۰۰۰ رأس بز، گوسفند و شتر دارند؛ مالداران میانه از ۱۰۰ تا ۵۰۰ رأس بز و یا گوسفند داشته، اما مالداران فقیر کمتر از ۱۰۰ رأس بز و یا گوسفند دارند. چوپانان شب و روز در دشت ها و چراگاه های خاصی به چراندن بز، گاو و گوسفندان خود و اربابان مصروف اند که درین میان ۵۰ درصد بز و گوسفند مربوط به اربابان مالدار، و ۵۰ درصد دیگر در اختیار مالداران کوچک و میانه قرار دارد. چوپانان در هر سال از هر ده چوچه نوزاد بز و یا گوسفند یکی را مستحق می شوند و بقیه به ارباب تعلق می گیرد. در بعضی جاها از ۲۰ بز و یا گوسفند نوزاد یکی حق چوپان می شود. به اینصورت می بینیم که چوپانان در تمام طول سال که انرژی شان را در اختیار اربابان قرار می دهند،

چیزی به دست نمی آورند و به شدت استثمار می شوند. ساربانانی که شترهای خیل و یا قبیله را می چرانند، وضعیت بهتری از چوپانان ندارند. ساربانان شتر می چرانند و تعدادشان کمتر از چوپانان و پاده وانان می باشد.

اما چوپانان متوطنی که مال مردم ده را می چرانند، بیشتر آنان ماهانه پول می گیرند. اکثر ساکنان دهات کشور ما چند رأس بز و یا گوسفند در اختیار دارند و روزانه چوپان آن ها را به بیرون از قریه برده و شبانه بر می گردانند. عاید این چوپانان در ماه گاه کمتر از معاش یک ملازم اداره است و پاده وانان که گاوهای ده را می چرانند، وضعیت زندگی مشابهی با چوپانان دارند. پاده وان که در بعضی مناطق گوروان و یا گاوچران نامیده می شود، هر صبح در محل خاصی گاوها را جمع کرده، در خارج از قریه به چرا می برد و شام از دروازه هر خانه مقداری نان طلب کرده که این نان را در شمال کشور «آش حلال» و در غرب کشور «خوجه خضری» می نامند. در مناطقی از شرق و مرکز کشور که در کنار مالرداری، بسیاری از خانواده ها به زراعت نیز می پردازند، میان مالرداری و زراعت که دو پایه تولید را در اختیار دارند، تناسب خاصی وجود نداشته، بعضی بیشتر مالدار و عده ای بیشتر زمیندار اند و در مجموع زندگی دهقانی دارند.

دهقانان، باغبانان و چوپانان در مجموع زندگی مشابهی داشته (دهقانان تریاک کار و باغدار نسبت به دهقانان دیگر از تولید سهم بیشتری می برند، در حالی که چوپانان نسبت به همه فقیرتر می باشند)، سهم شان از تولید نیز مشابه می باشد و با پرداخت بهره مالکانه مشابهی استثمار می شوند. هر سه آنان در ده زندگی دارند و زندگی شان با زنجیر واحد فقر و استثمار به هم پیوند می خورد

و هر سه جزئی از نیروهای انقلابی اند که با پرورش انقلابی و آماده شدن شرایط عینی و ذهنی انقلاب تحت رهبری پرولتاریا وارد صف انقلاب می شوند. چون دهقانان، باغبانان و چوپانان در کشور ما در مجموع ۳۲۱۲۴۲۶ نفر را در بر می گیرند و برای ۱۶ میلیون نفر در جامعه ۲۵ میلیونی افغانستان نان تهیه می کنند، پس دهقانان نیروی اصلی انقلاب اند که در صورتی به حرکت در آیند، هیچ قدرتی سد راه آنان شده نمی تواند. به این لحاظ جامعه افغانستان در مجموع جز جامعه دهقانی معنایی نداشته و مرحله انقلاب جز انقلاب دموکراتیک نوین چیز دیگری بوده نمی تواند. علاوه بر دهقانان، اربابان و بخشی از خرده بورژوازی (ماموران پایین رتبه، معلمان، اهل حرفه و فروشنده های دوره گرد) نیز در دهات زندگی می کنند. به اینصورت تعداد افرادی که در دهات زندگی می کنند، از ۱۶ میلیون نفر فراتر می رود که در جایش محاسبه خواهد شد.

طبقه زمیندار؛ خان، بادار، ملاک و یا ارباب

زمینداران کسانی اند که هم زمین و هم بخشی از ابزار زراعی را در اختیار داشته و با بهره مالکانه دهقانان را استثمار می کنند. زمینداران بزرگ از ۱۰۰۰ تا ۷۵۰۰۰ جریب زمین را در اختیار دارند، در حالی که زمینداران میانه از ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ جریب و زمینداران کوچک از ۱۰۰ تا ۵۰۰ جریب زمین را مالک اند. اینان در مناطق مختلف کشور نسبت به مساحت زمین تعداد معینی دهقان در اختیار دارند. پایگاه اصلی فیودالیزم دهات است و نمایندگان روشنفکر آنان در مراکز قدرت دولت نیز قرار دارند و تلاش می کنند که با هر مزدوری و وطنفروشی در برابر انقلاب بایستند و راه پیروزی کمونیست ها را سد نمایند که نابودی قدرت آنان را به دنبال دارد. زیرا شاخص اصلی طبقاتی کنونی دولت افغانستان اختلاطی از اربابان و کمپرادوران مزدور می باشد.

زمینداران بزرگ نیز در چند سال اخیر دستخوش تغییرات بسیاری شده اند. برخی از مالکان ارضی که در سال های قبل از کودتای ثور مشهور بوده اند، در چند سال اخیر از یکسو زیر فشار گروپ های مسلح در دهات، اقتدار طبقاتی شان را از دست داده و از سوی دیگر با تقسیم زمین میان فرزندان، دیگر از امکانات وسیع زمینداری و راندن سلطه خانی مثل گذشته بر دهات بهره مند نبوده، جز آنانی که در سال های جنگ یکی از اعضای خانواده، تفنگ قوماندانی را گرفته و حریم زمین و ملک خانواده را حفظ کرده، دیگران موقعیت شان را از دست داده اند. اما اربابان تازه به دوران رسیده که درین سال ها در سراسر کشور ظهور کرده و بسیاری از آنان با خشونت قدرت می رانند و در رأس احزاب و تنظیم های

جهادی نیز قرار دارند، بخش مهمی از زمینداران را می سازند. آنان با تمسک به دین، سنت و عرف که ریشه در بنیادهای فیودالی دارد، با فرهنگ فیودالی به جنگ هر نمودی از سرمایه داری می روند و چون "جَن از بسم الله" از انقلابیون هراس دارند. اکثر مزدورانی که در ارگ می لولند، ازین طبقه آمده اند. بسیاری از افرادی که در پارلمان حضور دارند نمایندگان این طبقه اند و به این صورت اینان رابطه میان شهر و ده را برقرار می سازند. در بعضی جاها قدرت زمینداران بزرگ چنان عمیق و گسترده است که مثلاً حاجی پاینده در سرپل می تواند یکی از معلمان ده زیر نفوذ خود را زمانی از ده بیرون کند و اجازه زندگی به او و خانواده اش در آن ده ندهد که یکی از دوستان این خان به زن این معلم تجاوز کرده و بعد از آن که حاجی پاینده و برادرش دو لک افغانی از این متجاوز به عفت زن معلم رشوه می گیرند، این فیصله را در حضور مردم ده می نمایند که معلم باید ده را ترک کند، و معلم بیچاره هم جبراً به این کار تن می دهد.

سید منصور نادری که دره کیان را با تمام امکانات آن در ید قدرت خود دارد، نه تنها از قدرت ملاکی عام و تام برخوردار است، که حزب پیوند ملی را نیز ساخته و عده ای از وطنفروشان پرچمی را نیز در اختیار گرفته و حاکمیت فیودالی پدر خود را بر مردم می چلاند و کسی هم توان ایستادن در برابرش را ندارد. برادرش در ارگ وزیر مشاور است و به این صورت ناف آن با این حاکمیت که زائیده اشغال است، پیوند خورده و یکی از منافع دیگری در شهر و ده حمایت می کنند. ضابط جلیل در فراه که نواسه حاجی سلطان محمد خان، بزرگترین فیودال افغانستان در قبل از کودتای ثور است و یکی از قوماندانان جهادی

می باشد، چون در سال های نبرد سلاح و نفر در اختیار داشت، نه تنها ۷۵ هزار جریب زمین پدر و پدرکلان را حفظ کرد، که زمین های دیگری را هم به تصرف خود درآورد و به تورن جنرالی این رژیم هم رسید. عارف نورزی یکی دیگر ازین ملاکان ارضی است که با شرکت در جنگ مسلحانه و استفاده از مناسبات قبیلوی قادر شد تمام زمین های خود را در کندهار و هلمند حفظ نماید و حال یکی از وکیلان به نام پارلمان می باشد که مدتی معاون ولسی جرگه هم بود. حاجی دین محمد که قبل از پسر مجددی والی کابل بود، خانواده او از ملاکان زورمند و بزرگ شرق کشور به حساب رفته و در سال های جنگ از طریق جنگسالاری، زمین های بسیاری را غصب کرده است. حضرت علی برخی از زمین های دشت گمیری ننگرهار را به تصرف خود درآورده و اکنون وکیل در ولسی جرگه می باشد. کبیر فراهی که معین سیاسی وزارت خارجه است، از خانواده زورمند فیودالی است. مثال های بسیاری از افراد این طبقه از تمام نقاط کشور در حاکمیت فعلی وجود دارد که مجال آوردن تمام آن ها درینجا ممکن نیست.

ملاکان ارضی که در نقاط مختلف کشور یا خود و یا خانواده های شان تا هنوز بیشترین استثمار را از طریق بهره مالکانه انجام می دهند، برخی از آنان عبارتند از:

حاجی سلطان محمد خان (بغلان جدید) ۴۰۰۰ جریب، خواجه لعل آقا (دهنه غوری) ۲۴۰۰ جریب، رییس عتیق (بغلان) ۲۰۰۰ جریب، وکیل عبدالرشید (بغلان) ۱۷۰۰ جریب، وکیل نسیم (بغلان) ۱۴۰۰ جریب، علی احمد وزیر دربار (بغلان) ۹۰۰ جریب، حاجی هاشم (بغلان) ۹۰۰ جریب، حاجی اختر (بند غوری)

بغلان) ۸۰۰ جریب، حاجی پاچا میر (باغ شمال بغلان) ۵۷۰ جریب، ارباب سیدال
(چشمه شیر بغلان) ۵۰۰ جریب.

محب الله خان (خان آباد کندز) ۱۰۰۰۰ جریب، حکیم خان (خان آباد کندز)
۵۰۰۰ جریب، سرور ناشر (کندز) ۴۰۰۰ جریب، سردار محسن (قلمچه کندز)
۳۰۰۰ جریب، حاجی قدوس آفتاش (آفتاش کندز) ۱۵۰۰ جریب، حاجی نازکمیر
(دشت ارچی کندز) ۱۲۰۰ جریب، حاجی بابہ میر (کندز) ۱۰۰۰ جریب، حاجی
اختر کاکر (قلعه زال کندز) ۱۰۰۰ جریب، حاجی فضل الرحیم شینواری (کندز)
۵۰۰ جریب، ننگ یوسفزی (کندز) ۵۰۰ جریب، حاجی امان (کندز) ۴۰۰ جریب.
برکت عبدالاحمد خان (غزنی) ۲۰۰۰۰ جریب، خان محمد خان (غزنی) ۱۰۰۰۰
جریب، حاجی شیر (قلعه پساغزنی) ۱۰۰۰ جریب، وکیل عبدالرشید خان (غزنی)
۴۰۰ جریب.

وکیل حسین (کشم بدخشان) ۲۰۰۰ جریب، حاجی برهان الدین (شهر بزرگ
بدخشان) ۲۰۰۰ جریب، سید محی الدین (کشم بدخشان) ۱۵۰۰ جریب، مخدوم
عصمت الله (فیض آباد بدخشان) ۱۵۰۰ جریب، سید احمد خان دهقان (کشم
بدخشان) ۱۰۰۰ جریب، حکیم بای بدخشی (فیض آباد بدخشان) ۸۰۰ جریب.
سردار سریاور غفور (مزار شریف) ۵۰۰۰ جریب، قیوم بای (مزار شریف) ۵۰۰
جریب.

حاجی هیکل (کلفگان تخار) ۴۰۰۰ جریب، حاجی قادر (رستاق تخار) ۴۰۰۰
جریب، کرنیل قره قل (بهارک تخار) ۳۰۰۰ جریب، میر ولی (ینگی قلعه تخار)

۳۰۰۰ جریب، ایشان نبی (فرخار) ۲۵۰۰ جریب، ملا قربان عرب (تالقان) ۲۰۰۰ جریب، حاجی کولاب (بهارک تخار) ۲۰۰۰ جریب، نائب نبی (خواجه بهالدین و درقد تخار) ۲۵۰۰ جریب، جمشیدخان (چاه آب تخار) ۲۰۰۰ جریب، حفیظ بای (تالقان) ۱۰۰۰ جریب، میرهای عنبر کوه (بهارک تخار) ۱۰۰۰ جریب، قچقارخان (ختایان تخار) ۱۰۰۰ جریب، حاجی عبدالرسول (چیچکه تخار) ۱۰۰۰ جریب.

خاندان حاجی سلطان محمد خان (بالابلوک فراه) ۷۵۰۰۰ جریب، حاجی نورمحمد خان و برادران (پشت رود فراه) ۵۰۰۰ جریب، حاجی حکیم جان (فراه) ۵۰۰۰ جریب، حاجی رحیم جان و برادران (قلعه کاه فراه) ۵۰۰۰ جریب، یعقوب جان (بکوا فراه) ۲۰۰۰ جریب، حاجی ملک شیر (خاک سفید فراه) ۶۰۰ جریب.

حسن خان مهمند (کامه ننگرهار) حدود ۱۰۰۰ جریب، حاجی میرافضل خان (گوشته ننگرهار) ۵۰۰ جریب، حاجی مطیع الله خان (ننگرهار) ۴۰۰ جریب، حضرت مجددی (ننگرهار) ۷۰۰ جریب، سید احمد گیلانی و برادران (سرخرو ننگرهار) ۷۰۰ جریب، لعل آقا (ننگرهار) ۴۰۰ جریب.

پاینده محمد خان (سرپل) ۱۰۰۰ جریب، خیر محمد اسحاقزی (بغاوی سرپل) ۲۰۰۰ جریب، کمال الدین خان اسحاقزی (سرپل) ۳۵۰۰ جریب، بهالدین خان اسحاقزی (سرپل) ۴۰۰۰ جریب، تیمورشاه خان (کوهستانات سرپل) ۲۳۰۰ جریب، میرحمزه خان (کوهستانات سرپل) ۲۳۰۰ جریب.

وکیل عبدالرشید خان (شیرغان) ۱۵۰۰ جریب، توره باز خان (جوزجان) ۳۷۰۰

جریب، جلاد خان (جوزجان) ۲۰۰۰ جریب، خدای نظر خان (قمسای جوزجان)
۱۲۰۰ جریب، حاجی محمدقل بای (جوزجان) ۴۸۰۰ جریب.

وزیر عبدالرحیم خان (محمود راقی کاپیسا) ۳۰۰ جریب، خان های دشتک
پنجشیر ۱۰۰ جریب.

محمد افضل خان، عبدالحق خان، حاجی محمد شفیق خان، گل سردار خان،
حاجی نظر خان، حاجی عبدالله خان، محمد توفیق خان، محمد ایوب خان، حاجی
قاهر خان، حاجی عبدالحی خان، محمد طارق خان، محمد هارون خان،
عبدالرحمن خان بابی، مجید خان بابی، عطامحمد خان بابی، حاجی عبدالله خان
بابی، ملاقیب الله، حاجی عبدالله خان صراف، حاجی محمد خان صراف و حاجی
بشر خان از ولایت کندهار هر یک بیش از ۵۰۰ جریب زمین دارند و سالانه تا
ده دهقان بی زمین را استثمار می کنند.

از ولایت هلمند شاه ولی خان، حبیب الله خان، محمد عمر خان، حاجی سرور
خان، حاجی عبدالقادر خان، خلیفه حاجی شیرین خان، جمال خان، دوست محمد
خان، اورنگ خان، شیرمحمد خان، امان الله خان، ظاهر خان، محمدولی خان، تاج
محمد خان، حاجی نفس خان و محراب خان از ملاکانی اند که هر یک بیش از
۵۰۰ جریب زمین دارند و سالانه تا ده دهقان را استثمار می کنند.

از ولایت نیمروز خاندان حاکم سلطان محمد خان کنگ، حاجی امان الله خان،
حاجی ابراهیم خان، سخی الله داد خان، سردار دستگیر خان که هر یک بیشتر از
دو هزار جریب زمین در اختیار دارند.

علاوه بر اینانی که از گذشته ارباب و خان بوده، در دوران جنگ های سی ساله، عده ای از زورسالاران زمین های بسیاری از مردم و یا زمین های دولتی را غصب کرده و امروز جزئی از اربابان نو به دوران رسیده اند که نه تنها این همه زمین را چور نموده، که به زور آب مردم را می گیرند، بر برخی از دهقانان به زور کار هم می کنند، و در حشر و جو کنی اکثراً شرکت نمی کنند. اینان هم در دهات و هم در شهرها به چنین چورهایی دست زده و علاوه بر این که اربابی برخی از روستاها را در دست دارند، در شهرها نیز صاحب ده ها جریب زمین، مارکیت و شهرک نیز شده اند. درینجا تعدادی از این زورسالاران را نام می بریم: احمدشاه احمدزی که دوران جنگ های تنظیمی وزیر داخله بود، تنها در شهر کابل ۱۲۲ خانه را به نام خود کرده است. مولوی عبدالرحمان، وکیل اورنگ، معاون صفر، قوماندان پیمان، داوود فرخاری، مخدوم عیدالله، قوماندان میرعلم، قاری رحمت الله، آمر لطیف، صوفی منان، آمر عبدل، قوماندان غلام اندرابی، عبدالله رستاقی، میرزای ناصری، حاجی لقای اندرابی، رسول اندرابی، مصطفی اندرابی، آغاشیرین، امیرگل بغلانی، پیرمقل، بشیر چاه آبی، قاضی کبیر، مامور حسن، حاجی آغاگل، مطلب بیک، پیرمحمد آهنده، انجنیر محمد عمر، سبحان قل، ارباب عبدالولی، قاری امیر و ملامحمد عمر هزار باغی، قیوم بای، قوماندان احمدی، داکتر قدم شاه، جنرال نظیر محمد، زلمی خان، عظامحمد نور، جنرال بسم الله، شمس، لال قوماندان، قلیچ قوماندان، وکیل پاینده و برادرش، امیر چوغه، مجید پاچا خان تاشقرغانی، گل محمد قوماندان، کریم براهوی، قوماندان خواجه عیسی، یحیی خان سیاوشانی، ضابط جلیل، کمیسر، فهیم، حاجی دین

محمد، حاجی ظاهر، پاچا، حضرت علی، قرار، زمان، انجنیر غفار، منجی، مولوی تره خیل، حاجی نبی (برادر خلیلی)، عارف داوری، علم گل کوچی، امین یکاولنگی، آخند محمدی وغیره.

با اینکه ۷۲ درصد هموطنان ما ده نشین اند و به دهقانی مصروف می باشند، اما زمینداران بزرگ، میانه و کوچک در شرایط کنونی حدود ۵ درصد ساکنان دهات که ۱۸۰۰۰ نفر را در بر می گیرد و چون حد وسط هر فامیل ۵ نفر گرفته می شود، لذا تعداد افرادی که با مناسبات اربابی زندگی می کنند، ۹۰۰۰۰۰ نفر را می سازند که در مجموع حدود ۵۰ درصد زمین های قابل کشت کشور را در اختیار دارند. حدود ۲۰ درصد زمین ها در اختیار دهقانان مرفه و ۳۰ درصد دیگر در اختیار دهقانان میانه حال قرار دارد. در میان زمینداران، کمتر از نیم آنان از زمینداران سابق و بیشتر از نیم دیگر در جریان ۳۰ سال گذشته به این موقعیت دست یافته اند. برخی از زمینداران سابقه نیز با تفنگ «جهاد» توانسته اند که زمین های شان را از چپاول تفنگداران دیگر نجات دهند و خود زمین های دهقانان و یا افرادی از ملیت های دیگر را غصب نمایند. به این صورت دیده می شود که از ۱۸ میلیون ده نشین، ۱۶ میلیون نفر با شرایط دهقانی، ۹۰۰ هزار نفر با شرایط اربابی، ۲۰۰ هزار نفر خرده بورژوازی که هر یک با پنج نفر فامیل بوده و به این ترتیب یک میلیون نفر با شرایط خرده بورژوازی دهاتی (مامور پایین رتبه، معلم، اهل حرفه، دکاندار وغیره) و صد هزار دیگر با شرایط کارگری زندگی می کنند که جمله ۱۸ میلیون نفر شده و همان ۷۲ درصد ۲۵ میلیونی نفوس کشور را می سازند.

طبقه زمیندار که شامل بروکراتیک و غیر بروکراتیک است، به عنوان دشمنان خونی خلق به حساب آمده و جناح شریر آن از هیچ ظلم و ستمی نسبت به دهقانان دریغ نمی ورزد. در پشت بسیاری از دزدی ها، چپاول دارایی های مردم، اختطاف ها، تجاوز به زنان و دختران زحمتکشان، جاسوسی به نیروهای اشغالگر، همکاری با نیروهای سرکوبگر دولتی، غصب زمین های دولت و عامه و در مناطق زیر نفوذ طالبان همکاری با آنان و آشتی دادن خارجی ها با طالبان، اعضای این طبقه قرار دارند. افراد این طبقه در عین حال با دولت در ارتباط تنگاتنگی قرار داشته و هیچ وقت در اجرای کارهایی که به ادارات دولتی رابطه داشته باشد، دچار پرابلم نمی شوند و در مرکز و ولایات مورد احترام دولتی ها قرار دارند. زمینداران به عنوان یک طبقه حامی تجاوز و اشغال، در جریان انقلاب دموکراتیک نوین سرنگون می شوند و زمین های شان میان دهقانان بی زمین تقسیم می گردد. این یکی از وظایف مهم انقلابیون درین دوره از انقلاب است.

مناسبات سرمایه داری (کارگران و سرمایه داران)

با آغاز زندگی شهرنشینی در کشور ما، روابط تجاری میان بخش های مختلف تولیدی در داخل و بعدتر تجارت با کشورهای همجوار آغاز گردید. در حالی که مردم ما سال ها به شکل مبادله یا تبادله جنس به جنس تجارت می کردند. با به وجود آمدن نوت های کاغذی در آخر دوره امانی و تبدیل مالیه جنسی به نقدی و بعد تأسیس بانک و ایجاد شرکت های تجاری، تجارت در افغانستان به پیشرفت خاصی دست یافت. کشورهای غربی، مخصوصاً هندوستان و روسیه به عنوان دو همسایه مقتدر ما و به علت محاط به خشکه بودن افغانستان تلاش داشتند که با رشد بیشتر تجارت، کشور ما را به جامعه مصرفی مبدل سازند و با وارد نمودن بنجل های خود به بازارهای افغانستان هرچه بیشتر سود ببرند. بنابراین با ورود این همه کالا رشد صنایع در افغانستان بسیار بطی گشت و گاهی با کمی پیشرفت، برخی از تولید پیشه وری را ورشکست ساخته، آن را از میدان خارج می نمود و برخی بنابر ضرورت روزگار، سخت جانی کرده تاب می آوردند.

تولید صنایع دستی از سال های دور در کشور ما رایج بوده، زن و مرد در آن ها کار می کردند. از ۵۰ سال به اینسو در اثر نفوذ صنایع ماشینی، آرام آرام برخی ازین صنایع ضربه خورده که حال عده ای به کلی از میان رفته اند. قالین بافی، چرمگری، مسگری، نجاری، آهنگری، صابون سازی، گلیم بافی، تکه بافی، ریسمان بافی (کاهی)، بافندگی، جارو بافی، بوریا بافی، کلالی، بوت سازی،

موچیگری، سلمانی، خیاطی، نعلبندی، صحافی، میناتوری، خطاطی، خیاطی،
زین دوزی، پالان دوزی، دکانداری، روغن سازی، قنادی، گریزی، چپر بافی،
کلاه دوزی، خامک دوزی، مهره بافی، حجاری، رنگسازی، نخریسی،
رنگریزی، چرمه دوزی، پیزار دوزی، چادری دوزی، چین کاری،
چموس دوزی، چین دوزی، قصابی، خشت زنی، پخسه زنی، خشتکاری،
گچکاری، کمان و گنبدکاری، سنگکاری، کاریزکنی، آشپزی، چوبداری،
علافی، جارچیگری، قبرکنی، چاقوسازی، منبت کاری، خالکوبی، خونکشی،
رگ زنی، سپر و شمشیر سازی، گلدوزی، لنگی بافی، خراطی، گراف دوزی،
رنگمالی، خامک دوزی، تاقی دوزی، آینه دوزی، چپه دوزی، جوال بافی،
دایه گری، لحاف دوزی، ندافی، بند بافی، دستمال بافی، دهل زنی، سرنا زنی،
داروسازی، پيله وری، غژدی بافی، بقالی و عطاری از حرفه هایی اند که اکثر
آن ها در تمام کشور ما مروج بوده اند.

در پنجاه سال قبل بسیاری از فیودالان ملوک الطوایف در اطراف قلعه های شان
بخشی از اهل حرفه چون نجار، آهنگر، سلمان، جولا، قصاب و خراط را جا
می دادند و گفته می شد که اگر در دهی این حرفه ها وجود نداشته باشند، نماز
جمعه در آنجا ادا شده نمی تواند و ساکنان چنین دهاتی باید نماز جمعه شان را
در جایی که چنین شرایطی می داشت، ادا می کردند و این یکی از نمونه های
بیان شرایط جوامع تپیک فیودالی بود که باری برهم زدن چنین مناسباتی ابتدا از
رشد تجارت آغاز گردید.

افراد این حرفه ها عموماً به دولت های وقت مالیه می پرداختند و در مواقع جنگ

و صلح بیشترین فشارها را متحمل شده، در مواقع جنگ از طریق پرداخت پول، اسب و جوان بیشترین فشارهای مالی را متحمل می گشتند و به این خاطر از زندگی و کارشان در کنار دهقانان از وضعیت زندگی راضی نبودند. و اما صنایع ماشینی بار اول در زمان شیرعلی خان زیر نام «ماشین خانه» که هم ساخت اسلحه و هم ترمیم اسلحه در آن صورت می گرفت، به افغانستان آورده شد که در جریان جنگ دوم افغان و انگلیس و بعد با استقرار دولت های فیودالی عبدالرحمن خان و حبیب الله خان از میان رفت.

با قتل حبیب الله و به قدرت رسیدن شاه امان الله به عنوان یک اشراف لیبرال که می خواست به زودی افغانستان را به کشور پیشرفته سرمایه داری مبدل سازد و در تمام زمینه های اقتصادی و اجتماعی ریفورم و اصلاحات را به وجود آورد، به وارد ساختن صنایع پیشرفته به افغانستان دست زد. برای پیشرفت تجارت، نظامنامه خاصی تدوین و جهت سهولت تجار، محاکم خاص کمرگی را تأسیس نمود. برخی سرک ها که کابل را به ولایات وصل می کرد، ترمیم و جهت ارتباط گیری با داخل و خارج، تلفون و تلگراف تأسیس گردید. اولین بار بودجه سالانه به تصویب رسید و در آغاز، کارخانه تولید و ترمیم اسلحه به افغانستان آورده شد؛ فابریکه جن و پرس پنبه و یک دستگاه کوچک تولید برق به کمک اتحاد شوروی در هرات نصب گردید؛ دستگاه های کوچک تولید دکه، رنگ، گوگرد و موبل چوبی به کمک آلمان در کابل آغاز به کار کرد. بعد از آنکه شاه امان الله موفق به اخذ قرضه از آلمان شد، فرمایش فابریکه های زیادی را به انگلستان و آلمان داد، از جمله فابریکه های نساجی پشمی و نخی،

خشکه شویی ها، تولید برق، مطبعه ها، فابریکه های سمنت سازی، بوره و گوگرد سازی؛ پلان تأسیس فابریکه های سگرت سازی، کاغذسازی، شیشه سازی، ترمیم موتر، تولید پرزه جات موتر، فابریکه تولید روغن، کارخانه ترمیم طیاره، تولید باروت، دستگاه کنسرو میوه وغیره در شهر کابل و پغمان با استفاده از برق در نظر گرفته شد. اما زمانی این ماشین ها به کراچی رسیدند که دیگر حکومت امان الله خان سقوط کرده بود. شاه امان الله به کمک اشراف دربار و برخی از مشروطه خواهان تصمیم به احیای نظام سرمایه داری در افغانستان داشتند. فعالیت این همه دستگاه های تولید ماشینی و نظامنامه هایی که به قصد سهولت برای پیشرفت سرمایه داری به تصویب رسیدند، زمینه ظهور و رشد طبقه کارگر افغانستان را مساعد ساخت که تحولات بعدی گرچه این پروسه را شدیداً ضربه زد، اما ظهور زابلی و تمایل اشرافیت هاشم خانی به تولید و سود سرمایه داری، بار دیگر این روند را تسریع نمود و در کنار ظهور طبقه کارگر افغانستان در دهه ۲۰ خورشیدی، طبقه بورژوازی نیز پا به عرصه گذاشت.

درین دوره تجارت افغانستان از انحصار تنها شوروی و هند برآمد. تاجران افغان با اروپا از جمله انگلیس و آلمان نیز با حجم محدودی به تجارت پرداختند. سیاست اقتصادی شاه امان الله در آن دوره صادرات بیشتر، واردات کمتر و ایجاد صنایع متمرکز بود که هر سه این فکتور راه بیشتر احیای سرمایه داری و ضربه زدن بر فیودالیزم را باز می کرد. در حقیقت این دوران اوج تضاد میان فیودالیزم پوسیده و بورژوازی بالنده در افغانستان را به نمایش می گذاشت که در نهایت فیودالیزم قادر شد با عوامل دین و سنت، قدرت مالکان (به کمک مستقیم استعمار

انگلیسی) این بورژوازی نوپا را ضربه بزند، چون استعمار کهن انگلیسی در آن زمان، مخصوصاً در افغانستان بیشتر بر گروه های دینی و سنت های فیودالی اتکا داشت و به این خاطر بورژوازی و افکار انقلابی آن را مغایر منافع خود در افغانستان می دید.

درین دوره صادرات به هند ۸ میلیون پوند و واردات از هند ۹ میلیون پوند بود؛ صادرات به اتحاد شوروی ۲۷ میلیون روبل و واردات از اتحاد شوروی ۲۰ میلیون روبل را در بر می گرفت و با اینکه در زمان شاه امان الله، سمت اصلی اقتصاد را دولت تعیین می کرد، اما در بخش خصوصی شرکت های خصوصی تنویرات، موتر، ادویه، افغانی، افغان، قمر، ضیا، رفیق، جرمن و تجارتخانه اتحاد شوروی ایجاد گردیدند که نشان می داد شاه امان الله و حواریون او به فکر احیای بخش خصوصی که شاخصه اصلی بورژوازی لیبرال بود، نیز توجه خاصی دارند. در بخش دولتی شرکت های امانیه و ثمر تأسیس گردیدند و شرکت رفیق به صورت مختلط با بخش خصوصی و دولتی کار می کرد. تأسیس این شرکت ها به زودی برخی از صنایع دستی را ضربه زد. با اینکه درین دوره فعالیت های جدی در رشد تجارت و صنعت صورت گرفت و کارگران صنعتی به تعداد نسبتاً قابل توجهی عرض اندام نمودند، اما طبقه بورژوازی همچنان در نطفه بود و اشرافیت دربار به رهبری شاه امان الله در پی ایجاد چنین صنایع و چنین طبقه ای بودند. زیرا اشرافیت زمانی به پیشرفت صنعت توجه کرد و گورکن خود را آفرید که مالیه بخش تولید صنعتی را نسبت به تولید زراعی بسیار بالا دید. بخش زراعت سالی یک بار مالیه می پرداخت، در حالیکه صنعت با تولید هر لحظه، مالیه لحظه ای و

بی وقفه را به پای این اشرافیت می ریخت. این صنایع و برنامه های تجاری و صنعتی شاه امان الله با اغتشاش بچه سقا نابود شدند.

بعد از شکست حکومت امانی که برخی از ماشین های وارده حتی زمینه آغاز فعالیت را نیافتند، در دوران نادرخان و هاشم خان وارد و به کار افتادند. چون صنایع ماشینی جدید به تولید نیروی محرکه و انرژی برق نیاز داشت، لذا برق آبی جبل السراج، برق آبی چک وردک با ظرفیت ۴۰۰۰ کیلووات، دستگاه برق آبی شرکت نساجی پلخمری با ظرفیت ۴۸۰ کیلووات، دستگاه برق دیزلی ماشین خانه کابل با ظرفیت نهایی ۲۰۰۰ کیلووات، دستگاه برق آبی بابا ولی کندهار با ظرفیت ۳۰۰ کیلووات، دستگاه برق دیزلی شرکت پشتون کندهار با ظرفیت ۱۴ کیلووات و دستگاه برق آبی جلو ارچه هرات با ظرفیت ۱۵۰ کیلووات یکی بعد از دیگری در سال های ۱۳۱۵، ۱۳۱۷ و ۱۳۱۹ به کار آغاز نمودند. درین دوره کار سرک دره شکاری و ارتباط با شمال آغاز گردید. در شمال به زرع پنبه و لبلبو توجه خاص شد و بعد در ۱۳۱۱ شرکت سهامی بزرگی از سوی مجیدخان زابلی که مدت ها در خارج زندگی کرده و شیوه سرمایه داری کمپرادوری را آموخته بود، تشکیل و به کار آغاز کرد. زابلی که با هاشم خان (صدر اعظم) در مورد آغاز پروسه کار ماشینی هم نظر بود و با شراکت کار می کردند، به روشنی هماهنگی اشرافیت با سرمایه داری تازه پا را نشان می داد و این دو با این اتحاد به خوبی می توانستند که راه ورود سرمایه های امپریالیستی را به داخل افغانستان باز کنند، بخصوص با ختم جنگ دوم جهانی و تثبیت دوباره موقعیت امپریالیست ها، روند سرمایه های غربی به داخل افغانستان آهنگ تندتری گرفت

و امریکایی ها علاوه بر اینکه در بخش خصوصی به سرمایه گذاری پرداختند، برای دولت افغانستان نیز با شش و نیم درصد سود قرضه های طولی المدتی پرداختند. شوروی ها بنابر سیاست تقویت بخش دولتی، پول هایی با شش درصد سود را تحویل دولت افغانستان کردند و بعدها امریکا با کمپنی موريس ندسن قرارداد کار و اعمار نهر بغرا، نهر سراج و بند کجکی در وادی هلمند را از دولت افغانستان گرفت و شوروی ها با ساختن فارم های هده و غازی آباد در ننگرهار سرمایه گذاری کردند. به این صورت امریکا و روسیه در افغانستان به رقابت پرداختند که بعد از مدتی امریکایی ها در مغازله با پاکستان قرار گرفتند و از سرمایه گذاری و کار در افغانستان خودداری کردند. شوروی ها در اکتشافات معادن گاز افغانستان در شمال سرمایه گذاری نمودند که ۳۶ حلقه چاه را در شمال کشور حفر و گاز استخراجی افغانستان را در بدل فی متر مکعب ۱۶ افغانی می بردند و همان گاز را فی متر مکعب ۴۰ افغانی بر چکوسلواکیا می فروختند. دیده می شود که شوروی ها از مدت ها قبل با رابطه استعمارگرانه با افغانستان برخورد می کردند.

زابلی و گروپ کمپرادوری او همچنان امتیاز تولید شکر، تکه، تورید مواد نفتی، موتر و احتیاجات دولت با صادرات پشم، پنبه، پوست قره قل و استخراج معادن را برای این شرکت از دولت گرفت و پیشنهاد کرد که برخی از سهام این شرکت را دولت برای بعضی از تاجران، جهت رشد سرمایه داری خصوصی خریداری کند و بالاخره این شرکت در ۱۳۱۳ خورشیدی به «بانک ملی» که علاوه بر کارهای فوق، امور پولی را هم زیر کنترل گرفت، مبدل شد. سهامداران این

بانک که در رأس آن زابلی قرار داشت، هم اقتصاد را کنترل می کردند، هم سیاست اقتصادی و هم گردش پول را نظارت می نمودند، لذا برای بار اول طبقه بورژوازی در کشور ما از نطفه برآمده و پا به هستی گذاشت، تا آن زمان کارگران در عرصه سرمایه گذاری های دولتی کار می کردند. این طبقه مخلوطی از سرمایه داران کوچک نو به دوران رسیده و اشراف دربار بودند که در کنار زمین های وسیع و استثمار دهقانان به سرمایه داری نیز پیوستند. سرمایه داری دلال و اشرافیت فیودالیزم که هر دو دشمنان قسم خورده خلق اند، به زودی اتحاد می بندند و با رفاقت، همدلی و هماهنگی در خدمت امپریالیزم و چپاول مردم می پردازند و این را در اتحاد میان هاشم خان و زابلی در آن زمان به روشنی می توان دید. چنانچه امروز خلیلی و فهیم با افکار پوسیده فیودالی و برداران آنان که کمپرادوران شرفباخته امپریالیستی اند، نوعی از اتحاد فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور را به نمایش می گذارند.

بانک ملی ابتدا با سرمایه مختلط سه و نیم میلیون دالری دولتی و خصوصی به کار آغاز کرد، اما ۸ سال بعد دولت به تأسیس «د افغانستان بانک» به عنوان بانک مرکزی با سرمایه ۳۵ میلیون دالر دست زد و بانک ملی کاملاً خصوصی شد. بانک ملی طی ۱۴ سال فعالیت، سرمایه اش را به ۴۰ میلیون دالر رساند، بدون اینکه در تعداد سرمایه گذاران آن تغییر جدی رونما گردد. زابلی، سردار رفیق، عزیزخان سندی، موسی خان کندهاری، دوست محمدخان ایماق و غلام حیدرخان مختارزاده از سهامداران اصلی این بانک بودند که طبقه بورژوازی آن زمان را تصویر می کردند.

بانک ملی به ریاست زابلی از زمان تأسیس تا ۱۳۱۴ هجری در پنجاه شرکت تجاری و تولیدی سرمایه گذاری کرد که در حقیقت سکان اقتصاد تولیدی و تجاری گذشته و جدید را در کنترل گرفت. در صنایع نخی به قطغن توجه بیشتر شد. در ۱۳۲۸ هجری پنبه پاک شده در یک سال به ده هزار تن رسید که تکه به دست آمده از آن به ۱۵ میلیون متر می رسید. ماشین های تکه بافی از آلمان و انگلیس وارد گردیدند. زرع لبلبو در بغلان آغاز شد و موازی به آن فابریکه تولید شکر از چکوسلواکیا وارد و به این تولید آغاز کرد. شرکت ها و کارخانه های ذیل درین دوران با سرمایه های زیر کار می کردند:

۱- فابریکه پشمینه بافی کندهار در سال ۱۳۲۰ در شهر کندهار تأسیس گردید و سرمایه ابتدایی آن پنج میلیون افغانی بود. سالانه ۳۶ هزار متر تکه تولید می کرد و ۱۰۶ نفر کارگر داشت.

۲- فابریکه نساجی نخی جبل السراج که در دوران امان الله خان خریداری شده بود، در سال ۱۳۳۵ به تولید آغاز نمود و در ابتدا ۱۰۳ پایه ماشین چوبی، ۵۳ پایه ماشین بافت و ۱۹۴۰ دوک نختابی و ۶ پایه ماشین رنگ آمیزی داشت. کارگران این فابریکه به ۶۰۰ نفر می رسیدند. تولیدات نهایی آن در سال ۱۳۳۲ به یک میلیون و یکصد هزار متر تکه نخی رسید.

۳- فابریکه نساجی پلخمري در سال ۱۳۲۱ به تولید آغاز کرد. این فابریکه تا سال ۱۳۳۵، ۵۵۰ پایه ماشین بافت و سی هزار دوک نختابی داشت. ظرفیت سالانه آن به طور متوسط به چهارده میلیون متر رخت نخی و یکصد و بیست هزار گده

نخ می رسید. در این فابریکه ۲۶۳۴ نفر کارگر داخلی و هفت تن مستخدم خارجی مصروف کار تولید، تنظیم و اداره فعالیت های تولیدی بودند.

۴- فابریکه قندسازی بغلان در سال ۱۳۱۷ در بغلان تأسیس و سرمایه ابتدایی آن ۲۸.۷ ملیون افغانی بود. این شرکت بعد از تأسیس خود به استقرار دو فابریکه قندسازی اقدام کرد. یکی فابریکه قند سازی بغلان و دیگری فابریکه قندسازی ننگرهار. ظرفیت روزانه فابریکه قند بغلان ششصد تن لبلو بود و در آن ۵۰ نفر کارگر و دو نفر انجنیر کار می کردند. تولیدات یک ساله فابریکه شش هزار تن بود.

۵- فابریکه گوگرد سازی در پایان عصر امانیه (۱۳۰۷) تأسیس گردید و تا سال ۱۳۲۱ با سرمایه دولت فعالیت می کرد. در سال ۱۳۲۲ به بخش خصوصی پشتون فروخته شد. سرمایه ابتدایی آن یک ملیون و دوصد هزار افغانی بود و در سال ۱۳۳۲، ۱۱۹۴۰۶۷ درجن گوگرد تولید کرد.

۶- شرکت میوه پشتون کندهار در سال ۱۳۱۳ تأسیس شد. سه سال اول، میوه را با دست پاک، صاف و بسته بندی می کرد. در سال ۱۳۱۷ تمام فعالیت های آن فنی و ماشینی شد. درین فابریکه دستگاه های چاکلیت سازی، مسکه کشی، حفظ میوه تازه و یخ سازی نیز نصب گردیده بود. در سال ۱۳۱۷ سرمایه آن به ۲۷ لک افغانی رسید.

۷- فابریکه حجاری و نجاری کابل در سال ۱۳۱۶ تأسیس شد و در سال ۱۳۲۰ به بخش خصوصی تعلق گرفت.

اما خلاصه شرکت های دیگر که درین سال ها فعالیت می کردند، عبارتند از:

۱- شرکت پشتون کندهار که در ۱۳۱۳ به کار آغاز کرد، با سرمایه ۲۸ میلیون افغانی کار صادرات میوه خشک را می کرد.

۲- شرکت سهامی بانک ملی که در سال ۱۳۰۹ با سرمایه ۶۰ میلیون افغانی کار پولی را انجام می داد.

۳- شرکت وطن کندهار که در سال ۱۳۱۴ تأسیس و با سرمایه ۴۹.۷ میلیون افغانی کار صادرات پنبه را انجام می داد.

۴- شرکت نساجی پلخمری که در سال ۱۳۱۵ تأسیس و با سرمایه ۴۰ میلیون افغانی واردات ماشین های نساجی را انجام می داد.

۵- شرکت قند و پترول که در سال ۱۳۱۷ تأسیس و با سرمایه ۳۰ میلیون افغانی، انحصار قند و پترول را در اختیار داشت.

۶- شرکت انحصار موتر که در سال ۱۳۱۷ تأسیس و با سرمایه ۹.۲ میلیون افغانی، انحصار واردات موتر را در دست داشت.

۷- شرکت قره قل که در سال ۱۳۱۹ تأسیس و با سرمایه ۴۴ میلیون افغانی، صادرات قره قل را در اختیار داشت.

۸- شرکت برق که در سال ۱۳۱۹ تأسیس و با سرمایه ۱.۷ میلیون افغانی، ساختمان فابریکه های برق را در اختیار داشت.

۹- شرکت نساجی در سال ۱۳۱۹ تأسیس و با سرمایه ۶.۷ میلیون افغانی، تأسیس فابریکه های نساجی را به عهده داشت.

۱۰- شرکت گوگرد سازی که در ۱۳۱۹ تأسیس و با سرمایه ۱.۲ میلیون افغانی تمویل و اداره فابریکه گوگرد سازی را در اختیار داشت.

۱۱- شرکت حجاری و نجاری که در سال ۱۳۱۹ تأسیس و با سرمایه ۳ میلیون افغانی، تهیه موبل و سامان سنگی را بر عهده داشت.

۱۲- شرکت سهامی اقتصاد که در ۱۳۱۹ تأسیس شد و با سرمایه ۴.۸ میلیون افغانی، به تولید منسوجات پشمی مصروف بود.

۱۳- شرکت بوت دوزی که در ۱۳۱۹ با سرمایه ۱۶۳.۵ میلیون افغانی، به تولید بوت مصروف بود.

۱۴- سرویس کابل که در ۱۳۱۹ تأسیس شد و با سرمایه ۸.۶ میلیون افغانی، خدمات ترانسپورتی را ارائه می کرد.

۱۵- شرکت ویسا که در ۱۳۱۹ تأسیس و با سرمایه ۵.۵ میلیون افغانی، انحصار برخی از صادرات را بر عهده داشت.

۱۶- شرکت صادرات پشم که در سال ۱۳۲۰ تأسیس و با سرمایه ۲۱.۴ میلیون افغانی، کار صادرات پشم را بر عهده داشت.

۱۷- شرکت زابل که در ۱۳۲۰ تأسیس شد، با سرمایه یک میلیون افغانی، کار

صادرات پشم را بر عهده داشت.

۱۸- شرکت اقبال در کابل که در سال ۱۳۲۱ تأسیس و با سرمایه ۲۰ میلیون افغانی، به کار صادرات پشم مصروف بود.

۱۹- شرکت ستوری که در سال ۱۳۲۱ تأسیس شد، با سرمایه ۲ میلیون افغانی، کار صادرات پشم را به پیش می برد.

۲۰- شرکت ننگرهار که در سال ۱۳۲۱ تأسیس و با سرمایه ۱۸ میلیون افغانی، کار صادرات پشم را انجام می داد.

۲۱- شرکت شعاع که در سال ۱۳۲۱ تأسیس و با سرمایه یک میلیون افغانی، به کار صادرات و واردات مصروف بود.

۲۲- شرکت صباح که در سال ۱۳۳۱ تأسیس و با سرمایه هفتصد هزار افغانی، کار صادرات و واردات را انجام می داد.

با آمدن این فابریکه ها در بخش تکه بافی یکباره گلیم جولایی از کشور برچیده شده و اهل این حرفه به دهقانان بی زمین مبدل گشتند. بگذریم ازینکه درین دوره تکه به صورت رسمی از بیرون وارد و همچنان به طور قاچاق از ایران و پاکستان آورده می شد.

در دوره شاه محمود خان، آهنگ صدور سرمایه امپریالیست ها به کشور ما تسریع گشت که موازی با آن به رشد طبقه بورژوا کمپرادور می افزود. درین زمان دموکراسی قلابی که برای اولین بار پا به میدان گذاشت، این روند را بیشتر جان

داد. یکی از دو هدف اساسی احزاب خلق به رهبری محمودی و وطن به رهبری غبار در مبارزات انتخاباتی دوره هفت شورا جلوگیری و مقابله با ورود این سرمایه ها بود که شکست سرمایه داری ملی را در پی داشت. درین دوره، و سپس ده سال دوره صدارت داوود خان و بعد ده سال دموکراسی ظاهرشاهی و همچنان ۵ سال دوره جمهوری داوود خانی سیاست اقتصاد رهبری شده مختلط به عنوان سیاست اصلی اقتصادی چرخ تولید و تجارت را به حرکت داشت و با اینکه در دوره هاشم خانی به بخش خصوصی توجه می شد که در آن منافع اشراف و کمپرادورها گره خورده و روز تا روز بخش خصوصی را رونق می بخشید، اما در دوره های بعد بیشتر به تولید بروکراتیک و کمک های اقتصادی امریکا و شوروی برای پیشبرد پروژه های اقتصادی توجه صورت می گرفت. با اینکه قرارداد های تجاری و خرید ماشین های تولیدی در زمان شاه محمودخان از کشورهای اروپایی چون انگلیس، آلمان، پولند و چک خریداری می شد، اما در جریان جنگ، مرکز تجارت قره قل افغانی از لندن به واشنگتن انتقال یافت و ازین بابت افغانستان ۲۰ میلیون دالر در بانک های امریکا ذخیره کرده بود و چون امریکا از جنگ دوم پیروز برآمد، اولین بار در ۱۳۲۵ قرارداد وادی هلمند در بخش آبیاری، اعمار نهر و بند و سرک سازی با کمپنی «موریس ندسن» امریکایی برای مدت سه سال با مبلغ ۱۷ میلیون دالر از ذخیره پولی ۲۰ میلیون دلری در واشنگتن صورت گرفت. درین قرارداد باید سه صد هزار هکتار زمین به دست می آمد و پانزده هزار خانوار دهقان در آن جابجا می شدند، اما بعد از شش سال با مصرف بیست میلیون دالر که بعد از سه سال بانک های امریکایی قرضه هایی به دولت

افغانستان داد، فقط سی هزار هکتار زمین که در آن ۱۵۰۰ خانوار دهقان جابجا شد، به دست آمد و به این صورت امپریالیزم تازه به دوران رسیده آمریکا نشان داد که نه تنها چیزی کمتر از استثمار انگلیسی ندارد، که آنانی را که خوشبین به این امپریالیزم شده بودند و برای کوییدن میخ استثماری آن در افغانستان جانفشانی می کردند نیز بی آبرو ساخت.

بعد از آن قراردادهایی جهت تفحص نفت و گاز در شمال، ساختن ذخیره گاه های پترول در کابل و مزار، احداث لوله نفت میان مزار و ترمز، ساخت سه سیلو در کابل، پلخمیری و مزارشریف و احداث یک شفاخانه در جلال آباد، بین افغانستان و شوروی با قرضه هشت ملیون دالر از سوی شوروی ها به امضا رسید و این سرآغاز نفوذ شوروی ها در افغانستان بود و با آغاز حکومت شاه محمودخان، افغانستان به طور رسمی پذیرای سرمایه گذاری های آمریکا و شوروی گردید. شوروی ها بنابر تیوری راه رشد غیر سرمایه داری، به سرمایه گذاری در بخش دولتی آغاز کردند و چون امریکایی ها در ۱۳۳۲ خورشیدی کمک نظامی خود به پاکستان را اعلان نمودند و به تقاضای داوودخان مبنی بر کمک همگون به افغانستان جواب رد دادند، امریکایی ها رفته رفته به پاکستان توجه نمودند و داوودخان قادر به گرفتن کمک از امریکا نشد و با تمایل به سرمایه گذاری های شوروی، سیاست اقتصادی داوودخان بخش خصوصی را ضربه زد و این بخش رو به ضعف نهاد.

در دوران هاشم خان که از مجید زابلی و بانک ملی حمایت می شد. این بانک قادر شده بود که در بخش تجارت بیشتر و اما در بخش صنعت نیز قدم های مهمی

بردارد که با احداث فابریکه نساجی پلخمیری با ظرفیت تولید ۱۲ میلیون متر پارچه در سال، فابریکه قند بغلان با تولید پنج هزار تن شیرینی در سال، دستگاه برق آبی چک وردک با تولید ۴۰۰۰ کیلووات برق و دستگاه آبی پلخمیری با تولید نه هزار کیلووات برق و همچنان زرع پنبه در سراسر کشور رایج شد، اما بعد از جنگ دوم با آنکه بانک ملی کار خود را از سر گرفت ولی با ظهور ابرقدرت های جدید و گرفته شدن انحصارات پر منفعت پترول، شکر و موتر از آن، کارش به سستی گرایید و با اینکه درین مدت نساجی گلپهار با ظرفیت تولید ۳۵ میلیون متر پارچه در سال و دستگاه برق آبی سروبی با ظرفیت تولید ۲۲ هزار کیلووات در سال ایجاد شد، اما به تولید شکر که زمینه بسیاری داشت، توجه نشد، بخصوص که پروژه وادی هلمند ذخایر پولی دولت را خالی کرد.

با اینکه داوودخان به اقتصاد مختلط و کمک به بخش خصوصی تظاهر می کرد، اما در عمل بیشتر اقتصاد بروکراتیک را در برابر اقتصاد خصوصی چنان تقویت می نمود که زمینه نفس کشیدن را به آن نمی داد. وی در پلان پنج ساله اولش از هشت و نیم میلیارد افغانی بودجه، ۵۰ درصد را به زراعت، ۱۴ درصد به مواصلات، ۷ درصد به خدمات عامه (معارف و صحت) و فقط دو درصد را به صنایع و معادن اختصاص داد. اما در عمل بیشتر به کارهایی چون سرک سازی و برق پرداخت و درین راستا به سرک هایی بین کابل و کندهار، کندهار و سپین بولدک، کابل و تورخم، کابل و قزل قلعه، تونل سالنگ، کندهار و هرات و تورغندی اقدام گردید. اما در پلان پنج ساله دوم از جمله ۳۳.۳ میلیارد افغانی؛ در بخش صنایع و معادن ۳۳.۵ درصد، در بخش زراعت و آبیاری ۲۳.۵ درصد، در

حمل و نقل ۲۵.۵ درصد، در خدمات اجتماعی ۱۱.۲ درصد و در سایر بخش ها ۶.۳ درصد تعیین گردید که درین پلان بیشترین توجه به صنایع شد. چون خاندان بار دیگر به این نتیجه رسید که باید عاید دولت را بیشتر بر مالیه صنایع و استخراج معادن که نسبت به زراعت پول آورتر بود متمرکز سازد، درین دوره مالیه جنسی و مبادله در دورترین دهات کشور از میان رفت و بازار خرید و فروش کشور تا نقاط دور دست توسعه یافت و به این خاطر جهت فراهم آوردن اعتبارات جدید، بانک های تجارتي، زراعی و رهنی با سرمایه دولت تأسیس شدند و با این گسترش زمینه احیای بیشتر سرمایه گذاری های متوسط و صنایع کوچک مساعد گردید، اما به علت خراب شدن مناسبات میان افغانستان و پاکستان، تجارت دچار مشکل شد که این هم می توانست به رشد این صنایع و ازدیاد تولید داخلی کمک کند. اختلاف میان افغانستان و پاکستان که امریکا را بیشتر به حمایت از پاکستان وا داشت، داوودخان را بیشتر به شوروی ها متمایل ساخت و همان بود که در ۱۳۳۵ خورشیدی اولین معاهده خرید تسلیحات میان افغانستان و شوروی به امضا رسید. داوودخان در ده سال حاکمیتش با تقویت سکنتور دولتی، بورژوازی ملی و کمپرادور را زیر فشار گلوگیری قرار داد، اما طبقه کارگر درین بخش گسترده تر گردید و به این خاطر تمام حرکت های انقلابی طبقه کارگر درین دوره بر ضد دولت بود.

در دهه «دموکراسی» همان پلان گذاری و اقتصاد مختلط رهبری شده ادامه داشت که در آغاز صدارت داوودخان اعلان شده بود. درین دوره در عمل نقش اقتصاد خصوصی در حد هیچ بود و چون بانک ملی که بر بخش اعظم تولید و

تجارت خصوصی تسلط داشت، بنابر اختلاف با سیاست های اقتصادی دولت و نبود امنیت مالی از فعالیت دست کشید، لذا با اکمال کار فابریکه نساجی گلبهار، دیگر هیچ کارخانه ای از سوی بخش خصوصی تأسیس نشد. سرمایه داران بزرگ و میانه نیز سرمایه های شان را به کارهای کوچک و زودتر از جنس خانه سازی و حمل و نقل، سرمایه گذاری کردند و سرمایه های دولتی نیز در سرک سازی، آبیاری و برق به مصرف رسید و پول کافی جهت ایجاد صنایع بزرگ باقی نماند. درین دوره میزان قرض شوروی به افغانستان به ۵۷۲ میلیارد دالر و کمک آن به ۱۰۰ میلیون دالر رسید که نسبت به امریکا با ۹۹ میلیون دالر قرض و ۳۱۳.۵ میلیون دالر کمک، رقم فوق العاده بالاتری را نشان می داد. تعداد کارشناسان (جاسوسان) شوروی در افغانستان ۱۰۵۰ نفر و تعداد کارشناسان (جاسوسان) امریکایی به ۲۱۰ نفر رسید و چون سیاست شوروی تقویت اقتصاد دولتی نه خصوصی بود، لذا درین دوره بخش خصوصی با فشارهایی از سوی دولت مواجه گشت و نتوانست ظهور چشمگیری داشته باشد.

بورژوازی کمپرادور اولین بار در بخش تجارت به کار آغاز کرد. با اینکه در دوران تسلط حزب دموکراتیک خلق، سیاست اقتصاد دولتی اعمال می گشت، اما در زمان نجیب که تغییراتی در نحوه حاکمیت به وجود آمد و وضعیت امنیتی راه ها بسیار خراب شد، دولت برای بخش خصوصی اجازه داد تا به کار تجارت پردازد و همان بود که تجارت برخی از کالاهای مصرفی از کشورهای آسیای میانه و هند آغاز گردید. در دوران جهادی ها که تمام زیربنای تولیدی افغانستان نابود و کارخانه ها چون آهن پاره هایی به پاکستان فرستاده شد و

تجارت بی لگام پاکستان و ایران بازارهای افغانستان را می بلعید، نمی توان درین دوره چیزی به نام رشد اقتصادی را نام برد. در دوران طالبان این تجارت با ایران، پاکستان و چین بسیار گسترده تر شد و با اشغال کشور به وسیله نیروهای امریکایی - انگلیسی که سیاست اقتصاد بازار آزاد را برای افغانستان لازم دیدند، کوشش کردند که افغانستان را به کشور مصرفی مبدل سازند، لذا واردات و صادرات در بخش های مختلفی پا گرفت که در بحث بعدی به آن می پردازیم.

مناسبات سرمایه داری بعد از یازده سپتمبر

با اشغال کشور به وسیله نیروهای امریکایی، انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، ایتالیوی و لاشخواران دیگر سرمایه و تشکیل دولت دست نشانده، اقتصاد بازار که راه سرمایه گذاری و صدور سرمایه کمپنی های امپریالیستی را به افغانستان هموار می کرد، در بُن فیصله و بعد در قانون اساسی ۱۳۸۳ نیز به تصویب رسید، لذا از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹ در تمام بخش ها (در ادامه تشریح می گردند) ظاهراً ۸.۳ میلیارد دالر سرمایه گذاری صورت گرفت و اما چون تنها در بخش ساختمانی ۴ میلیارد دالر سرمایه گذاری شد، پس این رقم کمتر از اصل سرمایه گذاری در این مدت می باشد. سرمایه گذاران خارجی درین دوره برای فرار از پرداخت مالیه، اصل پول سرمایه گذاری شده خود را نشان نداده و دولت پوشالی هم توان چنین حساب و کتابی را با آن ها ندارد، این در حالی که استثمارگران خارجی تنها در بخش تجارت، ۲۰۱ شرکت رسمی دارند و حجم تجارت آن ها چند برابر شرکت های افغانی و مختلط تجاری می باشد. علاوهً بیشترین و قیمتی ترین صادرات افغانستان را تریاک می سازد که به تنهایی درآمد آن چند برابر درآمد تمام صادرات افغانستان است. آثار باستانی، برخی از سنگ های قیمتی و چوب چهارتراش که مانند تریاک قاچاق و خارج از کنترل دولت صادر می گردند، به روشنی نشان می دهد که مقدار سرمایه گذاری در بخش های مختلف تولید و تجارت در کشور ما، سر به میلیاردها دالر می زند. به این صورت می بینیم که چقدر پول خارج از کنترل دولت سرمایه گذاری شده و چه مقدار سود به دامن خارجی ها می ریزد. آمار رسمی (که نمی توان به آن اعتماد کرد) نشان می دهد

که از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹، ۶۶ درصد سرمایه گذاری در افغانستان داخلی (کمپرادوری و ملی) و ۳۱ درصد سرمایه گذاری های مستقیم کمپنی های خارجی بوده است. درین مدت تیوريسن های اقتصاد بازار چون اشرف غنی احمدزی، حمیدالله فاروقی، عمر زاخیلوال، انوارالحق احدی، خان جان الکوزی، مینه شیرزی، امین فرهنگ، دلآوری، محمود کرزی و غیره با مجلاتی چون ثروت، پانگوالی، اقتصاد، بانک، بازار آزاد و غیره به تیوریزه کردن و القاء خوبی های این اقتصاد در ذهنیت عمومی فعالیت داشته اند.

اداره حمایت از سرمایه گذاری یا «آیسا» به کوشش اشغالگران آلمانی ایجاد و در کنار آن «USAID» (اداره بین المللی کمک های انکشافی امریکا) که در پشت سر آن سازمان سیا قرار دارد، نیز در تقویت اقتصاد بازار دست به کار شد. اداره دیگری به نام «کوپس آف انجنیرنگ» نیز از سوی دولت امریکا در کابل تأسیس گردید که پروژه های پایگاه سازی های بزرگ و همکاری و هدایت «پی آر تی» ها را بر عهده دارد. بخش اعظم ۳۷ میلیارد دالر به اصطلاح کمک امریکا به افغانستان از طریق این اداره به مصرف رسیده که حال خود امریکایی ها با این دستگاه های فاسد امپریالیستی به فساد خود اعتراف می کنند. کمپنی امریکایی «بلک واتر» در بخش امنیتی که سی هزار نیرو در سطح جهان دارد و عمدتاً از قاتلان و لومپن های امریکایی و غیر امریکایی تشکیل شده است؛ «کمپ ایگل» که قرارداد موثرهای زرهی و کارهای ساختمانی را اجاره می گیرد و بعد بر کمپنی های دیگر به فروش می رساند؛ «لويس برجر» که بیشترین کارهای ساختمانی و سرک سازی را اجاره می گیرد و یکی از فاسدترین

کمپنی های امریکایی است و به سران دولت بوش نزدیک می باشد؛ «ستريت گروپ» که کارهای ساختمانی، سرک سازی و انتقالات را بر عهده دارد؛ اداراتی اند که بیشترین فساد در افغانستان داشته اند. علاوهً «فدکس» که کارهای پستی را عهده دار است، «بیرینگ پانت» که قراردادهای کمپنی های امریکایی را در افغانستان سازمان می دهد، انستیتوت ملی دموکراسی امریکا که در تیوریزه کردن فکر بورژوازی و تقویت نهادهای جامعه مدنی فعال است (ملک ستیز، سیحون، سپنتا، داکتر اکبر اکبر، شکریه بارکزی، لطف الله مشعل، نجیب الله منلی، سمندر، دانش کروخیل، عبدالحمید مبارز، اعظم دادفر، امین فرهنگ، حنیف اتمر، سعد محسنی، سهیل سنجر، خالد خسرو، نورالحق علومی، میراحمد جوينده، نوريه اشرف وغيره کسانی اند که درین تیوریزه کردن نقش مهمی دارند)، اداره امریکایی «سم ون» که پیشبرد پروژه های امریکایی را در افغانستان سازمان می دهد و کمپنی «سوپر» که به کار ساختمانی مصروف است و اخیراً متهم به ساختن پاسپورت های جعلی شده است، بخش اعظم این پول ها را دزدیده و وزیر مالیه دولت پوشالی (عمر زاخیلوال) فقط از رسیدن هفت میلیارد دالر به افغانستان خبر می دهد. بانک جهانی و بانک انکشاف آسیایی برای استقرار چنین اقتصادی در جهت تقویت بوژوازی کمپرادور، آخرین تلاش شان را به خرج می دهند. بانک جهانی تا جنوری ۲۰۰۹ مبلغ ۱۸۹۰ میلیون دالر که ۱۴۵۰ میلیون آن بلاعوض و ۴۴۰ میلیون آن به طور قرضه است، به افغانستان پول فرستاده است. علاوه از این ها موسسه کمک انگلیسی DEFID، موسسه جرمنی GTZ، موسسه دنمارکی DCA، موسسه سویسی SDC، موسسه کمکی نارویزی NCR،

موسسه تف یا ایشیا فاوندیشن، کمپنی چینی MCC، مرکز فرهنگی فرانسه، موسسه آلمانی FES، میدیوتیک آلمان و جایکای جاپان موسساتی اند که هر یک برای سرمایه گذاری های خود و استقرار نظام بورژوازی و بالاخره چاپیدن شیرۀ جان هموطنان ما سخت تلاش دارند. در کنار این ها، کمپنی هایی که برای اهداف شوم استثماری به افغانستان آمده اند، زیر نام موسسات کمک کننده کار می کنند و برای این که اهداف اساسی شان را پنهان کنند، گاه به کارهایی زیر نام بازسازی نیز دست می زنند. علاوه بر این موسسات و کمپنی ها، اکنون ۷۰۰ قراردادی خارجی و داخلی نیز در افغانستان کار می کنند که در بخش داخلی ها خانواده های کُرزی، فهیم، خلیلی، رحیم وردک و جنرال بابۀ جان از فاسدترین ها بوده و با خدعه و زور پول های کلان را ازین درک به جیب می زنند. حامد پسر رحیم وردک از درک دیوارها و چک های سمتی که به کمک پدرش قرارداد می شود به سرمایه های افسانوی دست یافته، به این خاطر ایجاد برخی از دیوارهای سمتی در کابل به خاطر امنیت نه که به خاطر این قراردادها و پول آوری مطرح می گردد.

از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹ حدود ۱۶۰۵۶ شرکت در دفتر آیساراجستر شده که ۷۸ درصد آن داخلی و ۲۲ درصد آن خارجی می باشند. ازین میان ۵۵ درصد در سکتور ساختمانی، ۲۵ درصد در سکتور خدمات، ۱۶ درصد در سکتور صنعت و ۴ درصد در سکتور زراعت سرمایه گذاری دارند. این شرکت ها درین مدت بیش از ۶۵۴۴۷۵ شغل جدید ایجاد کرده که ۵۵ درصد آن به وسیله شرکت های داخلی و ۴۵ درصد دیگر به وسیله شرکت های خارجی خلق شده است. ازین

شغل ها ۵۳ درصد در سکتور ساختمانی، ۲۸ درصد در خدمات، ۱۴ درصد در صنعت و ۵ درصد در زراعت می باشد.

در راستای تقویت اقتصاد خصوصی دو نوع شهرک صنعتی، یکی به کوشش وزارت تجارت در کابل، هرات و کندهار تأسیس و دیگری به کوشش اداره آيسا در شهرهای کابل، هرات، مزار و کندهار در دست ایجاد اند که بیشترین مصارف ساختمان شهرک های جدید آيسا به پول و سرمایه گذاری «یو اس ای آی دی» صورت می گیرد.

در مدت هشت سال گذشته ۱۷ بانک خصوصی، دولتی و شاخه های بانک های بیرونی در افغانستان به فعالیت آغاز کرده اند. مناسبات سرمایه داری که بیشتر شاخص آن فعالیت های بانک هاست، بیشتر در کابل احیا گردیده و قرضه های که بانک ها درین مدت به مشتریان شان پرداخته، نسبت به تمام افغانستان در کابل بیشتر متمرکز بوده است و این نشان می دهد که مناسبات سرمایه داری بیشتر در کابل احیا گشته و در اکثر نقاط کشور مردم با پیشرفت های بورژوازی همگامی نداشته اند و با همان نظام ارباب رعیتی زندگی می کنند.

با تمام تلاش های امپریالیستی برای احیای مناسبات سرمایه داری در افغانستان، تا هنوز شهرهای کشور رشد نیافته باقی مانده و افغان ها در مجموع از هر ۱۰ فامیل، ۹ فامیل در یک حویلی یک اتاقه و یا دو اتاقه زندگی می کنند. با اینکه مناسبات سرمایه داری در کابل بیشتر احیا گشته، اما ۷۰ درصد مردم کابل در اماکن غیر قانونی زندگی دارند. در پایتخت شبکه آبرسانی، فاضلاب، شبکه منظم برق،

پارکینگ و تشناب وجود ندارد و بیشتر جاده های آن شباهتی به جاده های معیاری شهری ندارد. تقاضا برای مسکن در ۲۰۰۶ در افغانستان یک میلیون واحد، در ۲۰۱۰ به ۱.۲۵ میلیون واحد و در ۲۰۱۴ به ۱.۵ میلیون واحد خواهد رسید. در افغانستان کمتر از ۱۰ درصد مردم به برق دسترسی دارند و ۸۵ درصد مردم از چوب سوخت استفاده می کنند که ازین رهگذر افغانستان در جهان در صدر جدول قرار دارد، به این خاطر تنها در شهر کابل روزانه ده نفر از اثر هوای آلوده جان می دهند.

تجارب هشت ساله اشغال کشور به وسیله نیروهای امپریالیستی که در آن چور، چپاول، فقر عمومی، بیکاری، زورسالاری، فساد اداری، تفاوت طبقاتی، کار شاقه اطفال، گدایی، تن فروشی، مرگ و مرض، ناامنی و غیره از شوخی های روزگار می باشد، مردم افغانستان به ماهیت اصلی اشغال و شناخت امپریالیست ها کمتر مشکلی ندارند که این را در هشت سال گذشته با به راه انداختن بیش از دو هزار تظاهرات و اعتصاب به آسانی می توان محک زد که بیشتر آن ها بر ضد حضور خارجی ها به سرمداری امریکا صورت گرفته است.

اما بستر این سرمایه گذاری ها در کشور ما عبارتند از:

۱- بخش تجارت و صنعت حمل و نقل:

این بخش شامل مشوره، بازاریابی و اعلانات (مصرف سالانه اعلانات در افغانستان ۲۰ میلیون دالر می باشد)، ارتباط عامه، شرکت های ترابری، باراندازها در بنادر، خدمات گمرکی و بارچلانی می باشد. امپریالیست ها به خاطر موقعیت

جیوپولیتیکی افغانستان، همیشه تلاش داشته تا کشور ما را به جامعه مصرفی و گدا مبدل سازند و چون این نگرش امپریالیستی بعد از یازده سپتمبر عمیقتر شده، لذا توجه به این بخش بیشتر گردید.

شرکت ها و تاجران انفرادی که از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۸ جواز گرفته و به کار واردات و صادرات مصروف اند، در مجموع ۵۶۹۴۶ شرکت بوده که ۳۴۱۲۳ شرکت داخلی، ۳۵۸ شرکت خارجی و ۱۶۰ شرکت بارچلانی ترانزیتی و ۲۰۶۴۱ تاجر انفرادی را در بر می گیرد. اما حال ۲۵۰۰۰ شرکت تجارتي فعال اند که سرمایه هر شرکت از ۵۰ هزار تا ده ملیون دالر و تاجران انفرادی از ۳۰ تا ۱۵۰ هزار دالر سرمایه دارند، اما شرکت های الکوزی، سپین غر و تولید سمند مالک بیش از ۴۰ ملیون دالر سرمایه اند. تعداد تاجران خرد و بزرگ در سراسر کشور در مجموع از ۳۰۰ هزار نفر زیاد بوده که تعدادی از آنان به کار تولیدی هم مصروف می باشند.

این شرکت ها که بیشتر در بخش واردات و صادرات کار می کنند، نشان می دهد که بازارهای افغانستان به چه پیمانه در خدمت کمپنی های امپریالیستی قرار دارند. این شرکت ها عموماً در دو بخش کمپرادوری و ملی فعالیت دارند و در حقیقت بخش عمده جامعه نیمه سرمایه داری ما با سرمایه گذاری های تجاری رقم خورده است. افغانستان محاط به خشکه است، لذا واردات و صادرات آن از طریق ایران (۳۰ درصد با دو بندر میلک در نیمروز و اسلام قلعه در هرات)، پاکستان (۶۰ درصد با دو بندر تورخم

در جلال آباد و سپین بولدک در کندهار) و آسیای میانه (۱۰ درصد با ترکمنستان از طریق بندر تورغندی در هرات، با ازبکستان از طریق بندر حیرتان در مزار و با تاجکستان از طریق بندر شیرخان در کندز) صورت می گیرد که با فعالیت جدید بندر چاه بهار در ایران و توجه تجار افغانی به این راه نزدیک، در آینده حجم تجارت ازین طریق افزایش خواهد یافت.

این تجارت که به دو شیوه شکل گرفت، نخست با رابطه و سرمایه گذاری های مستقیم کمپنی های سرمایه داری که سرمایه داران دلال در خدمت آن قرار گرفتند؛ ثانیاً در رابطه با واردات و صادرات کمپرادوری کشورهای منطقه چون ایران، پاکستان، ترکیه، چین، هند، کوریای جنوبی و روسیه که بازارهای کشور در کنترل شاخه هایی از کمپنی های خارجی مقیم این کشورها درآمدند و این شاخه ها به «ایجنسی» معروف اند، ازین طریق پاکستانی ها سالانه به ارزش ۱۵۰۰ میلیون و ایرانی ها ۱۰۰۰ میلیون دالر تجارت کرده، سودهای کلانی به دست می آورند.

وارداتی که در سال ۲۰۰۸ در افغانستان با نمایندگی انحصاری و یا تجارت انفرادی و آزاد صورت گرفته، عبارت است از:

شماره	واردات	میلیون ۱۵
۱	ماشین آلات، وسایط ترانسپورتی و پرزه جات	۵۷۵.۷
۲	مواد نفتی و روغنیات	۵۴۷

۴۳۲.۲	فلزات و محصولات فلزی	۳
۱۶۳.۲	روغن نباتی	۴
۱۶۲.۴	گندم و آرد گندم	۵
۱۱۵.۳	تایر و تیوب	۶
۷۰	منسوجات	۷
۴۰	چای	۸
۳۳.۶	سگرت	۹
۱۰	البسه	۱۰
۲۳.۴	شکر	۱۱
۲۱.۳	صابون	۱۲
۸۲۲	سایر اشیا	۱۳

به اینصورت جمع واردات کشور در سال ۲۰۰۸ بیشتر از ۳.۲ میلیارد دالر بوده است. اما درین سال صادرات کشور عبارت بود از:

شماره	صادرات	میلیون دالر
۱	میوه خشک	۲۴۴.۵
۲	قالین	۱۵۰.۵
۳	میوه تازه	۴۱.۵
۴	نباتات گیاهی	۲.۱

۲۰.۴	پوست	۵
۱۳.۷	پوست قره قل	۶
۵	پشم و موی حیوانی	۷
۳.۴	نباتات تیلی	۸

سایر اشیا که شامل شیرین بویه، هنگ سفید، هنگ سرخ، کاغذ باطله، زیره سیاه و سفید، زیتون، بُربو، پلاستیک باطله، پوست، روده و شکمبه، حبوبات، سرش کاهی، سمارق و برنج سفید می شود، ارزش آن ۴۳.۸ میلیون دالر بود که جمله صادرات افغانستان درین سال به ۵۴۴ میلیون دالر رسید. این در حالی که به خاطر نبود بسته بندی درست در صادرات افغانستان ۲۰ تا ۴۰ درصد اشیای صادراتی افغانستان از میان می رود. در همین سال تولید مواد مخدر به ۷۷۰۰ تن رسید. چون نزدیک به ۷۰۰ تن مصرف داخلی و عوارض دیگری مثل مصادره مواد مخدر با قاچاقچیان و غیره را می ساخت؛ ۷۰۰۰ تن تریاک از روی زمین به فروش رسید که در آن سال قیمت فی کیلو گرام تریاک ۷۰ دالر بود که بطور مجموعی ارزش صادرات آن به ۵۰۰ میلیون دالر رسید که به این صورت مجموع صادرات افغانستان درین سال یک میلیارد دالر شد. علاوه بر این سال برخی از سنگ های قیمتی، آثار تاریخی بسیار قیمتی و چوب چار تراش نیز به صورت قاچاق به خارج صادر گردید که ارزش آن ها را به صورت مشخص نمی توان ذکر کرد.

صادرات افغانستان در ۲۰۰۸ به ۳۷ کشور جهان به ترتیب ذیل است:

شماره	کشور	میلیون دلار
۱	پاکستان	۷۴
۲	هندوستان	۴۳
۳	عراق	۱۵
۴	ایران	۱۰
۵	روسیه	۱۰
۶	امارات	۹
۷	کانادا	۸
۸	ترکیه	۴
۹	سوریه	۴
۱۰	بلژیک	۴
۱۱	آلمان	۲
۱۲	امریکا	۲
۱۳	ترکمنستان	۲
۱۴	جمهوری چین	۱
۱۵	عربستان	۱
۱۶	متباقی کشور	کمتر از یک

علاوۀ افغانستان به عنوان چارراهی برای انتقال برخی کالاهای کشورهای چوَن ایران و پاکستان نیز مورد استعمال قرار می گیرد. برخی از کالاهایی که از سرمایه گذاری های امپریالیستی در کشورهای دیگر، مخصوصاً ایران، پاکستان و امارات متحده (دُبی) به دست می آید، افغانستان را به عنوان بازار فروش قرار می دهد. توريد تمامی این اشیا شکل انحصاری دارد و کمپرادورانی به این کار مصروف اند که بعد از توريد، آن ها را به سرمایه داران کوچک در افغانستان

تحويل می دهند.

برای حمل و نقل چنین تجارت پر حجمی که افغانستان نه آب و کشتی و نه خط آهن و ریل دارد، بیشترین انتقال توسط موتور و طیاره صورت می گیرد. در افغانستان ۴۰۰ شرکت حمل و نقل هوایی وجود دارد که بیشتر در کابل مستقر می باشند. برخی از این شرکت ها خارجی می باشند و بیشترین امتیازات را آن ها می گیرند و حدود ۱۱۰۰۰ نفر در این شرکت ها کار می کنند.

چهار کمپنی هوایی (آریانا، صافی، کام ایر و پامیر) در افغانستان فعالیت دارند که علاوه بر انتقال مسافر، کالاهای تجاری را نیز به هند، دبی، ترکیه، عربستان سعودی، کویت، روسیه و آلمان منتقل می سازند. شرکت آریانا، انحصار هندلینگ تمام میدان های هوایی کشور را در اختیار دارد. چون روز تا روز ناامنی های ناشی از اشغال، راه های حمل و نقل زمینی را با تهدید روبرو می سازد، لذا کار کمپنی های هوایی رونق بیشتر یافته و چند کمپنی دیگر در حال کسب جواز می باشند. روزانه ۳۰۰ تا ۳۵۰ پرواز از میدان هوایی کابل صورت می گیرد. امریکایی ها تصمیم به ساختن ۱۴ میدان دیگر در سایر ولایات افغانستان دارند. طیاره های «ایربس»، «بوینگ» و «ان ۳۲» در مسیر دبی علاوه بر انتقال مسافر، کالاهای تجار را نیز منتقل می سازند. چون از طریق هوایی انتقالات بسیار مصرف دارد، لذا کالاهای تاجران از طریق دریا و بنادر کراچی، بندر عباس و چابهار به افغانستان وارد می گردد. ۹۵ درصد واردات و صادرات افغانستان به وسیله لاری های بنز، هینو، کاماز، اسوزو و والوو صورت می گیرد که شامل ۱۶۰ شرکت ترانزیتی بوده، ترک های افغانی این شرکت ها به ۱۳۵۰ می رسد و

به همین مقدار هم افراد و کمپنی های انفرادی موتر و تانکر دارند. همچنان ترک های پاکستانی و ایرانی نیز در انتقال مال التجاره افغانستان سهیم اند. کارگران این بخش شامل دریوران موترهای لاری، باراندازان، محافظان گدام ها، رانندگان کرن ها وغیره می باشند و جزئی از طبقه کارگر افغانستان به حساب می آیند که تعداد شان در مجموع به ۵۰۰۰ نفر می رسد. این بارها که روزانه به هزاران تن متریک می رسد، تنها در فصل برداشت محصول ۲۵۰۰۰۰ تن سبزی از بندر تورخم به پاکستان انتقال می یابد که به وسیله بازوان سبتر کارگران این بخش، بار، انتقال و تخلیه می شود. یکی از تصدی های مهم انتقالی، تصدی نمبر چهار کاماز می باشد که قبل از حمله امریکایی ها چهار بخش داشت و در جریان حملات یازده سپتمبر سه بخش آن از بین رفت. بخش باقیمانده در حال حاضر ۲۴۰ اراده موتر دارد، جمعا از دریور تا تخنیکر و پرسونل اداری، بیش از ۳۴۰ نفر در آن به کار مصروف اند و بخش اعظم آنان را افراد حرفوی و کارگر ماهر تشکیل می دهند که در بخش پرسونل دولتی محاسبه می شوند.

۲- بخش ساختمانی:

تولید مواد ساختمانی، انجنیری ساختمان ها، حفر چاه (این بخش بیشترین سرمایه گذاری ها را جلب کرده است)، ساختمان تعمیرات، مهندسی و دیزاین، تولید دروازه و کلکین PVC شامل این بخش می باشد. درین بخش ۸۰۰ شرکت خصوصی داخلی و خارجی مصروف کار اند و کارگران ساده آن را بیشتر دهقانانی می سازند که یا به صورت فصلی کار می کنند و یا روزانه در خود دهات و یا از دهات نزدیک به شهر می آیند. آمار نشان می دهد که از ۲۰۰۳ تا

۲۰۰۹ حدود ۳۱ درصد سرمایه‌گذاری (مخصوصاً سرمایه‌گذاری‌های خارجی) درین بخش صورت گرفته که بیش از چهار میلیارد دالر می‌شود و بیشترین آن در کابل و بعد در ولایات دیگر سرمایه‌گذاری شده است. در ۲۰۰۷ این بخش ۵۰۸ ساختمان را به پایه‌اکمال رساند که از جمله ۱۸۹ ساختمان دولتی و ۳۱۹ ساختمان دیگر خصوصی بود. حال در کل کشور ۱۱ شرکت ساختمانی دولتی و ۸۰۰ شرکت ساختمانی خصوصی درین بخش مصروف کار اند که شرکت‌های دولتی ۷۲۴ اراده ماشین دولتی و ۵۶۹۶ اراده ماشین خصوصی را که شامل موترهای دمتراک، کمپریسور، ماشین مخلوط کننده، شاول اکسکواتور، سکرپور و بلدوزر می‌شدند، در اختیار دارند که در بخش خصوصی برای کار با این همه ماشین ۶۰۰۰ کارگر کار می‌کنند.

در برخی از این شرکت‌ها کمپنی‌های ساختمانی غربی سرمایه‌گذاری کرده، علاوه‌تاً شرکت‌های ساختمانی ترکی، ایرانی و پاکستانی نیز در افغانستان مصروف کار اند. مشهورترین کمپنی مشترک افغان-آمریکایی که پروژه‌های ساختمانی را به‌اجاره می‌گیرد، «VICC» است که ۱۲۰ کارمند و بیش از ۳۰۰ کارگر ماهر در اختیار دارد. شرکت ساختمانی «اونکس» با عزیزی بانک سرمایه‌مشترک دارد، و گروپ غلغله که زیر رهبری و سرمایه‌گذاری خانواده خلیلی قرار دارد، علاوه بر شهرک «امید سبز» در کابل و پلخمیری کارهای ساختمانی بسیاری را به‌راه انداخته و یکی از فابریکه‌های تولید کارخانه‌پی وی سی را نیز در اختیار دارد. چند تصدی دولتی ساختمانی در افغانستان اسماً وجود دارند که عبارتند از ریاست خانه سازی، ریاست بنایی، ریاست افغانی و ریاست ساختمانی

شاروالی. این تصدی ها که زمانی در آن ها شش هزار کارگر کار می کردند و کارگران ماهری در اختیار داشتند، اکنون در ورشکستگی کامل به سر برده و فقط ۶۰۰ نفر پرسونل در اختیار دارند که در بخش پرسونل دولتی محاسبه می شوند.

اما بخش خصوصی و سرمایه گذاری های خارجی بیش از ۸۰ درصد این سرمایه گذاری ها را در کنترل دارند که هم کارها را به شکل اجاره در اختیار می گیرند و هم خود به تولید و فروش شهرک دست می زنند. تنها در کابل شهرک های سلیم کاروان، آریا (این شهرک با سرمایه گذاری مستقیم یک کمپنی امریکایی به اعمار ساختمان و فروش آن مصروف است و در حقیقت سرمایه گذاری خاصی نداشته، قبل از ساختن هر بلاک، از خریداران به صورت قسط پول اخذ می دارد و بعد با همان پول به اعمار ساختمان جدید دست می زند و ۱۶ درصد پول فروش را به خاطر زمین به شاروالی تحویل می دهد. دو تن از افغان ها به صورت کمپرادور سرپرستی این تولید را به پیش می برند و دو درصد سهام اند)، امید سبز، گلخانه، استقلال، طلایی، شیرپور، کلوله پشته، نوروزآباد، سمتخانه و شاداب ظفر، آباد شده و علاوهً مساجد بزرگی چون مسجد خاتم النبیین و مسجد حاجی عبدالرحمن، سنترها و مراکز فروش بزرگی چون کابل سیتی سنتر، گلپهار سنتر، مریم شاپنگ سنتر، اباسین خدران سنتر، فیصل شاپنگ سنتر، مریم شاپنگ سنتر، فاریاب سنتر، روشن پلازا، تعمیر عزیزی بانک، ساختمان اتصالات، تعمیر کابل بانک، تعمیر ام تی ان، تعمیر هوتل اشرف رمضان و کفایت مارکیت در مزار، ساختمان هوتل پنج ستاره، دوقلوهای هفده طبقه ای

صافی، هتل نظری، هتل پنج ستاره دیگر و ملی ستر در هرات با ده ها هتل و بلند منزلی که میلیون ها دالر، خرج ساختمان آن ها شده به وسیله این شرکت ها که با انواع ابزار ساختمانی مجهز اند و هر یک بیش از دو صد انجنیر، کارگر ماهر و ساده و معمار در اختیار دارند، به این کار مصروف می باشند. کارگران پاکستانی که مهارت بیشتر دارند، در بخش های فوق الذکر نیز به کار اشتغال دارند. درین بخش که کارگران ماهر و ساده اشتغال دارند، بیشترین بخش کارگران کشور ما را می سازند که اکنون تعداد آنان به بالاتر از ۱۷۰ هزار نفر می رسد. این کارگران از ۲۰۰ تا ۶۰۰ افغانی در روز (از ۴ تا ۱۲ دالر) عاید دارند و اکثر آنان با زندگی بخور و نمیری روزگدرانی می کنند. بیشترین بخش این کارگران در زمستان های سرد که کارهای ساختمانی معطل می شوند، بیکار می مانند که یا به ایران و پاکستان رفته در مناطق گرمسیر این کشورها به فروش نیروی کار شان می پردازند و یا در زمستان با قرض روزگدرانی کرده، در اواسط بهار با شروع کارهای ساختمانی به کار آغاز می کنند. درین بخش بیش از ۲۰ هزار کارگر پاکستانی در افغانستان به کار مصروف اند و به این صورت برخی از کار کارگران ساختمانی افغان را در دست خود گرفته، ولی تا حال شکایت و برخوردی درین مورد میان کارگران افغان و پاکستانی دیده نشده و هر دو هم سرنوشت و برادروار به کار می پردازند.

۳- بخش خدمات مالی:

یکی از شاخص های اصلی تشخیص رشد و عدم رشد مناسبات سرمایه داری در یک کشور مربوط به رشد و یا عدم رشد بانک های آن کشور می باشد. گرداننده

پول، تعیین سود، پشتوانه تمام بخش های صنعتی، تجاری و تولیدی و بالاخره عامل انتقال پول، بانک ها می باشند که بر علاوه سرمایه گذاری کمپنی های سرمایه داری، پول های مردم را به شکل سپرده، جمعآوری کرده، سود ناچیزی به صاحبان آن می دهند، اما خود این سپرده ها را در بخش های مختلف تولیدی و با کسب سود بلند سرمایه گذاری می کنند و به این صورت چرخ اقتصاد سرمایه به حرکت در می آید. بانک ها با تبلیغات گسترده ای از طریق رسانه ها، مصونیت پولی و در قرعه کشی هایی چون قسمت حساب، بخت حساب، خوش نصیب و غیره، پول های مردم را جمع می کنند و برای شان در یک لحظه وعده میلیونر شدن را می دهند. بانک ها به عنوان ماشین اصلی حرکت سرمایه داری و گرداننده این دوره به حساب می آیند.

در حال حاضر ۱۷ بانک در افغانستان کار می کنند که از جمله ۱۰ بانک خصوصی، ۲ بانک دولتی و ۵ شاخه نمایندگی بانک های خارجی اند. این بانک ها ۱۵۳ نمایندگی با خدمات نامحدود، ۱۳۵ نمایندگی با خدمات محدود و ۴۶ ماشین اتومات صرافی در اختیار دارند. کابل بانک در قدم اول و عزیزی بانک در قدم دوم بیشترین نمایندگی را در کشور دارا می باشند. در حال حاضر برخی ازین بانک ها در مراکز ۳۴ ولایت کشور و در چند ولسوالی و بندر فعالیت دارند. دارایی نظام بانکی افغانستان که بانک مرکزی یا «د افغانستان بانک» جزء آن نیست، در سرطان ۱۳۸۸ به ۱۳۳.۱ میلیارد افغانی و یا ۲.۲ میلیارد دالر رسید که نسبت به عین زمان در سال گذشته شمسی، ۴۱ درصد رشد را نشان می دهد. در ماه سرطان ۱۳۸۷ دارایی نظام بانکی افغانستان ۹۴.۳ میلیارد افغانی بود. گروپ

بانک های خصوصی درین زمان بیشترین رشد را داشته که سطح آن نسبت به سال گذشته ۴۷ درصد تخمین شده است. دارایی بانک های دولتی ۲۴

صد و دارایی نمایندگی بانک های خارجی ۳۸ درصد رشد داشته اند. دارایی بانک ها در جون ۲۰۰۹ به ملیون افغانی عبارتند از:

شماره	نام بانک	دارایی به ملیون افغانی
۱	کابل بانک	۴۲۸۷۲
۲	عزیزی بانک	۱۳۴۲۸
۳	پشتنی بانک	۱۰۱۰۵
۴	بانک بین المللی افغانستان	۱۴۲۱۹
۵	بانک ملی افغان	۱۰۲۶۰
۶	ستندرد چارتر بانک	۹۶۵۵
۷	فرست مایکرو فایننس بانک	۵۹۴۵
۸	بانک الفلاح	۷۹۶۶
۹	افغان یونایتد بانک	۵۵۵۵
۱۰	میوند بانک	۱۱۲۵
۱۱	غضنفر بانک	۱۱۲۰

۱۰۲۶	آرین بانک	۱۲
۶۵۱	باختر بانک	۱۳
۴۶۰۰	حبیب بانک	۱۴
۲۲۷۵	نشنل بانک پاکستان	۱۵
۱۰۱۷	پنجاب نشنل بانک	۱۶
۷۱۸	برک بانک	۱۷

نظام بانکی افغانستان تا سرطان ۱۳۸۸ به بخش های گوناگونی در کشور قرض داده است که نسبت به سال گذشته ۱۹ درصد رشد را نشان می دهد:

شماره	بخش	فیصدی
۱	خانه سازی و ساختمان	۲۰
۲	تولیدی	۱
۳	تجارت	۴۹
۴	خدمات	۹
۵	متفرقه در بخش تجار	۱۲

۶	مصرفی	۲
۷	گروی به طور انفرادی	۴
۸	تمام قروض متفرقه	۴

قرضه بر اساس ولایات:

شماره	ولایت	فیصدی
۱	کابل	۸۴.۶
۲	بلخ	۶.۶
۳	هرات	۳.۸
۴	ننگرهار	۱.۴
۵	کندهار	۱
۶	متباقی	۳.۲

پول های مردم که به سود گذارده می شود، بخش اعظم سرمایه های این بانک ها را می سازد که تا سرطان ۱۳۸۸ به ۲.۲ میلیون دالر رسیده است و نسبت به سال گذشته ۴۷ درصد رشد را نشان می دهد. تعداد قرضه گیران در مجموع

۴۳۲۳۶ نفر و امانت سپاران ۱۱۰۳۱۶۴ نفر می باشند. این بانک ها با کمپنی های جهانی «وسترن یونین» و «سویفت» جهت انتقال پول کار می کنند که برای این کمپنی ها سود می پردازند. عزیزی بانک و کابل بانک با گمرز بانک، دومین بانک بزرگ آلمان رابطه نزدیک سرمایه گذاری دارند. عزیزی بانک و کابل بانک در رقابت بسیار تنگاتنگی قرار داشته و اخیراً به علت ورشکست شدن بانک انکشافی افغانستان، این بانک توسط عزیزی بانک خریداری و باختر بانک نامگذاری شد. عزیزی بانک برای حساب پس انداز سالانه شش و نیم درصد و کابل بانک شش درصد سود می پردازند که این بانک ها تا حال با پرداخت سود از سوی ملاها با مشکلی روبرو نشده اند. تنها شعبه های یکی از این بانک ها یک بار با اختلاف از سوی مولوی ها در یکی از ولایات کشور مواجه شد که با یک مهمانی و پرداخت یک پاکت به عنوان تحفه، همه مولوی های معترض ساکت و آرام شدند.

در نظام بانکی خصوصی افغانستان در مجموع ۶۴۳۵ نفر کار می کنند و کارمندان خارجی آن ها ۱۸۹ نفر می باشند. در میان این کارمندان ۹۵ درصد آنان کارگران یخن سفید و فقط ۵ درصد کارمندان خارجی و مدیران بانک ها اند که در خدمت مستقیم منافع بورژوازی قرار دارند. اما در نظام بانکی دولتی ۲۸۰۵ نفر کار می کنند که ۱۱۸۰ نفر آنان پرسونل خدماتی یا کارگران این بخش را تشکیل می دهند که در بخش خدمت دولتی محاسبه می گردند.

۴- بخش صنعت:

تولید فرنیچر، سامان آلات برقی، دوا سازی، آب معدنی، جوس، آب میوه،

بسته بندی، چاپخانه ها، عکاسی و تولید فلم، پلاستیک سازی، تولید مواد بهداشتی، فلزکاری، چرم دوزی، پروسس شیر، کشمش پاکی، کارتن سازی، مرغداری، تولید پایپ، مواد غذایی، حجاری، سنگ های قیمتی، تولید سمنت، صنعت معدن، تولید روغن، دروازه و کلکین پی وی سی، تولید قالین و بالاخره تمام انواع صنایع سبک که ایجاد آن ها اولویت دارد، جزئی از این بخش به حساب می آید.

این بخش که مهمترین بخش کار اقتصادی و زمینه ظهور بورژوازی در کشور ماست، در دوران اشغال جدید مورد توجه جدی امپریالیست ها و کمپنی های سرمایه داری قرار نگرفته، از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹، از مجموع سرمایه گذاری هایی که در افغانستان صورت گرفته، حدود ۲۴ درصد درین بخش سرمایه گذاری شده است. با اینکه بعد از کنفرانس بُن و آغاز دوران جدید صنعتی بنابر علیی چون بودن صلاحیت اصلی در دست کمپنی های خارجی و عموماً وابسته بودن تولیدات صنعتی افغانستان، شاخه ای از تولید این کمپنی هاست و هر طور دل آن ها بخواهد همانگونه عمل می کنند. ورود کالاهای خارجی و عدم توان رقابت تولید داخلی با آن ها، ناامنی های گسترده که راه های عمومی در معرض خطر قرار دارند، عدم حمایت دولت پوشالی ازین تولید، فساد بی نظیر اداری، عدم دسترسی به انرژی ارزان چون برق و تیل، عدم همکاری دولت برای دادن زمین به کارخانه های تولیدی و غیره، تولید صنعتی رشد چندانی نکرده و حدود ۴۰ درصد این تولید از ۲۰۰۲ تا امروز مخصوصاً در شهرک های صنعتی کابل، هرات و مزار و رشکست شده است، اما در برخی از بخش های تولیدی به کمک

دولت های سرمایه داری و یا کمپنی های استثمارگر، این تولید ادامه دارد و فابریکه ها در گردش اند. اکثر این تولیدات به شکل انحصاری بوده، در آن سرمایه گذاری های کمپنی های امپریالیستی به طور مستقیم و یا غیر مستقیم (برخی از کمپرادوران ایرانی، پاکستانی، عربی، هندی و ترکی شاخه هایی از تولید کمپرادوری کشورهای شان را که به کمپنی های بزرگتر سرمایه داری وابسته اند، به افغانستان آورده که به طور مشخص در بخش روغن سازی، پلاستیک سازی، مواد نفتی و تولید نوشابه های غیر الکلی می توان نام برد) وجود دارد. تعداد مجموعی کارگران فنی این بخش به ۳۵۲۷۰ نفر رسیده، اما با کارگران نیمه فنی، غیر فنی و کارگران یخن سفید، این تعداد به هزاران نفر می رسد که در بخش ارزیابی طبقه کارگر به آن می پردازیم.

بعد از کنفرانس بن که سیاست اقتصاد بازار به تصویب رسید، اکثر کارخانه های دولتی به بخش خصوصی انتقال یافت و آن هایی که به فروش نرسیده (تصدی کاماز، نساجی جبل السراج، کود و برق مزار، گاز شبرغان، مطبعه دولتی، جنگلک، خانه سازی، بنایی، خانه سازی افغان، کابل برشنا، سپین زر کندز، هلمند غوری، سیلوی کابل، برق پلخمري، سیلوی مزار، نساجی کابل، نساجی پلخمري، سیلوی پلخمري) نیمه فعال می باشند. در مجموع درین بخش ۷۲۰۰ نفر کار می کنند که به کارگران دولتی مشهور اند.

کارگران در این بخش به بدترین وجهی استثمار می شوند. تعدادی از آنان به شکل فنی و تعدادی به شکل غیر فنی به کار اشتغال دارند. کارگران این بخش که بیشتر شان در ایران و پاکستان و کمتر در داخل افغانستان به این مهارت ها

دست یافته اند، در وضعیت به شدت ناهنجاری قرار دارند. این کارگران با مزد بسیار کم کار می کنند و از چیزی به نام بیمه، وسایل نقلیه، خانه، اتحادیه کاری و امکانات دیگر سیاسی و معیشتی برخوردار نیستند و از جایی که بیش از چهار میلیون نفر در کشور ما بیکار اند، لذا کارگران مجبورند که با چنین شرایطی بسازند که اگر اخراج شوند، در جای دیگری به مشکل برای شان کار پیدا می شود.

شهرک صنعتی هرات که توسط وزارت تجارت احیا گردید و دولت تا حدی سهولت هایی برای کار آن مساعد ساخته، اکنون با ۲۰۰ کارخانه تولیدی، یک میلیارد دالر سرمایه و ۲۰ هزار کارگر فعالیت دارد. بیشتر این ۲۰ هزار کارگر فنی اند که اکثر آنان فن آوری را در ایران آموخته اند.

شهرک صنعتی کابل که در آن ۲۵۰ فابریکه فعالیت دارد و دارای ۵۷۵۰ کارگر می باشد، در ۱۳ رشته تولیدی مثل روغن سازی، المونیم سازی، پایپ سازی، پلاستیک سازی، تولید کاشی، سنگ قیمتی، کشمش پاکی، کارتن سازی، مواد غذایی، دوا سازی، تولید آب معدنی و جوس فعالیت دارد.

در شهرک صنعتی مزار که ۳۵ فابریکه فعال است، به تولید مواد غذایی، پروسس شیر، پلاستیک سازی و غیره مصروف است که در آن ۳۸۸۵ کارگر به کار اشتغال دارند.

شهرک صنعتی کندهار که در آن ۷۵ فابریکه وجود دارد، در حال حاضر ۴۹ فابریکه آن فعال و ۲۶ فابریکه دیگر غیر فعال است، در بخش های تولید وسایل

پلاستیکی (۲۰ فابریکه)، تولید روغن (۱۰ فابریکه)، تولید دوا (یک فابریکه)، تولید اکسیجن (۳ فابریکه)، تولید یخ (۳ فابریکه)، تولید اشیای المونیمی (۴ فابریکه)، ذوب آهن (یک فابریکه)، ساختمانی (۴ فابریکه)، تولید سگریٹ (یک فابریکه)، تولید رنگ تعمیراتی (۲ فابریکه)، تولید شیرینی (یک فابریکه)، فلزکاری و نجاری (یک فابریکه)، بسته بندی موترسیکل (یک کارخانه)، سنگتراشی (دو فابریکه)، تولید پاپر و بسکویت (۳ فابریکه) و تولید مشروبات غیر الکولی (۱۷ فابریکه). برخی ازین کارخانه ها به علت نبود برق، برخی به علت وضع ناهنجار امنیتی، برخی هم به علت تولید فصلی و برخی به علت ورود کالاهای ارزان ایرانی و پاکستانی غیر فعال بوده، در صورتیکه همه این کارخانه ها فعال شوند، توان جذب بیش از ده هزار کارگر را دارند که حال کمتر از نیم آن ها به تولید مصروف اند و حدود ۳۴۵۰ نفر در آن ها کار می کنند.

در جلال آباد نیز ۶۵ کارخانه با تولید کوچک همین حالا فعال می باشند که شامل تولید یخ (۲۶ کارخانه)، تولید اشیای سنگ مرمر (۴ کارخانه)، تولید جوس و آب میوه (۶ کارخانه)، تولید اشیای پلاستیکی (۳ کارخانه)، تولید تیل، کنجاره و صابون (۶ کارخانه)، تولید دیگ بخار (۵ کارخانه)، تولید و پروسس مواد غذایی (۱۰ کارخانه)، تولید آب معدنی (۳ کارخانه) و تولید چپس (۳ کارخانه) می باشد که تمام این کارخانه ها فعال اند و در آن ها ۲۵۴۰ کارگر مصروف کار می باشند.

در کندز نیز در مجموع ۲۵ کارخانه با ظرفیت تولیدی متفاوت به کار مصروف اند که جمع کارگران این کارخانه ها تا ۳۱۰۰ نفر می رسند. کارخانه تولید آرد،

سپین زر که روغن و صابون تولید میکند، کارخانه تولید کاغذ تشناب، سه فارم مرغداری، تولید کود کیمیاوی، پروسس برنج، لبنیات کندز، آب میوه و کارخانه چپلک سازی درین ولایت فعال می باشند.

علاوه بر تولید صنعتی در شهرک صنعتی کابل، تولیدات صنعتی دیگری نیز در پایتخت وجود دارد که شامل ۱۷ کارخانه دیگ بخارسازی است. در هر یک ازین کارخانه ها بیش از ۲۵ نفر کارگر کار می کنند که جمع شان به ۶۴۹ نفر می رسد و کار آن برای ۷ ماه جریان دارد و ۵ ماه زمستان پرچاو می شود. این کارخانه ها بهترین دیگ بخار منطقه را تولید کرده که قیمت آن در بازارهای کشور بالاتر از دیگ بخار ایرانی و پاکستانی می باشد. المونیم یا مواد خام این کارخانه ها بیشتر از ماشین موترهایی که پرزه می شود به دست می آید و چون بیشتر این المونیم ها به ایران قاچاق می شود، قیمت تولید را بالا می برد، در غیر آن این فابریکه ها (پنج فابریکه تولید دیگ بخار در جلال آباد نیز فعال می باشند) می توانند به آسانی تولید دیگ بخار ایران و پاکستان را به شکست مواجه سازند.

علاوۀاً در کابل کارخانه های دواسازی تیراجمیر (در ۳۱۵)، کیمیاگر (در خیرخانه)، هوخست فارما (در پلچرخ) و آریا (در کارته پروان) به تولید دوا مصروف بوده و هر یک حدود ۱۰ قلم دوا تولید کرده که در مجموع درین کارخانه ها ۲۵۵ نفر کارگر کار می کنند.

صنعت سمنت و زغال سنگ: یکی از کارخانه هایی که بعد از اشغال کشور به

تولید آغاز کرد، AIC (AFGHAN INVEST COMPANY) است که در بخش های تولید سمنت و تولید زغال سنگ فعالیت دارد. با اینکه این کارخانه از دولت به بخش خصوصی انتقال یافت و تمام ماشین آلات آن ساخت چکوسلواکیای قدیم است، ۴۳ سرمایه دار با سرمایه ۴۰ میلیون دالر آن را به کار انداختند که جمعاً شامل ۴۰۰ سهم می باشد و هر سهم ۱۰ هزار دالر ارزش دارد. در کنار آن، این کمپنی تولید دو معدن زغال سنگ کرکر و دودکش را نیز در انحصار خود گرفت. تولید ابتدایی فابریکه سمنت روزانه تا ۱۸۰ تن می رسید و بعد از آنکه دو داش دیگر آن فعال گردید، تولید آن به ۴۰۰ تن در روز رسید. برای اینکه این فابریکه بتواند ارزش اضافی تولید کند، باید به کار کمپرادوری با یکی از کمپنی های قوی خارجی پردازد. بانک آسیایی یکی از فکتورهای سرمایه داری است که باده درصد سود به این کمپنی قرض می دهد. در مجموع درین کارخانه ۲۵۰ کارگر فنی، ۱۵۰ فرد اداری و ۲۰۰ کارگر غیر فنی کار می کنند که از طریق این سرمایه داران بهره کشی می شوند. در معادن زغال سنگ این کمپنی نیز ۳۰۰ کارگر فنی و غیر فنی بهره کشی می شوند که جمع آنان به ۱۰۰۰ تن می رسد. وقتی پول های بانک های امپریالیستی در این فابریکه سرمایه گذاری شود، احتمال اینکه تعداد کارگران آن تا دو هزار نفر برسد نیز متصور است، چیزی که تا حال این کمپنی به آن دست نیافته است.

مرغداری: مرغداری در افغانستان به دو شکل صورت می گیرد. یکی به شکل تربیه بدوی که عموماً در خانواده های دهقانی در تمام دهات افغانستان تا ۲۰ قطعه مرغ نیز پرورش می یابند، اما این به شکل ابتدایی بوده و در مرغانه ها

نگهداری می گردند که بیشتر زنان دهقان به پرورش آن ها مصروف بوده، از تخم آن استفاده و گاه از گوشت آن نیز کار می گیرند. فارم های آن که تا دو سال قبل در کابل زیاد بود، به علت تبلیغ انفلونزای مرغی و آمدن مرغ ارزان از پاکستان و بلند رفتن قیمت دانه، دارو و واکسین، این کار در مجموع ورشکسته شد. اما یکی از مناطقی که اکنون در آن کار مرغداری در سطح بالایی صورت می گیرد، ولایت فراه است. درین ولایت که قبلاً ۴۰۰ سالون نگهداری مرغ وجود داشت، اکنون به ۲۰۰ سالون کاهش یافته است. در هر سالون به طور اوسط ۷۵۰۰ مرغ نگهداری می شود. حدود پنج ملیون دالر بر این مرغداری ها سرمایه گذاری شده که این سرمایه مربوط به ۱۵۰ سرمایه گذار می باشد. تولید مرغ و تخم مرغ این فارم ها به ولایات هرات، کندهار، هلمند، نیمروز و ایران صادر می گردد. در انتقال این مرغ ها ۲۰۰ نفر مصروف کار بوده و ۴۰۰ فروشنده به فروش آن مصروف می باشند. ۲۸۸۰ نفر کارگر فنی و غیر فنی بر روی این مرغداری ها کار می کنند که در مجموع ۳۱۰۰ نفر از تولید تا فروش در این مرغداری ها مصروف کار هستند. علاوه بر فراه در کندز نیز سه فارم مرغداری وجود دارد که در همان بخش مورد ارزیابی قرار گرفت.

صنعت چاپ: بعد از یازده سپتمبر صنعت چاپ در افغانستان فوق العاده رشد کرد، مخصوصاً که نشرات و مجله ها با به اصطلاح اعلان آزادی بیان فوق العاده گسترش یافت و در سراسر کشور بیش از ۴۰۰ نشریه و مجله به کار آغاز کردند و در کنار آن استعمال کارت هویت و ویزیت کارت رایج شد. در چند باری که انتخابات به راه افتاده، چاپ عکس کاندیدان و چاپ برنامه های شان سطح کاری

چاپ را در کشور ما بسیار زیاد بالا برد، لذا کار چاپخانه ها پر درآمد گردید. فعلاً در افغانستان ۱۷۱ چاپخانه فعالیت دارد که به طور اوسط در هر چاپخانه ۲۰ نفر کارگر فنی و غیر فنی مصروف کار اند. به این ترتیب هر چاپخانه دار این تعداد کارگر را استثمار می کنند. ازین چاپخانه ها ۱۲۵ آن در کابل و ۴۶ آن در ولایات فعالیت دارند و در مجموع ۳۴۹۲ نفر کارگر در آن ها استثمار می شوند. علاوه بر کارگرانی که در این چاپخانه ها کار می کنند، عده ای مستری نیز بر روی این ماشین ها مصروف کار اند. به این صورت در مجموع بیش از پنج هزار نفر ازین درک نان می خورند. کارگران چاپخانه ها که علاوه بر ماشین، با نشرات چاپی نیز سروکار دارند، به زودی قادر به جذب ایده های انقلابی شده و قادرند در تغییر طبقاتی جامعه نقش مهمی ایفا نمایند.

بخش های دیگر: علاوه بر بخش های فوق در صنعت قالین بافی، شیرینی سازی، ترمیم موتر، بسته بندی موتر سیکل و بایسکل بیش از ۱۲۰۰۰ نفر مصروف کار بوده که از جمله سه هزار کارگر فنی و نه هزار دیگر کارگر غیر فنی اند که در بخش های فوق مصروف می باشند.

۵- بخش خدمات:

این بخش شامل خدمات دولتی و خصوصی می باشد.

خدمات دولتی: تعداد کارمندان دولت در مجموع ۳۲۹۹۱۱ نفر می باشد (درین تعداد نیروهای مسلح و امنیت ملی شامل نیستند) که از جمله ۸۸۱۳۵ نفر پرسونل خدماتی و ۵۸۶۴ کارگر اند که با معاش بسیار کم کار می کنند. در میان

کارمندان دولتی که ۲۳۵۹۱۴ نفر را در بر می گیرد، وزرا، معینان، رؤسای عمومی، وکلای هر دو بخش پارلمان، جنرالان اردو و پولیس، والی ها، معاون والی ها، قوماندانان زون ها و قوماندانان امنیه، سفرا و بروکرات های داخل ارگ و وزیر مشاوران جمله دو درصد یا ۶۷۰۰ نفر را در بر می گیرد. اینان کارگذاران اصلی اشغالگران اند که در جهت کوبیدن میخ اشغال در کشور ما کوشیده، وطنفروشان اصلی اند، اما کارمندان دیگری که با شرایطی به شدت دشوار زندگی دارند و از وضعیت موجود ناراضی اند، جزئی از طبقه خرده بورژوازی به حساب می آیند.

بخش خصوصی: در بخش خصوصی؛ معارف، خدمات پسته رسانی، خدمات برق رسانی و ترمیم، خدمات صحنی، خدمات لجستیکی و ترانسپورتی، ورکشاپ ترمیم موتر و کرایه دهی، خدمات گاز رسانی، خدمات امنیتی، خدمات توریستی، انستیتوت های تحقیقاتی، رستوران ها و هتل ها، خدمات تکنالوژی معلوماتی و مطبوعات شامل اند. در هشت سال گذشته درین بخش بیش از ۳۷ درصد سرمایه گذاری شده که بیشترین بخش سرمایه گذاری خارجی و داخلی را درین مدت در کشور ما نشان می دهد.

مکاتب و پوهنتون های خصوصی: در حال حاضر ۲۳۷ مکتب خصوصی در افغانستان فعال اند که برخی از سرمایه گذاری های آن به وسیله سرمایه گذاران داخلی صورت گرفته است. هر مکتب به طور اوسط دارای ۶۰ نفر پرسونل (اعضای اداری، معلم، خدمه، گارد و درپور) می باشد و ازین طریق بیش از ۱۶۱۰۰ نفر بهره کشی شده، این بخش حیثیت کارگران یخن سفید را دارند.

همچنان ۲۲ موسسه تحصیلات عالی خصوصی با ۷۲ رشته در افغانستان فعالیت دارند. به طور اوسط در هر یک آن حدود ۱۰۰ نفر کار می کنند که جمله کارمندان آن به ۲۲۰۰ نفر می رسند.

کلینک های خصوصی: همچنان درین مدت در کابل ۸۴ و در ولایات ۶۸

کلینک که جمله ۱۵۲ کلینک بستر دار می شود، با پول سرمایه داران داخلی، ایرانی، هندی، فرانسوی، پاکستانی و ترکی به کار مصروف اند. برخی ازین شفاخانه ها شاخه ای از شفاخانه های خصوصی در کشورهای نامبرده اند که علاوه بر بهره کشی خود شان، مریضان پولدار را به کشورهای خود می فرستند و در شفاخانه مادر کشورهای خود تداوی می نمایند و به این صورت علاوه بر این که این شفاخانه ها خود پول به جیب می زنند، حیثیت بازاریابی برای شفاخانه های مادر را هم دارند. درین بخش ۲۰ شفاخانه درخواست اخذ راجستر نموده که تا حال جواز نگرفته و کار شان آغاز نشده است. این شفاخانه ها نسبت به شفاخانه های دولتی با قیمت های بالا به تداوی مصروف اند و نسبت به دولت خدمات نسبتاً بهتری را ارائه می دارند. در مجموع پرسونل این بخش (داکتر، نرس، اداری، دریور، گارد و ملازم) به ۱۴۰۰۰ نفر می رسند. به جز ۵ درصد یا ۶۰۰ نفر مالکان و داکتران این شفاخانه ها که یا معاش زیاد می گیرند و یا در شفاخانه سهم دارند، تمام پرسونل به کار شاقه شباروزی مصروف بوده و به بدترین شکلی استثمار می شوند. اینان نیز کارگران یخن سفیدی اند که معاش نسبتاً بالاتر از پرسونل خدماتی دولتی دارند.

بخش رسانه ها: درین بخش که ۲۱ چینل تلویزیونی، ۱۰۰ رادیو و ۳۰۰

روزنامه، هفته نامه، ماهنامه، گاهنامه و مجله با ۵ آژانس خبری در افغانستان فعالیت دارند؛ دو چینل تلویزیونی (ملی و تعلیمی)، یک رادیو و حدود ۵۰ نشریه و مجله دولتی اند و تمام رسانه های دیگر با سرمایه خصوصی به کار اشتغال دارند. این نشریات که ۹۰ درصد اعلانات را در اختیار دارند و از پول های «کمکی» اشغالگران و کشورهای همسایه مخصوصاً ایران (این کشور تلاش دارد تا این بخش را بیشتر به وسیله مزدوران و جاسوسان خود فعال نگه دارد) کمک پولی می شوند. فقط دو درصد سران این رسانه ها با استعمار کارکنان (گزارشگران، فلمبرداران، عکاسان، گویندگان، ترینران، پرودیوسران، تخنیکران، دیزاینران، دریوران، ملازمان و محافظان امنیتی)، پول هایی که از اعلانات به دست می آورند، فندهایی که از «دوستان دوفر» شان کسب می نمایند و با پول هایی که از باداران شان می گیرند، چرخ کار را به گردش آورده و با کارکنان چون نوکران زیردست برخورد کرده، مخصوصاً گزارشگران که در شرایط بسیار دشواری کار می کنند و با تهدید روبرو اند، معاش نه چندان بالایی دارند. اینان نیز کارگران یخن سفیدی اند که به نحوی با چرخ های تجارت و صنعت در ارتباط قرار دارند.

در افغانستان در مجموع در رسانه های همگانی حدود ۸۰۰۰ نفر مصروف کارند و استعمار می شوند. علاوه بر رسانه ها، کمپنی هایی چون سیاره میدیا (خارجی)، آلتای (خارجی)، میدیا کام (خارجی)، لپیس (داخلی)، ستینا گروپ (داخلی)، کاپول (داخلی)، انترنیز (خارجی)، انسایت میدیا (خارجی)، ریچ (داخلی)، هنر هفتم (داخلی)، ویژن (داخلی) و ستار گروپ (داخلی) نیز در افغانستان فعالیت

دارند که کارشان تهیهٔ اعلانات و توزیع اعلانات به رسانه‌ها می‌باشد. درین میان نی (داخلی) و او اس آی (خارجی) دو کمپنی کمک‌کنندهٔ رسانه‌ها اند. اف کی اچ (خارجی) کمپنی تهیه اعلانات تلویزیونی و تری ویژن (خارجی) کمپنی تهیه کنندهٔ وب سایت و تولید و توزیع کنندهٔ اعلانات می‌باشند و امپکس (خارجی) کمک به رسانه‌ها می‌باشد. این کمپنی‌ها هیچکدام بدون رابطهٔ خارجی نیستند و برای خارجی‌ها چون دلال نیز کار می‌کنند.

بخش برق: در ولایات، شرکت‌های خصوصی برق رسانی (این کار در ولایات و آنهم در اطراف شهرها بیشتر وجود دارد و سرمایه‌داران کوچک با نصب دستگاه‌های تولید برق حرارتی علاوه بر استثمار حدود ۲ تا ۱۰ کارگر، در مناطق خاصی برق‌شان را فی کیلووات پنجاه افغانی یا یک دالر نیز به فروش می‌رسانند، در حالی که برق دولتی در پایتخت کیلووات یک و نیم افغانیست)، در کنار افغانستان برشنا شرکت مصروف فراهم نمودن برق اند. درین زمینه چند شرکت تولید برق کمپنی‌های بزرگ امپریالیستی نیز در افغانستان سرمایه‌گذاری کرده که مشهورترین آن پروژه برق خصوصی ده سبز می‌باشد. درین پروژه حدود ۷۰۰ کارگر به کار اشتغال دارند.

آمار سال ۲۰۰۷ نشان می‌دهد که در افغانستان ۱۲ دستگاه تولید برق آبی وجود دارد که در آن‌ها ۳۲۲۰ نفر کار می‌کنند. اما در مجموع در بخش تولید دولتی و خصوصی برق بیش از ۷۰۰۰ نفر کار می‌کنند.

بخش کمپنی‌های امنیتی: این بخش یکی دیگر از ابزار خدماتی استثمارگران

به حساب می آید. این کمپنی ها زمانی ایجاد شدند که قوانینی از سوی سازمان ملل و کنوانسیون های آن جهت جلوگیری از تخلف های «حقوق بشر» به میان آمد. زیرا آن قواعد برای ارتش ها مطرح گردید و امروز کشورهای امپریالیستی ازین کمپنی ها در خدمت استعمار کار می گیرند. در عراق ده هزار تن از افراد کمپنی های خصوصی در جنگ فعالیت دارند و متجاوزان امریکایی بیشترین جنایات شان را به وسیله آنان انجام می دهند. در افغانستان ۲۶ کمپنی داخلی که ۶۳۲۵ نفر داخلی و ۳۷۷ نفر خارجی در اختیار دارند و ۲۶ کمپنی خارجی که ۱۱۳۵۳ نفر داخلی و ۴۴۱۸ نفر خارجی در اختیار دارند، وجود دارد. به این صورت جمع افغان هایی که درین نیروها سهم اند، ۱۷۶۸۰ نفر و خارجی ها ۴۷۹۵ نفر می باشند. افراد خارجی این کمپنی ها اکثراً از سربازان سریلانکایی، بنگله دیشی، نیپالی و غیره تشکیل شده است، این در حالی که چند کمپنی خارجی تا حال راجستر نشده و به زور خود به این کار دست می زنند. این کمپنی ها برای افراد خود ماهانه ده هزار افغانی معاش می پردازند، در حالی که از هر سربازی که جهت محافظت موسسات و خدمات دیگر اعزام می کنند، حداقل پنجصد دالر اخذ می دارند. اما در کار انتقالات کمپنی ها پول های فوق العاده زیادی را تصاحب می شوند. این بخش بیش از بیست هزار افغان را استثمار می کند. کمپنی ها برای محافظت در افغانستان ۲۰ درصد عاید شان را می پردازند، در حالی که در کشورهای دیگر، این پرداخت یک تا دو درصد را در بر می گیرد.

بخش مین پاکی: درین بخش مصارف زیادی در چند سال گذشته صورت

گرفته است. کار آن عموماً زیر نظر سازمان ملل متحد صورت می گیرد. گفته می شود که در افغانستان درین سی سال ده میلیون مین بخش شده است و همین اکنون هر ماه ۳۰ نفر با اصابت مین جان های شان را از دست می دهند. با اینکه درین بخش نیز مثل تمام بخش ها در افغانستان، خارجی ها و داخلی ها دست به فساد می زنند، اما کارگرانی که درین بخش کار می کنند، همیشه در معرض خطر قرار دارند و تا حال بیش از صد تن از هموطنان ما درین کار کشته شده، بگذریم ازینکه عده ای از آنان به وسیله طالبان نیز ربوده شده اند. کار مین پاکی توسط سازمان ملل اداره شده و برای انجوها و کمپنی ها به اجاره داده می شود. درین بخش در مجموع ۱۵ انجو و ۱۰ کمپنی به کار مصروف اند و یکی از پروژه های بسیار سودآور به حساب می آید که جمعاً در آن ها حدود ۹۰۰۰ نفر مصروف کار می باشند که حدود ۸۰۰۰ نفر آنان در شرایط دشوار کارگری قرار دارند. با اینکه مزد این کارگران نسبت به بخش های دیگر تا حدی خوب می باشد، اما مشکلاتی که در گرما و سرما در دشت ها و کوه ها و زیر خیمه با آن روبرو اند، زندگی شان را به مراتب دشوار ساخته است. آنان به طور مداوم مسافر اند و با خطرات جانی و تهدید طالبان روبرو می باشند.

انجوها: در افغانستان بالاترین درآمد را انجوها دارند و «هیچ انجوبی نیست که دم آن زیر پای جاسوسان غربی نباشد». در افغانستان حدود ۱۹۵۰ انجو رسمی می باشد که تمام آن ها پراز دزدی و فساد است. مسوولان آن ها همه بلا استثنا در خدمت پیاده نمودن اشغال کشور ما قرار دارند و از نهادهای وطنفروش به شمار می روند. جمله افراد داخلی که با این انجوها کار می کنند، حدود ۱۴۰۰۰

نفر را در بر می گیرد. انجوهای خارجی که تعداد آن ها کمتر است، بیشتر پول های غربی را چپاول می کنند. اینان کارهای خاصی را اجاره کرده و از گاو غدود آن را نشان می دهند و بقیه را به جیب می زنند. این انجوها با خارجی ها دهن جوال را می گیرند و از حضور سایه خارجی ها در افغانستان «شکر» می کشند. سران این انجوها از درآمدهای گسترده و وسیعی برخوردار می باشند که در قطار بورژازی کمپرادور قرار می گیرند.

۶- بخش صنعت مخابرات:

مخابرات، کمپنی های موبایل، نصب وسایل و تجهیزات مخابراتی: در افغانستان در مجموع ۱۰.۶ میلیون نفر به موبایل و تلفون های لینی دسترسی دارند و جمع سرمایه گذاری ها درین بخش بیشتر از ۱۲۳۶ میلیون دالر می باشد که سرمایه گذاری کلانی را نشان می دهد.

سرمایه افغان بیسیم که اولین شبکه تلفون موبایل در افغانستان است، در آغاز ۶۰ میلیون دالر بود و در حال حاضر سرمایه آن به ۳۰۰ میلیون دالر می رسد. این کمپنی که وابسته به دیکچینی معاون رییس جمهور قبلی امریکا است، احسان الله بیات و امین رامین را به عنوان دو کمپرادور با خود داشته و هر کدام در آن سهم کوچکی دارد. در عواید این کمپنی برای ۱۵ سال، دولت افغانستان نیز ۲۰ درصد سهم می باشد.

روشن دومین کمپنی مخابراتی است که با سرمایه یک کمپنی انگلیسی در افغانستان کار را شروع کرد و اکنون سرمایه آن به ۳۹۰.۴ میلیون دالر می رسد که

در آن به صورت مستقیم ۱۱۱۴ نفر و غیر مستقیم ۲۵۰۰۰ نفر کار می کنند. این کمپنی ۶ درصد عواید دولت را از طریق مالیه دهی مرفوع می سازد.

علاوئاً کمپنی های ام تی ان و اتصالات نیز در افغانستان فعالیت دارند که ام تی ان یک کمپنی امریکایی - عربی می باشد و در مدت کم رشد بسیاری نموده است و اتصالات تا حال قادر به نفوذ بسیار در جیب های مردم نشده است. شرکت افغان تیلیکام یک شرکت دولتی است که تا حال قادر به رقابت با چهار شرکت خصوصی با سرمایه های امپریالیستی نشده است. در تمام این کمپنی ها که به صورت مستقیم و غیر مستقیم کار میکنند، حدود ۸۰۰۰۰ نفر (خدمه دفاتر، گاردها، کارگران تخیکی، کارگران برق، محافظان سایت ها، کارت فروشان کنار جاده ها) استثمار می شوند.

علاوه بر این شبکه ها که به مکیدن خون مردم افغانستان مصروف اند، موسسه امریکایی اترا که فریکونسی های مخابراتی را برای شبکه های مخابراتی و رادیوها تعیین می کند، در حقیقت کنترل کار این شبکه ها را زیر نظر دارد. علاوئاً گروپ مشورتی آسیا که در آن حدود ۱۸۰ نفر مصروف کارند، نیز در بخش مخابرات کار می کند. این کمپنی پایه های مخابراتی را نصب کرده و به طور اجاره در خدمت این شبکه ها قرار می دهد.

۷- بخش زراعت:

بند و انفار، تهیه تخم و کود، وسایل و ابزار زراعی وغیره: در چند سال اخیر که کمپنی های امپریالیستی در بخش های مختلف سرمایه گذاری کرده، کمترین

توجه شان به زراعت بوده، چون از یک طرف می خواهند افغانستان را به یک جامعه مصرفی مبدل سازند و از سوی دیگر سرمایه گذاری بر بخش زراعت به زودی سودآور نیست و همچنان دهات افغانستان بیشتر ناآرام بوده، این کمپنی ها تمایلی به رفتن به دهات ندارند. به این خاطر درین بخش از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹ فقط ۴ درصد سرمایه گذاری شده است و بانک ها برای این بخش فقط ۱.۷ درصد قرضه داده است. زراعت بدوی که با ابزار عقب مانده فیودالی در افغانستان صورت می گیرد، در فصل گذشته ارزیابی شد، اما درین جا به بخش ابزار ماشینی می پردازیم.

نفوذ ماشین های زراعی (تراکتور، تریش، دوپال، سه پال، نه پال، جوکش، بلدوزر، واترپمپ و ماشین های چاه کنی) در سی سال گذشته در افغانستان زیاد شده و برخی از دهقانان با تولید ماشینی به کارگر زراعی مبدل شده اند. درین بخش که ۲۷۲۰۰ تراکتور مصروف کار است و به صورت مستقیم ۲۷۲۰۰ کارگر زراعی روی آن ها کار می کنند، این تعداد با مستری ها به ۳۰۰۰۰ نفر می رسد، اما کار واترپمپ را خود دهقانان انجام می دهند.

۸- بخش صنعت سرکسازی:

در پلان اول بازسازی امپریالیست ها در کنفرانس بن که بازسازی سرک، برق و آب به ترتیب مدنظر گرفته شده بود، بیشترین سود را کمپنی های خارجی ازین صنعت به جیب زده اند. از جایی که شرکت ها و کمپنی های داخلی نه از نظر ظرفیت کاری و نه وسایل کار، توانایی ساختن سرک های طویل و شاهراه ها را ندارند، لذا بیشترین سرکسازی ها را کمپنی های خارجی از درک کمک دونه ها

انجام دادند. کمپنی سرکسازی «کتل» که به بوش و دیکچینی بسیار نزدیک بود و در عراق و افغانستان به پول های بسیاری رسید، بیشترین پروژه های سرکسازی را در افغانستان اجاره کرده و بعد به کمپنی های کوچکتر با نرخ ارزاتر به فروش میرساند. چند کمپنی امریکایی دیگر نیز مصروف چنین «تجارتی» در افغانستان است. کمپنی های ترکی «یوکسل» و «لمک» با سه کمپنی کوچکتر ترکی کارهای زیادی را در افغانستان انجام داده و سودهای فراوانی را به جیب زدند. یک کمپنی چینی، یک کمپنی پاکستانی، یک کمپنی ایرانی و یک کمپنی هندی نیز به قیمت بسیار بالا سرکسازی های افغانستان را در داوطلبی هایی که از سوی کمک کننده ها مخصوصاً امریکایی ها صورت می گرفت، برده و به این صورت بسیاری از پول های این بخش را به جیب زدند. سه کمپنی هندی، ایرانی و پاکستانی سرک هایی را با پول هایی ساختند که کشورهای شان به بازسازی افغانستان کمک کرده بودند، مانند سرک های اسلام قلعه- هرات؛ میلک- زرنج و میل ۷۵- شهر فراه. کمپنی پاکستانی که سرک تورخم- جلال آباد را ساخت و کمپنی هندی که سرک زرنج- دلارام را زیرسازی و قیرریزی کرد. کمپنی های امریکایی جاده ها را فی کیلومتر ۴۰۰۰۰۰ دالر به اجاره می گرفتند که بیشترین پول از طریق کار شاهراه کابل- کندهار- هرات به جیب این کمپنی ها ریخته شد. کمپنی چینی جاده کابل- جلال آباد؛ کمپنی ترکی شاهراه کابل- کندهار؛ کمپنی هندی جاده کندهار- هرات و همچنان ترک ها تونل سالنگ را بازسازی کردند و اکنون کار بر جاده حلقوی و جاده تخار- بدخشان ادامه دارد. چون این کمپنی ها انجیران و کارگران فنی کشورهای خود را وارد

افغانستان کرده بودند، لذا کارهای شاقه را کارگران افغان انجام داده، کمترین پول را دریافت می نمودند. این در حالی که هفتصد کمپنی سرکسازی در افغانستان وجود دارد که به صورت مختلط کارهای جاده سازی و ساختمانی را اجاره می کند. کار این شرکت ها بسیار کوچک بوده و توان زیرسازی و قیرریزی جاده هایی بیش از سی کیلومتر را ندارند. شرکت های ساختمانی و سرکسازی در افغانستان عموماً به صورت مختلط کار می کنند و شامل همان ۸۰۰ شرکتی است که در بخش ساختمانی تذکر داده شد.

۹- بخش صنعت معدن:

در مجموع ذخایر زیر زمینی افغانستان که توسط ناسا ارزیابی شده است و بدخشان و هلمند در آن دخیل نیست، ۵۰۰ هزار میلیارد دالر ارزش دارد، اما بسیاری به این باورند که این ارزش را امریکایی ها از اصل آن بسیار پایین تر نشان داده اند. در افغانستان ۱۴۰۰ ذخیره معدنی وجود دارد که برخی از آن ها توسط زورسالاران و یا خارجی ها استخراج می گردد. معدن مس عینک که یکی از بزرگترین معادن مس جهان است، به کمپنی ام سی سی چینی در بدل سه میلیارد دالر فروخته شده و کار استخراج آن در حال شروع شدن است که با پیشرفت کار آن بیش از ده هزار کارگر درین تولید مصروف کار خواهند شد، اما حال که ۷ ماه می شود، هنوز کار آن آغاز شده، فقط ۳۲۰ نفر در آن کار می کنند.

انگلیس ها بدون هیچ پرداختی یورانیوم خانشین را استخراج می کنند. دفتر فروش گاز و نفت افغانستان در اسلو قرار دارد و گفته می شود که افغان ها ظرفیت فروش گاز و نفت خود را ندارند. معدن زغال سنگ کرکر و دودکش

که کمپنی AIC آن را از دولت خریده و در آن ها حدود ۵۰۰ کارگر مصروف کار اند و استخراج آن که ظاهراً برای تولید انرژی ماشین های سمنت سازی پلخمیری که مربوط همین کمپنی است، اختصاص یافته، اما زغال سنگ استخراجی این دو معدن به پاکستان صادر می گردد. معادن لاجورد، بیروج و زمرد نیز در نورستان، پنجشیر و بدخشان به صورت غیر فنی استخراج می گردد. تنها در کتر و نورستان حدود ۲۰۰۰ گروه که در هر گروه حداقل پانزده نفر مصروف کار اند، به استخراج بیروج و سنگ های قیمتی دیگر چون یاقوت، زمرد و لاجورد مصروف کار می باشند. معدن زغال سنگ کوتل سبزک هرات که به شرکت خصوصی خوشک فروخته شده، در آن بیش از ۵۰۰ کارگر کار می کنند. استخراج سنگ مرمر از هاموری هلمند طی سال های اخیر به پیمانه وسیعی صورت می گیرد و در آن بیش از ۵۰۰ نفر کار می کنند و به زودی معدن آهن حاجی گک نیز به فروش خواهد رسید. به این صورت به صورت منسجم و متفرقه بیش از ۳۰۰۰۰ نفر درین معادن کار می کنند، اما کار بسیاری آنان فصلی می باشد و نمی توان این تعداد را در طول فصل سال به حساب آورد که درین صورت تعداد این کارگران به ۱۱۰۰۰ نفر می رسد و سرمایه گذاران و مدیران این بخش ۵ درصد کارکنان آن را می سازند. تولید گچ، سنگ مرمر، نمک و زغال سنگ در ۲۰۰۷ به ترتیب ۱۳ میلیون تن، ۳۱ میلیون تن، ۱۲۳ میلیون تن و ۲۴۲ هزار تن بوده است. ۱۱۰۰ نفر در سه بخش گچ، نمک و سنگ مرمر کار می کنند.

در مجموع ارزیابی مالکان و مدیران این بخش ها، کارگران فنی، کارگران ساده، کارگران یخن سفید و ماموران در جدول زیر نشان داده می شود:

شماره	رشته کاری	مالکان و مدیران	ماموران	خدمه	کارگران فنی	کارگران ساده
۱	ترابری خوابی	۲۵۰	۴۹۵۰	۷۰۰	۱۰۰۰	۳۰۰۰
۲	ترابری زمینی	۸۰۰	۶۰۰	۵۰۰	۱۲۵۰	۱۷۵۰
۳	ساختن ساس	۲۴۰۰	۲۴۰۰	۸۰۰	۸۰۰۰	۱۵۶۰۰۰
۴	پایکته ها	۲۲۱	۵۰۰۰	۷۵۰		
۵	شهرتکد صنعتی مرآت	۶۰۰	۱۰۰۰	۸۰۰	۵۰۰۰	۱۳۰۰۰۷
۶	شهرتکد صنعتی کابل	۷۵۰	۵۰۰	۵۰۰	۴۰۰۰	۲۰۰۰
۷	شهرتکد صنعتی مزار	۱۰۵	۱۴۰	۶۴۰	۱۳۰۰	۱۷۰۰
۸	شهرتکد صنعتی کندهار	۲۰۰	۲۰۰	۲۵۰	۱۰۰۰	۱۸۰۰
۹	شهرتکد صنعتی چال آباد	۲۰۰	۲۵۰	۲۹۰	۱۰۰۰	۸۰۰
۱۰	صنعت کندلر	۱۰۰	۱۰۰	۳۰۰	۶۰۰	۲۰۰
۱۱	تولید دیگ بخار	۳۵	۷۰	۴۹	۴۹۵	
۱۲	دوا سازی	۱۵	۲۰	۲۰	۲۰۰	
۱۳	سمنت و زغال	۷۰	۲۵۰	۳۰	۵۰۰	۱۵۰
۱۴	مرغداری	۱۵۰		۳۰	۸۰۰	۱۹۰۰
۱۵	چاپخانه	۵۰۰	۷۱	۷۱	۳۵۰	۲۵۰۰
۱۶	صنایع دیگر	۱۰۰۰			۳۰۰۰	۸۰۰۰
۱۷	مکاتب خصوصی	۱۰۰۰	۱۳۵۰۰	۱۶۰۰		
۱۸	تحصیلات عالی خصوصی	۸۸۰	۱۱۰۰	۲۲۰		
۱۹	کلینیک های خصوصی	۶۰۰	۱۲۴۰۰	۱۰۰۰		
۲۰	رسانه ها	۸۵۰	۶۴۵۰	۷۰۰		
۲۱	برق	۵۰۰		۵۰۰	۴۰۰۰	
۲۲	مبن پاکتی	۹۰۰	۱۸۰۰	۹۰۰	۵۴۰۰	
۲۳	مخابرات	۲۰۰۰	۳۵۰۰	۸۰۰۰	۱۵۰۰	۶۵۰۰۰
۲۴	زغال شرکت کوشک	۲۰	۳۰		۲۰۰	۲۲۰
۲۵	معادن سنگ قیمتی	۱۰۰۰			۶۰۰۰	۴۰۰۰
۲۶	گچ، نمک و غیره	۲۰۰	۴۰	۱۲۰	۸۰	۶۶۰
۲۷	کمیته های امنیتی	۲۶۰	۱۷۰۰	۱۵۸۲۰		
۲۸	انجوما	۶۰۰۰	۴۰۰۰	۲۴۰۰		
مجموع		۲۱۷۰۶	۶۰۰۷۱	۳۶۸۹۰	۴۲۷۷۵	۲۶۵۱۸۰

- در دولت نیز ۶۷۰۰ نفر در رأس امور، ۲۳۵۹۱۴ نفر معلم و مامور پایین رتبه، ۸۸۱۳۵ نفر پرسونل خدماتی و ۷۲۰۰ نفر کارگر فنی مصروف کار

اند.

به این حساب در کشور ما در مجموع :

۱- مالکان کارخانه ها و شرکت های خصوصی و سران دولت که اکثر شان نماینده بورژوازی کمپرادور اند ، تعداد شان به ۲۸۴۰۶ دفتر می رسند.

۲- تعداد معلمان و ماموران پایین رتبه که بیشتر آنان در بخش خصوصی چون کارگران یخن سفید استثمار می شوند و معاش شان از سه تا ۲۰ هزار افغانی است، تعداد شان به ۲۹۵۹۸۵ نفر می رسند.

۳- پرسونل خدماتی که شبیه به کارگران ساده اند و کارهای شاقه را انجام می دهند، ماهانه از سه تا شش هزار افغانی معاش دارند. تعداد این بخش به ۱۲۵۰۲۵ نفر می رسند.

۴- کارگران فنی که در بخش دولتی و غیر دولتی کار می کنند و روزانه از ۵ تا ۱۵ هزار افغانی معاش می گیرند، تعداد شان به ۴۹۹۷۵ می رسند.

۵- کارگران غیر فنی که در کارخانه ها و ترابری ها کار می کنند، اما مستقیماً با ماشین سروکار ندارند، تعداد شان به ۲۶۵۱۹۰ نفر می رسند.

۶- علاوه بر تعداد کارگران زراعی در کشور ما به ۳۰۰۰۰ نفر می رسد که در بخش ده نشینان محاسبه شدند.

۷- تعداد تاجرانی که در سراسر کشور به کار مصروف اند، به ۳۰۰۰۰۰ نفر

می رسند و اگر تعداد صنعتکاران که در بالا ذکر گردید، از این تعداد جدا شوند (بدون آن عده که در رأس دولت قرار دارند) و عموماً جزء تاجران هم می باشند، تعداد تاجران در کشور ما به ۲۷۸۲۹۴ نفر می رسند.

درین صورت مجموع تاجران، صنعتکاران، کارگران ماهر، کارگران غیر ماهر، ماموران پایین رتبه و کارگران یخن سفید به ۱۰۴۲۸۷۵ نفر می رسند، چون هر خانواده به طور اوسط پنج نفر می باشد، لذا تعداد این افراد به ۵۲۱۴۳۷۵ نفر می رسند. در بخش مناسبات دهات محاسبه کردیم که ۱۸ میلیون نفر در دهات زندگی می کنند، حال می بینم که کارگران فنی، کارگران ساده، تاجران، سرمایه داران تولیدی، ماموران ومعلمان (به عنوان بخشی از خرده بورژوازی) حدود پنج میلیون و دو صد هزار نفر را می سازند که عموماً در شهرها زندگی می کنند و جمله ۲۳ میلیون نفوس کشور را می سازند، اما دو میلیون باقیمانده، اهل حرفه که بخشی دیگری از خرده بورژوازی را می سازند، نفوس ۲۵ میلیونی کشور را تکمیل می سازند.

طبقه کارگر

کارگر که در اصطلاح سیاسی پرولتر نامیده می شود، یکی از طبقات اصلی دوران سرمایه داری است که در بطن جامعه فیودالی توأم با به وجود آمدن ماشین، جوانه می زند. طبقه کارگر افغانستان طوری که در بالا به آن اشاره شد، در زمان شیرعلی خان نطفه بست که به علت جنگ افغان و انگلیس و بعد حاکمیت های مطلقه عبدالرحمان خان و حبیب الله خان نتوانست رشد و قوام یابد، اما در زمان شاه امان الله در عرصه تولید دولتی و تجارت بار دیگر نطفه بست که تا سال های ۱۳۳۱ به عنوان یک طبقه در بخش های صنعت، زراعت و تجارت عرض اندام نمود. دلایل علمی انکار ناپذیری وجود دارد که این طبقه دورانساز بوده و گورکن سرمایه داری می باشد.

کارگران از استثمار تاریخی که ابتدا برده به سرف و بعد سرف به دهقان و بالاخره دهقان به کارگر مبدل می شود، سر بر می آورند. چون برای تمام زحمتکشان راهی جهت فرار از شرایطی که در آن استثمار می شوند، وجود دارد، مگر این طبقه جز اینکه وسایل تولید جمعی را که در مالکیت خصوصی قرار دارد، در اختیار بگیرد و آن را به مالکیت جمعی مبدل سازد، راهی ندارد. کارگران با وسایل پیشرفته تولید سروکار دارند و به زودی افکار مدرن انقلابی را کسب می کنند؛ به صورت دستجمعی کار و تولید می نمایند و در عمل به این باور می رسند که به فرجام رساندن انقلاب و تغییر نظام طبقاتی موجود به نفع تمام زحمتکشان می باشد و بالاخره در جریان انقلاب جز زنجیرهای دست شان چیزی

ندارند که از دست بدهند. لذا رهبر تمام زحمتکشان، پیشوای انقلاب و جانشین بوژوازی در قدرت می گردند و دکتاتوری خود را که همان دکتاتوری پرولتاریاست، اعمال می نمایند.

در درون طبقه کارگر دو قشر مهم کارگران صنعتی و کارگران زراعی وجود دارد. اعضای این طبقه مولدان اصلی نعمات مادی بوده و بدون بازوان ستر آنان در دوران سرمایه داری، زندگی ادامه پیدا کرده نمی تواند. کارگران که برای تولید این نعمات از شیرۀ جان شان مایه می گذارند، با تولید ارزش اضافی، استثمار و برای سرمایه داران سودهای کلانی تولید می نمایند.

اکثر کارگران افغانستان در کارخانه های دولتی کار کرده اند، زیرا از زمان شکل گیری این طبقه تا کنفرانس بن و اشغال کشور به وسیله نیروهای امریکایی، تولید بروکراتیک یا تولید دولتی در کشور ما شکل مسلط را داشت و لذا اکثر حرکت ها، تظاهرات و اعتصابات کارگری در افغانستان مستقیماً بر ضد دولت صورت می گرفت، نه بر ضد سرمایه داران بخش خصوصی که نسبت به بخش دولتی کارگران کمتری را استثمار می نمودند.

با نصب فابریکه تکه بافی جبل السراج اکثر بافندگان دستباف این منطقه حرفه شان را از دست دادند و این فابریکه از میان کلیه بافندگان و پیشه وران محلی فقط جوان ترین، فعال ترین و نیرومند ترین آنان را با معاش خیلی ناچیز استخدام کرد. ساعات کار کارگران این فابریکه در شش ماه اول سال، ۹ ساعت و در شش ماه دوم سال، ۸ ساعت تعیین شده بود. شرایط کار خیلی طاقت فرسا و

ماشین های فابریکه خیلی ابتدایی بود. کارگران در سرمای شدید زمستان و گرمای طاقت فرسای تابستان فاصله های ۳ تا ۴ کیلومتری را پیاده طی می کردند و به این مشکل کارگران کوچکترین توجهی نمی شد. در سال ۱۳۳۸ شرایط دشوار کار و زندگی، استثمار شدید، قحطی، قیمتی، فقر و گرسنگی شرایط اعتصاب کارگران این فابریکه را مساعد ساخت و برای اولین بار کارگران این فابریکه به عنوان بخشی از طبقه کارگر افغانستان دست به اعتصاب زدند. کارگران خواهان افزایش دستمزد، کوپراتیف، تهیه وسایل حمل و نقل، تکه مورد ضرورت (در بدل پول نقد) بودند. اعتصاب ۴ روز دوام کرد. در نتیجه دولت فقط حسام الدین آمر فابریکه را از کار برکنار و دیگر هیچ یک از این خواست های عادلانه و برحق کارگران را برآورده نساخت. این اولین اعتصاب کارگری در افغانستان نتیجه دلخواه نداشت.

کودتای هفت ثور که توسط ریویزیونیست ها با ادعاهای کاذبانه دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان به راه افتاد، نه تنها برای بهبود زندگی این طبقه کاری نشد، که تعدادی ازین کارگران فضای اختناقی آن زمان را تحمل نکرده، از شهرها فرار و در کوهستان ها به جنبش ضد سوسیال امپریالیستی پیوستند و برخی هم به عنوان «ضد انقلاب» دستگیر و تیرباران شدند. برخی ازین کارگران به عسکری اعزام و در جنگ ها ناخواسته در کنار تجاوزگران به قتل رسیدند و تعدادی هم به ایران و پاکستان آواره شدند. بنابراین کارگران درین دوره از فداایان استبداد به حساب آمدند. برخی ازین کارگران با پیوستن به قیام توده ها که به زودی رهبری آن توسط قوماندانان اخوانی و تنظیم های مزدور غصب شد،

در عکس العمل به جنایات «کمونیست های خلقی» بیشتر به مذهب گرایش پیدا کرده و برخی همچنان در بستر آوارگی در بیرون از کشور ماندند. عده ای هم بعد از به قدرت رسیدن تنظیم ها و سگ جنگی آنان که تمام کارخانه های دولتی و خصوصی در سراسر کشور چپاول گردیدند و دیگر ماشین های در کشور باقی نماند، از مراکز ولایات مخصوصاً پایتخت فراری شده اند. این همه بدبختی ها واقعیت این طبقه و طبقات هم سرنوشت با آن را درین دوران نشان می دهد.

اما بعد از کنفرانس بن و اشغال کشور به سرمدمداری امریکا که سیاست بازار آزاد سرمایه داری به اجرا گذاشته شد، گرچه از کارخانه های تولیدی گذشته که برخی از آن ها در زمان اشغال روس ها نابود شده بودند و برخی دیگر به وسیله جنایتکاران تنظیمی چپاول و توت های این ماشین ها چون فلز کهنه (کبار) به کارخانه های ذوب آهن پاکستان فروخته شدند، چیزی باقی نماند. اما بعد از اشغال، تلاش امپریالیست های اشغالگر برین شد که افغانستان را به جامعه مصرفی مبدل سازند تا همیشه دست آن به سوی این اشغالگران دراز و سال ها در گرو آن ها باقی بماند. چون بورژوازی کمپرادور به عنوان دست نشاندۀ کمپنی های امپریالیستی باید در هر دو بخش صنعت و تجارت، اقتصاد کشور را زیر کنترل می گرفت و به استثمار می پرداخت، لذا در دو بخش صنعت (زراعت و تجارت) کارگران یخن سیاه و یخن سفید به فروش نیروی کار شان مصروف گردیدند. با توجه به ارزیابی سرمایه گذاری هایی که در بالا صورت گرفت، درینجا دو قشر کارگران صنعتی و زراعی را به ارزیابی می گیریم.

کارگران صنعتی:

این کارگران به دو بخش یخن سیاه و یخن سفید تقسیم می شوند و پیشرفته ترین بخش زحمتکشان جامعه را ساخته و رهبر اصلی انقلاب به حساب می آیند، زیرا به صورت متمرکز تولید می نمایند و با وسایل پیشرفته سروکار دارند.

کارگران یخن سیاه در افغانستان در بخش های تولید آب معدنی، روغن، دوا، ترمیم موتر، ترمیم تراکتور، دیگ بخار، وسایل گازی، تولید سمنت، استخراج زغال سنگ، تولید وسایل الکترونیکی، تولید جوس، تولید آب میوه، بسته بندی میوه های تازه و خشک، تولید برق، صنعت ساختمانی، صنعت سرکسازی، باراندازی، ترانزیت، حجاری، استخراج مس، تولید مویل و فرنیچر، تولید لبنیات، تولید مرغ، تولید فرش، مونتاژ موتورسیکل دو تایره، مونتاژ موتورسیکل سه تایره، تولید شیرینی، تولید قالین، تولید وسایل پلاستیکی و غیره مصروف اند. در میان این کارگران ماهر و غیر ماهر وجود دارد که عموماً تعداد کارگران ماهر نسبت به کارگران غیر ماهر کمتر می باشد. برخی از کارگران ماهر در ایران و یا پاکستان مهارت های شان را به دست آورده اند. برخی دیگر در زمان دولت هایی زیر حمایت روس ها آموزش یافته اند. کارگران عموماً از امکانات رهایشی، وسایل نقلیه و مخصوصاً بیمه برخوردار نیستند. روزی هشت ساعت کار می کنند و در هفته فقط یک روز رخصتی دارند. بعضی روزانه و برخی ماهانه معاش می گیرند. این معاش از ۴ تا ۸ دالر در روز می باشد.

آخرین آمار نشان می دهد که تعداد کارگران ماهر صنعتی در کشور ما در بخش خصوصی به ۳۵۲۷۰ نفر و در بخش دولتی به ۵۸۶۴ نفر می رسد که جمله ۴۱۱۳۴

نفر می شود. تقریباً تمام آنان در شهرها متمرکز اند و چون اعضای هر خانواده کارگری به طور اوسط ۵ نفر می باشد، ازین طریق ۲۰۵۶۷۰ نفر در کشور ما امرار معاش می کنند.

علاوه بر این کارگران، ما بخش بزرگی از کارگران نیمه ماهر و غیر ماهر یا کارگران ساده ای داریم که گرچه با تولید ماشینی سروکار ندارند، اما مانند کارگران صنعتی استثمار می شوند، به فروش نیروی کار شان می پردازند و سهمی که از تولید می برند، بیشتر از کارگران صنعتی نیست. این کارگران در بخش های ساختمانی، سرکسازی، معادن، مرغداری و غیره کار می کنند که تعداد شان به ۱۸۶۴۹۹ نفر می رسد و چون حد وسط هر خانواده ۵ نفر است، درین بخش ۹۳۲۴۴۰ نفر زندگی دارند. همچنان مستخدمان ادارات دولتی و خصوصی نیز که در شرایط معیشتی مشابه کارگران قرار دارند، تعداد شان به ۱۲۵۰۲۵ نفر می رسند، در صورت که اواسط خانواده هر استخدامی ۵ نفر باشد، ۶۲۵۱۲۵ نفر با این شرایط زندگی دارند و به این صورت تعداد افرادی که در شرایط کارگری و مشابه آن در شهرهای ما زندگی می کنند به ۱۷۶۳۲۳۵ نفر می رسد.

کارگران یخن سفید که در بخش های کمپنی های محافظتی، مخابرات، بانک ها، مین پاکی، مکاتب و پوهنتون های خصوصی، کلینک های صحی، مطبوعات و انجوها کار می کنند، نسبت به کارگران یخن سیاه از نظر شاقه بودن کار و سهمی که از کار می برند، در وضعیت و موقعیت بهتری قرار دارند. این کارگران عموماً به دو شکل تمام روز (فُل تایم) و یا به شکل مقطعی (پارت تایم)

کار می کنند. از جایی که بنا بر علل بسیاری، اشتغال در کار صنعتی در افغانستان لرزان است، کارخانه ها گاهی فعال و گاهی مسدود می شوند، به این خاطر بسیاری از کارگران حتی کارگران ماهر نیز متواتر کار شان را از دست می دهند. کمپنی های سرکسازی و ساختمانی بعد از ختم پروژه تا پیدا شدن پروژه دیگر بیکار می مانند. به این خاطر مصئونیت کاری برای شان وجود ندارد.

کارگران زراعی:

این کارگران عموماً بر تراکتور، واتر پمپ، ماشین های درو و ماشین های دیگر زراعی کار می کنند. در کشور به تعداد تراکتور، کارگر زراعی داریم. تعداد تراکتورها در افغانستان به ۲۷۲۰۰ اراده می رسد. کار واترپمپ (تبدیل مبلایل، چالان کردن و کارهای جزئی دیگر) را خود دهقانان انجام می دهند، لذا درین بخش کارگر زراعی به حساب نمی آید. پس کارگران زراعی ما به تعداد تراکتورران ها و تعداد میکانیک ها در تمام نقاط کشور است که به ترمیم تراکتور و ابزار دیگر زراعی می پردازند و در مجموع به ۳۰۰۰۰ نفر می رسند. اینان اکثراً در دهات زندگی دارند و به طور مداوم میان شهر و ده در حرکت اند. اما چون به طور پراکنده کار می کنند، مثل کارگران صنعتی انقلابی نبوده، توان متشکل کردن کارگران را ندارند، ولی به عنوان پلی میان دهقانان و کارگران صنعتی میان شهر و ده پیوند زده می توانند. کارگران زراعی که با مناسبات فیودالی در دهات زندگی می کنند، زیر تأثیر همان مناسبات قرار دارند و خود را مکلف به رعایت سنت های فیودالی دهات دانسته، برای رهایی از چنین فرهنگ و مناسباتی ضرورت به پرورش دارند. به این خاطر باید سازمان کمونیستی در

دهات به این بخش کارگران توجه جدی داشته باشد. در مجموع طبقه کارگر افغانستان که در بخش صنایع خصوصی ۴۲۷۷۵ نفر، در بخش صنایع دولتی ۷۲۰۰ نفر و کارگران زراعی ۳۰۰۰۰ نفر می باشند، جمله به ۷۹۹۹۵ نفر می رسند و در کنار آن ۲۶۵۱۹۰ نفر کارگر غیر فنی و ۱۲۵۰۲۵ خدمه که وضعیت بهتری از نظر صرف انرژی و سهمی که از تولید می برند، ندارند، نیز به بدترین وجهی استثمار می شوند.

کارگران افغان در خارج از کشور:

بین دو تا سه میلیون کارگر افغان در ایران، پاکستان، عربستان سعودی، کویت، امارات، قطر، هندوستان، اروپا و امریکا به کارهای مختلفی اشتغال دارند.

در ایران که بیش از یک میلیون کارگر کار می کنند، تمام آنان در کارخانه های سنگبری، کوره پزخانه ها، مرغداری ها، سرکسازی ها، باغ ها، ساختمانی، چاه کنی، رنگمالي، گاوداری ها، کارخانه های کوچک تولیدی، باراندازی های بنادر و غیره مصروف کار اند. این کارگران با اینکه بر وسایل پیشرفته کارگری، کار می کنند، اما هیچگونه مصئونیت کاری ندارند و با مزد بسیار کمتر از کارگران ایرانی مصروف کارند. در بعضی جاها کارفرمایان با نیروهای فاشیست امنیتی ایرانی جورآمد کرده بعد از ختم کار، این کارگران را به عنوان متجاوز به خاک ایران، دستگیر و بی اینکه پول کار شان را گرفته باشند، رد مرز می گردند. این کارگران در تظاهرات و اکسیون های دیگر کارگری شرکت کرده نمی توانند و در صورت اشتراک با برخورد شدید نیروهای امنیتی ایران قرار می گیرند.

در پاکستان هم حدود یک میلیون کارگر افغان به فروش نیروی کار شان مصروف اند. آنان در پلاستیک سازی، سلاح و مهمات سازی، کوره پزخانه ها، سنگتراشی، قالین بافی، هتل داری، گاوداری، پروسس شیر، ساختمانی، سرکسازی، باغداری، تکه بافی، بیسکویت سازی، داروسازی، ترابری و غیره مصروف کار می باشند. با اینکه مزد کارگران افغان در پاکستان نسبت به ایران پایین تر است و در وضعیت زندگی نامناسب تری قرار دارند، اما از نظر مزد و برخورد کارفرمایان میان کارگران افغان و پاکستانی چندان تفاوتی دیده نمی شود.

تعداد کارگران افغان در کشورهای عربی حاشیه خلیج که به سه صد هزار نفر می رسد، در بخش خدمه، باراندازی های بندری، کارهای ساختمانی، سرکسازی، مستری خانه ها، نانوائی ها، هتل داری، ترابری، مرغداری، در مزارع و باغ ها و غیره مصروف کارند. با اینکه کارگران افغان در کشورهای حاشیه خلیج در شرایط خوب معیشتی و بی آنکه مثل کارگران افغان در ایران توهین و تحقیر شوند و هیچ مصنوعیتی نداشته باشند، در وضعیت بهتری قرار دارند، اما مزد و عاید آنان به تناسب کارگران عرب کمتر بوده و به کارهایی اشتغال دارند که کارگران عرب آن ها را انجام نمی دهند.

اکثر کارگران افغان که در پاکستان و ایران به فروش نیروی کار شان مصروف اند، فامیل های خود را نیز با خود برده اند، اما برخی از آنان بدون خانواده به این کشورها رفته و در رفت و آمد همیشگی قرار دارند و با مشکلات بسیاری (مخصوصاً به ایران) رفت و آمد می کنند. اما کارگرانی که در کشورهای حاشیه

خلیج کار می کنند، کمتر با خانواده های خود رفته و در آمد و شد دایمی قرار دارند. این کارگران با اینکه جزئی از طبقه کارگر افغانستان به حساب نمی آیند، اما با کار در کارخانه های این کشور خوی و خاصیت طبقه کارگر را گرفته، به آگاهی نسبی دست می یابند و با رشد پروسه انقلاب و برگشت این کارگران به کشور، می توانند نقش مهمی در پیشبرد انقلاب ایفا نمایند. در صورتی که حزب طبقه کارگر از رشد نسبی برخوردار گردد، باید شبکه های تشکیلاتی اش را در میان این کارگران گسترش داده، برای انجام رسالت شان در داخل افغانستان آنان را به صف انقلاب بکشانند.

طبقه سرمایه دار دلال

امپریالیست ها برای جابجایی نظام وابسته و مزدور شان ضرورت جدی به این طبقه دارند تا در هماغوشی با اربابان زمین، پایه های امپریالیزم را در کشور محکم نگه دارند. بورژوا کمپرادور و یا سرمایه دار دلال پایه اصلی امپریالیزم را در شهرها ساخته، تلاش اشغالگران درین است که این طبقه را هرچه زودتر احیا و به قوت برسانند تا قادر به رهبری دولت مزدور گردد و برای این کار احزاب نیرومندی را بسازند و مدیرانی را برای پیشبرد امور دولتی مامور نمایند. این طبقه با پرداخت مالیه از سرمایه های امپریالیستی و سرمایه خودی چرخ نظام وابسته و مزدور را به حرکت در می آورد و بورژوازی ملی را با شکست روبرو می سازد. این طبقه در هشت سال گذشته اگر از یک طرف با سرمایه گذاری امپریالیست ها در متن تولید و تجارت در حال سر بالا کردن است، از سوی دیگر با ایجاد اتاق های تجارت و صنایع داخلی و بین المللی که بیشتر در احیای آن ”یواس ای آی دی“ امریکا و ”جی تی زید“ آلمان تلاش مستمر داشته اند، بیش از پنج میلیارد دلاری که کمپنی های امپریالیستی در افغانستان سرمایه گذاری کرده اند، فقط با اتکا به این طبقه می باشد. افراد این طبقه نورچشمی کمپنی های امپریالیستی اند و سرمایه های این کمپنی ها را به دوران درآورده، شیرۀ جان کارگران را به شکل ارزش اضافی به جیب سرمایه داران کشورهای امپریالیستی می ریزانند. مزدوران کمپرادور در افغانستان چون بیات (افغان بیسیم)، رحیم گردیزی (آهن باب)، ضیاءالله عرب (ام تی ان)، سیاف (اتصالات)، کمپنی روشن، کامگار (کام ایر)، دیانت (سامسونگ)، ایشان (وسایل برقی نشنل)، تنویر

(کاغذ)، داوی (تیل، تراکتور فرگوسن، بتری وارتا، ترک های باربری)، بشیری (جنریتر چینی، مبلایل توتل)، شاداب ظفر (ساختمانی)، حبیب گلزار (آب معدنی)، محمود کززی (سمت، موترهای توپوتا، ساختمانی، زغال، موترهای نیسان)، نیسان سنی (موتر)، الکوزی (چای، سگریٹ پاین، روغن)، مینه شیرزوی (قالین، دست دوزی زنان)، صافی (روغن شایسته، صافی ایر، هوتل داری، آهن باب)، عزیزی هوتک (تیل، بانکداری، سن گاز، موتر نیسان)، قاری سمیع (ساختمانی، تیل و کالا)، رامین ها (افغان بی سیم و تیل)، حسین فهیم برادر ”مارشال“ فهیم (گاز گروپ، ساختمانی)، تواب صورتزاده (چای، آرد)، آریا (شهرک آریا)، نور (ساختمانی، میوه خشک، تیل)، برکت (موتر، تیل، فرنیچر)، کمپنی ای زید (آب معدنی کریستال، این کمپنی در داخل میدان بگرام به تولید اشتغال دارد و بیشترین عاید را در توزیع نوشابه های غیر الکلی در افغانستان دارد که روزانه حدود یک میلیون دالر می باشد و دلالی آن را فردی به نام اسد و یکی از افراد خانواده رامین به عهده دارد)، شرکت راشد الهام (موترهای جاپانی و چینی)، شرکت های ستار بایی، شفیع صافی، زرملا و حاجی عبدالله صافی انحصار فرش های ترکی، شرکت های قاری عزیزالله، وحید سهرابی و حاجی رازق انحصار فرش های ایرانی، میرگروپ (سنگ مرمر)، افغان آی تی تی (وسایل برقی)، شرکت غلغلہ گروپ (کلکین های پی وی سی و ساختمانی)، کابل فولاد (تولید فولاد- هرات)، نجیب زراب (تایر کوریایی، شیر نرالا، روغن سپین غر)، شرکت کفایت (شیشه)، شرکت جلفار (کمپنی عربی و سه کمپنی دیگر که در رابطه با آن کار می کنند و بخشی از انحصار تجارت دوارا در اختیار

داشته، روزانه تا ۲۰ میلیون افغانی کار می کند)، گیتس گروپ (به مدیریت معلم منگل که پنج کمپنی دیگر در رابطه با آن قرار دارد و بخشی از تجارت دوا را در انحصار داشته و روزانه تا ۲۰ میلیون افغانی کار می کند)، عمرینگش گروپ (گروپ مختلط پاکستانی-افغانی که پنج کمپنی دیگر در رابطه با آن کار و انحصار و تجارت دوا را به عهده داشته و روزانه تا ۱۰ میلیون افغانی کار می کند)، پامیر و الاختر (دو کمپنی که انحصار توريد و بسته بندی موترسیکل را بر عهده دارند)، زرنج (توريد و مونتاژ موترسیکل های سه چرخه را در کنترل دارد)، کمپنی سوپر آسیا (محصولات لبنیات کویت را وارد می سازد)، شرکت بهار امید (تولید کننده جوس)، شیر کندز (تولید کننده انواع شیر زیر حمایت یک کمپنی ترکمنستانی)، کمپنی آتولاین (انحصار موتרהای لند کروزر و چند نوع موتر دیگر)، کمپنی پامیر کولا (آب معدنی پامیر، نوشابه پامیر کولا و جوس شفا) و علاوه بر این ها ۷۰۰ نفر به نام قراردادی ها در خدمت رساندن ده ها قلم مواد لوجستیکی برای نیروهای اشغالگر و همچنان ادارات دولت مزدور افغانستان به ثروت اندوزی مصروف اند و سالانه ازین درک به میلیون ها دالر می رسند که همه جزئی ازین طبقه بوده و برای استحکام میخ اشغالگران و ریزه خواری درگاه شان تلاش می ورزند. حامد پسر رحیم وردک، اجمل پسر "جنرال" بابہ جان، حاجی الماس و دیگران ازین جمله می باشند.

درین میان کمپنی های خارجی بیشترین فساد و زد و بند را انجام داده و پول های کلانی را به جیب می زنند. کمپنی های ستريت گروپ، گلوبل، بلک واتر، اترا، شاه گروپ، یوکسل، لويس برجر وغيره در بخش های تجارت موتרהای

زره دار، سرک سازی، ساختمانی، کمپنی های امنیتی بیشترین قراردادها و پروژه ها را به دست می آورند و بعد آن را به قیمت ارزان در اختیار کمپنی های افغان قرار می دهند. کمپنی های افغان نیز کارها را با کیفیت بسیار پایین انجام داده و بعد با این تبلیغ که مزدوران افغان شان ظرفیت کاری ندارند، تمام گناه ها و نارسایی ها را به گردن آنان بار می کنند. این در حالی که همه می دانند سرمایه داری به معنای فساد، زدو بند و دزدی برای انباشت سرمایه است. امریکایی ها و هم پیمانان امپریالیست دیگر شان درین هشت سال برای تشکیل طبقه سرمایه دار دلال دست بسیاری از جنایتکاران جنگسالار و غیر جنگسالار را درین جهت بازمانده و اکنون که این طبقه تا حدی شکل گرفته، امریکایی ها از مبارزه با فساد در افغانستان یاد نموده و به اصطلاح مبارزه بر ضد فساد را عنوان می کنند.

دلالت سرمایه داری در کشور ما افرادی اند که از یک میلیون تا ۵۰ میلیون دالر سرمایه دارند و برخی از آنان با دلالت سرمایه داری در کشورهای همسایه پیوند داشته و در حقیقت شاخه دست دوم کمپرادوری در افغانستان می باشند. این طبقه با این که خود استثمارگر است، برای استثمارگران امپریالیست دلالتی کرده، شیره جان کارگران و سرمایه های کشور را در اختیار کمپنی های امپریالیستی قرار می دهد و پایان اشغال را معادل مرگ خود می داند.

طبقه سرمایه دار ملی

بورژوازی ملی به سرمایه داری اتلاق می گردد که بدون وابستگی به کمپنی های امپریالیستی با پول شخصی خود به تولید و یا تجارت می پردازد. قشر فوقانی این سرمایه داری با هجوم سرمایه های امپریالیستی توان مقابله و حفظ استقلال خود را از دست می دهد و به بورژوازی کمپرادور مبدل می گردد، اما قشر تحتانی، بخشی از تولید و تجارتی را که بسیار سودآور نیست تا مدت ها در دست دارد.

بورژوازی ملی در کشور ما از سالیان دور پا به عرصه هستی گذاشته که بیشتر در بخش تجارت تبارز داشته است. این بورژوازی همیشه زیر فشار خرد کننده بورژوازی کمپرادور یا سرمایه دار دلال کمپنی های امپریالیستی قرار داشته و چون توان مقابله با آن را ندارد، لذا پیوسته با ورشکستگی روبرو می باشد. در شرایط کنونی کمپرادورها یا به صورت مستقیم در داخل کشور در بخش های ساختمانی، خدمات و تولید صنعتی سرمایه های امپریالیستی را به کار می اندازند و یا نمایندگی تجاری کمپنی های تولیدی کشورهای امپریالیستی را در انحصار دارند (در کشور ما بعضی از نمایندگی های این کمپنی ها را ایجنسی می نامند) که بعد از وارد کردن، کالاهای کمپنی های مختلف امپریالیستی به سرمایه داران کوچکتر و یا سرمایه داران ملی داده می شود و به این صورت این کالاهای دست دوم توسط این سرمایه داران که در بازارهای افغانستان به عمده فروش معروف اند، سپرده و این سرمایه دار آن ها را برای پرچون فروشان توزیع می نمایند و به این ترتیب مردم از دست سوم آن ها را خریداری می کنند.

بورژوازی ملی در تمام بخش های کالایی حضور ندارد، زیرا در برخی از واردات خود دلال ها به عمده فروشی نیز می پردازند. سرمایه داری ملی در بخش صادرات مخصوصاً میوه خشک، میوه تازه، قالین، گیاهان طبی، عناب، تخم رشفه و شبدر، فارم مرغ، تانک های تیل و غیره بیشترین سرمایه گذاری را کرده و بخش مهم این تجارت را در اختیار دارد. سرمایه دار ملی در تولید کوچک کالایی در افغانستان کار کرده و کارگاه های کوچک تولیدی فراوانی در اختیار دارد که در بخش های تولید وسایل گازی، دیگ بخار، لوازم برقی، چاپخانه ها، تولید مرغ و غیره مصروف کار اند. این سرمایه داران بین یک تا یک نیم ملیون دالر سرمایه دارند و حداکثر ۱۰ کارگر را استثمار می کنند. این سرمایه داران با فشارهایی از سوی کمپرادورها و دولتی ها که حامی سرمایه گذاری های امپریالیستی اند، روبرو می باشند. به این خاطر جداً از وضعیت ناراضی هستند. این سرمایه داران در بخش کالایی به توزیع کالاهای ایجنسی ها و یا دلالان کمپنی ها در بخش های دوا، روغن، تکه، تیر، کاغذ، وسایل یدکی موتور و کمپیوتر، صابون، شامپو، مواد غذایی، مواد تعمیراتی و غیره مصروف می باشند. مثلاً حاجی عثمان خان غزنیوال، حاجی اکه جان فراهی در بخش تکه، حاجی داوود دره ای در بخش روغن و مواد تعمیراتی، حاجی فضل احمد در بخش تیر، نصرالله صدیقی در تولید وسایل گازی، ۱۷ کارخانه تولید دیگ بخار در کابل، سه کارخانه دوا سازی در کابل، چندین فارم مرغداری در فراه و کندز توسط سرمایه داران ملی ایجاد و به تولید می پردازند.

بورژوازی ملی که تا هنوز حزبی تشکیل نداده و زیر فشار سرمایه داران بزرگ

قرار دارد، دورنمای خوبی برای تولید و تجارت خود نداشته و چون پشتوانه پولی ندارد، هر لحظه خود را با خطر ورشکستگی مواجه می‌داند. در صورتی که حزب پرولتاریایی نسبتاً نیرومندی ایجاد گردد، می‌تواند با این بورژوازی برای به سر رساندن جبهه متحد ملی همکاری نماید، که اگر نشد انقلابیون مکلف به ایجاد چنین جبهه ای نمانده، مبارزه مسلحانه را به راه می‌اندازند.

طبقه خرده بورژوازی

خرده بورژوازی یکی از طبقات بزرگ جامعه ماست. این طبقه در شهر و ده زندگی می کند و کمتر در تولید سهم دارد. روشنفکران، پیشه وران، دکانداران، مامورین پایین رتبه و اهل کسبه به این طبقه تعلق دارند که در آن قشربندی خاصی وجود دارد. خرده بورژوازی دموکراتیزم پیگیر ندارد و مخصوصاً بخش روشنفکران آن با لوکس اندیشی، تمایل به زندگی شهری و علاقه مفراط به تحصیل می توانند به زودی موضع خود را عوض کنند، به این خاطر نمی تواند رهبری انقلاب را داشته باشد. بخش اهل کسبه بدون این که از سوی سرمایه دار خاصی استثمار شود، با عرقریزی تولید نموده و زندگی خرده مالکی اکثر شان بخور نمیر است و به زندگی کارگران شباهت خاصی دارد. درین چند سالی که در افغانستان تولید صنعتی به شدت افت داشته، بیشتر ورشکستگان دهقانی دهات به خرده بورژوا مبدل شده اند، بنابراین در هشت سال گذشته شهرها نسبت به هر زمانی از نظر نفوس رشد داشته، خیل عظیمی از خرده بورژوازی در آن ها خانه کرده اند. دهقانان جنوب که به شدت کمزمین اند و به کشورهای عربستان سعودی، کویت، امارات متحد عربی و عمان به مزدوری می روند، اکثر شان بعد از برگشت به شهرها رو می آورند و با استفاده از مزایای شهری در آن ها متمکن شده، به کارهای غیر پرولتری دست زده، به خرده بورژوا مبدل می گردند.

سه قشر بی چیز، میانه و دارا درین طبقه به ترتیب انقلابی اند. در اوضاع کنونی قشر فقیر این طبقه بیشترین بخش آن را می سازد. قشر میانه بیشتر از قشر دارا است و نسبت به قشر نادار کمتر در معرض ورشکستگی و تغییر قرار دارد. بخش مرفه

آن که شامل مغازه داران بزرگ، عده ای از صرافان، موتر فروشان، برخی از زرگران، تیکه داران میانه، دلالان مقامات بلند پایه دولتی، هنرمندان پر درآمد، برخی از مدیران کمپنی های تجاری و تولیدی، بعضی از صاحبان هتل ها، مالکین ترانسپورت های مسافربری و باربری، بعضی از صاحبان رسانه ها، عده ای از سران انجوها، مالکان ۱۵۰ مرغداری در فراه، تانکداران دست دوم و غیره مربوط به این قشر اند و شب و روز تلاش دارند که با سرمایه اندوزی هرچه بیشتر به بورژوا مبدل گردند. فرق بین این قشر و بورژوازی ملی درین است که در قدم اول مقدار سرمایه شان کمتر است و ثانیاً در کنار این که چند کارگر را استثمار می کند، خود هم در کار سهم می گیرد.

خرده بورژوازی در مجموع یک طبقه انقلابی است. قشر فقیر و یا نادار آن زندگی محرومی داشته و در صورتیکه در تولید و یا تجارت برایش مزدوری پیدا شود به زودی دست از کارهای خرده بورژوایی کشیده و به پرولتر مبدل می گردد. قشر میانه نیز تجزیه شده، اکثر شان موقعیت فقیر را اختیار کرده و بخش کوچک آن به قشر مرفه گذار می نماید. در جریان انقلاب دو قشر زیرین آن به زودی و قشر مرفه آن با تعلل و زمانی که فکر می کند انقلاب در آستانه پیروزی است، به انقلاب می پیوندد.

نیروهای اجتماعی

علاوه بر طبقات ششگانه ای که در بالا تشریح شد، نیروهای اجتماعی که از جهات گوناگون با هم سرنوشت همگون دارند، نیز در ساختار جامعه ما وجود دارند. این نیروها در موارد خاصی همگون عمل می کنند. لومپن ها، ملاها، زنان و مهاجران جزء این نیروها میباشند که درین جا به تمام این ها اشاره ای خواهد شد.

لومپن پرولتاریا:

طیفی از افراد بیکارست که به هیچ طبقه ای بستگی ندارد و از اثر ورشکستگی کارگران و یا دهقانان خانه خرابی که به شهرها رو می آورند و کار نمی یابند به میان می آیند. عموماً بحران های اقتصادی و جنگی در کشورهای سرمایه داری چنین طیفی را می زاید. این در حالی که در کشور ما لومپن ها منشاء کارگری، دهقانی و خرده بورژوازی دارند. لومپن ها پیرو هیچ ایدئولوژی نیستند و بسیاری آنان در بحران و ورشکستگی به دین و مذهب رو می آورند. دزدان، گدایان، فواحش، راهگیران، قمار بازان، آدمکشان، معتادان و قاچاقچیان این طیف را می سازند. لومپن ها آمادۀ هر کار نادرستی هستند، چون هیچ وقت با اتکا به نیرو و توانمندی خود نه، که به طور انگل زندگی می کنند. مستعد خرابکاری و قرار گرفتن در خدمت خاینان و وطنفروشان می باشند. به زودی با تجاوزگران همدست می شوند و از نظم و ضابطه گریزان می باشند.

در جریان جنگ ضد شوروی این طیف به کثرت زاییده شد و برخی از آنان که روحیه خرابکارانه بیشتری داشتند، کشته شدند و بخشی در کنار تجاوزگران روس

قرار گرفتند. دوستم، عصمت مسلم، خانو، الله نور و ده ها لومپن دیگر از سوی اشغالگران روسی لقب قهرمان گرفتند و تا آخر در کنار اشغالگران باقی مانده به چپاول و آدمکشی پرداختند. از سوی دیگر میان جهادی ها هم صدها تن ازین لومپن ها سر بالا کرده، در خدمت سران و قوماندانان جنایتکار جهادی قرار گرفتند و برخی در ایران و پاکستان به جنایت پیشگی ادامه دادند.

گرچه با به قدرت رسیدن طالبان عده ای از لومپنان، فراری، دستگیر و حتی اعدام شدند، اما در میان طالبان نیز طیف وسیعی از لومپن هایی وجود داشت که به دزدی، راهگیری، تجاوز بر پسران و دختران، باجگیری و آدمکشی عمل می کردند که بعد از سقوط امارت طالبی فراری کوهستان ها و یا پاکستان و ایران شدند.

لومپن هایی که کشته و یا زنده اند، چون رسول پهلوان (شبرغان) کشته شد، تیمور (کابل) اعدام شد، بشیر قناعت (هرات) دستگیر و زندانی شد، شین شیر (فراه) کشته شد، صبغت (پروان) کشته شد، عبدالله شاه (پغمان) اعدام شد، زرداد (سروبی) زندانیست، رییس خدایداد (خوست) زنده است، منصور (کندهار) اعدام شد، شفیع دیوانه (بامیان) کشته شد، طلاگی (کابل) زندانیست، قوماندان خالک (فاریاب) کشته شد، بصیر (توغچی پروان) زنده است، عظیم جان (تخار) زنده است، قوماندان قیوم (قره باغ غزنی) کشته شد، بچۀ باز (غزنی) کشته شد، عارف داوری (شهرستان) زنده است، کل قدوس (مزار) کشته شد، گل محمد پهلوان، ناصر (لغمان) کشته شد، ملنگ قوماندان (بدخشان) زنده است و غیره. اما از کشته شده ها سرگروپ هایی به جا مانده که راه شان را ادامه می دهند. به این

خاطر تا هنوز ده ها تن دیگر ازین لومپن ها در سراسر کشور زنده و پراکنده اند و به اعمال ضد انسانی شان ادامه می دهند.

در کشور ما که در ۳۰ سال گذشته تا امروز جنگ، اشغال و خونریزی دوام دارد، آسانترین چیز برای لومپن ها دستیابی به سلاح است که همه استعمال آن را می داند و همچنان فقر و گرسنگی بیش از هفتاد درصد را تهدید می کند (آخرین برآورد از وضعیت زندگی مردم نشان می دهد که در افغانستان ۶ میلیون نفر ضرورت عاجل به کمک دارند)، لذا پروسه لومپن زایی در افغانستان با قوانین جامعه سرمایه داری همسان نبوده که در اثر بحران، در آن کشورها کارگران به این قشر رو می آورند، اما بیشتر لومپن های ما منشاء دهقانی و خرده بورژوازی دارند.

فحشا، توزیع و استعمال مواد مخدر، تن فروشی زنان و کودکان، دزدی، گدایی، کلاه برداری و داره بازی که میراث جنایتکاران چند دور گذشته است و از درون فقر و بیکاری و فرهنگ های خادی، جهادی و طالبی سر برآورده و امروز با دالرهای اشغالگران در خدمت پولیس و امنیت ملی قرار می گیرد، در کابل پایتخت کشور شکل رسمی به خود گرفته و به این خاطر روزانه ده ها جنایت رخ می دهد.

لومپن ها افرادی به شدت خرابکار و طرفدار انارشی و مخالف نظم و انضباط بوده، به این خاطر نباید به زودی وارد صفوف انقلاب شوند. پرورش و تجدید تربیت آنان نسبت به هر طیف و طبقه ای مشکل تر است. در صورتی که جذب

صفوف انقلاب کردند و با حوصله تجدید تربیت شوند، زمانی باید به تجدید تربیت آنان بیشتر مصروف شد که صفوف حزب با ورود هر چه بیشتر زحمتکشان قوت یابد و جلو هر نوع خرابکاری در داخل حزب را گرفته بتواند. لومپن ها تهور دارند و شبگرد اند و انقلابیون می توانند بعد از تجدید تربیت به خوبی و وجه احسن در جهت کارهای انقلاب از آنان بهره ببرند، اما باید تا مدت ها با لومپن ها با احتیاط برخورد نمایند.

ملاها:

بیشتر ملاها مربوط به طبقه خرده بورژوازی اند و تعداد کمی از آنان (کمتر از دو درصد) جزء اشراف فیودال می باشند. در افغانستان ۱۶۴ هزار مسجد رسماً ثبت وزارت حج و اوقاف است که ملاهای آن ها از طریق این وزارت معاش می گیرند. این طیف در تولید نعمات مادی هیچ نقشی ندارد و انگل وار زندگی کرده، دست به جیب مردم می باشد. ملاها علاوه بر اخذ معاش با گرفتن حق ملایی، عشر، زکات و سرسایه امرار معاش می کنند و همیشه تلاش دارند تا در رکاب قدرتمندان قرار داشته باشند و در مقابل آن نایستند. در دهات افغانستان ملای مسجد به وسیله متنفذان یا خان ها مقرر می شود، چون هر کسی که زمین و خرمن بیشتر و کلانتر داشته باشد، بیشتر به ملا گندم می دهد، لذا ملا در ده و مسجد کوشش می کند تا در جدل ها پهلوی خان بایستد و بیشتر از او حمایت کند. اکثر این ملاها در هر سال از یک ده به ده دیگر می روند و به کار ملایی می پردازند. وظیفه ملا نماز دادن به مردم، درس دادن اطفال، به فاتحه نشستن و دعا خواندن، نکاح بستن، تعویذ و تومار نوشتن می باشد که درآمد خوبی برای

شان دارد.

با این که ۱۶۴ هزار مسجد و ملا در وزارت حج و اوقاف ثبت و راجستر می باشند، اما تعداد ملاهای غیر راجستر شده که به کارهای ملایی و غیر ملایی می پردازند، چند برابر اینان می باشد. در میان ملاهای سنی و شیعه محافظه کار و غیر محافظه کار، سنتی، اخوانی، بریلوی، دیوبندی، وهابی، جعفری و سلفی وجود دارد. اکثریت ملاهای افغانستان سنت گرا بوده، مجهز به افکار فیودالی می باشند و مخالف هر نوع پیشرفت و ظواهر بورژوازی هستند. ملاها با این که مستعد جاسوسی و وطنفروشی برای اشغالگران امپریالیست اند، خود را مخالف ظاهری اشغالگران دانسته، برای حفظ مناسبات فیودالی تلاش می نمایند. ملاها که نیروی انگل است و مردم را در خرافات فرو می برند، بر منافع و طرز تفکر مختلفی که دارند اختلاف نظر داشته، درین میان طالبان هیچ ملای مخالفی را نمی پذیرند. درین چند سال ده ها مولوی که اعمال طالبان را یا بنا بر طرز تفکر خاص خود و یا با امتیازگیری از امریکایی ها محکوم کرده اند، از سوی شاگردان طالب شان به قتل رسیده اند. درینجا به طور نمونه ۲۸ ملا و مولوی نامداری را که طالبان از ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۹ در ولایت کندهار به قتل رسانیده اند، نام می گیریم:

سید امام، مولوی فیاض، ملا جانان آخند، ملا حبیب الله، مولوی محمد نبی مصداق، مولوی عبدالمنان جناب، قاری سید احمد، ملا عبدالمنان، ملا احمدالله، محمد ایاز، ملا عبدالباری آخند، مولوی فیض محمد، ملا احمدشاه، ملا عبدالله ملنگ، مولوی اخترمحمد، مولوی سید مسعودشاه آغا، ملا عبدالمالک، ملا عبدالستار، ملا عبدالمنیر، مولوی عبدالقیوم، مولوی محمد رسول، محمد رفیق

آغا، قاری احمدالله، ملا عبدالاحد، ملا خدای الرحیم، ملا باران، ملا قدرت الله و ملا محمدشاه. در ولایات دیگر نیز ده ها ملا در مخالفت های تنظیمی و طالبی میان خود به قتل رسیده اند.

زنان:

زنان در افغانستان نیم نفوس کشور را می سازند و علاوه بر ستم ملی و طبقاتی، ستم مرد را هم بر شانه می کشند. زنان طبقه خاصی را نمی سازند، بلکه شامل تمام طبقات جامعه می باشند و آنانی که زن را «طبقه» اناث می دانند، جز این که نادانی خود نسبت به طبقه و جهالت نسبت به زن را به نمایش بگذارند، چیز دیگری را به نمایش نمی گذارند. زن یک دهقان از نظر سطح زندگی، کار، سهمی که از تولید می برد، ستم و غیره نسبت به زن یک بورژوا کاملاً تفاوت دارد. به این خاطر همه زنان را عضو یک طبقه دانستن جز به نمایش گذاشتن بیسوادی چیز دیگری بوده نمی تواند.

زندگی ۹۸ درصد زنان ما وابسته به مردان است. زنان مثل مردان در شهر و ده زندگی دارند و شامل تمام طبقاتی اند که مردان آن ها را نمایندگی می کنند. زنان در تولید نعمات مادی تا حدی سهم دارند، اما با تسلط روابط فئودالی بر کل جامعه، زنان همیشه دست نگر مردان بوده و خود را وابسته به مردان می بینند. با اینکه زنان به کارهای تولیدی چون قالین بافی، خامک دوزی، بافندگی، مرغداری، جمعآوری چوب، نان پزی، آشپزی، گاوداری، نخ ریزی، خیاطی، آرایشگری، معلمی، ماموری، کارهای انجویی، گزاریشگری، تجارت، زراعت، طفلداری، نرس قابلگی و غیره مصروف کارند، اما با تمام منهمک بودن به این

کارها نقش درجه دومی در روابط اجتماعی دارند و این مردان اند که برای اجازه و یا عدم اجازه به انجام هرکاری برای زنان تصمیم می گیرند.

ولی با تحولات اخیر که بورژوازی تصمیم به استثمار مدرن زنان دارد، درین هشت سال زنان زیادی در کارهای تولیدی شرکت یافته اند. در شهرک صنعتی هرات از ۲۰ هزار کارگر، ۶۰۰۰ آنان را زنان تشکیل می دهند که در ۱۳ فابریکه زنان نقش مدیریتی دارند. در شهرک صنعتی کابل از ۵ هزار کارگر ۲۸۰ تن آن را زنان تشکیل می دهند. بیش از ۲۷۰ زن در پروان در پروژه های زعفران کاری، ترشی سازی و خیاطی مصروف کارند. فدراسیون زنان تجارت پیشه مدعی است که ۲۰ هزار زن را به کار تجارت و کارهای ضمیمه ای آن مصروف ساخته است. در ولایت بلخ ۳۳۰۰ زن در ۴ انجمن و سه صنف به کارهای گلدوزی، خیاطی، قالین بافی، سواد آموزی، صابون سازی، مهره دوزی و تراش سنگ های قیمتی مصروف کارند. در سمنگان ۲۵۰۰ زن در صابون سازی و صنایع دستی مصروف اند. در فاریاب ۵ هزار زن در قالین بافی، نخ ریزی، خیاطی و صنایع ظریفه فعالیت دارند. کار تربیه و دوشیدن و رسیدگی به ۶۰۰ رأس گاوی را که برای کارخانه لبنیات بلخ، شیر تولید می کنند، بیشتر زنان بر عهده دارند. در غور ۴ هزار زن به کار قالین بافی مصروف اند. زنان در نورستان دو کار مهم و اساسی زراعت و جمعآوری چوب را بر عهده دارند، اما فعالیت چند سال وهابی ها و اخوانی ها درین منطقه باعث کاهش نقش زنان در کارهای زراعی و محصور شدن آنان در خانه شده است. زنان کوچی در کار مالرداری، کوچگری و پذیرش شرایط دشوار خانه بدوشی کمتر از مردان نیرو خرج نمی کنند. ولی با تمام شرکت در این همه

کارها، باز هم این مردان اند که برای شان تعیین ازدواج می کنند، از ازدواج شان پول می گیرند، آنان را به بد می دهند و اجازه هر نوع ضرب و شتم زنان را برای خود محفوظ می دارند. دین و سنت چنین اجازه ای را به مردان داده و به این ترتیب زنان در افغانستان با انجام چنین کارهای شاقه، جنس درجه دوم پنداشته می شوند.

دین اسلام که ستمگرانه ترین استبداد فکری نسبت به زنان را اعمال می دارد و درین مورد ملاها، تنظیم ها و طالبان نظر هماهنگ دارند، برای مرد اجازه داشتن چهار زن را در آن واحد داده، در میراث و شهادت، زن نیم مرد به حساب می آید. در کشورهای بورژوایی که ظاهراً حقوق زن و مرد با هم مساوی است، مزد زنان نسبت به مردان بسیار تفاوت دارد و در ایالات متحده آمریکا که بزرگترین دموکراسی بورژوایی حاکم در جهان است و قله نظام امپریالیستی به حساب می آید، در آن در هر دو دقیقه بر یک زن تجاوز صورت می گیرد و در کشور ما که جنگسالاران و سنت گرایان از تجاوز دستجمعی بر زنان و کودکان لذت می برند، از هر ستمی بر زنان اباء نمی ورزند و در جریان رقابت های فیودالی و سگ جنگی های منافع شان به قتل زنان، به عنوان هدفی جهت به سر رساندن بدی های شان اقدام می کنند که عمق زن ستیزی مردان نسبت به زنان را نشان می دهد.

سه ستم (طبقاتی، ملی و مرد)، بر زنان زحمتکش ما تا زمانی که انقلاب دموکراتیک نوین به پیروزی نرسد و در دوران سوسیالیزم به حل این تضاد نپردازد، ممکن نیست زنان از قید این ستم ها رهایی یابند. بعد از اشغال کشور به

وسیلهٔ امپریالیست های غربی، عده ای خاصی از زنان را برای تمثیل دموکراسی شان به استعمال گرفتند و با اینکه کثیف ترین جنگسالاران بنیادگرای اخوانی و طالبان شریعت مدار را به جاسوسی می گیرند، اما از سوی دیگر به گردن برخی زنان مدال آویخته و برخی را با اِوارد و پول استقبال می کنند و چون مزدوران پستی جاده صاف کن تجاوز شان به افغانستان قرار می دهند. به این صورت این وطنفروشان جاسوس را مظهر اراده و رهایی زنان افغانستان قرار می دهند که مطمئناً با آگاهی یافتن زنان زحمتکش افغانستان، روزی این جایزه ها، اِوارد و مدال های شان را حلقهٔ دار ساخته و این حساب ها را از آنان خواهند گرفت.

آوارگان:

آوارگی جوانان بیکار افغانستان از اواخر دوران حاکمیت پوسیدهٔ ظاهرشاهی به ایران آغاز شد. با اینکه مردم قبایل بر مرز میان افغانستان و پاکستان از سال های دور به دو طرف خط دیورند بدون اینکه پاسپورتی در کار باشد، رفت و آمد و تجارت می کردند. در اثر خشکسالی سال ۱۳۴۹، فرار نیروی کار به ایران و کشورهای عربی حاشیهٔ خلیج فوق العاده افزایش یافت و دولت ایران که ضرورت جدی به نیروی کار ارزان و مطیع داشت، در برابر این هجوم ممانعتی نکرد. در دوران جمهوری داوودخانی این روند افزایش یافت و مخصوصاً که روابط این حاکمیت در سال های آخر، با رژیم شاه بهبود یافت، زمینهٔ بیشتر هجوم کارگران و دهقانان افغان به سوی ایران مساعد گشت. در آن زمان کارگران افغان به طور مجرد به ایران می رفتند و بعد از هر چند ماه با مقداری پول به افغانستان بر می گشتند. در آن زمان عموماً دهقانان و کارگران افغان روزانه تا ۵۰ تومان

که معادل پنجمصد افغانی بود، روزمزدی می کردند و چون در افغانستان روزمزدی ۴۰ افغانی بود و یک سیر آرد ۳۵ افغانی قیمت داشت، لذا عاید روزمره ۵۰۰ افغانی پول زیادی بود که راه را برای رفتن بیشتر دهقانان افغان به سوی ایران باز می کرد. در ۱۳۴۹ که خشکسالی مدهشی کشور را فرا گرفت، این رفت و آمدها به ایران پر حجم تر گردید.

بعد از کودتای ثور و تجاوز شوروی به افغانستان که جنگ خونینی به راه افتاد، مهاجرت های وسیع کنلوی از دهات و شهرهای افغانستان به سوی ایران، پاکستان، کشورهای عربی حاشیه خلیج، اروپا و امریکا آغاز گردید. این آوارگی شامل هر طبقه، قشر، سن و جنسی بود. آوارگان در پاکستان که به سه ملیون و در ایران به دو ملیون رسیدند، با این تفاوت که در پاکستان بیشتر در کمپ ها زندگی می کردند و از سوی کشورهای مخالف شوروی (امریکا، اروپا، کشورهای ثروتمند عربی، چین و جاپان) ملیون ها دالر به پاکستان سرازیر شده، برای آوارگان «راشن» داده می شد و آنان علاوهً به کارهای تعلیمی، هوتلداری، تجارت، اسلحه فروشی، مامورهای تنظیمی، قوماندان، بادیگارد، کار مطبوعاتی و غیره مصروف بودند و کمتر ضرورت کار را می دیدند و همچنان پاکستان از هیچ کار افغان ها جلوگیری نمی کرد. اما آرام آرام برخی از افغان ها در کارخانه های تولیدی در پشاور، لاهور، فیصل آباد و کراچی نیز جذب شدند. علاوهً بخشی از افغان ها که جزء زحمتکشان افغانستان بودند و حال نیز در پاکستان می باشند، در کارهای ساختمانی، خشتمالی، کارهای زراعی، ترابری، کار در معادن زغال سنگ، سرکسازی، قالین بافی و غیره اشتغال داشته و امروز

بیش از دو میلیون آواره در خاک پاکستان زندگی می کنند و بخش هایی از کارگران ماهر و حرفوی (مخصوصاً قالین بافی) را تابعیت پاکستانی داده، سرمایه داران پاکستانی سالانه ازین طریق میلیون ها دالر سود به جیب می زنند.

در ایران، با اینکه سران رژیم اسلامی از آوارگان حمایت کردند و علاوه بر مزدوران تنظیمی خود برای آوارگان دیگر نیز جا دادند، اما این مهاجران هیچگونه امتیاز مادی و معنوی درین کشور نداشتند. نیروی کار ارزان و مطیع این افغانان در خدمت سرمایه داران ایرانی قرار گرفته و به شدیدترین وجهی استثمار می شدند. تمام خرابی های جنگ ایران و عراق به بازوان کارگران افغان آباد شد. اکنون ۹۰ درصد افغان ها در ایران به کارگری اشتغال دارند، اما ۱۰ درصد دیگر به دکانداری، تجارت، موتروانی، فروشنده دوره گرد و غیره مصروف اند. این کارگران با تبعیض شدید کارفرمایان ایرانی مواجه بوده و رژیم مستبد ملایی ایران نیز هیچگونه کمک و حمایتی از آوارگان افغان نمی کند. کارگران افغان در ایران آنقدر نیروی کار به کارفرمایان آن کشور تحویل می دهند که خود در اقدام به بیرون راندن کارگران افغان در ۱۳۶۳ اعتراف کردند که با این سیاست نیمی از تولید ایران را کد ماند. با تمام این ضرورت باز هم کارگران افغان در ایران هیچ مصونیتی نداشته و همیشه مورد پیگرد، توهین و تحقیر قرار می گیرند.

بخشی از افغان ها در عربستان سعودی، امارات، کویت و عمان نیز زندگی دارند که تعداد شان درین کشورها تا ۳۰۰ هزار نفر می رسد که بیشتر شان از ولایات جنوب کشور می باشد. اکثر این آوارگان بدون خانواده های شان به این کشورها رفته اند، برخی از پاسپورت افغانی و برخی از شناخت کارت پاکستانی استفاده

کرده اند. مزد آنان نسبت به کار در ایران و پاکستان بیشتر می باشد. برخی ازین کارگران که از کشورهای حاشیه خلیج برگشته اند، در افغانستان و پاکستان در موقعیت خرده بورژوازی مرفه قرار گرفته و به کارهای سودآوری پرداخته اند. آنان زمین خریده، فروشگاه و هتل باز کرده، صاحب موتر شده و به این صورت می بینیم که سطح زندگی درین کشورها نسبت به جوامع فقیری مثل افغانستان چقدر تفاوت دارد. درین کشورها تا حدی برای کارگران افغان مصونیت وجود دارد و تحقیر ایرانی را نمی بینند.

در اروپا و امریکا نیز حدود ۲ صد هزار افغان زندگی می کنند که بسیاری شان طی سال های جنگ به این دو قاره آواره شده، اکثر شان در کارهای تولیدی و خدماتی مصروف کار اند. نسبت به هر جایی بیشتر مصونیت شغلی دارند و برخی از آنان بعد از ۱۱ سپتمبر به شکل کارمند، سرمایه گذار، مترجم و غیره با نیروهای غربی آورده شده اند و نسبت به باشندگان افغانستان از زندگی بسیار بالایی برخوردار می باشند.

بیش از ۸۰ درصد آوارگان افغان در خارج از کشور به کارگری و فروش نیروی کار خود مصروف اند و به این خاطر جزئی از زحمتکشان کشور به حساب می آیند و در انقلاب دموکراتیک نوین در کنار حزب طبقه کارگر قرار می گیرند. کارگران افغان در خارج از کشور، در کنار کارگران این کشورها و زندگی باهمی با آنان به درک های خاصی می رسند و با اینکه جزئی از طبقه کارگر کشور ما نه، که بخشی از زحمتکشان ما به حساب می آیند، به این خاطر می توانند با برگشت در انقلاب نقش مهمی را ایفا نمایند.

کلام آخر

با اینکه این تحلیل بی عیب و نقص نیست، اما کار جمعی اکثر اعضا و هواداران سازمان انقلابی افغانستان است که مطمئناً تا حال چپ انقلابی افغانستان قادر به ترتیب آن نشده و ارقامی که در محاسبه نیروهای طبقاتی کشور ما آمده، با اینکه کاملاً دقیق نیست اما بسیار نادقیق هم نبوده و از منابع مختلف گرفته شده است. با تمام این ها تحلیل فوق، باب بزرگی به سوی انقلابیون پرولتری باز می نماید که در پرتو آن از یک طرف سیمای جامعه افغانستان را به طور واقعی بشناسند و از سوی دیگر دوستان و دشمنان طبقاتی شان را روشنتر دریابند تا به آسانی به فتح قله های پیروزی نایل آیند و بیرق ظفرنمون انقلاب پرولتاریایی را درین پرتو بر قله های شرف و آزادی به اهتزاز در آرند. با این آرزو چشم به راه انتقادات سالم و رفیقانه شما هستیم.

مرگ بر امپریالیزم

در راه سوسیالیزم، به پیش

جلدی ۱۳۸۸



به پیش

(شماره چهارم)

اسنادی از دومین کنگره سازمان انقلابی افغانستان

اسنادی از دومین کنگره سازمان انقلابی افغانستان

پیشگفتار

سازمان انقلابی افغانستان افتخار دارد که منحيث سازمان پيشاهنگ طبقه کارگر و مدافع زحمتکشان ستمدیده، دومین کنگره اش را در حالی برگزار نمود که درد از دست دادن مؤسس و رهبر سازمان ما رفیق پاغر که زندگيش را به پای سدر انقلاب هدیه کرد، بر روان هر کدام ما سنگینی می کند. با درد و اندوه که جایگاه آن زنده یاد در این کنگره شکوهمند خالی بود؛ ولی اندیشه، پیکار، شهامت و سازماندهی آن رهبر عزیز مشعل تابناکی است که در تعهد و باور ما به رهایی توده های ستمدیده از زیر یوغ استعمار و استثمار فروزان است، به این خاطر سازمان ما بی هراس از تمامی دشواری ها، تهدیدها، اختناق فاشیست های مذهبی و حاکمیت اشغالگران برای استقلال و آزادی می رزمند و لحظه ای از مبارزه علیه دژخیمان و تسلیم طلبان عقب نمی نشینند.

دومین کنگره سازمان انقلابی افغانستان با حضور رفقای شرکت کننده از ولایات مختلف بعد از یک دقیقه سکوت به یاد رفیق پاغر رهبر و بنیانگذار سازمان ما، به یاد جانباختگان خلق زحمتکش افغانستان در بمباردمان امپریالیست ها و انتحارهای طالبان و به یاد تمامی جانباختگان کمونیست و مبارز در سراسر گیتی، و بعداً پخش سرود جاودان انترناسیونال در فضای رفیقانه به کارش آغاز کرد. در ابتدا یکی از رفقای سازمان، پیام سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما - ادامه دهندگان) را که به مناسبت برگزاری دومین کنگره سازمان انقلابی افغانستان از سوی آن رفقا فرستاده شده بود، قرائت نمود. سپس کنگره سازمان با درک رسالت پرولتری و انقلابی سازمان، در پرتو مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه

مائوتسه دون با تحلیل از وضعیت جهانی، جنبش بین‌المللی کمونیستی، جنبش چپ داخلی، وضعیت کشور و بحث بر ساختار تشکیلاتی و نحوه رهبری سازمان و تأکید بر مبارزه جدی تر و پیگیرتر علیه امپریالیست‌ها و ایادی بی‌مقدار آن به کارش ادامه داد.

اعضای کنگره با مرور دقیق و جمله به جمله برنامه و اساسنامه سازمان، با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص، تعدیلاتی را در برنامه و اساسنامه سازمان با اکثریت آراء به تصویب رساندند، بعد از آن بر اساس وظایف کنگره، مسئول اجرایی سازمان، اعضای کمیته مرکزی جدید و اعضای علی‌البدل جدید با رأی سری و مستقیم شرکت کنندگان انتخاب گردیدند.

کنگره سازمان انقلابی افغانستان در وضعیتی برقرار گردید که امپریالیزم امریکا با شرکای خونریزش بیش از ده سال است که کشور ما را به اشغال درآورده است. این جناوران کثیف با جرثومه‌های دولت پوشالی از هیچ نوع ظلم و ستم بر توده‌های تهیدست و زحمتکش ما دریغ نورزیده، در بیش از چهار سال گذشته نه تنها شدت استعمار و توحش کاهش نیافته، بلکه شناعت و خبثت خود را با ادرار بر اجساد و قتل‌های دسته جمعی به نمایش گذاشته است.

اشغالگران با آزمایش اسلحه مدرن و اعزام سربازان و جواسیس بیشتر به کشور ما در بیش از چهار سال گذشته، بمباردمان روستاها را شدت بخشیده، کشتار زحمتکشان را بیشتر ساخته، به عقاید مردم توهین روا داشته و کشور ما را بیش از پیش به اسارت خود درآورده اند. تجاوز، جنگ، اشغال و استعمار سبب شده است تا فقر افزایش یابد، گرسنگی به اوج خود برسد، مرگ و میر کودکان و زنان بیشتر شود؛ گدایی، روسپی‌گری، آوارگی، فرار از کشور، ترک تابعیت، اعتیاد، خودسوزی و غیره که از پیامدهای شوم دموکراسی امپریالیستی است،

زندگی زحمتکشان تهیدست را به جهنمی مبدل سازد و میهن ما در آتش آن بسوزد.

سازمان انقلابی افغانستان در حالی دومین کنگره اش را برگزار نمود که دولت کرزی به حیث پوشالی ترین و فاسدترین دولت تاریخ افغانستان بر سینۀ آنانی که مادر وطن را مورد تجاوز قرار داده اند، مدال «شهامت» می زند و سرزمین ما را که به گفته فریدریش انگلس، سرزمین مردمانی شجاع و دلیری است که تنفر رام نشدنی از قدرت داشته و آزادمنشی، نیرومندی و استقلالیت و یزگی آن می باشد، به حراج گذاشته، پیمان ستراتیژیک با ایالات متحده امریکا را نهایی ساخته اند. در چنین وضعیتی، روسپی های سیاسی نیز با شعارهای مدنی گرایی و «منافع ملی» مصروف دلالی بوده، تمامی جنایتکاران، خاینان، وطنفروشان و نوکران بیگانه به عنوان فرزندان ناخلف، مادر وطن را در برابر سالانه چهار میلیارد دالر به فروش رساندند.

این کنگره در حساس ترین وضعیت کشور ما برگزار گردید، در وضعیتی که جنایتکاران امریکایی و ناتویی با جنایتکاران جهادی، طالبی، تکنوکراتی، هفت ثوری، انقیادطلبان «چپ» و راست، روشنفکران و کارشناسان اخته و روسپی های سیاسی در بمباردمان ها و انتحارها زمین را با خون توده های مارنگین می سازند، بر دختر و پسر آنان تجاوز می کنند، شیرۀ جان زحمتکشان را می مکند، هستی شان را برباد و از چپاول و غارت شان دریغ نمی کنند، به اغوا و فریب توده ها می پردازند، و در نهایت تداوم استعمار را «منافع ملی» قلمداد کرده، بر زخم ها و جراحات های زحمتکشان بیشتر می زنند.

در بیش از چهار سال گذشته در کنار کشتار توده های کشور ما، امپریالیست های جهانی از کشتار خلق های آزاده لیبیا و عراق فرو گذاشت نکردند؛ رژیم های

مستبد شماری از کشورهای خاور میانه و افریقا از هم پاشید و ثمره خیزش توده های ملیونی را غارتگران تازه ربودند؛ القاعده به سوی یمن و سومالیا رفت تا منافع امپریالیست های امریکایی را در این مناطق تضمین نماید؛ بحران مالی امریکا باعث بروز جنبش های اعتراضی در سطوح گوناگون شد؛ امپریالیست های امریکایی ستراتیژی اشغال جنوب شرق آسیا را روی دست گرفتند و...

سازمان ما در بیش از چهار سال گذشته با در نظر داشت رشد کمی و کیفی، دستاوردهای زیادی داشته است که به کار، فداکاری و زحمتکشی اعضایش بر می گردد، اما در جریان عمل و کار انقلابی منطقاً از کمبودهایی نیز مبرا نبوده است. ما باور داریم که تنها از طریق مبارزه ایدئولوژیک و اصول انقلابی انتقاد و انتقاد از خود و ریشه یابی ضعف ها و اشتباهات می توان آن ها را تلافی نمود و سازمان را در پراتیک انقلابی به سازمان بلشویکی و پرولتری مبدل کرد.

سازمان انقلابی افغانستان افتخار دارد که در بیش از چهار سال گذشته، سانترالیزم دموکراتیک را رعایت نموده، راه را بر فاشیزم فردی، تحکم پذیری، اربابی و آقایی بسته و در فضای کمونیستی و با رعایت اخلاق انقلابی و از خود گذری مبارزه اش را در سطوح سوسیالیستی و دموکراتیک به پیش برده است، و اینک با سرافرازی دومین کنگره اش را برگزار نمود که نشاندهنده رعایت اصل انقلابی سانترالیزم دموکراتیک است، زیرا بدون این اصل ادعای انقلابی و مارکسیست بودن را کاذبانه می دانیم.

مرکزیت سازمان از تمام رفقای که در این کنگره شرکت ورزیده بودند، رفیقانه سپاسگزاری می نماید و باور دارد که این کنگره سازمان را استحکام بیشتر بخشیده؛ بحث ها، انتقادات و رهنمودهای تازه رفقا، مبارزه قاطع، پیگیر و دوامدار

سازمان را علیه اشغالگران، دولت پوشالی و سایر دژخیمان بیش از پیش گسترش داده و سازمان ما را در نبرد رهایی بخش علیه استعمارگران و استثمارگران و نبرد طبقاتی یاری می‌رساند.

سازمان ما با در نظرداشت اهمیت مسایل داخلی و خارجی، به طور مختصر و گذرا عرصه‌های گوناگون کار سازمان، اوضاع جهانی و وضعیت سیاسی، و وظایف کنونی انقلابیون را در این گزارش مورد بحث قرار می‌دهد تا باشد که حرفی برای انقلابیون کشور داشته باشیم.

کمیته مرکزی سازمان انقلابی افغانستان

ماه قوس ۱۳۹۱

پیام ساما - ادامه دهندگان به مناسبت برگزاری دومین کنگره

سازمان انقلابی افغانستان

رفقای ارجمند! به نام خلق افغانستان و به نام کمیته مرکزی سازمان ما به شما درود می فرستیم. از تدویر نشست بزرگ تان باخبر شدیم. ما این اقدام شما را بلوغ فکری سازمان و گام بزرگی در جهت انسجام بهتر فکری - تشکیلاتی آن و تحکیم بیشتر رابطه اعضا با مرکزیت و رهبری دانسته آن را شادباش میگوئیم.

رفقای ارجمند! شما در حالی این نشست را برگزار می کنید که رهبر و بنیانگذار سازمان رفیق «پاغر» در میان تان نیست. تجربه دردانگیز ما که طی سی سال و اندی برجسته ترین رهبران و کادرهای خود را از دست داده ایم، بیانگر آنست که فقدان رهبران فرهمند و فرهیخته توازن استوارترین سازمان ها را نیز به هم می زند. یک سازمان انقلابی با داشتن رهبران و کادرهای ورزیده و کار پیگیر میتواند بر کمبودهای ایدئولوژیک - سیاسی مهمی به زودی غلبه کند؛ ولی کمبود رهبران انقلابی را گاهی نسلها هم جبران کرده نمی توانند. ویژگی جامعه ما طوریست که شخصیت ها نقش های بزرگی را در جامعه ایفا کرده اند و با تأثیرپذیری از این روند فرهنگی عمومی، حتی انقلابیون هم گاهی در کنار پیوند ایدئولوژیک، رهبران شان را گرهگاه تمرکز می سازند.

با این حال ما معتقدیم که با مرگ و شهادت رهبران نام دار، تاریخ به پایان نمی رسد. چه سازمان و چه جامعه دیر یا زود رهبران خود را می سازند و **باید** بسازند. همین که کادری، با مقایسه به همراهانش، از پختگی فکری، فهم بالا، تجربه لازم، صداقت و باور، شخصیت مناسب، جرئت، مدیریت و اتوریته بیشتر

و... برخوردار است، در این حال او ظرفیت رهبری را دارد. برای رهبرشدنش شرایط و محیط اجتماعی مساعد لازم است تا زمینه تکاملش را آماده ساخته و ویژگی های شخصیتی اش را پروراند و از او رهبری فرهمند بسازد. چه بسا انسانهای مستعدی که در جو مساعد میتوانستند رهبران برجسته ای شوند ولی نامساعدت محیط اجتماعی استعداد شان را در نطفه خفه کرده است.

همان قدر که نقش شخصیت در تاریخ مهم است به همان نسبت هستی اجتماعی بر ساختن شخصیت ها اثر می گذارد. جمعی و نهادی که رنج فقدان رهبر و یا رهبران شان را کشیده اند باید با ایجاد محیط مساعد رفاقت و همکاری جمعی و در همراه ساختن تمام انرژی ها با برازنده ترین شخصیت موجود در همان جمع (برازندگی نسبی متناسب با محیط کاری موجود و نه معیارهای ایده آلی که در طول تمام زندگی باید متحقق شود) برای شان رهبر بسازند تا فقدان رهبری به نقطه ضعف شان بدل نشود. در لحظه کنونی پرورش و عرضه کردن رهبران شایسته به سازمانهای انقلابی و بالآخر به جنبش انقلابی از نیازمندی های مهمی است که بدون آن سازماندهی جنبش انقلابی و رهبری آن به مشکل مواجه میشود.

ما بر این مسئله و در اینجا از آن جهت تکیه کردیم که آن را نیز یکی از مشاکل بزرگ جنبش چپ میدانیم و نهادهای مربوطه هر یک به نوبه خود باید در حل آن اقدام کنند تا خلای رهبری در جنبش پُر شود. از سوی دیگر در عرصه های مختلف ایدئولوژیک - سیاسی ملی و بین المللی و ضرورت وحدت نیروهای انقلابی در جلسات مشترک مان به قدر کافی بحث کرده و عمدتاً به نتایج واحدی رسیده ایم؛ لذا طرح و تداوم آن بحث ها را وظیفه جلسات مشترک آینده دو سازمان دانستیم. با امید و یقین به استحکام بیشتر

تان در همه عرصه ها پیروزی های بزرگی به جلسه و سازمان تان آرزو
می کنیم.

با سلام های مجدد رفیقانه

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما - ادامه دهندگان)

گزارش فعالیت سازمان از کنگره مؤسس تا دومین کنگره

سازمان انقلابی افغانستان دومین کنگره خود را در نبود رفیق پاغر رهبر و بنیانگذار سازمان برگزار می نماید. ما در اعلامیه ای به مناسبت درگذشت این انقلابی کمونیست نوشتیم که رفیق پاغر در زندگی پرافتخارش، نمونه ای از یک انقلابی واقعی و یک رهبر فداکار بود؛ هنوز چند سالی از ایجاد سازمان انقلابی افغانستان نگذشته است اما درایت، استواری، فداکاری، وفاداری به انقلاب و خدمت به توده ها و فهم سیاسی - تشکیلاتی او باعث گردید تا سازمان ما در مدت بسیار کم به سازمان مطرح در جنبش چپ مبدل گردد. فعالیتی را که رفیق پاغر در پنج سال گذشته برای جنبش چپ انجام داد، بی نظیر و بی مانند است. سازمان ما زیر رهبری رفیق پاغر در مدت بسیار کم با تشکیلات منضبط و زیرزمینی به سازمان قوی مبدل گشت و از لحاظ کمی و کیفی رشد قابل ملاحظه ای نمود. کاری را که سازمان انقلابی افغانستان تحت رهبری رفیق پاغر به خاطر بلند بردن سطح آگاهی و تغذیه تیوریک اعضای سازمان و جنبش انجام داد، بیشتر از کار آن سازمان های مدعی مبارزه است که بیش از سه دهه از ایجاد آن ها می گذرد.

کنگره مؤسس سازمان انقلابی افغانستان رفیق پاغر را با رأی اکثریت به رهبری سازمان انتخاب نمود و او تا آخرین لحظات زندگی اعتماد رفقا را با کار و مبارزه خستگی ناپذیر، با دفاع قاطع از اصول مارکسیزم - لنینیسم، اندیشه مائوتسه دون، با مبارزه علیه امپریالیسم، دولت پوشالی و ستمگران داخلی و خارجی و سمت و سو دادن سازمان حفظ کرد. با درگذشت رفیق پاغر، کمیته

مرکزی سازمان با نشست اضطراری، مسوول موقت سازمان را تا زمان برگزاری کنگره با رأی اکثریت اعضای کمیته مرکزی تعیین نمود. اینک کمیته مرکزی سازمان چگونگی کار سازمان را در میان دو کنگره در ابعاد مختلف به دومین کنگره سازمان ارائه می نماید:

۱. کار تیوریک - سیاسی: سازمان انقلابی افغانستان با درنظرداشت رخوت تیوریک جنبش چپ افغانستان، که سبب دلمردگی، یأس، نومیدی و انحرافات گوناگون تیوریک شده است، تلاش کرد با کار تیوریک منسجم، پیگیر و به وقت، از یک طرف تا حدی به رفع تشتت تیوریک کمک کند و از طرف دیگر جنبش را با این کار تکان داده، شور و شوق انقلابی را میان اعضای جنبش ایجاد نماید. به همین منظور، سازمان در میان دو کنگره، در حد توانش به کار تیوریک پرداخت.

بر اساس فیصله کنگره مؤسس سازمان، «به پیش» به عنوان ارگان تیوریک - سیاسی سازمان تعیین شد و به کمیته مرکزی سازمان وظیفه سپرده شد تا با درنظرداشت نیازهای تیوریک و سیاسی جنبش، در این راستا کار نماید. از همین رو سازمان تا برگزاری کنگره دوم، سه شماره «به پیش» را به منظور تغذیه تیوریک به نشر سپرده است:

اسنادی از کنگره مؤسس سازمان انقلابی افغانستان (به پیش شماره اول): در این شماره، سازمان گزارش برگزاری کنگره، مشی سازمان و جمعبندی از جنبش چپ را ارائه کرد و آن را به دسترس افراد معدودی از جنبش چپ گذاشت. «به پیش» اول، ضمن ارائه مشی سازمان؛ اشتباهات، کمبودها و انحرافات جنبش چپ کشور را مورد بررسی قرار داد و وضعیت سیاسی کلی کشور و مشی سازمان را منعکس ساخت.

جامعه جهانی یا امپریالیست های خونخوار؟ (به پیش شماره دوم): با در نظر داشت این که کشور ما به وسیله امپریالیست ها اشغال شده است و تیورسین ها و مبلغان این اشغال، آن را «حضور جامعه جهانی» در کشور ما دانسته و شماری این حضور را نیاز کشور ما می دانند، سازمان ما بر آن شد تا ضمن تشریح و ماهیت امپریالیزم و نقاب دروغین «جامعه جهانی»، به ستراتیژی غارتگرانه امپریالیست ها در افغانستان و جهان پردازد، موضع گیری طیف های گوناگون را در این باره مورد بررسی قرار دهد و نظر منسجم یافته تر سازمان را در مورد امپریالیست ها بیان نماید.

تحلیل طبقات جامعه افغانستان (به پیش شماره سوم): سازمان انقلابی افغانستان، برای این که وضعیت کنونی جامعه را بهتر تحلیل و ارزیابی کند و در پرتو آن دوست و دشمن خلق را تشخیص نماید، به کار بزرگ تحلیل طبقات جامعه افغانستان دست زد. تهیه این نوشته در تاریخ جنبش چپ ما بی سابقه بوده و بخصوص در اوضاعی که رگه هایی از افکار انحرافی «شبه تروتسکیستی» به نحوی از انحاء در جنبش ما راه یافته است، نیاز مبرم انقلابیون کشور ما را می ساخت. این شماره از سوی سازمان به زبان انگلیسی نیز ترجمه گردید.

در کنار نشر سه شماره «به پیش»، سازمان کتب و نوشته های ذیل را تهیه و در دسترس انقلابیون قرار داده است:

تاریخ، نبود طبقاتی: در این مورد سازمان انقلابی افغانستان قبلاً نوشته است: «تاریخ، نبرد طبقاتی» نبرد طبقات زحمتکش علیه طبقات حاکم را به تصویر می کشد. نوشتن چنین تاریخی، نیاز اساسی کشور ما را در شرایطی می سازد که امپریالیست های خونخوار با طبقات بورژوا کمپرادور و ملاکان ارضی هر روز طبقات محکوم را بیشتر از پیش سلاخی می کنند. سازمان انقلابی افغانستان با

درک رسالت تاریخی خود برای نخستین بار تاریخ معاصر افغانستان را از دید طبقاتی ارائه می نماید تا نقش سازندگان واقعی تاریخ را در روند پرفراز و نشیب تاریخ برجسته سازد که شماری از نویسندگان مرتجع آن را به پای عفریت استبداد و استعمار گرده زده و مسخ کرده اند.

سازمان انقلابی در این نوشته تلاش نموده است که واقعیت دو طرف را در این روند و نبرد طبقاتی آنطوری که بوده و است، نشان دهد، زیرا معتقد است که تاریخ نبرد طبقاتی است و در این مقابله دو طرف نبرد یکی در برابر دیگر تیغ و تلوار می کشند. ما کاروایی ها، استبدادگری ها، چپاول های طبقه حاکم و فقر و استثمار جانب مقابل را به نمایش گذاشته ایم که امیدواریم توانسته باشیم کاری برای زحمتکشان و حرفی برای انقلابیون داشته باشیم.»

کار ترجمه انگلیسی این اثر ماندگار به وسیله سازمان ادامه دارد که در آینده نزدیک به دسترس جنبش چپ جهان قرار داده خواهد شد. این کتاب مورد توجه رفقای جنبش و سایر رزمندگان عزیز قرار گرفته، که ما قسمت هایی از دو نمونه آن را نقل می کنیم:

رفیق نسرين معروفی: «تاریخ، نبرد طبقاتی: عنوان کتابیست که با نیرو و اراده مبارزاتی مؤرخ، شاعر، نویسنده و همکار قلمی پورتال «افغانستان آزاد - آزاد افغانستان»، زنده یاد رفیق پاغر نگاشته شده است. ویراستاری و انتشار آن به ابتکار و جانفشانی سازمان انقلابی افغانستان با صحافت خاص، توأم با تصویر پوش این اثر ارزنده، تمثالی است از نبرد طبقاتی... موضوع «تاریخ، نبرد طبقاتی» این اثر ارزشمند که بازتابی از تاریخ چند قرن افغانستان، سرزمینی که نظر به موقعیت جغرافیائی و استراتژی آن به حیث قلب آسیا همیشه مورد تهاجمات و تاخت و تاز بیگانگان قرار گرفته، می باشد. اهمیت این سرزمین را عبور و مرور مدنیت های مختلف

که اهمیت آن را در سیر تاریخ روشن می سازد، بیان می کند. این کشور در بطن جریانات بزرگ تاریخی، دیده می شود که همواره با تحولات گوناگون پر از حوادث و ماجراها، حملات و ویرانی ها، دهشت و وحشت، چور و چپاول، جنایت و خیانت، جاسوسی و خودفروختگی و... دست و پنجه نرم کرده است. این همه فجایع ارمغان دشمنان تاریخی مردم ماست بر ستمدیدگان دربند این مرز و بوم که زیر بار سلطه نظام های مختلف جولانگاه شاهان خودکامه، بی کفایت و نوکر اجنبی، انحصارطلبی تاج و تخت خاندان طلایی و دیکتاتوری خاندانی، جنایات باند جنایتکار و خاین حزب «دموکراتیک خلق»، حاکمیت نیروهای طبقات ارتجاعی اسلام سیاسی اعم از جهادی و طالبی با استبداد فرهنگی ارتجاعی استعمارگران بی آزر شرقی و غربی بوده که تا امروز استعمار نوین با حامیان خارجی و داخلی شان به حیث یک تاز متجاوز دست به دهها توطئه می زند و با ریختن جوی های خون در کشور ما افغانستان، در صدد اند حاکمیت اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی خود را بالای خلق ستمدیده و به خاک و خون خفته آن، برقرار نماید.

همه این فجایع دردناک و ددمنشی لکه ننگی است که بر پیشانی حکمرانان، شاهان، و رؤسای جمهور، ارتجاع و حامیان جنایات شان حک گردیده و تا مؤرخان مبارز و آزادیخواه از سنخ زنده یاد پاغر و همکاران و همزمانش در سازمان انقلابی افغانستان و خارج از آن وجود دارند، هرگز نمی گذارند که نام ننگین، و دستان آلوده به خون خلق های رنجدیده، ستمکشیده و به خاک و خون خفته مردم ما، از صفحات تاریخ کشور ما افغانستان زدوده شده و به فراموشی سپرده شوند.

این اثر تاریخی بیانگر استثمار اقتصادی، فرهنگی و سرکوب بی امان قشر بی بضاعت دهقانان از جانب خان ها، اربابان و زمینداران کوچک و بزرگ، و بعداً با تمرکز سرمایه به دست قشر محدود جامعه یعنی سرمایه داران می باشد. تحلیل و استدلال مؤلف از پدیده های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مبتنی بر تحقیقات علمی و برخورد واقعینانه می باشد. وی با رعایت التزام و تعهد مبارزاتی در راه آزادی خلق های در بند، اعتقاد وی به قضاوت عادلانه از وقایع تاریخی، سیاسی و... آزاد از قید و بندهای دنیای شاهان و شاهزاده ها، استعمارگران، استثمارگران، ستمگران و مرتجعان، حقانیت بخشیدن به تاریخ مبارزاتی خلق های سلحشور و آزادیخواه افغانستان و انطباق آن با واقعیت های عینی جامعه، معرفی نهادها و سازمان های مبارزاتی و جنبش مقاومت ضد روسی، رسانی ها، نارسائی ها، توانائی ها، زبونی ها و محدودیت ها، اشتباهات آن ها و... در طرح مسایل و آنچه اتفاق افتاده نه فقط از یک جنبه بلکه از جنبه های مختلف مورد ملاحظه و مذاقه قرار داده است. این ها ویژگی های برجسته دوران تاریخ چند قرن ماست که نویسنده مبارز و با درد افغانستان زنده یاد پاغر و همزمان و همسنگرانش به رشته تحریر درآورده اند.

در اخیر با تذکر از افکار گرانبها و ارزشمندی که در این اثر نگارش یافته، جرأت و جسارت، فصاحت و بلاغت و موقف قاطع و همه جانبه این همزمان انقلابی را در قبال جریانات تاریخی و سیاسی ارج باید گذاشت، چه آنها توانسته اند مسؤولیت بس بزرگی را جهت گسترش افکار آزادیخواهانه و انقلابی برای همه افغان های آزاده به خصوص نسل های آینده کشور که مسؤولیت بس عظیمی را در قبال حصول استقلال و آزادی انسان در بند آن دارند، انجام دهند. این قلم را عقیده بر آن است که با به کار بستن چنین شیوه ها و برخوردهای قاطع، ارزیابی

همه جانبه از مسایل تاریخی، سیاسی و... سازمان انقلابی افغانستان و سایر نیروهای رزمنده قادر خواهند شد جوانان را به اوضاع تاریخ پر ماجرای گذشته و حوادث خونبار فعلی که در کشور ما افغانستان جریان دارد، آشنا بسازند.

سازمان انقلابی افغانستان با پخش این اثر ارزشمند توانسته است مسؤولیت انسانی وجدانی و مبارزاتی خود را در قبال تاریخ کشور و خلق ستمدیده و به اسارت کشیده آن در حد توان و در مقطع کنونی انجام دهد.

در اخیر این اثر جاویدان، «تاریخ، نبرد طبقاتی» مبارزه در مسیر مقاومت ملی و جهتگیری انقلابی علیه اشغالگران و نابودی سیستم استثمار و سرنگونی نظام ضد بشری و همچنان پایان دادن به نظام های طبقاتی جامعه را که حاکم بر سرنوشت خلق های افغانستان است با تکیه به نیروی لایزال خلق های ستمدیده جهان تأکید می نمایم. جهانی را که امپریالیسم آرزومند به غارت کشیدن و تقسیم مجدد آن بین نیروهای استعماری است و صرف می توان با ایمان به مبارزات مسلحانه زحمتکشان و ستمدیدگان علیه آن رزمیده به امپریالیزم و ارتجاع فهماند که چنین آرزوئی را به خود به گورستان سرمایه خواهند برد...»

دکتر میر عبدالحییم عزیز: «شاد روان پاغر و «سازمان انقلابی افغانستان» یکی از بزرگترین کتب تاریخ میهن را به کلیه مبارزان راستین، انقلابیون و ملی گرایان واقعی کشور پیش کش می کند. جای این کتاب تا حال خالی بود. هیچ مؤرخ و تایندم از خود شهادتی بروز نداده تا تاریخ کشور را در بُعد طبقاتی آن بنویسد و مورد ارزیابی قرار دهد. عده ای از مؤرخین به ستایش رهبران ضد ملی و وابسته به اجانب پرداخته و عده دیگر هم تاریخ را از دیدگاه های تاریک و تعصبات دینی؛ نژادی و قومی به ذوق و سلیقه خاص خویش به رشته تحریر درآورده و چند صفحه ای را سیاه کرده اند. این اثر انقلابی توانسته این خلای بزرگ تاریخی

را بالاخص در این لحظاتی که قشر عظیمی از انقلابی‌نماهای مضحک و ملی‌گرایان متقلب در تار عنکبوت استعمار گیر افتاده‌اند، پر کند.

تاریخ‌نگاری با همه کم و کاستی‌هایش، سابقه طولانی در کشور ما دارد. اما در مجموع نبود مباحث تیوریک به ارتباط حوادث تاریخی و فقدان تحلیل سیستماتیک جریان‌ات تاریخی، آثار اکثر مؤرخین را برای منتقدین به سهولت آسیب‌پذیر ساخته‌است. اکثر مؤرخین ما نتوانسته و یا نخواسته‌اند رابطه بین رشد و تکامل علم تاریخ و گسترش مباحث نظری و عقلی تاریخ را پیوند دهند. طیف دیگری از مؤرخین، تاریخ را آزمایشگاه عملکرد نیروهای فوق طبیعت دانسته و نقش نیروهای واقعی چرخ دهنده تاریخ را نادیده انگاشته‌اند. همین جاست که کتاب «تاریخ، نبرد طبقاتی» وارد کارزار می‌شود و این خلای عظیم در تاریخ کشور را تا جائیکه شرایط سیاسی کشور و توانائی علمی و دماغی نویسنده و نویسندگان اجازه داده، پر می‌کند.

تاریخ‌نگاری صرفاً توصیفی و نقلی به درد توده‌های عظیم مردم ما نمی‌خورد، مگر این که با دلیل و برهان و تحلیل علمی حوادث همراه باشد. آگاهی از تاریخ و فهم بحران‌های سیاسی و اجتماعی گذشته، بررسی کارنامه سیاه قشر حاکم زورگو، درک موفقیت‌ها و شکست‌های اقشار و طبقات روشنفکر و مبارز در رویارویی با حاکمان داخلی و حامیان اجنبی‌شان، افشای خیانت‌خانیان به کشور و پی‌بردن به عملکرد امپریالیسم ایجاب می‌نماید تا تاریخ را عمیق‌تر نسبت به گذشته مطالعه نمود. این را هم باید دانست که تاریخ تنها و تنها توضیح اعمال امپراتورها، شاهان و قهرمان پرستی‌های تهوع‌آور نیست که امروز عده‌ای از مؤرخین چهره سیاه و کاسه لیسان ارتجاع در آن منهمک‌اند.

تحلیل و ارزیابی تاریخ بدون تعصب و کتمان، ما را به سوی درک واقعی رسالت مردمی رهنمون می کند و راه منطقی فهم تاریخی را به ما نشان می دهد. درست همین نکته است که شاد روان «پاغر» و «سازمان انقلابی افغانستان» در راستای انجام رسالت خود در تدوین «تاریخ، نبرد طبقاتی» گام جدیدی را در پهلوی تحقیقات متداول برداشته و تاریخ کشور را به نحوی علمی و سیستماتیک آن مورد کاوش و ارزیابی قرار داده اند. این اثر دور از تعصبات قومی، نژادی، مذهبی و سمتی به رشته تحریر درآمده و اقامه می نماید که در هر دوری از پادشاه گردشی، این کتله های عظیم مردم بوده اند که مصیبت را بیشتر متحمل شده بدون این که سهم مثبتی را نصیب گردیده باشند. توده ها چرخ دهنده تاریخ بوده اند اما نسبت تسلط و حاکمیت سیستم «ارباب - رعیتی»، نتوانسته اند که از مبارزات خویش بهره گیرند. «تاریخ، نبرد طبقاتی» حاکمیت فیودالیسم و سیستم بیرحمانه بهره کشی «ارباب - رعیتی» نیمه دوم قرن ۱۸ و تمام قرن ۱۹ و جوانه های سرمایه داری قرن ۲۰ و حوادث دهه اول قرن ۲۱ افغانستان را با وضاحت کامل تشریح نموده و خواننده را در کل به ماهیت ضد انسانی - طبقاتی نظام فیودالی و مابعد آن آشنا می سازد. این اثر ارزشمند بیان می کند که امیران فاسد (فیودال های اول) برای بقای خود و تداوم نظام فاسد فیودالی چطور خود را در نوکری و چاکری اجانب قرار داده و با استفاده از حاکمیت سیستم فیودالی، دهقانان و زحمت کشان را به بازیچه می گرفتند که این حالت تا اکنون هم به اشکال مختلف ادامه یافته است.

کتاب «تاریخ، نبرد طبقاتی» قانونمندی تاریخ افغانستان را در سیر تاریخی آن به درستی تشخیص و با دقت لازم مورد ارزیابی قرار داده است. این کتاب در شناخت تحولات کشور، عوامل مؤثر در وقایع تاریخی و در مجموع قوانین

عمومی حاکم بر رشد و توسعهٔ جامعهٔ قرون ۱۸، ۱۹ و ۲۰ افغانستان معلومات قابل ملاحظه ای در اختیار محققین قرار می دهد. من پیشنهاد می نمایم که محققین بایست روش تحقیقاتی این کتاب را در مطالعات و ارزیابی حوادث تاریخی کشور به کار ببندند تا دور از تعصبات نژادی، مذهبی، زبانی و قومی بتوانند عمیقتر و منصفانه تر علت و معلول تاریخی را بکاوند و مطالعهٔ تاریخ افغانستان را از حالت مکانیکی آن خارج سازند....»

نوشته های «دیالکتیک حرف و عمل»، «کمک های امپریالیستی، استفادهٔ تاکتیکی یا همگام شدن با امپریالیست ها؟»، «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان، از ورشکستگی تیوریک تا فلاکت پراتیک»، «مسئلهٔ مالی؛ بحث مهم ایدئولوژیک»، «ما چرا انشعاب کردیم؟»، «پیوند با انجوازم، گسست از مارکسیزم»، «خاین کیست، مبارز چه کیست؟» (دری و پشتو)، «افغانستان به کجا می رود؟» (دری، پشتو و انگلیسی)، «دیدار سازمان انقلابی افغانستان با حزب متحد کمونیست نیپال»، «گزارش نخستین کنفرانس کنگرهٔ موسس سازمان انقلابی افغانستان»، «اکرم یاری، مبارز اندیشه و عمل»، «رفیق احمد، رهبری از تبار زحمتکشان افغانستان»، «رفیق مجید رهبر محبوب زحمتکشان افغانستان» و جزوهٔ «پیام ها به مناسبت در گذشت رفیق پاغر» در این مدت منتشر شده است.

در همین حال سازمان مواضع سیاسی خود را در قبال حوادث داخلی و خارجی در اعلامیه ها و پیام های آتی بیان کرده است:

«با شعار مرگ بر اشغالگران، نود و سومین سالگرد استقلال کشور را تجلیل نماییم» (دری، پشتو و انگلیسی)، «امپریالیست های امریکایی و ناتو خلق سوریه را سلاخی می کنند؛ با همبستگی با خلق سوریه، این جنگ استعماری را تقبیح

نماییم!»، «اول می، بر کارگران سراسر جهان مبارک باد!»، «بریده باد داستان اشغالگران!»، «هشتم مارچ، روز زنان زحمتکش را گرامی می داریم!»، «سوم حوت، روز رستخیز توده ها علیه اشغالگران گرامی باد!»، «فقط با اتکاء به بازوی توده ها می توان پوزۀ اشغالگران را به خاک مالید!»، «اشغالگران امریکایی؛ جانوران وحشی اند، علیه آنان به پاخیزید!» (دری و پشتو)، «از اشغالگران روسی تا اشغالگران امریکایی؛ سه دهه جنایت و خیانت» (اعلامیۀ مشترک با ساما (ادامه دهندگان))، «لویۀ جرگه عنعنوی، نمادی از مادر فروشی خاینان»، «غار تگران، مردم را با بحران گرسنگی مواجه ساخته اند، علیه آنان بپاخیزیم!»، «با شعار مرگ بر امپریالیزم، هفتم اکتوبر» را تقبیح نماییم! (اعلامیۀ مشترک با ساما (ادامه دهندگان))، «در لیبیا، استعمار خونینتر از استبداد عمل می کند»، «اوباما، ماسکی بر چهرۀ خونریز امپریالیزم امریکا»، «اول می بر کارگران جهان مبارک باد!»، «با تحریم انتخابات، چپ منحرف را بی نقاب سازیم»، «سالروز تأسیس رود خروشان سازمان انقلابی افغانستان را گرامی می داریم»، «خون خلق زحمتکشان یکاولنگ را گرامی می داریم»، «خون سیدال سخندان، مشعل راه ماست»، «د بنوونکو توپانی اعتصاب، د لاس پوڅو ستراتیژیک تعهد ولېزواه»، «مرگ بر رژیم سفاک ولایت فقیه»، «ادامه دهندگان گامی به جلو»، «با درفش سرخ پرولتری به پیشواز روز جهانی کارگر به پیش»، «به انتخابات زیر اشغال فقط «نه» بگوییم»، «در برابر اشغالگران (امریکایی ناتوی)، دولت دست نشانده و جنگ ارتجاعی طالبان بایستیم!» (اعلامیۀ مشترک با ساما (ادامه دهندگان))، «هوادران رزمندۀ ما در مبارزه علیه استعمارگران و دشمنان توده ها ما را نیرو می بخشند»، «مبارزه برای استقلال، وظیفۀ مبرم چپ انقلابی است»، «رفیق پاغز آرام بخواب، راهت ادامه دارد!»، «زنی که جاودانه شد!»، «مینا، راهت مشعل فروزان

مبارزه خلق است»، «پیام سازمان انقلابی به مناسبت درگذشت رفیق حفیظ»، «رفیق فیض احمد، رهبر سترگ جنبش چپ» (دری و پشتو)، «پیام کنگره مؤسس سازمان انقلابی افغانستان» (دری و پشتو)، «یاد رفیق احمد، رهبر کبیر جنبش انقلابی کشور ما گرامی باد!» (پشتو و دری)، «یاد و خاطره شهدای راه رهایی زحمتکشان افغانستان را گرامی می داریم» و «ملگری مجید، د افغانستان د زیارکښانو انقلابي لارښود».

برخی از این اعلامیه ها در «رنجر» ارگان سیاسی حزب رنجبران ایران و «توفان» ارگان سیاسی حزب کار ایران توفان و سایت های مختلف به نشر رسیده است، که نمایانگر موضعگیری درست و انقلابی سازمان ما می باشد.

۲. کار تشکیلاتی: سازمان انقلابی افغانستان معتقد است که فقط با راه اندازی جنگ خلق می توان کشور را از چنگال خونین امپریالیست ها رها ساخت و بر هر نوع ستم و تعدی غلبه کرد. لذا سازمان ما تا راه اندازی چنین جنگی که منوط به فراهم شدن شرایط ذهنی و عینی می باشد، باید آمادگی های لازم را بگیرد. نقش تشکیلات منضبط، انقلابی، پیگیر و انقلابی در این میان از اهمیت فراوان برخوردار است. سازمان ما در چند سال گذشته تلاش نموده به کار گسترش تشکیلاتی میان انقلابیون پیشرو پردازد تا پایه های سازمان را مستحکمتر سازد.

از آنجایی که سازمان ما در میان گرگان امپریالیست مبارزه می کند و یک سازمان مخفی است، نمی توان کار تشکیلاتی سازمان را با جزئیات بیشتر بیان کرد، با وجودی که ما دستاوردها و موفقیت های خود را ایده آل نمی دانیم، اما افتخار داریم که با سرافرازی، تعهدی را که در راه رهایی خلق زحمتکش

داده ایم، از آن عقب ننشسته ایم و با کار منسجم تشکیلاتی در این راستا گام گذاشته ایم.

در بیش از چهار سال گذشته رشد کیفی سازمان در رأس کار تشکیلاتی قرار داشت. سازمان، مبارزهٔ ایدیولوژیک سالم و سازنده را حدت بیشتر بخشیده تا رفقا در این پروسه افکار خرده بورژوا مابانهٔ شان را به دور بیاندازند و به رسالت شان منحیث اعضای یک سازمان بلشویکی بیش از پیش توجه نمایند. سازمان در این مدت روابط تشکیلاتی اش را گسترش بیشتر داد و کمیته های ولایتی بیشتر را ایجاد کرد (کمیته های ولایتی سازمان نیاز به انسجام بیشتر دارند تا به شکل منظم در فعالیت های تشکیلاتی ولایتی سهم گرفته، کار سازمان را غنای بیشتر ببخشند).

با وجودی که برنامهٔ آموزشی کوتاه مدت و درازمدت تهیه شده است، اما نیاز دیده می شود که سطح تیوریک رفقا بیش از پیش بالا برده شود (بخصوص با کار منسجم در کمیته های ولایتی سازمان)، چون ما باور داریم که بدون آگاهی انقلابی و مارکسیستی ممکن نیست سازمان را در راه اصولی و انقلابی رهبری نمود و از انحرافات ایدیولوژیک و سیاسی سازمان جلوگیری کرد. از این رو با در نظر داشت تجربهٔ این مدت، کمیته مرکزی سازمان به این باور است که رفقا باید بیش از پیش در این راستا با برنامهٔ منسجم و منظم، با مطالعهٔ آثار مارکسیستی و سایر نوشته های مفید تحقیقی تلاش نمایند و جنبش بلند بردن سطح تیوریک را در تمام حوزه های تشکیلاتی و آموزشی سازمان راه اندازی نمایند.

پنهانکاری که در حال حاضر یکی از اصول اساسی تشکیلاتی سازمان ما به شمار می رود، بطور کلی خوب رعایت شده است و هیچ اشتباه جدی در زمینه رخ نداده است، با وجودی که اپورتونیست های «چپ» اینجا و آنجا مثل سابق،

دسترخوان افشاگری شان را در مورد سازمان ما هموار می کنند. سازمان با تجربه دریافته که در این زمینه نباید برخورد لیبرالیستی صورت بگیرد و استفاده از شرایط علنی با کار مخفی سازمان باید با دقت لازم بررسی و اجراء شود.

ما در «گزارش نخستین کنفرانس کنگرهٔ موسس سازمان انقلابی افغانستان» نوشتیم که «سازمان ما با اعتقاد و باور کمونیستی به برابری کامل زن و مرد و نفرت از استفادهٔ ابزاری از زن، در دو سال گذشته در کار میان زنان ناموفق بوده و با درسگیری از این ناموفقیت، قرار شد در دو سال آینده اقدامات جدی تری درین راستا صورت گیرد.» سازمان در این مدت تلاش کرد تا کار انقلابی در میان دختران و زنان را بیشتر گسترش بدهد و موفقیت هایی به دست آورد، ولی این مسئله هنوز یکی از مسائل مهم است که رفقا باید به آن توجه جدی نمایند.

ما می پذیریم که برخورد کاسبکارانه و استفادهٔ ابزاری از زنان و دختران به وسیلهٔ «چپ»های مدالگیر، اعتماد این دختران را بر تشکلات انقلابی شدیداً ضربه زده است تا جایی که از سیاست متنفر شده اند، اما این دشواری نباید سبب عدم کار تشکیلاتی و سازمانی میان زنان و دختران شود. سازمان ما وظیفه دارد که با حقانیت تشکیلاتی و سیاسی اش زنان را به کاروان مبارزه سوق دهد.

۳. کار دموکراتیک: مارکسیست ها در کنار کار سوسیالیستی کار دموکراتیک را نیز عمده دانسته، کاری که در نهایت به انقلاب پرولتری خدمت می کند. این که کار دموکراتیک چیست و چگونه به کار سوسیالیستی کمک می کند، نزد بعضی از مدعیان مارکسیزم وطنی ما وارونه به کار گرفته می شود و حتی «کار دموکراتیک» را آگاهانه نقابی برای انحراف و خیانت به مارکسیزم — لنینیزم — اندیشهٔ مائوتسه دون قرار می دهند و به تجاوز و اشغال کمک می کنند.

کار دموکراتیک ابزار سیاسی است که با گستره وسیعتری در خدمت کار ایدئولوژیک قرار می گیرد، اما در ظاهر با زبان غیر مارکسیستی و عدم کاربرد اصطلاحات و نقل قول های کمونیستی به پیش برده می شود. کمونیست ها با این کار قادرند که عقاید و نظرات خود را در میان توده های بیشتری ببرند که عموماً به گونه کار تبلیغی از آن استفاده صورت می گیرد. کار دموکراتیک با اینکه به تضاد عمده در هر دوره خدمت می کند، کمونیست ها می توانند درین گستره به شایسته ترین افرادی دست یابند و آنان را به صفوف حزب جذب نمایند. به همین منظور سازمان ما کار دموکراتیک را در خدمت کار سوسیالیستی قرار داده، تلاش دارد تا از یک طرف سیاست هایش را میان توده ها ببرد و از طرف دیگر با آنان پیوند فشرده پیدا کرده، پیشروترین آنان را به نهاد های دموکراتیک خود جذب نموده و بعد در سازمان به کار انقلابی سوق دهد.

سازمان ما در بیش از چهار سال گذشته، با استفاده از شرایط علنی و با در نظر داشت اصول پنهانکاری و با امکانات محدود، در کار دموکراتیک انقلابی استثنا بوده است، زیرا یک عده کار دموکراتیک را «دام و دانه» دانسته، اصل لنینی تلفیق کار علنی با کار مخفی را به بوته فراموشی سپرده، به جای آن در کنفرانس های ژنیو و لندن و برلین بر خوان انجوبازی، دانه چیده و عده دیگر، کار دموکراتیک را تا سطح جایزه گرفتن از امپریالیست ها، شانه به شانه خرامیدن در قصر سفید، دق الباب کردن سفارت ها، انجوبازی و... پایین آورده است. اما سازمان ما با نشرات دموکراتیک در سطوح گوناگون سیاست های مارکسیستی و موضع گیری انقلابی اش را با زبان و شعارهای دموکراتیک بیان داشته است، که با تأسف در این کار یکه و تنها بوده است.

برای سازماندهی توده ها و حرکت های آتی توده ای، سازمان پایه ای تأسیس شد که در حال حاضر در حالت جنینی قرار داشته، توسعه و گسترش آن منوط و مربوط به توسعه و گسترش کار سازمان به ساحات گوناگون زندگی مردم و توده ها و فعالیت بیشتر کادرهای محلی سازمان می شود. رفقای سازمان باید گسترش و توسعه این نهاد پایه ای را من حیث وظیفه سازمانی در نظر داشته، از هیچ نوع تلاش برای این مامول دریغ نورزند، زیرا سازمان از طریق چنین نهادهایی می تواند میان توده های نادار و فقیر که چرخ محرکه انقلاب دموکراتیک نوین را می سازند، کار نموده، با آنان پیوند فشرده پیدا کرده، بهترین کادرها را از میان آنان تشخیص نموده و سازمان را به سوی پرولتریزه شدن ببرد.

سازمان ساحة کار دموکراتیک خود را در تجلیل های مناسب، حرکت های محصلی و اکسیون های توده ای نیز گسترش داده و این امر باید بیش از پیش گسترش یابد، البته ما به هیچ صورت طرفدار راه اندازی حرکت های دموکراتیکی نیستیم که تمام شرکت کنندگان آن اعضای سازمان خود ما باشند، این کار می تواند سازمان را زیر ضربات شدید امنیتی - اگر در حال حاضر نه، در آینده - قرار دهد. در همین حال سازمان ما توجه داشته است که کار دموکراتیک و تبلیغات دموکراتیک با محتوای تشکیلاتی پیوند دیالکتیکی داشته باشد. تبلیغات بیش از حد با محتوای ضعیف تشکیلاتی، نه تنها برای کار توده ای سودمند نیست، که گاه می تواند امیدهای مردم را به یأس مبدل نماید. ما حتی الوسع تلاش کرده ایم که از ماجراجویی در کار دموکراتیک پرهیز کنیم، اگر اینجا و آنجا ماجراجویی احتمالی صورت گرفته باشد، اصول کار دموکراتیک سازمان نبوده، حتماً با انگشت گذاردن رفقا قبل از آغاز، پایان یافته تلقی شده یا از آن جمعبندی صورت گرفته است.

سازمان ما با استفاده از سایت های ضد امپریالیستی از تبلیغ سیاست هایش نیز خودداری نکرده است. رفقای ما در این مدت از طرق مختلف در این سایت ها، نظرات سازمان را به شکلی از اشکال انتقال داده که در ایجاد فکر جدید نقش خوبی داشته است، اما این کار به هیچ صورت کافی نبوده، تمام رفقای سازمان در حد توان و امکانات شان مکلف هستند از مناطق کاری شان گزارش تهیه نموده، مطلب بنویسند، عکس تهیه کنند و امپریالیست ها، دولت پوشالی، جهادی ها، طالبان و تمام دشمنان توده ها را افشاء سازند. ما در اینجا از سایت های مشخصی که در انعکاس سیاست های سازمان، در سطوح مختلف با ما همکاری و کمک کرده اند، رفیقانه سپاسگزاری می نمایم.

کار دموکراتیک مخفی سازمان نیز به شکلی از اشکال صورت گرفته است، که اثرگذاری های معینی داشته است و با در نظر داشت شرایط فعالیت و مبارزه رفقا، پس از بررسی های لازم کمیته های ولایتی و با مشوره مرکزیت سازمان باید این سلسله وقتاً فوقتاً ادامه پیدا کند.

۴. **کار فرهنگی:** سازمان ما مبارزه فرهنگی را جزئی از فعالیت هایش می داند و به آن اهمیت فراوان قائل است. با وجود امکانات محدود سازمان، در این مدت تلاش صورت گرفته است که کارهای فرهنگی (به سطح سوسیالیستی و دموکراتیک) به شکلی از اشکال صورت بگیرد. سازمان از طریق انتشاراتش، تا حال هشت نوشته را بازتایپ و تکثیر کرده و ۱۹ نوشته را ترجمه نموده است، که در جنبش چپ ما بی سابقه است. در همین حال سازمان مجموعه های شعری و داستان هایی از جنایات دشمنان توده ها را به چاپ رسانده است. چاپ پوسترها و تهیه فیلم های مستند نیز از جمله کارهای فرهنگی سازمان به شمار می روند.

اما اینها کافی نیست. سازمان ما باید کار فرهنگی را در جبهه های گوناگون وسعت ببخشد. رفقای ما باید در زمینه موسیقی انقلابی، نقاشی، عکس، گرافیک، دکلمه، مجسمه سازی، خوشنویسی، مستند سازی، وبلاگ نویسی، وب سایت سازی، تیاتر، شعر و ادبیات، و... استعدادهای نهان اعضاء و هوادارانش را پیدا نموده، در شکوفایی آن ها تلاش نماید، زیرا ما در این جبهه به طرز وحشتناکی از دشمن عقب هستیم.

۵. هواداران: سازمان در قسمتی از نامه ۲۵ اسد ۱۳۹۱ خود عنوانی هواداران خود نوشت: «هیچ افتخاری بالاتر از این نیست که رزمندگان زندان دیده، شکنجه شده و آنانی که اسطوره های مقاومت جنبش چپ ما هستند و از زندان های مخوف دژخیمان با سر بلند بیرون آمده اند، به حمایت از کار و مبارزه سازمانی بپردازند که هنوز چند سالی از فعالیت و مبارزه اش نمی گذرد. این حمایت نمایانگر مبارزه و پیکار اصولی سازمان انقلابی افغانستان است؛ سازمانی که به گفته رفیق توخی «در درون چنبر آتشینی که امپریالیزم جنایتکار امریکا و شرکاء در کشور ما افروخته، بی هیچ پشتوانه ای به غیر از اتکاء به مردم غیور و «دیوانه آزادی» شجاعانه می رزمند.»

دفاع از سیاست های اصولی سازمان، حمایت از کار و مبارزه ما، یاری رساندن، کمک و انعکاس فعالیت ها و سیاست های سازمان به وسیله هواداران رزمنده ما، دستاوردی است که سازمان های کمی در جنبش چپ افغانستان توانسته اند به آن نائل گردند. ما به عنوان سازمان انقلابی به این همه کار و تلاش هواداران خود اهمیت به سزایی قائل هستیم و برداشتن هر قدم شان را در راستای تقویت مبارزه ما، نه از روی سفارش های مبتذل بورژواآبانه، بلکه بر اساس ارزش های کمونیستی، نیاز مبارزه خود می دانیم.»

ما از تک تک هواداران خود، چه در داخل کشور و چه در بیرون کشور که در بخش های مختلف (مادی و معنوی) کار و مبارزه ما را همکاری کرده اند، صمیمانه و رفیقانه ابراز سپاس می نمایم. ما از رفیق توخی که کتاب خاطرات زندان خود را به سازمان ما اهداء کرده است، رفیقانه اظهار سپاس می نمایم. اهدای این خاطرات، ما را به ادامه راه جانباختگان غیور جنبش چپ، مبارزان پیشرو راه استقلال و آزادی بیش از پیش متعهد می سازد و پیمان ما را در راه انقلاب و ایدیولوژی بیش از پیش صیقل می زند. ما از همکاری مادی و معنوی رفیق بشیر نبی، رزمنده ای که سال ها در زندان پلچرخی دولت پوشالی سوسیال امپریالیزم شوروی، به جرم عشق به آزادی و مبارزه برای رهایی توده ها، بهترین دوران زندگی اش را سپری نمود و با استواری کوهگونش به دشمن خلق زحمتکش ما پوزخند زد، صمیمانه تشکر می کنیم. ما از رفیق رحیمه توخی برای اهدای کتاب خاطرات هشت سال پایوازی زندان پلچرخی به سازمان ما با این کلمات زیبا «اهدا به: سازمان انقلابی افغانستان، سازمان واقعاً انقلابی که از مردم در خون و آتش فرو برده شده شان لحظه ای هم دور نیستند، و بدون هیچ پشتوانه یی در زیر گلولی امپریالیزم جنایتکار و غارتگر امریکا و شرکایش، با درایت و دلیری کم نظیری می رزمند. به آرزوی وحدت تمام انقلابی های واقعی و شجاع کشور با این سازمان رزمنده، و به آرزوی تکامل دیالکتیکی شان به حزب واقعاً کمونیست افغانستان (م.ل.م)» رفیقانه ممنویم. ما در نامه ای عنوانی این بانوی رزمنده نوشته ایم: «این کتاب از طرف خانم مبارز و رفیق قهرمانی اهدا می گردد که پشت دروازه زندان مخوف پلچرخی هشت سال مکمل با مشت های آهنین همسر زندانی اش گام های پولادین اش را بر سنگفرش های خونین کابل کوبیده تا آهنگ آزادی را در مبارزه و انتقام، تعهد و باور بلندتر فریاد کند. اینها لحظه

لحظه زندگی خانمی است که در وحشتکده «حزب دموکراتیک خلق» و خادیس‌های جلاد، ستمگری و نفرت و مبارزه و عشق را بیان می‌کند و به ما حماسه مقاومت می‌آموزاند... این کتاب در حالی به سازمان انقلابی افغانستان اهدا می‌شود، که زنان کشور ما در آتش ستم‌های گوناگون امپریالیست‌ها می‌سوزند و قربانی می‌دهند، اما ده‌ها زن سرکاری دیگر بر آستان قصر سفید جورج بوش و اوباما، خون آنان را به بوتل کشیده، جایزه‌های شان را با آن رنگین می‌سازند. ما اهدای این کتاب را در چنین وضعیتی، افتخار سازمان خود دانسته، آن را «حماسه مقاومت» بیرون از زندان خوانده، به وجود چنین مبارزی در میان زنان رزمنده کشور خود افتخار می‌کنیم و بدون شک هواداری و سمپاتی این بانوی رزمنده از کار و پیکار ما، مایه غرور انقلابی ماست!»

در همین حال از رفیق سوما کاویانی به خاطر توزیع کتاب «تاریخ، نبرد طبقاتی» در اروپا و در دسترس قرار دادن آن به رفقای ایرانی بخصوص رفیق اشرف دهقانی، صمیمانه تشکریم. ما نمی‌توانیم از همکاری‌های بی دریغ رفیق نسرین معروفی، مبارز عزیز خلیل الله معروفی، رزمنده عزیز داکتر میر عبدالرحیم عزیز و رفیق ارجمند سید حسین موسوی در اینجا یادآوری نکنیم.

با در نظر داشت اهمیت کار هواداران، سازمان ما وظیفه دارد تا دایره هوادارانش را وسعت بیشتر بخشیده، به کار و کمک‌های تک‌تک آنان احترام گذاشته؛ از انرژی، وقت، استعداد، فرصت و قلم‌شان در راستای رهایی خلق استفاده اعظمی نماید. رفقای ما وظیفه دارند در محلات کاری شان به این امر توجه خاص نموده و از سیاست فرسوده «اپورتونیست‌های منحرف» مبنی بر تخریب آنانی که - با ما یک قدم بر می‌دارند و دومی را برداشته نمی‌توانند - جداً پرهیز کنند.

۶. **ارتباطات:** ما به حیث جزئی از جنبش چپ افغانستان و جنبش کمونیستی جهان، نیاز به ارتباطات نزدیک و رفیقانه با افراد و سایر گروه ها، سازمان ها و احزاب چپ و کمونیستی داریم. با در نظر داشت همین سیاست، سازمان ما تلاش کرده است تا روابطش را در سطوح مختلف با جریانات گوناگون حفظ کند. در این میان ما با رفقای «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما – ادامه دهندگان) در روابط بسیار نزدیک قرار داریم که تا حال چندین نشست مشترک و اعلامیه های مشترک محصول آن است. ما «سازمان مارکسیست – لنینیست افغانستان» را از لحاظ فکری به خود بسیار نزدیک می دانیم. در همین حال با رفقای حزب کار ایران (توفان) و حزب رنجبران ایران روابط رفیقانه داریم که این دو حزب، تا حال چندین اعلامیه سازمان را در نشرات شان به چاپ رسانده اند.

اما این کافی نیست، ما باید اسناد تیوریک و سیاسی خود را به زبان های خارجی ترجمه کنیم تا بتوانیم روابط خود را با کمونیست های انقلابی جهان بیش از پیش گسترش دهیم. سازمان ما ضمن این که بر بازوان ستر توده ها، بر کار و پیکار اعضاء و حمایت هواداران خود باور دارد، اما حمایت کمونیستها در سراسر جهان از کار و مبارزه ما، برای پیشبرد مبارزه ما اهمیت فراوان دارد.

۷. **کار مالی:** سازمان انقلابی افغانستان با افتخار اعلام می دارد که در این مدت رسم بلشویکی کار مالی را رعایت نموده و گردن فراز رفقای سازمان را به پای هیچ دونر اشغالگر خم نکرده است. رفقای سازمان علاوه بر تأمین زندگی روزانه، با پرداخت حق العضویت و اعانه به تمام خواست های مصرفی سازمان پاسخ مثبت داده اند.

سازمان ما در جزوه «مسئله مالی؛ بحث مهم ایدیولوژیک» نوشته است: «سازمان انقلابی افغانستان پرداخت حق العضویت را یکی از معیارهای مهم و اساسی

عضویت در سازمان دانسته، کسی که قسمتی از وجوه شخصی اش (حق العضویت) را برای پیشبرد کار سازمانی که از آن طریق به اهداف ایدیولوژیکش می رسد، اختصاص ندهد، هر چند در زمینه های دیگر فعال باشد، نمی تواند به عنوان عضو جدی برای سازمان مطرح گردد.

معنای حق العضویت جز از خودگذری مادی از سوی اعضای یک سازمان انقلابی در راه آرمان های انقلابی، چیز دیگری نیست. این از خودگذری زمانی معنای واقعی پیدا می کند که عضو سازمان، پول حق العضویت را از زحمتکشی خود و از دل و جان به سازمانش ببخشد.»

در قسمت دیگر این نوشته آمده است: «... به این خاطر سازمان های بلشویکی پرداخت حق العضویت را یکی از معیارهای انقلابی و غیر انقلابی شان قرار می دهند. وقتی عضوی از تشکیلات می بیند که سازمانش از یک طرف پولی ندارد و از سوی دیگر باید مصارفی جهت تقویت سازمان صورت گیرد و با آنهم حق العضویتش را نپردازد، باید دو مفهوم را در ذهن تداعی نماید: یا باید با چشمک به خیانت و خودفروشی انتظار پول گرفتن از امپریالیست ها را داشته باشد و یا بر پیشبرد کار سازمان خط بطلان بکشد. به اینصورت می بینیم که پرداخت و نپرداخت حق العضویت گاه چنان سرنوشت ساز می گردد که خط انقلاب و ضد انقلاب را پیش پای یک سازمان و یا یک فرد انقلابی، سرخ ترسیم می نماید.»

با در نظر داشت اهمیت حق العضویت ها برای تقویۀ بنیه مالی سازمان، رفقا باید این مسئله را با توضیح بیشتر و دایمی در حوزه های آموزشی مورد بحث قرار داده و توجه بیشتر رفقا را در زمینه جلب نمایند. زیرا سازمان ما جز حق العضویت، اعانه های رفیقانه و کمک هواداران خود، هیچ منبع دیگری

برای تمویل ندارد، در حالی که کارهای بسیار مهم نشراتی، دیدارها، کمک به خانواده رفقا و... را پیش رو دارد.

- جزئیات حق العضویت ها، اعانه ها، کمک های هواداران، فروش کتب، سایر عواید از کار رفقا، مصارف و... به طور شفاهی به شرکت کنندگان کنگره ارائه گردید. ارائه گزارش مسایل مالی سازمان نشان داد که وقتی یک سازمان انقلابی، مسایل مالی را با شفافیت تمام با رفقای خود شریک می سازد و حساب هر پولی را به آنان گزارش می دهد که سازمان به مصرف رسانده یا به دست آورده است، این مسئله روحیه اعتماد را تقویت نموده و باور تمام اعضا را بر سازمان بیشتر می سازد. -

امپریالیست ها، بیش از پیش به سلاخی خلق های جهان مصروف اند

بشریت امروز در دوزخی از طبقات جان می کند. طبقات حاکم سرمایه دار و ملاک نسبت به هر زمانی بیشتر به سلاخی کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی در سراسر جهان مصروف اند. انباشت سرمایه در چنگال عده معدود ستمگر از هر زمانی بیشتر متمرکز شده و تیورین های بورژوازی با خدعه و نیرنگ، استثمار توسط سرمایه داری را قله پیشرفت جامعه انسانی، جاودان بودن این نظام و ختم تاریخ انسانی می نامند.

با این همه در شرایط کنونی تضاد میان کار و سرمایه با «شکست کمونیزم» و عقبگرد کشورهای سوسیالیستی (شوروی و چین) به سرمایه داری، تطمیع پرولتاریای کشورهای سرمایه داری با استثمار وحشیانه خلق های دنیای نارسیده به سرمایه داری، از شدت و حدت لازم برخوردار نبوده و هیچ کشور سرمایه داری با حزب نیرومند پرولتری که در آستانه انقلاب سوسیالیستی قرار داشته باشد، وجود ندارد. امپریالیزم خونخوار امریکا با برتری کامل تولید، تجارت، درآمد ناخالص ملی، پیشرفت و فروش تسلیحات، پایگاه های نظامی، نفوذ در بانک های جهانی و مؤسسات بین المللی پولی و مالی بر بخش گسترده ای از آب و خاک جهان تسلط داشته، امپریالیست های دیگر در تابعیت از آن چون پایی گک های سیاسی تضاد میان اردوگاه امپریالیستی را موقتاً کاهش داده اند؛ پیروی بیشتر اشغالگران امپریالیست از امپریالیزم امریکا شاخص اصلی و مهم این دوران می باشد. اما تضاد میان خلق ها و امپریالیست ها به نحوی در برابر وحشیگری های امپریالیست ها و نوکران قلاده بند آنها در پنج قاره با نبردهای مسلحانه ملی، ناسیونالیستی، دینی و انقلابی شعله کشیده، تف داغ آنها

به نحوی کره زمین را روز تا روز سوزنده تر می گرداند. بعد از عقبگرد شوروی و چین به سرمایه داری و فروریزی اردوگاه کبیر سوسیالیزم، دیگر منطقاً تضاد میان اردوگاه سوسیالیزم و امپریالیزم از جهان رخت بسته و سیمای دنیا با سه تضاد دیگر (تضاد میان امپریالیزم و خلق ها، تضاد میان کشورهای امپریالیستی و تضاد میان کار و سرمایه) مشخص می گردد، که در این میان هنوز تضاد میان خلق ها و امپریالیزم عمده ترین تضاد جهان می باشد.

با تمام اتحادی که میان لاشخوران امپریالیستی بر سر چابیدن دنیا وجود دارد، اما در اوضاع کنونی میان شان وحدت نسبت به تضاد برازنده تر بوده است که آن را در حمله امریکا بر افغانستان، عراق و لیبیا به روشنی تجربه کردیم. ولی چنانچه تذکر رفت، وحدت میان امپریالیست ها نسبی و تضاد میان شان مطلق است، پس این ماه غسل وحدت امپریالیستی گذرا بوده و دیری نخواهد پایید که چون گرگان درنده یکی به جان دیگری بیافتند. همین اکنون می توان رقابت امپریالیستی آنها را با تاسیس سازمان های جدید، پایگاه سازی و مداخله و اشغال در آسیا، افریقا و امریکای لاتین به وضوح دید.

امپریالیست های روسیه و چین با تشکیل پیمان شانگهای (که سطح مبادله تجاری کشورهای عضو آن از زمان تأسیس آن پنج برابر شده است) و با تأسیس سازمان جدیدی بنام بریکس با عضویت کشورهای برازیل، روسیه، چین، هند و افریقای جنوبی در صدد نقش بیشتر در دو سازمان امپریالیستی (بانک جهانی و صندوق بین المللی پول) بوده و خواهان چند قطبی ساختن جغرافیای سیاسی و اقتصادی جهان می باشند. کشورهای عضو بریکس نزدیک به نیمی از نفوس جهان و ۴۵ درصد ذخایر ارزی جهان را در اختیار دارند، که در این میان سطح ذخایر ارزی چین به ۷۳۶ میلیارد دالر و از روسیه نزدیک به ۱۳۰ میلیارد دالر می رسد. در همین

حال اتحادیه اروپا با متشکلاتر شدن بیشتر و قدرت هایی در حال عروجی چون آلمان، هند و برازیل که خواهان عضویت دایمی شورای امنیت اند، به گونه ای خونخواران امریکایی را در دراز مدت با چالش و جنگ روبرو می سازند.

قاره افریقا، خاور میانه، آسیای جنوب شرقی و آسیای مرکزی از جمله مناطقی اند که به گرهگاه تضادهای امپریالیستی مبدل شده است. روسیه این کشور امپریالیستی که پس از فروپاشی جمهوریت های سوسیال امپریالیزم شوروی، زمینه نفوذ ایالات متحده را در منطقه فراهم ساخت، اینک به خاطر صیانت منافع امپریالیستی اش، قطعات خود را در قفقاز از نظر فنی تقویت نموده و دستگاه راکت های دوربرد را بر دریای خزر نصب و در حالت آماده باش قرار داده است؛ کشتی های راکت اندازش در دریای خزر در سواحل داغستان لنگر انداخته و تنها پایگاه نظامی اش در قفقاز جنوبی که در ارمنستان واقع شده، برای مداخله نظامی در حالت آماده باش قرار دارد. در همین حال روسیه در بهار سال گذشته با تشدید تنش های نظامی در سوریه، کشتی طیاره بر خود را به بندر طرطوس در سوریه اعزام کرد، که خود زهرچشم نشان دادن به مداخله امریکا و هم پیمانانش در امور سوریه بود.

دریای خزر، منطقه ای است که توجه آزمندان و طماعگران امپریالیست امریکایی را به خود جلب کرده است. ریچارد دیک چیني معاون ریاست جمهوری امریکا در سال ۱۹۸۸ اعلام کرد: «تا جایی که من اطلاع دارم، دورانی را به یاد نمی آورم که از دیدگاه استراتژیک منطقه ای مثل دریای خزر با این شتاب چنین اهمیت مهمی پیدا کرده باشد.» همین اهمیت پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده امریکا را ترغیب نمود تا از طریق سرمایه گذاری و امضای

قراردادهای اقتصادی در شماری از جمهوریت های سابق اتحاد شوروی، زمینه حضور نظامی و سیاسی خود را فراهم سازد.

منطقه یورو ایشیا (آسیای اروپایی) به خاطر موقعیت جیوپولیتیکش که در آن آذربایجان، گرجستان و ارمنستان به مثابه پلی که آسیای میانه را که از نظر منابع غنی و دست ناخورده باقی مانده است، از طریق دریای خزر با اروپا و دریای سیاه وصل می کند که با در نظرداشت اشغال افغانستان توسط امپریالیست های امریکایی و سروصدهایی مبنی بر حمله امریکا و اسرائیل بر ایران از جایگاه ویژه ای برای تأمین منافع امپریالیست ها، چه روسی و چه امریکایی برخوردار است و بیجا نیست که جنرال لیونید ایواشوف رئیس اکادمی مسایل جغرافیای سیاسی روسیه راه اندازی جنگ علیه ایران به وسیله اسرائیل و امریکا را جنگ علیه روسیه بخواند و نگرانی اش را مبنی بر اینکه شعله های جنگ به مرزهای روسیه خواهد رسید و قفقاز شمالی را بی ثبات و وضعیت روسیه را در منطقه دریای خزر تضعیف خواهد کرد، ابراز نماید.

روسیه به شدت از وضعیت آذربایجان نگران است، زیرا این کشور از سال های ۱۹۹۰ یکی از متحدان نظامی و اقتصادی امریکا در قفقاز جنوبی به حساب می رود، چندین پایگاه نظامی امریکا در این کشور موجود می باشد، در ماه فبروری ۲۰۱۲ با اسرائیل قرارداد نظامی معادل یک میلیارد و شش صد میلیون دالر امریکایی منعقد کرده است، هم مرز روسیه، ایران، ارمنستان و دریای خزر می باشد و ممکن با راه اندازی جنگ علیه ایران در کنار اسرائیل و امریکا قرار بگیرد، که این نگرانی به لطمه خوردن منافع روسیه در آسیای مرکزی و خاور میانه بر می گردد.

نفوذ هرچه بیشتر امریکا در آسیای مرکزی و خاور میانه باعث تضعیف نفوذ روسیه و چین می شود و از این رو این دو کشور با وجودی که در موارد خاصی با هم تضاد دارند، در مقابله با امریکا در اتحاد استراتژیک قرار دارند که تبارز آن را در عضویت هر دو کشور در دو سازمان (پیمان شانگهای و بریکس) دیده می توانیم.

در همین حال هند و چین دو کشوری که از لحاظ اقتصادی در حال عروج هستند، ضمن همگرایی ها (مبادلات تجاری میان این دو کشور در ۲۰۱۰ به سطح ۶۱.۷ میلیارد دالر رسید، در حالی که در سال ۲۰۰۰ ارزش آن ۳ میلیارد دالر بود؛ عضویت هر دو کشور در سازمان بریکس به خاطر دفاع از کشورهایی در حال رشد، پافشاری بر عضویت دایمی برازیل و هند در شورای امنیت سازمان ملل متحد و...) اختلافات بسیار جدی را نیز در سیاست های شان حمل می کند.

تحت کنترل درآوردن منابع وسیع زیر دریایی آسیای جنوب شرقی به وسیله چین، گسترش حضور دریایی چین در منطقه با ساختن پایگاه دریایی در بندر سانیا و هاینان، دوستی با پاکستان، عدم شناسایی خط مک ماهون توسط چین، منطقه متنازعۀ آرونچال پردیش میان هند و چین، پروژه احداث بندر گوادر توسط چین، ساختن سدی بر رودخانه برهماپوترا توسط چینی ها، نصب موشک بر قله های تبت و... از اختلافات کلیدی میان دو کشور است که این اختلافات سبب شده تا بودجه های نظامی هر دو سالانه افزایش یابد و هند و ویتنام پیوسته به امریکا نزدیکتر شوند. بودجه نظامی چین از سی سال پیش به طور متوسط سالانه ۱۰ درصد رشد داشته و در سال ۲۰۱۱ به مبلغ ۹۱ میلیارد دالر رسید. هند نیز بودجه نظامی اش را هر سال یک سوم سال پیش افزایش داده و سطح آن را در سال ۲۰۰۹-۲۰۱۰ به ۳۲ میلیارد دالر رساند.

در حالی که چین و هند ضمن همگرایی در منطقه، بر رودخانه ها و مناطق دریایی مصروف جدل و تنش هستند، امپریالیزم امریکا به حیث قلدر جهانی در حال عملی ساختن استراتژی آسیایی خود می باشد. بر اساس این استراتژی جدید قرار است تعداد نفرات ارتش در برخی از مناطق اشغالی کاسته شود و به عملیات استعماری کنونی در افغانستان و پاکستان نقطه پایان گذاشته شود (از همین رو روند انتقال مسوولیت و مصالحه با فاشیست های طالبی و جلادان حزب اسلامی از طرف این خونخوار جهانی روی دست گرفته شده است) و در عوض بیشترین توجه بر اقیانوس آرام متمرکز گردد.

استراتژی جدید امریکا ضمن توجه جدی به قاره افریقا، خاور میانه و آسیای مرکزی؛ آسیا و اقیانوس آرام را در محراق قرار داده که از طریق راه اندازی جنگ های سایبری، عملیات های ویژه و کنترل آبراه ها و دریاها عملی خواهد شد. خصلت امپریالیستی امریکا ایجاب می نماید تا منحصراً قدر قدرت جهانی و امپراتوری خونریز، آقایی و باداری خود را بر آب، خشکه و فضای کره زمین حفظ نماید که در این میان نقاط حساس و مهم، چه از رهگذر منابع سرشار زیرزمینی، چه از لحاظ جغرافیای سیاسی و چه هم از لحاظ بازارهای وسیع و ارزان نیروی کار و فرصت های سرمایه گذاری در اولویت قرار دارد. این اربابی و حفظ آن میسر نیست، مگر به قول لنین از طریق جنگ، زیرا «در رژیم سرمایه داری برای اینکه توازن از دست رفته گاه گاه مجدداً برقرار شود، وسیله دیگری جز بحران در صنعت و جنگ در سیاست وجود ندارد.»

اکنون که امریکا با رقیبانی در حال عروج عمدتاً چین و روسیه روبروست و مناطق ساحلی آسیا که از خلیج فارس، اقیانوس هند و دریای چین تا شمال غربی اقیانوس آرام امتداد می یابد، از نقطه های کلیدی برای تفوق جهانی به شمار می رود؛ هم

ایالات متحده و هم رقابیش تلاش دارند تا سلطه شان را در آب و هوا و زمین این مناطق از طرق ممکنه حفظ نمایند.

با در نظر داشت این اهمیت، بارک اوباما در پنتاگون استراتژی جدید دفاعی امریکا را اعلام کرد و هیلری کلنتن وزیر خارجه دولت او در نوشته ای زیر عنوان «اهمیت آسیا برای امریکا» که در ماه اکتوبر ۲۰۱۱ در نشریه فارن پالیسی منتشر شد، به شش هدف مهم امریکا: استحکام اتحاد سیاسی، روابط عمیق با کشورهای رو به رشد، رابطه با سازمان های محلی، توسعه سرمایه گذاری و تجارت، توسعه حضور ارتش امریکا و توسعه دموکراسی و حقوق بشر در آسیا اشاره می کند.

هیلری کلنتن سیاست خارجی کشورش را با این اظهارات توضیح می کند که در ده سال گذشته امریکا در افغانستان و عراق منابع فراوانش را به کار انداخته ولی ایجاب می نماید تا در ده سال آینده در این مورد که در کجا وقت و انرژی خود را به کار ببندیم و چگونه بر توسعه سرمایه گذاری، دیپلوماسی، اقتصاد و مسائل استراتژیک تمرکز نماییم، باید به طور جدی کار کنیم. خانم کلنتن بر پافشاری امریکا در بیرون مرزهایش تأکید می کند و اهمیت این حضور را بطور مستقیم با اقتصاد داخلی و مسائل امنیتی امریکا ربط می دهد و با تأکید بیشتر حضور امریکا در بیرون از مرزهایش آن را تأمین منافع ملی کشورش می داند، زیرا باور دارد که در وضعیت کنونی آسیا دارای بازارهای وسیع، آبراه ها و فرصت های سرمایه گذاری است که به امریکا فرصت می دهد تا از آن به سود خود کار بگیرد.

به باور وزیر خارجه امریکا، آن چنان که آسیا برای امریکا مهم و حیاتی است، حضور امریکا در آسیا هم ضروری است. در حال حاضر امریکا یگانه قدرتی

است که در منطقه دارای شبکه قوی از متحدان خود می باشد. اما این وزیر امپریالیست وقتی از منافع آسیا صحبت می کند تنها به ۳۵۰ هزار محصل آسیایی اشاره می کند که در امریکا مصروف تحصیل هستند، ولی روند اقتصادی کنونی نشان می دهد که امپریالیزم امریکا چگونه این منطقه را در جنگالهای خونین اش می فشرد: امریکا تا حال پنجاه میلیارد دالر در چین سرمایه گذاری نموده، هند و اندونیزیا «دموکراسی»هایی به شمار می روند که برای اقتصاد امریکا سودمند هستند؛ امریکا سال گذشته به ارزش ۳۲۰ میلیارد دالر کالاهایش را به منطقه پاسفیک صادر کرد که از این طریق ۸۵۰ هزار شغل جدید در امریکا ایجاد گردید. طبق سیاست اقتصادی اوباما قرار است سطح این صادرات تا سال ۲۰۱۵ دو برابر افزایش یابد؛ سرمایه گذاران و تاجران امریکایی در بازارهای متحرک آسیا فرصت های سرمایه گذاری را با اهمیت تلقی کرده در صدد سرمایه گذاری های بیشتر هستند؛ قرار است کوریای جنوبی تا پنج سال آینده تعرفه بر کالاهای مصرفی صادراتی امریکا را ۹۵ درصد کاهش دهد که این کاهش سبب ایجاد ۷۰ هزار شغل جدید در امریکا خواهد شد.

به خاطر صیانت منافع درازمدت، امریکا در جاپان و کوریای جنوبی ۵۰ هزار سرباز مستقر ساخته است. بیجا نیست که خانم کلتن با گستاخی و چشمپارگی یک امپریالیست وقیحانه فریاد می زند: «با در نظرداشت این منافع، ما نه باید عقب نشینی کنیم و بایست به پیش برویم و فرصت هایی را که قرن بیست و یک در آسیا در اختیار ما قرار داده، از آن به سود امریکا استفاده کنیم».

به تعقیب فریادهای وزیر امور خارجه، ویلیام جی. برنز معاون وزیر خارجه ایالات متحده امریکا در نوامبر ۲۰۱۱ در سخنرانی ای در واشنگتن گفت: «در طول دهه های آینده، اقیانوس آرام پر تحرک ترین و مهمترین بخش دنیا برای منافع

امریکا خواهد بود. این منطقه هم اکنون در برگیرنده بیش از نیمی از جمعیت دنیا، متحدان کلیدی، قدرت های سربرآورنده و برخی از بازارهای اقتصادی عمده است...» «برای پاسخگویی به دگرگونی های ژرف در حال رخ دادن در آسیا، ما باید یک معماری دیپلماتیک، اقتصادی و امنیتی را توسعه دهیم که در خور منش و رفتار مان باشد...» «سر برآوردن چین فقط شکل گیری شهرها و اقتصادهای آسیایی را دگرگون نکرده، نقشه سوق الجیشی را هم از نو ترسیم کرده است. فقط به عنوان یک نمونه، هم اکنون نیمی از محموله های کالا از دریای جنوبی می گذرد.»

برای اینکه امریکا بتواند نقشه سوق الجیشی جدید خود را عملی سازد و از رشد لگام گسیخته چین در منطقه و سایر مناطق جهان جلوگیری کند، تمام تلاش خود را برای پیاده کردن استراتژی اقیانوس آرام روی دست گرفته است و به همین منظور روابط دیپلماتیک خود را با کشورهای اندونزی، فیلیپین و ویتنام تقویت کرده و در عین زمان روابط رسمی با برما کشوری که چین در آن از همه بیشتر نفوذ دارد، برقرار کرده است و با هند استراتژی همکاری هستوی به امضاء رسانده است. بر اساس اظهارات لیون پانیتا وزیر دفاع امریکا در دوم جون ۲۰۱۲ در سنگاپور، امریکا قصد دارد بخش عمده کشتی های جنگی خود را تا سال ۲۰۲۰ به منطقه آسیا و اقیانوس آرام منتقل کند و در همین حال شش کشتی طیاره بر را نیز در این منطقه مستقر سازد. وزیر دفاع امریکا که در سیمینار سالانه رهبران ۳۰ کشور حوزه آسیا و اقیانوسیه صحبت می کرد گفت که هم اکنون ۵۰ درصد کشتی های جنگی امریکا در منطقه آسیا و اقیانوس آرام مستقر هستند و این میزان قرار است تا سال ۲۰۲۰ به ۶۰ درصد برسد. وی همچنان افزود که از تعداد ۱۱ کشتی جنگی ایالات متحده، شش کشتی همواره در منطقه یاد شده حضور

خواهند داشت. تمام این اقدامات نظامی و حرکت های دیپلماتیک و اقتصادی برای جلوگیری از تحت نفوذ درآوردن آبراه ها، دریاها و بازارهای آسیای جنوب شرقی توسط چین می باشد.

در مقابل، چین نیز تلاش نموده است که در ده سال گذشته رشد بلند اقتصادی را تجربه کند و بر توسعه نظامی و گسترش روابط دیپلماتیک خود بیشتر سرمایه گذاری نماید. در ده سال گذشته تولید ناخالص داخلی چین نزدیک به ده بار سریع تر از امریکا افزایش یافته، سطح آن از ۱۱۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۵۸۸۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ رسید. در همین سال ها تولید ناخالص داخلی امریکا از ۱۰۰۰۰ میلیارد دلار به ۱۴۶۰۰ میلیارد دلار افزایش یافته است. به همین سان چین در بخش نظامی در حال مجهز ساختن خود با وسایل و ابزارهای مدرن نظامی است که نشاندهنده تولید یک ابرقدرت می باشد. بودجه دفاعی این کشور در سال ۲۰۱۱ میلادی به ۹۱.۷ میلیارد دلار (۸۰ درصد بیش از جاپان و ۲۰۰ درصد بیش از هند) رسید که در صورت کاهش ۴۵۰ میلیارد دلار از بودجه دفاعی امریکا در ده سال آینده، فاصله آن با ایالات متحده امریکا بیشتر کاهش خواهد یافت. چین که اکنون دومین کشور از لحاظ هزینه های نظامی جهان به شمار می رود، خود را با بمب افکن هایی مجهز ساخته که دارای سیستم جاسوسی و قوماندۀ هوایی آواکس می باشد. در عین زمان این کشور سوخت رسان هایی در حال پرواز و کشتی های طیاره بر عملیاتی نیز دارد. در کنار این تجهیزات، چین تلاش می کند که بر راکت های «قاتل طیاره بر» - کشتی های طیاره بر امریکا را میتواند در دریا هدف قرار نابد کند - و بر زیردریایی ها و جت های ضد رادار سرمایه گذاری های هنگفت نماید.

تمام این سرمایه گذاری ها برای تفوق امپریالیستی صورت می گیرد. چنانچه تذکر رفت استراتژی جدید دفاعی امریکا، آسیا را در اولویت امریکا قرار داده و بازسازی نیروهای نظامی امریکا که «برتری نظامی امریکا را حفظ کند و ضامن رهبری جهانی باشند» محور اساسی این استراتژی را می سازد. در ضمن تقویت شبکه ای از متحدان اطراف چین از بخش های مهم این استراتژی به شمار می رود. امریکا در این استراتژی بیان نموده که «ما متحدان فعلی خود را که پایه حیاتی امنیت آسیا - اقیانوسیه هستند تقویت می کنیم. هم چنین شبکه همکاری خود با شرکای جدید را به تمام منطقه آسیا - اقیانوسیه گسترش می دهیم.» بیجا نیست که روزنامه حزب کمونیست چین در واکنش به اعلام این استراتژی جدید از دولت آن کشور خواست که به مقابله با اقدامات امریکا پردازد و با تقویت توان حمله دوبرد خود اثر بازدارندگی امریکا را تقویه نماید.

درباها و آبراه ها و بازارهای آسیا، عطش امپریالیزم فرانسه را نیز برانگیخته است. فرانسه که با حضور اقتصادی و سیاسی امریکا و چین شاهد از دست دادن منافعش در افریقا می باشد، تلاش دارد تا از این رقابت عقب نماند و استراتژی کلی اش را در منطقه اقیانوس آرام به خاطر مقابله با عروج چین با امریکا قسماً هماهنگ سازد. نیکولا سرکوزی رئیس جمهور پیشین فرانسه به تاریخ ۱۵ جولای ۲۰۱۰ قراردادی را با امارات متحده عربی به امضاء رساند که بر بنیاد آن فرانسه پس از پنجاه سال پایگاه جدید و دائمی اش را در بیرون مرزهایش در ابوظبی در نزدیکی تنگه هرمز خلیج فارس، جایی که نزدیک به ۴۰ درصد نفت جهان از آن عبور می کند، ایجاد می کند. وظیفه این پایگاه پشتیبانی از نیروی دریایی ملی فرانسه خوانده شده که در حال حاضر در خلیج فارس و اقیانوس هند در حال انجام وظیفه می باشد.

در همین حال امریکا، قاره سیاه افریقا را برای موجودیت منابع غنی اش فراموش نکرده و غارت این قاره در رأس استراتژی غارتگرانه این کشور قرار دارد. والتر کانشتاينز معاون وزير امور خارجه امریکا در امور افریقا در زمان ریاست جمهوری جورج بوش دوم اعلام کرده بود که منابع غنی نفت افریقا «به صورت یکی از منافع ملی استراتژیک ایالات متحده درآمده است.» و ادرویس سناتور جمهوريخواه ایالت کالیفرنیا به این باور بود که «برای تأمین امنیت ملی پس از ۱۱ سپتمبر، نفت افریقا را باید یک اولویت به شمار آورد.»

قاره افریقا در کنار منابع غنی نفت، ذخایر سرشار زیرزمینی دیگر نیز دارد که برای آز و حرص امپراتوری خونریز امریکا، اشتها آور به شمار می رود. نفت این قاره دارای کیفیت عالی است که مقدار کم گوگرد دارد و کنفرانس تجاری (Cnuced) و توسعه سازمان ملل متحد در جریان سال های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ مجموع منابع نفتی این قاره را ۸۰ میلیارد بیرل برآورد کرده است که هشت درصد کل منابع نفت خام جهان را تشکیل می دهد. تولید نفت افریقا در ده سال گذشته ۳۶ درصد افزایش داشته است، در حالی که تولید سایر قاره ها در ده سال گذشته، ۱۶ درصد افزایش را نشان می دهد. در حال حاضر افریقا به اندازه مجموع سه کشور (ایران، ونزوئلا و مکزیک) نفت تولید می کند که مقدار تولیدش در روز به بیش از چهار میلیون بیرل می رسد. شورای اطلاعات ملی امریکا پیش بینی می کند که امریکا تا سال ۲۰۱۵ واردات نفت خود را از منطقه صحرای افریقا از ۱۶ درصد کنونی به ۲۵ درصد خواهد رساند.

سودان، انگولا، گینه استوایی («کویت افریقا» که در سال ۲۰۰۱ تولید ناخالص ملی اش ۷۰ درصد افزایش داشت و ذخایر نفتی اش تا دو میلیارد بیرل برآورد شده است)، لیبروویل (گابون)، نایجریا و... از جمله کشورهای عمده تولیدکننده

نفت افریقا می باشند. سودان که سه تا چهار سال پیش صدور نفت را آغاز کرده است هم اکنون روزانه ۱۸۶۰۰۰ بیرل نفت استخراج می کند؛ نایجریا نخستین صادرکننده نفت خام در افریقا تصمیم داشت تا سال ۲۰۱۰ تولید نفت روزانه را به ۴۲.۴ میلیون بیرل برساند و انگولا دومین تولیدکننده بزرگ این قاره که شرکت امریکایی شورون بر ۷۵ درصد تولید نفت آن نظارت می کند، نیز تصمیم به افزایش دو برابر تولید نفت آن داشت که باید تا سال ۲۰۱۰ به ۲۸.۳ میلیون بیرل می رسید.

واشنگتن در عین زمان نیازمند مواد اولیه افریقا نیز است. قاره افریقا در کنار این که منابع سرشار نفتی دارد، دارنده ذخایر فراوان مواد اولیه نیز می باشد. منگنز (تولیدات فولاد)، کوبالت و کروم که از ضروریات الیاژها هستند (از جمله در صنایع طیاره سازی)، و انادیوم، طلا، انتی موان، فلوئور، جرمینم و الماس صنعتی از جمله مواد اولیه ای است که در افریقا به وفور یافت می شود. جمهوری دموکراتیک کنگو (زئیر سابق) و زامبیا ۵۰ درصد ذخایر جهانی کوبالت را در اختیار دارند؛ ۹۸ درصد ذخایر جهانی کروم در زمبابوه و افریقای جنوبی است؛ به علاوه، این کشور ۹۰ درصد ذخایر فلزی از گروه پلاتین (پلاتین، پالادیم، رودیم، روتنیم، ایریدیم و اسمیم) را در خود جا داده است که امریکا نمی تواند در ستراتیژی افریقایی اش از این همه منابع سرشار چشم پوشی نماید. از این رو با چیدن مقدمات دیپلماتیک و اقتصادی، در حال طرح چپاول این ثروت ها می باشد؛ ثروت هایی که به توده های افریقایی تعلق دارد، توده های فقیری که در حال حاضر در بدترین روزگار به سر می برند.

امریکا به هیچ وجه نمی تواند قاره افریقا را به رقیب در حال عروجش، چین واگذارد. چین که زمانی برای کشورهای استقلال یافته از استعمار در افریقا

کمک می کرد و برای این قاره ۱۵ هزار داکتر و ۱۵ هزار متخصص بخش زراعت ارسال می کرد و دروازه های پوهنتون های خود را به روی افریقایی ها باز مانده بود، اکنون به امپریالیستی مبدل شده است که مصروف چاپیدن و غارت منابع زیرزمینی کشورهای فقیر آسیایی (به شمول افغانستان)، امریکای لاتین و افریقا می باشد: شرکت های چینی بیش از ۲۵ درصد تولیدات نفتی انگولا را وارد می کنند، بیش از ۲۵ درصد از نفت مورد نیاز شان را از خلیج گینه و نقاط دورافتاده سودان تأمین می کنند. حجم مبادلات تجاری میان چین و افریقا در میان سال های ۱۹۹۰ میلادی ۷۰۰ درصد رشد داشت؛ از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ به ارزش بیش از ۲۰ میلیارد دلار معاهده تجاری میان چین و افریقا امضاء شده؛ ۶۴۷ موسسه دولتی چینی مستقر در افریقا سرمایه های خود را عمدتاً در بخش های سودآور متمرکز کرده اند؛ در سال ۲۰۰۴ سهم سرمایه گذاریهای چین به ۹۰۰ میلیون دلار از مجموع ۱۵ میلیارد دلار سرمایه گذاری مستقیم خارجی افریقا می رسید؛ چین بازار مخابرات اتیوپی را کاملاً در اختیار خود گرفته است؛ ۱۳ شرکت از ۱۵ شرکت بزرگ خارجی مستقر در سودان چینی اند؛ ۶۰ درصد از چهار میلیون متر مکعب تنه درختانی که هر ساله افریقا صادر می کند، ۹۶ درصد آن به مقصد چین می رود؛ چین از ۵۳ کشور افریقایی با ۴۷ کشور دارای روابط دیپلماتیک است و...

تعمیق روابط و نفوذ بیشتر چین امپریالیستی در افریقا سبب شده تا ایالات متحده امریکا به خاطر چاپیدن بیشتر این قاره و سبقت جویی از چین بهانه هایی نظیر بهانه اشغال افغانستان دست و پا کند، به همین منظور تروریزم و القاعده به «شرکت سهامی» امپریالیست ها برای غارت کشورهای دیگر مبدل شده است. امریکا برای این که طبق ستراتیژی های غارتگرانه اش؛ تجاوز، غارت و کشتار خود را موجه

نشان دهد، از اسلحه ارزان، نامرئی، متحرک و به شدت فاشیستی چون «تروریزم» و «القاعده» استفاده نموده و این توله های سیاسی - مذهبی را به شکل «طبیعی» به مناطق تحت برنامه صادر می کند. طبق همین سیاست، افریقا یکی از قاره هایی است که به خاطر منابع وافرش که ذکر گردید، به «منافع ستراتیژیک» امریکا مبدل شده است و از این رو حرکت «القاعده» به آنجا آغاز و در سومالیا، لیبیا، سودان و یمن جابجا تا مراحل مقدماتی ستراتیژی افریقایی عملاً مورد تطبیق قرار گیرد.

بوش پسر وقتی در جولای ۲۰۰۳ به افریقا رفت، اعلام کرد: «نخواهیم گذاشت تروریست ها ملت های افریقا را تهدید کنند یا از افریقا به عنوان یک پایگاه برای به خطر انداختن جهان استفاده کنند.» پشت این اظهارات دروغین، حقیقت امپریالیستی نهفته بود که اینک آغاز شده و اکنون این قاره دوزخی شده که افریقایی ها باید در آن بسوزند. الجزایر، مالی، نایجریا، موریتانی، سودان، سومالی، چاد، کینیا، اتیوپی، شمال افریقای مرکزی، بورکینافاسو، لیبیا و... پر از تنش و به میدان گریز و فرار و سرزمین کوچیدن های اجباری، گرسنگی و خشکسالی مبدل شده است.

ستراتیژی امریکا در افریقا ضمن این که دسترسی بی حد و حصر به بازارها، منابع نفتی و ذخایر سرشار موادخام می باشد، از طرف دیگر در مطابقت با ستراتیژی آسیایی قرار دارد که کنترل و حاکمیت بر آبراه های این قاره می باشد. در این ستراتیژی، افریقای جنوبی که در حال حاضر عضویت سازمان بریکس را نیز به دست آورده است، از اهمیت خاص برای امریکا برخوردار است. افریقای جنوبی در دوران جنگ سرد پایگاه های نظامی خود را برای تنفگداران امریکایی باز

کرد که امریکا می توانست از آن طریق اقیانوس هند را از آفریقا تا پایگاه دریایی دبیگو گارسیا کنترل کند.

امریکا بر اساس این استراتژی که کنترل مناطق دریایی جزء آنست، همین اکنون در جیبوتی پایگاه دائمی دارد که یکی از فقیرترین کشورهای کره زمین است و از لحاظ اقلیمی و جغرافیایی صحرایی و بدون ذخایر زیرزمینی است. فرانسه نیز یکی از بزرگترین پایگاه بیرون مرزی خود (کمپ لوموان) را در این کشور حفظ کرده است، کشوری که از لحاظ موقعیت استراتژیک خود در منطقه دریایی واقع است که یک چهارم تولید جهانی نفت از آن می گذرد.

در کنار آفریقا، خاور میانه نیز در محراق استراتژی امپریالیست ها قرار دارد. ایالات متحده از لحاظ نظامی حضور سنگینی در این منطقه دارد. همین اکنون مقرر فرماندهی پنجمین کشتی های جنگی نیروی دریایی امریکا در بحرین مستقر است. مقرر فرماندهی مرکزی و مرکز عملیات هوایی برای خاور میانه در قطر و انبارهای تسلیحاتی در کویت و امارات متحده عربی برای پروازهای امریکایی تسهیلات هوایی فراهم می نمایند، و فرانسه هم با ایجاد پایگاه خود در امارات با استراتژی امریکا هماهنگ شده است. از طرف دیگر با حضور فرانسه در این منطقه، امیرهای حاشیه خلیج به نحوی در صدد شکستن حاکمیت مطلق امریکا در منطقه می باشند.

کشورهای تونس، مصر، بحرین، اردن، یمن، سوریه، عراق، مراکش، لیبیا و... که در شماری از آنها دیکتاتورهای مستبد و خونریز با حمایت مستقیم کشورهای امپریالیستی نظیر امریکا، فرانسه و روسیه بر سر کار بوده اند، از مدتهاست که شاهد خیزش طیف های گوناگون مردم بوده است. سرنگونی رژیم های مستبد، رد استبداد کامل، سرکوب و شکنجه سازمان های استخباراتی، فساد، چپاول

ثروت های ملی، تفاوت طبقاتی، فقر، بیکاری، وابستگی به کشورهای دیگر و... از فکتورهای عمده برای شورش های اخیر در منطقه خاور میانه بوده است.

این شورش ها از تونس آغاز می شود، جایی که چپاول ثروت های کشور به وسیله طبقات حاکم و شرکت های چند ملیتی، مردم را به پرتگاه فقر و نیستی پرتاب کرده است، جایی که طبقه کارگر توسط بورژوازی و با حمایت مستقیم امپریالیست ها به طور بیرحمانه استثمار می شود. این شورش که با گسترش به کشورهای دیگر به نام «بهار عربی» مسمی شد، پس از آن به راه می افتد که اسرائیل در ۳۱ می ۲۰۱۱ به «کشتی صلح» در منطقه مونستر تونس حمله کرد. پس از این حمله، تونس ها با شعار «مرگ بر اسرائیل» به جاده ها می آیند و با فریاد «مرگ بر نظام ۷ نوامبر» که روز به قدرت رسیدن زین العابدین بن علی دیکتاتور بیرحم تونس است، شورش خود را با سرنگونی دیکتاتوری او به پایان می رسانند، که البته در این شورش نقش اتحادیه های کارگری و حزب کمونیست نسبت به هر کشور دیگری درشت تر بود، اما از آن جایی که حزب کمونیست تونس بیشتر از چندین دهه فعالیت مخفی و زیرزمینی داشت و به قول همایی «جنبش کمونیستی در کشور ما به رغم پیشرفت زیاد هنوز خیلی ضعیف است» آن طوری که باید این شورش ها را رهبری می کرد، از رهبری آن عاجز ماند و از همین رو به ثمر واقعی ننشست. حماهمای، دبیر اول و سخنگوی حزب کمونیست کارگران تونس در مصاحبه ای که توسط حزب کار بلژیک صورت گرفته، می گوید: «ما بر دیکتاتور پیروز شدیم، اما نظام دیکتاتوری هنوز پا برجاست.» او می گوید که اهمیت این شور در اینست «که خلق تونس این انقلاب را با تکیه بر نیروهای خودی انجام داد. در بسیاری از کشورهای عرب {چنانچه در افغانستان} ادعا می شد که ما بدون حمایت فرانسه، امریکا و سایر قدرت های

خارجی نمی توانیم علیه دیکتاتورهایی مثل بن علی انقلاب کنیم، خلق ما نشان داد که با تکیه بر نیروهای خودی می توان دیکتاتورهایی مثل بن علی را با آن دستگاه امنیتی عظیمی که داشت، کنار زد.»

طوری که تذکر رفت تفاوت طبقاتی، بهره کشی، بیکاری، اهانت به زحمتکشان و استثمار توسط کمپنی های فرانسوی، ایتالیایی، اسپانیایی، پرتگالی و بلژیکی از علل اصلی شورش تونس بود. اعتراض علیه این همه تعدی و ستم به طور نمادین در خودسوزی جوان ۲۶ ساله به نام محمد بوعزیزی بود که به خاطر بیکاری و اهانت در روز ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰ در شهر سیدی بوزید در مرکز تونس صورت گرفت. این قربانی خشم و نفرت مردم علیه دستگاه و ماشین قدرت طبقات حاکم را شعله ورتر ساخت.

بیکاری یکی از مشکلات حاد در تونس به شمار می رود. اتحادیه عمومی کارگران تونس می گوید که در شهر پنجاه هزار نفری متلوی که یکی از مراکز صنعتی تونس است، ۴۰ درصد نیروی فعال کار بیکار می باشد و بیکاری جوانان تحصیلکرده در تمام کشور به ۲۲ درصد می رسد. به طور اوسط ۱۴ درصد نیروی کار در تونس بیکار می باشد. تا فقر و تفاوت طبقاتی موجود است، شورش ها را پایانی نیست. حما همای به درستی می گوید: «این انقلاب هنوز ادامه دارد چون هنوز اهداف دموکراتیک و اجتماعی خود را متحقق نکرده است. دیکتاتوری را شکست داد، اما هنوز بر دیکتاتوری غلبه نکرده است... پولیس سیاسی تکیه گاه اصلی دیکتاتوری، هنوز پا برجاست و از قضا خیلی هم فعال است.»

صدای گام های شورشیان تونسی هنوز بلند بود که زمین مصر زیر پای شورشیان به لرزه آمد. دیکتاتور مصر حسنی مبارک که حمایت مستقیم امپریالیزم امریکا را با خود داشت، چون موش در پس خانه های قصرش انتظار واژگونی کاخ

استبدادی اش را می کشید. دولت ارتجاعی مصر در سال های دهه دوهزار بر اساس فرمایش های صندوق بین المللی پول، روند خصوصی سازی را آغاز کرد. این اقدام، کارگران و سایر زحمتکشان تهدیدست را به شدت زیر فشار چند جانبه قرار داد. خصوصی سازی سبب شد که میزان بیکاری بالا برود و کارگران به اجرای شاقه ترین کارها دست بزنند؛ نیروی کار مصر به بردگی شرکت های خصوصی داخلی و فراملیتی دریابد که نمونه بارز آن ۲۲۵۰۰۰ کارگر در بخش نساجی در منطقه محله می باشد، در حالی که در همین منطقه در بخش دولتی فقط ۲۵ هزار تن کار می کنند. مدت روزانه کار در بخش دولتی هشت ساعت، در حالی که در بخش خصوصی به ۱۲ ساعت می رسد و کارگران نه رخصت دارند و نه هم از سود کارخانه چیزی به دست می آورند. قیمت ها به طور سرسام آور بالا می روند. بی علت نیست که اتحادیه های کارگری در برابر انفلاسیون فریاد می زنند و با شعار «قیمت ها شعله ورنند، دستمزد ما را بگیرید و به ما غذا بدهید» به خوبی گرسنگی و تفاوت طبقاتی در مصر را به نمایش می گذارد.

تداوم همین فریادها، مبارزات کارگری را برای پرداخت پاداش در کارخانه مصر منطقه محله در سال ۲۰۰۶ شکل می دهد. نخستین مبارزان این حرکت زنان کارگر کارخانه بودند. آنان صدا زدند که «مردان کجایید؟ زنان حاضرند!» و بدین شکل حرکت کارگری در کارخانه مصر در محله آغاز گردید. کارخانه مصر دژ آهنین اعتصابات کارگری و شورش های مبارزانی بود که علیه بهره کشی استوارانه ایستاد. روز ششم اپریل ۲۰۰۸ کارگران علیه مصارف بلند زندگی قیام کردند که تداوم آن شورش های ۲۵ جولای ۲۰۱۱ بود. در جریان این شورش، مردم مصر به ماهیت واقعی انجوها منحیت سازمان های جاسوسی غرب پی برده و در یک اقدام تاریخی بر ۱۵ انجویی که حمایت امریکا را با خود

داشت، یورش بردند. در واکنش به این اقدام، وزارت دفاع امریکا هشدار داد، در صورتی که دولت مصر از این اقدام جلوگیری نکند، کمک دو میلیارد دلاری اش را به این کشور به حالت تعلیق درمیآورد. این هشدار نشان داد که انجوها چقدر در باتلاق جاسوسی و چاکری غرق و از چه اهمیت بزرگی برای پیاده کردن سیاست های امپریالیستی برخوردار می باشند، چیزی که توده های رنجیده افغانستان آن را از همه بهتر درک کرده می توانند.

شورش در مصر عمدتاً در سه جهت تبارز کرد. در قاهره، اسکندریه و شهرهای بزرگ شعارهای شورشگران بر دموکراسی و آزادی متمرکز بود و در شهرهای متوسط و روستاها و از جمله در دلتای نیل بیکاری، آموزش، تحصیل و قیمت کالاها شعارهای درشت شورشیان را می ساخت که با اعتراضاتی بر ضد ایالات متحده امریکا و اسرائیل نیز گره می خورد و در مناطق دورافتاده سینا، بخشی از مصر علیا و مرسی مطروح مضمون شعارها را فقر و توهین و تحقیر دولت مستبد می ساخت، دولتی که در سال ۱۹۹۸ صد هزار فدان (۴۲۰ کیلومتر مربع) زمین زراعی را در نزدیکی مرزهای سودان به شاهزاده میلیونر سعودی الولید بن طلال به فروش رساند. این شهزاده در اثر اعتراضات مردم مجبور شد ۷۵ هزار فدان از آن زمین ها را دوباره به مردم مصر برگرداند.

شورشی که در ۲۵ جولای ۲۰۱۱ در میدان تحریر آغاز شد و به نام شورش میدان تحریر مسمی گردید و به طور پی سابقه تحت پوشش رسانه های غربی قرار گرفت، در حقیقت زیر زدن ریشه های کارگری این شورش بود، ریشه هایی که به قیام و شورش کارگران در روز ششم اپریل ۲۰۰۸ بر می گردد. دمیرداش زن کارگر از کارخانه مصر می گوید: «آنان این روز را از کارگران دزدیدند». این دزدان مبارزات کارگری را به نام میدان تحریر تبلیغ کردند که در حقیقت تلاش

غربی ها برای تهی ساختن جنبش از مبارزه طبقاتی و پر رنگ ساختن آن با شعارهای ماورای طبقاتی چون دموکراسی و حقوق بشر بود.

حسنى مبارک این دیکتاتور مزدور رفت و مردم مصر از ستم و تعدی دیکتاتور درجه اول رهایی یافتند، اما دیکتاتورهای درجه دوم و درجه سوم و در حقیقت نظام دیکتاتوری مثل تونس یا برجا ماند که اکنون مصروف معامله با اخوانی های فاشیست این کشور می باشد تا بار دیگر توده های رنجبر مصری را از دم تیغ استبداد و فاشیزم مذهبی بگذرانند.

شعله های خشم تونس‌ی ها و مصری ها بر خرمن استبداد معمر قذافی آتش گرفت و استبداد ۴۲ ساله این دیکتاتور پیر، زمینه چنگ زدن امپریالیست های ناتوی را بر لیبیا هموار ساخت. معمر قذافی که زمانی سرکوزی رئیس جمهور سابق فرانسه، جورج بوش رئیس جمهور پیشین امریکا، تونی بلر نخست وزیر قبلی بریتانیا و سیلویو برلوسکونی نخست وزیر سابق ایتالیا دستهایش را با گرمی و محبت خاص می فشردند، یک باره مورد غضب قرار گرفت و به دشمن مهم تبدیل شد. این خونریزان با هیاهوی کرکننده «دموکراسی» و «دفاع از مردم لیبیا» فرمان پرواز طیاره های ناتو و بمباردمان لیبیا را صادر نمودند.

سازمان انقلابی افغانستان در سنبله ۱۳۹۰ در مورد چند و چون این تجاوز اعلامیه ای صادر نمود و در آن با صراحت اعلام نمود که وضعیت کنونی افغانستان، عراق و لیبیا، مبین این امر است که استبداد و فاشیزم خونریز جهادی و طالبی، فاشیزم خونچکان بعثی و دیکتاتوری جنایتگستر معمر قذافی همه سبب شده اند که استبداد منحیث جاده صاف کن امپریالیزم عمل نماید... پس از آنکه معمر قذافی قدرت را در دست گرفت، مانند تمامی مستبدان با استبداد و فاشیزم بر توده های زحمتکش و ستمدیده لیبیا که زیر بار اشغالگری در وضعیت اسفناک به سر

می بردند، ۴۲ سال حکومت کرد و با وجود منابع غنی زیرزمینی و ثروت های فراوان کشورش، جز تیره روزی، بدبختی، فقر، جنایت و ستم چیزی برای خلق قهرمان لیبیا نداد.

وضعیت ناگوار توده های لیبیایی سبب شد تا پس از قیام های خاورمیانه و شمال افریقا، آنان هم به مبارزه علیه استبداد چهار دهه معمر قذافی پردازند، ولی نوچه های مزدور فرانسه، انگلیس و ایتالیا این خیزش مردمی را قاپیدند و با حمایت مستقیم ناتو آن را مشوب کرده و در خدمت سیاست های استعماری اربابان شان قرار دادند. وقتی مردم پی بردند که شورش به حق شان از سوی مزدوران ناتو به گروگان گرفته شده است، از آن فاصله گرفتند... اشغال لیبیا از چند لحاظ برای امپریالیست ها اهمیت داشت: این کشور یکی از بزرگترین حوزه های نفتی جهان به شمار می رود؛ یکی از ۱۰ کشور برتر صادرکننده نفت جهان است؛ دارای ذخایری در حدود ۴۲ میلیارد بیرل نفت مرغوب می باشد و روزانه ۱۸ میلیون بیرل نفت تولید می کند؛ ذخایر غنی گاز این کشور سر به ۱۵۰۰ میلیارد متر مکعب می زند؛ ارزش ذخایر طلای آن به میلیاردها دالر می رسد، ذخایر ارزی آن از مرز ۱۳۶ میلیارد دالر می گذرد؛ بزرگترین مخزن آب آشامیدنی در آن موقعیت دارد که ارزش آب آن بیش از پنج برابر ارزش نفت و گاز این کشور می باشد؛ ایتالیا، چین (با ۵۰ پروژه و ۳۶ هزار شغل)، روسیه و برازیل نفوذ قابل ملاحظه اقتصادی در آن دارند و امپریالیست های انگلیسی و امریکایی بعد از سال ۱۹۶۹ در آن پایگاه های نظامی ندارند؛ با وجود این هم بریتانیا و هم امریکا هر دو در سال های اخیر تلاش داشتند تا روابطی با لیبیا برقرار سازند.

امپریالیزم ایتالیا از جمله دولت های خونریزی است که به طور پیوسته خلق های لیبیا را به شکل وحشیانه ای استثمار، غارت و چپاول کرده است. این رژیم

خونخوار که در حال حاضر در کنار امریکا مصروف کشتار خلق های جهان از جمله افغانستان و لیبیا می باشد، تا حدی به معمر قذافی جنایتکار و مستبد نزدیک بود که هر دو کشور پیمان دفاعی امضاء کرده و متعهد شده بودند که در حفظ امنیت داخلی یکدیگر را همکاری و حمایت می کنند، ولی پس از حمله ناتو به این کشور، نه تنها برلسکونی به همکاری معمر قذافی نرفت، بلکه پیمان را معلق قرار داد و چون توله سیاسی - نظامی از امریکا خواست که برای بمباردمان بیشتر و سلاخی خلق های لیبیا از پایگاه های دریایی اش استفاده کند.

همین شاخص ها سبب شد تا لیبیا از طرف امپریالیست های ناتویی تکه و پارچه شود و بمباردمان وحشیانه طیاره های ناتو و شلیک گلوله های مزدوران آن دمار از روزگار توده ها کشیده و کشور را به ویرانه ای مبدل ساختند. این جناوران جنگی در همیاری با شماری از اعضای القاعده از هیچ نوع جنایت درین کشور دریغ نورزیدند؛ معمر قذافی این دیکتاتور وحشی از تونلی دستگیر و به فجیع ترین شکل کشته شد. لیبیا اکنون بار دیگر در دستان اشغالگران بدترین دوران تاریخ خود را می گذراند و عملاً در دست فرانسه و شرکایش در ناتو اسیر است و خنجر مرتجعین اسلامی بر گلولی توده های آن خونین می شود.

سلسله این شورش ها کاخ های استبداد و دیکتاتوری را در یمن، بحرین و سوریه نیز لرزاندند که با بیرحمی تمام سرکوب شدند و در سوریه کماکان قربانی می گیرد. در بحرین با وجودی که عربستان سعودی با شنیع ترین نوع فاشیزم مذهبی و با اشغال نظامی و فرستادن تانک ها جلو شورش را گرفت، اما این شورش به نحوی از انحاء ادامه دارد. عربستان سعودی با ایجاد شورای همکاری خلیج (عربستان سعودی، کویت، قطر، بحرین، امارات متحده عربی و عمان) که خود ریاست آن را بر عهده دارد، برای سرکوب شورش به بحرین نیرو فرستاد و با این

کار تنش میان سنی ها و شیعه ها را در آن کشور دامن زد. از آنجایی که امریکا پنجمین پایگاه نظامی دریایی خود را در بحرین مستقر ساخته است تا ضمن کنترل بر نفت منطقه، ایران را نیز زیر فشار داشته باشد و از همین پایگاه برای بمباردمان عراق، به طیاره هایش دستور پرواز می داد، به این خاطر وزیر دفاع پیشین رابرت گیتس و وزیر امور خارجه هیلری کلنتن در اواسط ماه مارچ ۲۰۱۱ به بحرین سفر کردند و در یک توافق پنهانی از شورای همکاری خلیج خواستند تا شورش در بحرین را سرکوب نمایند که این سرکوب وحشیانه با سکوت امریکا، اتحادیه اروپا و سازمان ملل متحد همراه بود. جی کارنی سخنگوی کاخ سفید در کنفرانس مطبوعاتی که یک روز پس از اشغال بحرین داشت، گفت: «ما مصرانه از دولت بحرین و دیگر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس می خواهیم از خود خویشتنداری نشان دهند و با تظاهرکنندگان که به صورت مشروع نگرانی های خود را بیان می کنند، هیچ برخورد فیزیکی خشن نداشته باشند.» و عربستان هم با سلاخی خلق های بحرینی، خویشتنداری خود را به امریکا به اثبات رساند!

ولی خود عربستان سعودی برای ترس از گسترش شورش ها و تظاهرات مردم از شرق عربستان به تمام کشور، ۲۱۴ میلیارد دالر (معادل قرضه پرتگال) را در میان شهروندان خود تقسیم کرد تا به این شکل جلو شورش های احتمالی مردمی را بگیرد که در سال های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۹ به ترتیب ۱۸ درصد و ۴۴ درصد بیکاران آن را تحصیل کردگان تشکیل می دادند، و در عین زمان برای سرکوب تظاهرات ها، که وزارت داخله ریاض آن را «نوع جدیدی از تروریسم» می داند، ۶۰ هزار شغل جدید در وزارت داخله ایجاد کرد.

عربستان سعودی که تظاهرات مردم خود را «نوع جدیدی از تروریزم» می داند و دولت فاشیستی آن نه دموکراسی را می شناسد و نه هم انتخابات؛ با فاشیزم مطلق مذهبی طناب سبز اسلامی را نه تنها بر گردن خلق های خود که بر گردن تمام خلق های جهان اسلام تنگتر حلقه زده است، برای خوشخدمتی به امریکا و سایر کشورهای غربی و اسرائیل، یکباره به دفاع از دموکراسی در سوریه برخاسته و با شتمات تمام خواهان نابودی دولت بشار اسد از طریق نظامی است!

فریادهای «دموکراسی خواهانه» عربستان در حقیقت نشخوار کردن فریادهای «دموکراسی خواهانه» ارباب های امریکایی و فرانسوی اش می باشد که بیش از ده سال است در کشور ما با شعارهای دروغین «جنگ علیه تروریزم» و «القاعده» و «دموکراسی» خلق های ما را به اسارت درآورده و بر اجساد مردم ما ادرار می کنند، اینک با وجود پذیرفتن افراد القاعده در شورش های سوریه، تلاش دارند با این «دشمن»ی که ده سال تمام است با هم «می جنگند» و می کشند، مشترکاً برای «ارزش های دموکراتیک»، دیکتاتوری بشار اسد را سرنگون نمایند!

استبداد و خفقان اسدی سال هاست که سوری ها را در جهنم وحشت و ستم می سوزاند، ولی توده های سوری نیک می دانند که رهایی از استبداد اسدی به وسیله طیاره های ناتو و امریکا، پیامدی جز استعمار وحشیانه ندارد که نمونه های آن را در افغانستان، عراق و لیبیا به چشم سر دیده اند. امریکا پس از تجاوز بر عراق در ۲۰۰۳ و غارت نفت و اعدام صدام حسین دیکتاتور در آن کشور، بعد از ویرانی، کشتار، بم، انفجار، شکنجه، تجاوز، تفرقه های مذهبی و ملیتی، فرار و آوارگی، «دموکراسی» بناء کرد که همین اکنون هر روز بی وقفه صدها عراقی زحمتکش و تهیدست را به خاک و خون می کشد و در کشور ما حامد کرزی در حالی

«تاج طلایی دموکراسی امریکایی» را بر سر دارد که با سالانه ۵۰ هزار بمباردمان توسط اشغالگران، سرزمین ما را به کشتارگاه جهان مبدل کرده است.

استبداد در سوریه اگر از یک طرف با صدای دموکراسی خواهانه مردم مورد چالش قرار گرفته است، از سوی دیگر ایالات متحده آمریکا و اسرائیل تلاش دارند با قاپیدن صدای بر حق مردم با همکاری شماری از افراد القاعده، رژیم را نابود سازند که روابط تنگاتنگ با ایران دارد، ایرانی که بگومگوهای حمله بر آن گاه گاهی از تریون های رسانه ای امپریالیست ها شنیده می شود و روسیه کشتی جنگی خود را در کنار سواحل آن لنگر انداخته است. اگر دولت بشار اسد، نه با بازوان ستر توده های سوری، بلکه با ائتلاف امریکا-ناتو و القاعده سرنگون شود، شمشیر دیموکلس دموکراسی امریکایی بر فرق توده های سوری من حیث تهدید دایمی آویزان خواهد ماند، همانطوری که در افغانستان طالبان به حیث شمشیر دیموکلس دموکراسی امریکایی عمل می کنند.

شورش هایی که در تونس، مصر، یمن، بحرین، لیبیا و سوریه به وقوع پیوسته و به «بهار عربی» مسمی شده اند، به خوبی نشان می دهد تا حزب انقلابی و سازمان های پیشاهنگ پرولتری خیزش ها، شورش ها، قیام ها، اعتصابات و تظاهرات ها را در پیوند نزدیک با توده ها از طریق ایجاد جبهه متحد با نزدیکترین متحدان رهبری نکند، «بهار»ی که به وسیله امپریالیست ها و حمایت طبقات حاکم «گل» کند، پیامدی جز زمستان سرد و بیرحم ندارد. ما افغان ها در دوران اشغال سوسیال امپریالیزم شوروی که زیر شعار «انترناسیونالیزم پرولتری» به جای «نان، لباس و خانه» به مردم ما مرمی، کفن و گور به ارمغان آوردند، و چه اکنون که اشغالگران ناتویی می خواهند برای ما «دموکراسی» و «حقوق بشر» بدهند، به جای دموکراسی در اسارت بسر می بریم و در انفجار، انتحار و بمباردمان کشته می

شویم و به جای به دست آوردن حقوق بشر، بر اجساد ما می شاشند تا «حقوق» ما رعایت شود، به خوبی «بهار» هایی را که امپریالیست ها رهبری کنند، تجربه کرده ایم.

با نظر گذرایی که بر چگونگی وضعیت مناطق حساس و استراتژیک برای امپریالیست های گوناگون صورت گرفت و با در نظر داشت این که امریکا در دو دهه گذشته قادر به فروریزی اتحاد شوروی، پیمان ورشو و تسلیمی کشورهای اروپای شرقی به پیمان ناتو و اتحادیه اروپا شد و قادر به استحکام هرچه بیشتر تسلط اش بر مهمترین قاره جهان (اروپا) گردید و شورای امنیت سازمان ملل را به ارگان قلاده بند چون ابزاری در خدمت تصویب تجاوز و سرکوب خود مبدل نموده، به نتیجه می رسیم که با وجود هماهنگی ها و وحدت نسبی میان امپریالیست ها برای چپاول خلق ها، تضاد میان آن ها مطلق می باشد زیرا روند کنونی جهان نشان می دهد که امپریالیست ها برای آفایی جهان جز سلاح جنگ چیزی در دست ندارند.

با این که امپریالیست ها مصروف سلاخی خلق ها می باشند، در سال های اخیر خیزش هایی در امریکای جنوبی و شرق میانه بر ضد دولت ها و حاکمان مزدور امپریالیزم امریکا به راه افتاده و دولت های نیمه خود مختار در برخی از کشورهای امریکای لاتین زاده شده، اما خیزش های توفان آسای شرق میانه، چنانچه گفتیم به خاطر محروم بودن از رهبری حزب انقلابی پرولتاریایی به ثمر ننشسته بار دیگر چنگال های خونریز امپریالیست های غربی به رهبری امریکا بر تن نحیف آن ها چنان فرو رفت که نه تنها همان نظام ها و سیستم ها حفظ گردیدند بلکه به جای سردمداران خلع شده، مزدوران خونریزتری با ظاهر «دموکرات»، «مدنی» و

«پلورالیست» بر اریکه این نظام ها تکیه زدند، و تسلط استعماری امریکا و هم پیمانانش را بر آن ها محکم تر ساختند.

وضعیت موجود جهان نشان می دهد که در اوضاع کنونی تمامی گرگان امپریالیست (امریکا، انگلیس، چین، فرانسه، روسیه، جاپان، آلمان، ایتالیا و اسپانیا) با انحصار بازارهای کالایی و تسلیحاتی (بر اساس گزارش انستیتوت جهانی صلح سویدن، ایالات متحده امریکا بزرگترین تولیدکننده و صادرکننده اسلحه است که به تعقیب آن روسیه، انگلستان، آلمان و فرانسه قرار دارند. چین در این میان جایگاه ششم را به خود اختصاص داده است. بیشترین خریداران اسلحه کشورهای آسیایی هستند که ۴۴ درصد اسلحه جهان را خریداری می کنند. در این میان هند ۱۰ درصد و به تعقیب آن پاکستان، کوریا، مصر و کشورهای عربی از خریداران بزرگ اسلحه در آسیا می باشند)، کنترل مواد خام (مخصوصاً نفت و گاز)، کنترل مواد مخدر، کنترل یورانیم، استثمار کارگران و استفاده از نیروی کار ارزان زحمتکشان، به هم اندازی خلق های جهان و به زانو در آوردن سازمان های ناسیونالیست، ملی، مذهبی و انقلابی تلاش دارند تا هر چه بیشتر به انباشت سرمایه پردازند و افراد معدود طبقه سرمایه دار تمامی نعمات مادی و معنوی دنیا را زیر کنترل بگیرند و از طریق رسانه های وسیعی که در اختیار دارند، این زندگی و استثمار را جزء روند طبیعی و جاودانه تاریخ بشریت بنمایانند و در نهایت، تلاش جهت پیروزی انقلاب و سرنگونی بورژوازی جهانی را حرکت عبث و بیهوده وانمود سازند.

با این که بیش از ۲۰۰ میلیون نفر در جهان معتاد به مواد مخدر اند و سالانه بیش از یک صد هزار نفر آن جان می دهند، بیش از ۴۰ درصد اطفال جهان به غذای لازم و مکتب و صحت دسترسی ندارند؛ بر اساس اظهارت رابرت زالیگ رئیس

بانک جهانی «برای نخستین بار در تاریخ بیش از یک میلیارد تن در جهان هر شب با شکم گرسنه سر بر بالین می نهند.» بنابر پیش بینی متخصصین بانک جهانی، تنها در سال ۲۰۱۰، ۶۴ میلیون تن دیگر (چیزی برابر با جمعیت فرانسه) به خیل جمعیتی که در نهایت فقر روزگار می گذرانند افزوده شد؛ نیمی از نیروی کار جهان بی سرنوشت اند و در خود ایالات متحده این «بزرگترین دموکراسی بورژوازی» در هر دو دقیقه بر زنی تجاوز صورت می گیرد، دو میلیون نفر که یک میلیون آن از زحمتکشان سیاه پوست اند، زندانی می باشند؛ تنها در اروپا سالانه ۱۳ میلیارد دلار بر آرایش به مصرف می رسد؛ ۴۹ هزار تن ساجق مصرف می شود و عاید برخی از سرمایه داران در روز از صد میلیون دلار تجاوز می کند. این نابرابری انسانی نشان می دهد که دنیای امروز با چه توطئه، دروغ، خدعه و نیرنگ سرمایه داری به پیش می رود و مدیران قلاده بند سرمایه تلاش دارند تا هرچه بیشتر اقشار و طبقات دیگر را در موقعیت پرولتاریای استثمار شونده قرار دهند، وضعیتی که به زودی پایان پذیر نیست.

با قوله های «جهانی شدن»، «پلورالیزم»، «دموکراسی»، «رأی و انتخاب»، زحمتکشان پنج قاره کوچکترین باوری به استثمارگران سرمایه، مدیران و تیوریسانان بی مایه آنها نداشته، به این خاطرتنش ها، رویارویی ها، خیزش ها و جنگ های محدود و نامحدودی در این قاره ها بی وقفه جریان داشته است که تاریخ شاهد رویارویی و جنگ میان دو کوریا، در لیبیا، سریلانکا، مصر، تونس، بحرین، فلسطین، لبنان، سوریه، عراق، ترکیه، سودان، پاکستان، افغانستان، یمن، تاجکستان، نیپال، آسام، گرجستان، آذربایجان، ارمنستان ... بوده است. این کوره نبرد روز تا روز شعله ورتر می گردد و در تمام آن ها چنانچه گفتیم، به نحوی از انحاء پنجال های خونین امپریالیست ها دخیل است.

در حالی که امپریالست ها و بخصوص امپریالیزم امریکا مصروف غارت کشورهای دیگر هستند و به خاطر به دست آوردن توازن پس از بحران، مصروف جنگ های استعماری می باشند؛ قیام ها، تظاهرات ها و راه پیمایی های طیف های گوناگون مردم در کشورهای امریکا، انگلستان، فرانسه، اسپانیا، ایتالیا، یونان و... نشاندهنده وضعیت نابسامان جامعه بورژوازی است. این حرکت ها و اعتراضات با تمام انحرافات و اشتباهات و مقطعی بودن خود نشان می دهند که خلاف اعلام تیوريسن های بورژوازی، تاریخ به پایان خود نرسیده و هنوز تضادهای موجود در بخش های گوناگون، تاریخ را به پیش می راند.

از چندی بدینسو حرکتی موسوم به «جنبش اشغال والستريت» شهرهای بزرگ امریکا را در نور دیده است و انعکاس وسیع تلاش های این حرکت در رسانه های منتقد دولت های سرمایه داری غرب نشان می دهد که افراد و جریان های متعددی هم به آن امید بسته اند. این حرکت از جهاتی واقعاً جدی بوده است مثلاً اینکه در مرفه ترین کشور جهان که بزرگ ترین فاصله طبقاتی را دارد صورت می گیرد. ثانیاً با وجود همه تلخ کامی ستم کشان و محرومان امریکا خلاف کشورهای نظیر فرانسه و یونان و انگلستان شاهد کمترین روحیه مقاومت و عصیان طبقات نادار جامعه بوده است.

این حرکت با دو شعار اصلی «والستريت را اشغال کنید» و «ما ۹۹ فیصد هستیم» با نیروهای اجتماعی ناهمگون از ستاره های ملیونر هالیود تا محصلان به ستوه آمده پا به میدان گذاشت. مهم ترین مشخصه «اشغال والستريت» شکل گیری این حرکت پس از تداوم بحران اقتصادی امریکا و بخصوص ورشکست شدن نهادهای مالی و اعتباردهی امریکا است. به همین دلیل هم اعتراض در برابر تسلط بی قید و شرط والستريت بر اقتصاد امریکا در محراق فعالیت این حرکت باقی

مانده است. در آستانه ورشکست شدن قسمت اعظم بانک ها، دولت امریکا با تزریق بیش از یک تریلیون دلار به دست آمده از غارت کشورهای دیگر به کمک این بانک ها شتافت. دولت امریکا که در شعار، سنگ بازار آزاد را به سینه می زند و همیشه آن را از طریق صندوق بین المللی پول (آی.ام.اف) و بانک جهانی بر کشورهای فقیر تحمیل کرده و در عمل با خصوصی کردن ثروت و اجتماعی کردن فقر حامی سرسخت شرکت ها بوده است، روزانه نیم میلیارد دلار به سرمایه دارانی سوسپید می پردازد که در سکتور زراعت سرمایه گذاری کرده اند. از طرف دیگر ملیتاریزم خونریز امریکا که بودجه اش به تنهایی از مجموعه بودجه نظامی تمامی کشورهای جهان بیشتر است و سود حاصله از مصرف نظامی سالیانه امریکا که بالغ بر یک تریلیون دلار می گردد، به جیب کمپنی های اسلحه سازی و امنیتی می رود، آنچه نصیب کارگران و محرومان جامعه امریکا می گردد کشته شدن فرزندان شان در جنگ های توسعه طلبانه امریکا است. این ملیتاریزم، امریکا را به حامی دولت های ضد مردمی مبدل کرده و از هر شش وتوی ایالات متحده در شورای امنیت ملل متحد، پنج آن در دفاع از حکومت های ضد دموکراتیک و سرکوبگر بوده است. دولت امریکا در حالی که جامعه مدنی و انجوزیم را به مثابه سوغات امریکایی در کشورهای عقب مانده ترویج می دهد، تا توانسته اتحادیه های کارگری را که به معیشت کارگران و بیکار شدگان می رسد در داخل امریکا نابود کرده است.

باور کلی بر این است که با وجود پیچیدگی و وسعت بحران اقتصادی جاری امریکا که پس از بحران اقتصادی دهه ۱۹۳۰ بزرگترین بحران اقتصادی این کشور است، امریکا و غرب این بحران را پشت سر خواهند گذاشت. نه تنها این، بلکه کاپیتالیزم امریکا در فقدان جنبش های کارگری و بدیل سیاسی این بحران را به

فرصتی برای ثروت اندوزی مبدل نموده و ثروتمندتر شده است. امریکا امروز بالاترین رقم ملیاردرهای جهان را دارد. همان طوری که این بحران هم نشان داد، دم و دستگاه تبلیغاتی کاپیتالیزم با ظاهر شدن اولین نشانه های بحران اقتصادی در نهادهای مالی و رهنی، وجود بحران را انکار کرد و آن را مشکلات مقطعی و گذرا خواند، اما وقتی بحران به جایی رسید که نمی شد دیگر آن را نادیده گرفت، دامنه بحران را چنان وسیع و در ساحاتی جلوه داد که واقعاً در آن بحران وجود نداشت، و به این بهانه زمینه خصوصی سازی خدماتی از قبیل پسته رسانی را فراهم ساخت.

تا جایی که دیده شده، حرکت اعتراضی «اشغال والستريت» اصلاً کابوسی برای نظام سرمایه داری نبوده است و حتی گفته می شود که از حمایت چندین ملیارد امریکایی نیز بهره مند بوده و منعکس کننده تضادها میان سرمایه مالی و سرمایه تولیدی است. جیمی کارتر هم این حرکت را مؤثر دانسته است. پس بجا خواهد بود اگر به عنوان مهمترین سؤال پرسیده شود که معترضان چرا نیویارک را برای آغاز و تمرکز اعتراضات خویش انتخاب کردند؟ آیا به این دلیل است که نیویارک شهر زردترین شیطان و نماد عریان سرمایه بی رحم است یا این که این شهر با خیابان والستريت اش نمادی مسلط ترین بخش سرمایه یعنی سرمایه مالی است؟ نیویارک مرکز سیستم بانکداری و سرمایه مالی، محل بازار بورس امریکا و مقر شرکت هایی از قبیل جی پی مورگان چیس، سیتی گروپ، مورگان سنتلی، مریل لینچ و لیمن برادرز است و بهشت روی زمین مورگان ها و راکفلرهاست که با آبله دست و عرق جبین صدها هزار مهاجر اروپایی و آسیایی آباد گشته است.

در حالی که سرمایه داری امریکا کماکان با بحران موجود دست و پنجه نرم می کند و آرام آرام نشانه هایی از کمتر شدن رکود اقتصادی به چشم می خورد، اما درین مدت با مبارزه جدی و اعتراضات سازمان یافته از سوی تهرستان جامعه مواجه نشده است. دولت امریکا که به مثابه پاسدار منافع شرکت های بزرگ انحصاری دارای منظم ترین و مجهزترین دولت و ماشین سرکوب و تطمیع و دستگاه تبلیغاتی وسیع است، در وجود «اشغال والستری» با جریانی روبرو است که به نداشتن رهبری واحد مباحث می کند. هرچند که «اشغال والستری» در موردی هم حاکی از آگاهی و قاطعیت بود، مثلاً وقتی معترضان بیرق امریکا را که بی شبهه نماد قلدری است در شهر آکلند آتش زدند، سلی جانانه بر روی سردمداران شوونیست امریکا حواله کردند. از دوره ریاست جمهوری جورج بوش پدر و میراث خوار رونالد ریگان به آتش کشیدن بیرق امریکا عین ارتکاب جرم است. همچنین موضع گیری صریح بر ضد جنگ های امریکا در اقصی نقاط جهان بخش لایتجری این حرکت بوده است، چون بانکداران نیویارک در تبانی با پنتاگون بیشترین سود را از جنگ افروزی های واشنگتن می برند.

اما دو مسئله نهایت مهم نشاندهنده برداشت انحرافی این حرکت است: اول این که سر دادن شعار «اشغال والستری» آرزوی احیای کاپیتالیسم «پاک و ستره» و پویای قرن هجدهم است، زمانی که کاپیتالیسم نیروی پیشرو بود که برج و باروی لرزان فیودالیزم را ویران کرد. و از طرف دیگر نوعی تلاش برای جدا دانستن سرمایه مالی از بدنه کاپیتالیسم و قرار دادن آن در مقابل سرمایه های تولیدی و تجاری است. اقشار متعدد جامعه و بخصوص قشر خرده بورژوازی به عنوان مبلغ اصلی کاپیتالیسم همیشه بر نهادهای سرمایه مالی تاخته است، چون بدون داشتن پشتوانه و تنها با ارائه اعتبارات سود می جوید و بی قاعده بازی می کند. شعار

«والستريت را اشغال كنيد» همچنين اين سؤال را بى جواب مى گذارد كه با مشت آهنين كاپيتاليزم مانند پنتاگون چه بايد كرد؟ مبلغان سرسخت سرمايه دارى در دوصد سال گذشته بر «دست نامرئى بازار» بوسه زده اند، اما دانسته فراموش مى كنند كه به قول معروف از آستين اين دست نامرئى، در حقيقت مشت آهنين پنتاگون و ناتو و سنتو عمل مى كند.

از اين كه بگذريم به شعار عامه پسند و مردم فريب «ما ۹۹ فيصد هستيم» مى رسيم كه همه مرزها و فاصله هاى طبقاتى را مسخ و مخدوش مى كند. درين شكى نيست كه سى و سه فيصد ثروت امريكا در دستان يك فيصد ثروتمند فوق العاده يا سوپر رچ امريكا قرار دارد، اما درك اين واقعيت هم دشوار نيست كه ۹۹ فيصد متباقى فوراً شامل اردوگاه تهيدستان نمى گردند بلكه به نسبت هاى متفاوت از ثروت موجود در جامعه سود مى برند. چندين قبل محكمه اى مضحك در ايالت نيو مكسيكوى امريكا، زنى را به اتهام دزديدن يك كدو به ارزش دو دالر محاكمه كرد، تنها اين زن از جمله تهيدستان است نه پوليس و قاضى و زندانبان.

در همين راستا معترضان «اشغال والستريت» تلاش مى ورزند تا ادبيات شان رنگ و بوى فرا طبقاتى داشته باشد و بدون اشاره به تخاصم طبقاتى ميان اقشار و طبقات اجتماعى عمدتاً از ادبيات حاكم بر جامعه امريكا استفاده مى كنند كه در آن به جاى زحمتكشان و محرومان از امريكاييان سختكوش تمجيد مى شود. اين سختكوشى مى تواند شامل حال ميلياردرى هم باشد كه براى ثروت اندوزى شب از روز نشناسد يا هم وزير دفاع در آستانه حمله به افغانستان يا عراق. اما زحمتكش كسى است كه براى تهيه حداقل مايحتاج بايد حداكثر نيرو و توان خود را به ثروتمندان بفروشد. از همينجاست كه وقتى جامعه به دو اردوگاه حاكم و محكوم تقسيم مى شود، اين دو اردوگاه با هم متخاصم اند نه همسايه.

امریکا از سال ۱۸۸۵ به این طرف بزرگ ترین اقتصاد و نیروی نظامی جهان است و حداقل سه بحران بزرگ اقتصادی را پشت سر گذاشته، و پیوسته بر تعداد پایگاه های نظامی خویش در سراسر جهان افزوده است. این کشور در طول تاریخش یک روز را هم بدون جنگ پشت سر نگذاشته است. مجموعه قروض خارجی این کشور با اجتماع بیماراش به پانزده تریلیون دالر (۱۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰) می رسد. با این همه با آموختن از تجارب انقلاب های بزرگ قرن بیستم، زنجیر چنین قدرت عظیم نظامی و اقتصادی باید در ضعیف ترین حلقه هایش از هم بگسلد که این حلقه های ضعیف در افغانستان، عراق، پاکستان، یمن، سومالی، لیبیا و امریکای جنوبی است نه در والسیت.

با این که تیوریسن های بورژوازی پایان تاریخ و جاودانی استثمار سرمایه داری را تیوریزه می کنند و پرولتاریای جهانی را به زانو زدن در برابر ابدیت و «فنا ناپذیری» این نظام تشویق می کنند و با خدعه و تزویر به پدیده های اجتماعی و سیاسی مهر ماورای طبقاتی می زنند، اما صدها حزب و سازمان انقلابی که در پنج قاره دنیا مصروف کار و پیکار انقلابی اند، با باور خلل ناپذیر در راه رهایی طبقاتی، رهایی از استثمار و استثمار کار و پیکار می کنند و مطمئن اند که بشریت راهی جز رسیدن به کمونیزم ندارد.

جنبش کمونیستی بین المللی

جنبش کمونیستی بین المللی را که بنیان گذاران کبیری چون مارکس و انگلس در دوران رقابت آزاد سرمایه داری پایه گذاری کردند، با سه منع اقتصاد سیاسی، فلسفه علمی و سوسیالیزم علمی حقانیت آن را در پراتیک پرولتری جهت عمومی ساختن مالکیت بر ابزار تولید و فناپذیری نظام سرمایه داری به اثبات رساندند. کمون پاریس با تمام اشتباهات رهبران آن، انقلاب کبیر اکتوبر و انقلاب توده ای خلق چین نظام سرمایه داری را در آخرین مرحله آن به ریشه انداختند و ابناى بشریت به این باور رسیدند که جز رفتن به سوسیالیزم و بالاخره دستیابی به کمونیزم راهی ندارند.

اما ارزیابی تضاد در فرماسیون های سه گانه طبقاتی، تضاد عمده، جاگزینی تضاد جدید به جای تضاد قبلی و جهت عمده تضاد (منحیت جوهر دیالکتیک) به وضاحت نشان می دهد که گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم تضاد جدیدی را جانشین تضاد دوران نفی شده نمی سازد، بلکه فقط جهت تضاد تغییر خورده، جهت عمده به غیر عمده و جهت غیر عمده به عمده مبدل می گردد. به این خاطر اشتباهات کمونیست ها و نارسایی های ایدیولوژیک آنان و فعالیت های دشمنان شکست خورده و زخم دیده بورژوازی برای برگشت به دوران گذشته می تواند برای شان ثمرخیز گردد و به این صورت سوسیالیزم به سرمایه داری عقبگرد نماید، چیزی که در دوره های بردگی، فیودالی و سرمایه داری با جانشینی تضادهای جدید ناممکن می باشد، زیرا در این فرماسیون ها تضادهای جدید جانشین تضادهای دوران نفی شده می گردد، اما در سوسیالیزم تضاد جدید جای تضاد نفی شده را نمی گیرد، فقط دیکتاتوری از بورژوازی به پرولتاریا انتقال می

یابد، از همین رو بورژوازی برای احیای مجدد تلاش می کند و پرولتاریا برای استحکام جامعه سوسیالیستی و گذار آن به کمونیزم بی وقفه در مبارزه و تلاش می باشد.

کمونیست ها با تیوری و پراتیک انقلابی، مبارزه علیه مشی و سیاست های نادرست و انحرافات سیاسی و ایدیولوژیک، تقویت شیوه های انقلابی رهبری و با مبارزه پیگیر علیه تلاش های بورژوازی برای احیای مجدد، پیروزی متداوم سوسیالیزم را تضمین کرده می توانند؛ پرولتاریا با مبارزه قاطع طبقاتی می تواند از عقبگرد سوسیالیزم جلوگیری نماید. زیرا چنانچه تذکر رفت مبارزه انتاگونیستی در سوسیالیزم میان بورژوازی و پرولتاریا ادامه داشته و این که پرولتاریا چگونه دیکتاتوری اش را اعمال، مستحکم و متداوم بسازد و بالاخره به کمونیزم گذار کند، منوط به مبارزه قاطع علیه ایدیولوژی، فرهنگ، هنر و سنن پوسیده و تلاش های بورژوازی برای احیای دوباره می باشد. از این رو دولت سوسیالیستی باید به مصاف بورژوازی در هر بخش ممکن برود و از احیای مجدد این طبقه با تمام توان جلوگیری نماید؛ این مبارزه تا گذار به کمونیزم ادامه دارد و طولانی خواهد بود.

در صورتی که این مبارزه به شکل قاطع و بی وقفه ادامه نیابد و بر دولت سوسیالیستی و حزب پرولتری آن افکار انحرافی حاکم گردد و بورژوازی موفق به گسترش فساد در ارکان های گوناگون آن شود، تضادهای موجود در زیربنای اقتصادی و در روبنا حل نگردد، به رفع شرایط مادی شکست انقلاب اقدام نشود و از توطئه، مداخله و تخریب کشورهای امپریالیستی جلوگیری نشود و از در سازش غیر انقلابی با آن ها معامله صورت بگیرد، چنانچه تجربه شوروی و چین نشان داد، رویونیزم بر آن حاکم می گردد، رویونیزمی که در خدمت احیای

بورژوازی قرار داشته، امحای دولت و حزب انقلابی را تسریع نموده و به پای بورژوازی قربانی می کند.

با در نظر داشت موجودیت تضاد انتاگونیستی در جامعه سوسیالیستی میان پرولتاریا و بورژوازی، فلسفه انقلابی عقبگردهایی را که در سوسیالیزم شوروی و چین به وجود آمد، امر طبیعی دانسته آن را تشریح دیالکتیکی می نماید. اینکه در این دوره رهبران جنبش کمونیستی در این دو کشور چه اشتباهات و انحرافات مرتکب شدند، بسیار روشن است که اگر از آنها جلوگیری می شد، مطمئناً ما شاهد «شکست سوسیالیزم» به این دردناکی آن نمی بودیم. در سه منبع و سه جزء عام مارکسیزم از لحاظ تیوریک تا حال اشتباه و انحرافی که باعث شکست سوسیالیزم شود به اثبات نرسیده، و اگر اشتباهاتی از لحاظ تیوریک موجود بوده، رهبران کبیر پرولتاریا با در نظر داشت اوضاع مشخص آن را تصحیح و تکامل بخشیده اند.

مارکسیزم همگام با علم تکامل می یابد، از این رو ما با این برداشت مذهبی و دگماتیک که «فقط مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم، نه چیزی بیش، نه کم» مخالفیم، و در عین زمان ارائه تیوری های رویزیونیستی را زیر پوشش این که «مارکسیزم علم است و در حال تکامل است» به شدت ضد انقلابی دانسته، هر نوع «سنتز نوین» را که چیزی تازه برای غنامندی چارچوب تیوریک مارکسیزم نداشته باشد، نوعی از رویزیونیزم می دانیم.

اعتبار مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون به حیث تیوری انقلاب های رهایی بخش، ایجاد جامعه سوسیالیستی و گذار آن به کمونیزم کماکان بر جای خود باقی است و «عقبگرد»هایی که در کشورهای سوسیالیستی صورت گرفته به

مضمون و محتوای عام مارکسیزم ربطی ندارد و منوط به اشتباهات و نارسایی ها و انحرافات مجریان آن بوده است.

کمونیست ها با جمعبندی از اشتباهات مجریان سوسیالیزم و با تلفیق خلاقانه مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون، اتخاذ مشی، سیاست و شیوه های انقلابی رهبری می توانند پیروزی سوسیالیزم را تضمین کنند. با چنین جمعبندی می توان بیش از پیش در راه تطبیق تیوری انقلابی مارکسیستی استوارانه گام نهاد و در اوضاع کنونی نقش چشمگیر در سمت و سوی انقلاب های رهایی بخش ایفاء کرد.

بحران اخیر اقتصادی در کشورهای امپریالیستی به ویژه در امریکا، زمینه را بیش از پیش برای اعتراضات، قیام ها و انقلاب های رهایی بخش ملی و سوسیالیستی فراهم ساخته است. امپریالیست های جهان برای غارت و بهره کشی کشورهای دیگر وارد فاز جدیدی از تضادهای امپریالیستی می شوند. دموکراسی بورژوازی بیش از پیش ماهیت و مضمون جنایتکارانه اش را در اشغال افغانستان، عراق و لیبیا به درستی نشان داده؛ تضاد میان کار و سرمایه در کشورهای غربی شدت بیشتری یافته است؛ استثمار، تشدید رقابت های تسلیحاتی، فشار روزافزون بر کارگران و زحمتکشان، اعتراضات توده ای، استعمار کشورهای زیر سلطه و تضاد عمده میان خلق ها و امپریالیست ها وضعیتی را فراهم ساخته است که احزاب کمونیست باید از آن برای تشدید مبارزات دموکراتیک و سوسیالیستی سود ببرند.

در چنین اوضاعی، کمونیست ها باید در کشورهای زیر استعمار جنگ های غارتگرانه امپریالیستی را به جنگ های ملی - دموکراتیک مبدل نموده، و از آن برای رفتن به سوی سوسالیزم کار بگیرند؛ در کشورهای سرمایه داری که توده ها به خاطر هزینه های بالای جنگ غارتگرانه تحت فشارهای گوناگون از قبیل

مالیه بیشتر، کاهش تأمینات اجتماعی، افزایش بهای کالاها و خدمات، بیکاری، افزایش ساعت کاری، کاهش مزدها و... قرار دارند، باید از تعمیق تضادهای کار و سرمایه به سود نظام سوسیالیستی سود بجویند و حرکت های کارگری و جنبش های توده ای را سمت و سو دهند تا عرصه بر چپاولگری امپریالیست ها در درون کشورهای شان نیز تنگتر شود.

امپریالیست ها برای مدیریت بحران اقتصادی که ماهیت نظام غارتگرانه سرمایه داری را می سازد، در حال کشتار مستقیم و غیر مستقیم خلق های افغانستان، عراق، لیبیا، پاکستان و سوریه می باشند و استراتژی های جدیدی در اقیانوس آرام، خاور میانه، آسیای میانه، افریقا و امریکای لاتین را غرض قلدری و اربابی بیشتر بر جهان روی دست گرفته اند. تمام این ها نهایتاً جنگ افروزی بیشتر میان امپریالیست ها برای رقابت تقسیم مجدد جهان بوده و خلق های بی شماری را در شعله هایش خوارند سوخت.

جهان امروزی به طرز بی سابقه ای به طرف فقر، کشتار، بی ثباتی، تباهی محیط زیست، بیماری و جنگ افروزی می رود. همین اکنون بیش از ۹۰ درصد مردم جهان تنها ۱۰ تا ۱۵ درصد ثروت جهان را در اختیار دارند، در حالی که ۱۰ درصد مردم جهان بین ۸۵ تا ۹۰ درصد ثروت جهان را غصب کرده اند؛ تفاوت طبقاتی میان کار و سرمایه روز تا روز عمق می یابد، و تا این فاصله موجود باشد، آتش مبارزه طبقاتی خاموش ناشدنی است. همین اکنون این مبارزه به نحوی از انحاء در جنبش های اعتراضی علیه دیکتاتورهای فاشیست در کشورهای غربی و افریقایی، علیه مراکز سرمایه در ۲۰۰ شهر بزرگ جهان، اعتراضات مردمی در اسپانیا، ایتالیا، لندن، فرانسه و... در اعتصابات، در مبارزات مسلحانه کمونیست

های انقلابی در هند، فلپین و قسماً پیرو، و در مبارزات کمونیستی در سراسر جهان ادامه دارد.

چنانچه گفتیم تا جامعه طبقاتی است، نبرد طبقاتی ادامه دارد و تا نبرد طبقاتی ادامه دارد، پرولتاریا برای پیروزی در این نبرد راهی جز رسیدن به سوسیالیزم ندارد. سوسیالیزم نخستین مرحله جامعه کمونیستی است که پرولتاریا، دشمنان خلق را از دیکتاتوری محروم ساخته و دیکتاتوری پرولتری خود را اعلام می نماید. در این مرحله دموکراسی کارگری، شاخص اصلی این نظام است و دیکتاتوری علیه طبقات سرنگون شده که در تلاش احیای دوباره هستند، به وسیله پرولتاریا تثبیت می گردد.

از این رو صحبت از شکست سوسیالیزم، هیاهوی ایدئولوگ های بورژوازی است که پایان تاریخ را اعلام کرده اند، در غیر آن در اوضاعی که جهان به دست انحصارگران غارت و چپاول می گردد و گرسنگی به معضل جدی دنیای ما مبدل می شود، اکثریت باشندگان کره زمین چور و چپاول می شوند و اقلیت چون انگل ها شیره جان انسان های پرولتر و زحمتکش را می مکند، از لحاظ علمی پیروزی و حقانیت سوسیالیزم در برابر کپیتالیزم بیش از پیش تثبیت می شود.

اشتباهات، انحرافات و عقبگردهای مجریان سوسیالیزم (احزاب و سازمان ها) نمی تواند دال بر شکست سوسیالیزم باشد. تاریخ سوسیالیزم نشان داده است که رویزونیست ها بارها تلاش کرده اند قوغ آتشین سوسیالیزم را زیر تیوری های خاکستری که پوسیدگی نظام سرمایه داری از پس آن دیده می شود، پنهان نمایند، اما هر بار قوغ آتشین سوسیالیزم به وسیله رهبران ورزیده و انقلابی پرولتاریا چون شعله سر برآورده و فانوس نبرد علیه بورژوازی در پیشاپیش ارتش

سرخ کمونیستی بر برج و باروی رویزیونیزم، اپورتونیزم و کپیتالیزم یورش برده است.

ضعف ها و اشتباهات مجریان سوسیالیزم در شوروی و چین سوسیالیستی، یکی از فکتورها برای عقبگرد سوسیالیزم در این کشورها به شمار می رود. البته این اشتباهات و ضعف ها نمی توانند نقش سازنده و معمارساز رفیق ستالین برای سوسیالیزم در شوروی و نقش رهبری کننده رفیق مائوتسه دون برای انقلاب سوسیالیستی چین و دفاع قاطع و پیگیر از سوسیالیزم در مقابل رویزیونیزم خروشچنی را کم اهمیت سازد.

اتحاد شوروی بعد از جنگ دوم جهانی برای حفظ سوسیالیزم چنان به رقابت نظامی با سرمایه داری پرداخت که بخش اعظم منابع عایداتی آن را می بلعید و به این صورت باید نان توده هایی که از انقلاب حمایت می کردند، از آنان گرفته می شد. سرمایه داری به خاطر سرشت نظامی گری خود که هدف تراکم بیشتر سرمایه را دنبال می کند، به رقابت تسلیحاتی دامن می زد و کشورشوراها جهت مقابله با تهدید از این رهگذر باید جبراً وارد این مسابقه تسلیحاتی می شد، چیزی که اساساً خلاف اصول سوسیالیستی است.

دولت سوسیالیستی شوروی، بدون این که شرایط عینی و ذهنی گرفتن قدرت و اجرای دیکتاتوری پرولتاریا توسط شماری از احزاب خرد و کوچک در کشورهایی مثل آلمان شرق، پولند، چکسلواکیا، هنگری، رومانیا و... آماده باشد، مستقیماً احزاب این کشورها را با حمایت ارتش سرخ به قدرت رساند. این کشورها که در جریان جنگ دوم جهانی به شدت آسیب دیده بودند، باید با کمک های اتحاد شوروی به شکوفایی اقتصادی می رسیدند، شوروی ای که خود به ویرانه ای مبدل شده بود و سالها نیاز داشت تا زخم های جنگ میهنی را التیام

بخشد. به این خاطر سوسیالیزم به صورت میکانیکی وارد این کشورها شد لذا به شکوفایی نرسید و بی دلیل نبود که اقتصاد تمام این کشورها به اندازه نیم کشور کوچک امپریالیستی هالند نمی شد. آیا حاکمیت اینگونه سوسیالیزم در اروپای شرقی می توانست توده های این کشورها را راضی و خوشنود نگه دارد؟ آیا فرار از برلین شرقی به برلین غربی با دادن خون چیز طبیعی نبود؟ وقتی شوروی به ریویزیونیسم و بعد به سوسیال امپریالیزم تمام عیار مبدل شد، هیچ کشور اروپای شرقی (جز آلبانی که در جریان جنگ ضد فاشیزم مستقلانه می جنگید) کوچکترین اعتراضی نکردند و با سکوت مرگباری ترهای ضد کمونیستی خروشچف را پذیرفتند.

با این که مائو به درستی اعلام کرد که هر ناسیونالیستی باید انترناسیونالیست باشد، ولی روابطی که میان کشورهای سوسیالیستی شوروی و چین با احزاب کمونیستی در حال مبارزه با رژیم های ارتجاعی شان وجود داشت، جدا از این که استوار بر مقوله جاودان لنین «تحلیل مشخص از اوضاع مشخص» بود، اما نوعی تبعیت از این کشورها در میان این احزاب به مرور زمان القاء شده بود و همین بود که وقتی شوروی به ریویزیونیسم گرایید، اکثر این احزاب انقلابی به دنبال ترهای ضد مارکسیستی آن رفتند. این ها همه به روشنی نشان می دهد که این احزاب در جریان کمک های چندین ساله، تفکر مستقلانه شان را زیر نام «روابط انترناسیونالیستی» باخته بودند و مبارزه ایدیولوژیک تا حدی از مضمون انقلابی اش تهی گشته بود.

همین گونه در چین به مجردی که ریویزیونیست های دن شیائوپنگی برای احیاء و تسلط سرمایه داری کمک های خود را با احزاب نیرومندی چون حزب کمونیست تایلند، حزب کمونیست اندونیزیا و چند حزب انقلابی در هند قطع

کردند، بعضی از این احزاب قادر به ادامهٔ مبارزه نشدند و از میان رفتند. این درست است که هر حزب کمونیست باید بر اساس اصول انترناسیونالیستی از احزاب برادر بر اقتدار کمک بگیرد، اما روابط میان تمام این احزاب و سازمان ها باید یکسان باشد، هیچ یک بر دیگری حق «برادر بزرگ» و «تحمیل فکر و نظر» نداشته باشد، زیرا شرایط انقلاب در کشورهای متفاوت از نظر موقعیت تاریخی فرق می کند. رهبری انقلاب در کشور نیمه فیودالی - مستعمراتی مثل افغانستان با رهبری انقلاب در فرانسه که به مرحلهٔ نهایی سرمایه داری رسیده، تفاوت های عمیقی دارد؛ به این خاطر انقلابیون هر یک از کشورها بافت های طبقاتی و اجتماعی کشور خود را بهتر می شناسند. بنابراین هدایت های مشخص کمونیست های یک کشور برای وضعیت مشخص کشور دیگر نمی تواند مؤثر واقع گردد، اما در مسایل عام کشورها همکاری و مساعدت احزاب کمونیست از ویژگی های برخورد انترناسیونالیستی است.

مناسبات بین دیکتاتوری و دموکراسی پرولتری آن طوری که لازم بود درین کشورها در نظر گرفته نشد. هم در شوروی و هم در چین، به جای اینکه کارگران در سطوح مختلف حزبی به خاطر دفاع از سوسیالیزم و دستاوردهای آن متحد شوند، تمرکز بیش از حد قدرت در دست احزاب کمونیست راه را بر نظرات مخالف و «شکفتن صدها مکتب» بست و این امر منجر به سردی در وحدت فکری و همبستگی با رهبری کمونیستی در این کشورها شد. با تغییر ماهوی حزب بلشویک به رویونیوزم خروشچنی و حزب کمونیست چین به رویونیوزم دن شیائوپنگی، دیدیم که نه تنها در خارج از این دو کشور دنباله روی دردناک احزاب کمونیست ادامه یافت، بلکه در درون این کشورها ملیون ها تن از کادرها،

اعضاء و توده های مردم بدون کدام عکس العمل شدید در برابر رویزیونیست های روسی و چینی به دنباله روی پرداختند.

رهبران احزاب کمونیستی بر قدرت و یا خارج از قدرت چنان به انحصار رهبری دست زدند که تا می مردند نه جاگزینی و نه استعفایی در کار بود. این رهبران همچنان رئیس، صدر و رهبر حزب و دولت می ماندند، در حالی که این رهبران در جریان مبارزات انقلابی تا زمان به قدرت رسیدن، بخش مهمی از انرژی را از دست داده و زودتر از دیگران به تحلیل رفته بودند. رهبران دیگری که در کمیته مرکزی حزب جا داشتند، در جایگاه ابدی شان می ماندند و می ماندند و بعد از هر کنگره تکرار می شدند.

نه رفیق ستالین و نه رفیق مائو با هم نظری و حمایت رهبران ورزیده و رو به تحلیل هر دو حزب، رفیق یا رفقای را جهت رهبری بعدی در حیات شان مد نظر گرفتند و اگر در زندگی شان همچو کاری عملاً آغاز می شد و آرام آرام بخشی از رهبری حزب و دولت به رفقای با انرژی جدید تعویض می گشت، تا بعد از مرگ شان نسل جدید کمونیست ها با رهبری جدید به ناخدایی این کشتی ادامه می دادند، احیای رویزیونیزم خروشچفی و دن شیواپنگی کمتر محتمل به نظر می رسید. بعد از مرگ ستالین و مائو کسی و یا کسانی که تثبیت بوده باشند، در هر دو حزب دیده نمی شد.

با وجود تمام خدمات بزرگ رفیق ستالین و رفیق مائوتسه دون در دفاع از مارکسیزم - لنینیزم و تلاش های بی دریغ شان برای اعمار سوسیالیزم و کار بزرگ تیوریک این دو برای غنای علم مارکسیزم، نمی توان در این زمینه بر آنان انتقاد نکرد. حزب پرولتری همانطوری که پیشاهنگ است، باید در تمام بخش ها منحیث پیشاهنگ عمل کرده، رهبران و کادرهای فراوانی که بتوانند پیهم و

بی انقطاع پیشاهنگی حزب را مسجل سازند، پرورش و تربیه نماید، چیزی که با حاکمیت خروشچف و دن شیائوپنگ در شوروی و چین دیده نشد. انتقاد بر انحصار رهبری تا پایان زندگی، انتقاد کوچکی نیست که از ذوقزدگی و پلورالیزم ارتجاعی بورژوایی نشأت کند. شماری به شمول باب آواکیان که خود سه دهه است در رأس حزب کمونیست انقلابی امریکا قرار دارد، این خواست را ارتجاعی و بورژوایی می دانند، در حالی که این خواست دقیقاً از اصل سانتالیزم دموکراتیک آب می خورد و از اصل کمونیستی تداوم انقلاب به وسیله رهبران ورزیده نشأت می کند.

با آن که روزیونیست های خروشچفی و دن شیائوپنگی مارکسیزم را ضربه زدند و باعث عقبگرد سوسیالیزم شدند و بالاخره دو حزب مقتدر کمونیستی را به پای بورژوازی به زانو درآوردند، با وجودی که ضربات سهمگین روزیونیست ها در جنبش کمونیستی جهانی تشت و پراکندگی تیوریک را دامن زده و دگماتیست ها، رفورمیست ها، ترسکیست ها، روزیونیست ها، اپورتونیست ها، انارشیت ها و... همه مصروف لطمه به این جنبش می باشند؛ مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون چه از لحاظ فلسفه مارکسیستی، چه از لحاظ سیاست انقلابی و چه هم از لحاظ اقتصاد سوسیالیستی به حیث ایدئولوژی رهایی بخش پرولتاریا و توده های تهیدست، همچنان از اعتبار علمی برخوردار است.

در حال حاضر احزاب و سازمان های کمونیستی (صرف نظر از این که تا چه اندازه درست می اندیشند) عمدتاً حول سه نهاد دورهم گرد آمده اند که هر سه (جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (جا)، هماهنگی بین المللی احزاب و سازمان های انقلابی (ایکور) و کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست -

لنینیست) رسیدن به انترناسیونالیزم را از وظایف اصلی شان می دانند. ما در این جا مختصراً این سه نهاد بین المللی را مورد بررسی قرار می دهیم.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (جا)

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۸۴ پایه گذاری شده است. بر اساس وب سایت های حزب کمونیست ایران (م. ل. م) و «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان، احزاب و سازمان های ذیل عضویت آن را داشته اند: حزب پرولتری پوربا بنگالا (بنگلادیش)، حزب کمونیست افغانستان، حزب کمونیست انقلابی امریکا، حزب کمونیست ایران (م. ل. م)، حزب کمونیست بنگلادیش (م. ل)، حزب کمونیست پیرو، حزب کمونیست سیلان (مائویست)، حزب کمونیست مائویست (ایتالیا)، حزب کمونیست مائویست (ترکیه و کردستان شمالی)، حزب کمونیست نپال (مائویست)، حزب کمونیست هند (م. ل) ناکزالباری، گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا، سازمان کمونیستی مارکسیست - لنینیستی تونس، مرکز کمونیستی مائویستی (هند).

حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران (م. ل. م) از اعضای مهم و برجسته این جنبش می باشند. حزب کمونیست انقلابی امریکا که پیش از سال ۱۹۸۴ «مائویزم» را به تیوری «عصر زوال امپریالیزم» لین پیائویستی ربط می داد و با این بحث درست که عصر ما «عصر زوال امپریالیزم» نه بلکه «عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری» است، با صراحت اعلام کرده بود که کاربرد «مائویزم» به جای اندیشه مائوتسه دون نادرست است؛ اما در سال ۱۹۸۸ اعلام نمود که «مائویزم» بهتر از «اندیشه مائوتسه دون خدمات مائوتسه دون به علم و

ایدئولوژی انقلابی پرولتاری را بیان می نماید و سومین مرحله تکاملی آن را درست تر و واضح تر نشان می دهد.»

«جا» که تا قبل از سال ۱۹۹۳ در کنار مارکسیزم - لنینیسم از اندیشه مائوتسه دون کار می گرفت، پس از هفده سال از درگذشت رفیق مائوتسه دون، به خدمات وی پی برد و از اندیشه مائوتسه دون صرف نظر کرد و از اصطلاح «مائویسم» کار گرفت.

استفاده از «مائویسم» به جای اندیشه مائوتسه دون از طرف حزب کمونیست پیرو روی دست گرفته شد. این حزب در سال ۱۹۷۹ معتقد به مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بود، از آن دفاع می کرد و همه را به کاربرد آن فرا می خواند، اما در سال ۱۹۸۱ شعار «به سوی مائویسم!» را بلند کرد و یک سال بعدتر مارکسیزم - لنینیسم - مائویسم را پذیرفت و آهسته آهسته راه را برای «اندیشه گونزالو» باز کرد.

«حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان در سند «نگاه اولیه ای در مورد وضعیت فروپاشیده کنونی «جا» و علل ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی آن» می نویسد: «... علیرغم عدم حضور مستقیم حزب کمونیست پیرو در کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، نقش پیشروانه این حزب در پذیرش مائویسم توسط کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، مسلم و روشن است. از جانب دیگر جریان پیشروانه جنگ خلق در پیرو آن چیزی بود که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را در سطح بین المللی حیثیت و وزنه پراتیکی می بخشید و این جنبش را به مثابه یک جنبش جدی در سطح بین المللی مطرح می نمود.» «... در واقع پس از دستگیری گونزالو جنگ خلق در پیرو فروکش کرد و توأم با آن نقش تاثیرگذار حزب کمونیست پیرو بر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز تخفیف یافت. اما تا زمان برگزاری

جلسه گسترده کمیته جنبش در سال ۲۰۰۰ هنوز حزب کمونیست پیرو از تاثیر گذاری های وسیع بر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برخوردار بود، به نحوی که قطعنامه آن جلسه تا حد زیادی در انطباق با مواضع نمایندگان آن حزب تدوین گردید.

با تعمق بیشتر در سطور بالا، نتیجه می گیریم که کاربرد اصطلاح «مائوئیزم» به جای اندیشه مائوتسه دون که به گفته «ح.ک.م.» «...صرفاً بخاطر بیان بهتر خدمات مائوتسه دون مبنی بر متکامل ساختن علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری به مرحله سوم نیست، بلکه مائوئیزم نسبت به «اندیشه مائوتسه دون» دارای کیفیت بهتر و عالی تر می باشد»، به علت اثر گذاری فراوان حزب کمونیست پیرو بر «جا»، در این نهاد راه یافته است. حزب کمونیست پیرو که خود زمانی شعار دفاع و کاربرد اندیشه مائوتسه دون را بالا کرده بود و بعد «مائوئیزم» را پذیرفت و بعد از آن «عمدتاً مائوئیزم» را به کار بست و بعد به آن «اندیشه گونزالو» را علاوه کرد، به گفته «ح.ک.م.» «سرانجام فرمولبندی «مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم - اندیشه گونزالو» (عمدتاً اندیشه گونزالو) توسط حزب مذکور پذیرفته شد. این وضعیت به خوبی نشان می دهد که استفاده از «مائوئیزم» به جای اندیشه مائوتسه دون در «جا» نه از یک پراتیک، بلکه از اثر گذاری حزب ای نشأت گرفته که «اندیشه گونزالو» و «عمدتاً اندیشه گونزالو» را می پذیرفته است. این همه «مائوئیزم» گفتن نشان می دهد که کاربران عمده آن چگونه راه را برای «اندیشه»، «راه» و «سنتز نوین» باز کرده و شاید هم به زودی در کنار آن «گوانزالیزم» نیز جابجا شود. اکنون ما به جای مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون، با قطاری از مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم - عمده مائوئیزم - اندیشه گونزالو - عمده اندیشه گونزالو - راه پرانچدا و سنتز نوین باب آواکیان روبرو هستیم که کاربران آن در هر ایستگاهی

که خواسته باشند، می توانند توقف کنند و حرکت کنند، بدون اینکه نیاز این توقف و حرکت را نشان داده بتوانند.

«جا» در برنامه اش می گوید: «در حقیقت بحث بر سر دفاع از مارکسیزم - لنینیزم است... ما تأکید می کنیم که اندیشه مائوتسه دون مرحله نوین از تکامل مارکسیزم - لنینیزم است. بدون دفاع از مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون و پایه کار قرار دادن آن، غلبه بر رویونیسم و ارتجاع بطور عموم ناممکن است.» وقتی «اندیشه مائوتسه دون مرحله نوین از تکامل مارکسیزم - لنینیزم است»، پس نیاز به استفاده از اصطلاح «مائوایزم» چیست؟

کنگره هفتم حزب کمونیست چین در سال ۱۹۴۵ تأکید کرد که «حزب کمونیست چین تحت هدایت مارکسیزم - لنینیزم و ایده های مائوتسه دون قرار دارد.» و بعد در کنگره هشتم حزبی «ایده های مائوتسه دون» حذف شد و نهمین جلسه حزب کمونیست چین در ۱۹۶۹ پس از جمع بندی از انقلاب فرهنگی اعلام کرد که «حزب کمونیست چین تحت هدایت مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون قرار دارد.» و زمانی که کنگره دهم حزبی تیوری «عصر زوال امپریالیزم» را به دور افکند، این روند به خوبی نشان داد که حزب کمونیست چین تحت رهبری رفیق مائوتسه دون، اندیشه مائوتسه دون را نه مارکسیزم عصر امپریالیزم می دانست و نه هم مارکسیزم عصر زوال امپریالیزم، بلکه آن را ایده ها و اندیشه های مائوتسه دون و تلفیق مارکسیزم در شرایط خاص چین می دانست که در عصر امپریالیزم برای رسیدن به جامعه سوسیالیستی و تداوم انقلاب سوسیالیستی، نبرد پرولتاریا را به پیش می برد.

(قابل یادآوری است که در مورد به کاربرد اندیشه مائو و مائوایزم در دومین کنگره سازمان انقلابی افغانستان بحث هایی از جانب بعضی شرکت کنندگان صورت

گرفت و قرار بر آن شد که تمام رفقا درین باره مطالعه همه جانبه نمایند و سطح تیوریک خود را بالا ببرند تا دلایل قانع کننده ای در مورد این بحث ارائه گردد. «جا» به گفته «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان (که تشکیل این «حزب» «مستقیماً محصول مبارزه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی محسوب می گردد»، «در وضعیت فرو پاشیده و جداً خطرناک قرار» دارد و بر آن «گرایشات هژمونیستی در عملکرد» حاکم است. این «حزب» می نویسد: ««جا» بصورت غیر مشروط تحت هژمونی یک حزب مشخص قرار می گرفت. در چنین وضعیتی کمیته تحت هژمونی آن حزب در واقع نه به طرف تطبیق فیصله های جمعی جنبش بلکه به طرف تبلیغ و ترویج غیر مستقیم و مستقیم نظریات آن حزب و اخیراً «سنتزهای نوین» حزب متذکره در سطح کل جنبش کشانده می شد. «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان که منظورش هژمونی حزب کمونیست انقلابی امریکا بر «جا» است، در برنامه اش می نویسد: «حزب کمونیست انقلابی امریکا، حزب انترناسیونالیست کبیری است که علاوه بر خدمات ارزنده تیوریک برای جنبش بین المللی کمونیستی، نقش شایسته و قاطعی در تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ایفا نموده و در پیشبرد مبارزات آن فعالانه حضور دارد. در اینجا بد نخواهد بود از این «حزب» پرسیم که این «حزب» چه نیازی داشته است که با وجود «عملکرد هژمونیستی» و دانستن این موضوع که «... برخورد سهل انگارانه به اصول و احکام تشکیلاتی در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باعث گردید که این جنبش در طول حیات ۲۵ ساله خود نتواند به مثابه یک جنبش بین المللی به استحکام تشکیلاتی لازمه دست یابد»، حزب کمونیست انقلابی امریکا را «انترناسیونالیست» و آنهم «انترناسیونالیست کبیر» بخواند؟ آیا برداشت «حزب» از انترناسیونالیزم سطحی و غیر انقلابی نیست؟ آیا عنوان

«انترناسیونالیست کبیر» دادن به حزبی که پراتیک مهم انقلابی در داخل امریکا ندارد و با هژمونیزم غیر انقلابی عمل می کند، عبارت پردازی کودکانه نیست؟ لنین می گوید: «یک نوع و فقط یک نوع انترناسیونالیزم واقعی وجود دارد و این یعنی فعالیت با تمام قوا جهت تکامل جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشور خود، و حمایت تبلیغی و معنوی و مادی از چنین مبارزه ای، و از این خط و فقط این خط در هر کشور بدون استثناء»، آیا با درنظرداشت همین تعریف، حزبی با هژمونیزم ۲۵ ساله و غیر فعال در کشور خود را می توان «انترناسیونالیست کبیر» خواند؟

پس از حاکمیت «راه پراچندا» در حزب متحد کمونیست نیپال (مائویست) و با انتشار مانیفست جدید حزب کمونیست انقلابی امریکا در سپتامبر ۲۰۰۸ «جا» پیش از پیش در تشتت و پراکندگی تیوریک و سیاسی قرار گرفته است. شماری از احزاب گرد آمده در این نهاد جهانی، تحویلدهی اسلحه، ترک مبارزه مسلحانه، قرار داد صلح، تشکیل دولت ائتلافی و... را تسلیم طلبی حزب کمونیست نیپال (مائویست) تلقی کرده و آن را رویزیونیزم می گویند. ولی کادرها و رهبران حزب متحد کمونیست نیپال (مائویست) این اتهام را رد می کنند و آن را عدم شناخت دقیق این احزاب از شرایط خاص نیپال می خوانند.

یکی از رفقای سازمان انقلابی افغانستان در نوامبر ۲۰۰۹ با رفیق بسنتا عضو بیروی سیاسی حزب کمونیست نیپال (مائویست) در دفتر این حزب در کتمندو ملاقات کرد که ضمن توضیح روند انقلاب نیپال اظهار داشت: «با وجودی که بسیاری از احزاب مارکسیست در سراسر دنیا ما را متهم به تسلیم طلبی می کنند و می گویند که ما اندیشه خود را ترک نموده ایم (که این حق شان است) اما آنان در مورد وضعیت نیپال معلومات کافی ندارند. ما برای رسیدن به هدف خود درین مرحله

راه مسالمت آمیز را آزمایش می کنیم، اگر نتوانیم به اهداف خود که در حال حاضر تغییر دادن قانون اساسی است، برسیم، دوباره به مبارزه مسلحانه رو خواهیم آورد، ما مبارزه مسلحانه را منتفی ندانسته و آن را یگانه راه رسیدن به انقلاب دموکراتیک نوین می دانیم. حزب ما برای رسیدن به اهداف خود باید راه های جدیدی را روی دست می گرفت که برخی اوقات شامل مبارزه مسلحانه و برخی اوقات شامل مبارزه توده ای می شد، یعنی ما با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص به ائتلاف تن دادیم. ما هنوز ارتش خود را داریم، اما بر اساس قرارداد صلح از سوی سازمان ملل نظارت می شود. این به آن معنا نیست که دیگر ارتشی وجود ندارد، بلکه به این معناست که بر طبق قرارداد، هر دو جانب (ارتش مردمی نیپال و ارتش دولتی) اجازه ندارند که از پایگاه های خود برآیند و بر یکدیگر حمله کنند؛ باید در مدت شش ماه هر دو ارتش با هم یکی می شدند، اما اکنون سه سال از آن تصمیم می گذرد زیرا کشورهای امپریالیستی نمی خواهند که هر دو ارتش با هم یکی شوند چون می دانند که رهبری ارتش در دست ما خواهد بود، ارتش مردمی بر اساس قرارداد ارتش ملی شمرده می شود... حزب ما متعهد به قرارداد صلح است و تا زمانی که طرف مقابل از آن تخطی نکند، ما به خود اجازه نمی دهیم که از آن تخطی کنیم. ولی اگر طرف مقابل ما از قرارداد صلح تخطی کرد، ما دوباره دست به تفنگ خواهیم برد و دوباره مبارزه مسلحانه را دنبال خواهیم کرد. ما در تلاش از بین بردن دولت کنونی هستیم تا حزب ما قدرت را به دست گیرد. ما برای رسیدن به این هدف، هر راه ممکن را امتحان و از آن کار خواهیم گرفت، ولی چیزی که برای حزب ما مهم است، ترک نکردن عقاید و آرمان های حزب است؛ اگر ما به مارکسیزم - لنینیزم پشت نماییم، در حقیقت به هدف و مردم خود خیانت کرده ایم.»

به تعقیب این اظهارات در ۵ سپتمبر ۲۰۱۱ رفیق بستنا ضمن ارسال پیام تسلیت به مناسبت درگذشت رفیق پاغر نوشته بود: «باید گفت که انقلاب در نیپال در مرحله جدی تقاطع دو خط فکری قرار گرفته است و رهبری حزب بدون تصمیم حزب کلیدهای کانتینرهای موجوده اسلحه را در اردوگاه تسلیم کرده اند که این مسئله سبب تعمیق مبارزه دو خط در این حزب شده است.»

سازمان انقلابی افغانستان با تأکید بر این تیوری فلسفی مائوتسه دون که «حل تضادهای مختلف با اسالیب گوناگون، اصلی است که مارکسیست - لنینیست ها باید دقیقاً از آن پیروی کنند. ولی دگماتیک ها این اصل را مراعات نمی کنند و در نمی یابند که شرایط در انقلاب های گوناگون متفاوت است و در نتیجه درک نمی کنند که تضادهای مختلف باید با اسالیب گوناگون حل شوند؛ به عکس آنها فورمول قالبی خود را که لایتغیر می انگارند، در همه جا به طور میکانیکی به کار می بندند که در نتیجه فقط می تواند به ناکامی انقلاب و یا به زیان امری که آینده تابناک و درخشانی در پیش دارد، منجر شود» نظر خود را در پیامی به آن حزب چنین ابراز داشت: «در تازه ترین ایمیل تان همچنین اشاره ای به اختلاف نظر در مورد نحوه تحویلدی سلاحت و انجام این کار بدون بحث درون حزبی داشتید. از گزارش های منابع خبری بیرون از نیپال هم معلوم می شود که برای در برابر هند کرنش نشان می دهد و به عوض مائویست های هند با حزب رویونیست این کشور رابطه نزدیک دارد، اما اکثریت حزب مخالف این روش او هستند و با مبارزه جدی ایدیولوژیک از سوی کادرهای حزب رو به رو است. این درست است که رهبری حزب باید در برابر این اتهام دو تن از کادرهای حزب که باب آواکیان را مرتد یا مهره سیا می دانند، نظر خود را آشکارا بیان کند، بخصوص که مائویست های نیپال از سال های سال رابطه نزدیک و همکاری

با حزب کمونیست انقلابی آمریکا و باب آواکیان داشته اند. اما سؤالی که نزد ما مطرح است، اینست که مائویست های نیپال چرا موضع گیری در قبال باب آواکیان را ملاک تعهد دانسته و خود را ملزم به تعقیب رهنمودهای او می دانند. امروز که مارکسیست های سراسر جهان از آموزه های سیاسی، فلسفی و اقتصادی مارکس، انگلس، لنین، ستالین و مائوتسه دون این تیورین های بی نظیر بهره می برند عمدتاً به دلیل شرکت مستقیم آنان در پراتیک جنبش های انقلابی است. مارکس و انگلس در پراتیک کمون پاریس شرکت جستند و با تحولات ایرلند شمالی از نزدیک در تماس بودند؛ لنین پیشوای انقلاب بزرگ اکتوبر و ستالین معمار سوسیالیزم و فرمانده جنگ کبیر میهنی ضد فاشیزم در کشور شوراهای بودند؛ مائوتسه دون رهبر انقلاب دموکراتیک نوین در چین بود، اما نه آواکیان و نه حزب کمونیست انقلابی آمریکا هیچ یک تجربه مستقیم پراتیک جدی انقلابی را ندارند و در کشوری باید امر انقلاب را به پیش ببرند که رفاه نسبی کارگزارانش سبب گردیده است که شاهد اعتراضات کارگری حتی از نوع فرانسه و اسپانیا و یونان هم در آمریکا نباشیم... با همه دشواری های موجود، ما کمونیست های افغانستان به مبارزه الهام بخش رفقای مائویست خود در نیپال می بالیم و امیدواریم درفش سرخ بر فراز همالیا مستحکمتر از پیش به اهتزاز درآید و مبارزه دو خط فکری در حزب نیز به سود انقلاب پرولتری و توده های زحمتکش نیپال بیانجامد، بخصوص که تحویلدهی اسلحه توسط رهبری حزب، سؤالاتی را خلق کرده است که امید با موفقیت خط اصولی حزب، به این پرسش ها نیز پاسخی ارائه گردد.»

در همین حال، انتشار مانیفست جدید حزب کمونیست انقلابی آمریکا در سپتمبر ۲۰۰۸ بحث هایی را میان اعضای شرکت کننده «جا» به راه انداخت و شماری از

احزاب شرکت کننده در این نهاد، فراخوان تازه برای تشکیل جدید بین المللی کمونیستی دادند.

حزب کمونیست انقلابی امریکا در این مانیفست که به نام «سنتز نوین باب آواکیان» مسمی شده است، از پایان یک مرحله و آغاز مرحله نوین کمونیستی صحبت می کند. این سند تأکید دارد که نخستین موج انقلاب کمونیستی به پایان رسیده و باید از آن نتایجی را گرفت و برای چارچوب جدید تیوریک کار کرد. این سند می نویسد: «باب آواکیان طی ۳۰ سال اخیر نه تنها رهبری همه جانبه حزب ما را تأمین کرد، بلکه به تعمیق تحلیل علمی از تجربه جنبش بین المللی کمونیستی و نگاه ستراتیژیک به انقلاب کمونیستی ادامه داد. نتیجه این کار، ظهور سنتز نوین یعنی تکامل بیشتر چارچوب تیوریک برای پیشبرد این انقلاب بوده است.» «در این سامان فعالیت و روش و رویکرد در این سنتز نوین که توسط باب آواکیان مطرح شده، تشابهی با آنچه مارکس در پیدایش جنبش کمونیستی انجام داد وجود دارد. یعنی تثبیت یک چارچوب تیوریک برای پیشروی جدید انقلاب در وضعیت نوینی که پس از پایان مرحله اول انقلاب کمونیستی به وجود آمده است. اما امروز و با این سنتز نوین، قطعاً مسئله «بازگشت به نقطه اول» مطرح نیست. یعنی این طور نیست که ما فراخوان دور ریختن تجربه تاریخی جنبش کمونیستی، جوامع سوسیالیستی که تا کنون به وجود آمده اند و «پیکره غنی تیوری علمی انقلابی» را که طی موج اول تکوین یافته، می دهیم. این کار غیر علمی و در واقع رویکردی ارتجاعی است بلکه آنچه لازم است و آواکیان به عهده گرفته تکامل ایدئولوژیک و تیوریک بر پایه آنچه در گذشته وجود داشته، استخراج درس های مثبت و منفی از آن تجربه و ارتقای آن به سطح یک سنتز جدید و عالتر است.»

این «مانیفست» در زمینه فلسفه می نویسد: «این سنتز نوین به مفهومی عمیق در عرصه فلسفه و روش، مارکسیزم را به نحوی کاملتر مجدداً بر ریشه های علمی اش مستقر می کند. به علاوه این سنتز دربرگیرنده آموختن از تجربه غنی تاریخی از زمان مارکس تا کنون، دفاع از اهداف و اصول پایه ای کمونیزم است که صحت آنها در اساس به نمایش درآمده است(۴)، انتقاد کردن و کنار گذاشتن جوانبی که نادرستی شان نشان داده شده است و یا دیگر کاربرد ندارند و مستقر کردن کمونیزم حتی کاملتر و محکمتر از پیش بر یک شالوده علمی است.»

متعاقب نشر این سند، حزب کمونیست ایران (م. ل. م) در «کمونیزم بر سر دو راهی خطاب به همه کمونیست های ایران» می نویسد: «به لحاظ عینی موج اول انقلاب پرولتری به پایان رسیده است، موجی که با انتشار مانیفست کمونیست توسط مارکس و انگلس آغاز شد؛ با نقاط عطف مهمی چون کمون پاریس، انقلاب اکتبر و انقلاب چین - بخصوص انقلاب فرهنگی در چین - تکامل یافت و سرانجام در سال ۱۹۷۶ با از کف رفتن چین سوسیالیستی پایان یافت.»

سازمان انقلابی افغانستان سنتزهای نوین باب آواکیان را که با چاشنی «مارکسیزم» و «ارزشدهی به گذشته آن» همراه است، انحراف جدی تیوریک در مارکسیزم می داند که در عدم پراتیک انقلابی و حضور فعال این حزب در مبارزات توده ای ریشه دارد و مطلق نگرانی تیوریک را نشان می دهد. این سنتزها در کشوری شکل می گیرد که پرولتاریای آن از لحاظ معیشت نسبت به پرولتاریای سایر کشورها و بخصوص کشورهایی که تحت ستم و اشغال مستقیم امپریالیزم قرار دارند، در سطح بالاتری قرار دارد و به خاطر همین سطح بلند معیشت که در نتیجه غارت، استثمار، استعمار و بهره کشی از پرولتاریا و سایر زحمتکشان کشورهای زیر ستم حاصل شده است، پرولتاریای آن قسماً تطمیع شده است و بی سبب

نیست که در مقایسه با حتی پرولتاریای فرانسه، اسپانیا، ایتالیا و یونان کمترین اعتصاب و فریادی (جز جنبش اشغال والستريت) از آن شنیده نمی شود.

«سازمان انقلابی افغانستان» باور دارد که تیوری عام مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون هنوز هم منحنی تیوری رهایی بخش پرولتاریا و سایر طبقات زحمتکش و بخصوص توده های تهیدست از اعتبار برخوردار است و پراتیک مبارزاتی احزاب کمونیست انقلابی حقانیت آن را به اثبات رسانده و شکست هایی که شماری از احزاب متحمل شده اند و حتی به رویزونیزم گراییده اند، نه به عدم اعتبار تیوری عام مارکسیستی بلکه به عملکرد و اجرای نادرست تیوری مارکسیستی ارتباط داشته است. از این رو ما باور داریم که مارکسیزم ادامه دارد و صحبت از پایان مرحله اول و ورود به مرحله جدید با سنتزهای باب آواکیان با مطلق نگری تیوریک آن میسر نیست و این سنتز نه تنها چارچوب تیوریک مارکسیزم را «مستحکمتر و علمی تر» نمی سازد، بلکه چنانچه حزب کمونیست (مائوئیست) ایران گفته است «دوره جدیدی که در پیش است تکرار دوره قبل نبوده و نمی تواند بر مبنای سابق به پیش رود»، بنابراین دوره باب آواکیانی هر چیز دیگری بوده می تواند جز مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون.

چارچوب تیوریک مارکسیزم در سه پراتیک انقلابی (نبرد طبقاتی، روابط تولیدی و آزمون های علمی) روند تکاملی اش را پیموده و می پیماید. از مارکس تا مائوتسه دون، همه رهبران پرولتاریا از طریق پراتیک انقلابی در غنمندی و تکامل تیوریک مارکسیزم نقش براننده داشته اند و در مبارزه با انحرافات رویزونیستی، اکونومیستی، رفورمیستی، اپورتونیستی، دگماتیستی و... چارچوب تیوریک و پراتیک آن را مستحکم ساخته اند.

رهبران پرولتاریا که در پراتیک مبارزاتی دخیل بوده اند، با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص، تیوری های مارکسیستی را که مختص به شرایط خاص بوده اند، مورد نقد قرار داده و تیوری هایی منطبق با اوضاع و شرایط را در پراتیک انقلابی به کار بسته اند و این نقد نه برای هوسبازی هایی از نوع «سنتز» بلکه از ضرورت هستی اجتماعی نشأت کرده است. اگر مارکس اشتباهات کمون پاریس را از لحاظ تیوریک جمع بندی می کند و اگر لنین تیوری مارکس - انقلاب همزمان در چند کشور - را در عصر امپریالیزم به انقلاب در ضعیف ترین حلقه تبدیل می کند و اگر مائوتسه دون در جامعه نیمه مستعمره و نیمه فیودالی شعار انقلاب دموکراتیک نوین را بالا می کند، هوسبازی های روشنفکرانه نبوده، بلکه از پراتیک مستقیم انقلابی سرچشمه گرفته است.

با آن که مانیفست حزب کمونیست انقلابی امریکا این «سنتز نوین» را به دور انداختن مارکسیزم نمی داند، اما حزب کمونیست ایران (م. ل. م) که به «هژمونی» حزبی این حزب تن داده است، ماهیت اصلی این «سنتز نوین» را چنین بیان می کند: «پیشروی دوره اول مرهون چارچوبه تئوریکی بود که مارکس جلو گذاشت و بعدها توسط لنین و مائو تکامل یافت. دوره جدید نیز نیازمند چارچوبه تئوریکی نوینی است که بر پایه جمع بندی نقادانه از دستاوردها و کمبودهای تئوریکی و پراتیکی دوره قبل جلو گذاشته شود. دوره جدیدی که در پیش است تکرار دوره قبل نبوده و نمی تواند بر مبنای سابق به پیش رود.»

با این جمع بندی حزب کمونیست (م) ایران از «سنتز نوین» باید نتیجه گرفت که مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون دیگر نمی تواند منیث چارچوب تیوریک برای رسیدن به جامعه بی طبقه مطرح باشد، دیگر این تیوری به تیوری

تاریخی تبدیل شده و نمی تواند کارا باشد و ضمن تحسین و ستایش از نقش آن، باید به طاق نسیان سپرده شود.

اما به نظر ما مرحله اول انقلاب کمونیستی کماکان ادامه دارد. با مبارزات مسلحانه و تدارکی کمونیست ها در هند، فلپین و دیگر کشورها حق نداریم از پایان این مرحله صحبت کنیم؛ هنوز صفیر گلوله های کمونیست ها بدون انقطاع، نظام های پوسیده را به چالش می طلبد. در این مرحله طبق روند تاریخ، گاه فروکش و گاه اعتلاء موجود بوده است که فروکش آن دلایل مجزا از چهارچوب تیوریک عام مارکسیزم دارد.

اختلاف بر مسئله تضاد عمده جهانی نیز از مواردی قابل بحث در «جا» بوده است. بر اساس معلومات منتشر شده در وب سایت «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان، بحث روی تضاد عمده جهانی یکی از بحث های درونی «جا» بوده که به نتیجه قطعی و نهایی نرسیده است. حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران (م. ل. م) تضاد میان کشورهای امپریالیستی را تضاد عمده دانسته، در حالی که احزابی در این نهاد، تضاد عمده را تضاد میان امپریالیست ها و خلق ها می دانستند.

«حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان می نویسد: «در کنفرانس بین المللی سال ۱۹۸۴ نیز بحث روی تضاد عمده جهانی نتیجه نهایی قاطع نداشته و در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز تضاد عمده جهانی بصورت صریح و روشن مشخص نگردیده است، در حالی که تضاد میان امپریالیست ها برجسته تر از سائر تضادها مطرح شده است»، «حزب کمونیست انقلابی امریکا، هم در کنفرانس بین المللی سال ۱۹۸۴ و هم در نشست گسترده کمیته در سال ۱۹۹۳، تضاد میان امپریالیست ها و خلق ها و ملل تحت ستم را به عنوان تضاد عمده جهانی قبول نداشته است.»

این «حزب» علاوه می کند که حزب کمونیست ایران (م.ل.م) بار دیگر در جلسه گسترده سال ۲۰۰۰ «فرمولبندی قطعنامه جلسه در مورد تضاد عمده و روند عمده جهانی را قبول نداشت و علیه آن رای داد» و «رهبری حزب مذکور {حزب کمونیست انقلابی امریکا} علیه قطعنامه جلسه کلاً موضع مخالف اختیار نمود.» با وجود این مخالفت ها معلوم نیست که «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان چرا در برنامه حزبی اش در سال ۲۰۰۴ با وجود مخالفت دو حزب عمده «جا» در زمینه تضاد عمده جهانی و «هژمونی حزبی» می نویسد: «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در اول ماه می سال ۲۰۰۰ با تأکید روی انقلاب به مثابه روند عمده و تضاد میان خلق ها و ملل تحت ستم و امپریالیزم به مثابه تضاد عمده جهانی، اعلام کرد که قرن بیست و یک، قرن برپایی و پیشبرد جنگ خلق ها و پیشروی به سوی سوسیالیزم و کمونیزم است.»

«حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان با این تناقض گویی، چرا باید از کمونیست های افغانستان انتظار داشته باشد که برنامه اش را «یگانه درفش تا به آخر انقلابی در افغانستان» بدانند؟ آیا ما حق داریم زیر این «درفش سترگ» تناقض گویی و اغراق گویی برای کمونیزم برزمیم و آیا «جا»ی پر از هژمونی و تشتت تیوریک را می توان واقعاً نمونه از انترناسیونالیزم خواند؟ جواب ما به هر دو سوال منفی است.

هماهنگی بین المللی احزاب و سازمان های انقلابی (ایکور)

«ایکور» که در ششم اکتوبر ۲۰۱۰ تأسیس شده است، ستفن انگل رهبر حزب مارکسیست - لنینیست آلمان هماهنگ کننده اول آن انتخاب شده است. با وجودی که ۷۰ حزب و سازمان انقلابی برای تشکیل ایکور مصروف تبادل نظر،

همکاری و کمک بوده اند، از لابلای نوشته های این نهاد معلوم می شود که در حدود ۴۳ تشکل در بیش از ۳۰ کشور حول آن برای هماهنگی فعالیت های مبارزاتی شان گرد هم آمده اند.

سندی که در ۱۴ مارچ ۲۰۱۲ به نام «ایکور و مبارزه جهانی برای دموکراسی و آزادی» نشر شده است، احزاب و سازمان های آتی آن را امضاء کرده اند:

سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان، حزب کمونیست بنگلادیش، گروه کمونیست های انقلابی «کراسنی کلین» بلاروس، حزب کمونیست بلغارستان، حزب کارگر بلغار (کمونیست)، سازمان انقلابی کنگو، اتحادیه کمونیست های جوان چکوسلواکیا، حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست) جمهوری دومینکن، حزب مارکسیست - لنینیست آلمان، سازمان انقلابی یونان، حزب کمونیست هندوستان (مارکسیست - لنینیست)، حزب رنجبران ایران، سازمان کمونیستی لوکزامبورگ، سازمانی از مراکش، حزب کمونیست نیپال (مشعل)، سیده سرخ هالند، حزب کمونیست (پاراگوئه) مستقل، حزب مارکسیست - لنینیست پیرو، پلاتفرم مارکسیست - لنینیست روسیه، حزب کمونیست افریقای جنوبی (مارکسیست - لنینیست)، گروه مارکسیست - لنینیست سویس، و اتحاد کمونیست های انقلابی ترکیه و حزب کمونیست متحد نیپال نیز در ۱۳ نوامبر ۲۰۱۱ در دومین کنفرانس آسیایی ایکور به عضویت این نهاد پذیرفته شده اند.

در اساسنامه «ایکور» صرف نظر از سایر موارد، کار انقلابی واقعی در کشورهای مربوطه میان توده های استثمار شده و ستم دیده، سیاست طبقاتی رادیکال و طرد سازش طبقاتی با انحصارات حاکم و دست نشانده گان شان، قبول تغییر انقلابی در روابط اجتماعی و لزوم برقراری دیکتاتوری پرولتاریا به هر طریقی که امکان پذیر است، از جمله شرایط عضویت برای این نهاد قید شده است.

قطعنامه بنیانگذاری ایکور بر «کشیدن خط روشن با رویونیزم، ترسکیزم و انارشیزم و هر شکل ضد کمونیزم مثل حملات خصومت آمیز و کارزار لکه دار کردن نوع بورژوازی علیه به اصطلاح «ستالینیزم» یا «مائوئیزم» و دیکتاتوری پرولتاریا» تأکید می کند، و باور دارد که «رقابت امپریالیست ها، خصوصاً امپریالیست های عمده قدرتمند به طور دایم خطر جنگ جهانی را دامن می زنند و کشمکش های مسلحانه منطوقی را به منظور تقسیم مجدد جهان هدایت می کنند.»

کمیته قاره آسیای ایکور در ۳ اپریل ۲۰۱۱ پیشنهاد قطعنامه در مورد افغانستان را منتشر نموده و در آن تجاوز امریکا و ناتو به افغانستان اشغال خوانده شده است که برای پرده پوشی عملیات و اهداف امپریالیستی شان، شعارهای دروغین «نجات مردم افغانستان از تروریزم طالبان و القاعده»، «آوردن دموکراسی، تحقق حقوق زنان افغان و دفاع از حقوق بشر» و... را بلند کرده اند. در این قطعنامه تأکید شده است که «وظیفه تشکیل های عضو ایکور است که برای خروج نیروهای کشور خودی شان از افغانستان اشغالی مبارزه کنند.»

سازمان انقلابی افغانستان با در نظر داشت شناخت اولیه و مرور اساسنامه و قطعنامه های این نهاد، در چارچوب هدف ستراتیژیک آن (از بین بردن سیستم جهانی سرمایه داری امپریالیستی و تحقق بخشیدن به روابط جامعه سوسیالیستی) با کلیت این سازمان و سیاست های آن موافق است، اما در حال حاضر به جای حضور در این سازمان، رسیدگی به کارهای درون سازمانی، توسعه تشکیلاتی، پیوند فشرده با توده ها، حضور پر رنگ در مبارزه علیه اشغالگران و رسیدن به وحدت اصولی برای تأسیس حزب انقلابی پرولتاریا را از وظایف عمده اش به حساب می آورد.

کنفرانس بین‌المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست

در کنفرانس بین‌المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست، احزاب ذیل عضویت دارند: حزب کمونیست انقلابی برازیل، حزب کمونیست کارگران فرانسه، حزب کمونیست اسپانیا (مارکسیست - لنینیست)، حزب کمونیست کلمبیا (مارکسیست - لنینیست)، حزب کمونیست کارگران تونس، حزب کار ایران (توفان)، حزب کمونیست انقلابی ترکیه، تشکیلات برای احیای حزب کمونیست یونان، حزب کمونیست کارگران دنمارک، حزب کمونیست آلمان، پلاتفرم کمونیستی ناروی، سازمان برای بازسازی حزب کمونیست ایتالیا، حزب کمونیست کار دومینیک، حزب کمونیست مکزیک (مارکسیست - لنینیست)، حزب کمونیست انقلابی ولتا، حزب کمونیست چیلی (مارکسیست - لنینیست)، حزب کمونیست اکوادور (مارکسیست - لنینیست)، حزب کمونیست ونزوئلا (مارکسیست - لنینیست) و حزب کمونیست بنین.

این کنفرانس خلاف دو نهاد دیگر با درک توطئه‌های جهانی امپریالیزم اصل پنهانکاری را در نظر گرفته، کنگره اخیر خود را بنابر گزارش خود این نهاد «در یکی از شهرها در شرایط پنهانی، از ترس تعقیب دموکرات‌های بورژوا» برگزار کرد. در این کنگره، در کنار احزاب و سازمان‌های ذکر شده، عضویت احیای حزب کمونیست کارگران آلمان، حزب کمونیست آلبانی و یک سازمان دیگر از مارکسیست - لنینیست‌های مراکشی به تصویب رسید. احزاب شرکت‌کننده در کنگره، جنبش کارگری را در حال اعتلا و پیشروی، و امپریالیزم را در بحران ارزیابی کردند.

این کنفرانس جنگ غارتگرانه در افغانستان را محکوم و آن را وحشیانه ارزیابی می‌کند، لذا در اعلامیهٔ مارچ ۲۰۱۱ خود می‌نویسد: «ائتلاف ارتجاعی نیروهای

امپریالیستی که با تکیه بر قطعنامه سازمان ملل و به بهانه دفاع از جمعیت غیر نظامی لیبی را مورد حمله قرار داده اند، تعرض دیگری بر علیه خلق هاست. امروز لیبیا، دیروز بالکان و عراق و افغانستان هم با توسل به همین بهانه ساختگی بود که وحشیانه مورد حمله قرار گرفتند.»

خلاف «جا» و «ایکور»، در این نهاد سازمانی از افغانستان حضور ندارد تا از آن طریق شناخت بیشتر از این نهاد به دست می آوریم.

سازمان انقلابی افغانستان از هر آن جریان بین المللی که با افکار مترقی و پیشرو عملاً علیه امپریالیزم به ویژه امپریالیست های اشغالگر در افغانستان مبارزه کند، اصولاً حمایت می نماید. مبارزه این نهادها علیه امپریالیست های کشور شان، نقش بسیار مهم در تضعیف امپریالیزم و خونخواری اش در کشورهای اشغال شده و زیر ستم ایفاء کرده می تواند.

حزب کمونیست (مائویست) چین

نام حزب کمونیست (مائویست) چین به تازگی بر سر زبان ها افتاده است. این حزب در سه نهاد فوق عضویت ندارد. در صورتی که این حزب، چنانچه در قطعنامه اش بیان می دارد که «دم پلنگ» را لمس کرده و «باعث ایجاد امواج سیاسی عظیم علیه بلوک رویونیست های حزب کمونیست چین» شده است، حضور آن در جنبش کمونیستی جهانی از اهمیت فراوان برخوردار می باشد. حمله از درون چین علیه امپریالیزم چینی که هنوز عکس رهبر کبیر پرولتاریا (مائوتسه دون) در میدان تیانمن آن نصب است، حمله انقلابی، مهم و نقطه عطف در تداوم انقلاب سوسیالیستی در چین به شمار می رود.

حزب کمونیست (مائوئیست) چین که به طور رسمی در ۲۸ نوامبر ۲۰۰۸ تأسیس گردیده است، هدف غایی خود را رسیدن به کمونیسم می داند و با صراحت اعلام می دارد: «این حزب میراث آرزوهای صدر مائو و حزب کمونیست چین در عصر مائوتسه دون می باشد.» این حزب «بلوک خاینان رویزیونیست حاکم حزب کمونیست چین» را دشمن شماره یک مردم چین می داند و باور دارد که «اگر مرتجعان از زور کار می گیرند، ما هم این کار را خواهیم کرد.»

سازمان انقلابی افغانستان، ضمن حمایت از ایجاد حزب کمونیست (مائوئیست) چین و مبارزه آن علیه دولت امپریالیستی چین به این باور است که با بریدن چین از مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و پا گذاشتن دولت آن کشور در رقابت امپریالیستی، نمی توان «حزب کمونیست چین» را دیگر رویزیونیست خواند. «سازمان انقلابی افغانستان» در نوشته (پیوند با انجوایزم، گسست از مارکسیزم) در مورد دولت چین نظرش را بیان داشته است که اینک بار دیگر اکیداً آنرا نقل می کنیم: «دولت چین بعد از آن که بخش اعظمی از اقتصادش را وارد بازار نمود، کمپنی های دولتی و خصوصی چین در رقابت با کمپنی های امپریالیستی به استثمار خلق های جهان برخاست تا جایی که یک زن سرمایه دار چینی به سه میلیارد دالر سرمایه دست یافت. سرمایه داران چینی در پنج قاره جهان به سوسو کشیدن برای بازار، مواد خام و نیروی کار ارزان مصروف شدند و دولت چین، هانکانگ را با حاکمیت رژیم سرمایه داری انگلیسی نگه داشت و غیره، دیگر رویزیونیست گفتن چین غیرواقعی است. رویزیونیست ها هیچ وقت از اداهای مارکسیستی دست بر نمی دارند و همیشه از انقلاب، مارکسیزم و اقتصاد بروکراتیک صحبت می کنند، مواردی که در چین کنونی قطعاً شنیده نمی شود.

به این صورت چین حاضر یک امپریالیزم تمام عیار است تا جایی که نمی توان آن را «سوسیال امپریالیزم» نامید.» سرمایه گذاری های بزرگ چین در کشور ما، حمایت از دولت پوشالی، هماهنگی با امپریالیست های امریکایی در اشغال و کشتار توده های محروم از همه چیز، این دولت را به امپریالیست تمام عیار مبدل کرده و دیگر نمی توان آن را رویزونیست خواند.

«سوسیالیزم قرن بیست و یکم»

در پهلوی احزاب و سازمان های مارکسیستی که در نهادهای جهانی گردهم آمده اند و سایر احزاب و سازمان های مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه بیرون از این نهادها، ما با جریان «سوسیالیزم قرن بیست و یکم» در شماری از کشورهای امریکای لاتین روبرو هستیم. این جریان که عمدتاً جنبش بولیواری نام گرفته است، جریانی است که از راه مسالمت آمیز و پارلمانتاریزم در صدد کسب قدرت سیاسی می باشد. این جریان که مبارزه با بی سوادی، تولید و عرضه مواد غذایی ارزان، آموزش و پرورش ارزان و اجباری و اجرای برنامه های صحتی را از ماموریت های بولیواری می داند، در مخالفت با سیاست های نیولبرالیستی اقتصادی امریکا قرار دارد و بر اساس شعار سایمن بولیوار رهبر مبارزات توده ای قرن نوزدهم امریکای لاتین «ما هیچ وقت آرام نخواهیم نشست و هیچ وقت آسودگی خاطر نخواهیم داشت، مگر این که زنجیرهای اسارت خود را از امپراتوری پاره کنیم» علیه سیاست های امریکایی عمل می کند.

کشورهای امریکای لاتین از دیر زمانی منحنی «حیات خلوت» امریکا مطرح هستند. در سال ۱۸۲۰ دولت جیمز مونرو رئیس جمهور وقت اعلام کرد که هیچ کشوری بدون حمایت ممالک متحده نمی تواند در امور داخلی کشورهای امریکای لاتین (امریکای مرکزی، امریکای جنوبی و جزایر کارایب) مداخله کند. بر اساس همین سیاست، امریکا مرزهایش را به وسیله اشغال تگزاس، اریزونا و نیو مکزیکو گسترش داد و بعدها با پیاده کردن سیاست های نیولیبرالیستی از طریق مکتب شیکاگو توسط میلتن فریدمن (کسی که سود را جوهر دموکراسی می دانست) در بسا از این کشورها دیکتاتورها را به قدرت رساند. در میان سال های ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۸ در برازیل، چیلی، آرژانتین و اوروگوئه، دیکتاتورهای خون آشام با حمایت مستقیم نظامی و اقتصادی امریکا به قدرت رسیدند.

چور و چپاول ثروت و دارایی کشورهای امریکای لاتین، روند فقر و تهیدستی توده ها را در این کشورها تسریع نمود، چنانچه در اواخر دهه ۱۹۷۰، چهل و یک فیصد توده های این کشورها در فقر زندگی می کردند و با سیاست های نیولیبرالیستی مکتب شیکاگو، با گذشت هر سال بر تعداد فقرا افزوده می شد که در سال ۱۹۹۰ این فیصدی به ۴۸ درصد رسید.

بی رحمی سیاست های نیولیبرالیستی، دولت های مستبد و دیکتاتور، ستم و بهره کشی امریکا از این «حیات خلوت»، فقر روز افزون، بیکاری، تراکم ثروت در دست طبقات حاکمه، گذشته مبارزه علیه امپراتوری و... همه سبب شدند تا شماری از کشورهای امریکای لاتین بخصوص ونزوئلا، بولیویا و اکوادور به مسیر دیگری گام بگذارند، مسیری که علیه سیاست های نیولیبرالیستی بود: طرد سازمان نفتا و ایجاد «بازار مشترک کشورهای جنوب» (مرکوسور)، کاهش

معاملات با صندوق بین المللی پول و ایجاد بانک جنوب، به راه اندازی جنبش بولیواری، جنبش چایستا و بالاخره «سوسیالیزم قرن بیست و یکم».

جنبش بولیواری که عملاً پس از پیروزی هوگو چاوز رئیس جمهور ونزوئلا در دسامبر ۱۹۹۸ آغاز گردید، تأثیرات شگرفی بر سایر کشورهای منطقه گذاشته است، زیرا با آغاز این جنبش و بخصوص با آغاز دولت هوگو چاوز در بهار ۱۹۹۹، ونزوئلا از بیکاری سخت رنج می برد، در شهرها ۲۸ درصد و در روستاها ۳۲ درصد نیروی کار بیکار بودند، اما اصلاحات بولیواری سبب شد که در سال ۲۰۰۶ میلادی سطح بیکاران به ۱۰ درصد در سراسر کشور کاهش یابد.

کشورهای بولیواری مدل جدید توسعه را روی دست گرفته اند: مدل اجرای اصلاحات به سود توده ها از طریق انتخابات و پارلمانتاریزم. این کشورها سرمایه گذاری های بزرگ خصوصی را متوقف کرده، هزینه های دولتی را افزایش داده، برنامه های جدید رفاهی را روی دست گرفته، شمار بی سوادان را کاهش داده، سن بازنشستگی را پایین آورده و به طرف ملی شدن صنایع، انرژی، مخابرات، استخراج معادن، بانکداری و... روان هستند.

در این میان رئیس جمهور اکوادور در سال ۲۰۰۷ یک قدم پیشتر رفت و پایگاه هوایی امریکا در مانتا را بست. او اعلام کرد که وجود چنین پایگاهی در خاک کشورش تصورکردنی نیست، مگر آن روزی که ایالات متحده نیز استقرار یک پایگاه اکوادور در میامی را مجاز بداند. سفرهای جورج بوش پسر به کشورهای امریکای لاتین با اعتراضات گسترده توده های لاتینی همراه بود که انزجار و نفرت خلق امریکای لاتین را از امپریالیست ها و یانکی های غارتگر نشان می دهد.

امپریالیزم امریکا که کشورهای امریکای لاتین را «حیات خلوت» خود می داند، هر نوع جنبشی را که به حاکمیتش در این خلوتگاه ضربه بزند، دشمن خود دانسته از طریق کودتاها، توطئه ها و حمایت دیکتاتورها و طبقات مستبد حاکمه در صدد از میان بردن آن می باشد. امپریالیست های امریکایی با همین سیاست بارها تلاش کرده اند تا فیدل کاسترو را حذف کنند، علیه چاویز کودتا به راه بیاندازند؛ در کلمبیا جایی که جنبش فارک از ۴۸ سال بدینسو مصروف مبارزه مسلحانه علیه دولت مستبد کلمبیا می باشد، از حمایت های مادی و معنوی به دولت دیکتاتورهای این کشور گامی هم عقب ننشسته است. کلمبیا در حال حاضر پس از اسرائیل و مصر، سومین دریافت کننده کمک های نظامی امریکا می باشد. امریکا به بهانه مبارزه علیه تروریسم و مبارزه علیه کو کائین، نیروهایش را در کلمبیا مستقر نموده تا جنبش بولیواری را تهدید نماید.

امریکا، جنبش فارک را جنبش تروریستی می داند و ونزوئلا را متهم به حمایت از این جنبش می سازد. جنبش توده ای فارک در کلمبیا به خاطری می رزمند که در این کشور ۱ درصد جمعیت ثروتمند، ۴۵ درصد ثروت را در کنترل دارد و نصف زمین های کشاورزی متعلق به ۳۷ ملاک کلان است و اکثریت کلمبیایی ها برای معیشت زندگی فقط از ۳ درصد زمین های قابل کشت استفاده می کنند. چنانچه تذکر رفت، سازمان انقلابی افغانستان از جنبش های مترقی و سکیولار ضد امپریالیستی کوبا، ونزوئلا، بولیوی، اکوادور، مبارزات فارک، زاپاتیست ها و سایر جنبش های توده ای علیه امپریالیست ها، دولت های مستبد و خودکامه در سایر کشورها حمایت می کند و این جنبش ها را در تضعیف هرچه بیشتر امپریالیزم مؤثر می داند، اما باور دارد که «سوسیالیزم قرن و بیست و یکم» که بر بنیاد پلورالیزم و انتخابات و دموکراسی آباد شده، نمی تواند دیکتاتوری پرولتاریا

را حاکم سازد، زیرا در جهان طبقاتی، نبرد طبقاتی و تلاش برای احیاء و امحای حاکمیت طبقاتی ادامه دارد که این نبرد از طریق پارلمان و دموکراسی بورژوایی میسر نیست. تا جامعه طبقاتی و منافع طبقاتی موجود است، این ستیز ادامه دارد و طبقات ارتجاعی برای احیای مجدد خود از هیچ نوع توطئه، کودتا و جنگ خودداری نخواهند ورزید، چنانچه تجارب کودتاها و سوء قصدها در همین کشورهای بولیواری نمونه های خوب آن به شمار می رود.

تجارب تاریخی به اثبات رسانده که دیکتاتوری طبقاتی، تنها از طریق جنگ طبقاتی و انقلاب قهری می تواند به پیروزی برسد. از همین رو مائوتسه دون اعلام می دارد: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می شود.» در وضعیتی که امپریالیست ها با شش انحصار (مالکیت تکنالوژی مدرن، کنترل جریان های مالی در سطح جهان، کنترل راه های بهره برداری از منابع طبیعی کره زمین، کنترل وسایل ارتباطی و رسانه ای، انحصار آبراه ها و انحصار سلاح های کشتار جمعی) دنیا را کنترل می کنند، و تنها امریکا با داشتن بیش از ۷۱۴ پایگاه نظامی در سراسر جهان، پنتاگون خود را به حیث بزرگترین زمین دار جهان تثبیت کرده است؛ پلورالیزم، دموکراسی و پارلمانتاریزم راه رسیدن به سوسیالیزم نیست، کمونیست ها جز انقلاب قهری، راهی برای رسیدن به سوسیالیزم، دیکتاتوری پرولتاریا و تحقق کمونیزم ندارند.

پوپولیزم، مبارزه مسالمت آمیز، پارلمانتاریزم، پلورالیزم و تن دادن به اصول بورژوایی برای رسیدن به سوسیالیزم، رویونیزم آشکار است. مائو با صراحت انکار اصول اساسی و حقیقت عام مارکسیزم را رویونیزم می داند و می گوید: «رویونیزم نوعی از ایدئولوژی بورژوازی است. رویونیست ها تفاوت بین سوسیالیزم و کاپیتالیزم، فرق بین دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری بورژوازی را

انکار می کنند. آن چه که آنان از آن طرفداری می کنند، در واقع مشی سوسیالیستی نیست، بلکه مشی سرمایه داری است.»

مارکسیزم به ما می آموزد که دوست و دشمن را تشخیص بدهیم و مرزهای طبقاتی را مغشوش نسازیم. مارکسیست ها نبرد طبقاتی را به جلو می برند تا دیکتاتوری پرولتاریا را جاگزین دیکتاتوری بورژوازی سازند، و این امر در اوضاع کنونی جهان نه از طریق پارلمانتاریزم صورت می گیرد و نه هم از طریق پلورالیزم و انتخابات؛ فقط قهر طبقاتی را باید با قهر طبقاتی پاسخ گفت، نه چیز دیگری.

سازمان ها و گروه های چپ افغانستان

جنبش کمونیستی جهان اثرگذاری های فراوانی بر جنبش چپ افغانستان گذاشته است. در شماره اول «به پیش» ارگان تیوریک - سیاسی سازمان انقلابی افغانستان آمده است: «در شرایط کنونی تشتت تیوری - ایدئولوژیک خاصی، از زوایای گوناگونی این جنبش را تهدید می نماید. بعضی از افراد و شاخه ها، اندیشه مائوتسه دون را رد کرده و بعضی آن را تیوری هایی در حد انقلاب دموکراتیک نوین در چین می شناسند. عده ای علت بروز سرمایه داری در چین را نگرش های نادرست مائو در تشکیل جبهه متحد با بورژوازی ملی دانسته، بعضی ها این اندیشه را تکاملی بر گنجینه مارکسیزم در هر سه جزء آن (فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیزم علمی) می دانند و عده ای خود را کمونیست (مائویست) می نامند.» در بیش از چهار سال گذشته گروه ها و سازمان های تازه ای (یا با انشعاب از سازمان ها دیگر و یا هم با فعالیت دوباره) در بستر جنبش چپ افغانستان به کار آغاز کرده اند. تشتت تیوریک نه تنها کمتر نشده، بلکه تا سطح ورشکستگی تیوریک نیز پیش رفته است. فلاکت پراتیک شماری از سازمان ها و گروه ها، زمینه اعتماد متقابل را با آنها از ما می گیرد.

جنبش چپ افغانستان را عمدتاً به دو دسته می توان تقسیم کرد: دسته ای که در مورد اشغال، نهادهای جامعه مدنی اشغالگران، انجوها و... موضع روشن دارد، و دسته دوم که موضع آن ناروشن، مبهم و با اما و اگر همراه است.

در این بخش به طور اجمال سازمان ها و گروه های موجود جنبش را مورد بررسی قرار می دهیم:

سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان

سازمان انقلابی افغانستان با به دست آوردن شماره اول عقاب (ارگان تیوریک این سازمان) در اسد ۱۳۹۰ با نام این سازمان آشنا شد. در شماره اول ارگان تیوریک آن می خوانیم: «سازمان مارکسیست - لنینست افغانستان (MLOA) در جریان جنگ مقاومت خلق ما علیه تجاوز شوروی در سال ۱۳۵۸ شمسی به دست جمعی از فرزندان پاکباز و نامدار خلق افغانستان پا به عرصه وجود گذاشت. یکی از شرایط تدارک و ایجاد سازمان پذیرش مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون به عنوان اساس ایدئولوژیک آن بود... این سازمان به منظور تثبیت نقش پیشاهنگی طبقه کارگر در انقلاب ملی - دموکراتیک از همان آوان پیدایش خود وارد عرصه جنگ مسلحانه آزادیبخش خلق گردید و متناسب با الزامات جنگ آزادیبخش در عرصه های متفاوت ملی و دموکراتیک برآمد لازم کرده است.»

«عقاب» ادامه می دهد: «سازمان در سطح جهانی بین کمونیست های جهان به عنوان یک سازمانی که از استواری و پخته گی ایدئولوژیک برخوردار است و تجربه پر بهای جنگ مسلحانه انقلابی و سنت مبارزه آشتی ناپذیر علیه هرگونه انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی راست و «چپ» و انقیاد و تسلیم طلبی را دارد، شناسایی شده و از احترام شایانی در جنبش جهانی کمونیستی برخوردار است... هم اکنون نیز سازمان در جریان یک مبارزه داغ علیه انحرافات ایدئولوژیک و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی به پیروزی دست یافته و با تصفیه خود از اپورتونیست ها و تسلیم طلبان استحکام بهتر یافته و در راه تحقق مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون که همان راه نجات انسان ستمدیده از ستم و راه شهادی به خون خفته ماست، استوارانه گام بر می دارد.»

سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان موضع گیری روشن در مورد اشغال، انجوبازی، مدالگیری و حزب سازی علنی دارد. با مرور مطلب «سیمای جامعه ما و تضادهای آن و وظایف و راه حل ها» در «عقاب» شماره دوم در می یابیم که هم نظری های بیشتری میان ما و این سازمان به چشم می خورد، البته این هم نظری ها به این معنا نیست که ما بحث های اصولی با رفقای این سازمان نداشته باشیم، ولی فعلاً ما با در نظر داشت هم نظری های بیشتر ترجیح می دهیم که این بحث ها در محدوده بحث های داخلی دو سازمان به پیش برده شود.

سازمان چپ رادیکال افغانستان

این سازمان تا حال به حیث جریان نه چندان گسترده در چپ افغانستان فعالیت می کند. سازمان چپ رادیکال افغانستان، جامعه افغانستان را سرمایه داری و مرحله انقلاب را سوسیالیستی معرفی می کند. جبهه ملی را در انقلاب دموکراتیک نوین رد نموده و آن را سازش طبقاتی می خواند. برنامه این سازمان تا حال به دست ما نرسیده است تا چند و چون آن را بیشتر مورد بررسی قرار دهیم. این سازمان هر از گاهی در موارد خاص به زبان انگلیسی اعلامیه نشر می کند. در پراتیک انقلابی حضور آن محسوس نیست. تعدادی از افراد رهبری آن اکنون با «سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان» فعال هستند و تا حال رفقای این سازمان سندی مبنی بر موارد اختلاف این افراد نشر نکرده است.

سازمان رهایی افغانستان

سازمان انقلابی افغانستان در شماره اول «به پیش» و در سایر نشرات سازمانی، اشتباهات، ضعف ها و انحرافات رهبری سازمان رهایی را جمع‌بندی و انعکاس داده است، که کماکان بر همان نظراتش باور دارد. اما در بیش از چهار سال گذشته، این سازمان (که سندی به نامش نشر نشده) اینجا و آنجا از مجرای های دیگر شعار ضد اشغالگران بلند کرده است که در مقایسه با سکوت ننگین و تئوری ها تسلیم طلبانه قبلی اش، حرکت به پیش به شمار می‌رود. این سازمان اگر از یک مجرا عکس اوباما را آتش زده، از مجرای دیگر در آغوش اوباما خزیده و از لطف وزارت خارجه امریکا بی نصیب نمانده است.

در بیش از چهار سال گذشته، سازمان رهایی در نهادهای مهم اشغالی (پارلمان، انجوها، جامعه مدنی، سفارت خانه ها، جلسات جهانی، جرگه های میهن فروشی و...) حضور و در بسا موارد حضور پر رنگ داشته و از اندرز دادن های «مبارزاتی» برای امپریالیست ها خودداری نکرده است.

این سازمان تا هنوز شهادت نیافته که مدال ها و تصدیق نامه هایی که از امپریالیست های خونخوار بدست آورده است، بر آن تف بریزد و در پیشگاه توده های ستم‌دیده افغانستان آنها را به زباله دانی بسپارد.

مبارزه قاطع ایدئولوژیک و سیاسی سازمان انقلابی افغانستان علیه این سازمان در چند سال گذشته تأثیری در این سازمان داشته است: این سازمان زیر فشار مبارزه اصولی سازمان انقلابی افغانستان از تئوری ارتجاعی و تسلیم طلبانه «مداخله» ظاهراً در بخش هایی به مبارزه ضد اشغال رو آورده است، بخش هایی از آن از مدالگیری توبه کرده است، آثانی که تا دیروز «جامعه جهانی را نیاز می دانستند» امروز آنها را اشغالگر می خوانند و علیه آن سخنانی می کنند، با شعار سازمان

انقلابی افغانستان «با تحریم انتخابات، چپ منحرف را بی نقاب بسازیم» ظاهراً انتخابات را تحریم کرد، از اتحاد و جبهه سازی با دشمنان مردم ابراز پشیمانی کرده است، پیروزی کرزی در انتخابات را دیگر لگدی بر پوزه جنگسالاران نمی داند، بر درگاه یوناما تحصن نمی کشد، ظاهراً به «حق العضویت» و اعانه ها پناه برده است و...؛ ولی هنوز انحرافات شدیداً ضد مارکسیستی و انقلابی، اینجوبازی و رفتن به درگاه امپریالیست ها بر آن حاکم است و بخش هایی آن هنوز دل از دلرها و پاداش های «جامعه جهانی» و «خوكدانی» نکنده است.

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان که عمدتاً خارج نشین است، ضد لنینیزم و اندیشه مائوتسه دون است، با آنکه از ترسکی چیزی نمی گوید، اما با شبه نظرات ترسکی ضد لنینیزم و اندیشه مائوتسه دون است. این سازمان، جامعه های سوسیالیستی اتحاد شوروی و چین را مثل ایدیولوگ های بورژوایی با «توتالیترا»، «بسته» و «سرکوبگر» خواندن به مسخره می گیرد و سوسیالیزم کارگری آن را سوسیالیزم بورژوایی می نامد.

در برنامه این سازمان تناقض گویی های بسیار جدی وجود دارد، از یک طرف می نویسد: «در نظام های پیشا سرمایه داری علی العموم انسان ها دارای هویت های قبیله ای، محلی و مذهبی بودند و سرمایه داری با از میان بردن اقتصاد طبیعی و حکومت های محلی و ملوک الطوائفی و ایجاد محدوده جغرافیائی معین، غرض کارکرد شیوه تولید جدید، دست به ایجاد هویت ناسیونالیستی و مفهوم ملت زدند.»

سازمان سوسیالیست های کارگری ضمن این که هویت های قبیله‌ای، محلی و مذهبی را مربوط به نظام های پیشا سرمایه داری (فیودالی) می داند، جامعه افغانستان را با تمام این خصوصیت هایش جامعه ای می داند که «از سال ها قبل وارد مناسبات سرمایه داری شده است».

در برنامه این سازمان نوشته شده است: «یکی از تناقضات سیاسی این رژیم {رژیم دست نشاندۀ} پذیرش دموکراسی در چهارچوب قوانین مذهبی است.» «اسلامیست های افغانستان بنابر ساختار اجتماعی قومی - قبیله‌ای جامعه، میزان پائین شهرنشینی و حاکمیت مستبدانه حزب دموکراتیک خلق و لشکرکشی روسها، از همان ابتدا یک جریان شدیداً انتی کمونیست، قومی، جنگجو و عقبمانده که پایگاه اجتماعی شان در روستاها قرار داشت، بودند.» «به دلیل تشدید سلطه فرهنگ مذهبی و مردانه و موجودیت احزاب مذهبی و قومی، تبعیض نابرابری های جنسی و ملیتی در کنار نابرابری های طبقاتی از معضلات اصلی اجتماعی است. افغانستان نه فقط در ستم و بی عدالتی بر زنان و کودکان در جهان نمونه است بلکه یک جامعه به شدت تبعیض آمیز و نژاد باور است. گرچه با تغییرات سه دهه اخیر شرایط مادی مناسبتری ایجاد گردیده است اما حضور قوی نیروهای قومی و مذهبی در صحنه سیاسی، ضرورت مبارزه فعال درین عرصه ها را بیش از پیش با اهمیت می سازد.» «زنان در بخش اعظم افغانستان خرید و فروش می شوند و جز مایملک مردان خود به حساب می آیند. چند همسری، ازدواج اجباری و مصلحتی، ازدواج کودکان دختر و پسر، بدرفتاری با زنان و تبعیض میان پسر و دختر در خانواده ها و غیره برخوردهای نابرابر و ضد انسانی که مشروعیت خود را از دین و سنت های فرتوت گذشته می گیرد، با ارزش های متعالی انسانی در تضاد کامل قرار داشته و باید ممنوع گردد.» «سازمان سوسیالیست های

کارگری با دفاع از اصل برابری و همزیستی مردمان کشور خواهان اسکان قبائل کوچی و پایان دادن به زندگی بدوی است.» و...

این سازمان با تمام موارد فوق که خصلت و ویژگی مربوط به نظام های پیشاسرمایه داری (فیودالی و بردگی) است، جامعه افغانستان را جامعه سرمایه داری می خواند. و با این حکم فراموش می کند که بر هر زیربنای تولیدی، روابط روبنایی آن شکل می گیرد. این روابط روبنایی به اشکال گوناگون از قبیل سازمان های سیاسی، ایدیولوژی (به شمول هنر و فرهنگ) و... تبارز می نمایند که طبق دیالکتیک مارکسیستی باید با زیربنا (همان روابط تولیدی) همخوانی داشته باشند. سازمان سوسیالیست های کارگری حتماً می داند که تا همه شرایط وجود یک شئی یا پدیده آماده نشود، آن شئی یا پدیده به وجود نمی آید. در این همه شرایط تنها زیربنا اهمیت ندارد، بلکه روبنای آن نیز از اهمیت فراوان برخوردار است که شامل شرایط فرهنگی نیز می گردد. کارل مارکس می گوید: «یک صورت بندی اجتماعی، قبل از آن که همه نیروهای مولده آن کاملاً تکامل نیافته باشند، هرگز تلاشی نمی یابد.» پس چگونه می توانیم بدون تکامل یافتگی کامل همه نیروهای مولده فیودالی در کشور ما از جامعه سرمایه داری صحبت کنیم؟ چگونه ممکن است که با سطح پایین شهرنشینی، زندگی بدوی، هویت های قبیله ای و مذهبی و محلی که همه مختص نظام های پیشاسرمایه داری است، از جامعه سرمایه داری در افغانستان سخن بگوئیم؟

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان مخالف ناسیونالیسم و ملی گرایی است. در برنامه این سازمان می خوانیم: «ناسیونالیسم و ملی گرایی ابزار دیگریست که با پیروزی مناسبات سرمایه داری پا به عرصه وجود نهاده و در واقعیت امر متناسب با منافع تاریخی نظام سرمایه داری است... مفهوم ملت نتیجه فعالیت

آگاهانه نیروهای سیاسی یا ناسیونالیست هاست. بنابر آن ناسیونالیزم ایجاد هویت عمومی جدیدی در راستای منافع طبقه بورژوا در محدوده مرزهای جغرافیایی متفاوت بوده است.»

سازمان سوسیالیست های کارگری با وجودی که ناسیونالیزم را با منافع تاریخی نظام سرمایه داری متناسب می داند، خود از این محدوده بیرون نمی رود و خود را سازمانی مربوط به افغانستان دانسته، برنامه اش را برای افغانستان تدوین می کند و «فعالیت پیگیر در جهت ایجاد حزب طبقه کارگر افغانستان {را} از وظایف مرکزی و تعطیل ناپذیر سازمان» خود می داند.

با وجودیکه این سازمان خود را ناسیونالیست نمی داند، اما با ارائه «وظایف مرکزی و تعطیل ناپذیر» عملاً برای «کارگران افغانستانی» کار می کند و گاه خود تا سطح «افغانستانی» سقوط می کند و به این گونه به بیماری قبیلولی نظام های پیشاسرمایه داری مبتلا می شود.

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان، سازمان های مائوتسه دون اندیشه را برای اینکه در انقلاب دموکراتیک نوین با بخشی از بورژوازی ملی که به خاطر حفظ منافعش در جبهه ضد امپریالیستی قرار می گیرد، جبهه متحد ملی می سازند، به پوپولیزم متهم می سازد و «ابداع اصطلاح بورژوازی ملی» را تهی ساختن مبارزه طبقاتی از محتوای واقعی آن می خواند. مائوتسه دون می گوید: «شرکت بورژوازی را در انقلاب به بهانه این که موقتی است رد کردن، یا اتحاد با گروه ضد جاپانی بورژوازی (در یک کشور نیمه مستعمره) را تسلیم طلبی خواندن، نقطه نظر تروتسکیستی است که ما نمی توانیم با آن موافقت داشته باشیم. امروز اتحاد با گروه ضد جاپانی بورژوازی در واقع پلی است که باید از آن عبور کرد تا به سوی سوسیالیزم پیش رفت.»

با وجودی که سازمان سوسیالیست های کارگری این اتحاد موقتی با بورژوازی داخلی را نمی پذیرد، ولی خود تا جایی پیش می رود که از دولت پوشالی (دولت بورژوا کمپرداورها و ملاکان ارضی) یا به گفته این سازمان، دولت وابسته به امپریالیزم امریکا تحت نام اصلاحاتی که به سود طبقه کارگر است، درخواست هایی را مطرح می کند که از یک سازمان کمونیستی ساخته نیست: «سازمان سوسیالیست های کارگری خواستار ایجاد یک سیستم رفاهی است که همه افراد جامعه از حداقل درآمد برای تامین زنده گی آبرومندانه مستفید گردند. دولت با وضع مالیات بر درآمد و دارائی به ساده گی قادر است بودجه کافی برای به اجرا گذاشته شدن چنین سیستمی را فراهم گرداند»، «فراهم نمودن تسهیلات و بیمه صحتی و درمانی رایگان وظیفه یک دولت و حق هر شهروند یک کشور است. دولت افغانستان موظف است که در سراسر کشور این تسهیلات را فراهم سازد»، «دولت موظف به تامین زندگی و تسهیلات مناسب برای سالمندان، معلولین و کودکان بی سرپرست است و همچنان مکلف است تا حقوق بازنشسته گی و مراکز نگهداری مناسب برای سالمندان و معلولین را در سراسر کشور و برای همه شهروندان فراهم سازد»، «سازمان سوسیالیست های کارگری خواهان محو تولید و قاچاق مواد مخدر است. دولت موظف است در ضمن مبارزه با علل مادی و اجتماعی اعتیاد، به تداوی معتادین به هزینه دولتی اقدام نماید» و... این درخواست ها را ما کمونیست ها حتی از طریق سازمان های پایه ای خود مطرح نمی کنیم و آنرا خلاف روح ایدئولوژی خود می دانیم، چه رسد به اینکه یک سازمان مارکسیستی آنرا مطرح کند.

وقتی این سازمان «ابداع اصطلاح بورژوازی ملی» را - اتحادی که کمونیست ها به طور موقت برای ضربه زدن بیشتر به امپریالیست ها با این بخش بورژوازی روی

دست می گیرند - تهی ساختن مبارزه طبقاتی از محتوای اصلی آن می داند، درخواست هایی به شدت دولت پسند (بورژوا پسند) و پوپولیستی این سازمان را که از شعارهای معمولی اتحادیه های کارگری غرب نیز در سطح پایین تر قرار دارد، نه تنها تهی ساختن مبارزه طبقاتی از محتوای اصلی آن است، بلکه مهر تائید بر اشغال طولانی کشور ما و به رسمیت شناختن دولت پوشالی به حساب می آید. وقتی این سازمان «در غیاب شرایط انقلابی از مطالباتی که در بهبود شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کارگران و سایر اقشار پایین جامعه مفید باشد، دفاع نموده و در جهت تامین آن مبارزه می کند»، چرا سازمان های مائوتسه دون اندیشه حق نداشته باشند در شرایط انقلابی به خاطر تسریع و تسهیل مبارزه ضد اشغال و امپریالیزم، از تضادهای درونی بورژوازی سود ببرند؟

این سازمان که به خاطر عدم حضور فعال در افغانستان شناخت دقیق از خصلت طبقاتی جامعه ندارد، ناگزیر آن را مطابق خصلت طبقاتی اروپای شمالی ارزیابی کرده، به تیوری های خیالی پناه برده، به غلط دیگران را به پوپولیزم متهم ساخته و خود در حالیکه چهارمین پولینوم کمیته مرکزی را در ۲۰۱۰ در اروپای شمالی برگزار می کند، با تمام خارج نشینی خود را محق می داند که از تاسیس حزب طبقه کارگر افغانستان نیز سخن بگوید.

این سازمان تا در داخل کشور و با درنظرداشت شرایط مشخص جامعه ما به مبارزه و فعالیت نپردازد، به حیث سازمان جدی نمی تواند برای ما مطرح باشد.

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما - ادامه دهندگان)

«باز هم پویندگان و ادامه دهندگان در امتداد زمان» اعلامیه ای بود که در جوازای ۱۳۹۰ احیای مجدد ساما را اعلام کرد. در این اعلامیه رفقای ساما (ادامه دهندگان) نوشته اند: «این بار بقایای مرکزیت غیر قانونی که مدتهاست از نظر تشکیلاتی بی صلاحیت شده اند، دامن شان را تا توانستند آلوده ساختند و با سفسطه تئوری «تج امپریالیزم با فئودالیزم و عمده ساختن دموکراسی در شرایط اشغال» و رقابت با گروه های منحرف چپ نمای «ان جی او باز» و «مدال گیر» به گنداب تسلیم طلبی ملی و طبقاتی درگلتیدند...»

رفقای ادامه دهنده در این اعلامیه می نویسند که آنان «نهایتاً برای جلوگیری از انحلال سازمان به تدویر «کنفرانس کادرها و فعالین سازمان آزادیبخش مردم افغانستان» (ساما) در هژدهم ثور ۱۳۹۰ ش اقدام نموده و ضمن تحلیل، تجزیه و نفی کامل انحرافات، مکرراً بر تداوم راه شهدا تا رسیدن به آرمان والای شان تعهد بستند و با انسجام بهتر خود و صفوف پاکباز سازمان چون سدی آهنین در مقابل پلورالیزم تشکیلاتی و انحلال قرار گرفتند...»

سازمان انقلابی افغانستان با نشر اعلامیه «ادامه دهندگان»، گامی به جلو در باره احیای مجدد «ساما» نوشت: «انارشی حاکم بر «ساما» بعد از تجاوز امپریالیست های خونخوار غربی بر ملک ما، بخشی از کادرهای این سازمان را با ایجاد حزب قانونی و سرکاری با کنگره های علنی در توجیه اشغال، دموکراسی و پلورالیزم بورژوازی و تأیید دولت پوشالی به تسلیم طلبی سختی کشاند و با این سقوط، کشتی تکه پاره ساما، ناخدا یا ناخدایانی می طلبید تا آخرین نبض نیم مرده اش را به احیای مجدد می بردند... بالاخره عده ای از کادرها و فعالان ساما تکان خورده تا راه ساما را ادامه دهند... اینکه ادامه دهندگان کدام انحرافات «ساما» را

تجزیه و تحلیل کرده، از آن درس تداوم کار و پیکار گرفته، مطمئناً در آینده برای درگیری عمومی جنبش چپ انقلابی افغانستان در اختیار همگان قرار خواهند داد... اعلامیه «ادامه دهندگان» در کنار این که به نحوی یکی از انحراف های حاکم گذشته بر «ساما» را در نهاد خود حمل می کند، به نکات اساسی و مهمی اشاره دارد که نشان می دهد تشکل جدید، بیش از قبل به سوی ایدیولوژی انقلابی طبقه کارگر و جرئت بیان آن میلان دارد... سازمان ما که در تمام مسایل سیاسی، ایدیولوژیک و تیوریک، خط روشنی به زلالی آفتاب دارد، حاضر است این بحث را از دریچه تمایل به همکاری و جدل رفیقانه به پیش ببرد، زیرا این ضرورت روزگار دشوار کنونی و از وظایف کمونیست های انقلابی به شدت متشتت و پراکنده است.»

با در نظر داشت همین اصل، سازمان انقلابی افغانستان و رفقای «ادامه دهندگان» جلسات مشترک همکاری را روی دست گرفته، ضمن بحث های رفیقانه درونی در موارد بعضی مسایل مهم و حیاتی، به همکاری های متقابل پرداخته و تا حال هر دو سازمان سه اعلامیه مشترک («از اشغالگران روسی تا اشغالگران امریکایی؛ سه دهه خیانت و جنایت»، «با شعار مرگ بر امپریالیزم «هفتم اکتوبر» را تقیح نماییم» و «در برابر اشغالگران (امریکایی ناتوی)، دولت دست نشاندۀ و جنگ ارتجاعی طالبان بایستیم!» را امضاء کرده اند.

سازمان انقلابی افغانستان در شماره اول «به پیش» جمعبندی مختصر از سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) ارائه کرد که رفقای ادامه دهنده بر قسمت هایی از آن انگشت انتقاد گذاشته با ما در میان گذاشتند. ما برای اینکه به وظیفه انقلابی خود عمل کرده باشیم، انتقادات این رفقا را اینجا عیناً نقل می کنیم:

«در بحبوحه اوجگیری جنبشهای ضد امپریالیستی و گسترش م. ل. ا به عنوان تئوری رهنمای این جنبش ها، سوسیال امپریالیزم شوروی در تقابل به آن دست به کار شده و در گوشه و کنار دنیا احزاب و سازمانهای ریزونیستی و نهادهای ستون پنجمی اش را به وجود آورد. «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» یکی از این نهادها و حاصل همان سیاست در افغانستان است که هسته خبیثه آن به دست عناصر بدنامی مثل تره کی و ببرک و به یاری مستقیم سوسیال امپریالیزم شوروی ساخته شد.

سازمان جوانان مرفقی در عکس العمل به این جرثومه خباثت توسط دو محفل (محفل یاری ها و محفل داکتر هادی محمودی) از جمله عده ای از محافل گوناگون که در آن وقت مخفیانه کار میکردند به وجود آمد. این سازمان برنامه مدون نداشت و **نامش** را هم نه تنها از مردم بلکه از محافل دیگر جنبش نیز پنهان نگه داشت. با آنکه همراه محافل دیگر به یک کار گسترده جریانی دست زد اما هرگز متحدین جریانی اش را از سازمان بودنش مطلع نساخت. سالها بعد که در نتیجه انتقادات صفوف جریان مجبور به پاسخ دهی شد به جای پاسخ، به رهبران محافل دیگر خود را سازمان معرفی کرده و خواستار جذب شان شد. این نوع برخورد محافل دیگر را بر علیه سازمان جوانان مرفقی برانگیخت.

محفل انجینر عثمان ضمن عکس العمل شدید «نوشته پس منظر...» را بیرون داد که س.ج.م آنرا به «چه گوارائیسیم» متهم کرد. محفل رستاخیز یا محفل هرات نوشته تحت عنوان «چه باید بود؟» در انتقاد از ایدئولوژی و سبک کار خورده بورژوائی جریان بیرون داد که س.ج.م با شبنامه زیر عنوان «انقلابی گری خورده بورژوائی را بدور افکنیم» آنرا به «اوانگاردیسیم» متهم کرد و در اخیر «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» به رهبری داکتر فیض احمد که از س.ج.م جدا شده

بود طی نوشته «با طرد اپورتونیسیم...» بر س.ج.م اعتراض کرد و به «اکونومیسیم...» متهم شد.

پس از این محافل مختلف ضمن درگیری با هم به جمع و جور کردن خود مشغول شدند و برای مدتی به جای سازماندهی و تمرکز، نیروی فرار از مرکز و سازمان گریزی بر جنبش مستولی گشت. مدتها تنفر و تخریب جای رفاقت و سازندگی را گرفت.

در اواسط سالهای جمهوری داوود خان، روابطی بین افراد و محافل برای بحث و گفتگو ایجاد شد. این دیدار و گفتگوها تا کودتای ثور به همکاری ها و تفاهماتی بین افراد و گروه ها منجر گردید. در سال ۱۳۵۶ش توانستند محفل داکتر هادی محمودی، محفل رستاخیز و داکتر دادفر به عنوان یک شخصیت به نهشتهای منظمی دست یابند و کمیته سه نفری را برای دید و بازدید شخصیت ها و محافل دیگر ساختند. این کمیته سه نفری با گروه انقلابی، با محفل رفیق مجید، با محفل شاهپور، با دکتر رحیم محمودی و... دیدارهای منظمی داشت که در اسناد رسمی «ساما»، هسته اولیه ایجاد «ساما» خوانده میشود. در جریان همین پروسه وحدت، بین گروه انقلابی و محافل دیگر در چگونگی وحدت اختلاف نظر به وجود آمد. گروه انقلابی تئوری جذب دیگران را به خود ارائه میکرد که مورد پذیرش قرار نگرفت. درین راستا بود که رفیق مجید در همسوئی به محافل دیگر با گروه انقلابی اختلاف پیدا کرد و راه همکاری اش را از آن جدا کرد و به پروسه وحدت با محافل دیگر پیوست.

از جدی ۱۳۵۶ش تا سرطان ۱۳۵۸ش یعنی حدود ۱۸ ماه محفل داکتر هادی محمودی، محفل رستاخیز، محفل رفیق مجید، محفل معلم اشرف، محفل شاهپور و شخصیت های مانند نادرعلی پویا و دادفر برای ایجاد «سازمان آزادیبخش مردم

افغانستان» (ساما) کار مشترک تئوریک (ایدئولوژیک - سیاسی) بر مبنای پیش شرط فکری م. ل. ا، کرده اند. این پروسه با نفی تئوری «جذب» گروه انقلابی و رد تئوری «جمع» اخگری ها، با دکترین «جذب و جمع» گروه های کوچکتر و شخصیت ها را به محافل بزرگتر و نزدیک شان جذب و با جمع محافل بزرگ به ایجاد (ساما) توفیق یافت.

(ساما) که اکثریت عظیم جنبش چپ را با خود داشت و دست آورد کار هیچ محفل و یا شخصیت به تنهایی نیست، با استحکام نسبی تشکیلاتی اش وارد نبرد مسلحانه شد که خلق سلحشور افغانستان خود آنرا قبلاً آغاز کرده بود. ساما به عنوان بزرگترین سازمان چپی برای سمت دهی مرفقی جنبش خودجوش مردم و جلوگیری از دستبرد نیروهای ارتجاعی و به هدف رساندن تئوری پیشرو به جنگ خلق در سرتاسر افغانستان جبهات مسلحانه ساخت و وارد نبرد آزادیبخش در پیشاپیش خلق خود شد. در این آوان غُرش مسلسل سامائی ها از هرات تا به کُتر و از نیمروز تا به کندوز و از پکتیا تا مزار و از شمالی تا جنوبی و... طنین انداز شد. دستاوردهای بزرگ ساما از قبیل خلع سلاح غندها و لواهای عسکری و فتح ولسوالی ها و مناطق متعدد و ضربات خوردکننده چریک شهری سامائی در ولایات مختلف، به ویژه در کابل و هرات، دشمنان رنگارنگ خلق ما را به تب لرزه مرگ انداخت.

سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم کودتائی دست نشانده اش، امپریالیسم امریکا، ارتجاع منطقه و مرتجعین مسلح بومی شان همه دست به دست هم داده در شهر و روستا از چند جانب با تانک و توپ و طیاره بر سامائی ها یورش آوردند. وصف حملات خونبار دشمنان و مقاومت های دلیرانه رفقای ما در گوشه گوشه کشور به شرح و تفصیل زیاد نیاز دارد و در نوع خود بی نظیر است. در چنین محشر خونینی

است که عده ای از هواداران و یا اعضای سازمان مقاومت شانرا از دست داده و به انحرافات متعدد برای نجات شان درمیغلتنند و از آنجمله «البرالیسم و تسلیم طلبی» دو انحرافی است که سازمان ما را در حساسترین مراحل زندگی اش ضربت زده است. سازمان نیز که زخم های خونین از دشمنان رنگارنگ در پیکرش داشت در تقابل این دو جرثومه نیز دمی آرام نگرفت و سرانجام در سال ۱۳۶۲ش در کنفرانس سرتاسری اش به تحلیل، تجزیه و طرد این دو انحراف، هم از نظر فکری و هم از نظر تشکیلاتی موفق شد. برخوردی را که در تقابل با این دو انحراف در زمینه تئوریک و عملی ساما انجام داده است هیچ سازمان چپ دیگری انجام نداده است و یا علی الاقل چنین مدارکی ندارد.

با دریغ و درد که با ضربت خوردن جمع کثیری از رهبران و ضیق ساختن محیط کاری رهبران و کادرهای باقیمانده (فقدان رهبران برجسته)، بعد از تجاوز نظامی امپریالیزم جهانی به رهبری امریکا عده ای از کادرها و اعضای سازمان مکرراً در گرداب این انحرافات درغلطیدند. ولی رهبران، کادرها و اعضای معتقد و وفادار به آرمان و تاریخ سازمان از همان تبارز اولین نطفه تفکرات ناسالم با آن به مبارزه برخاستند و از سنگر ایدئولوژیک (م.ل.ا) و سیاسی سازمان (مشی مستقل ملی - انقلابی) به دفاع برخاستند و به مبارزه پرشوری دست زدند که در نتیجه در کنفرانس هجدهم ثور ۱۳۹۰ش به طرد بقایای کمیته مرکزی مرتد موفق شده و ساما را در خط پویندگان انقلابی اش احیاء کردند و هم اکنون سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما - ادامه دهندگان) یکی از استوارترین سنگرهای ایدئولوژیک - سیاسی جنبش چپ کشور است. سازمان ما با صداقت کامل دست تمامی نیروهای انقلابی صادق کشور را در جهت ایجاد حزب پیشآهنگ انقلابی زحمتکشان کشور میفشارد و افتخار دارد که در این راستا با «سازمان انقلابی

افغانستان» به عنوان نزدیکترین نیرو به خود، گامهای استواری را برداشته است. در ساحه بین المللی نیز با کار بیش از بیست ساله اش در درون جنبش جهانی ساما از اعتبار و مقام شایسته برخوردار است.»

سازمان کارگران افغانستان (م. ل. م. عمدتاً م.)

شناخت ما از این سازمان محدود به نوشته هایی است که در وبلاگ این سازمان منتشر شده است. «جنگ خلق» نشریه سیاسی - خبری سازمان کارگران افغانستان (مارکسیست - لنینیست - مائویست، عمدتاً مائویست) در شماره اول صفحه اول، شعار «زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مائویزم، عمدتاً مائویزم» را درج کرده است که عجیب به نظر می رسد. برای سازمان انقلابی افغانستان غیر اصولی و غیر انقلابی است که زنده بودن مارکسیزم - لنینیزم را بیشتر از اندیشه مائوتسه دون و یا عکس آن شعار بدهد. ولی از آنجایی که در برنامه سازمان کارگران افغانستان «مارکسیزم - لنینیزم به تاریخ پیوسته» و عصر، عصر مائویزم است، لذا طبیعی است که در «جنگ خلق» این رفقا چنین شعار مبهم درج شود.

سازمان کارگران افغانستان در برنامه ای که ذکر نشده از کدام کنگره این سازمان تصویب شده، می نویسد: «در حقیقت، لنینیسم که تضاد در جامعه سوسیالیستی (فاز اول کمونیزم) را انتاگونیستی نمی دانست، با جهش پی بردن به موجودیت انتاگونیزم در مبارزه طبقاتی در دولت تحت دیکتاتوری پرولتاریا، به مائویزم تکامل یافت. از همین جا است که امروزه، مارکسیزم - لنینیزم به تاریخ پیوسته است... امروزه باید با مائوتسه دون هم آوا شد، و نه با ۱۹۱۷. همانگونه که در ۱۹۱۷، می بایست با لنین هم آوا شد، نه با ۱۸۴۷ و تحلیل سرمایه داری در مرحله ماقبل امپریالیستی.»

این سازمان در سرگردانی و تششت تیوریک به سر می برد: با «اندیشه مائوتسه دون «دیده به دنیا» می گشاید»، «تحت درفش کبیر مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم، عمدتاً مائوئیزم گرد» می آید، بعد در برنامه سازمانی مارکسیزم - لنینیزم را به تاریخ می سپارد و تنها با مائوئیزم هم آوا شده، بعد با این هماوایی «اندیشه گونزالو» را نیز قاطی می سازد که این سازمان را «در رسیدن به قله رفیع مرحله تکاملی نوین در ایدئولوژی پرولتری، یعنی به درک و دانستن مائوئیزم یاری رسانیده» است. برای این سازمان «مائوئیزم منهای گونزالو امکان وجودی ندارد». این سازمان با این نوع سردرگمی تیوریک، به سردرگمی تیوریک جدید «جنگ خلق تا کمونیزم» نیز می رسد. در یک فورمول می توان وضعیت تیوریک این سازمان را چنین ارزیابی کرد: مارکسیزم - لنینیزم، اندیشه مائوتسه دون (پیوستن مارکسیزم - لنینیزم به تاریخ) مائوئیزم، عمدتاً مائوئیزم، اندیشه گونزالو. این یکی از ابهامات زننده است که تاریخ جنبش چپ کشور ما برای اولین بار آنرا ثبت می کند. گرایش افراطی سازمان کارگران افغانستان به «اندیشه گونزالو» باعث تبارز رگه هایی از «گوانزالیزم» در برنامه این سازمان شده است: «البته هر اندیشه یی، اگر علمی باشد، نظیر اندیشه گونزالو - رگه هایی از اهمیت بین المللی را در خود دارا می باشد. تکامل روالمندانه و سامانمند یک اندیشه، می تواند در کلیت و عمومیت یافتن دیالکتیکی پروسه تکاملی خویش، به «ایسم» منجر شود.»

سازمان انقلابی افغانستان، صدر گونزالو را منحيث یک انقلابی اسير در قفس امپرياليزم، سازمانده خوب، رفيق انقلابی و رهبر جنگ خلق پيرو می داند که نقش تاریخی در هدایت و رهبری این جنگ ایفاء کرده و از همان قفس در برابر تسلیم طلبی رفقاییش موضع گیری نموده است، اما این به هیچ وجه بدان معنا

نیست که نظرات گونزالو را بتوان در شرایط متفاوتی چون افغانستان به کار بست و رهنمای عمل انقلابی خود قرار داد و آنرا تا سطح احتمالی گوانزالیزم بالا برد. سازمان انقلابی افغانستان از موضع روشن و قاطع سازمان کارگران افغانستان علیه اشغال کشور، فاشیست های طالب و نقش رهبران جنبش در تکامل جنبش چپ حمایت می کند.

«حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان

«به پیش» شماره اول در مورد «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان نوشت که این «حزب» در قضایا از لحاظ تیوریک موضع روشن دارد، اما اکنون پس از چهار سال و اندی و شناخت بیشتر ما از این «حزب» به نتیجه می رسم که این حزب نه تنها از لحاظ تیوریک موضع روشن ندارد بلکه با تناقض گویی های آشکار، در ورشکستگی تیوریک به سر می برد. در شماره اول «به پیش» چند مورد خاص این «حزب» مورد بررسی کوتاه قرار گرفته بود. سازمان انقلابی افغانستان کماکان بر همان بررسی ها در مورد این «حزب» باور دارد. قابل یادآوری است که اختلافات کلی سازمان انقلابی با این «حزب» در دو سند (پیوند با انجوزیم، گسست از مارکسیزم) و «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان از ورشکستگی تیوریک تا فلاکت پراتیک) به طور مفصل انعکاس یافته است. در اینجا به شکل گذرا به تازه ترین موارد (که در به پیش شماره اول ذکر نشده است) تماس می گیریم:

انجوزیم: این «حزب» با آن که مدعی است «هیچگاهی صاحب انجو نبوده و مسئولیت پیشبرد کارها و سازماندهی انجویی را بر عهده نداشته است»، اما موضع گیری های نوشتاری «مائویست های افغانستان» و بخصوص هوادران واحد شماره

۱۶ این «حزب» در پاکستان نشان می دهد که انجوزیم غلیظ بر این حزب حاکم است. این «حزب» با وجود ادعای «جنگ خلق»، از طریق انجوهاش در خدمت تطبیق پروژه های مدنی و غیر دولتی امپریالیست ها قرار دارد و همین سبب شده است که از کمک های اندک امپریالیست ها برای پروژه های بازسازی، گلایه و شکوه سر دهد.

همسویی با طالبان: «حزب» با آن که سازمان های دیگر را به خاطر «پذیرش جمهوری اسلامی» و «پوشش های مذهبی» مورد انتقاد قرار می دهد، خود با بدترین نوع آن (امارت اسلامی طالبان) همسویی نشان می دهد. این همسویی، تعریف لنینی را در مورد جنگ کنونی زیر سؤال می برد و نشان می دهد که این «حزب» مانند سازمان انقلابی افغانستان جنگ کنونی را ارتجاعی نمی داند. «حزب» باور دارد که طالبان واقعاً علیه امریکایی ها می جنگند و نیروی مقاومت به شمار می روند و مانند جنرال حمید گل اظهار می نماید که طالبان مخالف هر نوع ترقی و پیشرفت نیستند.

ناگفته نباید گذاشت که «حزب» در این مورد، تناقض گویی های جالبی دارد که در سند (ح.ک.م.ا از ورشکستگی تیوریک تا فلاکت پراتیک) به آن برخورد شده است.

جبهه متحد: به تناقض گویی این «حزب» در مورد جبهه متحد نیز در سند فوق اشاره شده است. «حزب» با وجودی که جامعه افغانستان را نیمه فیودالی و مستعمره می خواند، باور دارد که اتحاد طبقه کارگر و دهقان ستون فقرات جبهه متحد انقلابی را در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین می سازد. به نظر سازمان انقلابی افغانستان اتحاد طبقه کارگر و دهقان ستون فقرات همه انقلابات را می سازد، اما در ترکیب جبهه متحد ملی که مختص کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی یا نیمه

مستعمره - نیمه فیودالی است، باید گفت که مضمون آن اتحاد طبقه کارگر با بورژوازی ملی است. طبقه دهقان متحد اصلی و طبیعی طبقه کارگر و همچنین عمده ترین نیروی انقلاب دموکراتیک نوین به شمار می رود که تحت رهبری طبقه کارگر در انقلاب شرکت می کند.

مائویست های افغانستان

گروپ «مائویست های افغانستان» که نظرات شان در سایت «شورش» انعکاس می یابد، از «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان جدا شده است. این جمع (که ما در مورد نوعیت تشکیلاتی آن نمی دانیم) علت جدایی خود را در چندین نوشته به ویژه در نوشته چهار فصله به نام «در دفاع از آگاهی سیاسی طبقه کارگر و دست آوردهای انقلابی مردم افغانستان علیه توطئه «نوین» موضع بگیرید!» بیان کرده است.

ما در این جا دو مورد از این جمع را مورد بررسی گذرا قرار می دهیم تا به ماهیت واقعی آنها پی ببریم: این جمع در نوشته متذکره در مورد فردی منسوب به «حزب» (احتمالاً مسوول «حزب») می نویسد: «خر (...) و اصحاب تا شکم در گل شخصیت پرستی بند مانده است.» «اکنون ۴ سال از نشر شماره دوم شعله جاوید می گذرد ولی دید رفیق (...) از حد افسانه سرائی یک سر مو هم ترقی نکرده است.» «آیا اینجوهای حزب و پروژه های میلیون ها دلاری با این مسئله (ارتباط با طالبان و از آن طریق با آی. اس. آی و سی. آی. ای) بی ارتباط است؟»، «رهبری این حزب به جنبش انقلابی افغانستان به طور عام و جنبش کمونیستی بطور خاص خصومت می ورزد و با توطئه و تهمت زدن فتنه ایجاد می کند و اختلافات را از داخل جنبش چپ کشور با مهارت خاصی به داخل جنبش کمونیستی کشور

انتقال داده و کمونیست ها را به دشمنان یکدیگر مبدل می سازند»، «رفیق (...) و هسته آن تحت تاثیر «عواملی» قرار دارند که به آگاهی سیاسی طبقه کارگر و تاریخ مبارزات مردم افغانستان بدیده حسادت می بینند»، «رفیق (...) از چنگیز خان و سوسیالیزم اسلامی دفاع می کرد.»، «او زمانیکه به خاطر اعتلای بیرق زرد مغول بالا و پائین می دوید، نه حزب داشت و نه سازمان و نه تشکیلات، ولی یک خط نژادپرستانه هزارگی را دنبال می نمود. به تعقیب آن هنگامیکه در خط دوآلیم شریعتی سوره های قرآن و افسانه حنیف نژاد را حفظ و از زینب طالقانی پرستاری می کرد، نیز حزب و سازمان نداشت ولی یک خط ارتجاعی اسلامی را تعقیب می نمود»، «رفیق (...) تا کنون بارها این کار {«معرفی غیر مستقیم انقلابیون به دستگاه اطلاعاتی دشمن»} را در مورد مخالفینش انجام داده است»، «رفیق (...) می گوید که علیه این اینجوها است ولی در عمل تمام اعضای بیروی سیاسی حزیش به شمول خودش در خدمت این اینجوها قرار دارند» و...

این جمع نابار ملحوظاتی که ما نمی دانیم، معرفی کننده انقلابیون به دستگاه اطلاعاتی دشمن را رفیق باران می کند. آیا می توان انسانی به مشخصاتی بالا را که «مائویست ها» ذکر کرده اند، رفیق خواند؟ آیا رفیق خواندن معرفی کننده انقلابیون به دستگاه اطلاعاتی دشمن (سی. آی. ای، ایم آی شش، امنیت ملی، واواک، آی. ایس. آی. و...) اگر غیر انقلابی و غیر کمونیستی نیست، پس چیست؟

این جمع که از یکسو معرفی کننده انقلابیون به دستگاه اطلاعاتی دشمن را رفیق باران می کند، در طرف دیگر ضمن خطاب «سمبول مقاومت ملی و میهنی» به رفیق مجید و با بیان این که: «... بورژواهای افغانستان مجید شهید را از خلق آزادیخواه، سلحشور و مقاومت جوی افغانستان می گیرند»، «اگر از شخصیت

عبدالمجید کلکانی شهید شورشگری، اطاعت ناپذیری، میهن پرستی، گردنفرازی، مقاومت جویی و انقلاب طلبی را نفی کنید او به یک افغانستانی معمولی ای مبدل می شود...»، «مجید عقاب بلندپروازی بود که از فرازهای هندوکش به سطوح زندگی نگاه می کرد»، «مجید شهید هیچ زمانی خیال فریب دادن انقلابیون را در ذهنش راه نداد»، «مجید کلکانی، داود سرمد، قاضی ضیا، بشیر بهمن و دیگر زمین لرزه های بزرگ افغانستان قهرمانان به خون آرمیده طراز نوین خلق شهیم این سرزمین اند که ایده الهاء، افکار، اعتقادات و سمت گیری های فکری شان با هیچ قهرمان توده ای تاریخ این خطه سازگاری و خوانایی ندارند.»، «ادامه دهنده راه مجید شهید کسی است که احیای تشکیلات ساما را به حیث یک سازمان ملی - دموکراتیک مربوط و منوط به هژمونی پرولتاریا بداند نه مستقل» حاضر نیستند رفیق مجید را، رفیق خطاب کنند.

وقتی سازمان انقلابی افغانستان در ۱۸ جوزای ۱۳۸۸ یادواره (رفیق مجید، رهبر محبوب زحمتکشان افغانستان) را منتشر ساخت، «مائویست ها» از طریق پست الکترونیک به ما چنین نوشتند: «شما رفقا، مجید کلکانی را با واژه «رفیق» مخاطب قرار میدید و او را «رهبر محبوب زحمتکشان افغانستان» میخوانید، در حالیکه حتی چپ ترین سامائی نیز مجید را با زحمتکشان پیوند نمی داد و نمیدهد... چیز دیگری را که ما میخواهیم خدمت شما عرض کنیم اینست که اگر بجای رفیق مجید، مجید کمونیست،... و غیره صفات مجید کلکانی شهید، مجید سمبول مقاومت ملی و میهنی، مجید رهبر سازمان آزادیبخش مردم افغانستان را بکار ببرید خیلی خوب است. زیرا این صفات هم با حقیقت قرین اند و هم تصویر نادرستی از کمونیزم ترسیم نکرده ایم.»

«مائویست ها» در همین یادواره به کرات کلمه رفیق را با رنگ سرخ نشانی کرده و توضیح داده اند که با کاربرد کلمه رفیق برای مجید کلکانی مخالفند. این برخورد دوگانه «مائویست ها» مبنی بر رفیق خطاب کردن معرفی کننده انقلابیون به دستگاه اطلاعاتی دشمن و مخالفت با رفیق خطاب کردن برای مجید شهید «قهرمان به خون آرمیده طراز نوین خلق شهیم این سرزمین» اپورتونیزم شرمندوک و خجولانه این جمع را به نمایش می گذارد. وقتی سامایی ها در مرز کسالت و سکوت به سر می بردند، «مائویست ها» مجید را حتی رفیق قبول نداشتند، ولی وقتی تعدادی از کادرها و اعضای ادامه دهنده ساما به ادامه دهندگی راه مجید تجدید پیمان بستند، یک باره رفیق مجید برای «مائویست ها» انقلابی واقعی می شود و ادامه دهندگی راه مجید را مربوط و منوط به هژمونی پرولتاریا می دانند، چرا؟

وقتی ما رفیق مجید را رهبر محبوب زحمتکشان خواندیم، «مائویست ها» با آن مخالفت کردند، مگر «مائویست ها» در این سه سال به چه کشفی بزرگی نائل آمده اند که او را زمین لرزه بزرگ افغانستان، قهرمان به خون آرمیده طراز نوین خلق شهیم این سرزمین معرفی می کنند؟ وقتی ما او را کمونیست خواندیم، «مائویست ها» مخالفت کردند، اما در سه سال گذشته آنها به چه تازه هایی دست یافته اند که ادامه دهندگی راه او را مربوط و منوط به هژمونی پرولتاریا می دانند؟ «مائویست های افغانستان» که «فقط مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم، نه چیزی بیش نه کم» را تا دیروز شعار مذهبی «شورش» شان در اروپا قرار داده بودند و غیر مستقیم خود را یگانه مدافع طبقه کارگر افغانستان فکر می کنند، ماهیت طبقاتی شان را با «افغانستانی» گفتن به خوبی آشکار می سازند و عملاً نشان می دهند که برای این جمع طبقه و ماهیت طبقاتی ارزشی ندارد و اگر می داشت ماهیت خود

را در طبقه‌شان می‌دیدند نه در اصطلاح ابداع شده به وسیله چنگیز پهلوان، کسی که با هدایت مستقیم رژیم آخوندی و جلادان ولایت فقیه ایران برای افغانستان اساس تعصبات را تیوریزه می‌کرد.

و اگر از این بگذریم، ماهیت واقعی طبقاتی «مائویست‌ها» و ادعاهای شان مبنی بر مبارزه طبقاتی، ایجاد حزب کمونیست واقعی و... را می‌توان با خواندن این دو پاراگراف بهتر درک کرد: «منطقه زیست پشتون‌ها نظر به منطقه زیست ملیت‌های دیگر بیشتر انکشاف یافته است. سدهای هایدروالکتریک مانند: بغرا، کجکی، دهله، نغلو، سرده، چک وردک و غیره که هر کدام پروژه‌های بزرگ پلانهای پنجساله دولت بوده همه و همه در مناطق پشتون‌ها آباد گردیده‌اند. پروژه‌های عظیم زراعتی مانند فارم‌های هده، غازی آباد و نهرها و کانالهای آبیاری و زمینهای زراعتی درجه اول و جلگه‌های سرسبز افغانستان نیز به ملیت پشتون تعلق دارند.

بنابر این دلایل؛ در حال حاضر ملیت پشتون در افغانستان ملیت ستمگر است. امروز گاز شبرغان و زغال سنگ و سمنت بغلان به جای آن که در انکشاف منطقه زیست ازبک‌ها و ترکمن‌ها مورد استفاده قرار بگیرند، از طریق دولت مرکزی بفروش رسیده و حتی نصف عاید از فروش آنها هم برای بهبود زندگی و انکشاف منطقه زیست ازبک، تاجک و ترکمن‌ها مصرف نمیشود. بدون شک که مس‌عینک سرنوشت بهتر از این را ندارد. آهن حاجی گگک نیز دچار همین سرنوشت خواهد شد. تا زمانیکه یک دموکراسی واقعی (دموکراسی نوین) در افغانستان به وجود نیاید، زبان، فرهنگ و خوی و خواص این ملیت‌ها را خطر نابودی تهدید میکند، زیرا ستمگری ملی پشتون‌ها آنها را فرصت انکشاف و تکامل نمیدهد.» (تکیه از ماست).

آیا واقعاً یک کمونیست می تواند چنین اظهاراتی داشته باشد، آیا یک پیرو اندیشه مائوتسه دون به مسئله طبقاتی اینگونه برخورد می کند، آیا یک مارکسیست حق دارد مثل «کامران میرهزار» در سایت کابل پریس و «فرشته حضرتی» در سایت خاوران به مسئله ملیتی از دید متعصبانه قومی برخورد کند و....؟

با چنین صحبت کردن ها نتیجه می گیریم که «مائویست های افغانستان» دولت را ماشین قدرت طبقات حاکمه علیه طبقات محکوم نمی داند و آنرا ساختار قومی و ملیتی فکر می کند. مارکسیست ها به جامعه طبقاتی و نبرد طبقاتی باور دارند و دولت را ماشین حاکمیت و سرکوب یک طبقه علیه طبقه دیگر می دانند. ما باور داریم که طبقات فیودال و بورژوازی (و در حال حاضر عمدتاً بورژوازی کمپرادور) طبقات ستمگر هستند، حال چه از میان پشتون ها برخاسته باشند و چه هم از میان تاجک ها و هزاره ها و... و طبقات پرولتاریا، دهقانان و خرده بورژوازی طبقات زحمتکش به شمار می روند که باید بساط ستمگری فیودال ها و بورژوازی کمپرادور را در انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا برچینند. اما «مائویست های افغانستان» با طرز دید ناسیونالیستی و عقب مانده تشابهی فکری با محقق و خلیلی و یونس قانونی دارند، زیرا تنها نویسندگان حزب خلیلی و محقق و قانونی و دوستم می توانند بنویسند که «... زبان، فرهنگ و خوی و خواص این ملت ها را خطر نابودی تهدید میکند، زیرا ستمگری ملی پشتون ها آنها را فرصت انکشاف و تکامل نمیدهد.» نه یک مارکسیست انقلابی و حتی یک دموکرات پیشرو.

با این ابتدال فکری، «مائویست ها» درباره ما می نویسند که «توجه لازم است که سازمان انقلابی افغانستان «چه ماهیتی دارد و چقدر در مقابل خیانت های ملی و

طبقه‌ای حساسیت دارد.» به نظر ما بهتر است که «مائویست»ها قبل از این که به حساسیت ما در مقابل خیانت‌های ملی و طبقه‌ای پردازند، به خود و بیماری متعصبانه‌شان رسیدگی کنند تا از سنگر فکری محقق و خلیلی و حفیظ منصور و پرتونادری بیرون شوند تا بعد آنان را جدی گرفته بحث حساسیت و عدم حساسیت در مقابل خیانت‌های ملی و طبقه‌ای را با ایشان مطرح کنیم.

امپریالیزم جهانی، عامل بربادی افغانستان

انگلز از رهبران پرولتاریا در حدود ۱۵۵ سال قبل نوشته بود: «موقعیت جغرافیایی افغانستان و خصوصیات ویژه مردم این کشور از نظر سیاسی واجد اهمیت قابل توجهی است و نمی توان آن را در رابطه با مسائل آسیای مرکزی دست کم پنداشت.» اکنون با گذشت بیشتر از یک و نیم سده، این سخن آموزگار کبیر پرولتاریا با اشغال کشور ما به وسیله امپریالیست ها مصداق واقعی خود را پیدا می کند. موقعیت جغرافیایی کشور ما نه تنها در رابطه به آسیای میانه مطرح است بلکه چین و در مجموع سیطره بر اقیانوس آرام را نیز به نحوی از انحاء احتوا می کند. اینک یازده سال است که کشور ما بر اساس پرونده «نظم نوین جهانی» به خاطر موقعیت جغرافیایی اش که در تأمین منافع امپریالیست های امریکایی و متحدان ناتوی آن نقش به سزایی دارد، به اشغال درآمده است و توده های رنج دیده ما با کارد خونین امپریالیست ها، رژیم پوشالی، فاشیست های طالبی و... سلاخی می شوند.

اشغال کشور ما توسط استعمارگران که به بهانه جنگ علیه تروریسم و «دفاع از حقوق بشر» صورت گرفته است، در اصل مبتنی بر ستراتیژی غارتگرانه ای است که زیگنیو برژینسکی مشاور قدیمی امنیت ملی امریکا در کتاب «شطرنج بزرگ» به آن اشاره کرده است. آندرو گوین مارشال پژوهشگر در مرکز مطالعات جهانی سازی و استاد پوهنتون سیمون فرازر کانادا در مطلبی به نام «ستراتیژی امپراتوری برای نظم نوین جهانی: سرآغاز سومین جنگ جهانی» که در ۲۰ نوامبر ۲۰۰۹ نشر شده است، می نویسد: «در سال ۱۹۹۲ وزارت دفاع به مدیریت وزیر دفاع دیک چینی {معاون رئیس جمهور آینده در صدارت جورج بوش (پسر)، از معاون وزیر

دفاع در پنتاگون پل ولفوویتز {مشاور آینده جورج بوش (پسر) و مدیر بانک جهانی} درخواست کرده بود که پرونده ای درباره موضوع دفاع برای هدایت سیاست خارجی کشور در دوران پسا جنگ سرد تهیه کند که بعداً این پرونده «نظم نوین جهانی» نامیده شد.

«پرونده طرح راهنمای دفاع در سال ۱۹۹۲ تهیه شد و موضوع چنین بود: «در بیانیه عمومی جدید در آخرین بخش نوشته ها، وزارت دفاع تأیید می کند که ماموریت سیاسی و نظامی ایالات متحده در دوران پسا جنگ سرد عبارت خواهد بود از اطمینان حاصل کردن از این امر که هیچ یک از ابرقدرت های رقیب نتوانند در اروپای غربی، آسیا و مناطقی که سابقاً زیر نفوذ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی قرار داشتند، حضور داشته باشند.»

آندرو گوین ادامه می دهد: «وقتی بل کلنتن برای ریاست جمهوری انتخاب شد، کرگس های نو محافظه کار دولت جورج بوش (پدر) یک اتاق فکری ایجاد کردند و آن را «طرح برای قرن نوین ایالات متحده امریکا» نامیدند. سال ۲۰۰۰، آنها پرونده ای تحت عنوان «بازسازی دفاع ایالات متحده» استراتژی، نیروها و منابع برای قرن نوین» منتشر کردند. آنان با تکیه به پرونده «راهنمای سیاست دفاعی» اعلام کردند: «ایالات متحده باید به اندازه کافی نیرو در اختیار داشته باشد تا بتواند به سرعت و هم زمان آنها را در چندین جنگ گسترش دهد و پیروز شود، و پنتاگون باید محاسبه کند که چه نیرویی برای محافظت دایمی و همیشگی منافع ایالات متحده در اروپا، آسیای شرقی و در خلیج (خلیج فارس) ضروری خواهد بود.»

آندرو گوین می نویسد: «برژینسکی در کتابش تحت عنوان «شترنج بزرگ» که به سال ۱۹۹۷ منتشر شد، خطوط اصلی استراتژی ایالات متحده را در سطح جهانی

ترسیم کرد. او می گوید: «برای ایالات متحده، اساسی ترین مسئله سیاسی مرتبط به اور-آسیا (اروپا-آسیا) است. از پنجمصد سال پیش تا اکنون، امور جهانی توسط قدرت های اورآسیا تعیین شده و ملت هایی که برای تسلط منطقوی علیه یک دیگر جنگیده اند، در پی کسب قدرت جهانی بوده اند» و اضافه می کند که «در نتیجه مداخله ایالات متحده در اور-آسیا از حساسیت خاصی برخوردار است.» اور-آسیا (اروپا-آسیا) بزرگترین قاره جهان و محور جغرافیای سیاسی یگانه ای را تشکیل می دهد. قدرتی که بتواند بر اور-آسیا تسلط یابد، از دیدگاه اقتصادی دو سوم پیشرفته ترین و تولیدکننده ترین مناطق جهان را در اختیار خواهد داشت. با یک نگاه ساده به نقشه مشاهده می کنیم که تسلط بر اور-آسیا در عین حال تقریباً به شکل ساختاری به معنای تسلط بر افریقا نیز است.

برژینسکی به جمهوری های آسیای مرکزی اشاره می کند و آنها را «بالکان اور-آسیا» می نامد و در باره این موضوع می نویسد: «علاوه بر این، از دیدگاه امنیتی و در مقطع بلندپروازی های تاریخی در رابطه با جمهوری های آسیای مرکزی، دست کم سه همسایه جانبی آنها، قدرتمندترین شان یعنی روسیه، ترکیه و ایران حائز اهمیت هستند و به همینگونه چین که تمایلات سیاسی فزاینده ای را در منطقه نشان می دهد. ولی بالکان اور-آسیا گنجینه اقتصادی بالقوه ای را تشکیل می دهد و خیلی مهمتر از این مسائل است: منابع عظیمی از گاز طبیعی و نفت در این منطقه ذخیره شده است، و علاوه بر این مواد معدنی و طلا.»

همین استراتژی باعث لشکرکشی امپریالیزم امریکا و متحدان ناتوی آن به افغانستان می شود که بالکان اور-آسیا را زیر سیطره خود درآورده و چین و روسیه را در تنگنا قرار دهد تا قدری و اربابی خودش بر جهان تداوم یابد، چنانچه آندرو گوین می گوید: «این جنگ ها مشخصاً به هدف حذف، تهدید یا

جلوگیری از قدرت های منطقوی راه اندازی شد، و به همین گونه برای ایجاد دهها پایگاه نظامی تا قاطعانه حضور امپراتوری را اعلام کنند. هدف از چنین جنگ هایی بازیگران مهم منطقه و به ویژه محاصرهٔ روسیه و چین بود که آنها را در دسترسی به نفت و گاز منطقه تهدید کنند.»

امپریالیزم امریکا که پس از پایان جنگ امپریالیستی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵) به مثابه ابرقدرت و با پایان جنگ سرد به حیث ارباب بلامنازع جهان قد علم کرد، برای استحکام مواضع قدرتتش در سراسر جهان، نظم نوین جهانی را پی ریخت. در سایهٔ سیاست غارتگرانه اش بود که بیشتر از پیش به ریختن خون خلق های محروم و غارت ملت ها در سراسر جهان دست یازید؛ ده ها کشور را بمباران نمود؛ به ویتنام لشکرکشی کرد و تازمانی به کشتن ویتنامی ها ادامه داد که مقاومت «خلق قهرمان ویتنام پوزه ب - ۵۲» اش را به زمین مالید و آخرین سربازش از فراز بام سفارت امریکا در هانوی با هلیکوپتر فرار کرد.

این ابرقدرت جهانی به کوریای شمالی لشکر کشید و با سیاست «حذف شهرها از نقشه» تا وقتی به جنایت دست زد که کمونیست های کوریای شمالی با حمایت های اترناسیونالیزم پرولتری آن را به زانو در آورد. امریکا با دادن دستور به ارتش خود برای محو شهرهای چونگ سونگ، چین بو و کوزودونگ در ۱۹۵۰، پرتاب ۵۰۰ تن بم بر شهر صنعتی هونگنام در جولای ۱۹۵۰، پرتاب ۸۰۰ تن بم به طور روزانه در پایان اگست ۱۹۵۰، پاشیدن ۲.۳ میلیون لیتر ناپالم در ماه های جون تا پایان اکتوبر ۱۹۵۰، نابودی همه تجهیزات، کارخانه ها، شهرها و دهکده های واقع در هزاران کیلومتر مربع به دستور جنرال مک آرتر، و حذف شهر سینویی جو از نقشهٔ جغرافیا ماهیت امپریالیستی خود را به نمایش گذاشت که پس از مبارزه طولانی و پیگیر با سرافکنندگی از این کشور رانده شد.

ایالات متحده که از زمان ظهورش به مثابه ابر قدرت به غارت ثروت ملت ها و به خصوص منابع طبیعی امریکای جنوبی و شرق میانه مشغول بوده است، برای حفظ و گسترش قدرتش ده ها کودتا را در بولیوی و ارجنتاین طراحی و اجراء کرده است؛ حکومت های مردمی همچون حکومت سلوادور آلنده و سوکارنو را با دیکتاتوری های نظامی اگوستو پینوشه و سوهارتو تعویض نموده است؛ برای گور کردن هر چه بیشتر جنگ و دندانش در شرق میانه که غنی ترین منابع نفت و گاز جهان را در سینه دارد، اسرائیل را ژاندارم منطقه ساخته و از ارتجاعی ترین حکومت های ضد مردمی عربستان، اردن، قطر، امارات، مصر و غیره حمایت بی دریغ نموده است. در جریان جنگ افغان ها در برابر اشغال سوسیال امپریالیزم روس برای حفظ منافع درازمدتش در افغانستان و منطقه از تاریک اندیش ترین نیروهای مذهبی حمایت کرد و آنان را به قدرت رساند، و در پی آن نخست نیروی قرون وسطایی طالبان و به تعقیب آن ددان شورای نظاری را برگرده مردم ما سوار کرد.

چنانچه تذکر رفت، کشور ما بر اساس «نظم نوین جهانی» و استراتژی طرح شده برژینسکی، پس از یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ زیر نام جنگ علیه تروریسم، حقوق بشر و دموکراسی در هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ عملاً به اشغال این دد خونخوار درآمد و با پیاده کردن یازده هزار نیروی ستمگر به جنایت و قتل و قتال دست زد که حتی ایدیولوگ های شرفباخته و کارشناسان سرکاری و رسانه های سفارتی از قبیل شبکه های تلویزیونی طلوع و آریانا نمی توانند از راه اندازی میز مدور و برنامه بر آن خپکی بگذرند.

امریکا اول به افغانستان و پس از آن به عراق لشکرکشی کرد و برای رسیدن به آرزوی دیرینه اش که جای پای یافتن در افغانستان و تنگتر کردن حلقه محاصره

روسیه و چین از چهار جهت بود، جنگ در برابر «تروریزم» را به راه انداخت و کشورهای امپریالیستی بریتانیا، فرانسه، آلمان و ایتالیا و دو درجن دولت ارتجاعی با اردوهای اجیر مانند، پولند، مجارستان، پرتگال، استونیا، لتوانیا، ترکیه، رومانی، مقدونیه، گرجستان و غیره را درگیر جنگ در افغانستان کرد. با گذشت یازده سال، هنوز این جنگ استعمارگرانه زیر نام «جنگ علیه تروریزم» ادامه دارد و از دهه گذار به دهه استقرار عبور می کند، که به این منظور کنفرانس های متعدد جهانی، لویه جرگه های وطنفروشی، امضای پیمان های ستراتیژیک، روند انتقال مسوولیت و برنامه های خودکفایی برای دولت پوشالی در نظر گرفته شده است. سازمان انقلابی افغانستان قبلاً در نوشته ای به این سؤال که «افغانستان به کجا می رود؟» نگاشته است: «عده ای به این باور اند که گویا امریکا و ناتو در افغانستان درمانده و به دنبال راه چاره ای جهت خروج ازین «تله» می باشند. این در حالیست که خود اینان بنابر عدم شناخت دقیق از امپریالیزم و اشغال در تحلیل اوضاع درمانده شده و آن را حمله بر درماندگی اشغالگران به سرکردگی امریکا می نمایند. اینان که شناخت دقیقی از امپریالیزم و اشغال ندارند، سبکسرانه فکر می کنند که نارضایتی مردم از وضعیت، ناموفق بودن امریکا و اشغالگران متحد آن را در افغانستان می رساند و به این اصل اساسی توجه نمی کنند که اگر مردم افغانستان از وضعیت راضی باشند، تجاوز و اشغال معنایی نداشته، چون در یک نظام انقلابی که اصل برابری و خدمت به خلق در سر لوح کار آن قرار دارد، مردم راضی بوده می توانند نه یک نظام پوشالی و مزدور طبقاتی که حافظ منافع اقلیت ستمگر ملاک و کمپرادور می باشد.»

با درنظرداشت همین پرسش که «افغانستان به کجا می رود؟» در این بخش وضعیت کنونی کشور ما (اشغالگران، دولت پوشالی، اردو و امنیت، مواد مخدر،

همسایه ها، زحمتکشان و...) را اجمالاً مورد بررسی قرار می دهیم تا به این سؤال پاسخ درخور داده بتوانیم که آیا اشغالگران واقعاً در تله افغانستان گیر کرده اند یا با گذشت یازده سال توانسته اند به ستراتیژی های بزرگ خود در افغانستان و منطقه نزدیک شوند.

اشغالگران

۱- **امریکا:** با به قدرت رسیدن بارک اوباما در امریکا و اعلام ستراتیژی جدیدش برای افغانستان توجه امریکا به افغانستان بیشتر متمرکز شد. بر همین اساس اوباما در کنار نیروهای قبلی، ۳۰ هزار نیروی تازه دم امریکایی را با سه و نیم هزار قطعه سلاح از عراق به افغانستان گسیل داشت تا روند اشغال افغانستان را شدت بیشتر بخشیده، زمینه دهه استقرار را فراهم سازند. با این افزایش، تعداد نیروهای اشغالگر از ۱۱ هزار تن در ۲۰۰۱ به ۱۵۰ هزار تن در ۲۰۱۲ رسید. اوباما اعلام نمود که تا اواخر ماه اکتوبر ۲۰۱۲ میلادی ۳۰ هزار نیروی اضافی را از افغانستان بیرون می کند و ماموریت افغانستان را تا سال ۲۰۱۴ به پایان می رساند، اما اینکه چه تعداد از این نیروها تا حال از افغانستان خارج شده اند، افغانها به شمول دولت پوشالی نمی دانند، چون نه از آمدن این نیروها خبر می شوند و نه از رفتن شان.

این «ماموریت» که با تمسک جنگ علیه تروریسم و القاعده به راه افتاده است، با شدت حملات وحشیانه القاعده و طالبان، شدت بیشتری پیدا کرده است. در حال حاضر که امریکا توجه اش را در کنار اقیانوس آرام به قاره سیاه و خاور میانه، بخصوص سوریه متمرکز ساخته است، ماموریت جنگ علیه تروریسم القاعده با بمباردمان طیاره های بی پیلوت در سومالیا و یمن آغاز شده است، چیزی که امریکا در لیبیا و سوریه نه از در مخالفت و جنگ علیه «القاعده» و تروریسم، بلکه

از در دوستی با آنها پیش آمده و در اتحاد مقدس با آن رژیم معمرالقذافی را سرنگون و در حال جنگ با رژیم بشارالاسد در سوریه می باشد.

با تضاد امپریالیست ها در سطح جهان و بخصوص تضاد امریکا با چین منحنیث امپریالیست نوظهور و شاخ و شانه کشیدن های مجدد روسیه و ستراتیژی های تازه امریکا برای مناطق اقیانوس آرام، قاره آفریقا، خاور میانه و آسیای میانه که در بخش اول این نوشته، چگونگی آن را توضیح دادیم، افغانستان بیش از پیش در محراق تضادهای امپریالیستی قرار گرفته است و با تحلیل از همین وضعیت بود که سازمان ما چهار سال قبل در برنامه سازمان نوشت: «قدر مسلم این است که حضور امریکا در افغانستان به تشدید رقابت میان امپریالیست ها خواهد انجامید و این کشور ما خواهد بود که بار دیگر قربانی رقابت های امپریالیستی خواهد شد.» اینک ما این آغاز گاه خفیف و گاه نسبتاً تند رقابت ها را با امضای پیمان ستراتیژیک کشورهای مختلف با دولت پوشالی و ابراز نگرانی روسیه از امضای پیمان ستراتیژیک امریکا با افغانستان و پای کشیدن دولت پوشالی را به سازمان شانگهای به وسیله چین و روسیه و درخواست دولت چین برای روابط درازمدت ستراتیژیک نظامی با افغانستان و نگرانی های روسیه از پایگاه های نظامی دائمی امریکا در کشور ما و تلاش برای ساختن دو پایگاه تازه در تاجکستان و... به وضوح می بینیم. ایران که با اشغال افغانستان و عراق در محاصره امریکا از شرق و غرب قرار گرفته است، از این رقابت عقب نمانده، آمادگی اش را برای امضای سند ستراتیژیک با افغانستان ابراز داشته است. پاکستان، ترکیه عربستان سعودی و هند به حیث کشورهای عمدتاً عمده و تاجکستان، ازبکستان و ترکمنستان به حیث کشورهای غیر عمده در قضایای افغانستان حول محور تضادهای امپریالیستی در

کشور ما هر کدام به سود کشوری یا به سود استراتژی عمومی امپریالیست ها نقش بازی می کنند.

اشغالگران امریکایی و متحدان ناتویی آن برای استفاده از موقعیت جغرافیایی افغانستان که در همسایگی با کشورهای آسیای میانه، چین، پاکستان و ایران قرار دارد و از این کشور می توانند منحنی نقطه اتصال پایگاه های نظامی امریکا از طهران در خاور میانه تا اکیناوا و دیگو گارسیا و آذربایجان استفاده کنند، با سپر ساختن افغانستان محاصره روسیه و چین را تکمیل نموده به ذخایر نفت خیز آسیای میانه و خاور میانه دسترسی پیدا کنند و چپاول ذخایر غنی زیرزمینی افغانستان را روی دست گیرند و سود چشمگیر از کشت و قیاق مواد مخدر را تأمین کنند. این گرگان اشغالگر تا حال بر تأسیسات گوناگون به ویژه تأسیسات نظامی افغانستان میلیارد ها دالر سرمایه گذاری کرده اند و این روند هنوز هم ادامه دارد. پس از نیروهای امریکا، سربازان انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، اسپانیایی، کانادایی و ایتالیایی حضور چشمگیر در افغانستان دارند و با چندین کشور مزدور دیگر در چارچوب ناتو، مصروف تعقیب سیاست های غارتگرانه شان در کشور ما هستند. جاپان منحنی کشوری که در افغانستان نیروی نظامی ندارد، پس از امریکا دومین «کمک» کننده مالی اشغال افغانستان به شمار می رود، به این خاطر دو کنفرانس مهم استعمارگران برای افغانستان در این کشور برگزار شده است.

در این میان تضاد میان اشغالگران امریکایی و انگلیسی بر سر چگونگی سود بردن بیشتر از مواد حاصله تریاک هلمند به شکلی از اشکال تبارز می کند. با تمام این که رهبری جنگ را امریکایی ها به دست گرفته اند، اما تضاد میان اشغالگران نیرومند بر سر منافع شان در منطقه تریاکزای هلمند (هلمند نیمی از تریاک افغانستان را تولید می کند، به این خاطر مهمترین و پر سودترین مارکیت مواد

مخدر افغانستان را تشکیل می دهد و بی جهت نیست که اشتباهی تمامی اشغالگران را تحریک می کند) در تغییر و تبدیل والی ها در این ولایت همیشه مسئله ساز بوده است. انگلیس ها نسبت به هر رقیبی بیشتر بر این منطقه شکم انداخته اند، به این خاطر وقتی امریکا در ۲۰۰۷ نیروهای خود را به ۹۵ هزار نفر رساند، بخشی از آنان را در مارجه و سنگین جابجا ساخت تا در سود حاصله تریاک سهمیم باشد. اخراج مایکل و ماروین دو جاسوس انگلیس از هلمند بر اساس هدایت امریکا و به وسیله حامد کرزی و عزل انجنیر داوود جاسوس انگلیس از ولایت هلمند نیز به همین تضاد بر می گشت.

در میان اشغالگران کشور ما، امریکا به حیث اشغالگر هدایت کننده با بیشترین نیرو و بیشترین مصرف، حرف اول را می زند. امریکایی ها با این سیاست که «اول شلیک کن، بعد پرس و جو کن» در بیش از چهار سال گذشته به تداوم هفت سال قبل از هیچ نوع جنایت و کشتار توده های زحمتکش افغانستان دریغ نورزیده است و در ساحات گوناگون تلاش نموده تا کشور ما را بیش از پیش زیر اسارت درآورده، خلق ما را به پرتگاه نیستی سوق دهد.

امپریالیست های امریکایی برای پیشبرد این جنگ غارتگرانه که با ادعای دروغین و کاذبانه «جنگ علیه تروریسم» و «القاعده» آغاز شده است، ضمن تلفات انسانی، هزینه های فراوان مالی را نیز متقبل شده اند که همه در راستای هدف ستراتیژیک آنان در این منطقه می باشد، چون این جنگ به هیچ صورت علیه القاعده و تروریسم نبوده است، زیرا همین امریکا از «القاعده» و «تروریست ها» در لیبیا و سوریه به شکل مستقیم حمایت می کند و با آنها در اتحاد مقدس قرار دارد.

ایگور ایگناتچنکو در مقاله ای به نام «اتحاد مقدس» ایالات متحده امریکا و «القاعده» می نویسد: «رئیس مستعفی اکادمی نظامی ترکیه ادмирل تورکر

ارتورک در ماه جون ۲۰۱۲ اعلام کرد: «دولت ایالات متحده امریکا از هجوم همه انواع تروریست ها به سوریه، و «القاعده» که چندین عملیات تروریستی بزرگ را در این کشور انجام داده، پشتیبانی می کند.» در همین حال مفسر روزنامه انگلیسی دیلی تلگراف، پتر اوربون تأیید می کند که در زمان های اخیر ایالات متحده امریکا و انگلیس همکاری مخفیانه خود با القاعده را در جنگ علیه دولت سوریه تشدید کرده اند.»

در همین مقاله به یکی از مقالات «سامی رضانی» در روزنامه گاردین نیز اشاره شده است: «ایالات متحده امریکا و ترکیه به حساب دالره های نفتی قطر و عربستان سعودی اوضاع سوریه را به شدت متشنج می سازند. در حالی که هیلری کلنتن جامعه جهانی را به ضرورت مداخله نظامی در سوریه متقاعد می سازد، سازمان سیا از شبه نظامیان پشتیبانی نموده، آنان را آموزش می دهد. واضح است که ایالات متحده امریکا و متحدان ناتوی آن فرماندهان سازمان های تروریستی و جنایتکاران معمولی را از کشورهای مختلف به مزدوری گرفتند و سپس آنان را در مراکز آموزشی ویژه در خاک ترکیه و لبنان آموزش دادند.»

اشغالگران امریکایی با وجودی که در لیبیا و سوریه با القاعده در اتحاد مقدس قرار گرفته اند، برای پیشبرد «جنگ علیه القاعده و تروریسم» تا حال بیش از ۵۵۰ میلیارد دلار به مصرف رسانیده اند. بر اساس اظهارات جیمز مک دیرمادی واش عضو جمهورخواه کنگره امریکا، این کشور در هر ساعت ۱۰ میلیون دلار بر جنگ افغانستان به مصرف می رساند و در هر ۲۴ ساعت یک سرباز آن کشته می شود. بر اساس برآورد وزارت دفاع امریکا، از سال ۲۰۰۱ تا سپتامبر ۲۰۱۲ میلادی ۲۱۲۴ سرباز امریکایی در جنگ افغانستان کشته شده اند، در حالی که مجموع کشته شدگان اشغالگران در این مدت به ۳۱۷۳ تن و تعداد مجروحان آن نزدیک

به ۱۶ هزار تن می رسد. از این جمله تعداد کشته شدگان بریتانیایی ۴۲۷، کانادایی ۱۵۸، فرانسوی ۸۶، آلمانی ۵۳، دنمارکی ۴۲، ایتالیایی ۴۷، اسپانیوی ۳۴، پولندی ۳۵ و استرالیایی ۳۸ می باشد و باقیمانده مربوط به سایر کشورهای اشغالگر می باشند.

بارک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده امریکا در بیانیه ای که به مناسبت دهمین سالروز جنگ استعماری ارائه کرد، ده سال استعمار کشور ما را که افغانستان را به کشتارگاه جهان مبدل کرد و هزاران هموطن زحمتکش و ستمدیده ما قربانی آن شد، «دهه فداکاری» سربازان امریکایی خواند. بر اساس اظهارات او، در ده سال گذشته بیش از نیم میلیون نفر از زنان و مردان قاتل و جاسوس امریکایی در جنگ استعماری افغانستان به شکلی از اشکال دخیل بوده اند.

اسوشیتدپرس می نویسد که بر اساس یک احصائیه نظامی، از آغاز جنگ تا ختم ماه جولای سال ۲۰۱۱ میلادی، ۲.۳ میلیون نظامی امریکایی در عراق و افغانستان وظیفه اجراء کرده اند که ۹۷۷ هزار نظامی امریکایی یک بار و ۳۰۰ هزار تن بیش از دو بار در افغانستان و عراق توظیف گردیده اند. این آژانس خبری می نویسد که در جریان این جنگ ۲۹۰۰ مرد و زن امریکایی بیوه شده اند و ۱۴۳۹ تن نظامی دست یا پای شان را از دست داده اند.

وزارت دفاع امریکا می گوید که سطح خودکشی و تجاوز جنسی در ارتش این کشور افزایش یافته است. بر اساس خبرنامه نشر شده این وزارت در سال ۲۰۱۱ بطور مجموعی ۲۲۹۰ مورد تجاوز جنسی در ارتش صورت گرفته است که نسبت به سال ۲۰۰۵، شصت و چهار درصد افزایش را نشان می دهد. در همین حال در سال گذشته ۱۶۴ سرباز امریکایی خودکشی کرده اند.

بر اساس گزارش کنگره آمریکا، بیماری روانی در میان سربازان آمریکا در افغانستان افزایش یافته و به طور اوسط روزانه یک آمریکایی به خاطر همین بیماری دست به خودکشی می زند. استفاده از الکل و اقدامات خشونت های جنسی در میان سربازان اشغالگر آمریکایی در کشور ما سیر صعودی می پیماید. بر اساس این گزارش، تلفات سربازان آمریکایی در جنگ رویایی و تلفات از رهگذر بیماری روانی تقریباً با هم مساوی است. اسوشیتدپرس گزارش کرده است که در ۱۵۵ روز اول سال ۲۰۱۲ میلادی ۱۵۴ سرباز آمریکایی دخیل در جنگ افغانستان، خودکشی کرده اند، یعنی در هر روز یک سرباز.

با وجود گراف بلند خودکشی عساکر آمریکایی، سیر صعودی تجاوز جنسی، اعتیاد و مشکل روانی، مجروحیت و کشتار سربازان، امپریالیزم آمریکا بر اُس سرشت غارتگرانه اش جنگ را شدت بیشتر بخشیده تا هرچه زودتر به ستراتیژی درازمدتش در منطقه برسد. از این رو این امپریالیزم خونخوار در کنار اردوی ستمگرش، نهادهای استخباراتی و ویژه را نیز سامان داده تا «ماموریت» آمریکا را به شکل بهتر و خوبتر به پایان برسانند.

آمریکایی ها، نهادهای ویژه ای به نام سپیشل فورسز (US SOCOM و CTPT) را در افغانستان سر و سامان داده اند. این نیروها که به طور مستقیم از سیا دستور می گیرند، در مقابل هیچ جنایتی جوابده نیستند. قرار است این نیروهای جنایتکار پس از سال ۲۰۱۴ نیز در افغانستان باقی بمانند. بر اساس اظهارات مسوولین وزارت دفاع آمریکا، این نیروهای ویژه وظیفه شکار رهبران القاعده و طالبان را خواهند داشت، و به آموزش نیروهای اردوی افغانستان نیز کمک خواهند کرد. به طور کلی شکار و دستگیری و کشتن قوماندانان «تروریست ها» و تنگ کردن عرصه فعالیت بر عملکردهای مسلحانه مشمول وظایف این نیروها خواهد بود.

US SOCOM که مرکز آن در تمپای فلوریدا قرار دارد، یکی از این نیروهای ویژه است که ۹ هزار تن آن در افغانستان مصروف کشتار خلق ما هستند. تعدادی از این نیروها در مناطق مرزی و قبایلی پاکستان عین ماموریت را پیش می برند. یمن نیز از مناطقی است که این نیرو موظف اجرای عملیات در آن می باشد که در حال حاضر ۲۰ هزار نیروی آن در این کشور مستقر می باشد. بودجه سالانه این نیروی ویژه ۴۰۱۰ میلیارد دلار برآورد شده است. وظیفه این نیروی ویژه سرکوب مخالفان، تهدید حکومت ها و کمک در تصرف کشورها خوانده شده است. قرار است نیروهای US SOCOM تا سال آینده در ۱۲۰ کشور حضور داشته باشند.

مسئولیت Counter-terrorism Pursuit Teams (CTPT) را مستقیماً سیا بر عهده دارد. در این نهاد در حدود ۳۰۰۰ افغان اجیر که متشکل از انسان های لومپن، جنایتکار، دزد و قاتل می باشند، گردآورده شده اند که وظیفه آنان عمدتاً عملیات های جنایتکارانه ای است که امریکا نخواهد رد پایش در آن نشانی شود. این نهاد در عین زمان مسئولیت کشتن آن عده از پوشالی هایی را نیز دارد که به کاغذ تشناب تبدیل می شوند.

این نیرو برای استخبارات سیا و امپریالیزم امریکا به اندازه ای اهمیت دارد که جویاییدن معاون او باما در سپتمبر ۲۰۰۹ گفته بود: در کنار چند فکتور دیگر، اگر ملیشه های (CTPT) فعال باشند و آزادانه فعالیت کرده بتوانند، افغانستان برای بار دوم به پایگاه القاعده تبدیل نخواهد شد. این گروپ بیشترین عملیاتش را در کندهار انجام می دهد، اما در ولایات خوست، پکتیا و پکتیا نیز در جنایات سازماندهی شده دخیل می باشد.

روزنامه واشنگتن پست در ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۰ در باره جنایت این گروه گزارش کرد که به تاریخ ۲۳ اکتوبر ۲۰۰۷ این ملیشه ها در ارگون مرکز ولایت پکتیکا انگلستان دست چپ یک افغان ۳۰ ساله را در خانه اش قطع کردند. این گروه همچنان در سال ۲۰۰۹ مطیع الله قانع قوماندان امنیه ولایت کندهار و عبدالخالق همدرد مدیر مبارزه با جرایم جنایی را با تعدادی از پولیس در خارنوالی استنیاف این ولایت کشتند.

مانیلو دینوچی در مقاله ای به نام «افغانستان: جنگ سری» می نویسد که افغانستان در کنار اشغال وحشیانه توسط امپریالیست های غربی به بازار پر درآمد و پر رونق برای شرکتهای جاسوسی و گروه های جنایتکار تبدیل شده است. مانیلو می نویسد: «پشت پرده عملیات نظامی رسمی در افغانستان، جنگ سری دیگری جریان دارد که سازمان سیا در آن نقش فزاینده ای را به عهده دارد. جنگ سری از شبکه ای از پایگاه های کوچک تشکیل شده که از آنجا ماموران به شکل گروهی، رؤسای شورشی را ردیابی کرده و سپس برای حذف آنها اقدام می کنند.

اطلاعات غالباً توسط «قراردادی های مستقل» تهیه می گردد که در خدمت پنتاگون و ماموران مختلف هستند. قراردادی ها یک ارتش سایه تمام عیار را تشکیل می دهند که تعداد آنان از ۱۰۰۰۰۰ تجاوز می کند و هر کدام در زمینه خاصی تخصص داشته و وظیفه خاصی را نیز به عهده می گیرند. دو آژانس خصوصی به نام انترنشنل مدیا و اتور و امریکن انترنشنل سکيورتي کارپوریشن این ماموریت را به عهده دارند.

نمی دانیم چه تعداد از «مبارزان مظنون» بر اساس دستگاه اطلاعاتی این دو آژانس کشته شده اند، و نمی دانیم چه مبلغی دریافت کرده اند. و باز هم نمی دانیم که

برای افزایش دستمزد، چه تعداد چوپان بخت برگشته افغان را به عنوان رئیس خطرناک طالبان معرفی کرده اند تا توسط نیروهای ویژه مورد هدف قرار بگیرند و یا به شکل خیلی ساده تر با پرتاب آتش جهنمی (هیل فایر) از زیر بال های پردَترهایی که از پایگاه شان در نوادا هدایت می شوند، آنان را به قتل برسانند.»

جنگ در افغانستان از سال ۲۰۰۱ تا ۱۲۰۲ شدت بیشتری یافته و از جنوب کشور به شمال کشور توسعه یافته است که همزمان با آن کنسولگری های امریالیست ها نیز در شمال فعال شده اند. ورود اسلحه پیشرفته و تجهیزات بیشتر خود گواه حدت و شدت این جنگ غارتگرانه می باشد. دیوید سیدنی معاون وزیر دفاع امریکا در نطقی با عنوان «تجدید نظر سیاست امریکا در خصوص آسیای مرکزی» در کمیته ارتباطات بین المللی سنای امریکا در امور خاور میانه و آسیای مرکزی و جنوبی گفت که در حال حاضر واشنگتن هر هفته ۳۵۰ کانتینر محموله نظامی (ماهانه ۱۴۰۰ کانتینر) را از طریق شبکه آسیای مرکزی وارد افغانستان می سازد که حجم آن ۳ برابر انتقالات از طریق هوا می باشد و واشنگتن تصمیم دارد تا حجم انتقالات زمینی را از طریق این شبکه افزایش دهد. انتقال ماهانه ۱۴۰۰ کانتینر محموله نظامی به افغانستان از طریق آسیای میانه (سالانه ۱۶۸۰۰ کانتینر) چیزی جز فراهم ساختن اسلحه بیشتر، مهمات بیشتر و ابزار بیشتر نظامی برای کشتار و قتل خلق ستمدیده ما نیست، و این نشان می دهد که جنگ افغانستان هنوز به پایان نرسیده است. با نظر گذرا بر تجهیزاتی که قرار است امریکا پس از پایان «ماموریت» از افغانستان انتقال بدهد، به خوبی می توان سنگینی وحشتناک بودن این جنگ را درک کرد.

معاون وزارت دفاع امریکا اشتون کارتر به روزنامه یو اس تودی گفته است که بیرون شدن ارتش امریکا و تجهیزات آن از افغانستان میلیاردها دالر هزینه خواهد

داشت. او بیرون شدن این تجهیزات را در مقایسه با عراق، پر هزینه تر و دشوارتر خوانده است. هزینه انتقال تجهیزات امریکا از عراق به کویت و بعد به وسیله کشتی به امریکا در حدود ۲.۹ میلیارد دلار هزینه داشت.

وزارت دفاع امریکا می گوید که انتقال تجهیزات شان تا بندر کراچی پاکستان سه ماه وقت خواهد گرفت که هزینه هر ماه آن ۱۰۰ میلیون دلار برآورد شده است. برای انتقال این تجهیزات، امریکا باید ۴۰۰ قرارگاه نظامی خود را ببندد. ۱۰۰ هزار کانتینر (که برای انتقال آن به افغانستان در ده سال گذشته ۶۱۷ میلیون دلار به مصرف رسیده)، بکس های آهنی کلان، ۴۵۰۰ عراده نظامی، ۱۴ هزار لودر ماین پاکی و... شامل تجهیزاتی است که باید از افغانستان انتقال پیدا کند.

۲- **بریتانیا:** پس از امریکا، بریتانیا دومین نیروی اشغالگر را در کشور ما می سازد. اشغالگران بریتانیایی عمدتاً در هلمند مستقر هستند. بر اساس تازه ترین آماری که از طرف کمیسیون دفاعی ولسی جرگه بریتانیا منتشر شده است، مصارف سالانه جنگ بریتانیا در افغانستان ۴ میلیارد پوند برآورد گردیده است. بر اساس این گزارش، در حالی که برای سال ۲۰۱۱-۲۰۱۲ مصارف نظامی بریتانیا در افغانستان ۴ میلیارد پوند تخمین شده، اما آمار نشان می دهد که از آغاز جنگ تا کنون بریتانیا بیشتر از ۱۸ میلیارد پوند در افغانستان در بخش نظامی به مصرف رسانیده است.

بریتانیا این همه پول را در حالی در افغانستان به مصرف می رساند که خود در داخل در صدد کاهش تأمینات اجتماعی است و از بحران شدید مالی رنج می برد. در این کشور، تفاوت طبقاتی هر روز عمیقتر می شود و بی جهت نیست که سیاهان در این کشور به اعتراض و شورش دست زدند که دولت امپریالیستی

بریتانیا در سرکوب این شورش ها «جوهر حقوق بشر» و «دفاع از دموکراسی» طبقاتی اش را به خوبی نشان داد.

لیام فاکس وزیر دفاع بریتانیا در مصاحبه ای با روزنامه تایمز اعلام کرد: «ما در افغانستان نیستیم تا سیاست های آموزشی در کشوری قرون وسطایی و شیرازه از هم گسیخته ای را ترویج کنیم. ما در آنجا هستیم تا از مردم بریتانیا و منافع خویش در سرتاسر جهان صیانت کنیم.» که این صیانت منافع را می توان در سود حاصله از کشت تریاک و سیاست های اشغالگرانه دید.

۳ - آلمان: سومین نیروی اشغالگر در افغانستان به شمار می رود. نیروهای این کشور در حدود سه سال قبل در یک حمله هوایی نزدیک به ۲۰۰ تن از مردم نادار و زحمتکش کندز را با تانکهای تیل یکجا سوختاندند و یا مجروح کردند که این پس از جنگ دوم جهانی بزرگترین جنایت این کشور به شمار می رود. جنرال دستور دهنده آلمانی بعد از این کشتار وحشیانه نه تنها مجازات نشد بلکه نشان خدمت هم به سینه زد.

در گزارش موسسه تحقیقات اقتصادی دویچه وله آمده است که عملیات نظامی آلمان در افغانستان در ده سال گذشته ۱۷ میلیارد یورو مصرف داشته است. این مقدار سه برابر مبلغی است که در ابتدا پیش بینی شده بود. اشغالگران آلمانی پیش بینی کرده بودند که هزینه ده ساله جنگ شان در افغانستان ۵.۵ میلیارد یورو خواهد بود. تیلمان بروک محقق و رئیس بخش توسعه و امنیت این موسسه تحقیقاتی به خبرگزاری دی پی ای آلمان گفته است، در صورتی که تا سال ۲۰۱۴ شمار سربازان آلمانی در افغانستان به تدریج کاهش یابند، این هزینه تا ۲۲ میلیارد یورو می رسد، در صورتی که ۵۰۰۰ سرباز آلمانی تا ختم سال ۲۰۱۴ به عین تعداد در افغانستان باقی بمانند، این هزینه به ۲۵ میلیارد یورو خواهد رسید. از سوی دیگر

موسسه پژوهش اقتصادی آلمان، هزینه حقیقی سالانه درگیری در افغانستان را به جای یک میلیاردی که در بودجه دفاع به آن اختصاص یافته است، تا ۳ میلیارد یورو برآورد کرده است، صورت حسابی معادل ۳۶ میلیارد یورو در فاصله سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۳، یعنی تاریخی که قرار است بیرون بردن محتمل نیروها آغاز گردد.

خبرگزاری دی پی ای این کشور گزارش می کند که آلمان قصد دارد با مصرف ۲۰ میلیون یورو پایگاه نظامی اش را در ولایت کندز توسعه دهد. این نشان می دهد که آلمان به خاطر «حقوق بشر» و «دموکراسی» به کشور ما نیامده است، بلکه اهداف درازمدتی در منطقه دارد، چیزی که کارشناسان آلمانی نیز بر آن مهر تأیید می گذارند و توسعه پایگاه نظامی توسط آلمان را نشانه ای از سیاست های درازمدت آلمان در افغانستان می دانند.

آلمان در حال حاضر ۴۹۰۰ سرباز در افغانستان دارد که در ولایت های شمال عمدتاً ولایت کندز مستقر می باشند. به اثر تقاضای مصرانه امریکایی ها، برلین در ماه فبروری ۲۰۱۰ پذیرفت که نیروی کمکی ۵۰۰ نفری به افغانستان گسیل دارد و جایگاه خود را در مقام سومین نیروی اعزامی در میان نیروهای اشغالگر مستحکم سازد. بدینگونه نیروهای اعزامی آلمان در رده بندی پس از ایالات متحده (۹۰ هزار) و بریتانیا (۹۵۰۰) در جایگاه سوم قرار دارد و فرانسه با (۳۳۰۸) جایگاه چهارم را از آن خود کرده است.

اظهارات هورست کوهرلر رئیس جمهور سابق آلمان پس از بازگشت سفر از افغانستان در ماه می ۲۰۱۰ مبنی بر اینکه کشورش باید «از منافع خود، آزادی تجاری و داد و ستد به طرق نظامی دفاع کند»، ماهیت واقعی جنگ اشغالگرانه

آلمان را در کشور ما نشان داد. این اظهارات منجر به استعفای او از پست ریاست جمهوری شد.

۴- فرانسه: یکی از کشورهای استعمارگر است که پس از سال ۲۰۰۱ که افغانستان بطور مستقیم از طرف اشغالگران جهانی مورد تجاوز قرار گرفت، در هماهنگی کامل با امریکا با ۳۶۰۰ سربازش سینه وطن ما را لگدمال نمود و از آن زمان تا کنون از هیچ نوع جنایت و خیانت در حق مردم زحمتکش ما دریغ نورزیده است. دولت امپریالیستی فرانسه که سابقه خونبار در افریقا دارد و در یازده سال گذشته در افغانستان مصروف کشتار خلق های ستم دیده ماست و در این اواخر با بمباردمان بی سابقه با همکاری ناتو توده های لیبیایی را به خاطر منافع غارتگرانه اش به خاک و خون کشاند، به تاریخ ۹ حمل ۱۳۹۱ دو صد سرباز خود را از افغانستان باز گشتاند. در حال حاضر فرانسوی ها ۳۳۰۸ سرباز در افغانستان دارند و قرار است تا آخر سال ۲۰۱۲ یک هزار سرباز این کشور از افغانستان بیرون شوند. فرانسه در میان پنج کشوری که بیشترین نیرو را در افغانستان دارند، در ده سال گذشته ۹۲ سرباز خود را از دست داده است. سال ۲۰۱۱ برای فرانسه در طول ده سال گذشته، خونین ترین سال به شمار می رود. در این سال این کشور غارتگر ۲۴ تن از سربازانش را از دست داد.

در کنار امریکا، انگلیس، آلمان و ایتالیا، فرانسه نیز یکی از کشورهایی است که به خاطر پیشبرد سیاست امپریالیستی اش در افغانستان سرگرم جاسوس پروری است. ژان کریستوفر نوتین یکی از نویسندگان فرانسوی که کتاب های متعددی در زمینه جنگ دارد، پس از رهایی دو فرانسوی از چنگ طالبان گفت، سالهاست که سرویس های اطلاعاتی فرانسه به شدت در میان طالبان کار می کنند. وی در کتاب اخیر خود (جنگ مخفی فرانسوی ها در افغانستان) نوشته است که آغاز

جهدش در عملکرد جاسوسی فرانسه در افغانستان در سال ۱۹۹۵ بود. پس از اقدام تروریستی در متروی پاریس که باعث کشته شدن هشت تن شده بود، فرانسه جاسوسان خود را وارد شبکه های تروریستی نمود و تعدادی از اعضای شبکه های تروریستی را در پاریس آموزش داد. در سال های ۱۹۸۰ و پس از آن بین سال های ۱۹۹۵ و ۲۰۰۱ تعدادی راکت ضد تانک (میلان) را که تا دو کیلومتر بُرد داشتند، برای این شبکه فرستاد.

ژان کریستوفر نوتین می نویسد که استخبارات فرانسه در نقاط مختلف افغانستان و منطقه نفوذ پیدا کرده، طوری که در یکی از نشست های مشترک میان سیا و سازمان جاسوسی فرانسه، امریکایی ها عکس های ماهواره ای را از یک کمپ نشان دادند که در آن سلاح های کیمیاوی ساخته می شد، ولی فرانسوی ها در عوض تصاویری را به آنها نشان دادند که از داخل این کمپ گرفته شده بود. فرانسه به این شکل حضور پررنگ جواسیس خود را به سیا نشان داد. این کشور در حال حاضر در زمینه های فرهنگی و آموزشی نیز مصروف بوده و در صدد تربیه جواسیس بخصوص در عرصه فرهنگی است. مرکز فرهنگی فرانسه، استادان فرانسوی پوهنتون کابل، بنیاد آرمان شهر، کمک های مالی به لیسه استقلال و تدریس زبان فرانسوی در آن و... از بنگاه هایی است که این کشور در صدد پرورش جواسیس در آنها می باشد.

در همین حال نیروهای ایتالیا (۳۸۱۶)، اسپانیا (۱۴۸۱)، هالند (که از جولای ۲۰۰۲ تا اگست ۲۰۱۰ در افغانستان حضور داشت ماهانه یک میلیون دالر به ۳۰۰۰ نیروی ملیشایی مطیع الله خواهر زاده جان محمد خان جنایتکار که سال ها والی ارزگان بود، برای انتقال لوجستیک از کندهار الی ارزگان می پرداخت و در این ولایت به شدت مهم از لحاظ حضور طالبان فقط ۲۴ کشته و ۱۴۰ زخمی داد و در اگست

۲۰۱۰ از افغانستان بیرون شد، کانادا (۵۰۸)، ترکیه (۱۳۲۷)، آذربایجان (۹۴)، لیتوانیا (۲۴۵)، زلاند جدید (۱۵۳)، آلبانیا (۲۹۰)، استرالیا (۱۵۵۰)، ارمنیا (۱۲۶)، اتریش (۳)، بلژیک (۵۲۲)، بوسنیا هرزگوینا (۵۹)، بلغاریا (۶۰۵)، کرواسی (۳۲۰)، جمهوری چک (۵۲۷)، دنمارک (۶۹۲)، استونیا (۱۵۳)، فنلاند (۱۷۶)، گرجستان (۸۰۰)، یونان (۱۲۲)، لهستان (۳۳۷)، آیسلند (۶)، ایرلند (۷)، لیتوانیا (۱۷۵)، لوگزامبورگ (۱۰)، مالیزیا (۴۶)، منگولیا (۱۱۳)، مونته نگرو (۳۹)، هالند (۲۷۴)، ناروی (۵۲۵)، پولند (۲۴۵۷)، پرتگال (۱۳۳)، کوریای جنوبی (۳۵۰)، رومانی (۱۸۴۳)، سنگاپور (۳۹)، سلواکیا (۳۳۱)، سلوانیا (۸۹)، سویدن (۵۰۰)، مقدونیه (۱۷۷)، تونگا (۵۵)، اوکراین (۲۳) و امارات متحده عرب (۳۵) به حیث نوکران و مزدوران ارزان امپریالیست های امریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان در افغانستان مصروف جنایت و کشتار می باشند.

در کنار نیروهای نظامی اشغالگران، در حدود ۵ هزار جاسوس به نام مشاور در افغانستان فعالیت می کنند که ۵۰۰ تن آنان در وزارت امور داخله مصروف می باشند. این جواسیس در یازده سال گذشته زیر نام مشاور، در حدود هشت میلیارد دالر به جیب زده اند.

دولت پوشالی

دولت پوشالی افغانستان که متشکل از سرمایه داران کمپرادور و ملاکان ارضی می باشد، یکی از پوشالی ترین دولت های جهان است که ساختار آن با مزدوری، فساد، اختلاس، بیکارگی، کشتار، دزدی، چپاول و غارت گره خورده است. امپریالیست های غربی برای اینکه پایه های دولت پوشالی را استحکام ببخشند، برای تقویت بورژوازی کمپرادور و ملاکان ارضی روز از شب شناخته و از هیچ نوع تلاش فروگذار نمی کنند.

هیلری کلنتن در آخرین سفرش به ارگ ریاست جمهوری در کنار حامد کرزی ضمن این که از شنیدن آواز صبحگاهی پرندگان در کابل احساساتی شده بود، با این احساسات که «چه شگفت انگیز است شنیدن پرندگان که با آواز شان بامداد شکوهمند کابل را سلام می گویند» اعلام کرد که «خیلی خوشوقتم که می توانم به اطلاع شما برسانم که رئیس جمهور اوباما رسماً افغانستان را به عنوان بزرگترین هم پیمان خارج از ناتو برای ایالات متحده اعلام کرده است». با این اعلام، اهمیت افغانستان در ستراتیژی آسیایی امریکا بیش از پیش هویدا شد.

نیروهای اشغالگر در کنفرانس لیسبون که در اگست ۲۰۱۰ برگزار شد، پایان مرحله سوم ستراتیژیک خود را اعلام کردند و تصمیم گرفتند تا سر از ماه جولای ۲۰۱۱ روند انتقال مسوولیت به نیروهای دولت پوشالی آغاز و این پروسه تا ۲۰۱۴ تکمیل شود، سالی که قرار است بخش اعظم نیروهای اشغالگر از افغانستان بیرون شوند، ولی چنانچه امپریالیست های غربی (امریکایی، انگلیسی، فرانسوی و آلمانی) گفته اند، این خروج به معنای ترک افغانستان نخواهد بود، زیرا تاریخ غارتگری امپریالیست ها نشان می دهد که امپریالیست ها تا در رستاخیز استقلال طلبانه توده ها با سرافکنندگی از مستعمرات شان خارج نشوند، به هیچ صورت مستعمره های شان را که میلیاردها دالر برای تصرف آن به مصرف رسانده اند، ترک کردنی نیستند.

در این بخش دولت پوشالی را در عرصه های گوناگون مورد بحث بیشتر قرار می دهیم:

۱. پیمان های ستراتیژیک:

دولت پوشالی برای تداوم قدرتش از یک طرف و کشورهای امپریالیستی برای تأمین منافع درازمدت شان از طرف دیگر، روند امضای پیمان ها و موافقتنامه های

ستراتژیک را روی دست گرفته اند که تا حال با امریکا، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، هند و... این پیمان ها به امضاء رسیده و با کشورهای دیگر مثل چین، ایران، پاکستان، روسیه و اتحادیه اروپا گفتگوها برای امضای پیمان نامه هایی از این نوع جریان دارد و مسخره این که مجلس سنای افغانستان اعلام کرده است که کلمه دوستی در امضای پیمان ستراتیژیک با فرانسه باید از متن پیمان حذف شود که خلاف شرعیت غرای محمدی و اسلام است!!!

دولت پوشالی به منظور امضای پیمان ستراتیژیک با امریکا جرگه عنعنوی را به روزهای ۱۶ تا ۱۹ نوامبر ۲۰۱۱ با شرکت بیشتر از ۲ هزار و ۳۰۰ نماینده برگزار کرد که وطنفروشان گردآمده در این جرگه با پیشنهاد سالانه یک میلیارد دالر و انترنیت سریع و ارزان، افغانستان را در غر و فش «شیر» عملاً به امریکا به فروش رساندند. همه شرکت کنندگان بدون استثنی، تاکید می کنیم بدون استثنی، وطنفروشانی بودند که خلق ما آنان را نشانی کرده و طناب انتقام را بر گردن این جرثومه های کثیف زنانه و مردانه گره خواهد زد.

با امضای پیمان ستراتیژیک با امریکا که در شب تاریک میان اوباما و حامد کرزی به امضاء رسید، بحث و گفتگو در باره پیمان امنیتی نیز با این امپراتوری در جریان است که بر اساس آن امریکا در افغانستان «تأسیسات نظامی» (پایگاه) خواهد داشت، چیزی که امریکا با مصرف بیشتر از ۵۵۰ میلیارد دالر در جنگ یازده ساله با در نظر داشت منافع ستراتیژیکش در منطقه از آن به سادگی نمی گذرد، با وجودی که مسوولین بلندپایه دولت امریکا وقتاً فوقتاً موضوع ایجاد پایگاه دایمی در افغانستان را ظاهراً رد می کنند. ضمیر کابلوف نماینده خاص ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه با ایجاد هر نوع پایگاه نظامی امریکا در

افغانستان همواره مخالفتش را ابراز داشته است و آنرا خلاف روندی می داند که «علیه تروریزم» آغاز شده است.

۲. پارلمان پوشالی:

اگر دولت پوشالی از یک طرف بر نوکران غربی خود ناز فروخته، از طرف دیگر میان توده های مردم به شدت به دولتی بدتر از دولت های شاه شجاعی و ببرک کارملی مبدل شده و انزجار و نفرت بی سابقه مردم را از آن خود کرده است. گراف شرکت مردم در روند انتخابات پوشالی، سطح این انزجار و نفرت از اشغالگران و دولت پوشالی را به خوبی نشان می دهد: مردم افغانستان در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۴ از ۱۲ میلیون ثبت نام کننده، حدود هشت میلیون (همراه با تقلب) رأی دادند که شرکت ۷۰ درصد مردم را نشان می داد؛ در انتخابات پارلمانی از ۱۲ میلیون واجد شرایط شش میلیون یا ۵۳ درصد مردم در انتخابات شرکت کردند؛ در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹ از ۱۲.۵ میلیون کارت گیرنده، ۴.۵ میلیون یا ۳۳ درصد (همراه با تقلب) به پای صندوق های رأی رفتند و بالاخره در انتخابات دوم پارلمانی از ۱۲ میلیون واجد شرایط، دو میلیون یا ۱۷ درصد (همراه با تقلب) شرکت کردند. این ارقام (همراه با تقلب) نشان می دهد که انتخابات پوشالی زیر نظر استعمارگران و دموکراسی بورژوازی به هیچ صورت نمی تواند در میان مردم از اعتبار برخوردار باشد و سیر نزولی شرکت مردم بهترین عکس العمل مردمی است که در قبال سیاست های اشغالگرانه به نحوی از انحاء نشان داده می شود.

دولت پوشالی افغانستان مرکب از جنایتکاران سه دهه اخیر است که اخوانی های جهادی در آن دست بالا دارند. حکومت را جهادی های خینی رهبری می کنند که قلاده امریکا را بر گردن دارند؛ قوه قضائیه را نیز جواسیس تکنوکرات و

جهادی هدایت می کنند و در پارلمان خوک هایی جمع شده اند که در پایان دور اول از دزدیدن کمپیوترهای ولسی جرگه نیز اباء نورزیدند. با مرور گذرا بر ترکیب ولسی جرگه به ماهیت واقعی این خوکدانی پی می بریم: در میان افرادی که به ولسی جرگه رفته اند، ۱۲۱ نفر دارای گرایش های سیاسی و تنظیمی خاصی می باشند، اما ۱۲۸ نفر دیگر گرایش حزبی و تنظیمی مشخصی ندارند که در جمع وکلای «مستقل» قرار گرفته اند و ۵۱ درصد مجموع وکلا را به خود اختصاص داده اند. اینان افرادی اند که در جریان کار ولسی جرگه از هر طرف پول می گیرند و خود را هر روز و با قیمت بیشتر به فروش می رسانند و نزد بادران خارجی کریدت می گیرند. حزب اسلامی گلبدین که از جنایتکارترین احزاب جهادی است و اکنون بخش رسمی آن به ریاست عبدالهادی ارغندیوال در وزارت عدلیه ثبت شده، در مجموع با ۴۱ نماینده، ۱۶ درصد ولسی جرگه را می سازد که شامل ۲۴ نماینده عضو حزب اسلامی و ۱۷ نماینده متمایل به این حزب می باشد. به دنبال حزب اسلامی، جمعیت اسلامی بیشترین نماینده، هوادار و وکلای با سابقه این حزب را به خود اختصاص داده است که ۱۴ تن از اعضای این حزب، ۱۳ تن از افراد متمایل به جمعیت و ۸ نماینده با سابقه جمعیت اسلامی در میان اعضای ولسی جرگه دیده می شود که ۱۴ درصد کل نمایندگان را تشکیل می دهد. در کنار حزب اسلامی و جمعیت اسلامی، حزب دیگری که بیشترین نماینده را در ترکیب مجلس دوم به خود اختصاص داده، حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان به رهبری حاجی محمد محقق توانسته ۸ نماینده از هواداران خود را به شمول رئیس این حزب وارد خوکدانی نماید و ۳ درصد از کل اعضا را به خود اختصاص دهد. پس از حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان، حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری کریم خلیلی معاون دوم رئیس جمهور فقط ۵ نماینده

را به پارلمان فرستاده است که ۲ درصد از کل اعضای مجلس را به خود اختصاص داده است. ۴ نماینده به رهبری سید منصور نادری نیز در مجلس جدید حضور دارند که ۳ تن آن از خانواده نادری به شمول سید منصور نادری و فرخنده زهرا نادری اند و فرد چهارم نیز از مریدان سید منصور نادری و اسماعیلیه است که از کابل به ولسی جرگه راه یافته است. «خلق» و «پرچم» این دو جریان مزدور در کل ۴ نماینده در مجلس دارند. البته جنایتکاران اصلی این دو جناح سید محمد گلاب زوی، کبیر رنجبر و نورالحق علومی نتوانستند در دور دوم به مجلس راه پیدا کنند. جنبش ملی اسلامی به رهبری دوستم گلیم جم نیز فقط ۴ نماینده را به مجلس فرستاده است. حزب افغان ملت که در این دوره از انتخابات پارلمانی شکست سختی خورده، یک نامزد مشخص و ۲ نامزد متمایل به خود را در ترکیب پارلمان جدید با خود دارد، زیرا در درون این حزب میان جیلانی پوپل که یکی از جاسوسان انگلیسی و احدی که از جاسوسان امریکایی - آلمانی است اختلافات سختی به میان آمد و نتوانست در این دور انتخابات متحدانه عمل کنند.

با این ترکیب و انتخابات تحت نظر مستقیم استعمارگران و ایجاد دولت پوشالی، سازمان انقلابی افغانستان به درستی این انتخابات را تحریم کرد و شرکت در آن را خاینانه خواند، چیزی که کماکان با در نظر داشت وضعیت مستعمراتی این کشور، آن را ابداً با دومای روسیه و شرکت بلشویک ها در آن مقایسه نکرده، به دگماتیسم و اپورتونیزم شرمندوک نمی غلتد؛ سازمان ما دولت پوشالی کنونی را از پوشالی ترین دولت های عصر حاضر می داند و شرکت و راه اندازی رقابت سیاسی در آن را خاینانه و استعماری می خواند.

۳. فساد در دولت پوشالی:

دولت پوشالی یکی از فاسدترین دولت های جهان است که این فساد بر اساس ستراتیژی و سیاست امپریالیست ها عملی می شود. سر و صداهای کرکننده و جنگ های زرگری در مورد فساد میان امپریالیست ها و دولت پوشالی، فقط برای اغفال توده های ستمدیده ماست. در مسئله فساد که افغانستان بعد از سومالیا در رتبه دوم جهانی قرار دارد، دزد هم می گوید خدا و کاروان هم می گوید خدا. اواما و جواییدن دو سردمدار امپریالیست همیشه بر فساد اداری دولت پوشالی انگشت می گذارند و خود را مخالف کرزی نشان می دهند؛ ظاهراً به این خاطر زمانی اواما گفته بود که چهره کرزی برایش خسته کن شده است و در مقابل، کرزی نیز غیب به گلو انداخته امریکایی ها را متهم به فساد می سازد. چیزی که در این میان واضح است، فساد هر دو طرف است. ارزیابی های چند موسسه در افغانستان نشان می دهد که سالانه یک میلیارد و ۲۵۰ میلیون دالر در فساد غرق شده و نزدیک به یک میلیارد دالر از افغانستان خارج می شود.

روزنامه واشنگتن پست در گزارشی نوشت که بر بنیاد تحقیق یک ساله اردوی امریکا، دو میلیارد و شانزده میلیون دالر امریکایی که حکومت امریکا در بخش ترانسپورت با هشت شرکت قرارداد نموده است، بخش اعظم آن از طریق چهار شرکت به طور «غیر مستقیم» به طالبان رسیده است. این روزنامه می نویسد که تلاش های حکومت های امریکا و افغانستان به منظور رسیدگی به این مشکل غیر مؤثر بوده است و نه تنها در این عرصه کدام کاری صورت نگرفته بلکه در ماه مارچ ۲۰۱۲ این قرارداد برای شش ماه دیگر تمدید شده است.

بر اساس یک گزارش تحقیقی دیگر که برای کنگره امریکا آماده شده، ایالات متحده امریکا در حدود ۳۴ میلیارد دالر را در قرارداد با بخش خصوصی در عراق

و افغانستان «هدر» داده است. امریکا در ۱۰ سال گذشته بیش از ۲۰۰ میلیارد دالر را به صورت قرارداد و اعانه در این دو کشور به مصرف رسانیده است و بیش از ۲۰۰ هزار قراردادی با ایالات متحده امریکا در طول جنگ در افغانستان و عراق کار می کرده اند که شماری از این کمپنی های قراردادی مربوط خود مقامات ارشد امریکا بوده اند. حال که این پول را امپریالیست های امریکایی چگونه به «هدر» داده اند، بدون تردید، این «هدر» بدون همکاری مقامات بلندپایه امریکایی، عراقی و افغان امکان نداشته است.

جنگ زرگری میان امپریالیست ها و دولت پوشالی و گاه میان خود اراکین دولت مزدور افغانستان بر فساد، برای اغفال مردم ادامه دارد. حضرت عمر زاخیلوال وزیر مالیة کشور که از طرف لودین متهم به فساد شد ولی از طرف حامد کرزی مدال دریافت کرد، در پنجم سنبله ۱۳۹۰ گفت که کشورهای دونه تا حال ۶۹ میلیارد دالر به افغانستان وعده کرده اند، که از این مبلغ تا سال ۱۳۸۹ هجری شمسی ۵۷ میلیارد دالر به افغانستان تأدیه شده است که تنها ۱۸ در صد آن از طریق دولت پوشالی به مصرف رسیده و متبای را خود دولت های دونه از طریق سفارت های شان، انجوها و نهادهای مربوطه شان به مصرف رسانیده اند که حساب و کتاب آن در دست نیست.

سرازیر شدن میلیاردها دالر و انتقال دوباره آن به خارج از افغانستان چیزی نیست که از دید امریکا پنهان مانده باشد. همین اکنون سفارت امریکا بخصوص مامورین بخش خزانه داری آن تمام معاملات پولی افغانستان را از طریق مرکز تحلیل معاملات مالی و راپوردهی افغانستان زیر نظر دارند. اما امریکا خود تلاش دارد که فساد در افغانستان گسترش یابد تا از یک سو سیاستمداران آلوده را در اختیار داشته باشد و از سوی دیگر با مافیایی ساختن اقتصاد، طبقه بورژوازی

کمپرادور را تقویت نموده، سیستم اقتصاد بازار را که با سیاست های غارتگرانه امپریالیستی امریکا سازگاری دارد، عملی نماید.

یکی از نمونه های مفتضح فساد این بورژواهای نو به دوران رسیده کمپرادور، چپاول پول کابل بانک است که در آن چپاولگران دولت کنونی (حامد کرزی از طریق محمود کرزی و قسیم فهیم از طریق حصین فهیم و اعضای کلیدی پارلمان به شمول محمد یونس قانونی و یاسینی و سایر جرثومه های رده اول دولت پوشالی) ۸۲۵ میلیون دالر را دزدیدند که تا حال فقط در حدود ۱۲۰ میلیون دالر آن جمعآوری شده و در حدود ۴۵ میلیون دالر از رهگذر ربح قرضه از طرف حامد کرزی رئیس دولت پوشالی به این چپاولگران توسط فرمانی بخشیده شد. فساد جزئی از سیستم کنونی است، هم دولت پوشالی و هم استعمارگران هر دو در این فساد دخیل اند. نهادهایی که با پول امپریالیست ها آمارگیری می کنند، آن را بر تمام مردم تقسیم کرده و بار این فساد را بر دوش همه مردم که قرانی نه تنها از آن نصیب نمی شوند بلکه قربانی آن اند، می اندازند. مارکس تعریف واقعی از نظام سرمایه داری ارائه کرده، آن را سیستمی با دروغ، نیرنگ، استثمار، پولیسی گری و تجاوز تعریف نموده که اگر یکی از دو طرف فاسد و دزد نباشد، تعریف مارکس این بزرگترین مبارز و اندیشمند تاریخ بشریت، راه به جایی نمی برد.

۴. پروسه «صلح»، آغاز مرحله استقرار:

جنگ استعمارگرانه افغانستان به طولانی ترین جنگ امریکا مبدل شده است که این خود اهمیت افغانستان را در ستراتیژی های درازمدت امریکا در منطقه نشان می دهد. در سومین مناظره انتخاباتی که اوپاما با رامنی در ماه اکتوبر ۲۰۱۲ داشت، اوپاما با صراحت بیان داشت که امریکا ماموریتی را که باید در افغانستان به سر

می‌رساند، در مرحلهٔ اول به پایان رسانده و اکنون باید زمینه‌هایی مساعد شود تا به جای اینکه نیروهای آمریکایی در افغانستان کشته شوند، مسوولیت‌های امنیتی به نیروهای افغان انتقال یابد. در کنار این انتقال مسوولیت که آغاز شده، سلسلهٔ گفتگوهای «صلح» نیز با طالبان آغاز گردیده است که با نوعی بازی چشم‌پتکان همراه است؛ گاه آمریکا وارد گفتگوهای «صلح» می‌شود که دولت پوشالی آن را به خاطر فقدان نقش خود نمی‌پذیرد! و گاه دولت پوشالی از طریق «شورای عالی صلح» وارد این مذاکره می‌شود که با اگر و مگر آمریکا همراه می‌گردد. اما مردم افغانستان به خوبی می‌دانند که امارت اسلامی، حزب اسلامی و جمهوری اسلامی از ابزارهایی‌اند که به سود اشغال افغانستان بوده هیچ‌یک از این اسلام‌گست‌ها بدون هدایت‌ب‌ادار آمریکایی‌شان حق چنین مذاکره‌ای را ندارند.

آمریکا برای مرحلهٔ استقرار سه مسئله را من‌حیث اولویت در نظر گرفته است: امضای پیمان امنیتی با افغانستان (عمدتاً داشتن پایگاه‌های نظامی)، انتقال مسوولیت به نیروهای امنیتی و «صلح با مخالفین مسلح دولت». در این مرحله دیده می‌شود که آمریکا و دولت پوشالی در هر سه موضوع کارهایی را روی دست گرفته‌اند. بحث بر پیمان امنیتی بر اساس پیمان استراتژیک آمریکا و افغانستان آغاز شده است، پروسهٔ انتقال مسوولیت وارد چهارمین مرحله‌اش می‌شود و گفتگوهای «صلح» نیز چه به طور مستقیم از طرف آمریکا و چه هم از سوی دولت پوشالی از طریق دیدار با نمایندگان طالبان و حزب اسلامی مدتهاست که شروع شده است.

دولت پوشالی با حمایت مالی استعمارگران، «شورای عالی صلح» را تأسیس نموده که در آن گرگان خونخوار جهادی و غیر جهادی گردهم آمده‌اند تا

جنایتکاران حزب اسلامی و طالبان را با خود یکجا بر آبخور جمهوری اسلامی افغانستان بسته کنند و با غربی ها متحدانه، هستی توده ها را در دوزخ جنایت به نیستی بکشانند. به همین منظور تا حال هیئت حزب اسلامی گلبدین چند بار به کابل آمده و ضمن دیدار با دولت پوشالی با جان الن فرمانده کل ناتو در افغانستان، سفیر امریکا و سایر مقامات نظامی امریکا نیز دیدار داشته است که این دیدارها با همایش های بزرگ حزب اسلامی (قانونی) در داخل کشور در بلخ و کابل همراه بود، و در این اواخر با خیزش های مسلحانه در بعضی از ولایات کشور بخصوص غزنی و لغمان (که در آن دست های آشکار حزب اسلامی دیده می شود) بر وزن حزب اسلامی در معامله قدرت سیاسی افزوده است.

طالبان نیز از الطاف امپریالیست ها بی بهره نمانده اند. تعدادی از اسرای طالب از زندان های بگرام و پلچرخ رها شده اند و برخی از آنان از زندان گوانتامو به قطر انتقال یافته اند. در ۲۴ سرطان ۱۳۹۰ از جمله ۱۳۷ نام در لست سیاه، ۱۵ نام حذف شد که همه طالب بودند. در این اواخر سازمان ملل متحد آغا جان معتصم را نیز از لست سیاه حذف کرد که او ضمن ابراز سپاس، آن را برای روند «صلح» مؤثر خواند!!

در مورد «صلح» عمدتاً با سه دیدگاه روبرو هستیم: «صلح» با فاشسیت های حزب اسلامی و امارت اسلامی به هر قیمت ممکن با حمایت امپریالیست ها، «صلح» از طریق کشتار بیشتر و تداوم اشغال به وسیله امپریالیست ها و صلح انقلابی. در حال حاضر عده ای که پادوهای سابقه دار امپریالیست ها هستند و عمدتاً با حزب اسلامی همفکری دارند و یا دارای گرایش های شوونیستی هستند (مثل افغان ملت و...) در تلاش هستند تا هرچه زودتر حزب اسلامی و طالبان به پروسه صلح پیوندند که این جریان در عین حال طرفدار «همکاری» و «کمک» امپریالیست ها

نیز می باشد. عده ای دیگر که مثل اولی ها از عمال سابقه دار امپریالیست ها هستند و عمدتاً با جمعیت اسلامی، شورای نظار، حزب وحدت اسلامی محقق و حزب وحدت خلیلی، جنبش اسلامی دوستم و... همفکری دارند و یا دارای گرایش های ناسیونالیستی هستند، خواهان ادامه جنگ، کشتار و جنایات بیشتر امپریالیست ها هستند و فریاد می زنند که «صلح با خیرات خواهی و عذر به دست نمی آید» که هر دو دیدگاه فوق دیدگاه ارتجاعی، استعماری و امپریالیستی است. دیدگاه سومی، دیدگاه انقلابی است که اس آن را تبدیل جنگ کنونی ارتجاعی به جنگ آزادی بخش می سازد. این دیدگاه باور دارد که صلح باید حرکتی به جلو برای ترقی، تعالی، پیشرفت، رفاه، برابری و استقلال باشد، نه کوییدن بیشتر میخ اشغال توسط نیروهای گوناگون ضد توده ها.

سازمان انقلابی افغانستان به این اصل لنینی باور دارد: «رسیدن به صلح (به صلحی حقیقتاً دموکراتیک و حقیقتاً شرافتمندانه) مستلزم آنست که قدرت سیاسی در دست کارگران و تهیدست ترین دهقانان باشد، نه در دست ملاکین و سرمایه داران. سرمایه داران و ملاکین اقلیت ناچیزی را شامل می شوند و اما سرمایه داران، همانگونه که همگان می دانند، از این جنگ سودهای کلان می برند. کارگران و تهیدست ترین دهقانان، اکثریت عظیم جمعیت کشور را تشکیل می دهند. آنان از جنگ سودی نصیب شان نمی شود، بالعکس جنگ باعث می گردد تا به درجه قحطی و نابودی تنزل یابند.» از این رو وظیفه نیروهای انقلابی است که با تمام توان علیه «صلح» استعماری موضع گیری نموده، جنگ کنونی را که به سود غارتگران است، در خیزش ها و قیام های مردمی و توده ای به جنگ رهایی بخش تبدیل کرده، با رهبری انقلاب ملی دموکراتیک راه را به صلحی حقیقتاً دموکراتیک و حقیقتاً شرافتمند باز کنند.

۵. «اپوزیسیون» پوشالی:

چنانچه سوسیال امپریالیزم شوروی با ایجاد دو جناح مزدور و نوکر «خلق» و «پرچم» و گروه های خرد و کوچک دیگر مثل سازا و سفزا و... نوعی «اپوزیسیون» ایجاد کرده بود تا هر از گاهی و بنابر نیازهای غارتگرانه اش آنها را به مصرف برساند؛ «اپوزیسیون» کنونی با تفاوت هایی شبیه همان اپوزیسیون مسخره خلق و پرچم است که دمار از روزگار توده ها کشیدند.

«اپوزیسیون» امروزی که عمدتاً در دو جبهه (ائتلاف تغییر و امید به رهبری جاسوس مشهور داکتر عبدالله عبدالله) و جبهه متحد ملی (به رهبری ضیاء مسعود با همیاری محقق و دوستم) و یک حزب (حزب حق و عدالت به رهبری عمدتاً حنیف اتمر) و اشخاص منفردی چون امرالله صالح، جلالی و... کار می کند، همه پادوهای ارزان و چاکرهای خوشخدمت امپریالیست ها (عمدتاً آمریکا و انگلیس) می باشند که جزئی از حلقه خبیثه استعماری بوده، هر کدام اینان در سطح وزیر، معین، رئیس عمومی و نماینده پارلمان از ستون های اساسی دولت پوشالی و در کل استعمار بوده اند.

این «اپوزیسیون» مصروف چانه زنی برای سهم شان در دولت پوشالی می باشد و حتی بخشی از آن حاضر است برای رسیدن به سودهای تنظیمی و شخصی اش، کشور را به نام «فدرالیسم» تجزیه نموده، خون توده های ستمدیده ما را دراکولوار بنوشند. این «اپوزیسیون» همین اکنون نیز بعضی از پست های کلیدی دولت پوشالی را به شکلی از اشکال در دست دار و بیجا نیست که مردم آنها را «اپوزیسیون» بر سر قدرت می داند.

احمد ضیاء مسعود، محمد محقق و عبدالرشید دوستم سه تن از جنایت سالاران مشهور کشور ما که در نوکری، غلامی و وطنفروشی پیشتاز اند، به تاریخ ۷

جنوری ۲۰۱۲ به دعوت یکی از سناتوران امریکایی در برلین دور هم جمع شده بودند تا بر امکانات حکومت های فدرالی در افغانستان به تبادل نظر بپردازند. این جمع شدن ها توسط سناتوران امریکایی و گاه هم انگلیسی، سرمایه گذاری بر کسانی به شمار می رود که هر لحظه آماده اند به دستور بادر، عصمت مادر وطن را به فروش برسانند.

از آنجا که امپریالیست ها به خوبی می دانند که کشورهای خرد و کوچک به سود استراتژی های درازمدت شان می باشد، از این رونمی توانند نیروهای ذخیره شده را برای چنین امری (که گاه نقشه های طرح شده آن در رسانه ها به نشر می رسد) از نظر دور داشته باشند. توت توت توت شدن چکوسلواکیا و یوگوسلاویا (به شش کشور کوچک و حاد کردن تضاد میان این شش کشور) نمونه های خوبی از تجزیه کشورهای بزرگ به کشورهای کوچک توسط امپریالیست ها می باشد که همین اکنون تعدادی از آنها چنان به امپریالیست ها وابسته شده اند که چون نوکرک های ارزان در افغانستان در کنار امریکا مصروف کشتار خلق ما می باشند.

ما منحصت سازمان پیشاهنگ پرولتاریا و مدافع زحمتکشان کشور باور داریم که در اوضاع کنونی خواست «فدرالیزم» و همراهی با آن جز تجزیه کشور معنای دیگری ندارد. این خواست، خدمت به ارتجاع و امپریالیست ها به شمار رفته و خیانت به توده های تهیدست تلقی می گردد، زیرا فدرالیزم در اوضاع فعلی خواست طبقات حاکمه ای است که در صدد قاپیدن بیشتر ثروت می باشند.

ما باور داریم که در اوضاع کنونی که کشور ما به اشغال درآمده، این فدرالیزم و تجزیه و حتی همان شعار «تعیین سرنوشت ملتها» نیست که می تواند استقلال کشور را تأمین کند، بلکه با وحدت ملی می توان به جنگ اشغالگران رفت.

چنانچه ستالین با صراحت بیان می دارد: «مسئله ملی دیگر مسئله داخلی یک کشور نیست، بلکه مسئله نجات ملل مظلوم کشورهای غیر مستقل و مستعمرات از اسارت امپریالیزم است.» شعار «تعیین سرنوشت ملت ها» فقط زمانی می تواند عملی شود که پرولتاریا در رأس قدرت سیاسی قرار داشته باشد تا زمینه های رهایی از هرگونه ستم را فراهم ساخته بتواند، در غیر آن بلند کردن این شعار در دوره اشغال، فرو رفتن در باتلاق استعمار است، نه چیزی غیر از آن.

۶. کنفرانس های استعماری:

تاریخ نشان داده است که دولت های پوشالی، دولت های در یوزه گری اند که همیشه به دیگران وابسته بوده، بدون حمایت مالی و مادی و نظامی قدرت های استعمارگر یک روز هم نمی توانند به حیات سیاسی خود ادامه دهند، چنانچه ما شاهد دولت پوشالی حزب دموکراتیک خلق بودیم که با قطع حمایت های سوسیال امپریالیزم شوروی، به سرنوشتی دچار شد که باید می شد.

استعمارگران غربی و متحدان آن در یازده سال گذشته تلاش کرده اند تا پایه های دولت پوشالی کنونی را بر حمایت های بیرونی آباد کنند، پایه هایی که ظاهراً مستحکم ولی ماهیتاً ناپایدار و پوسیده اند و با قطع این حمایت فرو ریختن این پایه ها حتمی است. در یازده سال اشغال کشور ما امپریالیست ها کنفرانس های متعددی برای افغانستان برگزار کرده اند که همه و همه به خاطر تداوم اشغال و استعمار کشور ما بوده است. مهمترین این کنفرانس ها عبارتند از: کنفرانس بن (۲۷ نوامبر ۲۰۰۱ برای تشکیل دولت موقت)، کنفرانس توکیو (جنوری سال ۲۰۰۲ با تعهد ۴ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دالر برای «بازسازی»)، کنفرانس برلین (مارچ ۲۰۰۴ با تعهد ۸ میلیارد دالر)، کنفرانس لندن (در ۲۰۰۶ با تعهد ۲۵ میلیارد دالر که تنها ۱۵ میلیارد آن پرداخت شد)، کنفرانس پاریس (جون ۲۰۰۸، دولت پوشالی

خواهان ۵۰ میلیارد دالر برای «طرح بازسازی ملی» شد که فرانسه میزان پرداخت های خود را دو برابر افزایش داد و ۷۰۰ نظامی به شمار نظامیان مستقر در افغانستان افزود، امریکا کمک خود را ۱۰ میلیارد دالر و آلمان ۴۲۰ میلیون دالر (پرداخت طی سال های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰) اعلام کردند، کنفرانس بین المللی افغانستان (در حمل ۱۳۸۸ (۲۰۰۹) با حضور ۷۲ کشور و ۱۵ سازمان بین المللی و منطقه در لاهه هالند برگزار شد)، کنفرانس کابل (در ثور ۱۳۹۰ (۲۰۱۱) با حضور نمایندگان ۷۰ کشور و سازمان بین المللی در کابل برگزار شد)، کنفرانس استانبول (در ماه نوامبر ۲۰۱۱ با حضور ۱۴ کشور به شمول شش کشور آسیای میانه برگزار گردید)، کنفرانس بن دوم (در ۵ دسامبر ۲۰۱۱ با حضور در حدود ۱۰۰ نماینده از ۸۵ کشور و ۱۵ سازمان بین المللی برگزار شد که در آن بر همکاری متقابل پس از ۲۰۱۴ تا سال ۲۰۲۴ تعهد صورت گرفت)، کنفرانس شیکاگو (در ۲۱ می ۲۰۱۲ برگزار شد که در آن رهبران کشورهای عضو ناتو در مورد کمک چهار میلیارد دالری به نیروهای امنیتی افغانستان و انتقال مسوولیت های امنیتی به اردوی پوشالی در نیمه سال ۲۰۱۳ به توافق رسیدند)، کنفرانس قلب آسیا (در ۴ جون ۲۰۱۲ در کابل برگزار گردید که در آن وزرای خارجه ۲۹ کشور منطقه و جهان شرکت ورزیده بودند) و کنفرانس توکیو (در ۱۸ سرطان ۱۳۹۱ (۸ جولای ۲۰۱۲) برگزار گردید که در آن نمایندگان ۷۰ کشور و سازمان بین المللی شرکت کردند).

این کنفرانس ها عملاً وحدت فکر و عمل امپریالیست ها را در باره اشغال افغانستان و حمایت از دولت پوشالی نشان می دهد که خود دولت پوشالی بارها و بخصوص در کنفرانس های اخیر از «حمایت جامعه جهانی» صحبت کرده آن را افتخار خود می داند! برگزاری این کنفرانس های جهانی با حضور کشورهای

گونگون و نهادهای مختلف، نشان می دهد که «تضاد میان امپریالیست های اشغالگر افغانستان و استفاده از آن» افسانه ای ساخته و پرداخته ذهن های مالیخولیایی است که خود عملاً بخشی از سیاست های امپریالیستی را به پیش می برند.

شرکت کنندگان این کنفرانس ها، به ویژه آنانی که به نام جامعه مدنی و انجو و با اکت و ادای دفاع از مردم و بخصوص زنان و کودکان وارد این کنفرانس ها می شوند، وطن فروشان خائنی هستند که به دهل استعمارگران می رقصند.

۷. شورای علمای افغانستان:

تاریخ معاصر افغانستان نشان می دهد که دین و مذهب همواره در کنار طبقات حاکمه قرار داشته، دست غارتگران را در غارت و چپاول توده ها نه تنها باز مانده است، بلکه با آیات و احادیث آن را خداوندی دانسته اند. دین، افیون توده هاست و تا این افیون در دست روحانیون و ملاها، بخصوص از جنس «شوری علمای افغانستان» قرار داشته باشد، همواره توده های ما را تخدیر نموده، آنان را به سود طبقات حاکمه به تسلیم وا می دارند.

سوسیال امپریالیست های شوروی با وجودی که از «دولت سوسیالیستی» حرف می زدند و از حمایت «حزب دموکراتیک خلق» فروگذار نمی کردند، معاش هزاران ملا و آخوند را نیز می پرداختند؛ چون به خوبی می دانستند که این انگل ها می توانند دین را هر طوری که معده شان تقاضا نماید، تفسیر و تعبیر کنند.

دولت پوشالی کنونی نیز با درک این خصوصیت انگل های دینی با حمایت امپریالیزم امریکا و انگلیس، «شوری علمای افغانستان» را سازماندهی نموده که در آن جنایتکارترین انسان های مذهبی را گرد آورده تا به سود امپریالیست ها و دولت پوشالی به اغفال و تحمیق توده ها بپردازند. این شورا که به جای روبل

روسی، به دالر امریکایی و پوند انگلیسی سجده می زند و به جای والکای روسی از پرادو و لند کروزر و کروزین جاپانی استفاده می کند، از رفتن به سفارت های غارتگران نه خستگی می شناسد و نه بیزاری.

«شوری علمای افغانستان» به عنوان ابزار مهم دینی و مذهبی در چنگ دولت پوشالی و استعمارگران قرار دارد که گاهگاه با حامد کرزی دیدار نموده و مشوره می دهد. اعضای این شورا بلندند و خوب درک کرده اند که چگونه با اعتراض شان در برابر رقص و موزیک در شبکه های تلویزیونی از یک طرف به تحقیق مردم بیردازند و از طرف دیگر از باز کردن زبان علیه اشغال و ستم خودداری نمایند. این شورای مزدور تا حال نه علیه جنایتکاران امریکایی و متحدان ناتویی آن چیزی گفته و نه هم علیه انتحار طالبانی، و این به نیکویی نشان می دهد که انگل های دینی چگونه در خدمت استعمار قرار داشته، جبهه اشغال را تقویه می نمایند.

۸. نهادهای امنیتی پوشالی:

یکی از وظایفی که امپریالیست های غربی در مرحله اول اشغال کشور ما روی دست گرفته بودند، سازماندهی نهادهای امنیتی (اردو، پولیس و استخبارات) بود. سازمان ما در کتاب «تاریخ، نبرد طبقاتی» در مورد تأسیس اردوی جدید پوشالی چنین نوشته است: «اشغالگران که از مدت ها به فکر ایجاد اردو و پولیس دولت پوشالی بودند، در کنفرانس بن فیصله کردند که اردوی ۷۰ هزار نفری زیر کنترل آنان ساخته شود. اما بعد از آن که قطعات نیروهای جهادی منحل و خلع سلاح شدند، این کار تا ۲۰۰۴ پیشرفت بسیار ببطی داشت (تا آخر ۲۰۰۳ تعداد آن به ۴۰۰۲ نفر رسید). بعد از تشدید جنگ و بعد از آن که رهبری جنگ ظاهراً به ناتو سپرده شد و مرکز فرماندهی به بروکسل (مرکز ناتو) انتقال یافت، تصمیم

گرفته شد که تعداد اردو را به ۱۲۰ هزار نفر و پولیس را به ۹۰ هزار نفر برسانند... چون مسوولیت پرورش و تسلیح اردو را امریکایی ها بر عهده داشتند، لذا مجموع سلاح های سبکی که کمپنی های امریکایی در ۲۰۰۶ به اردوی پوشالی دادند، ۲۲۰۰۰۰ میل سلاح بود که در این جریان، ۸۷۰۰۰ میل آنها گم شد.

امریکایی ها بالاخره با تصفیۀ افسران خلقی و پرچمی (در بخش اردو نه پولیس)، تصمیم گرفتند که تا ۲۰۱۴ نیروهای اردو را به ۲۳۵ هزار و پولیس را به ۱۷۰ هزار نفر (جمله ۴۰۵ هزار نفر) برسانند، اما تا اپریل ۲۰۱۱ تعداد اردو به ۱۴۷ هزار و تعداد پولیس به ۹۰ هزار رسیده بود... اردوی پوشالی در حال حاضر (جنوری ۲۰۱۱) ۱۴۶۰۴ افسر دارد که با ۶۰۶۹۰ میل اسلحهٔ ثقیله و خفیفه و ۲۴۴۸ وسیلهٔ زرهی مجهز می باشد و تا حال ۳۲۲ عملیات علیه طالبان انجام داده است...»

همین گونه سازمان ما در سند «افغانستان به کجا می رود؟» درین مورد نوشته است: «امپریالیزم امریکا در صدد ایجاد یک اردویی نسبتاً قوی و فرمانبردار در افغانستان است تا بتواند چنان دولتی را حمایت و حرکت توده های مردم در مخالفت با این دولت را سرکوب و در نطفه خنثی نماید. اما ساختن چنین اردویی برای امریکا به این زودی ممکن نیست، مخصوصاً که باید فرماندهان آن را چهارقاته بخرد و زیر فرمان خود داشته باشد. این پروسه در افغانستان آغاز شده و مورد مشورتی که به نام «C-eistica» یاد می شود و در کمپ «ایگر» مستقر می باشد، تمام کارهای ساختاری وزارت های دفاع و داخله را زیر کنترل دارد و قدم به قدم آنها را برابر به نیاز خود سازمان می دهد و تغییر و تبدیلی های رده های بالا همه زیر نظر این مورد صورت می گیرد. امریکایی ها نمی خواهند به زودی این اردو را چنان قوی بسازند که روزی از کنترل خود شان خارج گردد. به این خاطر تا حال حاضر نشده اند که اردوی پوشالی کنونی را با قوای هوایی

مجهر سازند... امریکایی ها زمانی این اردو را قوی می سازند که فرماندهان گوش به فرمانی در رأس آن قرار داده شوند؛ با یک اشاره کودتا کنند، بخشی از سرزمین خود را آتش بزنند و برای هر اقدامی از اشغالگران اجازه بگیرند. اردوی افغانستان تا حال به چنین جایی نرسیده، در میان صفوف این ارتش تا حال گرایشات تنظیمی، قومی و سمتی دیده می شود، برخی از افراد آن معتاد اند و اکثر سربازان و افسران آن از حضور اشغالگران در افغانستان ناراضی اند که این را امریکایی ها خوب می دانند...

امپریالیست ها عموماً بر کار استخباراتی بیشترین اتکاء را دارند. ایالات متحده که ۱۵ شبکه استخباراتی دارد، سازمان مرکزی سیا و اف. بی. آی. آن در افغانستان به شدت فعال است. از چهار کشوری که اف. بی. آی در سطح جهان در آنها دفتر دارد، یکی افغانستان است... در حال حاضر در افغانستان ۶۵ هزار جاسوس فعالیت دارند، اکثر از غرب آمده ها که بر چوکی های قدرت تکیه می زنند، در ارتباط با شبکه های استخباراتی امریکا قرار دارند...

امپریالیست ها تا حال بیش از ۲۷۸ میلیارد دالر بر اردوی پوشالی سرمایه گذاری کرده و قرار است تا سال های آینده ۲۰ میلیارد دالر دیگر نیز بر این اردو سرمایه گذاری کنند. دگر جنرال ویلیم کالدویل قوماندان ماموریت آموزشی ناتو در افغانستان به تاریخ ۲۵ میزان ۱۳۹۰ در نشست خبری گفت که نیروهای ناتو ۱۶۰ بال طیاره (۱۴۵ طیاره مختلف و ۲۱ هلیکوپتر) را در اختیار اردوی افغانستان می گذارند که به خاطر به پرواز درآوردن آن ۱۲۰ پیلوت افغان در خارج از کشور مصروف آموزش در این بخش می باشند.

مسوولین وزارت دفاع افغانستان می گویند که اردوی کشور در حال حاضر با ۵۶ نوع اسلحه، ۱۴۰ نوع واسطه و دو نوع طیاره مجهز می باشد. کرسی بارها

از امریکایی ها خواسته است تا اردوی پوشالی را با اسلحه سنگین مجهز کند، که این درخواست گاه با «تهدید» خریداری سلاح های سنگین از روسیه، چین و هند نیز همراه بوده است، اما امریکایی ها تا سال ۲۰۱۶ تصمیم ندارند اردوی پوشالی را با اسلحه سنگین از جمله طیاره های پیشرفته نظامی نوع اف.۱۶ مجهز سازند و استدلال می کنند که بر اساس پیمان ستراتیژیک میان دو کشور، امریکا پذیرفته است که از افغانستان در حالات حمله احتمالی نظامی هر کشور دیگر دفاع کند و در عین حال هزینه طیاره های نوع اف.۱۶ بسیار بلند (هر ساعت پرواز ۷ هزار دالر) است، که افغانستان توان پرداخت آن را ندارد.»

در همین حال امپریالیست های امریکایی و انگلیسی، دولت پوشالی افغانستان را در ساخت و ساز ساختمان های نظامی نیز همکاری می کنند. امریکایی ها کار ساختمان «پنتاگون جدید» را با هزینه بیش از ۹۲ میلیون دالر آغاز کرده اند. این «پنتاگون» که از لحاظ ساختمان مشابه به پنتاگون امریکاست، در سلاخی خلقی های منطقه نیز همان نقش را ایفاء خواهد کرد، از این رو با مجهزترین وسایل نظامی و فرماندهی مجهز خواهد بود. در عین زمان امریکا تصمیم دارد ساختمانی به ارزش ۴۵ میلیون دالر برای وزارت امور داخله، و انگلیس ها اکادیمی ملی افسران اردو را با هزینه ۴۲ میلیون دالر با ۱۲۰ مربی انگلیسی و غربی به اساس مدل اکادیمی ملی سلطنتی سند هرست بریتانیا برای دولت پوشالی اعمار نمایند. امریکایی ها به طور مجموعی ساختمان ۱۱۰۰ پروژه را برای نیروهای امنیتی روی دست دارند که از آن جمله تا حال کار ساختمان ۶۰۰ پروژه آن به پایان رسیده است. در همین حال جنرال استفن شاپیرو رئیس کل تشکیلات نیروهای امریکایی در افغانستان به تاریخ ۵ سنبله ۱۳۹۱ به خبرنگاران در کابل گفت که تا اکنون ۴۰۰ مرکز نظامی امریکا در افغانستان بسته شده یا به اردوی افغانستان تحویل داده

شده، و قرار است که ۲۰۰ قرارگاه و مرکز نظامی دیگر نیز بسته و بنابر لزوم دید مقامات نظامی امریکا به دولت افغانستان واگذار گردند.

اردوی افغانستان که با پول امریکا راه اندازی شده است (۹۰ درصد مخارج اردوی پوشالی را امریکا می پردازد) یک اردوی پوشالی است که در درازمدت وظیفه آن سلاخی توده های فقیر کشور ماست که چون سگ هار امریکا در منطقه عمل خواهد کرد. امریکا برای اینکه لگام این اردو را در دست داشته باشد، اعلام کرده است که پس از سال ۲۰۱۴ سالانه ۳ میلیارد دالر و یک میلیارد دالر را سایر کشورها به اردوی افغانستان کمک خواهند کرد. امریکا قبلاً مصارف سالانه اردوی افغانستان را ۱۲ میلیارد دالر برآورد کرده بود که بعد به ۶ میلیارد کاهش یافت و اکنون قرار است پس از سال ۲۰۱۴ به چهار میلیارد دالر کاهش پیدا کند. از آنجا که استعمار کشور ما با فقر و ناداری توده های زحمتکش همراه است و فاصله طبقاتی هر روز عمق بیشتر می یابد، تعدادی از جوانان به خاطر همین فقر و از روی ناآگاهی به این اردوی پوشالی جلب می شوند، اما بعد از آن که خود شاهد جنایات خارجی ها و برخوردهای توهین آمیز آنان می شوند، از این اردو فرار می کنند و یا بر مرییان خارجی شلیک نموده آنان را به قتل می رسانند. بر همین اساس وزارت دفاع امریکا می گوید که از هر ۱۰ سربازی که به اردوی افغانستان جذب می شوند، شش تن آن دوباره فرار می کنند. تنها در سال روان میلادی (۲۰۱۲) بیش از ۵۰ سرباز خارجی توسط سربازان اردو و پولیس کشته شده اند. فرار روزافزون جوانان از اردو سبب شده است که بر اساس گزارش نیویارک تایمز که قسمت هایی آن در شماره ۱۷ اکتبر ۲۰۱۲ روزنامه ویسا نشر شده، امریکا از دولت پوشالی خواسته که فرار از اردوی پوشالی را جنایت اعلام کند!!!

پولیس و امنیت ملی نیز از نهادهای پوشالی امنیتی کشور ما به شمار می روند که عمدتاً بر از بقایای خادیس‌ها و نیروهای امنیتی دولت پوشالی حزب دموکراتیک خلق می باشد. افراد رده اول و رهبری پولیس را اکثراً صاحب منصبان گذشته حزب دموکراتیک خلق می سازد و صفوف آن را افراد بیسواد و معتاد تشکیل می دهد که بنابر آمار منتشر شده ۶۰ درصد آن معتاد و ۹۰ درصد آن بیسواد می باشند.

در کنار اردو و پولیس، دولت پوشالی با هدایت مستقیم امریکایی ها بخصوص جنرال پتریوس (فرمانده سابق نیروهای امریکا- ناتو در افغانستان) طرح اربکی سازی (پولیس محلی) را روی دست گرفت. پولیس محلی که از جنایتکاران تنظیمی و جهادی تشکیل شده، در کنار نیروهای اشغالگر، دولت پوشالی و طالبان، بلای دیگری است که بر توده های نادار و بخصوص دهقانان در روستاها نازل شده است. این نیروی جنایتکار که از خود قومندان دارد و به هیچکس جوابده نیست، لومپنانی را گردآوری نموده است که خانه های مردم را چور می کنند، حاصلات آنان را می دزدند و از کشتار و تجاوز جنسی خودداری نمی کنند. براد آدامس رئیس بخش آسیایی دیده بان حقوق بشر روز ۲۱ سنبله ۱۳۹۱ ضمن انتشار گزارشی در مورد پولیس محلی گفت که تحقیقات آنها بیانگر اینست که اربکی ها در اختطاف و تجاوز جنسی و سرقت اموال مردم نقش دارند. این نهاد به طور مثال به اختطاف یک پسر بچه ۱۳ ساله در ماه اپریل ۲۰۱۲ اشاره می کند که پس از اختطاف مورد تجاوز گروهی گروپ چهار نفری اربکی ها در ولایت بغلان قرار گرفت.

۹. مواد مخدر:

کشور ما پس از اشغال توسط امپریالیست های غربی به بزرگترین تولید کننده مواد مخدر جهان مبدل شده است. تاریخ غارتگرانه امپریالیزم امریکا نشان داده است که این امپریالیزم خونخوار از مواد مخدر و تجارت پر سود آن در سیاست های امپریالیستی و چپاولگرانه اش سودهای هنگفتی برده است که روند کشت، قاچاق و ترافیک مواد مخدر در افغانستان گویای این سیاست است.

دمیتری سدوف در مطلب «سیاست های بزرگ مواد مخدر» که در وب سایت (www.fondsk.ru) نشر شده است می نویسد: «یکی از اولین نمونه های شرکت سازمان سیا در تجارت مواد مخدر به سال ۱۹۴۷ و همکاری آن با مافیای جزیره کورس مربوط می شود. جنبش کمونیستی در فرانسه پس از جنگ، نگرانی شدید واشنگتن را موجب شده بود و در مبارزه با اتحادیه های کمونیستی بر اوپاشان کورس تکیه کرد. اما حامی مالی رسمی این کار نمی توانست باشد چرا که در مارسل با همدستی سازمان سیا یک آزمایشگاه عظیم تولید هیروئین راه اندازی شده بود. در این موسسه کورسی ها کار می کردند، و تهیه مواد خام و سازماندهی شبکه توزیع را سازمان سیا با اخذ پول برای مبارزه علیه کمونیست ها بر عهده داشت...»

اولین تجربه برای استفاده در دیگر مناطق جهان مفید واقع شد. در اوایل سال های دهه ۵۰، سازمان سیا شبکه های تولید هیروئین را در جنوب شرقی آسیا راه اندازی کرد و پول های حاصل از آن را برای حمایت از چانکایسک در مبارزه علیه چین کمونیست به جریان انداخت.»

«در اواسط سال های ۸۰ در افغانستان ۵۰ تن افیون تولید می شد. یک سال پس از خروج واحدهای ارتش اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۰، این رقم به ۶۰۰ تن رسید.

۹۶ درصد اراضی کشور به زیر کشت مواد افیونی رفت و طالبان با اعمال کنترل کامل بر تولید هیروئین، طبیعتاً، از اوامر سازمان سیا و وزارت امور خارجه امریکا سرپیچی کردند.

این به معنای آن بود که یک سنت از آن ۱۳۰ میلیارد دالر را، رقم دقیقی که مافیای مواد مخدر افغانستان توانسته بود با حمل مطمئن «مرگ سفید» از طریق آسیای مرکزی و میانه و فروش آن در بازارهای سیاه اروپا به دست آورد، به امریکایی ها نمی دهند. خارج ساختن تولید و توزیع هیروئین از زیر کنترل طالبان، یکی از دلایل اصلی جنگ امریکا در افغانستان بود. این هدف حاصل شده است. امروز بخش اصلی هیروئین را امریکایی ها خریداری می کنند و از کانال سازمان سیا و پنتاگون به خارج می فرستند. ایالات متحده امریکا با ایجاد پایگاه های نظامی در قرقیزستان، ازبکستان، تاجکستان، با پاشیدن گروه های افراطی مسلح در سراسر خاک افغانستان و با انتصاب حامد کرزی بر رأس دولت موقت این کشور، اولاً- گذرگاه جدیدی برای حمل مواد مخدر تأسیس کرد، ثانیاً- رقبای تجاری خود را از بین برد، ثالثاً- ظرفیت های تولید هیروئین از تریاک را به شدت افزایش داد.

کشت و تجارت تریاک و به طور کل مواد مخدر با گذشت هر سال افزایش یافته و در حالی که تجاوزگران ناتویی در افغانستان حضور دارند، سطح آن در سال ۲۰۰۶ میلادی به ۸۲۰۰ تن رسید که در تاریخ افغانستان بی سابقه بوده است. دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرایم سازمان ملل متحد در گزارش منتشره ۲۲ جدی ۱۳۹۰ ابراز داشت که در سال ۲۰۱۱ سطح تولید مواد مخدر افزایش یافت که به طور کلی ۶۱ درصد افزایش نسبت به سال ۲۰۱۰ را نشان می دهد. در سال ۲۰۱۱ تولید تریاک در افغانستان به ۵۸۰۰ متریک تن رسید، در حالی که این رقم در

سال ۲۰۱۰ میلادی ۳۶۰۰ متریک تن بود. در سال ۲۰۱۱ در کل افغانستان ۱۳۱ هزار هکتار زمین زیر کشت تریاک رفت که نسبت به سال گذشته میلادی، هفت درصد افزایش را نشان می دهد. در همین حال قیمت مواد مخدر نسبت به سال ۲۰۱۰ میلادی ۱۳۳ درصد افزایش یافت. با وجودی که دولت پوشالی سود حاصله سالانه از تجارت مواد مخدر افغانستان را ۷۰ میلیارد دالر می داند، اما روند صعودی کشت و قاچاق تریاک در کشور ما نشان می دهد که این رقم به مراتب کمتر از سود حاصله واقعی است که از رهگذر تریاک افغانستان به دست می آید.

نویسنده کتاب «جنگ و جهانی شدن» در کانادا به صراحت می نویسد: «همانگونه که امریکا و انگلیس به خاطر حوزه های نفت عراق با تمسک قرار دادن سلاح های کشتار جمعی صدام حسین، آن کشور را اشغال کردند، افغانستان را با تمسک به تروریزم برای کنترل مواد مخدر تسخیر نمودند. چون انگلیس ها در کمک به اشغال عراق چیزی از نفت آن کشور نصیب نشدند، لذا با ورود به افغانستان به زودی برای تسلط مارکیت عمده تریاک به هلمند رو آوردند. زیرا عاید حاصله از مواد مخدر افغانستان سالانه به ۴۰۰ میلیارد دالر می رسد.» میشل شوسودوفسکی در «جنگ امریکا علیه تروریزم» که در گلوبل ریسرچ، مونترال در ۲۰۰۵ نشر شده، سود نقدی تجارت مواد مخدر افغانستان را تنها از بازارهای غربی سالانه بیش از ۲۰۰ میلیارد دالر می خواند.

حاکمیت مطلق انگلیس ها بر هلمند تا رسیدن اوپاما به قدرت ادامه یافت، اما پس از آن که اوپاما نیروهای خود را در افغانستان به ۱۲۰ هزار تن رساند و بخشی از آن ها را در هلمند مستقر ساخت، بدین وسیله انحصار مطلق انگلیس ها بر مواد مخدر هلمند میان دو غارتگر تقسیم شد. امریکایی ها با راه اندازی عملیات مارجه

در ۱۶ فبروری ۲۰۰۹ راه خود را به سوی هلمند پایین باز کردند و قسمتی از نیروهای خود را در «کجکی» و «سنگین» جابجا نمودند.

امپریالیست های انگلیسی و امریکایی همراه با مقامات کلیدی دولت پوشالی که ظاهراً پروژه های ضد مواد مخدر را حمایت مالی می کنند، از قاچاقبران درجه اول مواد مخدر افغانستان می باشند. بیجا نیست که انگلیس ها از طریق رادیو سمون در ۲۰۰۸ اعلام کردند که با کشت مواد مخدر در هلمند کاری ندارند. پس از جابجایی نیروهای امریکایی در هلمند و شریک شدن در عواید مواد مخدر، هالبروک نماینده خاص اوپاما در امور افغانستان و پاکستان در ۲۰۱۰ اظهار داشت که چون دهقانان افغانستان فقیر اند، لذا به کشت و زرع مواد مخدر در این کشور کاری ندارند.

با وجودی که در حال حاضر ۱.۵ میلیون دهقان مصروف کشت کوکنار می باشند، اما سود حاصله این طبقه نادر از این مواد فقط ۳ درصد است؛ سود اصلی را امپریالیست های انگلیسی، امریکایی و باندهای مافیایی جهانی و افغانی مربوط به دولت پوشالی به جیب می زنند، در حالی که قربانیان افغان این ماده کشنده در حدود ۱.۵ میلیون انسان فقیر و ناداری است که ده ها هزار زن و کودک نیز شامل آن می باشند.

به گزارش اداره مبارزه با قاچاق مواد مخدر جمهوری فدراتیف روسیه، در سراسر جهان سالانه بیش از صد هزار نفر (بیش از تلفات بمباران اتمی هیروشیما) در اثر استعمال مواد افیونی افغانستان می میرند. شمار قربانیان هیروئین افغانستان فقط در روسیه سالانه به بیش از ۳۰ هزار نفر بالغ می شود. بر اساس گزارش همین اداره، در طول ده سال اخیر تولید تریاک در جهان دو برابر افزایش یافته، هیروئین بر

بازار جهانی مواد مخدر تسلط پیدا کرده و سهم سالانه آن در میان دوزهای همه مواد مخدیری به حدود ۷ میلیارد دوز (۹۰ درصد) رسیده است.

کشت و ترافیک مواد مخدر در افغانستان یکی از مسایل مورد اختلاف روسیه با امپریالیست های اشغالگر در افغانستان است. در سال ۲۰۱۰ رئیس اداره مبارزه با قاچاق مواد مخدر روسیه، ویکتور ایوانوف اظهار داشت: «طرف های امریکایی و افغانی به اطلاعات تقدیمی روسیه دایر بر فعالیت ۱۷۵ آزمایشگاه تولید مواد مخدر در افغانستان ترتیب اثر ندادند. آنها به فرستادن هیروئین به کشور ما همچنان ادامه می دهند و حتی یکی از آنها از بین برده نشده است.»

ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه بارها نگرانی اش را در مورد ناکامی ناتو در مبارزه با مواد مخدر در افغانستان ابراز داشته است. او ضمن اشاره به افزایش ۶۰ درصدی مواد مخدر گفته است که سالانه بیش از ۲۰ درصد مواد مخدر تولید شده در افغانستان به روسیه قاچاق می شود که تنها در سال گذشته میلادی، ۷۰ تن هیروئین و ۵۶ تن تریاک تولید افغانستان به روسیه وارد شده بود.

در حال حاضر ۸۰ درصد بازار اتحادیه اروپا، ۳۵ درصد بازار ایالات متحده امریکا با هیروئین افغانستان و ۹۰ درصد بازار جهانی به طور کل با مواد مخدر کشور ما تأمین می گردد. ۶۵ درصد مواد مخدر افغانستان از طریق آسیای مرکزی ترانزیت می شود که روسیه آن را خطر جدی برای امنیت داخلی خود می پندارد.

۱۰. چپاول معادن و ذخایر طبیعی:

کشور ما یکی از ثروتمندترین کشورها از لحاظ معادن و ذخایر طبیعی مانند گاز، نفت، آهن، مس، لیتیم (که به نام نفت عصر آینده مسمی شده و ذخایر آن حتی بیشتر از بولیوی می باشد)، نیویوم، یورانیم، طلا و سنگ های قیمتی می باشد که

افغانستان را از لحاظ ذخایر زیرزمینی در جمله کشورهای فوق غنی گروه کانادا، آفریقای جنوبی و برزیل قرار داده است.

دولت افغانستان ارزش ذخایر کشف شده را در حدود ۳ هزار میلیارد دالر تخمین کرده است (در حالی که پژوهشگران ناسا، آن را پنج هزار میلیارد دالر تخمین می کنند). تا حال بیش از ۱۴۰۰ محل این معادن شناسایی شده که از جمله آن در حدود ۱۰۸ معدن خرد و بزرگ از طریق قرارداد سرمایه گذاری به شرکت های داخلی و خارجی به فروش رسیده است. بر اساس برآورد کارشناسان سکتور سرمایه گذاری در معادن، در صورتی که سرمایه گذاری در معادن افغانستان به شکل درست مدیریت شود، افغانستان تا ۱۵ الی ۲۰ سال آینده از لحاظ اقتصادی می تواند به گروهی از کشورهایی با در آمد متوسط مثل لهستان، سلواکی و مجارستان وارد شود.

یکی از اهداف اشغالگران امپریالیست، ضمن موقعیت جیو پولیتیک افغانستان، چور و چپاول منابع زیر زمینی کشور ماست که در این رقابت کشورهای غیر اشغالگر مثل چین و هند نیز داخل شده اند. دولت پوشالی در کنار فروش سایر معادن تا حال سه معدن مهم (مس عینک، آهن حاجی گکک و حوزه نفت آمو) را با شرکت های خارجی و داخلی قرارداد نموده است.

قرار داد معدن مس عینک (دومین معدن بزرگ جهان) را شرکت ام. سی. سی. چین به دست آورده که قرار است در مرحله اول بر آن تا ۴ میلیارد دالر سرمایه گذاری کند. چینی ها این معدن ۱۵ میلیون تنی مس را در حالی به دست آورده اند که بوی فساد ۳۰ میلیون دالری مقامات دولت پوشالی در قرارداد این معدن به زودی به رسانه های بیرونی و داخلی درز کرد و نشان داد تا وقتی اشغالگران و

دولت پوشالی در کشور ما حاکم باشند، توده های زحمتکش از عواید حاصله این معدن ابداً به رفاه نخواهند رسید.

معدن آهن حاجی گکک که دارای ۲ میلیارد تن آهن می باشد، و غلظت آن میان ۶۰ تا ۶۴ درصد برآورد شده است، بر اساس تخمین وزارت معادن و صنایع افغانستان، استخراج تمامی این معدن نیاز به ۱۸۰ سال دارد. برای سرمایه گذاری در این معدن ۲۱ شرکت داوطلب شده بودند که شامل شرکت های چینی، امریکایی، کانادایی و ایرانی بودند.

حوزه نفتی آمو دریا از ساحات دیگری است که به فروش گذاشته شده است. حوزه نفتی آمو دریا که در سرپل موقعیت دارد، با داشتن هشتاد و هفت ملیون بیرل نفت یکی از بزرگترین حوزه های نفتی افغانستان به شمار می رود که مورد توجه شرکت دولتی چین واقع شده و قرار است با یک شرکت داخلی به نام «وطن گروپ» که روابط تنگاتنگ و خانوادگی با کرزی دارد، کار سرمایه گذاری در این بخش را به زودی آغاز کند.

بر اساس سروی سال ۲۰۱۱ اداره سروی جیولوجی امریکا، نفت خامی که از افغانستان به دست می آید، ۱.۹ میلیارد بیرل است و بر اساس همین سروی اگر روزانه ۲۵۰ هزار بیرل نفت خام از افغانستان صادر شود، با در نظر داشت قیمت هر بیرل نفت (در حدود ۱۰۰ دالر)، افغانستان از این رهگذر سالانه ۹ میلیارد دالر عاید خواهد داشت. در همین حال زمین شناسان امریکایی نیز تخمین می کنند که تمامی منابع گاز طبیعی در افغانستان به ۴۵۰ میلیارد متر مکعب می رسد که تقریباً نیمی از منابع مشخص شده طبیعی در عراق را می سازد.

دولت پوشالی پیش بینی می کند که تا سال ۲۰۱۶ درآمد افغانستان از ناحیه استخراج معادن به ۱.۵ میلیارد دالر خواهد رسید. و این رقم تا سال ۲۰۲۴ که

استعمارگران و دولت پوشالی آن را دهه تحول می خوانند، باید به ۴ میلیارد دالر برسد. اما چنانچه ما در یازده سال گذشته دیدیم، غارتگران داخلی و خارجی، این معادن را تاراج خواهند کرد و معادن کشور ما به رقابت خونین میان شرکت های خارجی چینی، امریکایی، انگلیسی، روسی و... مبدل خواهند شد.

۱۱. دولت های مرتجع منطقه و دولت پوشالی:

در کنار امپریالیست های امریکایی و ناتویی که کشور ما را به اشغال درآورده و بیش از یازده سال است که با بیرحمی و قساوت تمام جنایت می کنند، دولت های مرتجع منطقه بخصوص پاکستان، ایران، روسیه و چین ضمن تضادهایی، در سیاست کلی با امپریالیست ها توافق دارند. از این میان پاکستان به حیث نوکر ارزان امریکا و انگلیس نقش عمده در تداوم اشغال کشور ما دارد. ایران نیز ظاهراً با شعارهای تند و تیز علیه امریکا در یازده سال گذشته عملاً بر اشغال کشور ما مهر تأیید گذاشته است. چین به شدت در صدد چپاول معادن افغانستان می باشد و روسیه نیز ضمن مخالفت با پایگاه های دایمی امریکا، خواستار خروج زودهنگام ناتو نبوده، پایگاه های نظامی اش را در کشورهای آسیای میانه مستحکمتر می سازد. در این بخش به طور گذرا چهار دولت مرتجع دخیل در قضیه افغانستان را مورد بحث قرار می دهیم:

پاکستان: دولت پاکستان یکی از مرتجع ترین دولت هاست که به حیث سنگ هار امپریالیست های امریکایی و انگلیسی در منطقه عمل می کند. پاکستان با حمایت از فاشیست ترین اسلامیت های افغانستان و بعد به رسمیت شناختن امارت سیاه طالبی، یکی از دولت هایی به شدت ضد مردم زحمتکش ماست که با این سیاست ها در خدمت بی چون و چرای استراتژی های بزرگ امریکا و انگلیس قرار دارد.

امریکایی ها و انگلیس ها در یازده سال گذشته به طور موفقانه پاکستان را به «دشمن اصلی» افغانستان مبدل نموده اند و زیر سایه این «دشمن اصلی» کشور ما را به اشغال درآورده مصروف چپاول آن می باشند. دولت مرتجع پاکستان نیز از این فرصت طلایی برای عملی کردن خواست های دیرینه اش استفاده کرده است. پاکستان که یکی از عوامل و مزدوران مهم امپریالیزم امریکا در این منطقه به شمار می رود، در سال های اخیر دوشاودش امریکا و انگلیس در امور افغانستان مداخله کرده و وظیفه حمایت از طالبان را به وجه احسن به پیش برده است که اشغال، امضای پیمان های استراتژیک با کشورهای غربی و بحث و گفتگوی پایگاه های نظامی دایمی امریکا در کشور ما پیامد این سیاست می باشد.

پاکستان ضمن کمک در تطبیق استراتژی های بزرگ امپریالیستی، در حال سودجویی خود از کشور ما می باشد. این دولت مرتجع که زمانی تلاش داشت به واسطه اسلامیت های مزدور چون حزب اسلامی گلبدین، جمعیت اسلامی ربانی و اتحاد اسلامی سیاف، افغانستان را به ایالت پنجمی خود مبدل سازد، ظاهراً سه مسئله (اختلاف با هند و تعمیق نفوذ هند در افغانستان، حمایت دولت پوشالی از جدایی طلبان بلوچ و خط دیورند) را از مسایل مورد اختلاف خود با افغانستان می داند.

با وجودی که خط دیورند عملاً به مرز واقعی میان افغانستان و پاکستان تبدیل شده است، اما پاکستان همیشه از معضل این خط در نگرانی به سر برده است. از این رو در هماهنگی با سیاست کلی امپریالیست ها، به هر طریقی ممکن می خواهد افغانستان را زیر فشار قرار دهد تا حاضر به شناسایی رسمی این خط فرضی شود. یکی از این موارد فشار، راکت باران مناطق مرزی بخصوص در ولایت های کنر و ننگرهار می باشد. این بمباردمان، ضمن این که به مذاق امپریالیست ها به

خاطر افزایش تنش میان دو دولت ارتجاعی و پوشالی خوش می آید، پوشیدگی پیمان استراتژیک افغانستان با امریکا را نیز نشان می دهد.

راکت باران مناطق مرزی افغانستان جزئی از برنامه های امپریالیستی است. هالبروک فرستاده خاص بارک اوباما در امور افغانستان و پاکستان چند روز قبل از مرگش اعلام کرد که افغانستان و پاکستان برای از میان بردن اختلافات دیرینه شان باید بکوشند. و حال که امریکایی ها جداً به مسئله مصالحه با طالبان می اندیشند و عنان این مصالحه را در دست پاکستان می بینند، هرگز ناراضی نیستند که به گونه ای دولت فعلی افغانستان بر خط دیورند مهر تأیید بگذارد. پس از مرگ هالبروک، مقامات امریکایی آشکارا از این که خط دیورند را به رسمیت می شناسند، صحبت کردند.

سازمان ما باور دارد که «حل» معضله های سرحدی میان کشورها، نه از صلاحیت امپریالیست های خونخوار و نه هم از صلاحیت دولت های ارتجاعی و پوشالی است، بلکه این حق مسلم خلق های دو طرف سرحد مورد متنازع است که بر اساس «حق تعیین سرنوشت» باید تصمیم خود را اعلام نمایند.

راکت باران مناطق سرحدی افغانستان از سوی نظامیان پاکستانی در حالی جریان دارد که دولت پوشالی با امریکا پیمان درازمدت استراتژیک به امضاء رسانیده است که بر اساس آن «ایالات متحده به منظور کمک یک چارچوب درازمدت همکاری های دو جانبه امنیتی و دفاعی، افغانستان را به عنوان «متحد عمده خارج ناتو» تلقی می نماید» و «با درک این که ثبات افغانستان در ترقی و ثبات آسیای جنوبی و آسیای مرکزی نقش دارد، ایالات متحده تأکید می کند که هرگونه تجاوز بیرونی علیه افغانستان را موجب نگرانی شدید خود می پندارد... در صورت وقوع چنین رویدادی، طرفین باید هرچه عاجل در مشورت با هم، پاسخ مناسبی

را به شمول اقدامات سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی به توافق هر دو طرف و در مطابقت با احکام قوانین اساسی شان، طرح و تطبیق کنند»، اما دیده می شود که امریکا نه تنها به کمک دولت پوشالی اش نرفت، بلکه در این مسئله سکوت اختیار کرد و باید می کرد.

ایران: رژیم ولایت فقیه جمهوری اسلامی ایران، یکی از سفاکترین رژیم های منطقه است که دشمنی خود را با مردم زحمتکش افغانستان بارها و بارها نشان داده است. این رژیم با شوینیزم غلیظ و فاشیزم آخوندی، دشمن دیرینه کمونیست ها، مبارزان و فرهنگیان متعهد و توده های زحمتکش ایرانی است که همیشه در کنار دولت های مستبد، غارتگر و ضد مردم قرار داشته، برای صدور انقلاب اسلامی، هزاران اطلاعاتی را به کشورهای گوناگون از جمله افغانستان گسیل داشته تا شبکه های استخباراتی به شمول مراکز جاسوسی فرهنگی و رسانه ای را به وجود بیاورند.

رژیم سفاک ایران در یازده سال گذشته با هزاران اطلاعاتی و نوکر داخلی، بیش از پیش دایره نفوذش را وسیع ساخته، هر سال روز مرگ خمینی این جلاّد خلق ایران را در مراسم خاصی برگزار می نماید، و از ده ها رسانه حمایت مالی نموده، برای نوکران و چوکره های فرهنگی سالگرد گذاشته و اتحادیه تأسیس می نماید، و دولت پوشالی نیز از آن به حیث برادر مسلمان و همزبان یادآوری کرده، چای پولی آن را حلال می سازد. در حالی که این خونخواران در سفارت کابل برای فرهنگیان مزدور سالگره می گذارند، در ایران توده های زحمتکش و بخصوص کارگران ما را اعدام نموده، آنان را از بلندمنزل ها به زیر پرتاب کرده به توهین و تحقیر شان پرداخته، از ورود به تفریحگاه ها ممنوع قرار می دهند و با بدترین شکل استثمار می کنند.

این رژیم اسلامی ضمن اکت و ادای ضد اشغال و امریکا و حمایت قسمی از طالبان، از کنفرانس بن اول تا حال عملاً در کنار استحکام دولت پوشالی قرار داشته، پروژه های گوناگون این دولت را حمایت می کند، چیزی که در عراق انجام داد و می دهد. وقتی روابط اشغالگران امریکایی بر سر انتقال لوجستیک با روسیه و قرقیزستان خراب شد، حاکمان ایرانی چندین بار دم شوراندند که اگر چنین انتقالی از طریق چاه بهار صورت بگیرد، اما این امریکایی ها بودند که به پیشنهاد جبونانه ایران پاسخ ندادند.

ما ضمن این که رژیم ایران را یکی از رژیم های سفاک مذهبی و قاتل هزاران انقلابی و کمونیست ایران می دانیم، در حال حاضر آن را دشمن عمده ندانسته، همکاری آن را با دولت پوشالی محکوم می کنیم، زیرا هر نوع همکاری این رژیم با دولت پوشالی، همکاری با امپریالیست های اشغالگر کشور ما می باشد.

روسیه: روسیه که خود را وارث سوسیال امپریالیزم شوروی می داند، یکی از امپریالیست هایی است که در حال قدرت گیری دوباره می باشد. این کشور در چارچوب سازمان شانگهای، بریکس و... تلاش دارد تا جلو توسعه روزافزون امپراتوری امریکا را در مناطق تحت نفوذش بگیرد. ولادیمیر پوتین که برای سومین بار به ریاست جمهوری فدراتیف روسیه انتخاب شده است، در خطاب به مجلس دوما گفته است: ناتو محصول جنگ سرد است و در صورتی که سیاست هایش خلاف منافع روسیه قرار بگیرد و نتواند ثبات را در افغانستان تأمین کند، روسیه ناگزیر خود وارد عمل خواهد شد.

پس از آن که ایالات متحده امریکا در هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ بر افغانستان حمله کرد، از همان روز روسیه نگران حضور امریکا در منطقه بود، اما پس از تدویر لویه جرگه مسخره و وطنفروشی که در آن امضای پیمان ستراتیژیک با امریکا مورد

گفتگو قرار گرفت، روسیه مخالفتش را با ایجاد پایگاه های دائمی امریکا در افغانستان با صراحت ابراز کرد. خبرگزاری «اینترفکس» نوشت که سرگی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه اعلام کرده است که طرح خروج نیروهای نظامی امریکا تا سال ۲۰۱۴ و ایجاد پایگاه های نظامی امریکا در افغانستان، متناقض یکدیگر هستند و روسیه خواستار توضیحات روشن و کامل در این مورد می باشد. او گفته است که در عرصه سیاسی باید منافع سایر کشورهایی که در این منطقه ناآرام قرار دارند و بطور مستقیم تحت تأثیر اتفاقات روی داده در افغانستان قرار گرفته اند باید مورد توجه قرار داده شود.

ویتالو چورکین نماینده دائمی فدراتیف روسیه در سازمان ملل متحد به روز ۳۱ سنبله ۱۳۹۱ ضمن ابراز نگرانی در مورد احتمال پایگاه های امریکا پس از سال ۲۰۱۴ گفت: «در صورتی که قومندانی ناتو تعهد می کند که عملیات ضد تروریسم تا سال ۲۰۱۴ پایان می یابد، پس حفظ پایگاه ها نه برای افغانستان، بلکه برای وظایف دیگر خواهد بود... بهر صورت حضور نظامی در افغانستان نباید بر ضد منافع همسایه های آن کشور و سایر کشورهای منطقه استفاده شود.»

در همین حال ضمیر کابلوف نماینده خاص پوتین برای افغانستان و پاکستان در دیداری که در ۱۲ اکتوبر ۲۰۱۲ با خبرنگاران افغان در مسکو داشت، ابراز داشته است که روسیه با همکاری ایران، پاکستان، افغانستان، هند و چین در صدد حل «بحران افغانستان از طریق راه حل منطقوی می باشد».

کابلوف که ماموریت آیساف را در افغانستان شکست خورده دانسته، طرح منطقوی روسیه را چنین بیان کرده است: «ما می خواهیم از طریق ایجاد سیستم برخورد دسته جمعی منطقوی از جمله با حضور افغانستان، ایران، پاکستان، هند، چین و کشورهای آسیای مرکزی سیستم مناسبات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و

فرهنگی ایجاد کنیم.» او در این ملاقات گفته است که «روسیه به هیچ وجه با هیچ نوع پایگاه نظامی خارجی در خاک افغانستان موافق نیست.»

امپریالیزم روسی در حالی که دشمن خلق های زحمتکش به شمار می رود، چنانچه در زمان تجاوزش به کشور ما دشمن عمده ما به حساب می رفت، در اوضاع جاری دشمن عمده به شمار نمی رود. اما قراین و تضاد منافع امپریالیست ها نشان می دهد که روسیه به زودی به طور جدی و بیشتر در قضایایی مربوط به افغانستان فعال خواهد شد. روسیه همین اکنون در صدد پایگاه سازی بیشتر در شماری از کشورهای آسیای میانه است و در شماری (تاجکستان و قرقیزستان با ۴ پایگاه) به تداوم قرارداد پایگاه های نظامی اش پرداخته و با ازبکستان مانور مشترک نظامی انجام داده، جایی که زمانی امریکا پایگاه نظامی داشت. این کشور تعدادی از وسایط نظامی را در اختیار اردوی افغانستان گذاشته و حاضر است هلیکوپترهای نظامی را نیز در اختیار اردو قرار دهد.

چین: چین که بر اساس ارائه مشخصات امپریالیزم به وسیله لنین، به یک کشور تمام عیار امپریالیستی مبدل شده است، در سال های اخیر از طریق سرمایه گذاری در افغانستان فعال شده و تا اکنون دو قرارداد بزرگ در بخش معادن کشور ما را از آن خود کرده است. چین دومین اقتصاد بزرگ جهان است که رشد نسبتاً خوب اقتصادی را تجربه می کند و این رشد سریع نیاز و عطش آن را به انرژی و مواد خام با گذشت هر روز بیشتر می سازد.

دعوت از افغانستان به حیث عضو ناظر در نشست اخیر سازمان همکاری های شانگهای، نشاندنده اهمیت افغانستان از لحاظ سیاسی و اقتصادی برای دو کشور عمده این سازمان (چین و روسیه) است که امریکا هر دو را رقیب خود در منطقه می داند، و از همین رو در ساحة تحت نفوذ روسیه (عمدتاً آسیای میانه) و ساحة

تحت نفوذ چین (عمدتاً قیانوس آرام) حضور نظامی خود را نشان می دهد، چیزی که نه روسیه و نه چین می توانند به آسانی از پهلوی آن بگذرند و لذا ناگزیرند پای افغانستان را به سازمان های متشکله شان به نحوی از انحاء بکشاند.

اما امریکا تلاش دارد تا با هر وسیله ممکن، سازمان همکاری های شانگهای را تضعیف نماید. به همین منظور در صدد ایجاد تشکیل یک سازمان اقتصادی و سیاسی آسیای میانه بدون حضور چین و روسیه می باشد که افغانستان، تاجکستان، قرقیزستان و قزاقستان در این سازمان شامل خواهند بود. امریکا از وسعت و هماهنگی بیشتر سازمان شانگهای نگران است، بخصوص که چین و روسیه روابط خود را بیش از هر زمان دیگر نزدیکتر ساخته اند و تمرینات مشترک نظامی را انجام می دهند.

چین با در نظر داشت تشدید رقابت، از همین اکنون با حرص تمام در سرمایه گذاری های افغانستان سهم می گیرد و دولت پوشالی را حمایت می کند. با وجودی که دولت چین، دولت غارتگر و چپاولگر در کشور ما به شمار می رود، اما دشمن عمده محسوب نمی گردد.

پیامدهای اشغال و اسارت

کشور ما وارد یازدهمین سال اشغال توسط امپریالیست های امریکایی و انگلیسی و متحدان ناتوی آن شده است. با گذشت هر روز شدت استعمار بیشتر شده و کشتار خلق ما افزایش یافته است. چنانچه ادوارد هرمن استاد باسابقه امور مالی در پوهنتون پنسلوانیا در مقاله «ایالات متحده - ناتو یا شرکت سهامی تولید دولت های ورشکسته» می نویسد: «طی جنگ ویتنام، روی تابلویی که بر سر در ورودی پایگاه نظامی امریکا نصب شده بود، می توانستیم این جمله را بخوانیم: کار ما کشتن است، و کارها خوب به پیش می رود.»

اکنون، اگر امریکایی ها بر دروازه های پایگاه ها و قرارگاه های شان به طور آشکار چنین نوشته اند، اما کار شان در افغانستان کشتن است و کارهای شان هم خوب به پیش می رود. برای این که بدانیم امریکایی ها چگونه می کشند، بهتر است از مقاله گیوم دو روویل به نام «خسارات جانبی: پشت پرده حرکات خوف انگیز دولتی» قسمت هایی را نقل کنیم: «پس از فروپاشی دیوار برلین، در جنگ هایی که ایالات متحده به نام تغییر خاصی از قدرت به راه انداخت، «خسارات جانبی» همان اصطلاحی بود که توسط ارگان های روابط عمومی پنتاگون رایج گردید تا غیر نظامیانی را که در عملیات نظامی کشته می شدند، با این شکل تعریف کرده و آن را «خسارات جانبی» نامیدند تا از طریق این بازی زبانی در افکار عمومی غرب شکل و شمایل قابل قبولی را بازتاب داده و با جلب توافق عمومی، خشونت باری خود را توجیه نمایند. گویی که چنین خساراتی -

جانبی - خواست قدرت نظامی نبوده و از اشتباهات مصیبت باری که حاصل اطلاعات غلط یا نقص فنی بوده اظهار تأسف و ندامت می کنند.»

گیوم دو روویل می نویسد: «دکترین نظامی در اینجا قاطعانه تبلیغات سیاسی را تکذیب می کند: تحمیل درد و رنج شهروندان غیر نظامی یکی از راهکارهای پیروزی در جنگ است، شکنجه بدن آنان یکی از راهکارهایی است که آنان را به زانو در می آورد، تسخیر وجدان آگاه آنان نیز یکی از راهکارهایی است که روح آنان را به تبعیت وا میدارد... شاید هنوز در این مورد دچار تردید هستید و فکر می کنید که چنین روش هایی تنها می تواند به تشویق شهروندان به مبارزه بیانجامد و اسلحه به دست گیرند و {ارتش سایه} به راه بیاندازند. ولی سربازان در سرتاسر جهان به روشنی می دانند و بی هیچ پرده پوشی پاسخ می گویند: قربانیان عملیات خوف آور انتقام نمی گیرند، در سکوت رنج می برند و تنها رؤیا و آرزومندی شان صلح است، تا بتوانند مرده های شان را به خاک بسپارند و بر مزار آنان سوگواری شان را به پایان ببرند... این موضوع حتی فراتر از این می رود: قربانیان بی گناه غالباً به جایی می رسند که از دژخیمان خود شان درخواست حمایت و پناهندگی می کنند. از پای افتاده با روحی درهم شکسته پس از تحمل آن همه درد و رنج، به دستی می آویزند که دشمنان شان از آن سو لوله تفنگ به سوی شان دراز می کنند.»

زحمتکشان کشور ما، بخصوص دهقانان و کارگران «خسارات جانبی» جنگ استعماری کنونی هستند، جنگی که تا اکنون بر آن ۵۵۰ میلیارد دالر به مصرف رسیده، در یک سال ۵۰ هزار عملیات تهاجمی هوایی در آن صورت گرفته است، یازده سال است که خلق ما در آن کشته می شود، به زمین می افتد و در گودال فقر به نیستی پرتاب می شود. کشتار خلق ما با گذشت هر روز افزایش می یابد و

آمار دروغین منتشر شده نهادهای استعماری که آن را به مراتب از اصل کشته شدگان کمتر نشان می دهند، شدت و حدت استعمار را به خوبی بیان می کند: در سال ۲۰۰۶ - ۹۲۹ تن، در ۲۰۰۷ - ۱۵۲۳ تن، در ۲۰۰۸ - ۲۱۱۸ تن، ۲۰۰۹ - ۲۴۱۲ تن، در ۲۰۱۰ - ۲۷۷۷ تن کشته شده اند. ۲۰۱۱ هم سال خونین بود. بر اساس آمار یوناما، کشتار مردم نسبت به سال ۲۰۱۰ هشت درصد بیشتر شده بود که یوناما آن را ۳۰۲۱ تن اعلام کرد.

در زمانی که جنرال مک کریستال قوماندان نیروهای امریکایی در افغانستان بود، روزانه ده حمله هوایی صورت می گرفت، اما با تحویل قوماندان به جنرال پتریوس سطح این عملیات هوایی روزانه تا ۲۰ عملیات رسید که بر اساس احصائیه اردوی امریکا، تنها در ماه جولای ۲۰۱۱، ۶۵۰ حمله هوایی توسط طیاره های ناتو صورت گرفت که اگر به طور اوسط در هر حمله فقط یک نفر هم کشته شده باشد، تعداد کشته شدگان ماه جولای به ۶۵۰ تن می رسد.

وحشت کشتار زحمتکشان در افغانستان به قدری شوک دهنده و جنایتبار است که بان کی مون این مدیر پیر و جاسوس امریکایی ها، در گزارشی که به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارائه کرد، آن را نگران کننده خواند. او گفت که تلفات ملکی در افغانستان در تمام رویدادهایی مربوط به جنگ در مقایسه به ماه اگست ۲۰۱۰ در اگست ۲۰۱۱ به ۳۹ درصد افزایش یافته و ماهانه به طور اوسط ۱۲ حمله انتحاری در افغانستان صورت می گیرد که تلفات افراد ملکی را بالا برده است.

با زیاد کشتار توده های زحمتکش، «بهای خون» آن ها نیز در حال افزایش است. امپریالیست ها بعد از آن که می کشند، از توهین خون مردم ما دریغ نمی ورزند و با پرداخت دو هزار دالر غایله را ختم شده تلقی می کنند. پس از آن که یک گروه جنایتکار نظامی امریکا در ولسوالی پنجوایی کندهار ۱۷ تن به شمول زنان

و کودکان را به رگبار بستند، «بهای خون» کشته شده های افغان یکباره از دو هزار دالر به ۴۶ هزار دالر بالا رفت!!!

در همین حال ماهانه ۵۰ نفر قربانی ماین می شوند که از هر ده قربانی شش تن آن کودکان می باشند. تا اکنون در حدود یک الی دو میلیون ماین در ۳۰ درصد مناطق ماین گذاری شده موجود است؛ ۲۰۰ باند مسلح جهادی زندگی را بر توده ها حرام ساخته اند؛ ۵ میلیون کودک از رفتن به مکتب محروم هستند، ۵۰۰ باب مکتب بسته است؛ تلف شدن سالانه ۳۰ درصد کودکان کمتر از پنج سال به خاطر بیماری اسهال؛ مبتلا شدن ۶۵۰۰ کودک به بیماری اسهال در هر هفته تنها در کابل، عدم دسترسی ۷۰ درصد مردم به آب صحتی آشامیدنی، جایگاه اول افغانستان در مرگ و میر مادران که بر اساس گزارش سازمان صحتی جهان از هر ۱۵ مادر یک تن در زمان ولادت جان می سپارد؛ مبتلا شدن سالانه ۵۳ هزار نفر به مرض توبرکلوز و مرگ ۱۰۵۰۰ تن آن که از هر ۱۰۰ واقعه ۶۰ آن به زنان بر می گردد، ثبت ۹ هزار مورد خشونت علیه اطفال در پنج سال گذشته، کار بردگی ۵۰ هزار کودک در کوره های خشت پزی اطراف شهر کابل، کار اجباری یک میلیون کودک در سرتاسر افغانستان، ۱.۵ میلیون معتاد، ۴ میلیون بیکار، ۹ میلیون گرسنه بر اساس گزارش سازمان خوراک جهان، ۶۰ قتل ناموسی و ۳۳ مورد تجاوز جنسی بر زنان تنها در هفت ماه گذشته سال روان شمسی بر اساس راپور «کمسیون مستقل حقوق بشر»، از دست دادن بینایی ۲۵ هزار افغان در هر سال؛ فحشاء، گدایی، اختطاف، سرقت، دزدی، اسارت، جاسوسی، مدال بازی و... از پیامدهای ننگین اشغال است.

سازمان انقلابی افغانستان در چنین وضع دشوار و کشنده با اتکاء بر توده ها، هواداران و اعضای خود، مبارزه انقلابی و اصولی را ادامه می دهد و باور دارد که

راه طولانی مبارزه پر پیچ و خم است که فقط با همت، اراده، اتخاذ مشی و سیاست اصولی و انقلابی می توان تا فتح قله های ظفرنمون پیروزی به پیش رفت.

مرگ بر امپریالیزم
در راه سوسیالیزم، به پیش!

سازمان انقلابی افغانستان

۲۵ عقرب ۱۳۹۱

رفیق کبیر توخی - نشر شده در «پورتال افغانستان آزاد - آزاد افغانستان»

درود های آتشین به رفقای برگزارکننده و رفقای حضور یافته در دومین کنگره تابناک ، پر بار و پر افتخار (سازمان انقلابی افغانستان) که دستاورد پس گرانبهای را برای نخستین بار به تاریخ جنبش کمونیستی افغانستان اشغال شده توسط امپریالیزم وحشی امریکا و شرکا ؛ عرضه کردند!

به : پاغر

و کوره فروزانش (سازمان انقلابی افغانستان)

کوره فروزان

معمار این کوره کیست ،

که بسان ستاره های درخشان " نبرد طبقاتی "

از ورای تیره گی هائی که شده بر پا

فروغش چون طلوع پیدا

* * *

قدرت هیمه های این کوره فروزان شده در چیست ؟
معمار این کوره کیست ؟

* * *

قدرتش در "نبرد طبقاتی" ست
که می شکند بال سیاه شب تیره را
که واماندگان و ره گم کردگان
و مرتدانی که فروشندگان کالای سیاسی شده اند
و آنانی که ریزه گوشت های فرو ریخته
از گوشه لب خون آلود "غول ... " را ،
- که می درد پیکر زخمی کشور مان را
که میجود هر بند جسم و جان مردم مان را -
بر می دارند با منقار های سائیده شده شان
و سر می کشند چکیده های خون را
و آنگاه ،

می سرایند سرود تسلیم را
از برای دیگران :

«هوشدارید ای عزیزان!

نه آفتاب ست پیدا ،

نه روزنه ای ست در دیدرس ما ؛

این تیره گی و این خیره گی

که شده چیره بر کشور ما

ماندنی ست

و پائیدنی ست این " غول " ...

چه باید کرد ؟ جز این ،

زنده باید ماند .»

این نمی داند و آن دیگران بی خبرند

که کوره ای فروزان شد ست در سر زمین مان.

ای مردم!

همه ها را چید و باید افروخت

شعله هایش را به هم تنید

که فروزان و فروزانتر شود

این کوره ای دشمن سوز

که سازنده اش جاودانه گشته ایست

که پا نهاد در میدان نبرد .

دریغا ، دریغا!

که رفت از میان ما

این پیلپایه پابرجا

-

که " پاغر " ش نامند-

ولی هم نبردانش و همراهانش نیز ؛

همراه با همه های دشمن سوز دیگر

آتش زنند به این غولی ، که
راز بقایش در مکیدن ارزشِ کار انسانی ست
تا نماند تیره گی در کشور ما
که ماندگارش خوانند:

آن منقار سائیدگان جبون و ریزه چین
که با اشتیاق می نگرند
جویدن گوشت هم میهنان شان را
در دهان غولی به نام " یانکی. "
که با پای گلین
فرو رفته در گرداب خونین.

و رنجبران -
این گردانندگان گردونه دگرگونی ها
با پتک ها و داس های دست داشته ای شان

در فردای دیگر ،
بسوزند در کوره ای که
روشناش در هر کران پیداست
هر آنچه گیاه ست ،
زهر آگین
هر آنچه مارست ،
در آستین

هر آنچه استعمارست و استثمار

هر آنچه حلقه هاست

بر سرِ دار

هر آنچه جنگِ افزارست

در انبار

هر آنچه چنبرست

به دَورِ نیروی کار

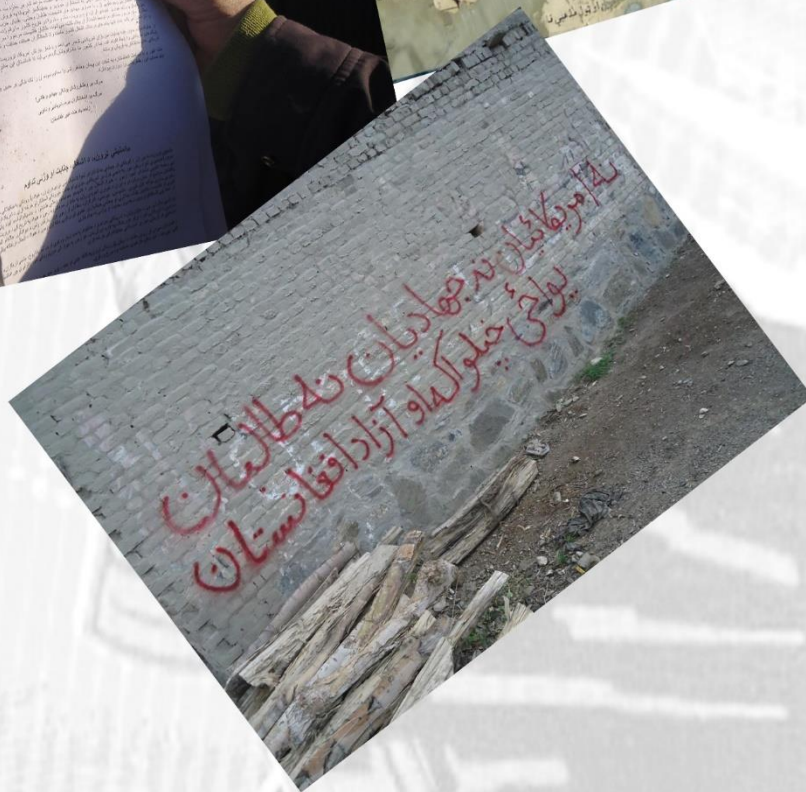
و هر آنچه بندست و بن بست

برکنند از مسیر راه نا هموار .

درود بر شما ، ای رفیقان!

نورِ کوره ای گداخته تان

نورانی تر باد تا جاویدان!



جدي ١٤٠٢